

مدار سیر و سلوک عرفانی حافظ

(شرحی ساده و تأملی نو بر ۸۴ غزل از غزلیات دیوان حافظ بانضمام ۴۱۷ سؤال و جواب عرفانی از حافظ به‌مراه پیام‌های کوتاه از دیوان که در بردارنده نکات لطیفی است)

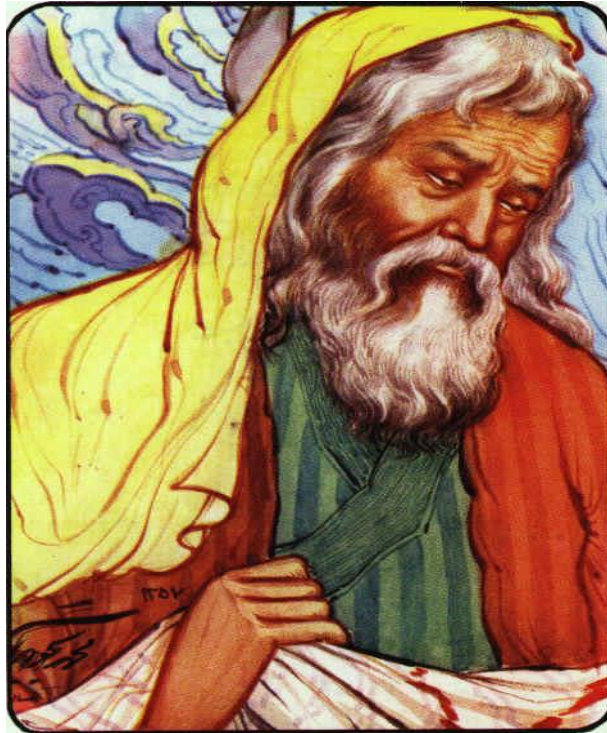


در این مجموعه به این حقیقت پرداخته می‌شود که شمس‌الدین محمد، لسان‌الغیب که حافظ و مدرس قرآن و مفسر و سالک عشق الهی است و در یکی از سخت‌ترین دوران تاریخ تحولات بشری می‌زیسته است نکات برجسته عرفانی را که از پیران طریقت عشق حق که از شراب طهور حضرت دوست نوشیده‌اند چه رهنمودی برای نسل‌های این عصر به رهاورد آورده است، عصری که قلب حق‌طلبان منتظر نفس‌گرم و ملکوتی است که مانند هدهد منطق‌الطیر عطار همه مرغان از هر صنفی را با خود بسوی سیمرغ حرکت دهد. حافظ این راه را یافته، به سلامت طی نموده و به شکل هنرمندانه‌ای در قالب غزل‌های عاشقانه برای ما به ارمغان گذاشته است. طالبان و نیازمندان عرفان قرآنی که در جستجوی این تجربیات گرانقدر و کم‌نظیر هستند با دقت و با کامی‌تشنه آنچه را که حافظ از پس قرن‌ها به یادگار گذاشته است مطالعه و مقتدای زندگی و رشد خود قرار می‌دهند.

شرح و تحقیق از: **محمد نقی تسکین دوست**



آرامگاه عاشق دلباخته و عارف دلسوخته، حکیم و متفکر بزرگ شمس الدین محمد حافظ در حافظیه شیراز، کسی که حقیقت انسان را در عشق به خدا به زبانی که بدانیم و عمل کنیم برای ایرانیان و برای آن دسته از مردم جهان که در جستجوی معنای درست زندگی هستند در زیر این گنبد دوار به یادگار گذاشت. تا افراد آدمی در گذر زمان در سرزمین خود از این آموزش های عرفانی همیشه زنده برخوردار شوند و بدانند که زندگی یعنی عشق، عشق به خدا در کمال آزادی و بدون وابستگی. پس از هفت قرن که از سوز و گدازهای عارفانه و شبانه لسان الغیب می گذرد نیاز مردم این عصر که در آستانه هزاره سوم میلادی بسر می برند به او و به اندیشه های عاشقانه و حق پرستانه او که با همه هنرمندی های بی نظیری که داشت خود را گدای ره نشین و شیفته کوی دوست می دانست که بدون او زندگی و خوشی های دنیا و آخرت برای او معنی و مفهومی نداشت بیشتر و عمیق تر می شود. بی جهت نیست که بشر که تجربیات مکتب های مادی و اقتصادی را از سر گذرانده و درماندگی آن افکار ناتوان و روش های ویران کننده آنها در سرنوشت خود مشاهده نموده است و علیرغم پیشرفت های چشم گیر، دچار مشکلات اساسی و بحران های فراوانی شده است در جستجوی حقیقت همیشه زنده جام جهان نمای عشق الهی باشد که حافظ شیرین سخن با استادی و هنرمندانه و صادقانه راه رسیدن به آن را به همگان معرفی نموده است. آن سخنان که طنین وجدان آدمی است و از سرچشمه حکمت درونی او منشأ گرفته است و خدای مهربان که دوست و حامی انسانهاست در ازل در آن زمانی که هنوز چیزی خلق نکرده بود به او هدیه داده بود جاودان باقی بماند همانطور که عشق جاودان است و زوال در آن راه ندارد و سرنوشت انسان در آن معلوم می شود.



مژده وصال شمس الدین محمد حافظ (لسان الغیب)

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند	بیخود از شعله پرتو ذاتم کردند
چهار مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی	بعد از این روی من و آینه وصف جمال
من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب	هاتف آن روز به من مژده این دولت داد
این همه شهد و شکر کز سخنم می ریزد	همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود
واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند	باده از جام تجلی صفاتم دادند
آن شب قدر که این تازه براتم دادند	که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند
مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند	که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند
اجر صبری است کز آن شاخ نباتم دادند	که ز بند غم ایام نجاتم دادند

شرح وصال دولت یار

حافظ که حافظ قرآن و اهل سیر و سلوک و فیلسوف عشق و مزین به زیور بشارت ها و نکات عرفانی است و به جز حضرت دوست آشنای دیگری را به رسمیت نمی شناسد و داغ غم فراق دوست خرقة او را آتش زده است و جام جهان بین درون او را منور کرده است توانسته اسرار و حقایقی که خود بارها در سخنان خود مژده آنها را داده است موفق به نوشیدن این جام گردد و در جام درون بنگرد و با نگاهی متمایز از سایر نگاه ها به جهان و انسان و سرنوشت او آگاهی یابد و کلام شیرینی که به رنگ عشق است در این گنبد دوار به یادگار بگذارد. بی جهت نیست که پس از قرن ها که از عمر این غزل های عاشقانه و عرفانی می گذرد نیاز انسان ها به کلام حافظ که راه پر فیض عشق به خدا را برای انسان ها باز گو می کند و هشدار می دهد که چون عمر به پایانش نزدیک است نباید بدون شوق و شیفتگی به حق زندگی کرد و جهان را وداع نمود. او در باره آن لحظات مبارک که جام تجلی صفات را بالاخره توانست از ساقی بگیرد، هنرمندانه اینگونه تعبیر می کند:

دیشب به وقت سحر مرا از غصه فراق و جدایی از یار نجات دادند و در آن شب سراسر تاریک و ظلمت، آب حیات زندگی جاودانه را به من نوشاندند. نور تابناک و خیره کننده ای که از پرتو ذات احدیت بر من تابید مرا از خود بیخود کرد و باده ای پاک و طهور از جامی که صفات حق در آن تجلی کرده بود در کام جان من ریختند. در آن سحر که مبارک و شب بزرگ و فرخنده که شب قدر سرنوشت سازی برای من بود فرمان آزادی من از تعلقات دنیایی صادر شد.

بعد از این دریافت تجلی و نوشیدن آب حیات جاودانگی و گرفتن برات آزادی بود که جمال زیبای حق را در آئینه جام جهان نمای درون خود مشاهده نمودم و در این آئینه درون بود که توانستم اخبار و حقایق را که از جلوه ذات الهی بود به تماشا بنشینم. اگر من بعد از این نوشیدن شراب طهور الهی به کام دل رسیدم و در انتهای آرزوی خود خوشدل و مسرور گشتم جای تعجب و شکفتی ندارد چون برای رسیدن به این مرحله زحمات زیادی را متحمل شدم و مستحق چنین لطفی از جانب حضرت دوست بودم که بعنوان زکات و پاداش آن رنج ها به من ارزانی داشت.

هاتف که فرشته آگاه کننده و پیام رساننده از عالم غیب است در آن شب قدر این دولت رستگاری و موفقیت را به من بشارت داد و اینگونه بود که از همه جور و جفاهایی که به من در دوران سیر و سلوک رفته بود آزاد شدم و صبر و ثبات در درون خود احساس نمودم. بخاطر اشک های شبانه که مانند دانه های شاخ نبات به هم متصل بود و از رخساره ام جاری می شد و به پاس پاداش صبر و شکیبایی که در سیر مقامات عرفانی از خود نشان دادم سخنان من در بیان و تفسیر نکات عرفانی و عشق الهی مانند شهد و شکر شیرین و گوارا شد و مورد قبول اهل نظر و مردم صادق قرار گرفت.

حال اگر پرسید که چگونه به این موفقیت و دولت عظیم رسیدم ، می گویم : که همت و تلاش های بی وقفه خودم و همراهی نفس های پاک سحر خیزان بود که از دردها و تگرانی های روزهای دشواری که بر من گذشت، توانستم نجات پیدا کنم و به وصال یار نائل آیم.

به نام حضرت دوست که هر چه هست از اوست



در آن زمان که هنوز به مدرسه نمی رفتم و در ذهنیات کودکی خود غرق بودم نه خواندن و نوشتن می دانستم و نه معرفت و عرفان را تجربه کرده بودم به روال سنت همیشگی که چند سالی هم طول کشید به پاس طولانی بودن شب اول دی (شب یلدا) به منزل مردی وارسته، خداپرست، با تقوی و خوش مشرب و دارای خُلق نیکو و خصال نیکمردی، شخص عزیزی که اکنون به رحمت حق به سرای باقی کوچ نموده است **جلیل القدر سید غفار تقوی رحمت الله علیه** می رفتم و او در جمع مشتاق ما دیوان حافظ را می گشود و غزلی از آن می خواند که هم فال بود و هم تماشا.

سال های سخت و دشواری بعد از آن که غزل های حافظ بشدت مورد توجه و نیاز بود در اولین فرصت دیوان حافظی که هم اکنون دارمش خریدم و با آن مأنوس شدم و این ادامه داشت بطوریکه سینه ی غزلیات پر از معرفت و عرفان این زبان غیب و معنویت دوی درد و درمان مشکلات ما شد، که چون غزلی از آن بخوانیم غم اندوهی ببرد و نسیم خوشی در درون ما بوزد و این سال های متمادی ادامه داشت تا جرأت شرح بعضی از غزل های آن به توفیق الهی پیدا شد که در بر گیرنده حقایقی برای رشد زندگی معنوی و بهروزی شد.

اینک این نوشته های عرفانی را که از روی صداقت و برای کشف حقیقت به رشته تحریر در آمده است به روان پاک آن مرد بزرگ تقدیم می کنم، امید است که خدای بزرگ و مهربان که دوست انسان است در این عصر بحران های بزرگ و فانوس های سرد و کم نور که آدمی در چرخ دنده های صنایع و خودساخته های فکری و عملی خود گرفتار شده است و در بزرگراه ناکجا آباد آن به تاخت و تاز مشغول است چراغ معنویت و هدایت را در پیشروی عاشقان و طالبان خود بر افروزد و ما را به شرف بندگی و وصال خود نائل آورد. انه مجیب قریب.

مقدمه محمد گلندام دوست و همدرس حافظ بر دیوان حافظ

تنها سندی است غیر از غزلیات، در بیان شخصیت عرفانی حافظ

(نقل از لغت نامه دهخدا از ص ۸۵۲۸ الی ص ۸۵۳۱ - با حفظ محتوی وبا اقتصار و همراه با شرح و بسط کلامی)

بر آن کسانی که نقد کنندگان و تمیز دهندگان رسته فن بلاغت کلام هستند و نیز گوهر شناسانی که در بازار عرضه مطالب و سخنان، فضل و برتری آن را می شناسند. و افرادی که در بیان و سخن نامدار و سرشناس هستند و انسان هایی که در ارائه هوش و ذکاوت بر همه برتری دارند. و خلاصه آن دسته از آدم هایی که مالک و خبره بر دقایق و نکات ظریف شعری هستند، پوشیده نیست که گوهر سخن در اصل خویش بسیار قیمتی و با صفاست. و کلامی که منظوم و به شکل شعر باشد در ذات خود بسیار نفیس و گرانبه است. تا آنجایی که امکان دارد هیچ کالایی از آن گرانبه تر از دکانی نتوان خرید و در بازار پس از سالیان دراز هیچ بضاعتی از آن بالاتر نمی توان دید و کسانی که عقل و خرد آدمی را نقد و بررسی می کنند عزیزتر از شعر را برای تحول دل و درون آدمی نشناخته و در نظر ندارند و توصیه نمی کنند.

هیچ عاملی بهتر از شعر در فکر و اندیشه آدمی نقش نمی بندد و صورتی زیباتر از آن در پرده خیال و تصورات آدمی رخ نمی نماید. قدر و ارزش شعر را که مروارید شاهوار است هر کسی نمی شناسد مگر اینکه از خردمندان و دانایان کامل باشد و قدر و اعتبار تمام عیار نقد شعر را کسانی شناسند که گوهر شناس عاقل و خردمند باشند.....

می دانید که گوناگونی در اسلوب و روش های بیان کلام و تنوعی که در ترکیب نثر و شعر است بسیار بوده و بی شمار است. تفاوتی که سخنوران در حالات خود دارند و تباین و جدایی درجات ارزشمندی هنرمندان به حسب دارا بودن استعداد نفسانی و طبیعی و رعایت نمودن آنچه را که قواعد و رسوم و اوضاع شعری است بستگی دارد

هر شاعر ماهر که به کنه ذات و حقیقت این موارد مذکور برسد و بر آشکار نمودن این موضوعات در شعر و شاعری واقف و توانا باشد صورت ظاهری عبارات و جمالاتی که خلق می کند از شادابی و خرمی برخوردار خواهد بود. و جمال گفتار او طراوت و شادابی پذیرد. و سخن او به جایی می رسد که یک بیت شعر او جایگزین و جانشین یک قصیده شود. و یک غزل عاشقانه او بمنزله یک دیوان شعری مؤثر باشد انگار بخشی از یک مملکت را از آن خود نموده و با سرودن یک رباعی (دو بیتی) از ربع مسکونی که محل سکونت آدمی است خراج می ستاند.

بی تکلف و بدون گزافه گویی باید گفت که آن کسی که این معانی در آن جمع شده است و در حد امکان و تخصص این مقدمات در او فراهم آمده است ذات ملک صفات مولانا الاعظم السعید المرحوم الشهید که فخر و مباهات علماست و استاد ادیبان با هوش و زیرک است و معدن و ذخیره نکات و لطائف روحانی و معنوی است و کسی که مخزن معارف خدای سبحان است شمس الملة و الدین محمد الحافظ الشیرازی است. که خدا تربت او را پاک و مطهر گرداند و مقام معنوی او را در عالم قدس و ملکوت رفیع و برتر نماید که اشعار آبدار و شیرینش باعث رشک و حسادت چشمه حیات ابدی است. و افکار عاشقانه اش باعث حمایت زنان و مردان زیبای بهشتی است و ابیات مرغوب و دلپسندش نسخ کننده و پایان دهنده سخنان کسانی است که مانند سحبان بن وائل فصیح عرب مدعی فصاحت و بلاغت در عرصه سخنوری هستند. و نوشته های به یادگار مانده او در زیر این گنبد دوار در وجود خود این لطف و امتیاز را دارد که در بردارنده حسن ها و زیبایی هایی باشد مانند اشعار حسّان بن ثابت شاعر عصر جاهلی و یکی از شعرای معروف پس از اسلام که آدمی به مرور زمان آنان را فراموش نموده است.....

او کسی است که مذاق و علاقه مردم عادی را با لفظ و کلام متین و با وقار خود شیرین و جذاب کرده است. و دهان افراد خاص و دانا را با تبیین معانی و مفاهیم، نمکین و با مزه نموده است. هم بسوی افرادی که با دید و نگاه ظاهری به پدیده آفرینش بسنده کرده اند درهای دانایی و آشنایی را گشوده است و هم افرادی که به باطن و محتوای اشیاء توجه دارند چراغی را برای روشنایی آنان برافروخته است. در هر موقعیتی سخنی مناسب حال آدمی گفته است. و برای بیان هر معنی لطیف و

دقیق مطالب شگفت انگیزی را آشکار نموده است و معانی بسیار را با لفظ اندک آورده است. و انواع سخنان و معانی بدیع و تازه را در صندوق سروده های خود درج کرده است. گاهی عاشقان سرخوش را بسوی کوی محبت از جاده عشق و عاشقی و نظربازی سوق داده است. و شیشه صبر آنان را بر سنگ بی ثباتی و ناپایداری دنیا زده و آنان را متوجه و متنبه حقایق و اسرار عالم نموده است.

بشوی اوراق اگر همدرس مائی که علم عشق در دفتر نگنجد

گاهی هم عاشقان واقعی را در مرحله ارادت و تسلیم و همراهی و ملازمت با پیر مغان خوانده است و گاهی هم این عاشقان را به خرابات عشق که حرمت آن بر همه واجب است ترغیب نموده است.

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود

فیض و بروز دانش های معنوی او که بطور پیوسته از لطف طبع و تحولات درونیش سرچشمه می گرفت افراد خاص و عموم مردم را شامل می شد و در معرض تأثیر قرار می داد. فوایدی که آثار فضل و دانش او داشت مانند فیض رساندن و پرتو افشانی چراغی پر نور و درخشانی است که در چراغدان دیگری باشد و برای مردمی که در دورترین و نزدیک ترین سرزمین ها زندگی می کنند انوار هدایت و روشنایی افکار و زندگانی گردد.

طبع و استعداد شاعری وی که به شکل درست و صحیحی تأثیر گزار بود مانند سحر و جادویی شبیه بود که در زبان گویندگان رسمی عقده و لکنت ایجاد نموده که نتوانند سخنان هنرمندانه ای چون غزل های معنوی و عاشقانه او گویند!! آن حلقه های بهم پیوسته کلمات منظومی که از فکر و اندیشه او ناشی می شد کالایی است که هیچ کالای دیگری مانند آن در خشکی و دریا یافت نمی شود. آثار قلمی او که از چشمه حکمت ذهن او روشنایی می گرفت باغ های مجلس انس و دوستی را با آب زلال و رونده خود خرم و شاداب می نمود، همان آبی که خدای عالم نظام با عظمت خلقت را از آن آفرید. و آن بوی خوشی که از گلزار فکر و اندیشه او باغستان جان آدمی را سیراب و زنده می کرد. یادآور مصداق این آیه مبارکه (۵۰/الروم). است که فرمود: نگاه کنید به آثار نعمت و رحمت الهی که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می کند و حیات و رشدی دوباره می بخشد.

کلمات سلیس و فصیح او چگونه توانسته مانند نفس های مسیح پیامبر دل مرده و مادی آدمیان را حیات بخشد. و آثار قلم خضر گونه او که حیات جاوید و ابدی است چگونه توانسته بر تخت روان سخنوری مانند معجزات ید و بیضای موسای نبی (ع) خود را بروز دهد. گوئی هوای مطبوع بهار از لطافت نسیم و وزش اخلاق و روش او کسب فیض نموده است. و چهره گل ها بویژه گل نسرین زیب و زیور و طراوت و تازگی از شعر او گرفته است. و بلندی درخت شمشاد و قامت دلجوی درخت سرو آزادی از استقامت رأی و نظر او اعتدال پذیرفته و در جای خود محکم و استوار ایستاده است.

حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خدا داده است

بدون تکلف و اغراق باید گفت که مروارید و گوهر ارزشمندی که در دکان طبیعت موجود بود بر اساس زیبایی اندیشی که در خلوت سرای ضمیر و درون خود داشت در سلک نظم در آورد ، لاجرم چون خود را در لباس و کسوت عزت و جملات و استعارات کلامی آراسته می دید زبان به دعوی برگشاد و گفت:

دور مجنون گذشت و نوبت ماست هر کسی پنج روز نوبت اوست

کلام و سخن او در این اشعار و غزل های عاشقانه از موافقین و مخالفین عشق زیبا قاتمان و زیبارویان را بهم آمیخته و در مجلس خواص و عوام و در خلوت سرای دین و دیانت و دولت و حکومت ، پادشاه و گدا و عالم و عامی مجلس بزم و بحث ساخته و در هر مقامی که وارد شده فتنه ها و شورها برانگیخته است.

حافظ خلوت نشین دوش به میخانه شد از سر پیمان برفت بر سر پیمانه شد

و چون ایشان از شائبه و آلودگی به افکار شبهه ناک و باطل و غائله گرایش به شهوت مصون و مورد حفاظت و حراست بودند و دست تجاوز بیگانگان به دامن عصمت و پاکی او نرسیده است. و گوشه موی پیشانی عفت و سلامتی معنوی ایشان با انگشت خیانت کسی کشیده نشده است. و آنطور که رخساره احوالات ایشان نشان می داد از عار و ننگ داشتن و حجالت کشیدن و سرزنش و طعنه دیگران در عصمت و پاکی بود. چون راهی به او نداشتند. چنانکه گفته اند:

اگر من آلوده دامنم چه عجب همه عالم گوی عصمت اوست

سرانجام مرکب سواری غزل های جهانگیرش در کمترین زمان به اطراف ترکستان و هندوستان رسیده و قافله های سخن های دلپذیرش در مدت کم به اطراف و سرزمین های عراق عجم و عراق عرب و آذربایجان عبور نموده است..... سماع و مراسم صوفیان و دراویش عرفان بی عزل شورانگیز او گرم نمی شد و مجلس عاشقان حق بی نقل سخنانی که آنان را به ذوق می آورد رونق نمی گرفت.

غزل سرایی حافظ بدان رسید که چرخ نوای زهره به رامشگری بهشت از یاد

بداد او سخن در غزل بدان وجهی که هیچ شاعری از آنگونه داد نظم نداد

چه شعر عذب روانش ز بر کنی گویی هزار رحمت حق بر روان حافظ باد

اما به واسطه محافظت و تداوم در درس قرآن و داشتن برنامه خودسازی تقوی و پرهیزگاری و انجام امور مربوط به احسان و نیکوکاری و بحث و تدریس کتاب های مهم و برجسته تفسیری مثل کشف زمخشری (تفسیر ادبی قرآن تألیف جابر الله ابوالقاسم خوارزمی متولد ۴۶۷ هـ - وفات ۵۳۸ هـ که به مشرب معتزله نوشته است) و مفتاح (مفتاح العلوم سکاکی در گذشته به سال ۶۳۶ هـ) و خواندن کتاب های مطالع (مطالع الانظار فی طوابع الانوار تألیف بیضاوی به سال ۶۸۵ هـ) و مصباح و کسب و تحصیل قوانین ادبیات عرب و تجسس و تحقیق در دیوان های شعرای عرب، نتوانست اقدامی برای جمع نمودن غزلیات عرفانی خود نماید و لذا به تدوین و ثبت ابیات غزل ها سروده شده مشغول نشد و اقدامی ننمود.

نویسنده این گزارش که امید است خدای مهربان او را از آنچه که در گذشته مرتکب شده عفو کند. در مجلس درس دین پناه مولانا و سیدنا استاد البشر قوام الملة والدین عبد الله اعلی الله درجاته فی اعلی علین به کرات و به تعداد دفعات بسیار و پی در پی که پای درس و مذاکره استاد می رفتیم، استاد به ایشان می فرمود که باید این غزلیات عرفانی شما که در حکم گوهرهای یکتا و بسیار سودمند است در یک جا بهم پیوست گردند و این مرواریدهای زیبا در یک رشته مرتب شوند و بهم پیوندند. تا قلاده و زنجیر محکمی باشند بر گردن کسانی که در این عصر زندگی می کنند و نیز پارچه رنگین و زیبایی باشند که عروسان همه دوران بر خود همراه داشته و حمایل کنند.

آن جناب انجام این مهم را موکول می نمود به رفع مشکلات و ناراستی هایی که در زمان او وجود داشت و نیز حیل ها و توطئه هایی که بعضی از مردم عصر او در باره اشعار و غزلیات عرفانی او خواهند نمود. و لذا به این کار نمی پرداخت و دائماً عذر می آورد. تا اینکه در سال ۷۹۲ هجری قمری روحی که از خدای متعال به رسم امانت در نزد او بود به مأموران و موکلان قضا و قدر الهی تسلیم نمود و رخت وجود از دهلیز و گذرگاه تنگ اجل و مرگ بیرون برد و روح پاکش با ساکنان عالم بالا قرین و نزدیک شد و هم خوابه پاکیزه رویان و زنان سیاه چشم بهشتی (حور العین) گشت.

به سال باء و صاد و ذال ابجد ز روز هجرت میمون احمد

بسوی جنت اعلی روان شد فرید عهد شمس الدین محمد

به خاک پاک او چون برگذشتم نگاه کردم صفا و نور مرقد

بعد از آن همه سابقه رفاقت و همنشینی با ایشان و احساس مسئولیت همصحبیتی که بر خود داشتم و برای آنکه به عهد و پیمانی که در زمینه محبت نسبت به او باور داشتم عمل کنم و از طرفی دیگر با ترغیب و تشویق دوستان عزیز که با صفا و مخلص بودند و تحریض و حمایت دوستان با وفا که آن مجموعه و صحیفه ای که هم اکنون مشاهده می کنید از فروغ

روی ایشان جمال و زیبایی گیرد، و آن توانمندی و بضاعت محدودی که در اینجانب بود با راهنمایی و تربیت و هدایت ایشان به کمال خود برسد. بالاخره باعث شد تا این فقیر این مسئولیت را با خود حمل کند و انجام آن را بپذیرد و کتاب دیوان غزلیات بر اساس ترتیب قرارگیری غزل ها که هم اکنون مشاهده می کنید شکل گیرد.

امید است که خدای بخشنده وجود که سرچشمه خیر و جود است به کسانی که در تنظیم این اوراق پراکنده (گوینده ، روایت کننده ، جمع کننده و شنونده) غزلیات دیوان بودند در اثنای این اشتغال، حیاتی تازه و مسرتی بی اندازه کرامت فرمود. و لغزش هایی هم که پیش می آمد به فضل و لطف خود به شکل کاملی در گذراند. براستی که او بر این کار قادر بوده و در اجابت و قبول این خواسته ها سزاوار است.

شعر دلکش حافظ

(جایگاه، محتوی، نقش، تأثیر و مقام عرفانی و جهانی شعر حافظ از زبان حافظ)



شمس الملة و الدين محمد حافظ شیرازی-رحلت ۷۹۲ هجری قمری

- استعداد و هنر شعری حافظ
- مقام و جایگاه شعر حافظ
- محتوی و کیفیت شعر حافظ
- مدعیان و حسودان شعر حافظ
- چه کسی شعر حافظ را خواهد فهمید؟! □
- حدیث عشق در شعر حافظ
- جهان گیری شعر حافظ
- ریشه و زمینه های شعر حافظ
- معنویت و عرفان شعر حافظ
- منشور اخلاقی و اصول و مبانی باورهای حافظ

شعر دلکش حافظ

ما ایرانیان که حافظ را دوست داریم و در طول عمر خود به عظمت و اعتلای شعر حافظ پی برده ایم هرگاه نام او را می شنویم به بزرگی او و غزلیاتش اقرار می کنیم. آیا حافظ را همانگونه که هست شناخته ایم؟! اصولاً چه کسی حافظ را شناخته و به تأثیر کلام ملکوتی و عرفانی او آگاهی یافته است؟! هر کسی به فراخور حال و بضاعت علمی و درک معنوی خود در این وادی شتافته و در میدان وسیع هنری حافظ اسب دوانده ولی معلوم نیست چقدر و به چه میزان به عظمت دنیای پیچیده و پر تلاطم حافظ و به حکمت و هنرمندی و تأثیر کلام او که درون آدمی را متحول می سازد شناخت پیدا نموده است!! آیا شناخت حافظ از هر فردی بر می آید و هر کسی در توان خود دارد که مکتب فکری، فلسفی، هنری و شوق و شیفتگی او را بشناسد و همان احساسی را داشته باشد که حافظ داشته است و از همان اصول سادگی و بی پیرایگی بهره برده باشد که حافظ بهره برده است.

آیا این بنده پاک خدایی که گدای ره نشین میکده عشق الهی است و شب ها به زنده داری و ذکر و تفکر در آیات الهی دارد و سحرگاهان پس از درس قرآن پیام محبت و دوستی یار را از نسیم صبا دریافت می دارد و پیام مژده و بشارت وصال را از سروش غیب در قلب و درون خود احساس می کند می توان به سادگی شناخت و گفت این همان حافظ است! البته نباید ناامید شد، بهر حال هر چه باشد حافظ از خود و راه و مرام خود در جای جای غزلیاتش دم زده است و با بیان هنری عاشقانه اش آن دنیای درون و حکمت جوشان خود را که سراسر الهام و کشف معنوی است برای نسل های تشنه ای که از فراز قرن ها از راه می رسند در زیر این گنبد دوار به یادگار گذاشته است.

حافظ به محتوی و اثر گزاری شعر خود واقف بوده است اگر چه در زمان حیات خود غزلیاتش را حتی به اصرار دوستان و استادش به رشته تألیف نکشیده است ولی از هویت و کیفیت معنوی و عاشقانه و بی نظیر بودن ابیات شعری خود اطلاع کاملی داشته و در اکثر سخنانش آورده است. سخن حافظ در عشق به خدا خلاصه می شود و او یک پیام بیشتر برای بشریت ندارد و آن عشق حقیقی و خالص است. عشقی که خود اصول آن را به زیبایی توضیح داده و عوامل ضدیت با گرایشات عاشقانه را برشمرده و سرنوشت انسان را با آن گره زده است بطوری که در نظر او هیچ چیز مهم تر و عالی تر از عشق به حقیقت و خدای عالم نیست. این سخنان عشق در بهترین قالب و شکل به تصویر کشیده شده است و خود زیبایی و جهانی و معنوی بودن شعر خود را بارها بیان داشته است.

هر چند که مدعیان و حسودان که با حق و صراط عشق مخافند و عشق را با هر لسانی بر نمی تابند غزل های حافظ همچنان مقبول عامه مردم است. هم حافظ و هم غزلیاتش را دوست دارند و زبان محبت و دعوت به عشق و حق حافظ را به خوبی دقت و تأمل می کنند. و همواره کتاب دیوان حافظ را ارزشمند تلقی می کنند و سخنان آن را محکم و استوار در قالب معنوی می دانند، می خوانند و می شنوند و اعتماد دارند و در لحظات حساس به سراغ آن می روند تا راهی و راهنمایی را برای حل مشکلات خود بیابند. حال به سخنان حافظ پیرامون خود و شعر خود گوش دهیم:

۱- استعداد و هنر شعری حافظ

حافظ از مشرب قسمت گله نا انصافی است طبع چون آب و غزل های روان ما را بس ای حافظ! باید بدانی که گله و شکایت از آنچه را که خدای متعال روزی تو ساخته و برای تو مقدر نموده است بی انصافی است. چرا؟ برای اینکه این طبعی که چون سرچشمه جوشان صاف و سالم است و غزل های عاشقانه و عرفانی که روان و جاری است برای ما کافی است که آن را از عنایات حضرت دوست بدانیم و شکایتی نداشته باشیم. (عنایت خداوندی برای هر کسی وجود دارد فقط باید قدر دان نعمت های او بود و ناشکری ننمود)

نه هر کو نقشی زد کلامش دلپذیر افتد تذرو طرفه من گیرم که چلاک است شاهینم
اینگونه نیست و در عمل دیده نمی شود که هر کسی نقشی از کلام یا شعر را بوجود آورد و آن کلام در دیگران تأثیر بگذارد و بر قلب ها حکومت کند! من از آن جهت می توانم قرقاول تازه و زیبا شکار کنم و در سخن سرایی و غزل سرایی سر آمد باشم چون شاهین من چالاک و زیرک و زرنگ است و این کار را به آسانی انجام می دهد!!
حافظ ار سیم و زرت نیست برو شاکر باش چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم
حافظ اگر از مال و دارایی دنیا چیزی نداری برو و شاکر باش که چه چیزی بهتر و پایدارتر از این دولت و موفقیت بزرگ که در آن دو چیز دیده می شود که مایه سرافرازی و برتری تست:

○ **لطف سخن و توفیق سخن گفتن** که توفیق الهی است.

○ **طبع سلیم و استعداد خدادادی و درونی فراوان** که باعث شده است تا غزلیات معنوی سروده شود.

سخن دانی و خوش خوانی نمی ورزند در شیراز بیا حافظ که تا خود را به مُلکی دیگر اندازیم

آنطور که حافظ می گوید غیر از این استعداد و توفیق و لطف حق، وی از دو هنر بهره داشته است:

○ **سخن دانی و سخن سرایی** برای روشن نمودن افکار دیگران.

○ **خوش خوانی و با صدای زیبا اشعار عارفانه را خواندن و دیگران را به عرفان و شناخت خدای متعال و**

مهربان متوجه نمودن.

وقتی این هنرها خریدار و مشتری ندارد و مردم راغب شنیدن آن نیستند باید این توانمندی را در سرزمین دیگری نشان داد.

دلم از پرده بشد حافظ خوش گوی کجاست تا به قول و غزلش ساز و نوایی بکنیم

غم و اندوه درون ما آشکار شده است این حافظ خوش گوی که به خوبی سخن می گوید کجاست تا با اشعار عرفانی او موسیقی خوشی به نوازیم و با صدای خوش بخوانیم.

۲- مقام و جایگاه شعر حافظ

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

ابیات و اشعار حافظ در این دیوان غزلیات پر از معرفت و آگاهی و نکات حکمی است آفرین و احسن بر این نفسی که با این دانش های اصیل دیگران را مجذوب خود می نماید سخنانی که سراسر لطف و نکته سنجی عالمانه و عارفانه است.

چو عندلیب فصاحت فرو شد ای حافظ تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن

حال که بلبل خوش خوان با فصاحت و زیبایی می خواند تو با این اشعار و غزلیات خود او را از میدان خارج کن. و زبان دری فارسی را در زیباترین شکل به نمایش بگذار.

حافظ اگر چه در سخن خازن گنج حکمت است از غم روزگار دون طبع سخن گزار کو

حافظ گر چه با این گنجینه های عرفان و آگاهی غزلیاتش نکات و مطالب حکمت آمیزی را بیان نموده است ولی در مقابل غم و اندوه دوران باید طبع سخنگویی داشت! کجاست این طبع سخن گزاری که غم روزگاران را ضایع نماید.

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری

خوش تر از شعر حافظ وجود ندارد چرا؟! بخاطر اینکه حافظ که گوینده و سراینده این اشعار است قرآن در سینه دارد و این اشعار از آن گرفته شده است. و چون نکات آن از قرآن است جاودان و برتر است همانطور که کلام قرآن حق و جاودا است.

۳- محتوی و کیفیت شعر حافظ

غزل گفتی و دُر سفتی، بیا و خوش بخوان حافظ که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

● غزل عاشقانه گفتی (برای خداپرستی عاشقانه غزل گفتی)

● غزل ها را که مانند دانه های مروارید ارزشمندند بسیار عالی سوراخ کردی و با گذراندن از یک رشته نخ بطور منظم در کنار هم چیدی.

● این غزل های عاشقانه را به صدای خوش بخوان تا دیگران لذت برده و آگاه شوند.

● غزل های معنوی تو بقدری ارزشمند است که فلک خوشه پروین را که مانند گردن بندی است به زمین آورده و جلوی شعر تو می اندازد و به تو هدیه می دهد

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

اشعار معنوی حافظ این ویژگی را دارد که در آسمان معنویت مورد توجه ملکوتیان باشد بطوری که انگار سیاره زهره آن اشعار را می خواند و عیسی مسیح را که در آسمان چهارم است به وجد و شادی می آورد.

سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آرد که شعر حافظ شیرین سخن ترانه ی تُست

شعر معنوی حافظ شیرین سخن که اکنون بر زبان شما جاری شده است و مانند ترانه آن را می خوانید باید بدانید که فلک هم از آن استقبال نموده و لذت می برد. (نقش جهانی شعر حافظ)

حافظ چو طُرفه شاخ نباتی است کلک تو کش میوه دلپذیر تر از شهد و شکرست

از آنجائیکه قلم حافظ مانند شاخه نبات روشن و زیبا و شیرین و دلپذیر است لذا میوه ای که می دهد مثل شهد و شکر می ماند

شفا ز گفته شکر فشان حافظ جوی که حاجت به علاج گلاب و قند مباد

اگر شفا و بهبودی برای افکار و قلب خود می خواهید و خواهان راه درست زندگی هستید بف به گفته ا و غزلیات حافظ مراجعه نمائید.

کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند

در عرصه سخن و شعر کسی مانند حافظ نتوانست از چهره اندیشه نقاب بردارد و حقیقت را به شکل زیبا و هنرمندانه نشان دهد. سخنان زیبا و جذابی که چون موهای منظم و شانه خورده عروس، انسان را متوجه زیبایی و جذابیت حقیقت می سازند

۴- مدعیان و حسودان شعر حافظ

حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست

شما که به آن پایه و مایه هنوز نرسیده اید که معارف و زیبایی شعر حافظ را بیان کنید و یا قبول نمائید چون در فهم و دانش درک خود سستی و بی بنیانی دارید باید بدانید که شعر حافظ دو ویژگی اساسی دارد که خدای متعال به حافظ عنایت نموده است:

● قبول خاطر و داشتن چشمه جوشان ذهن و استعداد درونی.

● لطف و توانمندی در بیان و آوردن سخن و کلام موزون و زیبا.

همچو حافظ برغم مدعیان شعر رندانه گفتنم هوس است

خیلی ادعای گفتن اشعار عارفانه دارند ولی دارای محتوای حقیقی نیستند شعر حافظ رندانه و عاشقانه و عارفانه اصیل است. و این روش در سراسر غزلیات او دیده می شود.

خموش حافظ و این نکته های چون زر سرخ نگاهداری که قلاب شهر صراف است

شعر حافظ پر از نکات و اشارات مهم است و چون زر سرخ که بهترین طلای دوران است ارزش دارد باید مواظب آن بود چون کسانی که مخالف عرفان و هنرها ی معنوی هستند برای وارونه جلوه دادن حقایق غزل های دیوان حافظ در تلاشند و این کار را خوب می دانند.

حافظ بیر تو گوی فصاحت که مدعی هیچش هنر نبود و خبر نیز هم نداشت
حافظ تو با این اشعار خود گوی سبقت فصاحت و بلاغت کلام را از همه ربوده و پیشی گرفته ای. آن کس که مدعی است و زیبایی و معرفت اشعار ترا رد می کند به دو دلیل است :

● **هنر شاعری** ندارد و در این زمینه تجربه ای که قابل نمایش باشد نمی تواند از خود بروز دهد.

● **هیچ خبری** از عالم معنویت و حقیقت و اسرار ندارد و از راه عشق اطلاعی ندارد!!

حافظ چو آب لطف ز نظم تو می چکد حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت

حال که لطف و عنایت الهی از نوک قلم تو هویدا شده است آن حاسد چگونه می تواند بر این سخنان خرده و ایراد بگیرد؟! مدعی گو لغز و نکته به حافظ مفروش کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد

ای کسی که مدعی سخن و عرفان هستی و هنری در این زمینه داری توجه داشته باش که قلم حافظ برای خود زبان و بیان هنرمندانه و ابتکاری دارد که از آن دور هستی!!

کسی گیرد خطا بر نظم حافظ که هیچش لطف در گوهر نباشد

کسی بر شعر حافظ ایراد می گیرد که از گوهر ذاتی و توفیق و استعداد درک درونی برخوردار نباشد.

گفت حافظ لغز و نکته به یاران مفروش آه از این لطف به انواع عتاب آلوده

سخن حافظ پر از نکات حکمی است. و برای این نسل و همه نسل ها هدیه و ره آورد بزرگی است. حافظ حکیم و نکته دان که به انواع هنر آراسته است و عارف شب زنده داری که درپگاه همان روز صدای پرده نشینان غیب را میشنود و با آنان نجوا دارد و سخن حق را بر قلب او الهام می کنند چرا نباید بگویند و بسرایند؟ این حسادت که ناشی از حماقت و ناتوانی است برای چه چیزی صورت می گیرد؟ عتاب و سرزنش! آنهم به شعر حافظ که سخن عشق است.

به خنده گفت که حافظ غلام طبع توام بین که تا به چه حدم همی کند تحمیق

بعضی ها از نگاه صرفاً شعر و شاعری به این مضامین غزل های من نگرند و چون نزد من آیند می گویند که من غلام آن طبع بلند تو هستیم. او با این سخنان می خواهد مرا تحقیر کند چون نمی داند که هدف من فقط بیان شعر نیست !!

۵- **چه کسی شعر حافظ را خواهد فهمید**

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

کسی می تواند از شعر خوش آیند و دلپذیر حافظ آگاه شود و به حقایق آن پی ببرد که دو مشخصه داشته باشد:

● لطف طبع و استعداد درونی و زمینه درک حقایق را داشته باشد.

● با سخن گفتن دری و فارسی آشنا باشد و اگر کسی به فارسی مطلبی بیان کرد آن را به راحتی بفهمد.

سخن دانی و خوش خوانی نمی ورزند در شیراز بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم

آنطور که حافظ می گوید غیر از این استعداد و توفیق و لطف حق ، وی از دو هنر بهره داشته است:

● **سخن دانی** : سخن حقیقت را می شناخته و از نظرات دیگران در باره حقیقت و عشق و عاشقی در مسیر حق آگاهی داشته است.

● **خوش خوانی** : در خواندن قرآن و اشعار و سخن گفتن خوش لهجه و خوش سخن بوده و صدای نیکویی داشته است.

۶- حدیث عشق در شعر حافظ

فکند زمزمه عشق در حجاز و عراق نوای بانگ غزل های حافظ از شیراز
اشعار و افکار عاشقانه حافظ از طریق غزل های عاشقانه اش زمزمه و سخن دلنشین عشق را در سرزمین وحی الهی حجاز و شهرهای معنوی و عتبات عالیات در عراق منتشر نمود.
صبر کن حافظ که گر زین دست باشد درس عشق خلق در هر گوشه ای افسانه ای خواند ز من
اگر در س عشق همان است که تو گفته ای . از این به بعد مردم در هر گوشه ای از این سخن من به شکل افسانه بیان خواهند نمود و برای یکدیگر خواهند خواند.
یکی است ترکی و تازی در این معامله حافظ حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی
اصل ، حدیث عشق به خداست که باید بیان شود و به گوش همگان برسد. فرقی ندارد که این زبان ترکی یا فارسی باشد! ولی آن زبان و شکلی را که حافظ می داند و می سراید تأثیر خاصی دارد . و هر کسی این هنر بیان را ندارد.

۷- جهان گیری شعر حافظ

زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید که گفته ی سخت می برند دست به دست
قلم تو چگونه می تواند شکر خدای را بجا آورد در صورتی که این سروده های معنوی و با مضامین عالی را مردم دنیا دست به دست به یکدیگر می دهند و مورد استفاده قرار می دهند.
حافظ سخن بگویی که بر صفحه جهان این نقش ماند از قلمت یادگار عمر
ای حافظ هنرمند که به عشق حق سخن می گویی! تا آنجایی که می توانی سخن بگو و این سخنان چون مروارید را که از قلم تو تراوش می کند از خود در این جهان برای نسل های آینده به یادگار بگذار.
پایه نظم بلند است و جهانگیر بگو تا کند پادشه بحر دهانم پر گهر
مقام و پایگاه شعر هم بلند و ارزشمند است و هم جهان قلب ها را به تسخیر خود در می آورد و باید چنین اشعار نغز و عارفانه ای را گفت که شایسته است پادشاه وقت دهان شاعر را پر ز گوهر نماید.
شعرم به یمن مدح تو صد ملک دل گشاد گوئی تیغ تست زبان سخنورم
این اشعار عاشقانه من به جهت اینکه مدح دوست می گوید و از زیبایی و خوبی و حسن او سخن می گوید دل های زیادی را تحت تأثیر قرار داده است گویا این شمشیر دوست است که بجای زبان من سرزمین دل ها را تسخیر می کند!!
من و سفینه حافظ که جز درین دریا بضاعت سخن دُر فشان نمی بینم
انسان با تکیه به سخنان و راهنمایی های راستین و عارفانه می تواند راه حقیقت را بیابد و به کوی دوست برسد در حال حاضر کشتی سخنان حافظ در دریای زندگی انسانها در حال حرکت است کشتی ای که پر از مروارید و سخنان مروارید گونه است که بشر را به خیر و صلاح هدایت می کند. در عصر حافظ که حقیقت در زیر سپر استبداد محلی پنهان شده بود مگر غیر از این سفینه معنوی کسی دیگر هم می توانست چون او سخن مروارید گونه معنوی بسراید؟!
حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید تا حد مصر و چین و به اطراف روم و ری
حافظ چند مشخصه برای شعر خود نام می برد:

● **حدیث عشق:** سخن حافظ در شناخت خدای متعال و گرایش به او هر وقت که خوانده شود جدید و نو و دلنشین است.

● **سحر فریب:** سخنی است که از بزرگی و تأثیر گذاری و هنر و راه گشایی در حد جادو و سحر آدمی رادر مسیر جدیدی قرار می دهد.

○ **خوش و زیبا:** انسان ها از شنیدن آن خوش حال می شوند و به حقیقت زیبایی آن اقرار می نمایند.

○ **جهان گیر:** این سخنان به قدری لایق و سزاوار است که به اطراف جهان رسیده است و مردم جهان از آن سخن خواهند گفت.

دُرَر ز شوق بر آرند ماهیان به نثار اگر سفینه ی حافظ رسد به دریایی

اینقدر شعر حافظ دارای جایگاه رفیع و ارزشمندی است که اگر کشتی غزلیات حافظ از دریایی عبور کند همه ماهیان از شوق و خوشحالی مرواریدی که دارند در جلوی کشتی او می اندازند و بهترین هدایا را نثار او می سازند.

۸- ریشه و زمینه های شعر حافظ

حافظ این گوهر منظوم که از طبع انگیخت ز اثر تربیت آصف ثانی دانست

حافظ که این غزل های چون گوهر ارزشمند را از ذوق و استعداد درونی خود خارج نمود بخاطر تربیت و حمایت های آصف ثانی خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع مقتول به ۷۶۴ هـ ق می داند.

آنکه در طرز غزل نکته به حافظ آموخت یار شیرین سخن نادره گفتار من است

آن کسی که طرز سرودن غزل های عرفانی را به حافظ آموخته است یار شیرین سخن است که سخنان عالی بیان می کند که کمیاب و نادر است .

بیا که بلبل مطبوع خاطر حافظ بیوی گلبن وصل تو می سراید باز

طبیعت و استعداد درونی حافظ مانند آن بلبل عاشقی است که بوی خوش و عطراگین تو او را برای وصال و نزدیک شدن به تو شعر و سخن می سراید. که اگر نبود این بوی خوش و وصال دوست این بلبل درون هم به نغمه سرایی نمی افتاد.

در قلم آورد حافظ قصه لعل لبش آب حیوان می رود هر دم ز اقلام هنوز

حافظ بخاطر آنکه داستان و موضوع لعل زیبای دوست را به میان کشیده و عشق او را مطرح نموده است باعث شده تا آب حیات ابدی از نوک قلم او بچکد و عبارات و اشعار جاودانه بسراید.

گر به دیوان غزل صدر نشینم چه عجب سال ها بندگی صاحب دیوان کردم

من از این جهت در میان غزل سرایان صدر نشین شده ام و از همه بالاتر نشسته ام که جای تعجبی هم ندارد . به خاطر آن است که سال ها در خدمت و کسب تجربه از وزیر بزرگ عصر بوده ام.

حافظ تو این سخن از که آموختی که بخت تعویذ شعر تو را و به زر گرفت

تو این معرفت و دانش ها و طرز گفتار را از کی آموختی که شانس و بخت یار تو بود و از اشعار تو محافظت شده و آن را به زر گرفته اند و استفاده می کنند.

ز شوق لعل تو حافظ نوشت حرفی چند بخوان ز نظمش و در گوش کن چو مروارید

خدایا حافظ به عشق و شوق لب لعل و زیبای تو چند حرفی را به زبان شعر نوشته است. شما ای انسان ها آن اشعار از سر شوق را بخوانید و مفاهیم و معانی بلند آن مانند گوشواره مروارید در گوش کنید و عمل نمائی

۹- معنویت و عرفان شعر حافظ

صبحدم از عرش می آمد خروشی ، عقل گفت قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می کنند

پس از فراغت از دعای نیمه شب و در همین نزدیکی های صبح از عرش الهی که دنیای پاکان و قدسیان است خروش و سر و صدایی به گوش من رسید از این غوغا در یافتم که انگار قدسیان در حال حفظ کردن اشعار حافظ هستند. (غزلیات معنوی حافظ مورد توجه عالم ملکوت و قدس است)

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خُلد دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود

اشعار حافظ به آن درجه و ارزش است که در زمان حضور آدم در بهشت جاودانگی که خدای متعال پس از خلقتش او را در آن قرار داده بود زینت و زیور و باعث زیبایی گل های نسرين و ساير گل ها بود.

غزلسرایى ناهید صرفه ای نبر در آن مقام که حافظ بر آورد آواز

در جایی که شعر حافظ مطرح باشد و خوانده شود و آواز آن به گوش دیگران برسد از کسی کاری بر نمی آید و حتی ناهید که مطرب فلک است از تأثیر و رقابت کنار می رود و نقشی نخواهد داشت.

حجاب ظلمت از آن بست آب خضر که گشت ز شعر حافظ و آن طبع همچو آب خجل

آب حیات جاودانگی که در نزد خضر نبی است از آن جهت در حجاب ظلمت و تاریکی قرار گرفت و در ظلمات باید به دنبال آن گشت که چون شعر حافظ و آن طبع روان و عارفانه او را دید حجالت کشید و به پنهانی پناه برد!!

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می گفت غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم

سیاره زهره که در میان سیاراتی که به دور خورشید می چرخند به آواز خوانی معروف است پس از راز و نیاز شبانه در هنگام صبح از آن شنیدم که می گفت (نوعی الهام) که من در مقابل حافظ بحساب نمی آیم و غلام حافظ خوش لهجه و خوش آواز هستم! در اینجا حافظ به دو صفت شناخته شده است:

○ **خوش لهجه:** که سخن و اشعار به عالی شکل خوانده شود برای جذب دیگران .

○ **خوش آواز:** خواندن شعر و کلام با صدای خوش و بلند و رعایت نظم آن.

گر از این دست زند مطرب مجلس ره عشق شعر حافظ ببرد وقت سماع از هوشم

اگر آن مطرب که با ساز خود خوشحالی را بر زندگی ما می آورد ما را به راه عشق ببرد و متوجه آن سازد و فضا را آماده سازد در این موقعیت شعر حافظ می تواند در زمان سماع و رقص عارفانه ما را از هوش ببرد و همه هستی ما را متوجه حق سازد

۱۰- منشور اخلاقی و اصول و مبانی باورهای حافظ

□ ما حرف بد و زشت نمی زنیم و گرایشی به ناحق و باطل نداریم. رفتار و شخصیت کسی را سیاه و بد نشان نمی

دهیم. و در لباس حيله گری و نفاق و دورویی وارد نمی شویم.

□ افراد انسانی را نباید از نظر داشتن ثروت و یا فقر مورد ارزیابی و اظهار نظر قرار داد. لازم است که بطور مطلق کار

بد انجام ندهیم.

□ علم و دانش صحیح بدست آمده را با مغلطه گویی و ایراد گیری های نابجا و ناسالم بی معنی جلوه ندهیم. و آنچه

را که اسرار ارزشمند حقیقت است با شعبده بازی و حرکات خلاف انسانی غیر واقعی و نادرست نشان ندهیم.

□ سعی بر آن است که در جهان خوش برانیم و درست زندگی کنیم. و بدنبال جلال و جبروت زندگی نباشیم. و یک

شخصیت ساده و معمولی از خود بروز دهیم.

□ از آنجائیکه آسمان کشتی هنرمندان را می شکند و با آنان سر سازش ندارد. ما هم به آسمان که مانند یک کشتی

معلق در هستی است هیچگونه تکیه ای نخواهیم داشت. و کمکی نخواهیم خواست و استقلال خود را حفظ خواهیم

نمود.

□ اگر کسی در نزدیکی های ما سخن زشتی گفت و حسادتی نسبت به ما از خود نشان داد و یکی از دوستان از

دست ما رنجید ما به آن دوست خواهیم گفت که از جانب ما خیالت راحت باشد که ما گوش به احمق و نادان

نخواهیم کرد

□ اگر دشمن از روی نادانی خطایی از او سر زد بحساب او نمی گزاریم تا بعد ها انتقام بگیریم. و اگر سخن حقی بر

زبان جاری ساخت آن را می پذیریم و با سخن حق جدل نمی کنیم و رد نمی نمائیم.

- ❑ آن شخصیت ولباس عرفانیی که برای خود ساخته ایم ارزشی ندارد باید در خرابات آن را از بین ببریم و شخصیت عاشقانه ای برای خود بسازیم. و این راه را آنقدر خالصانه قدم برداریم که همه ادعاها و کرامات و بزرگی هایی که برای خود در بین مردم می پراکنیم خرافات و غیر واقعی و مانع رشد و ترقی معنوی پنداریم و نادیده بگیریم.
- ❑ مقصد ما رفتن بسوی رندان و عارفان واقعی حق باشد و شخصیت خود را از زبان و تجربه آنان دگرگون سازیم.
- ❑ باید جمع عاشقان صادق و پا برجا باشد. و همه با هم بسوی رهبری معنوی برویم.
- ❑ ما باید آن عهدی که با خدای عالم بستیم که بدنبال شیطان نرویم و تنها او را بپرستیم استوار باشیم و مانند حضرت موسی مسیر خودسازی عرفانی ما وصال و ملاقات با خدای متعال باشد.
- ❑ باید عشق به خدا را تا کنگره عرش بالا برد و منتشر نمود تا همه موجودات آسمان و زمین بشنوند. و پرچم عشق به حق را بر بام آسمان بزنیم و هیچ چیزی بالاتر از آن نباشد.
- ❑ لازم است که خاک کوی دوست را بر فرق سر خود بگذاریم و با خود به صحرای قیامت ببریم و بر این عشق و تحول الهی مباهات و افتخار نمائیم.
- ❑ و اگر آن زاهد خود بین که به ظاهر عبودیت خو گرفته است، خواست که خار ملامت و سرزنش را در جلوی پای ما نهد در همانجا او را به مکافات اعمال ناپسندش برسانیم.
- ❑ به تکالیف شرعی عمل می کنیم و آنچه که ایزد منان واجب دانسته است انجام می دهیم و آزار ما به کسی نمی رسد و در حق کسی بدی نمی کنیم. و آنچه را که شریعت محمدی بگوید که روا نیست ما هم انجام نمی دهیم.
- ❑ من در شهر و دیار خود به عشق ورزیدن شهره و مشهور شده ام. و تا کنون دیده و نگاه من به طرف بد و حرام و گناه، آلوده نشده است.
- ❑ تلاش ما آن است که به وفا و عهد خود عمل کنیم. و در عین خوشی و خوشحالی ملامت و نیش و کنایه سرزنش کنندگان را تحمل نمائیم. و بطور اصولی از کسی نمی رنجیم چون در مرام ما از کسی رنجیدن نشانه کفر و ناسپاسی است.
- ❑ یک بار از پیر میکده عشق و معرفت حق پرسیدم که راه نجات از این ورطه دنیایی چیست؟ او که مست جام می معنوی بود به من گفت: راز پوشیدن. از این پیر عرفان سوال دیگری پرسیدم که منظور دل و فطرت درون آدمی از دیدن باغ عالم چیست؟ و چرا باید ما انسان ها در این دنیا بیاییم و از آن بگذریم؟ آن گفت: که هدف این است که انسان از طریق دیدن و مشاهده موجودات شگفت انگیز این جهانی بهره ها برای رشد معنوی خود بیابد و به سیر خود بسوی معبود ادامه دهد.
- ❑ چرا بسوی عشق روی آوردم و از شراب معنوی و معرفت کالبد وجود خود را سیراب نمودم؟ برای اینکه بتوانم آن شخصیت خودخواهانه ای را که خود ساخته بودم بر هم بزنم و نابود سازم و بجای آن شخصیت و انسان عاشقی باشم که مشتاق معبود است و لا غیر.
- ❑ در راه عشق همواره امید دارم تا به دوست برسم و او مرا بپذیرد. از آنجائیکه اساس عشق و عاشقی دو طرفه است افسوس که چون کششی از آن سو دیده نمی شود تلاش و زحمات من چه تأثیری خواهد داشت!!!
- ❑ ما مکتب عشق و عاشقی حضرت دوست را برگزیده ایم و جهت فکر و سعی خود را از این دنیا بر کنده به میکده عشق که در آن مست حق می شویم تغییر داده ایم. و سخنان کسانی که ما را از عشق و پاکی برحذر می دارند و خود اهل عمل صالح نیستند گوش نمی دهیم.
- ❑ از آن نشانی های خط و خال یار باید بیاموزیم که چقدر زیباست که ما بدنبال چهره های درخشان و زیبای معنویت و عرفان و عشق باشیم و دور آنان بگردیم. و آنان را رهبر اندیشه و عمل و زندگی خود قرار دهیم.

- ❑ ما باید فقط به ساقی عشق که جام باده معرفت و آگاهی را به کام ما می ریزد و نیز به آن می معنویت و عشق به حق توجه و گرایش داشته باشیم. نه به کسانی که زاهد نما هستند و خود به گفته های خود عمل نمی کنند.
- ❑ اگر دانا و آگاه باشی خواهی دانست که وفا و عهد برای فرد در سیر و سلوک او موثر است و گر نه ستم کردن از عهده هر کسی بر می آید.
- ❑ چرا من در دیر مردان خدا عزیز و محترم هستم؟ برای آنکه آن آتش عشقی که هر گز خاموش نمی شود همیشه در درون من زنده و شعله ور است. همین دیشب بود که ندای تو را در درون من منتشر نمودند و آن صدا در درون من هنوز طنین انداز است و جاودانه خواهد بود.
- ❑ من بطور دقیق نمی دانم که مطرب عشق چگونه و بر اساس چه فرمولی این ساز و موسیقی عشق را نواخت که در حالیکه من پیر شده ام و عمرم از دست رفته است ولی در فکر و قلب من پر از صدای عشق است.
- ❑ این دل ما بود که از ازل تا به ابد عاشق اوست و من ندیدم کسی را که در عشق پایدار بماند و تا وصال پیش رود!
- ❑ خدایا از تو تقاضا داریم که تنها به پاس عمل ضعیفی که ارائه نموده ایم ما را به بهشت نفرست. چون جایگاه مهمی برای ما نخواهد شد. بلکه ما را به سر کوی خودت برسان ، بهرحال رسیدن به کوی تو از همه هستی بالاتر و مهم تر است.
- ❑ کار بیهوده و باطلی که هر چند به نفع شما باشد انجام ندهید کاری که در مسیر باد و بیهوده باشد و سرانجام نابود شود . و این موضوع مهمی است که باد با حضرت سلیمان گفته است.
- ❑ آیا اجازه می دهی که یک حرف عارفانه و صوفیانه که از طریق کشف و شهود حاصل شده است به شما بیاموزم؟ ای کسی که از نور چشم من عزیزتر هستی باید بدانی که صلح و آرامش با دیگران بهتر از جنگ و جدال و آنگاه داوری و قضاوت برای ایجاد صلح بعد از جنگ است.
- ❑ به یاد داشته باشید که اگر خواستید که به مراد و آرزوی خود در راه عشق برسید باید چند مطلب را بخاطر داشته باشید:

- فکر و اندیشه قوی و پخته
- همت و تلاش برای تحقق آن
- هدایت و رهبری یک مرد حق که به حقیقت رسیده است
- توفیق الهی که تو را در انجام آن کار یاری و یابری کند.

فهرست عناوین کتاب مدار سیر و سلوک عرفانی حافظ

عنوان غزل	شماره غزل	مطلع غزل
(۱) آنکه عشوه دنیا خرید	۴۳۰	بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می
(۲) قافله ای با آتش و آه	۳۶۶	ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
(۳) آسایش دو گیتی	۵	دل می رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را
(۴) ای خوش تر از گل	۴۸۴	تو مگر بر لب آبی به هوس بنشینی
(۵) گوهر پاک انسانی	۲۲۷	گر چه بر واعظ شهر این سخن اسان نشود
(۶) نقش یکرنگی	۴۸۵	ساقیا سایه ابرست و بهار و لب جوی
(۷) غم جهان مخور	۳۷	بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است
(۸) طایر گلشن قدس	۳۱۷	فاش می گویم و از گفته خود دلشادم
(۹) محک تجربه	۱۵۹	نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد
(۱۰) گلبانگ سربلندی	۱۵۴	راهی بزن که آهوی بر ساز آن توان زد
(۱۱) کشته خویش	۴۰۷	مزرع سبز فلک دیدم و داس و مه نو
(۱۲) آشیانه بلند عنقای عشق	۴۲۸	سحرگاهان که مخمور شبانه
(۱۳) عشق و تنعم	۴۳۶	آن غالیه خط گر سوی ما نامه نوشتی
(۱۴) چشم باش ، گوش باش	۲۸۶	دوش با من گفت پنهان کاردانی تیز هوش
(۱۵) هوشیار شو ، بیدار شو	۴۲۹	ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می
(۱۶) شاهراه حقیقت	۱۴۳	به سر جام جم آنکه نظر توانی کرد
(۱۷) سخنان پند آموز پیرانه	۳۹۸	ای نور چشم من سخنی است گوش کن
(۱۸) پاک شو اول !	۲۶۸	خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز
(۱۹) کار صواب	۳۹۶	صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن
(۲۰) کار ناحق نکنیم!	۳۷۸	ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنی
(۲۱) در قناعت کوش	۱۵۱	دمی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد
(۲۲) پایان غصه ها	۲۳۲	بر سر آنم که گسر ز دست بر آید
(۲۳) کرشمه حُسن	۲۵۸	هزار شکر که دیدم به کام خویش باز
(۲۴) کیمیای سعادت	۲۹۸	مقام امن و می بی غش و رفیق شفیق
(۲۵) همدم صبا	۲۷۴	بدور لاله قدح گیر و بی ریا می باش
(۲۶) جام صبحی خلوتیان	۳۷۳	خیز تا خرقه صوفی به خرابات بریم
(۲۷) عیش خدادادی	۴۸۱	بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی

روزه یکسو شد عید آمد و دلها بر خاست	۲۰	(۲۸) وقت رندی و طرب
این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی	۴۶۷	(۲۹) چون پیر شدی
در ازل پرتو خُست ز تجلی دم زد	۱۵۲	(۳۰) عشق پیدا شد
بنال بلبل اگر با منت سر یاری است	۶۶	(۳۱) لطیفه ای است عشق
با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی	۴۳۵	(۳۲) عاشق شو
ای دل آن دم که خراب از می گلگون باشی	۴۵۹	(۳۳) شرط اول قدم عشق
منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن	۳۹۳	(۳۴) طریقت عشق
اگر رفیق شفیقی درست پیمـان باش	۲۷۳	(۳۵) رموز عشق نوازی
برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است	۳۵	(۳۶) اساس هستی من
ای دل مباش یکدم خالی ز عشق و مستی	۴۳۴	(۳۷) یک نکته
ز دلبـرم که رساند نوازش قلمی	۴۷۲	(۳۸) دعای شب و نیاز صبحدم
نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند	۱۷۷	(۳۹) مدار دلبری
صوفی از پرتو می راز نهانی دانست	۴۸	(۴۰) آیت عشق ، دفتر عقل
سحرم هـاتف میخانه به دولتخواهی	۴۸۸	(۴۱) میکده رندان قلندر
سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی	۴۷۱	(۴۲) در کوی رندی
در سرای مُعـان رفته بود و آب زده	۴۲۱	(۴۳) دیر مغان
چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست	۲۲	(۴۴) آتشی که هرگز نمی میرد
شراب بی غش و ساقی خوش دو دام رهند	۲۰۱	(۴۵) خُسروان بی کلاه
هر که شد محـرم دل در حرم یار بماند	۱۷۸	(۴۶) محرم دل
ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟	۱۹	(۴۷) اهل بشارت
سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد	۱۴۲	(۴۸) بدنبال جام گم شده
دلا بسوز که سوز تو کـسارها بکند	۱۸۷	(۴۹) در خدمت جام جهان نما
الا یا ایـهـا الساقی ادر کاساً و ناولها	۱	(۵۰) حاضر و غائب
خُسن تو همیشه در فـزون باد	۱۰۷	(۵۱) الف قامت یار
گلـذاری ز گلستان جهان ما را بس	۲۶۸	(۵۲) سر کوی تو
ای خرم از فـروغ رُخت لاله زار عمر	۲۵۳	(۵۳) دولت بیدار
شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت	۸۸	(۵۴) درمان درد فراق
ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی	۴۸۷	(۵۵) در هوای وصال
ناگهـان پرده بر انداخته ای یعنی چه؟	۴۲۰	(۵۶) یعنی چه؟
کرشمه کـن و بازار سامری بشکن	۳۹۹	(۵۷) برون خرام!

گفتم غم تو دارم ، گفتا غمت سر آید	۲۳۱	(۵۸) گفتم ، گفت (۱)
گفتم کیم دهان و لب کامران کنند	۱۹۷	(۵۹) گفتم ، گفت (۲)
جز آستان توام در جهان پناهی نیست	۷۶	(۶۰) تنها پناهگاه انسان
سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی	۴۴۰	(۶۱) راه پیوستن به دلدار
از سر کسوی تو هر کو به ملالت برود	۲۲۲	(۶۲) راهی به محضر دوست
ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش	۲۹۱	(۶۳) سروده خوش بلبل
خوش کرد یآوری فلکت روز داوری	۴۵۱	(۶۴) یک حرف صوفیانه
بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت	۷۷	(۶۵) شیوه بهشتی
حالی مصلحت وقت در آن می بینم	۳۵۵	(۶۶) مصلحت وقت
مزن بر دل ز نسوک غمزه تیرم	۳۳۲	(۶۷) گنجی از او
کی شعر تر انگیزم خاطر که حزین باشد	۱۶۱	(۶۸) جام می و خون دل
مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند	۱۸۸	(۶۹) کلید گنج سعادت
نصیحتی کمنت بشنو و بهانه مگیر	۲۵۶	(۷۰) نعیم هر دو جهان
نماز شام غریبان چو گریه آغازم	۳۳۳	(۷۱) من از دیار حبیبم
در خرابات مغان گر گذر افتد بازم	۳۳۵	(۷۲) در خرابات مغان
چرا نه در پی عزم دیار خود باشم	۳۳۷	(۷۳) دیار وصال
خوش است خلوت اگر یار یار من باشد	۱۶۰	(۷۴) هوای کوی تو
هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم	۳۲۱	(۷۵) در شاهراه دولت سرمد
دی پیر می فروش که ذکرش به خیر باد	۱۰۰	(۷۶) رهنمود پیر می فروش
خستگان را چو طلب باشد و قوت نبود	۲۰۸	(۷۷) لایق صحبت
آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند	۱۹۶	(۷۸) حسن عاقبت
شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان	۳۸۷	(۷۹) در پای صحبت پیر پیمانه کش
رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند	۱۷۹	(۸۰) غنیمت زندگانی
صبحدم مرغ چمن به گل نوحاسته گفت	۸۱	(۸۱) سخن مرغ چمن به گل نوحاسته
صوفی بیا که خرقة سالوس بر کشیم	۳۷۵	(۸۲) راه وصال به دوست
در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد	۱۵۲	(۸۳) عشق عالم سوز
آن کیست کز روی کرم با من وفاداری کند	۱۹۱	(۸۴) چشم پر نیرنگ او !!



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

آنکه عشوه دنیا خرید!!

غزل ۴۳۰

علاج کی کنت آخر الدَّواءِ الکی که می رسند رهنزان بهمن و دی منه ز دست پیاله چه می کنی هی هی ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی بقول مطرب و ساقی به فتویٰ دف و نی مجو ز سفله مروت که شیئه لا شی که هر عشوه دنیا خرید وای به وی بده به شادی روح و روان حاتم طی پیاله گیر و کرم ورز و الضمان علی	(۱) به صوت بلبل و قمری اگر نوشی می (۲) ذخیره ای بنه از رنگ و بوی فصل بهار (۳) چو گل نقاب بر افکند و مرغ زد هو هو (۴) شکوه و سلطنت و حُسن کی ثباتی داد (۵) خزینه داری میراث خوارگان کفر است (۶) زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند (۷) نوشته اند بر ایوان جنت المأوی (۸) سخا نماند، سخن طی کن، شراب کجاست (۹) بخیل بوی خُدا نشنود بیا حافظ

شرح غزل

اگر صدای پرندگانی چون بلبل و قمری (فاخته که کوکو می کند) را شنیدی و به حق توجه نکردی و شیفته حق نشدی همین صورت های دل انگیزی که بسوی خدا ترا رهنمون نشدند و هستی ترا بسوی او نکشیدند باید بدانی که بیمار هستی . و باید آخرین ترفند و درمان پزشکی را در باره درد تو پیاده نمود و جای زخم را با آهن گداخته و داغ سوزاند تا در آتش درد آن بمانی و دم نرنی!

فصل بهار موقعیت مناسبی است برای دیدن و مست او شدن و فکر و درون را متحول کردن . و باید از فصل بهار با دیدن آنهمه طراوت و خرمی و زیبایی و جنب و جوش مرغان هوا که مست از این تحولات و تغییرات عالم خلقت و طبیعت که حُسن و زیبایی و کمال دوست در آن متجلی است شده اند ذخیره سازی برای آینده و باقی عمر و زندگانی داشته باشی. به یاد داشته باش که بهار می گذرد و فصل زمستان مانند راهزنانی از راه می رسند و همه خوشی ها و زیبایی هایی را که ذهن و قلب و کانون توجه انسان را بسوی او می گرداند ضایع خواهند نمود. چرا توجه و دقت نمی کنی و برای تو قابل تأمل و تفکر نیست؟! که گل در چمن دهر نقاب افکنده و درون و زیبایی های خود را که دست رحمت و پر قدرت حضرت دوست است به نمایش گزارده است که خیره کننده است. و مرغ هوا که از این رهگذر مست و نغمه خوان شده است هو هو می کند و ذکر او می گوید، تو چرا نگویی؟! تو در پی چه هستی؟! تو هم مانند آن مرغان عاشق از این صحنه های پر شکوه هستی در این فصل بهار که همه مست او شده اند تو هم مست حق شو! مبادا که از یاد ببری و فراموش سازی! هی هی.

به دنبال چه چیزی در این چندروزه دنیا هستی؟! از آنچه را که سلطنت و سیطره تو بر جهان است و آن همه جمال و زیبایی از ثروت و فرزندان و اقتدار در جهان گرد آورده ای چقدر و برای چند صباح برای تو خواهد ماند؟ آیا این جلوه ها و عناصر گرد آمده جاودانی هستند و بقا دارند؟ مگر همین شکوهمندی ها که به دنبال آن هستی و دائماً برای آن تلاش می کنی و نقشه می کشی در گذشته نبوده است؟ مگر تخت و شکوهمندی پادشاه پیشدادی و افسانه ای ایران باستان و آن افسر و تاجی که نشانه عظمت و اقتدار کیکاووس پادشاه ایرانی بود باقی مانده است و دنیا به آنها وفا کرده است که برای تو وفا کند؟! ای بیچاره! و ای بدبخت! تو با هر حيله و مکر و با هر حرص و آزی مال و منال می اندوزی و همه آن تجاوزات و گناهان را بجان می خری و خود باید در نهایت جوابگو باشی. **و تو ای فلک زده! خزانه دار کسانی هستی که میراث ترا می خورند و اعتنایی به تو ندارند و به راحتی آن مال و دارایی را به آسانی بین خود تقسیم می کنند! و این کفر است و پوشاندن حقیقت و پشت کردن به حضرت دوست.** این قول و سخن مطرب که رساننده شادی عشق است و ساقی که مست کننده هستی آدمی است می باشد. و فتوایی است درست و دقیق که دف و نی که مظهر گرایش انسان به معنویت است، می گویند.

ای بدبخت! این زمانه و مردم آن هر چیزی را که به تو می دهند روزی از تو باز خواهند گرفت. **واصولاً زمانه چیزی به آدمی نمی دهد که روزی نستانند!** تو چرا از مردم پست و دون صفت و بی مقداری که خود را حقیر و بنده دنیا و درم آن نموده اند تقاضای اصلاح و مساعدت امور داری؟ در بساط آنان مروت و جوانمردی و عاطفه نیست و کمک های آنان هیچ آثاری بر حال تو و روزگار تو نخواهد داشت و ترا بسوی حق سوق نخواهد داد!! و این حقیقت بر سر در ورودی جنت المأوی که بهشتی ماندگار برای مؤمنین و پرهیزگاران است نوشته ای وجود دارد که نوشته اند هر کسی به دنبال عشوه ها و حقه های دنیا برود و خریدار زرق و برق آن شود وای بر او که سرانجام بدی خواهد داشت.

سخا و بخشندگی که طبیعت در فصل بهار از خود نشان می دهد در انسان نمانده است، دیگر سخن و حرفی در میان نیست. باید به این سخنان پایان داد و بدنبال شرابی بود که انسان را مست حق گرداند و همه هستی او را بسوی معنویت و حضرت دوست هدایت کند. و این شراب معنوی باید به یاد روح و روان پاک حاتم طی و به یاد بخشندگی ها و سخا و انصاف او نوشید همان لطف و رحمتی که انسان را به ذوق و پیشرفت معنوی سوق می دهد (تو هم بجای بخل و خساست مثل بهار و مثل حاتم طی بخشنده باش و دنیا را رها کن). کسی که بخیل است و در اندوختن ثروت تلاش دارد و به عشق و حقیقت نمی اندیشد و عناصر پیشرفت معنوی و حقیقت در فکر و اندیشه او راه ندارد هیچوقت بوی خوش معنوی و خدایی و عظمت آن را حس و درک نمی کند و لذا ای حافظ تو با این توضیحاتی که دادی بهتر است راه عشق و مستی آن را از دست ندهی و کرم و بخشندگی راه تو باشد و **بی شک کسی که راه عشق را برگزیند و بخشندگی در کار او باشد و اعتنایی به دنیا نکند من سرنوشت و سعادت او را به خیر و صلاح و بهروزی ضمانت و تضمین خواهم نمود.**

دورنمای غزل

در این غزل به چند موضوع و محور توجه داده شده است :

۱- خرمی شگفت انگیز بهار، انسان را عاشق دوست می گرداند

توجه به بهار و خرمی شگفت انگیز آن و بلبلان و پرندگانی که مست این بهار شده اند، تأثیر پذیری از این دنیای خوش رنگ و بوی فصل بهار که باید در جان و حقیقت وجودی خود ذخیره نمود، از دیدن بهار باید مست و عاشق دوست شد که این همه زیبایی را رایگان و عاشقانه نصیب انسان نموده است، شناخت به این حقیقت که دنیا و اقتدار دنیایی کم و ناچیز و زودگذر است و بهار هدیه یار و دوست ماست به این خرمی بییونددیم و همسخن شویم، چرا همه تلاش ها برای کسب قدرت و اندوختن ثروت و مال و دارایی فراوان معطوف است؟ مگر نمی دانید که میراث خواران منتظر آن هستند و چشم به راه آن نشسته اند؟ زمانه هر چه دهد روزی باز خواهد گرفت!! از این دنیای پست چیزی نخواهید، بر در بهشت نوشته اند که هر که

فریب دنیا خورده است وای بر او که جهنم منتظر اوست و نباید بهشت وارد شود، باید از این دنیای دون گذشت همانطور که حاتم طایی گذشت، باید به عشق حق روی آورد و شادی نمود، کسی که از دنیا نگذرد بخیل است و انسان بخیل بوی خدا را حس نخواهد کرد، به عشق روی آورید که ما آن را ضمانت می کنیم!!

۲- از تأثیر پذیری بهار غافل نشوید!!

توجه به فصل بهار و نغمه سرایی و آواز خوانی بلبل و قُمری (فاخته) که از عشق به بهار شوق و تلاش پیدا کرده اند باید باعث بیداری و هوشیاری انسان به پدیده های طبیعت گردد و او را عاشق و شیفته خالق و آفریننده این زیبایی ها گرداند. درک و فهم زمان و فصل خرمی بهار مهم است و دائماً تذکر داده می شود که این دوران اگر بگذرد باید از یاد بهار غافل نبود بلکه باید خواص بهار برای انسان در ماه های دیگر باقی باشد و از آن بهره برد. باید به دقت پدیده های متحول ناشی از بهار را دید و توجه نمود بطور مثال باید فهمید که چگونه نقاب از روی گل برداشته می شود و گل با تمام زیبایی ها خود را نشان می دهد و یا پدیده های زیبای باغ ها و گلستان و طبیعت که شگفت انگیز است از چه زیبایی و جذابیتی برخوردارند.

۳- گرایش به مادیات شما را از حق دور نسازد!!

هشدار به انسان هاست که سلطه و سیطره بر عناصر طبیعت و احساس قدرت و اقتدار چند صباحی بیش نیست و ثباتی در آن وجود ندارد. از قدرت های مسلط گذشته آثاری که به نفع بشر امروز باشد و یا پایدار بماند دیده نمی شود. چرا ما فقط به فکر جمع کردن ثروت و مال و منال و خانه و اقتدار هستیم و در دنیا مشغول آنان شده ایم. مگر نمی دانیم که برای دیگران جمع کردن و کنار گذاشتن و خود محروم از حقیقت زندگی شدن در مذهب عشق کفر و انحراف است. چرا آدمی عمر خود را برای رشد معنوی خود قرار نمی دهد و همه اوقات خود را صرف اندوختن مال و باقی گزاردن آن برای وراثت می نماید. در این صورت صاحب مال باید جواب آن را در روز حساب بدهد و افراد وارث با خیال راحت در خوردن آن شتاب نمایند و مسئولیتی نداشته باشند!

۴- کسی که عشوهِ دنیا خرید به بهشت وارد نمی شود!!

اعتماد به زمانه و روزگار به رغم اینکه همیشگی است و ثبات و پایداری دارد یک فکر غلط و دور از واقعیت است و این تجربه ثابت شده است که هر چه از او بگیری و به هر قدرت و شکوهمندی و شهرتی که بررسی دوباره از تو پس خواهد گرفت. چون او سفله پرور ودون صفت است و سخا و بخشندگی در ذات او دیده نمی شود و اگر سخا داشت از تو پس نمی گرفت! دنیا طلبی و دنیا خواهی و گرایش و تمایل به عناصر و پدیده های این جهانی در رأس انحراف آدمی است بهمین خاطر برادر بزرگ بهشت که مأوای پرهیزگاران است نوشته شده است که هر که عشوهِ دنیا خرید و زرق و برق آن را از دل و جان پذیرفت وای بر او که هیچگاه به بهشت وارد نمی شود.

۵- سخا و بخشندگی ما را به عشق سوق می دهد

نه در زمانه و نه در مردم آن و نه در تاریخ و نه در سطح قدرت های مقتدر، سخا و بخشندگی دیده نمی شود. وقتی سخا در جوهره دنیا و مردم آن نباشد دل بستن به دنیا چه سودی دارد؟ آیا بهتر نیست که به عشق الهی که رشد و پیشرفت عالی در آن هست روی آوریم که ثبات و پایداری در آن تضمین شده است. کسی که بخیل است بویی از خدا و حقیقت را نخواهند فهمید و بخیل کسی است که از عشق گریزان است و بسوی دنیا روی آورده است در حالیکه سخا و بخشندگی ما را به عشق حق سوق می دهد عشقی که ما را به پایداری و ابدیت می رساند و این راه تضمین شده است.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

قافله ای با آتش و آه!!

غزل ۳۶۶

- (۱) ما بدین درنه پی حشمت و جاه آمده ایم
 (۲) رهرو منزل عشقیم و ز سر حـدّ عدم
 (۳) سبزه خط تو دیدیم و ز بستان بهشت
 (۴) با چنین گنج که شد خازن او روح امین
 (۵) لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست؟
 (۶) آب رو می رود ای ابر خطا پوش بیار
 (۷) حافظ این خرقة پشمینه بینداز که ما
- از بد حـادثه اینجا به پناه آمده ایم
 تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم
 به طلب کاری این مهر گیاه آمده ایم
 به گدایی به در خانه شاه آمده ایم
 که در این بحر کرم غرق گناه آمده ایم
 که به دیوان عمل نامه سیاه آمده ایم
 از پی قافله با آتش و آه آمده ایم

شرح غزل

ما انسان ها که در این دنیا حضور داریم و سکنی گزیده و زندگی می کنیم برای بدست آوردن حشمت و بزرگی و جاه و مقام دنیایی نیست. ما قبلاً در بهشت بودیم اتفاق و حادثه ای در آن افتاد که پدر و مادر ما را از آن بیرون نموده اند و آمدن ما در این جهان بهمین خاطر بوده است!! ما از جهان نیستی که در آن مخلوقی نبود آفریده شده و حرکت نموده ایم و اکنون خود را پس از تحولات و تطورات فراوانی که چندان از کم و کیف آن مطلع نیستیم به این جهان رسیده ایم. بهر حال ما رهرو منزل عشق هستیم و این راه طولانی را برای رسیدن به محبوب و معشوق خود درنوردیده ایم. به زبان و تعبیر دیگر اینکه در بهشت بودیم در باغ های شکوهمند آن سبزی خط و عذار تو را دیدیم و عاشق تو شدیم و ما از بهشت تا ورود به دنیا بطور پیوسته بدنبال این گیاه (یا درخت) مهر و محبت در جستجو و پی گیری هستیم تا به آن برسیم!

این مهر گیاه یک گنج بزرگ و ارزشمندی برای ما انسان هاست که خازن و نگبان و مراقب آن روح امین فرشته وحی الهی جبرئیل است و لذا ما آمده ایم به دنیا تا این گیاه محبت را از درگاه خدای مهربان که پادشاه و مقتدر هستی است مانند گدایان و مستمندان بخواهیم و تقاضا کنیم. ولی آیا شاه جواب ما را خواهد داد؟ آیا ما لیاقت و شایسته این محبت هستیم؟

و لذا ای کشتی توفیق و لطف الهی! لنگر حلم و بردباری خود را در این دنیا برای سوار شدن ما انسان های نیازمند به ساحل بیانداز تا ما سوار کشتی توفیق الهی شویم و در این دریای کرم و بخشایش و رحمت الهی که همه هستی را در بر گرفته است و ما غرق در گناه و خطا هستیم بتوانیم به سلامت بگذریم. خدایا ما با این عمل گناه آلوده و نقص و اشتباهات فراوان آبرو و حیثیتی پیش تو نداریم، از تو می خواهیم که با باران رحمت خود گناهان و اشتباهات ما را شستشو دهی و ما را سالم و پاک سازی. این عمل خیر و درست را انجام بده که ما در مجموعه اعمال و رفتاری که از ما سرزده است نامه سیاهی را گرد آورده و گناهکار و بدکار هستیم!

ای حافظ! این خرقة پشمینه (این شخصیت عرفانی و خداشناسانه ای که تو ساخته ای) به کناری انداز چون عاشقانه نیست و توجه داشته باش که ما از پی قافله انسان هایی که از عدم به این سوی جهان با تحولات و تغییرات فراوانی حرکت نموده اند عاشقانه و با آتش و آه و ناله به درگاه الهی آمده ایم بهر حال باید عاشق بود تا در این کاروان قرار گرفت.

دورنمای غزل

۱- چرا به این جهان آمده ایم؟!!

حافظ این بار به موضوعی می پردازد و به کندو کاو آن می نشیند که مورد پرسش اکثر انسان هاست. شاید همه ما در طول زندگی بارها این سؤال را از خود پرسیده ایم که چرا به این جهان آمده ایم و هدف اصلی از عبور از این دنیا برای چیست؟ ما که قبلاً در این دنیا نبوده ایم به چه منظور به این سرای غریب که از جنس آن نیستیم ولی در آن حاضر شده ایم و با شوق و رغبت به کار آن مشغولیم؟ و بطوری در آن عجین شده ایم که همه چیز خود را در آن می جوئیم؟ و به عبارت دیگر خلقت انسان که همان عبور از این دنیا است به چه منظور و هدفی است؟

بر اساس تجزیه و تحلیل عالمانه و عرفانی حافظ حکیم که صاحب آگاهی ها و مکتسبات وسیعی در کشف و شهود و دانایی هایی از کلام خدا قرآن مجید است به این سؤال بزرگ به شکل هنرمندانه و عاشقانه که از هنر و استادی این مرد بزرگ و دوست داشتنی حکایت می کند یک جواب دقیق و مطمئن می دهد تا همه مقصود و منظور از آمدن به این دنیا را بدانند و به هدف خلقت پی ببرند!

به زعم و تصور حافظ عزیز که ذهن فعال و عقل جستجوگری دارد و در مسائل فلسفی خلقت بسیار می اندیشد و همواره در اظهارنظرهای خود آن اصول را بیان می کند ، انسان ها قرار نبود که در این دنیا بیایند و یا اهل این دنیا شوند. و این بودن در این جهان نوعی تصادف و یا ناشی از یک حادثه ناگواری بود که اتفاق افتاد. و منظور همان سیر و تحولاتی است که برای آدم و حوا در بهشت پیش آمده است. و همه ما کم و بیش آن داستان ها را شنیده ایم. که اگر آن حوادث اتفاق نمی افتاد از این زمین عبور نمی کردیم و مسیر دیگری داشتیم. و عجیب آنجاست که ما نه تنها به دنیا آمده ایم بلکه به پناه آمده ایم و آماده ایم تا بدنبال آن حادثه گذشته به راه خود ادامه دهیم!!

۲- جهان محل عبور انسان است

پس در نتیجه برای عبور از این معبر و گذرگاه که آن را دنیا می نامیم باید بگذریم و معلوم و واضح است که چون برای ماندن و سکنی گزیدن در آن نیامده ایم که برای همیشه بمانیم داشتن حشمت و شکوهمندی و کسب عظمت و جاه و مقام این جهانی بی معنی خواهد بود. چون نه دنیا ثبات و پایداری دارد و نه انسان برای مانده و توقف دائمی برای آن برنامه ای خواهد داشت. چون طبیعت و فطرت و ساخت انسان که بدست با کفایت و مقتدرانه حضرت حق رقم خورده است او را برای رفتن و رشد معنویت تربیت و هدایت نموده است نه برای رسیدن به مادیرایی و جنبه های خاکی این جهانی.

۳- کاروان انسان ها از عدم حرکت نموده و از این جهان می گذرد

حافظ که مرد فکر و اندیشه است و انسان و حرکت انسانی و جوامع او را می شناسد تمام انسان و آدمیان از اول تا آخر را در یک کاروان با شکوه عشق به حق می داند که از جهان عدم که موجودات و انسانی در آن نبود شروع به حرکت نموده و اکنون پس از تحولات بسیار و مسیر طولانی به این جهان رسیده است و همچنان برای رسیدن به اهداف بلند هستی و اوج کمال و معنویت که خدایش برای او در نظر گرفته است در یک هدف بلند مدت در حال سیر و حرکت است. و تا کنون در جایی و منزلی متوقف نشده است و قرار است بر اساس برنامه قبلی به راه خود ادامه دهد چون این کاروان پرشکوه رهرو منزل عشق و معرفت الهی است از عدم آمده و به سر کوی دوست که خدای متعال است در حرکت است و لذا ماندن و دلبستن و جمع کردن و احساس ماندگاری در این دنیا برای او پوچ و بی ثمر خواهد بود.

در اینجا این سؤال مطرح است که چرا این کاروان راه افتاده و چه عامل انگیزه این حرکت تاریخی شده است؟ و چرا از این دنیا عبور می کند مگر بدنال چه چیزی است؟

انسان موقعی که آفریده شد خدای مهربان خود را احسن الخالقین نامید و آفرید یعنی موجودی که مهم تر و بالاتر از سایر موجودات است. موجودی که در حد کمال آفریده شده است و برنامه خاصی برای او در نظر است. این انسان پس از خلقت در بهشتی که سخنان متفاوتی در ماهیت و جایگاه آن می زند بطور موقت ساکن می شود. در همین اثنا که مشغول زندگی بر اساس مقررات و طبیعت آنجا بود با قدرت انتخاب و اختیاری که داشت به میوه ممنوعه که خدایش نهی کرده بود نزدیک شد و از بهشت محل زندگی اخراج و به کره زمین هبوط نمود.

۴- انسان در این جهان به دنبال گیاه محبت و دوستی است

ولی حافظ نکته سنج بر اساس مکتب فکری خود که عشق و عاشقی است و همه چیز با عینک آن دیده و شناخته شده و به ترسیم در می آید و همه استعدادهای درونی او را متوجه خود ساخته و همه جهت های فکریش را شکل داده است به زبان عاشقی معتقد است که انسان در آن زمان موقت حضور در بهشت بدو خلقت، سبزی و خرمی و زیبایی خط عذار و صورت زیبای حضرت دوست را دیده و عاشق و شیفته او شده است و این نگاه تیز بین عاشقانه و هوشمندانه که از روی اختیار صورت گرفته است صبر و قرار را از او ربوده و او را بدنال خود به این دنیا کشانده است، این سبزی و سبزه زاری که حافظ می گوید سرشار از محبت و عشق است و انسان در تعقیب و در جستجوی بدست آوردن این گیاه محبت و دوستی و عشق به خدای متعال (مهر گیاه) از عدم شروع به حرکت نموده و اکنون به دنیا رسیده و قرار است تا قیام قیامت به این راه طولانی و پرحادثه برای رسیدن به آن که هدف خلقت انسان است به این تداوم بخشد!

پس انسان بدنال محبت است و این عشق و محبت هدف اصلی و انگیزه واقعی او را در این خلقت و راهی که در پیش دارد شکل می بخشد و همه تار و پود هستی او را به ارتعاش در آورده و درون او را متوجه این حقیقت نموده است که جز به عشق و سیر محبت الی الله که همه معانی و مفاهیم زندگی و مسائل خلقت و اسرار آن تفسیر و تعبیر و تشریح می شود به عنصر دیگری نیاندیشد و خود را مشغول ندارد و از این صراط مستقیم عشق و محبت و دوستی جداو غافل نماند!!

این عنصر والای محبت و عشق دارای ریشه و اصلی است که در نزد خدای متعال است. و انسان عاشق که سعی عظیمی در این دنیا برای بدست آوردن این گنج محبت دارد آن را از در خانه شاه عالم که مسلط بر جهان خلق و امر است عاجزانه و ملتمسانه طلب می کند. پس یکی از علل آفرینش انسان، خواستن این گنج (مهر گیاه) از خدای مهربان است پس نیاز و خواستن از ایزد توانا انگیزه بزرگ و سرنوشت ساز انسان را تشکیل می دهد و حضور او را در این جهان و تحمل مشقت های آن را توجیه و تفسیر می کند.

۵- قافله پر شتاب بشری بدون لطف حضرت دوست به مقصد نمی رسد

انسان گر چه دارای موهبت آزادی، اختیار، انتخاب و عقل و خردورزی و مزایای دیگر استعداد و توانمندی هاست که می تواند حق را از باطل تشخیص دهد و خود را در این جهان به پیش برد ولی این امتیازات در رسیدن به کوی دوست کافی نیست. به همین لحاظ دچار گرفتاری هایی است و موانعی در سر راه خود دارد و خود را غرق گناه و خطا احساس می کند و نامه اعمال خود را سیاه و زشت می بیند. از خدای متعال می خواهد تا او را سوار بر کشتی نجات کند و از این بحر گناه او را به سرمنزل عشق و محبت برساند چون قافله محبت که برای بدست آوردن آن مهر گیاه از نیستی به هستی راه افتاده است هنوز به مقصد نرسیده و از خطرات و آسیب های فراوان در این صراط مستقیم زندگی و رشد آدمی باید عبور کند و این در حد و اندازه انسان نیست که بدون مساعدت و لطف و عنایت حق دست به چنین کاری بزند.

۶- کسی به اهداف عالی آفرینش می رسد که به قافله عشق پیوندد

این قافله عشق که با سوز و گداز همچون گل سرخ عاشقی و لاله قرمز خود روی صحراها، گرم و برافروخته است و همه هستی خود را از عشق به حق سرشار ساخته است انسان عاشق و سالک حق چاره ای ندارد مگر اینکه از این کاروان عشق و محبت خدایی جدا نشود و خرقه و لباس تشخص خود را به این آتش شوق و شیفتگی بزند و رنگ عاشقانه و خدایی بیابد و همرنگ و ماهیت مردان عاشق شود، در این صورت است که از خود گذشته است و از خودخواهی ها و خودکامگی ها که محوریت زندگی او را در این جهان تشکیل می دهد عبور نموده است و این بزرگ ترین و عظیم ترین و هنرمندانه ترین کاری است که می تواند انجام دهد. و این بزرگترین کار عاشقانه الهی است.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

آسایش دو گیتی

غزل ۵

- (۱) دل می رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را
(۲) کشتی شکستگانیم ای باد شُرطه بر خیز
(۳) ده روز مهر گردون افسانه است و افسون
(۴) در حلقه گُل و مُل خوش خوانددوش بلبَل
(۵) ای صاحب کرامت شکرانه سلامت
(۶) آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
(۷) در کوی نیکنـامی ما را گذر ندادند
(۸) آن تلخ وش که صوفی اُم الخبائش خواند
(۹) هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی
(۱۰) سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد
(۱۱) آینه سکنـدر جام می است بنگر
(۱۲) خوبان پارسی گو بخشندگان عمرند
(۱۳) حافظ به خود نپوشید این خرقة می آلود

شرح غزل

ای مردان خدا! ای صاحب‌دلان! شما را به خدا کمکی کنید که دل من عاشق شده است و اختیار او از دست من خارج گشته است. درد عشق وجود مرا گرفته است. و زود است که این راز پنهان عشق که در وجود خود آن را پرورده ام برای مردم آشکار شود، مساعدت کنید تا عشق واقعی و حقیقی و با ارزش باشد. **ما در مسیر عشق ناتوان و ضعیف هستیم.** و وسیله ای برای رسیدن به یار نداریم. در کشتی ای نشسته ایم که امواج حوادث اعضاء و قطعات آن را از هم متلاشی نموده است. ای باد شُرطه (باد موافق) که با وزش تو به بادبانها، کشتی ما شروع به حرکت خواهد نمود برای دیدار آن یار آشنا که از رگ گردن به ما نزدیک است این تکه و پاره های کشتی را به حرکت در آور. این ده روز عمر کوتاهی که داریم و مهر و محبتی که گردون نصیب ما نموده است آنقدر کم و ناچیز و بی تأثیر است که افسانه و خارج از حقیقت بوده و افسون و حيله ای بیش نیست. ای یار مهربان فرصت را غنیمت شمار و به این یاران عشق که در راه تو قرار گرفته اند محبت و یاری فرما. تا مشکلات عشق را به آسانی پشت سر بگذارند.

در حلقه ارتباطی بین گل که مظهر زیبایی و آشنایی و تمنای انسان به دنیاست و مل که نشانگر مستی و عشق آدمی به خداست دیشب بلبل چه خوش می خواند که همه ما را به مل (شراب عشق و معرفت الهی) دعوت می کرد و می گفت: ای افرادی که از جام حق مست شده اید بر خیزید و از خواب غفلت بیدار شوید که صبح شده است و ساقی آمده است!! ای کسی که از طریق عشق و سیر و سلوک به کرامت و بزرگی رسیده ای به شکرانه و سپاسگزاری از این مسیری که به سلامت عبور نموده ای یک روزی را اختصاص بده و با تفقد و مهربانی خود این درویش بینوا را که قصد پیمودن راه عشق را دارد با راهنمایی های عرفانی و معنوی خود هدایت و مساعدت کن.

آسایش و امنیت در دنیا و آخرت درست فهمیدن تفسیر این دو نکته و مطلب است، یکی مروت و جوانمردی و گذشت با دوستان و دیگری مدارا و کنار آمدن با دشمنان. در کوی نیکنامی و رستگاری ما را راه ندادند چون لایق آن نبودیم. اگر تو قصد داری و این حالت را نمی پسندی و می خواهی که به ما کمک کنی باید این قضا و قدر را تغییر بدهی تا ما لایق و شایسته ورود در آن کوی شویم. آن شرابی که برای نوشندگان تلخ و ناگوار است و آنان را با مسیر خطر و گرفتاری در راه عشق روبرو می سازد همان چیزی است که صوفی آن را مادر پلیدی ها خوانده است در نزد ما دلخواه تر و شیرین تر از بوسه دوشیزگان است.

وقتی که دچار تنگدستی و گرفتاری زندگی شدی تمام تلاش تو باید این باشد که با اصول و ارزش زندگی کنی و به عیش واقعی به زندگی ادامه دهی و راه مستی حق را فراموش نکنی. بی شک مست و عاشق حق شدن، کیمیای هستی آدمی است که گدا راه عشق را به قارون عشق می رساند و او را کامیاب خواهد نمود. از مسیر عشق واقعی بیرون نرو. آن دلبر و یاری که مشکلات و سختی ها مانند سنگ خارا در پیش اراده و مشیت او مانند موم نرم و موافق می شود به تو غیرت و همتی خواهد داد تا بتوانی چون شمع بسوزی و عاشق بمانی. اگر به می معنوی و معرفت برسی در واقع به آئینه ای رسیده ای که آن آئینه شبیه آئینه اسکندر سرزمین و ملک وسیع دارا را خواهی دید و عارف و سالک با نگاه معرفتی به آئینه معرفت و معنوی، حقایق و اسرار خلقت را خواهد دید.

افراد خوش فکر و بامرام فارسی زبان با هنرهای خود به ما عمر طولانی می بخشند، **ای ساقی این بشارت و مژده را به رندان و عاشقان پارسا برسان و آنان را از این حقایق مطلع گردان که فرهنگ و اندیشه های فارسی چقدر در رسیدن به عشق مؤثر است.** شما تصور نکنید که حافظ با لیاقت و شایستگی فردی خود قادر شد تا این خرقة می آلود که نشانه عشق و معرفت اوست بخود ببوشد بلکه از عنایت حضرت حق است. ای شیخ و بزرگی که او را به این عیب می شناسی او را از این اتهام معذور بدار و از گناه و خطای او در گذر.

دورنمای غزل

حافظ همه خواسته ها و طرح هایی که برای سیر و سلوک دارد بر اساس معرفت و عشق به خداست در مکتب عشق پاک او که سخت بدان پایبند است اصول و قواعد این شوریدگی و مشتاقی را توضیح می دهد و در غزل های گوناگون این عناصر به شکل متنوع و گوناگونی با توجه به استادی و هنرمندی حافظ مورد تأیید و تأکید قرار می گیرد:

اصول و قواعد شوریدگی و مشتاقی

● عشق و عظمت آن سرانجام از درون آدمی پا به بیرون خواهد گذاشت در این زمینه مردان خدا و صاحبان بایستی مسیر و حقیقت آن را نشان دهند و تضمین کنند.

● آدمی به تنهایی و به اتکاء خود راه به حضرت دوست نخواهد برد بلکه مانند یک کشتی شکسته است که نیاز به رهبری درست و معنوی دارد تا چون بادی قوی او را به حرکت در آورد و در مسیر درست قرار دهد.

● محبت ها و دوستی های دنیا افسانه و افسونی بیش نیست، دوستان و یاران بایستی فرصت را برای اعمال صالح و نیکویی کردن غنیمت بشمارند.

- کسانی که مراحل و مقامات عرفان و عشق را گذرانده اند رهروان راه را مورد محبت و تفقد و حمایت قرار دهند.
- برای رسیدن به آسایش و امنیت در زندگی باید به حقیقت و تفسیر این دو چیز دست یافت :
 - با دوستان با مروت و گذشت بر خورد کردن.
 - با دشمنان با مدارا و عدم تشنج رفتار نمودن و از بعضی از لغزش های آنها در گذشتن.
- در موقع تنگدستی ، بهترین شیوه و روش داشتن یک زندگی درست و مستی و عشق به حق است که برای انسان در آن حالت این تنگدستی شبیه کیمیایی است که گدا و بی چیز را قارون و ثروتمند خواهد نمود.
- خدای مهربان که همه مشکلات و سختی ها در نزد او چون موم نرم و رام و مطیع است انسان را در راه سخت عشق مساعدت خواهد نمود و او را تنها نمی گذارد.
- جام می که انسان را مست حق می گرداند و از خودخواهی ها نجات خواهد داد مانند آئینه سکندر حقایق عالم را نشان می دهد انسان باکسب لیاقت باید در آن بنگرد و آن اسرار و حقایق را ببیند.
- باریک بینی ها و نکته سنجی های عرفانی متفکرین ایرانی و فارسی گو بسیار است. رندان و عاشقان پارسا و پرهیزگار از این ادبیات و از فرازهای ارزشمند آن بهره خواهند شد.
- گرایش به عشق و به لباس عشق در آمدن از توفیقات الهی است هر کسی نمی تواند به این حقیقت روی آورد و شایسته و لایق آن مقام شود.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

ای خوش تر از گل

غزل ۴۸۴

ور نه هر فتنه که بینی همه از خود بینی که برین چاکر دیرینه کسی نگزینی بی دلی سهل بود گر نبود بی دینی آفرین بر تو که شایسته صد چندینی ظاهراً مصلحت وقت در آن می بینی عاشقان را نبود چاره بجز مسکینی که تو خوش تر ز گل و تازه تراز نسرینی گر بر این منظر بینش نفسی بنشینی ای که منظر بزرگان حقیقت بینی بهتر آن است که با مردم بد نشینی بَلِّغِ الطَّائِفَةَ يَا مُقَلِّدَ عَيْنِي بَيْنِي	(۱) تو مگر بر لب آبی به هوس بنشینی (۲) به خدایی که توای بنده بگزیده او (۳) گر امانت به سلامت بیرم با کسی نیست (۴) ادب و شرم تو را خسرو مهر و یان کرد (۵) عجب از لطف تو ای گل که نشستی با خار (۶) بعد از این ما و گدایی که بسر منزل عشق (۷) حیفم آمد که خرامی به تماشای چمن (۸) شیشه بازی سرشکم نگری از چپ و راست (۹) سخنی بی غرض از بنده مخلص بشنو (۱۰) نازنینی چو تو پاکیزه دل و پاک نهاد (۱۱) سیل این اشک روان صبر و دل حافظ برد

شرح غزل

تو ای انسان! هر فتنه و آشوبی که در جهان بر پا شده است و آتش آن مردم را فرا گرفته است همه از خودبینی و خودخواهی های تست و مگر اینکه لحظه ای آنهم به هوس بر لب آبی بنشینی و خود را در آن ببینی و گر نه اگر بخواهی که بلند شوی دست به فتنه می زنی و فتنه ها همه زیر سر تست. به خدا سوگند می دهم، همان خدایی که تو بنده برگزیده و خاص او هستی هیچ کس را بر این چاکر و خدمتگزار خود برتری و ترجیح ندهی و حرف درست و مفید را از من بشنوی. اگر این فطرت خدادادی را که خدای عالم به ما در ترکیب انسانی ارزانی داشته است به سلامت از این دنیای دنی و پست عبور دهم ترسی بر من نیست که اگر بی دین نباشم و در راه و مسیر شریعت الهی دور نشوم بی دلی و عشق به حق برای من سهل و آسان خواهد بود.

ای انسان! ادب و تربیت و خوی نیکی و شرم و حیا داشتن باعث شد که تو از همه زیبا رویان عالم زیباتر و محبوب تر شوی. آفرین بر تو که شایسته و لایق صد چنین چیزی هستی چون لیاقت تو بیش از این است. من تعجب می کنم با اینکه مثل گل لطیف و خوش نقش و زیبا هستی و عنصر زیبای خلقت هستی! چگونه در کنار خار قرار گرفتی. به نظر می رسد که در ظاهر چنین مصلحتی می بینی که در این وقت و زمان در کنار خار باشی. بعد از این تصمیم بر این است که از فقر و نیاز به درگاه

حق دست نکشم و آن را اساس کار خود قرار دهم . چون برای رسیدن به سر منزل عشق چاره ای نداریم جز مسکینی و ابراز نیاز که اساس حرکت رهرو به سوی حق را تشکیل می دهد که اگر نباشد راه عشق به حق پیموده نخواهد شد.

ای انسان ! حیف است که برای تماشا و مشاهده زیبایی های طبیعت به میان گل ها می روی و روی چمن ها آرام و وقار حرکت می کنی ، در صورتی که تو خوش تر و بهتر از گل ها هستی و تازه تر و لطیف تر از گل نسرين می باشی. نگاه کنید به اشک هایم که قطرات و دانه های شیشه ای آن چگونه از چپ و راست همدیگر را دنبال می کنند و در صورتم سرازیر می شوند . اگر با دیدن اشک ها به بینش و اندیشه هایم چند لحظه درنگ کنی و برای مطالعه بنشیني ، چند نکته نصیحت و سفارش مفید دارم:

یک سخن خوب از بنده مخلص که غرض و مقصود خاصی در طرح آن ندارد با دقت بشنو. ای کسی که منظور بزرگان حقیقت بین قرار گرفته ای. یک انسان نازنین و عزیزی که نهاد دل و درون وجود او پاک و سالم است و از آلودگی گناه و انحراف فارغ است . **آیا بهتر آن نیست که با مردم بد کردار و زشت گفتار نشست و برخاست نکنی تا گوهر درون و نهاد پاک و خدادادی تو به انحراف نگراید.** از بس که نگران شما انسان ها هستم سیل بنیاد کن و روان اشک های حافظ صبر و قرار را از او گرفته و دل و خاطر حافظ را تحت تأثیر قرار داده است. پس ای مردمک دیده از من جدا شوید و مرا ترک کنید تا بیش از این نگریم. تو ای انسان که به لحاظ زیبایی تنی نازک و موزون داری و در عین حال مانند یک شمع زیبا می درخشی و نور می دهی ، سرکشی هم می کنی! پس لایق خدمتگزاری خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع می باشی. همینطور با کسب لیاقت شایستگی بندگی خدای عزیز را هم پیدا خواهی نمود.

دورنمای غزل

۱- انسان محور تحولات

در مکتب عرفانی حافظ انسان محور تحولات و مورد نظر صانع و خالق جهان است. و در تاریخ روزمره نقش اساسی را انسان بازی می کند . و فرقی نیست که انسان دارای چه مرام و مسلکی باشد و از چه توان و اقتداری برخوردار باشد و در کجای زمین زندگی و سکونت داشته باشد. و یا در چه زمانی زندگی کرده باشد بهر حال آدمی محور تعامل ها و کشمکش ها و تحولات مثبت و منفی است و همه خیر و شرها و سازندگی و ویرانی ها بوسیله او صورت می گیرد و اگر عرفاء بسوی خدا دعوت می کنند باز هم منظور نظر انسان است که گل سر سبد عالم خلقت است و خدای عالم به عشق او این چرخ شگفت انگیز را آفرید و این نظام با عظمت آفرینش را صورتی عظیم و ترکیبی شگفت داد.

اگر انسان به اطراف خود نگاه کند هر چند این دقت اندک و ناچیز هم باشد می تواند متوجه شود که موجودی برتر از سایر مخلوقات و موجودات دیگر است. و در رأس همه توجه ها و تفسیرها و ارزش ها قرار گرفته است . غیر از افراد خاص که آنهم به دلایلی به این حقایق اقرار ندارند قریب به اتفاق انسان ها به عظمت ماهوی انسان در همه عرصه ها شهادت و استدلال می کنند و حافظ گر چه خود را صوفی و عارف نمی خواند ولی در سلک عاشقان حق تعالی انسان را بطور دائمی و پیوسته در تفکرات و نظرات و آرزوهای خود جستجو می کند و برای سرنوشت آن اشک می ریزد و نگران است و نصایح او در این زمینه بخش مهمی از غزلیات او را تشکیل می دهد و دوست دارد که این حرکات عرفانی بسوی حق دستجمعی و همگانی باشد و هر کس بفراخور توان و لیاقت خود در این مسیر قرار گیرد و به لقاء و وصال دوست برسد.

۲- انسان مسئول مورد خطاب حافظ است

همه خطاب های حافظ در دیوان غزلیات متوجه انسان است! چرا؟ برای آنکه این انسان است که دارای عقل و اختیار و آزادی عمل است و می تواند راه حق را طی کند و تا دیدار دوست نائل آید. مگر غیر از این است؟!

حال چرا این گرایش دیر صورت می گیرد و آگاهی و دانایی در قبال عشق به حق وجود ندارد و اگر دارد بسیار اندک و ناچیز است و بطور مثال مشکلاتی که در عصر حافظ وجود داشت مگر چند نفر و یا اجتماعی را توانست به طرف نظرات وی متمایل کند؟ در صورتی که از ابیات بعضی از غزل ها بر می آید که این کار با احتیاط صورت می گرفته و چندان عمومی و فراگیر نبوده است و خواص به آن توجه داشته اند ، برای چه؟!

۳- محور نظرات حافظ پیرامون انسان و نقش آن

حافظ انسان را بطور دوستانه مورد خطاب قرار می دهد و خواهان ترقی و تعالی اوست. در این غزل که رؤس فکری او را در باره انسان نشان می دهد حقایقی را بازگو می کند و از باب نصیحت و سفارش مطالبی دارد که ای کاش حتی المقدور در این عصر مورد توجه و بررسی و امعان نظر قرار می گرفت. این سخنان از مردی است که خود شیفته حق است و خاطر و ذهن او از حضرت دوست جدا نمی شود . **محوریت نظرات حافظ پیرامون انسان و نقش و آینده او** در این چند فراز مشخص و معلوم است :

♣ ای انسان تو به لحاظ نقشی که در جامعه خود داری محور تحولات و فتنه ها و آشوب ها هستی. و همه چیز به تو و به نقش و رأی تو بر می گردد.

♣ این انسان بزرگ ترین امانت الهی است . فطرت ، شعور ، عقل و استعداد های درونی و خارق العاده ای که در وجود انسان با دست توانای حضرت حق قرار گرفته است بسیار شگفت انگیز است و این امانت باید در گذار از دنیا به سلامت به خالق آن بر گردد.

♣ ادب و تربیت درست به همراه شرم و حیا در انسان دو ویژگی خاص انسان است. گر چه انسان بالاتر از این مشخصات است ولی این امتیازات باعث شده است تا او خسرو مهرویان و سر آمد همه مخلوقات شود.

♣ انسان که گل زیبای طبیعت است چگونه صلاح کار را در این دانسته است که در خار زندگی روزگار بگذراند و خود را در کنار آن حفظ کند!!

♣ انسان چاره ای ندارد که عاشق باشد و برای رسیدن به عشق حق گریزی از مسکینی و نیازمندی به درگاه حق ندارد و این راز و نیازها و خواسته ها بر ای تحقق این آرزومندی است.

♣ ای انسان تو برترین گل جهان هستی. و نیازی نیست که تو در چمن و طبیعت راه بروی و آن را تحسین کنی در صورتی که تو بالاتر از آن هستی و همه زیبایی ها در تست.

♣ من نگران تو هستم و برای تو گریه می کنم و تو باید به این نگرانی ها توجه کنی و منظور را دریابی و به بینش و فکر جدید برای تحول خود برسی.

♣ یک سخن بی غرضانه به تو می گویم ، تو که منظور بزرگان هستی و در نهاد تو پاکی و ارزش و نازنینی موج می زند . چرا به ارزش خود پی نمیبری؟ و با افراد بد و پلید همنشینی داری و بتدریج گوهر وجودی خود را با ناروایی های آنان آلوده می سازی؟!

۵



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

گوهر پاک انسانی

غزل ۲۲۷

(۱) گر چه پرواعظ شهراین سخن آسان نشود	تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
(۲) رندی آموزوگرم کن که نه چندان هنراست	حیوانی که ننوشد می و انسان نشود
(۳) گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض	ور نه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود
(۴) اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش	که به تلیس و جیل دیو مسلمان نشود
(۵) عشق می ورزم و امید که این فن شریف	چون هنرهای دیگر موجب حرمان نشود
(۶) دوش می گفت که فردا بدهم کام دلت	سببی ساز خدایا که پشیمان نشود
(۷) حُسن خلقی ز خدا می طلبم خوی ترا	تا دگر خاطر ما از تو پریشان نشود
(۸) ذره را تا نبود همت عالی حافظ	طالب چشمه خورشید درخشان نشود

شرح غزل

گر چه شاید این سخنانی را که می گوئیم و مدعی آن هستیم و از همه از مقولات عشق و عرفان است بر سخنرانان رسمی و واعظان شهر موضوع آسان و قابل هضمی نباشد و مورد پذیرش قرار نگیرد . چرا؟ برای اینکه به نفس و فهم ناقص خود عمل کنند(منظور واعظان بی عمل است) بیا به مکتب عشق تا رندی (گذر از گرداب سخت و پریپیچ و خم دنیایی و به سلامت از آن گذشتن) و عشق را یاد بگیری و جوانمرد و بزرگواری را بیاموزی و سرلوحه کار خود قرار دهی و کسی که این دو صفت را ندارد از هنر و مهارت برخوردار نیست و **اصولاً کسی که می عشق و معرفت و معنویت را ننوشد به انسانیت و کمال آن نمی رسد.**

شما گوهر ذات درونی خود را پاک نگه دارید و از گناه و انحراف و خطا و باطل حفظ کنید تا قابل فیض و رحمت حق گردد و در غیر این صورت **امکان ندارد که وجود ناپاک که افکار غلط و باطل او را احاطه نموده است به عشق پاک خدایی روی آورد** همانطور که ماهیت ذاتی سنگ و گل تغییر و تحول نمی یابند و به لؤلؤ و مرجان تبدیل نمی شوند.خواستن از خدای مهربان و پناه جُستن از اسم اعظم الهی می تواند گره گشای کارها باشد ولی ای دل خوش باش و خیالت راحت باشد که با ظاهر فریبی و ریا و حيله گری نمی توان دیو زشت چهره را زیبا و مسلمان و موجه جلوه داد.

من بجای راه های دیگر تنها راه عشق را بر گزیدم و امید دارم که در این هنر بزرگ و شریف مانند بسیاری از هنرهای دیگر زمینه و موجب حرمان و پشیمانی روندگان آن نشود و ما را به وصال معشوق و محبوب برساند. همین دیشب این پیام

معنوی به من رسید که سروش غیب به من گفت: همین فردا تو به کام دل خود خواهی رسید و مشکلی نخواهی داشت. خدایا! وسیله ای فراهم کن و سببی ساز که او به انجام این وعده خود موفق شود و پشیمان نگردد.

من از خدای می خواهم که حُسن خُلق و مهربانی جزء خوی و مرام تو شود و روش ترا مهربان تر و نرم تر و موافق تر گرداند ، چرا؟ برای اینکه خاطر ما از تو سرشار شود تا هر چه خواستیم بدست آوریم و با بی مهری و بی توجهی روبرو نشویم. درست است که ما خواهان اوج معنوی و کمال هستییم و پیوسته از خدای عالم تقاضا داریم ولی باید توجه داشته باشیم که **تا ذره خود همت عالی نداشته باشد نمی تواند طالب و جستجوگر خورشید درخشان شود** که چون چشمه ای می جوشد و پرتو افشانی می کند.

دورنمای غزل

۱- رشد معنوی انسان در نظر حافظ

خود سازی در جهت شناخت و تعالی گوهر وجود و ذات آدمی یکی از تأکیدات حافظ عزیز است. همه چیز و همه پیشرفت های معنوی به این نکته مهم بر می گردد. **چون انسان لایق باشد و لیاقت ها و شایستگی های جدیدی را کسب کند ، می تواند راه رشد معنوی را طی کند و این پیام همیشگی و جاودانه لسان الغیب حافظ است.**

راه عرفان و شناخت خدا راه صمیمیت و رندی و جوانمردی است و امکان ندارد که از راه دورویی و حيله گری و سالوس و ریاکاری بتوان چهره عرفانی درست کرد و در میان مردم دست به تحرکات و رفتارهایی زد که مردم جذب شوند. باید مطمئن بود که هیچگاه از دروغ به عرفان نمی توان رسید و تنها راه ، ارائه درستی و صداقت است که آنهم به لیاقت و شایستگی های انسان بستگی دارد.

حافظ در مکتب فکری خود که مبتنی بر جهان بینی عرفانی است همه تلاش خود را متوجه این نکته و حقیقت می کند که **انسان از طریق عشق به خدا به حقیقت می رسد** و رشد معنوی می یابد. و به پرواز آسمانی نائل می آید و این راه عرفانی همان شراب طهور و معنوی است که تا انسان آن را ننوشد از قالب حیوانی و بی خبری به شکل انسانی و مقام آگاهی و دانایی منتقل نمی شود و تغییر ماهیت نمی دهد . بهر حال این عشق است که آدمی را از حالت حیوانی و مادیگرایی به انسانیت که همه ارزشهای متعالی و خدایی در آن موج می زند تبدیل و تحول می بخشد.

۲- مکتب عشق دارای هنر تحول درونی انسان است

عشق ورزیدن که یک هنر برجسته عالم خلقت است یک عنصر ساده ، پیش پا افتاده و بی اهمیت نیست بلکه سرنوشت ساز است و کار هر کسی نیست که این راه را بشناسد و پیمايد و آن را در درون خود و زندگی خود وارد سازد . چون کسی که از راه عشق خواهان تحول و رشد است سرانجام به آن می رسد و حرمان و پشیمانی در کار این هنر نیست.

از همه مهم تر توجه به گوهر وجودی و ذات آدمی است. که اگر خوب ساخته نشود و استحکام نیابد هر چیز دیگری که او در معرض و تحت تأثیر خود قرار دهد هیچ تحول و تغییری در او ایجاد نخواهد کرد و این تنها راه عرفانی است که نقطه شروع تحولات انسان است که بی شک ریشه در درون آدمی دارد.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

نقش یکرنگی

غزل ۴۸۵

۱) ساقیا سایه ابرست و بهار و لب جوی	من نگویم چه کن ار اهل دلی خود تو بگو
۲) بوی یک رنگی ازین نقش نمی آید خیز	دلُ آلوده صوفی به می ناب بشوی
۳) سفله طبع است جهان برکرمش تکیه مکن	ای جهان دیده ثبات قدم از سفله مجوی
۴) دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر	از در عیش در آ و به ره عیب مهوی
۵) شکر آن را که دگر باز رسیدی به بهار	بیخ نیکی بنشان و ره تحقیق بجوی
۶) روی جانان طلبی آینه را قابل ساز	ور نه هرگز گل و نسرين ندمد ز آهن و روی
۷) گوش بگشای که بلبل به فغان می گوید	خواجه تقصیر مفرما گل توفیق کجاست
۸) گفתי از حافظ ما بوی ریا می آید	آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی

شرح غزل

ای ساقی ، حال که ابرهای پر باران بهاری بر بالای سرمان ایستاده است. و فصل بهار و خرمی و سرسبزی درختان فرا رسیده و شکوفه گل ها به زیبایی و رنگارنگی تمام طبیعت را خوشبو و معطر نموده اند در کنار آب جویی که روان است نشسته ایم. من نمی گویم چه کاری انجام بده. **اگر تو اهل دلی و مرتبه و مقام عشق را می شناسی تو خود بهتر می دانی که بایستی ما را از شراب معنوی سیراب نمایی و مست حق گردانی.**

ای ساقی از این نقشی که ما بخود گرفته ایم بوی یکرنگی و اخلاص و صداقت و صمیمیت به مشام نمی رسد و احساس نمی شود باید اقدامی بکنی. و این دلُ و لباس صوفی (عارف) را با شراب خالص معنوی که شائبه ای در آن نباشد شستشو بده و عاشق حق گردان. این جهانی که ما در آن زندگی می کنیم سفله و دون صفت است مروت و محبت و جوانمردی نمی فهمد بر کرم و بخشش او تکیه نکن. و همه امید تو آن نباشد. **ای کسی که جهان را دیده و تجربه جهانی داری تو خوب می دانی که نباید به این سفله و پست پایداری و ثبات را جستجو کنی!!**

در اینجا لازم است که دو نصیحت نمایم که اگر شنیدی و فهمیدی و بکار بردی صد گنج و بهره میبری. و آن اینکه به عیش و خوشی در زندگی اهمیت بده و اهل زندگی باش. و بدنبال عیب کسی یا چیزی نباش. شکر خدا ، حال که دوباره به فصل بهار و شادابی طبیعت رسیدی ، درخت نیکی و خوبی را در زندگی بکار و در راه تحقق حقیقت و رسیدن به حق تلاش کن. اگر می خواهی در سیر و سلوک خود روی جانان را ببینی ، آینه قلب و درون خود را شایسته و قابل گردان

و گر نه هیچگاه زمینه رشد گل های خوشبو و معطری چون یاسمن و نسرين در روی فلزاتی مانند آهن و روی پیدا نمی شود. گوش خود را بگشا و با دقت گوش بده. **که بلبل روی شاخسار درختان با صدای بلند می گوید ای خواجه و بزرگ گل توفیق و کامیابی را بچین و ببوی. و از جهان سرسبز و زیبای طبیعت بهره برگیر و مشام روح خود را پر عطر و کلاب کن.** تو گفتی که از سخنان حافظ ما بوی ریا کاری می آید! آفرین بر نفس تو باد که چه خوب فهمیدی و خوش بوی بردی. (نوعی انتقاد از خود و یا بیان شکسته نفسی است. که بجای اتهام به دیگران از خود یاد می کند)

دورنمای غزل

۱- آمادگی درون، زمینه ساز تحول انسان است

در هر غزل از دیوان حافظ که خوب دقت شود نکات برجسته ای برای انسان ها به یادگار گذاشته شده است. دعوت به عشق و بیان مواردی که رهرو را به هدف برساند و یا او را از موانع راه عشق به خدا مطلع گرداند. در همه غزل ها بچشم می خورد. و این از ویژگی های غزل های حافظ است. و در این راستا در این غزل پس از توجه به بهار که بسیار بدان حساس بوده و توجه و دقت دارد و حتی می گوید اگر اهل دل هستی و درون تو مهیا برای دوست است با شرکت و نگاه دقیق در این شکوهمندی طبیعت در آستانه بهار به راحتی می توان عظمت خداوندی را درک نمود. که چگونه دوست با این زیبایی هایی که به نمایش می گذارد به موجود مورد علاقه اش انسان پیغام می فرستد و او را به خود دعوت می کند در این ارتباط انتقادات و راهنمایی هایی هم دارد که باید از نظر گذراند:

۲- نگاه عاشقانه و عارفانه به فصل بهار

- ♣ به فصل بهار توجه کنید و از این گوناگونی جلوه ها و زیبایی ها به خدای عالم که آفریننده این شکوهمندی است برسید. و عشق او را در درون خود بپرورید.
- ♣ نقش یکرنگی و صفا و صمیمیت از شخصیتی که برای خود ساخته ایم بدست نمی آید. بلکه همه ریا و نفاق و خودنمایی است. این لباسی که به تن کرده ایم باید در عشق به خدا دگرگون شود و نقش واقعی و الهی خود را بیابد.
- ♣ طبع و طبیعت و ذات جهانی که در آن زندگی می کنیم پست و حقیر است و ثبات و دوامی در خوبی ها و مهر و محبت های آن نیست. و بدی هایش جان آدم را می آزارد.
- ♣ کسی که تجربه جهانی دارد و جهان را خوب می شناسد و به طبیعت و ذات او پی برده است هیچگاه ثبات قدم و عهد و پیمان درستی از او ندیده است.

۳- سخنان حافظ در باره خودسازی و تحول انسان

چند موضوع و نصیحت وجود دارد که عمل به آنان به اندازه صد گنج برای شما سود و منفعت دارد:

- **از در عیش در آ :** به زندگی و مسیر و اهداف و خوشی های آن اهمیت بده و درست زندگی کن. همه ارزش ها زندگی را داشته باش. چون تو در متن زندگی هستی و ارزش و هویت تو در این بستر زندگی معلوم و مشخص می شود. نباید عامل بیرونی فریبکار و ناروا و باطل این گوهر بسیار گرانقدر را از دستان تو برباید. عیش و زندگی را به کام خود و دیگران شیرین گردان و اهمیت و اولویت آن را از یاد نبر.
- **به ره عیب مپوی :** راه بدی و عیب را در پیش نگیر. پلیدی ها و زشتکاری ها، زندگی را برای تو سیاه خواهد نمود. زندگی با خوبی ها و عمل صالح ملاک کار تو باشد. در کمال و خوبی ها راه رشد و ترقی وجود دارد و زشتی ها گوهر یکدانه و با ارزش وجودی تو را به زباله دان بی ارزش ها پرتاب خواهد نمود. هر چقدر خوبی ها و پاکی ها را در خود بیاوری به روشنی حقیقت نزدیک تر خواهی شد و هر چقدر به بدی ها و بدکاریها روی آوری از حقیقت دور شده و درون تو تیره تر خواهد شد.

- **بیخ نیکی بنشان :** تا آنجا که می توانی نیکی کن و در همه جا درخت نیکی و خوبی بنشان. و خوبی ها را تأسیس کن و ادامه بده. بعنوان یک انسان توجه داشته باش که هر چقدر راستی و نیکی در فکر و راه تو باشد به هنر انسانی شایسته تر هستی و از این هنر برجسته انسانی دیگران بهره مند خواهند شد.
- **ره تحقیق بجوی :** اصول زندگی را در جستجوی حقیقت قرار بده. باید اصل و اساس زندگی تو بر حق و حقیقت باشد. ساقه درخت زندگی را با گرایش به حقیقت و صداقت قوی و پر نیرو گردان و در مسیر آن منبع خیر و برکت و انگیزه کار و تلاش برای زندگی بهتر باش.
- **آینه درون را قابل ساز :** درون خود را از هر گونه پلیدی و گناه و خطا پاک ساز تا روی جانان را در آن منعکس بینی. و این همان جام جهان نماست که در نزد توست. و از طریق آن به حقایق عالم دسترسی پیدا خواهی کرد. و چون به اسرار خلقت برسی به حقیقت واقعی که خدای عالم است می رسی و چون او جاودانه است تو هم جاودانه می شوی! و این وصال و قرب حق درواقع توفیق و دعوتی است که او از تو بعمل آورده است.
- **از ریا و فریبکاری پرهیز کن :** ریا حقیقت زندگی را پوشیده خواهد نمود و تو را به مقصد نمی رساند. عاشق صادق ، یکرنگ و سالم و حقیقت جو است. ریاکاران به حقیقت و زندگی بر محور حقیقت معتقد نیستند و مانع رشد و تعالی معنوی انسان ها می شوند. عشق به خدا که اساس حق جویی و عرفان است از جاده حقیقت که در آن ریا و دو رویی و نفاق نباشد می گذرد و این شاهراه عزت و بزرگی برای عاشقان راستین الهی است.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

غم جهان مخور

غزل ۳۷

(۱) بیا که قصر اَمَل سخت سست بنیاد است	بیار باده که بنیاد عمر بر باد است
(۲) غلام همت آنم که زیر چرخ کبود	ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
(۳) چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب	سروش عالم غیم چه مژده ها دادست
(۴) که ای بلند نظر شاهراه سدره نشین	نشیم تو نه این گنج محنت آباد است
(۵) ترا ز کنگره عرش می زنند صغیر	ندانمت که در این دامگه چه افتادست
(۶) نصیحتی کنت یاد گیر و در عمل آر	که این حدیث ز پیر طریقت یاد است
(۷) غم جهان مخور و پند من مبر از یاد	که این لطیفه عشقم ز رهروی یاد است
(۸) رضا بداده بده و ز جبین گره بگشای	که بر من و تو در اختیار نگشادست
(۹) مجو درستی عهد از جهان سست نهاد	که این عجوز عروس هزار داماد است
(۱۰) نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل	بنال بلبل بی دل که جای فریاد است
(۱۱) حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ	قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست

شرح غزل

این **آرزوها و خواسته های بی پایان** که هر روز و لحظه بر آن انباشته می شود و هرگز تمامی ندارد و کاخ یزرگی از تمنیات آدمی را به شکل های گوناگون بر افراشته داشته است چندان قابل اعتماد نیست و اساس و پایه های آن بسیار سست و لرزان است و در هر لحظه در حال فرو ریختن می باشد. **عمر و زندگی انسان کوتاه و زودگذر و به پایان خود با سرعت هر چه تمام تر نزدیک تر شده است. بهتر آن است که باده عشق را بچشیم و با مکتب عشق و عرفان آشنا شویم و بسوی خدا برویم.** چرا اینقدر به دنیا چسبیده اید و رنگ و بوی خاک و مادی گرفته اید. در حالیکه آزاده بودن و برده و بنده مادیگرایی نشدن در زیر این آسمان گنبدی شکل کبود رنگ بسیار با ارزش و دارای قداست و افتخار است و رنگ های وابستگی و پیوستگی به این عالم خاکی که مانند زنجیرهایی به دور گردن و فکر و اندیشه آدمی بسته شده است به هر میزان که گسسته شود انسان آزادتر است و بهتر حقیقت را خواهد فهمید و انتخاب خواهد نمود.

من چگونه می توانم توضیح دهم برای کسانی که شرح عشق را نفهمیده اند و از جام آن ننوشیده اند که چطور همین دیشب در عالم مستی که از خود گسسته بودم و به خدا پیوسته بودم و از شخصیت خود ساخته خود دور شده بودم و هر چه بود او بود، فرشته الهام الهی که از عالم غیب آمده بود به من عاشق حق چه مژده ها و بشارت ها از آینده داد! آن فرشته غیب به من گفت: ای کسی که فراتر از عالم خاک، حقیقت را از جایگاه رفیع و بلند خود می بینی و یا مانند یک باز شکاری شاهی هم عزیز و محترمی و هم از بالا و با دید وسیع به حقایق دسترسی داری و یا چون فرشتگان مقرب درگاهی! هرگز

محل سکونت و نشست تو در این کنج غریستان دنیا که پر از محنت و رنج است نیست! تو مربوط به این عالم خاکی نیستی در صورتی که از آسمان با عظمت عرش الهی که محل عبور و مرور ملائکه است ترا هر دم صدا می زند و ندا می دهند که چگونه و چرا در این دام دنیایی مانند یک صید اسیر و درمانده شده اید؟ ترا با این دنیا چه کار؟ حال که چنین است و ارزش تو فوق این سرای خاکی است که در آن گیر افتاده ای، برای تو نصیحتی دارم که امید است خوب یادگیری و همه آن را مو به مو در عمل و کردار خود پیاده کنی! و آن حدیث و سخن جدید و ارزشمند را از پیر طریقت و دانای سیر و سلوک خود شنیده و در خاطر خود دارم:

هیچوقت غم جهان گذران را نخور و همواره این پند را از یاد مبر. و به یاد داشته باش که این نکته بسیار ظریف که مربوط به سیر و سلوک عارفانه و عاشقانه است از کسی که اهل دل و رهروی عشق بود فرا گرفتیم. آنچه را که خدا به تو داده است اکتفاء کن و رضایت بده و هیچ گله و شکایت نداشته باش و در ظاهر چهره خود آثاری از نگرانی و گله مندی را به دیگران نشان نده. و این طور تصور نکن که خدای متعال همه ابعاد اختیار را به سوی تو گشوده است و تو هر آنچه را که بخواهی انجام دهی و بدان برسی! هیچگاه عهد و پیمان درست و برخورد صحیح که بر اساس آرزوها و تمایلات تو باشد و به اصطلاح همه چیز بر وفق رضایت تو باشد از این جهانی که نهاد و اساس آن بر سستی و ضعف و فتور است انتظار نداشته باش. که این دنیای پیر و کهنسال که هر لحظه بر پیری آن افزوده می شود مانند یک عروس کهنه کار علاقمندان و دامادان زیادی را به سوی خود جذب نموده و آنگاه به قهقراء و سقوط کشانده است!

نگاه کنید به یک شکوفه که چگونه از حالت بسته شدن بدر می آید و خود را باز و شکفته به بلبل نشان می دهد و بلبل دائماً می خواند و می خواهد و تمنای وصال دارد ولی هرگز صدای عهد و وفاداری از جانب گل که مظهر زیبایی و حسن و کمال است نمی شنود! و لذا این بلبل عاشق حق دارد که بنالد و ناله سر دهد چون واقعاً جای نالیدن دارد بهر حال نمی توان از جمال گل دست کشید و عاشق آن همه جذابیت و زیبایی نبود و شوق دیدار نداشت! در هر صورت حق با بلبل است.

شما هر چند که چون حافظ به حقیقت نرسیده اید و این توانایی و توفیق در شما نیست که مانند او سخن از حقیقت بگوئید. **دست از حسادت بردارید و به سخن حق که حافظ می گوید توجه کنید.** بهر حال این خاطر جمعی و تمرکز و لطف سخن حق گفتن را که از ویژگی های غزل های حافظ است خدای متعال به او عنایت فرموده است و شما از این موضوع استقبال نمائید و راه کج نروید و انکار حقیقت نکنید!!

دور نمای غزل

۱- ماهیت اصلی انسان معنوی و فرا مادی است

هویت و ماهیت آدمی معنوی و آسمانی است نه مادی، خاکی و زمینی. شاید در ظاهر از عناصر این طبیعت مثل و مانند باشد ولی هر چقدر به درون و استعداد های انسان سیر و بررسی شود او را یک موجودی با ابعاد معنوی و روحانی خواهیم یافت. بهر حال جزء کوچکی از او مادی است که آنهم در زمان وداع با زمین همان عناصر به زمین بر می گردد و روح و جوهره آدمی که از جانب خداست به سیر و حرکت معنوی و پرشتاب خود ادامه می دهد. اگر آسمانی نبودیم لزومی نداشت که از کنگره پر عظمت عرش الهی ما را صدا بزنند و دعوت کنند و به آسمان معنوی و ارزش های متعالی فرا خوانند.

در مکتب فکری و بلند حافظ وقتی انسان زمینی نیست گر چه در زمین زندگی می کند ولی آرزوهای بسیار طولانی او نشانگر این خواهد بود که او خود را زمینی و از همین خاک بداند و صرفاً برای ماندن و سکونت دائمی در آن سرمایه گذاری نماید غافل از اینکه عمر به زودی به پایان می رسد و آن رنگ تعلقی که در بر خورد با دنیا و دنیاطلبی در شخصیت ما تشکیل یافته و ما را به رنگ و شکل خاک و طبیعت در آورده است از ما جدا نمی شود و فرصت کمی در کار خواهد بود

تا از زمین جدا شویم و خود را به سوی حقیقت و آسمان معنویت برسانیم. بهر حال از جنس آن هستیم و هر چیزی روزی به اصل خود باز می گردد.

۲- تعلقات و گرایشات دنیایی زنجیری بر پای انسان است!

هر چه کرده ایم و هر چه انجام داده ایم و هر روز و لحظه از هویت خود ساخته خود دفاع می کنیم حتی نوع تربیت و اعتقاد و راهی که بدان خو گرفته ایم و بدان امیدواریم که زود به سعادت برسیم ولی همچنان در اشتباه و خطا اسب می دوانیم و بر خطاهای گذشته خود می افزائیم و از ارزش ها فاصله می گیریم. و از آنچه را که خدای عالم برای ما در نظر گرفته است جدا شده ایم. این ها نشانه ها و علائم رنگ تعلق و وابستگی و پیوستگی انسان به همین زندگی دنیایی زودگذر و فناپذیر است.

تمام این رنگ ها و عادات و وابستگی ها زنجیرهای سنگین و محکمی هستند در پاهای ما که توان پرواز را از ما می ربایند و مانع اوج گرفتن ما به آسمان معنویت می شوند و نمی گزارند که ما به اصل خود و به سرزمینی که بدان تعلق داریم در کوچ باشیم و به عزت و سعادت واقعی برسیم.

۳- دنیا در تفسیر عارفانه حافظ

برای جدا شدن از این کاخ پوشالی و تصویری که حاصل دسترنج یک عمر زندگی پر از خودخواهی، حسد، حرص و ولع، مال اندوزی و آزار دیگران و..... است بایستی به این نصیحت بزرگ و مؤثر که از پیران با تجربه عرفان است توجه کرد کسانی که در طول زندگی پاک و سالم و خداخواهانه خود این حقیقت را درک نموده و در عمل و رفتار خود پیاده نموده اند:

- غم جهان گذران را نخورید که هر چه در آن است ثبات و بنیانی برای انسان ندارد.
- محدوده اختیار و آزادی و آنچه را که در اختیار آدمی است چندان گسترده نیست، بهتر است بجای ابراز ناراحتی و گله مندی، رضایت خاطر داشته باشید.
- به دنیا و ظاهر زیبا و فریبنده آن دلخوش نشوید و اعتماد نکنید که دنیا در مثل عروسی است که به دامادی هزاران نفر رفته و همه را به نابوی رسانده است!
- ای انسان از بلبل، عاشقی و شیدایی را بیاموزید با اینکه لبخند و شکوفه گل چندان پایدار نیست ولی بلبل در کنار همین گل چند روزه می خواند و می نالد و از عشق و عاشقی فضا را پر می سازد.
- کاخ آرزوها این جهانی را ویران کنید چون در اساس سست و بی بنیاد است و آدمی را سعادتمند نمی کند. بلکه توانمندی های خود را در راه عشق صرف کنید.

۴- رهنمود حافظ به انسان در باره شناخت و گرایش به دنیا

و اما رئوس آموزش های عرفانی این غزل که در چند محور حائز اهمیت و توجه است :

- غلام آن کسی هستم که با همت و تلاش خود در این زندگی دنیایی سعی نموده است که آلوده چیزی نشود.
- آنچه را که عارف می فهمد و کشف می کند برای دیگران قابل درک نیست.
- ای انسان! محل اقامت و سکونت تو در این کنج محنت آباد دنیا نیست!!
- از کنگره کاخ عرش الهی انسان را صدا می زنند که چرا در دام دنیا گرفتار شده است!
- نصیحت افراد پیر خردمند را بپذیرید و بکار گیرید.
- به آنچه که سهم توست قانع باش و رضایت بده و قبول کن چون حرص و زیاده خواهی انحراف بزرگی است.
- به عهد و پیمان دنیا اعتماد و اعتنائی نداشته باش که سخت سست بی اساس و پوشالی است.
- آنچه را که زیبا و دلربا دیده می شود مثل خنده گل، چند روزی بیش نیست و ناپایدار است. و باید مانند یک بلبل بر این فنای زودگذر نالید و زمان را مغتنم شمرد و زندگی عاشانه را از دست نداد.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

طایر گلشن قدس

غزل ۳۱۷

(۱) فاش می گویم و از گفته خود دلشادم	(۲) طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
(۳) من مَلِک بودم و فردوس برین جایم بود	(۴) سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض
(۵) نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار	(۶) کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
(۷) تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق	(۸) گر خوردخون دلم مردمک دیده رواست
(۹) پاک کن چهره حافظ به سرزلف زاشک	

شرح غزل

من بطور آشکار وبا صدای بلند می گویم تا همه بشنوند و من از این ادعا و گفته خود دلشاد و خوشحالم. **من بنده عشقم و عشق را سر لوحه فکر و راه خود قرار داده و با همه وجود در اختیار آن هستم و این باعث شده است تا در هر دو جهان از هر چه که رنگ تعلق و وابستگی است آزاد باشم.** این آزادی به چه معنی است؟ چون من یک پرنده بودم که قبلاً در باغ قدس الهی پرواز می کردم. حال چگونه برای شما آن فراق و جدایی را شرح دهم و اصولاً نمی دانم که چطور شد از آن باغ به این دامگه دنیایی اسیر و زندانی شدم؟

من یک فرشته بودم و خدای عالم پس از خلقتم مرا در فردوس برین جای داد و من در آنجا زندگی می کردم ولی بعدها حضرت آدم که پدر ما بود به عللی که گوناگون است مرا به این سرایی که در هر گوشه اش خرابی و ناراحتی دیده می شود منتقل نمود! و ما چرا از جهان آخرت آزاد شدم؟ وقتی خلق شدم در سرشت من عشق عجبین شد و من عاشق او شدم و بهمین دلیل سایه و نعمت ها و آسایش در زیر آن درخت طوبی در بهشت و دلجویی و مهربانی های حور العین و بودن در حوض کوثر که همه از نعمت های بهشت است به هوای اینکه روزی به سر کوی حضرت دوست خواهیم رسید از یاد و ذهن من رفته است و برای من بی ارزش است.

در ضمیر و درون من غیر از الف قامت دوست که مانند درخت سرو بلند و جذاب است وجود ندارد و من فقط به او می اندیشم نه به چیز دیگر. و من در این باور هیچگونه تقصیری ندارم چون استادم خدای متعال حرف دیگری غیر از عشق به من یاد نداده است!! من در این جهان و با این دانش های بدست آمده و نه هیچ منجم و پیشگویی نتوانست بفهمد که چه سرنوشتی دارم و از مادر گیتی برای چه کاری و سرانجام برای چه هدفی خلق شده ام؟ و عاقبت و سرنوشت من چیست؟

تا اینکه عاشق شدم و حلقه به گوش و مطیع میخانه عشق و معرفت شدم و از شراب معنوی و متحول آن نوشیدم و در خدمت مردان بزرگ و الهی و عارف آن قرار گرفتم و این عشق به لحاظ سختی راه گرفتاری هایی را برای من داشته است که هر لحظه این دشواری ها و غم ها به سراغ من می آید!

این هجران از دوست و آن غم های پی در پی ، بقدری است که اگر این خون دلی که می خورم بجای اشک از چشمان من سرازیر شود واقعاً شایسته و سزااست! و این بخاطر آن است که چرا جگر گوشه مردم و معشوقی که مورد علاقه همه انسان هاست این چشم عاشق و دلباخته شده است! ای خدای مهربان با زلف و حُسن خود این اشک های حسرت حافظ را از روی او پاک کن (با وصال خود از غم ما کم کن) با عشق و رحمت و محبت خود این درد و رنج را از ما دور کن و گر نه میل اشک و آه و ناله شبانه بنیاد مرا ریشه کن خواهد نمود.

دورنمای غزل

۱- عرفان حافظ ، رندی و آزادی از تعلقات دنیایی است

حافظ در این غزل بطور آشکار اقرار می کند که بنده عشق است و خود را از دو جهان آزاد می داند. واقعاً این آزادی چیست؟ چگونه انسان از طریق عشق به این آزادی می رسد؟ مگر این آزادی که محصول عشق به خداست چه سرنوشتی را برای ما رقم خواهد زد؟ چرا دامنه این آزادی هم مربوط به این جهان است و هم آن جهان را در بر می گیرد؟

شاید عده ای تصور کنند این آزادی یعنی لابلایگری و عدم قید و بند و نداشتن هیچ گونه چهارچوبی به نام آئین ، قانون ، اخلاق و انسانیت! و شاید بعضی ها در کتاب های خود بنویسند و از این نظریه دفاع کنند. آیا حافظ که بنده عشق به خداست از این نوع آزادی که افراد مادی و ماتریالیست می گویند دفاع می کند و منظور نظر اوست؟!

حافظ دنیا و آخرت را بر اساس آموزه های قرآنی قبول دارد و نعمت ها و آزادی های آن ها را برای انسان لازم می داند و خود بارها از نقد عیش و فردوس برین صحبت نموده است و خود و دیگران را طالب و جستجوگر آن می داند. در اینجا این سؤال پیش می آید مگر چه اتفاقی افتاده و چه چیزی بهتر و عالی تر از نعمت ها و خوشی های دنیا و آخرت نصیب او شده است و بدنبال آن لحظه شماری می کند و حتی حاضر است هر چه زودتر این جان را به او تسلیم کند و خود مانند یک پرنده از قفس دنیا آزاد نماید و به آزادی و خلاص از هر گونه رنگ تعلقی است برساند؟.

عرفان که وسیله ای است برای رسیدن به معبود کامل که خدای متعال است از طریق رندی و آزادی از کلیه تعلقات دنیایی بدست می آید و این راه سلامت و رستگاری یک عارف زنده دل چون حافظ است . داد و ستدی در کار نیست و امتیازی نمی خواهد که او را تا دروازه های بهشت رهنمون شود بلکه عشق و دوستی است این بار نه در این جهان و برای این جهان زود گذر ، بلکه با خدای عالم که رحمن و رحیم است و لطف و رحمتش همه موجودات را در بر گرفته است و این وصال که هدف بالای عشق عرفانی است مشحون از آزادی و رهایی و محصور نبودن در چهارچوب دنیایی است.

۲- عشق و آزادی انسان در عرفان حافظ

حافظ در رابطه بین عشق و آزادی اینگونه توضیح و تبیین می کند:

❖ من بنده عشقم. و هر چه او بگوید انجام می دهم. من از طریق عشق به خدا رسیده ام. و این خداپرستی و خداخواهی و رسیدن به معبود نوعی آزادی از هر گونه وابستگی به گرایشات و انحطاطات و انحرافات بشری است که بطور پیوسته و عادت انسان با آن کنار آمده است.

❖ من پرنده باغ مقدس الهی هستم. و دنیا برای انسان دامی گسترده است ما را مانند صید اسیر کرده است.

❖ من قبلاً جزو فرشتگان بودم و در فردوس جای داشتم ، آدم مرا به اینجا آورد که در هر طرف آن نشانی از خرابی و نابودی است.

- ❖ تمام نعمت های بهشتی خواه درخت طوبی ، دلجویی و محبت حور العین و حوض کوثر برای من در قبال عظمت عشق به حق و رسیدن به سر کوی دوست هیچ است.
- ❖ در وجود من جز عشق به حق و قامت سروگونه او نقش دیگری وجود ندارد . برای اینکه این علاقه و گرایش فطری را استاد ازل که خدای متعال است در کالبد هستی من بودیعه نهاده است.
- ❖ در این دنیا من اصلاً تعریف و تفسیر نمی شوم و هیچ فکری و عقلی و منجمی نمی تواند مشخص کند که من دارای چه سرنوشت ، مسیر و هدفی هستم چون مرغ این دیار نیستم و اهل این سرزمین دنیایی نمی باشم.
- ❖ متأسفانه وقتی عاشق او شدم و حلقه به گوش عشق او گشتم هر لحظه غم و اندوهی که ناشی از فراق و هجر اوست به وجود من سرازیر شده است. و تمام امیدم این است که این غم درونی مرا بسوی او هدایت و تربیت نماید.
- ❖ همه بهبودی ها و خوشی ها از نگاه و توجه و عنایت حضرت دوست است اگر او رحمت خود را شامل من کند و با زلفش اشکهایم را بزدايد این سیل اشک و آن غم عشق به پایان خواهد رسید و گر نه بنیاد مرا خواهد ویران خواهد نمود.

در نتیجه به این حقیقت می رسیم که انسان طایر گلشن ملکوتی و معنوی الهی است و در این خاکدان تیره به تصادف و از سر حادثه گرفتار شده است. نباید در اینجا اطراق کند و آن را مکان سکونت اصلی و دائمی خود فرض کند و هستی خود را با آن گره بزند و با حرص و ولع خاص به جمع آوری قدرت و مکنث بپردازد چون بزودی باید این پرندۀ از قفس آزاد شود و از هر گونه تعلق و وابستگی انحرافی دنیایی خود را آزاد سازد و خود را به یار و حبیب خود برساند.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

اساس هستی من

غزل ۳۵

مرا فتـاد دل از ره ، ترا چه افتادست	۱) برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است
دقیقه ای است که هیچ آفریده نگشادست	۲) میان او که خدا آفریده است از هیچ
نصیحت همه عالم به گوش من بادست	۳) به کام تا نرساند مرا لبش چون نای
اسیر عشق تو از دوعـالم آزادست	۴) گدای کوی تو از هشت خُلد مستغنی است
اساس هستی من زان خراب آبادست	۵) اگر چه مستی عشقم خراب کرد ولی
ترا نصیب همین کرد و این از آن دادست	۶) دلا مثال ز بیداد جـور یار که یار
کزین فسانه و افسون مرا بسی یادست	۷) برو فسانه مخوان و فسون مَدَم حافظ

شرح غزل

ای واعظی که دیگران را به کار و اعمال خوب نصیحت می کنی. چرا اینقدر محکم و بلند سخنرانی می کنی و با جدیت همگان را به صلاح و فلاح می خوانی؟ مگر نمی دانی که این دل من بود که از راه معمول و اصلی زندگی به عشق و معرفت روی آورد و تحولی در من اتفاق افتاد ولی آیا در تو تحول و اتفاقی افتاده است که بلند سخن می گویی؟ برو به دنبال کار خودت!

میان انسان که خداوند او را از عدم بوجود آورده است خدای عالم دقیق و موارد و نکاتی وجود دارد که هیچ آفریده ای توانسته این معماها را حل کند و انسان را بسوی او سوق دهد. من اگر نتوانم به او برسم و همانطور که برای به صدا در آوردن نی ، لبم را روی آن می گذارم به وصال حق نرسم و در راهی نباشد که مرا به او برساند تمام این سخنان و حرف ها که صرفاً نصیحتی بیش نیست و راه رسیدن به او را هموار نمی کند در گوش من باد هوا و بیهوده است و اثری نخواهد داشت.

کسی که به عشق حق برسد و گدای کوی او باشد و دری غیر از در او زدن نتواند به مرحله ای از مقام و منزلت معنوی می رسد که نیازی به هشت بهشت و نعمت هایش ندارد و از طرفی **کسی که اسیر و در بند عشق خدا باشد به آزادی واقعی می رسد و از هر دو عالم (دنیا و آخرت) آزاد است** و فراتر از آن دو می باشد. درست است که مستی از عشق به حق شخصیت معمولی و عادی مرا در زندگی خراب کرد و جور دیگری مرا نشان داد ولی باید بدانید که اساس و پایه و ارزش من پس از این خراب شدن آباد می شود و استحکام می یابد.

گر چه از ما تا بر دوست مشکلات و موانعی است از این بیداد و جور و ستم یار نباید ناله سرداد و گله و شکایت داشت. و باید بدانی این همان است که خدا نصیب تو گردانیده است. و این بر اساس عدل و داد است و انتقاد و ایرادی بر آن وارد

نیست. ای حافظ! (بیشتر خطاب به دیگران و مخالفان عشق) این سخنان که پیرامون عشق است افسانه و غیر واقعی تلقی نکن و سخنان و مطالبی که فسون و جادوگری است بیان نکن. و سعی نکن که آنان را غیر واقعی نشان دهی. **اینقدر از این افسانه ها و فسون ها گفته اند و شنیده ایم و من یاد دارم تأثیری نداشته است باید به حقیقت روی آورد و از راه های ناصواب پرهیز کرد.**

دورنمای غزل

این سروده یک غزل انتقادی است که حافظ در آن مواردی را در قبال وعظ و خطابه مطرح می کند. و منظور او این است که اگر عشق و تحول نباشد ما چه مطالبی داریم که لازم است با صدای بلند و جدی با مردم در میان بگذاریم! حال چه فرقی است بین عشق و غیر عشق؟ سخن عشق که از حق و برای حق باشد چه جایگاه و مقامی دارد؟ حافظ که خود یک رهروی عشق است و از فسون و افسانه گریزان است و راه خالص و صراط مستقیم آن را می خواهد نکات جالبی دارد که شنیدن و اقتدا کردن به آنها یک ضرورت است :

اساس تحول انسان در مکتب عرفانی عشق میسر است

- اگر از طریق عشق تحولی در شما ایجاد نشده است چگونه می توانید با صدای بلند و جدی مردم را به حق و صلاح و فلاح دعوت نمائید؟ تو که به حق نرسیدی پس دیگران را به چه هدف و مقصودی می خوانی؟
- درست است که انسان از عدم آفریده شده است ولی دارای وجود پیچیده ای است و دقایق و نکاتی در او وجود دارد که هر کسی توان ورود و حل آنها را ندارد و چون مشکلات این راه زیاد است فقط با لطف خدا گشوده می شود نه با نصایح و سخنان پند آمیز.
- من اگر از طریق عشق به حقیقت نرسم و به وصال او دست نیازم نصیحت و سفارش برای من چه سودی دارد؟ سخنان خوب در محوریت عشق مرا به سعادت و وصال حق می رساند.
- گدای کوی یار نیازی به هشت بهشت ندارد و به مقامی بالاتر از آن می رسد.
- اسیر عشق حق از هر دو عالم آزاد است و شأن و مقام عرفانی و معرفتی او بالاتر از نعمتهای دنیا و آخرت است و آزادی بر اساس عشق ما فوق همه پیروزی هاست.
- عشق ابتدا انسان را خراب می کند و آن قالب خود ساخته و دارای صفات خودخواهانه را می شکنند و آنگاه هستی دیگری به انسان می دهد که بطور کلی با آن کالبد و ترکیب قبلی متفاوت است. خراب از آنچه که قبلاً بود و آباد به آنچه که مطلوب است و باید باشد.
- از یار گله و شکایت نکن. نصیب تو همین است که به تو داده شده است که بر اساس عدل و داد است. راه حقیقت را بشناس. چون از طریق افسانه و جادوگری نمی توان به حقیقت عشق و معرفت عالم دست یافت . ما در تاریخ از این فسانه و افسون بسیار شنیده ایم که هیچگاه ما را به حق نرساند.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

گلبانگ سربلندی

غزل ۱۵۴

۱) راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد	شعری بخوان که با او رطل گران توان زد
۲) بر آستان جانان گر سر توان نهادن	گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد
۳) قد خمیده ما سهلت نماید اما	بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد
۴) در خانقاه ننگجد اسرار عشق بازی	جام می مغانه هم با مغان توان زد
۵) درویش را نباشد برگ سرای سلطان	مائیم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد
۶) اهل نظر دو عالم در یک نظر بیازند	عشق است و داد اول بر نقد جان توان زد
۷) گر دولت وصال خواهد دری گشودن	سرها بدین تخیل بر آستان توان زد
۸) عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است	چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد
۹) شد رهن سلامت زلف تووین عجب نیست	گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد
۱۰) حافظ به حق قرآن کز شید و زرق باز آی	باشد که گویی عیشی در این جهان توان زد

شرح غزل

در دستگاه موسیقی آوازی بخوان که بر ساز آن بتوان آه و ناله عاشقانه سر داد و شعری بخوان که با آن شعر بتوان از پیمانه بزرگ شراب معرفت و معنوی را نوشید و به یاد عشق و عاشقی حق بود و مست او گشت. **اگر بتوانیم با کسب لیاقت ها و توفیق و لطف او بر آستان و درگاه جان جانان سر تسلیم و اطاعت و بندگی فرود آوریم آنگاه می توانیم در بلند ترین جایگاه و آسمان معنویت و ارزش ها گلبانگ سربلندی و عظمت و عزت انسانی را صدا بزنیم و در سراسر عالم منتشر سازیم.** این قد خمیده و پیر شده من در نظر تو گر چه سهل و خوار و ذلیل است ولی از همین کمان خمیده می توان تیر به دشمنان عشق زد و در مکتب عشق از حیثیت و عزت آن دفاع نمود. و مخالفان را از حیطه این ساحت مقدس دور کرد. اسرار و حقایق عشق و عاشقی که بین بنده و خدایش وجود دارد در چهارچوب و آداب و عادات خانقاه ها نمی گنجد و جایگاه شناخته شده ای ندارد. **اگر قرار است که انسان جام می عاشقانه و واقعی را بنوشد باید در جمع پیران و عاشقان حضرت دوست که مغان هستند قرار گیرد،** کسانی که آتش عشق را همواره در درون خود روشن و بر افروخته دارند. در این صورت راه درست را پیدا نموده و کسب فیض و بهره خواهند نمود.

درویش و تنگدست چیزی از برگ و بار زندگی ندارد تا خود را به سرای سلطان و پادشاه برساند! بهر حال ما اگر خواستیم تا کوی دوست برویم باید در این کهنه لباس درویشی (دلقی) که داریم آتش عشق را در آن شعله ور سازیم. و **همه هستی خود را عاشقانه نمائیم** تا از این طریق به حضرت دوست برسیم. کسانی که اهل نظر هستند به عشق و معنویت نظر و

تمایل دارند در همان نگاه اول به حقیقت وجودی دنیا و آخرت و نعمتهای آن پی می برند و قطع امید و علاقه می نمایند و همه را در راه خدا و محبوب نادیده می گیرند. **عشق یک قمار است که در همان ابتدا کار و معامله باید جان و هستی خود را فدای دوست کنیم** و چیزی را برای عرضه کردن نداشته باشیم. اگر عاشقان مطمئن شوند که بالاخره به دولت وصال تو خواهند رسید و دری از گشایش و فرج بروی ایشان گشوده خواهد شد بر این خیال و تصور می توان سر و همه هستی خود را بر آستان بزنند و امیدوار باشند و به تلاش های خود ادامه دهند.

اگر عشق به حق و جوانی و شادابی به همراه رندی و آلوده نشدن به فراز و نشیب های دنیایی با هم جمع شوند یک مجموعه ای است که منظور و مراد ما خواهد بود. حال چون این سه معنی و مفهوم عشق و عاشقی جمع شوند می توان بهترین سخنان را در این مورد بیان نمود و در میدان فصاحت، گوی معانی و هنر را پیش برد. این زندگی عادی که ما داشتیم با دیدن زلف تو از دست دادیم و زیبایی و جذابیت زلفت راهزن دین و دنیای ما شد و این عجب نیست چون اگر راهزن مانند تو باشد صد کاروان را می توان از عشق و شوق سرشار کرد.

ای حافظ! ترا به قرآن سوگند از مکر و فریبکاری و زرق و دو رویی دوری کن! باشد که به دور از مکر و دورویی زندگی و عیش و خوشی راستینی را بر اساس عشق به خدا پایه گذاری نمائی. و گوی عیش و خوشی در جهان را به حرکت در آوریم و بازی جدیدی را شروع کنیم که در آن دورویی نباشد و **عشق جایگزین همه ارزش ها شود.**

دورنمای غزل

۱- موسیقی و شعر متعهد، راه حقیقت و عشق را نشان می دهد

حافظ اینطور که از دیوان او بر می آید در هنر موسیقی دستی داشته و انگار خود می نواخته و آن سازها و نحوه نواختن آنان را می دانسته است. و در جای جای غزل های خود همگام با درک معانی و مفهوم مطالب عرفانی و عشق و شوق یک فضای مجازی برای موسیقی بوجود می آورد و این تأثیر و تأثر گاهی به خواننده آگاه به دقایق موسیقی منتقل می گردد. غیر از موسیقی و آلات و ابزارهای آنها که جنبه های عرفانی و فضا سازی هایی برای درک بهتر معانی عرفانی را بوجود می آورد شعر هم از جایگاهی خاصی برخوردار است و به جرأت می توان گفت که اشعار حافظ که از چشمه حکمت درون اوست و لطف و نظر خدا در آن است در عالم عشق و عرفان و خداشناسی بی نظیر است و چنان با جان و درون خواننده خود عجین و تأثیر گزار می شود که انگار خود به همراهی یک گروه نوازنده این سرودها در حال اجرا می باشد. موسیقی و شعر متعهد که راه حقیقت و عشق را نشان می دهد و حافظ که خلاق این اشعار عرفانی متعهد است همواره از هنر برای تعالی انسان استفاده می برد و چه بزرگی و رشدی بالاتر و مهم تر و مؤثر تر از عشق به خداست. بی جهت نیست که غزل های حافظ از زیبایی و جذابیت و کمال هنر و استادی برخوردار است و زیبایی و تناسب معانی با زیبایی کلام و عبارات و آن فضای معنوی و ملکوتی یا محیط خوشی و خوشحالی که حافظ آن را ایجاد می کند چنان با هم پیوند می خورند که انسان دانا و مشتاق به عشق را به یاد معشوق و یار انسان می اندازد که از رگ گردن به حقیقت و فطرت او نزدیک تر است و چه هنری بالاتر از این است که انسان را به یاد خدای زیبایی ها و خوبی ها و خالق بشر بیاندازد!!

۲- مکتب عشق باید بطور جامع و کامل مطرح شود

همانطور که عشق راهنمای انسان و دلیل و چراغ اوست، هنر عشق هم باید در همین مسیر باشد. پس اگر از عشق بگوئیم و معشوق را مبهم رها کنیم و یا همه عشق های متفرقه را مصداق سخن و منظور حافظ بدانیم. و اگر از عشق بگوئیم و از بندگی خدا که رکن اصلی هر تحولی در انسان است سخنی به میان نیاید. و اگر از عشق بگوئیم و از مسئولیت هایی که

عشق به عهده عاشق می گذارد مطلبی گفته نشود. و صرفاً در حد کلام و سخن ، مطالب را متوقف کنیم ، به معانی و منظور حافظ نخواهیم رسید!

مسیر عشق یک مسیر جدی و راهی است که باید آن را شناخت و آنگاه طی نمود. دلبخواهی و هرزه نیست که هر کسی از روی تفتن و تفریح به عشق خدا روی آورد و بدون فراهم نمودن شرایط لازم راه آن را بیپیماید و اگر به مقصد هم نرسید برای او مهم نباشد ! چنین عاشقی و چنین عشقی خواست حافظ نیست! چون حافظ مسیر عشق به خدا را از طریق بندگی ترسیم می کند و نشان می دهد. و بندگی یعنی تسلیم امر الهی بودن و آنچه را که معبود و معشوق گفته است گوش دادن و عمل کردن و از پوسته خودخواهی ها بدر آمدن و سبکبال و سبک سیر به سوی کوی دوست حرکت کردن. این همان سربلندی و عزت و شکوهمندی است که آدمی در این عیش دنیایی می تواند بدست آورد.

ما عشق پاک الهی را از کجا باید بدست آوریم؟ درست است که مسجد و خانقاه جای عبادت و ذکر خداست ولی اگر همین عبادت یکنواخت و بدون عشق الهی باشد سودی ندارد . طبق نظریه حافظ که مرد عمل و تجربه و عرفان است او این جایگاه را در میان مغان نشان می دهد و مغان کسانی هستند که شعله عشق الهی را در درون ذهن و قلب خود شعله ور نگه می دارند و نمی گذارند که خاموش شود . آیا این مغان همان پیامبران الهی نیستند ، مردان و اولیاء و دوستان خدا که از جانب او پیام وحی و دوستی را دریافت می دارند و از عشق و آتش عشق و جهانگیری آن حمایت می نمایند ، آن هم در جهانی که روح مادیرگایی آن بشر امروز را عاصی و نگران نموده است؟!!

عشق برای تحول انسان است ، تحول در موجودیت و شخصیتی که او برای خود در طول زندگی ساخته است و این تحول بدست نمی آید مگر اینکه انسان در این موجودیت خود آتش عشق را وارد سازد و آن را بسوزاند و چون خاکستر شد بر خاکستر آن بنای بلند و با عظمت عشق را از نوع بسازد. این نظر حافظ است که اگر آتش سوزان عشق نباشد و درون ملتهب و عاشقانه نباشد راه و مسیر فیزیکی که در برگیرنده هیچ تحولی نباشد ما را به مقصود نمی رساند باید در همان نگاه اول دنیا و آخرت را کنار گذاشت و جان را از همان اول فدای دوست نمود تا بدون ادعا و خودخواهی و از طریق بندگی و عبودیت راه پر خطر عشق را پیمود.

درگاه عشق بقدری مهم است که چنانچه امید به وصال حق داشته باشیم گر چه هنوز نرسیده ایم ولی در حد تخیل و تصور هم می توان راه بندگی را تا کوی دوست ادامه داد چون لطف خدا ناظر و مؤید این بنده مخلص خواهد بود و او را بالا خواهد کشید.

۳-خواست عاشق در سه رکن خلاصه می شود

مجموعه مراد عاشق اگر بر سه پایه استوار باشد آنگاه می توان در باره این عشق صحبت نمود و تبلیغ کرد و معانی آن را برای دیگران بازگو نمود :

❖ عشق حقیقی و خدایی

❖ شباب و طراوت و شادابی

❖ رندی و عدم آلودگی دنیایی و به سلامت عبور نمودن از خطرات این جهانی

این سه مکمل یکدیگرند و اگر فریبکاری دیگران را کنار بگذاریم و از روی اخلاص و صداقت با مردم صحبت کنیم و اساس دورویی و نفاق و زرق را از صحنه زندگی خود زایل نمائیم در مجموع می توان عیش و خوشی راستین را بر اساس عشق به خدا در جهان برنامه ریزی نمود این عشق جهانی بر پایه ارزش ها خواست و مراد حافظ است.

حال بطور مختصر و مفید می توان تعلیمات و آموزش های حافظ را اینگونه دسته بندی نمود:

۴-چگونه می توان عیش و زندگی جهانی را تحقق بخشید

● باید از هنر انسانی(موسیقی، شعر شاعری،) راهی بسوی عشق الهی پیدا کرد.

- اگر به بندگی خدا برسیم آنگاه می توانیم گلبانگ سر بلندی را در آسمان و جهان منتشر نمائیم.
- اگر عاشق و پیر هم باشیم باز هم می توان بر علیه دشمنان عشق به خدا بسیج شد.
- در محیط عشق واقعی که باید خود را به آنجا رساند زمینه عشق به خدا فراهم است نه در محافل و مکان های رسمی که بطور عادت و تکرار مشغول عبادت باشند و از اسرار و حقایق عشق به خدای عالم خبر و آگاهی نداشته باشند.
- باید در هستی و شخصیت خود آتش عشق را بر پا نمود و همه چیز را از عشق سوزاند و دگرگون و متحول نمود. باید به همین شخصیتی که برای خود دست و پا نموده ایم آتش تحول و دگرگونی عشق را رساند تا انسانی دیگر و راه و روشی دیگر و معنوی برای زندگی و راه آینده داشته باشیم.
- وقتی پای عشق به خدا به میان می آید باید از همان نگاه و عهد اول همه چیز را فدای عشق به دوست نمود و دوعالم را نادیده انگاشت و این روش عارفان واقعی و نظربازان عاشق و شیفته حق است.
- به خاطر و به امید اینکه سرانجام به وصال حق خواهیم رسید ، می توان هم اکنون سر به آستان جانان بگذاریم و بندگی و ارادت خود را نشان دهیم و این راه را ادامه دهیم تا به مقصود آن برسیم.
- سه چیز است که اگر با هم فراهم آید می توان گوی معانی را در جهان منتشر نمود: عشق ، شباب و رندی.
- عشق از جانب حق است و این حسن و زیبایی اوست که جهان و انسان را بدنبال خود کشانده است. او به هر چقدر که بخواهد می تواند انسان های دیگر را عاشق خود گرداند و در این راه محدودیتی در کار نیست.
- اگر فریبکاری و فریفتن نباشد و کارها با صداقت جلو رود و ریا و دو رویی اساس کار ما را تشکیل ندهد آنگاه می توان اساس یک عیش و خوشی اصیل و واقعی را در جهان پایه ریزی کرد.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

کشته و حاصل دسترنج خویش

غزل ۴۰۷

یادم از کشته خود آمده و هنگام درو	(۱) مزرع سبز فلک دیدم و داس و مه نو
گفت با این همه از سابقه نوید مشو	(۲) گفتم ای بخت بخشیدی و خورشید دمید
از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو	(۳) گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک
تاج کـاـووس ربود و کمر کیخسرو	(۴) تکیه بر اختر شبگرد مکن کین عیار
دور خوبی گذران است نصیحت بشنو	(۵) گوشوار زر و لعل از چه گران دارد گوش
بیدقی راند که برد از مه و خورشید گرو	(۶) چشم بد دور ز خال تو که در عرصه حُسن
خرمن مه بجوی ، خوشه پروین به دو جو	(۷) آسمان گو مفروش این عظمت کاندلر عشق
حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو	(۸) آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت

شرح غزل

مزرعه گندمی را که محصول سبز آن روئیده بود و کارگران و کشاورزان با داس در حال درو نمودن ساقه الفی آن بودند و این در زمانی بود که اولین تیغه نازک ماه که شبیه داس است در گوشه ای از آسمان بالای سر این مزرعه دیده می شد. وقتی من این صحنه را دیدم به یاد آمد که من هم یک شخصیت و عملکردی دارم در هنگام دروی محصولات خود که همان کشته خویش است به چه نتایجی خواهیم رسید و چه نوع گندمی درو خواهیم نمود؟!

با خود گفتم این چه غفلتی بود که من از بخت و شانس بد خوابیده بودم و متوجه این موضوع نشدم که افکار و اعمال پسندیده و خوبی از خود بجا بگذارم! و زمان انجام کار خوب از من سلب شده است و حال که بیدار شده ام می بینم که شب گذشته و خورشیده دمیده است! ناگهان این خبر در ذهن و قلب من الهام شد که از اعمال گذشته چندان ناامید نباش چون فرصت جبران وجود دارد. برای جبران آنچه را که شایسته بود انجام دهی و نداده ای. اگر از مسیر عشق به خدا که راه پاکی از هر گونه موانع و پلیدی و آلودگی دنیایی است مانند عیسی مسیح بحالت تجرد و بدون وابستگی مادی ، به آسمان چهارم معنویت عروج کنی از فروغ و تابش وجود تو بهره های معنوی و پرتوهای مفید فراوانی به خورشید که خود از منبع انرژی و نور است خواهد رسید.

تکیه بر محاسبات ستاره شناسی و نجوم که راه پیشرفت و سعد و نحس ایام را برای پیروزی و موفقیت و فایق آمدن بر دیگران را تعلیم و ترسیم می کنند کارساز نیست و این ستارگان شبگرد و هر جایی که خود در تاریکی سیر می کنند نمی توانند شما را به روشنایی رهنمون شوند و اگر به تاریخ بنگرید خواهید دانست که چگونه مردان بزرگی که جهان را به تسخیر خود در آورده بودند نابود کرده است! تاج کیکاووس پادشاه پیشدادی را او از سرش ربود و او را به خاک مذلت نشاند و کمر زرین کیخسرو را او گرفت و نقش بر زمین نمود! به این قدرت های زمان رحم نکرد به تو رحم خواهد کرد و با تو کنار خواهد آمد؟!

ای انسان ها! ای جوانان! آیا می دانید که چرا گوشواره های طلا و سنگ لعل گران قیمت را به گوش آویزان می کنند؟!

برای اینکه گوش و کار آن که شنیدن است با ارزش است و انسان باید خوب بشنود و نیک بداند که این خوشی ها و خوبی های عیش زندگی روزی به آخر می رسد و در حال گذر است و ما باید به نصایح مردان خدا گوش دهیم و راه حق و حقیقت را پیمائیم.

خدایا چشم بد از خال زیبای تو که چون نشان دادی و از تجلی آن همه جهان عاشق تو شدند دور باد! و عظمت عشق پا بر جا باد! در حقیقت باید گفت آن سربازی (بیدقی) که در صفحه شطرنج به حرکت در آوردی خوب توانست که در جولانگاه حُسن و جمال، گوی سبقت را از ماه و خورشید برپاید! به آسمان با همه بزرگی و ستارگان و سیارات و حرکات اجرام و روشنایی های آن بگوئید که به ماه و به عشق فخر نفروشدند، چون ماه در برابر عظمت عشق به اندازه یک دانه گندم ارزش ندارد و ستاره ثریا (شش ستاره پروین که شبیه یک خوشه انگور است) هم بیش از دو دانه جو نمی ارزد.

این ظاهر سازی های متداول که گاهی در ترک دنیا و لذات آن جلوه گر می شود و اسم آن را زهد می گذارند و گاهی هم در اعمال منافقانه و ریاکارانه خود را به نمایش می گذارد سرانجام خرمین دین و شریعت خواهد سوخت و انسان موفق نمی شود با زهد و ریاکاری دروغین به مذهب و دین عمل کند. ای حافظ! ای تویی که از زهد و ربای دروغین که دکانی بیش نیست خرقة پشمینه ای برای خود تدارک دیده ای. لازم است این خرقة را بیندازی و بسوی عشق و تحول برو تا شخصیت بهتر و کامل تری برای خود دست یابی!! (خطاب به زاهد نماهای ریاکار).

دورنمای غزل

۱- انسان نیازمند خودسازی است

رهرو عشق که می خواهد راه درست عشق به خدا را بیامید هیچگاه از عملکرد گذشته خود غافل نیست. و در خودسازی خود که بطور دائم مراقب اعمال و کردار خود است دارای اهمیت زیادی است به شکلی که اگر شخصیت انسان دگرگون نشود و در مسیر درست سازندگی به رشد و تحول نرسد راه و مسیر درست عشق به حق طی نخواهد شد و موانع از هر گوشه ای که بیشتر ناشی از ضعف های آدمی است خود را نشان خواهد داد.

۲- مدار و محور خودسازی درونی انسان

برای بازگشت به مدار خودسازی و تداوم بخشیدن به آن چند نکته حائز اهمیت است :

- ♣ انسان باید با دیدن هر چیزی که ما را به نیک و بد اعمالمان متوجه می سازد یک بررسی دقیق از شخصیت خودساخته خود داشته باشد.
- ♣ در هر صورت نباید از خودسازی غافل و ناامید بود با تلاش می توان گذشته را جبران نمود و برای آینده نقش درستی را در پیش گرفت.
- ♣ حرکت در صراط عشق باعث ترقی و تعالی معنوی است و انسان را بطور کلی دگرگون می سازد بطوریکه شاید آثار بد گذشته در شخصیت آدمی منعکس و تداوم نیابد.
- ♣ تکیه به علوم روز و هر امکاناتی که ما را در جمع قدرت و سیطره و سلطه بر دیگران مساعدت نماید نمی تواند ما را از حوادث روزگار مصون و محفوظ نگهدارد. در این رابطه نگاه کنید به پادشاهان و قدرتمندان بزرگ تاریخ که چگونه با همه اقتدار شکسته شدند و از آنهمه عظمت و جهانگیری اثر و آثاری از آنان نمانده است.
- ♣ باید برای شنیدن و گوش دادن، ارزش و اهمیت خاصی قائل شویم. و نصایح دیگران که حاصل تجربیات ذیقیمت آنان است می تواند در اکثر مواقع ما را در رفع اشکال پیش آمده و یا در راه رشد و ترقی معنوی کمک نماید.
- ♣ باید به عظمت و عزت عشق به خدا فکر نمود و دائماً آن را در ذهن و قلب خود بارور کرد تا در عملکرد ما مؤثر باشد.

- ♣ آسمان و نظام دقیق خلقت در برابر عظمت عشق خدایی بحساب نمی آید . مادیگرایی در عشق و توجه به دنیا با اصول عشق سازگار نیست.
- ♣ زهد و بی میلی به دنیا که از روی دروغ و ظاهر سازی باشد و نیز ریاکاری و ظاهر فریبی، آتشی است که می تواند خرمن دین و دین خواهی را بسوزاند.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

آشیانه بلند عنقای عشق

غزل ۴۲۸

گرفتم باده با بانگ و چغانه	۱) سحر گاهان که مخمور شبانه
ز شهر هستیش کُردم روانه	۲) نهادم عقل را ره توشه از می
که ایمن گشتم از مکر زمانه	۳) نگار می فروشم جرعه ای داد
که ای تیر ملامت را نشانه	۴) ز ساقی کُمان ابرو شنیدم
اگر خُود را بینی در میانه	۵) نبندی زان میان طرفی کمروار
که عنقا را بلند است آشیانه	۶) برو این دام بر مرغ دگر نه
که با خود عشق باز دجاودانه	۷) که بندد طرف وصل از حُسن شاهی
خیال آب و گِل در ره بهانه	۸) ندیم و مطرب و ساقی همه اوست
ازین دریای ناپیدا کُمرانه	۹) بده کشتی می تا خُوش برانیم
که تحقیقش فسون است و فسانه	۱۰) وجود ما معمایی است حافظ

شرح غزل

در هنگام سحر ، زمانی که مست از شراب معنوی شبانه و راز و نیاز عارفانه با خدای خود بودم باده عشق را در زیباترین شکل و فضای عارفانه همراه با صدای موسیقی و نواختن چنگ و چغانه گرفتم و نوشیدم. راه عشق را بسوی مقصد عشق در پیش گرفتم و هر چه عقل و دانایی و خردمندی تا کنون اندوخته بودم در این مسیر بجا گذاشتم و از شهر هستی وجود خود آن را خارج نمودم (عقل و زیرکی دنیایی را کنار گذاشتم و عشق خدایی را برگزیدم) وقتی این کار را انجام دادم محبوب و نگار من که شراب معنوی و مستی به خود را که فقط به اهلش می داد جرعه ای هم به من داد تا مرا از این **موانع جهانی که ناشی از مکر و حيله های زمانه و مردم آن است** ایمن گرداند و مصونیت دهد. (نظرات مخالفان عشق نتوانست در کار من خدشه ای وارد کند و مرا منحرف و پشیمان سازد و من همچنان به راه عاشقانه خود ادامه دادم)

من این سخن را از ساقی زیبارویی که ابرویی چون کمان زیبا داشت شنیدم که می گفت: ای کسی که مورد اصابت تیر سرزنش و ملامت قرار گرفته ای و از سرزمین عاشقی و دلدادگی جدا شده ای و خود را موفق نمی بینی! باید به چند موضوع و دلیل توجه کنی. چون این عوامل هستند که تو را از مکتب و شناخت عظمت عشق دور نموده اند. **تو در راه عشق به جایی و مقامی دسترسی نخواهی یافت چنانچه خود را در این تحولات عشق و عاشقی فقط خود را بینی و برای خود شخصیت و هویتی را به نمایش بگذاری.** (خودخواهی و پیشرفت در راه عشق با هم منافات دارد) تو که خودخواهی و خواسته های نفسانی را ملاک و محور شخصیت خود قرار داده ای و صرفاً به خود توجه داری ، حال چگونه می خواهی به عشق و مستی برسی ؟ پس برو این دام و حقه را برای مرغ دیگری بگذاری که تو مرد راه عشق نیستی! آن مقام و مکان عنقای عشق و

شأن و ارزش آن به مراتب دارای آشیانه ای بالاتر و بلندتر از این افکار پوچ و خودخواهی ها و بی ارزشی هاست. (تو که از خود نگسسته ای به او چگونه پیوسته ای؟!)

اصولاً چه کسی می تواند به آن مقام و درجه و مرتبه ای برسد که خواهان وصال آن حسن و زیبایی شاهی باشد در

حالیکه او را بعنوان معشوق برگزیده است ولی خود عاشق خود شده است و از این پيله ای که برای خود ساخته است بیرون نمی آید. در صورتی که باید عاشق خدای متعال باشد که معشوق فطری و واقعی انسان و همه موجودات است. مگر تو نمی دانی که همه چیز که برای این جهان و انسان و سایر موجودات است همه از اوست. مگر نمی دانی که ندیم و همنشین، مطرب و شاد کننده عاشقان حق، ساقی و کسی که انسان را مست حق می نماید، همه از جانب اوست. و این مسائل مادی که انسان به خود می بندد و به خود نسبت می دهد و بروز منیت ها و خودخواهی ها که مربوط به آب و گل این جهانی است همه بهانه ای بیش نیست و کاری برای رسیدن به عشق حق برای انسان انجام نمی دهند و نباید به آنان تکیه نمود. بهترین راه پناه بردن و متوسل شدن به عشق خدایی است یعنی باید سوار بر کشتی عاشقی شد و در این دریای این جهانی که کرانی ندارد بسوی خدای متعال که هدف اصلی عشق عرفانی است با خوشی و رضایت و خردمندی حرکت نمود

ای حافظ! چرا انسان ها سوار بر کشتی عشق به خدا نمی شوند و چرا عشق را بر نمی گزینند؟ چون وجود و هستی ما یک معما و راز سر بسته و دارای پنهانی هایی است که تحقیق و بررسی آن ما را به نتایج حقیقی و واقعی نمی رساند و شبیه کار جادوگری و افسانه است که آنچه را که در اوست به ما نشان نمی دهد و انسان ناشناخته و همه ابعاد آن برای ما روشن نیست !!

دورنمای غزل

۱- عشق می تواند عقل انسان را تقویت کند

یکی از موضوعات بسیار مهم در راه شناخت و اهمیت عشق پی بردن به توانمندی های عقل و حیطه پرواز آن است. و چون عقل که قوه تشخیص و استعداد درونی آدمی است و انسان بوسیله آن وجود خود و نقش اجتماعی و عرفانی خود را تنظیم می کند همواره مورد نقد قرار می گیرد. و حافظ بعنوان یک منتقد عقل بطور مکرر عقل را که از دو بخش فطری و تجربی بدست آمده در انسان شکل می گیرد دارای ناتوانی هایی در راه رسیدن به عشق می داند و این بدبینی و احساس بی لیاقتی برای عقل آدمی بیان می شود.

عقل معمولی آن بخش از تشخیص و تلاش های آدمی است که به خودخواهی های او می افزاید. انسان با این عقل فراهم آمده همه سودها و منفعت ها را بطرف خود متمایل می نماید. و این بطور عادی در زندگی روزمره انسان ها دیده می شود، زیرکی ها، هوشمندی ها، و تجربه های فراوانی که اندوخته ایم همه را در این راه بکار می گیریم تا خود را قوی تر و مهم تر از دیگران جلوه دهیم و این نابرابری های اجتماعی و تاریخی جوامع انسان ها پر از اینگونه فرازهاست.

۲- چگونه عقل از خود بینی ها جدا می شود!!

این عقل موقعی از خود بینی به خدا بینی سیر خواهد نمود که از عشق بهره ای برده باشد و لطف حق شامل حال او شود و او را از دریای عشق عبور دهد و لذا عقل عرفا و عاشقان همان عقلی نیست که دیگران دارند. و بهمین خاطر است که آنان همه سودها و خوشی ها را در راه عشق می خواهند نه برای ماندن و ثبات در این ایام زود گذر دنیایی. اینگونه است که حافظ این عقل و خرد فردی را کارساز در مقوله عشق نمی داند و آن را مورد انتقاد قرار می دهد که نباید از این ابزار ضعیف و پاهای چوبین برای رسیدن به خدا استفاده کرد!!

خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد	خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت
هر نقش که دست عقل بندد	جز نقش نگار خوش نباشد

زمانه و عصر و اجتماعی که در آن زندگی می کنیم از رهبری های این عقل زیرک و هوشمند مادی سودها می برد و رنج ها و ملالت ها و مزاحمت های زیادی ایجاد می کند که برای انسانی که در مسیر حق قرار گرفته است مشکلات زیادی بوجود می آورد که خلاصی از آن به این آسانی ها ممکن نیست. تجربه نشان داده است که هر چقدر تمایل به عشق و مقامات آن بیشتر باشد و انسان در میدان فداکاری و خودسازی آن وارد شود بیشتر از طرف این عقل به ظاهر قوی و منطقی مورد تهاجم قرار می گیرد و آزار و ناراحتی می بیند.

۳- عشق پناهگاه انسان است

حافظ که پیر راه عشق است و عشق صاقانه ای را در غزل های خود نشان می دهد و از دو رویی و نفاق دوری می کند و خود میداندار این عشق حقیقی شده است تنها راه خلاصی از مکر و آزار جهانی را که جبهه کفر و دنیادوستان و مادیگرایان برای خداپرستان ایجاد می کنند همان عشق را پیشنهاد می کند که اگر خوب شناخته شود و مورد توجه و رکن و محور اصلی زندگی قرار گیرد این ناراحتی ها و آزار زمانه نابکار کارساز نخواهد بود و مانع حرکت و راه آدمی تا بر دوست نخواهد شد.

این عقل که فقط با عشق رام می شود آدمی را به جهت خود دیدن و خودخواهی و خودکامگی و خودمحوری که فارغ از خداخواهی است سوق می دهد و این خودخواهی که به مفهوم همه چیز را برای خود خواستن در جهان بینی عشق یک کفر است. چون دشمن همه تلاش ها و پیشرفت هاست. و تمام عرفاء در آثار خود ، خودخواهی های انسان را مانع اصلی رشد معنوی و عرفانی می دانند و حافظ در این راستا می فرماید : اگر تنها خود را ببینی دیگر حقیقت را نخواهی دید و این یعنی نرسیدن و عدم دسترسی به عشق مطلوب و حقیقت و اسرار عالم!

۴- برای درک حقایق و معنویت به مکتب عشق نیاز است

انسانهای بر اساس الگوهای عقلانیت به وضوح در جامعه محل زندگی خود قابل مشاهده خواهند بود، کسانی که غیر از آن چیزی را که فقط خود دیده دانسته و فهمیده اند اعتماد ندارند. و طبق آن اندوخته های ناچیز و ناپخته ، راه زندگی و اهداف آینده خود را بنا می نهند و این خود محوری و بدور خود چرخیدن و در جا زدن ، از شرایط پیش آمده عقل فعال و زیرکی های آدمی است. و این دنیا گرایی و طالب و مشتاق زرق و برق دنیا شدن از نتایج و بهره های این تلاش هاست. درگاه عشق بلند است. و معشوق که این عشق و عاشقی را ابداع نموده است خدای متعال است که جهان و هستی و آدمی را پدید آورده است. که با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. و کسی را یارای درک ذات او و اقتدار و تسلط او بر جهان نمی باشد و این خدای عالم بر اساس لطف و رحمت خود انسان را آفرید و به او نزدیک شد و می خواهد موضوع انسان را پی گیری کند و به او اهمیت بدهد. حال این انسان این رابطه را چگونه می خواهد درک کند و در آن سیر کند ؟ آیا با این عقل اجتماعی ضعیف که صرفاً برای زندگی عادی خود در خود فراهم آورده است می تواند پاسخ صحیحی به این عشق خدایی داشته باشد ؟ بی شک این امکان برای عقل میسر نیست. چون این عقل زمین نگر برای زندگی این جهانی در ما شکل یافته است نه برای رسیدن به اوج آسمان های معنویت و حقایق و اسرار عالم خلقت! و این سخن حافظ است.

اگر خود را دوست بداریم و عشق بورزیم و به عبارتی همان راه عقل و خود بینی را برویم و محور و اساس زندگی را خودخواهی بدانیم هیچگاه به مقام و جایگاه معنویت عشق نخواهیم رسید وصال او که هدف و خواسته عارفان است قابل حصول نخواهد بود و چون چنین شود در واقع به هیچ مقصود و هدف خود در زندگی نرسیده ایم!! خود دیدن از دیدن خدا ما را کور می سازد. و این خود دیدن یعنی مادیت زمین و دنیاطلبی و به معنی آن است که همه هستی خود را زیر پای این بت بزرگ نفس قربانی نمائیم.

۵- عرفان یعنی همه چیز از آن خدای عالم است و ما بسوی او می رویم

همه چیز از آن خدا و برای اوست و دنیا بهانه ای بیش نیست. و این رکن اساسی خداپرستی مکتب عشق است. و حافظ که تأکید فراوانی روی آن دارد که در این حرکت عاشقانه که انسان از درون به کشش جذاب عشق علاقمند است در خیال آب و گل نیست و نشانه ها و پیشرفت های دنیایی برای او کمال محسوب نمی شود و این ملازم گوشواره گوش عاشقان است که جهان قابل اعتماد نیست و ثباتی در کار او بچشم نمی آید. پس وقت گذاری و توجه و فداکاری برای چند روز دنیایی کاری عبث و بیهوده است و چون قصد داریم به بارگاه ملکوتی آن شاه حُسن و کمال خدایی نائل آئیم باید به لطف و رحمت و مساعدت او باشد و بس.

ندیم که همراه و نزدیک انسان است و یار او بحساب می آید خداست. و آن **طرب و شادی** که انسان با رسیدن به آن احساس رستگاری می کند باز هم از خداست. و خلاصه این خداست که یار انسان است که **شراب عشق معنویت و معرفت** نسبت به خود را در کام وجودی او می ریزد و او را عاشق و شیفته خود می سازد. پس همه چیز از اوست. و اگر بخواهیم گامی در جهت عشق به خدا برداریم باید با عنایت او باشد و این توجه و نظر خدایی در انسانی است که از درون خود را از ناپاکی ها پاک و منزّه کرده باشند و صفحه قلب و جان خود را برای تجلی آن مهربان و جان جانان آماده ساخته باشد آیا انسان این حقایق را درک نمی کند؟ آیا توجه ندارد که حقیقت یک چیز است و آن خداست؟ پس چرا این راه را نمی شناسد و آن را در پیش نمی گیرد؟ چرا آدمی که در این ورطه دنیایی افتاده است برای نجات خود دست به رهایی و اقدام مؤثری نمی زند؟ این معما و پیچیدگی در کجاست؟ چرا چنین است؟

حافظ خطاب به انسان می گوید: تو پر از رمز و رازی و وجودت از پیچیدگی برخوردار است. و همه ابعاد تو در این رهگذر زندگی شناخته نمی شود. و لذا معلوم نیست که این گوناگونی و دنیاطلبی و نپیوستن به مکتب عشق که سرنوشت انسان در آن رقم می خورد از چیست و برای چیست؟

و اگر کسی سخن جدیدی در شناخت ابعاد وجودی آدمی بگوید نه تنها انسان را شناسانده بلکه بر گره های شناخت و معرفت او یک گره دیگر افزوده است گویا افسونی است و از حقیقت بهره ای نخواهد داشت و یا افسانه ای است که در هاله ای از ابهام و تصورات خود آن را فراهم آورده است در هر صورت این انسان شناخته نمی شود و معلوم نیست که تا آخر عمر بر چه روال و مرام و گرایش باشد و در چه آینده ای به سرانجام خود برسد!!



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

عشق و تنعم

غزل ۴۳۶

(۱) آن غالیه خط گر سوی ما نامه نوشتی	گـردون ورق هستی ما در نوشتی
(۲) هر چند که هجران ثمر وصل بر آرد	دهقان جهان کاش که این تخم نکشتی
(۳) آمرزش نقدست کسی را که در اینجا	یاری است چو حوری و سرائی چو بهشتی
(۴) در مصطبه عشق تنعم نتوان کرد	چون بالش زر نیست بسازیم به خشتی
(۵) مفروش به باغ ارم و نخوت شداد	یک شیشه می و نوش لبی و لب کشتی
(۶) تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا	حیف است ز خوبی که شود عاشق زشتی
(۷) آلودگی خرقه خرابی جهان است	کو راهروی ،اهل دلی ،پاک سرشتی
(۸) از دست چرا هشت به سر زلف تو حافظ	تقدیر چنین بود ، چه کردی که نهشتی

شرح غزل

اگر آن یار که موی گوشه پیشانی اش مشکین است برای ما امان نامه ای می نوشت و می فرستاد و دلجویی می کرد. گردون اوراق هستی ما را در هم نمی پیچید و هستی ما به نیستی نمی رسید. **هر چند که سرانجام این دوری و هجران از یار بالاخره روزی میوه وصل را به بار خواهد نشانید ولی ای کاش این دوری و جدایی نبود و دهقان و معمار جهان هستی این تخم را روی زمین نمی کاشت و اینچنین طراحی نمی نمود!!** (ای کاش انسان بدون معطلی در هجران به وصال می رسید!!) **وقتی هجران را گذراندیم و به وصل رسیدیم** این نقد ایام و گذران زندگی که بر اساس عشق است برای آدمی آمرزش گناهان هم هست که پاک می شود و به معبود می پیوندد. برای اینکه یاری است چون حوری در کمال زیبایی و حسن و سرائی است چون بهشت که انسان از عشق به حق در آن متنعم است و با مشکلی مواجه نیست

وقتی در میکرده در سکوی عشق (مصطبه عشق) قرار گرفتیم و در جرگه عاشقان بحساب آمدیم دیگر تنعم و راحت طلبی و رفاه خواهی و آسایش معنی ندارد و ما نمی توانیم در راه عشق که راهی سخت و دشوار است برای راحتی و دنیای خود از خشت آن بالش زربفت بسازیم و در زندگی بر آن تکیه کنیم. هیچوقت عشق و راه عشق را با چیز دیگری عوض نکن. حتی اگر آن باغ ارم (ارم ذات العمداد ، بهشتی که شداد در شهر عدن یمن در عصر هود پیامبر بناکرد) و نخوت و استکبار شداد باشد. در حالیکه یک شیشه می معنوی که تو را مست حق کند و یک بوسه از لب یار که ترا به وصال او برساند و نشستن بر لب کشتی و گذر ایام و روزگار و راه رسیدن به یار را تماشا کردن از نعمت های ظاهری دنیایی و مادی زودگذر می ارزد و هیچگاه با چیز دیگری مبادله نکن.

ای دل دانا! ای انسان فهمیده و عاقل! تا کی می خواهی غم دنیای دنی و پست را بخوری و خودت را در این غمگینی و افسردگی قرار دهی، **آیا حیف نیست که انسان و موجود خوب و شایسته ای مانند تو عاشق و شیفته دنیایی به این زشتی شود؟! چرا خرقه (لباس عرفانی و شخصیت ما) آلوده به وسوسه ها و عناصر پست دنیایی است؟! برای اینکه دنیا خراب است و نقش بد و خرابی روی ما می گذارد. واقعاً رهرو حقیقی کجاست؟ که از این جهان خراب به سلامت بگذرد که اهل دل و عرفان و پاکی است و سرشت و گوهر وجودی او آلوده این جهانی نشود و پاک سرشت باشد.**

چرا حافظ که هنوز به وصال تو نرسیده است سر زلف ترا رها نموده است؟ برای اینکه تقدیر و سرنوشت او چنین بود که نمی توانست به وصال یار برسد. واقعاً تو چه کردی که او این زلف را رها کرد و به وصال نرسید؟!

دورنمای غزل

رهنمودهای عالی حافظ به رهروان عشق

در این غزل شبیه غزل های دیگر حافظ دارای فرازاها و نکات جالبی است:

- ♣ اگر خدای مهربان به بنده اش لطف داشته باشد هستی آن بنده را در هم نمی نوردد و اساس آن را برهم نمی زند.
- ♣ ای کاش هجران و دوری از یار نبود و غم هجران هم نبود. آنگاه می توانستیم بدون هجران به وصال یار برسیدیم.
- ♣ عشق واقعی انسان را پاک و سالم از آلودگی های دنیایی می گرداند.
- ♣ تنعم و راحت طلبی با پیمودن عشق سازگاری ندارد، از خشت عشق نمی توان بالش زربفت ساخت.
- ♣ عشق و راه عشق و وصال به یار را با هیچ چیز دیگر نباید عوض کرد.
- ♣ غم دنیای دنی نخور. دنیا بی ثبات و پست است و هیچ چیز در آن ماندگار و پایدار و ابدی نیست. و این غم ناشی از عشق انسان به دنیاست. در اینجا این سؤال مطرح است که چرا باید انسان به این خوبی و زیبایی عاشق دنیای زشت شود؟!
- ♣ خرابی جهان، خرقه و لباس حق طلبی ما را آلوده می کند، کجاست آن رهروی حق که از این خرابی جهان به سلامت و سعادت بگذرد و خود را به وصال معبود برساند.
- ♣ اگر خواست و مشیت حضرت دوست تعلق نگیرد انسان به وصال او نخواهد رسید و نمی تواند زلف او را بدست گیرد و عاشق او شود، این محال است.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

چشم باش ، گوش باش!!

غزل ۲۸۶

(۱) دوش با من گفت پنهان ، کاردانی تیزهوش	(۲) گفت آسان گیر بر خود کارها از روی طبع
(۳) وانگهم در داد جامی کز فروغش بر فلک	(۴) با دل خونین لب خندان بیاور همچو جام
(۵) تا نگریدی آشنا زین پرده رمزی نشنوی	(۶) گوش کن پند ای پسر از بهر دنیا غم مخور
(۷) در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید	(۸) بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست
(۹) ساقیا! می ده که رندی های حافظ فهم کرد	

شرح غزل

دیشب یکی از افراد کاردان که از هوش و درک بالایی بر خوردار بود بطور محرمانه و پنهانی نکته و راز مهمی را بازگو کرد که من نمی توانم این راز را از آن پیر دانای رازبه شما نگویم. او به من گفت: که انجام کارها را بر خود آسان بگیر و از دشواری بپرهیز. برای اینکه جهان و تحولات آن بر اساس طبیعت و سرشت ذاتی خود بر افراد سخت گوش که در طلب مال ، جاه و قدرت باشند و ارزش ها را زیر پا بگذارند ، سخت برخورد می کند و آنان را ناکام می گزارد . آن مرد الهی غیر از این نکته و حکمت مهم جامی از شراب طهور معنوی که فروغ و تابش آن تا آسمان امتداد داشت به من تعارف نمود بطوریکه سیاره زهره به رقص آمده و شادی می کرد و با نواختن ساز برپا می گفت که این شراب گوارای عرفانی را نوش کن.

تو در عین اینکه دلت خون است و رنج و مشقت درون ترا آزار می دهد همانطور که خنده در لبان یک جام نقش بسته است لبانت خندان باشد و از این عشق الهی راضی و خشنود باش . اینطور نباشد که اگر ناراحتی و زخمی به تو برسد مانند تارهای چنگ به لرزش و خروش در آیی و اظهار ناراحتی و نارضایتی نمایی. تو باید با رمز و راز عشق و راه و منازل آن آشنا شوی و اگر شناخت نداشته باشی از این پرده موسیقی راز حقیقت به گوش دل تو نمی رسد . و بی شک کسی که با عشق آشنا و محرم نیست با دل و جان آن را نپذیرفته است و مسیر آن را طی نکرده باشد و محرم راز حقیقت نباشد امکان ندارد که پیغام سروش غیب را بشنود و به حقیقتی که عالم را در بر گرفته است شناخت یابد.

ای پسر! ای نو آموز! که در ابتدای راه و شناخت عشق هستی پند و نصایح پیران و مردان دانا را گوش بده و توجه داشته باش که نباید غم و رنج دنیا را در خود راه دهی و این سخن ارزنده مانند مرواریدی است که اگر هوش و زیرکی داشته باشی آن را درک نموده و برای همیشه در خاطر خواهی داشت.

حریم و سرزمین عشق الهی یک منطقه بسیار معنوی و خاص است کسی نمی تواند ادعایی در زمینه داشتن سخنان و تجارب معنوی و راز و حقیقتی داشته باشد که قابل ارائه به دیگران باشد و یا رازی را از آن دریافت دارد و بشنود! چرا؟ چون درک آن ناحیه و ساحت مقدس فقط با چشم و دیدن و به گوش دادن و تبعیت کردن میسر است. چون باید سراپا چشم بود و گوش و تسلیم.

وقتی در مقابل تجربه غنی و علم و لیاقت های نکته دانان و مردان خدا می رسیم از دانش ناقص و علم ضعیف و سست خود چیزی را بیان نکنیم بهر حال خودنمایی نوعی تحقیر خود است. پس یا سخنی که دانسته ای بیان کن و یا ای مرد عاقل اگر چیزی نمی دانی سکوت کن و خاموش باش.

ای ساقی! شراب معنوی را در کام وجودی ما بریز که آصف وزیر شاه از رندی های حافظ خبر دارد و خوب می داند که او عاشق و شیفته حق است و اگر حافظ آداب و رسوم معمولی را رعایت نمی کند وزیر از این گناه او می گذرد و عیب او را نادیده می گیرد.

دورنمای غزل

۱- استبداد و سختگیری و پر خاشکری در عرفان حافظ مردود است!!

سختی و تندی و شدت و حدت در کارها و اموری که مربوط به انسان و زندگی اجتماعی اوست در اکثر موارد انسان را در مسیر انحراف قرار می دهد. در عرفان الهی این موضوع قابل بررسی است و حافظ که دارای تجربه های شایسته و مؤثر عرفانی است ما را از هرگونه استبداد در برخورد با افراد و انسانهای جامعه بر حذر می دارد و خواهان آن است که کارها بویژه در مسیر سیر و سلوک بر اساس اصول عرفان و پاکی و محبت و نرمش طی شود و چون کار عشق به توفیق الهی بستگی دارد تندی و تیزی با این توفیق تناسب ندارد و خدای مهربان آن بنده ای را که با تسلیم و رضا به تکالیف و وظائف خود عمل می کند خود بنده پروری می داند و حق و جزای او را خواهد داد.

شایسته و طبق اصول عدالت و انصاف نیست که سختی ها و مشکلات زندگی را در برخورد با مردم اعمال کنیم و آنان را تحت فشار مشکلات قرار دهیم. و حافظ توصیه می کند که این سختی ها و ناراحتی ها را در درون حفظ کنیم و در ظاهر خندان و مهربان باشیم و این نشانه تحمل و وسعه صدر است که انسان با تعادل می تواند راه درست را بیابد و حرکت کند.

۲- به رمز و پیچیدگی های عشق چگونه می توان رسید؟

در اینجا این سؤال مطرح است که چه کسی موفق می شود تا رمز عشق به خدا را بفهمد و به حقایق آن دسترسی یابد و به این بزرگ ترین آرزوی هر عارف و عاشقی برسد؟ حافظ می فرماید: باید از راه درست با موضوع آشنا شد و محرم راز شد و این امکان ندارد مگر اینکه درون را از رذائل پاک کنیم. از استبداد و سخت گیری دوری نمائیم. نرمی و محبت را جایگزین آن کنیم. تحمل و صبر خود را بالا ببریم. و مشکلات را در درون ذخیره و حفظ کنیم. و در ظاهر خندان و خوشحال از رضای خدا باشیم. غم دنیا را بی جهت نخوریم خود را در گرداب مادیگرایی و حب دنیا و جلوه های کاذب آن قرار ندهیم.

یکی از مسائل مهم فخر فروختن و ادعای عرفانی و بزرگی و کرامت داشتن است. در صورتی که این راه سخت است و کسب توفیق الهی در آن کار هر کسی نیست. حال اگر کسی که شاید دوستدار خداپرستی و عشق و محبت حضرت دوست باشد ولی مراحل عشق را طی ننموده است این شخص نباید دم از عشق و نصیحت دیگران زند بلکه سعی کند تا چشم و

گوش باشد یعنی با چشم خود خوب ببیند و با گوش خود حقایق را به نیکی بشنود و چون عشق و مراحل آن را درک نمود و فهمید و دانست و به مرحله یقین رسید آنگاه به دیگران منتقل نماید.

یکی از اصولی که حافظ روی آن اصرار تمام دارد این است که ابتداء باید دانش راه را پیدا کرد و بعد آن راه را رفت. شناخت حقیقت از راه کشف و شهود بدون رنج و ریاضت و شب زنده داری و ذکر و دعا و امور دیگر که در رأس آن لیاقت در کسب لطف و توفیق حضرت دوست است بدون آگاهی و دانایی که رهرو باید بدست آورد امکان ناپذیر است و لذا گفته می شود که ای مرد دانا یا سخن دانسته گو یا خموش !!

۳- چه کسی موفق به شنیدن پیغام سروش غیب می گردد و بشارت های آن را دریافت خواهد کرد؟

حافظ در این غزل به چند موضوع اشاره دارد :

- ❖ سرشت دنیا سختی و دشواری است اگر سخت گیری و سختی و تندى كنى و با ناراحتى زندگى نمایی و همان سختی را به دیگران منتقل كنى این سختی به خودت بر مى گردد، (قانون عمل و عكس العمل)
- ❖ مشكلات را در درون پنهان كنید و در ظاهر خندان باشید.
- ❖ باید اول محرم و آشنای راز شوی و مراحل عشق را طی كنى و آنگاه پیغام سروش و فرشته غیب را بشنوی.
- ❖ يك سخن چون دُرّ و مروارید به تو بگویم: غم دنیا نخور و برای دنیا خود را به هلاکت نرسان چون ارزشى ندارد بلکه عمر خود را صرف کارهای با ارزش نما.
- ❖ در حریم عشق بجای حرف زدن و ادعا داشتن و ابراز دانش و آگاهی نمودنت ، بهتر است كه چشم و گوش باشی. خوب ببینی ، خوب بشنوی، پند بشنوی و اطاعت كنى.
- ❖ در مقابل نکته دانان و دانایان عشق ، فخر فروشى و ابراز دانش و خبر كردن اشتباه محض است . سعى كنید بیشتر بشنوید و گوش دهید تا راه عشق و موانع آن را درك كنید و از تجارب آنان استفاده ببرید.
- ❖ یا سخن دانسته گوئید و یا خاموش شوید و چیزی بیان نكنید، (این به حكمت و دانایی نزدیک تر است)



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

هوشیار شو ، بیدار شو!!

غزل ۴۲۹

- (۱) ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می
(۲) بگذر ز کبر و ناز که دیدست روزگار
(۳) هُشیارباش که مرغ سحر مست گشت هان
(۴) خوش نازکانه می چمی، ای شاخ نو بهار
(۵) بر مهر چرخ و شیوه او اعتماد نیست
(۶) فردا شراب کوثر و حور از برای ماست
(۷) باد صبا ز عهد صبی یاد می دهد
(۸) حشمت مبین و سلطنت گل که بسپرد
(۹) در ده به یاد حاتم طی جام یک منی
(۱۰) زان می که داد حُسن و لطافت به ارغوان
(۱۱) مسند به باغ بُر، که به خدمت چو بندگان
(۱۲) حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید
- طامات تا بچند و خرافات تا به کی
چین قبا ی قیصر و طُرف کُلاه کی
بیدار شو که خواب عدم در پی است هی
کاشفگی مبادت از آشوب باد دی
ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکر وی
و امروز نیز ساقی مهر وی و جام می
جانْ دارویی که غم ببرد در ده ای بُنی
فرآش باد هر ورقش را به زیر پی
تا نامه سیاه بخیلان کنیم طی
بیرون فکند لطف مزاج از رُخش بخوی
استاده است سرو و کمر بسته است نی
تا حد مصر و چین و به اطراف روم و ری

شرح غزل

همانطور که کاسه گل لاله قرمز و پر ز می عاشقانه شده است که نشاندهنده عشق لبریز آن به حضرت دوست است. ای ساقی! بیا و در کاسه وجود ما مانند لاله می معنوی بریز و ما را عاشق حق گردان. ما برای حرکت به سوی عشق خدای متعال چه نیازی به **طامات** داریم که خودنمایی و لاف و گرافه گویی صوفیانه است و یا چه لزومی دارد حال که ساقی و می معنوی است بدنبال **خرافات** برویم و به داستانها و افکار و تصورات پوچ و بی پایه گوش دهیم. از استکبار و خودخواهی و اقتدار و احساس بی نیازی و غرور که از نشانه ها و علائم قدرت و تسلط بر جوامع بشری است ، پرهیز کنید . چون عاقبت و سرانجام اینگونه قدرت های جهانگیر را روزگار و تاریخ خوب دیده و عبرت گرفته است. و مظاهر قدرتی که مانند شکوهمندی سزارهای رومی و پادشاهان پیشدادی ایران باستان که در عرصه دنیا آمدند و اکنون هیچگونه آثاری از آنها نمانده است!

هوشیار باش و متوجه موقعیت خود باش. حال که مرغ سحر از این طبیعت و خرمی ها مست شده است ، چرا تو نباشی؟ **بیدار شو که خواب سنگینی که حکایت از نبودن ما در دنیا دارد در پیش است!** ای انسانی که در عین نازکی ،

ظرافت و ضعیفی به آرامی و از روی ناز و آهسته و با اطمینان راه می روی، تو مانند یک شاخه ای که به تازگی در فصل بهار روی درختی پیدا شده ای، امید است که حوادث و آشوب روزگار سخت، هستی و بنیاد ترا بر هم نزند و از هم نپاشد. بر این گردش روزگار و شیوه ای که او به ما نشان می دهد و ما بر همین اساس روزگار و لحظات را می گذرانیم چون ثباتی ندارند اعتماد و اطمینانی نیست. وای و صد افسوس بر کسی که این واقعیت ها را ببیند و خود را از این تحولات و حوادث بی ثبات آن آسوده خاطر نماید و از مکر و حيله دنیا خود را ایمن بداند و به زندگی یکنواخت و مادی ادامه دهد.

چرا نگران نباشیم و موضوع را پی گیری نمی کنیم!! . وقتی در این دنیا ساقی زیبارویی وجود دارد که می تواند می معرفت و معنوی را در جام وجود ما بریزد و ما را مست حق گرداند و در معاد و قیامت هم حوض کوثر و حوران و سایر نعمت های بهشتی وجود دارند و همه برای ما از جانب خدای متعال در نظر گرفته شده اند، چرا ما در غفلت بسر می بریم و به این ارزش ها توجه نمی کنیم. این باد صبا که پیام یار را به همراه دارد بطور عجیبی ما را به عهد جوانی و شور و مستی می اندازد. پس ای پسرک! دارویی برای درمان جان و درون ما بده که غم و اندوه مرا از بین ببرد.

نگاه به ظاهر این حشمت گل نکن که تمام این پدیده ها چند روزی بیش نیستند و بزودی فراش باد که با وزش خود طبیعت را جارو می زند همه ورق های گل را پراکنده نموده و در زیر پای من و تو می اندازد!! در این طبیعت غنی با این باد بهاری شکوهمند، بهتر است که ما هم مست حق شویم و به یاد بخشش ها و انعام حاتم طایی مانند یک جام یک منی بنوشیم و بطور کامل شیفته حق شویم. و در این لحظات عشق و خوشی نامه اعمال افراد بخیل را که از عشق هیچ خبری ندارند در هم بیچیم و کنار بگذاریم. بهر حال باید با بخشش بی دریغ طبیعت و بهار از بخشندگان سخن بگوئیم و یاد کنیم نه از بخیلان و ممسکان.

منظور من آن **می ای** است که به گل ارغوان داده شده است و آن را در این بهار زیبا مست حق نموده است و چون به این گل بنگریم خواهیم دید که چهره عاشقانه گل از عرقی که از آن می چکد به زیبایی آن افزوده است. حال که طبیعت و باد صباست. تخت و مسند خود را به باغ و گلستان ببرید که همه عناصر و پدیده های زیبای طبیعت مانند درخت سرو و نی آماده خدمتگزاری و رساندن این طراوت و عطر و بوی خوش بهار به شما هستند.

حافظ! این سخنان و غزل های تو که مانند سحر و جادو همه را تحت تأثیر قرار داده است و خوش و خرم است به همه جا از جمله به مصر و چین و به اطراف کشور روم و شهر ری رسیده است یعنی به شرق و غرب عالم منتشر شده است.

دور نمای غزل

یک نگرانی همواره ذهن حافظ را به خود مشغول داشته است و در اغلب ابیات غزل های سروده شده بطور مستقیم و غیر مستقیم از جمله در غزل مذکور این اصرار و تأکید وجود دارد. که ای انسان! تو به عشق نیاز داری و چون اساس خلقت و سرانجام آن را عشق تعیین می کند و این نظام آفرینش را خدای آفریده است، نکند آن را درک نکنی و فرصت درک حضور در آن را از دست بدهی!

تجربه معمول زندگی ما نگرانی حافظ را اثبات می کند که چگونه افراد و اشخاص در باره عشق به خدا نمی اندیشند و به آن اهمیت نمی دهند و با عقل محاسبه گر خود مشغول جمع آوری مال و اقتدار دنیایی هستند و چنان در آن غرق شده اند که تنها عامل و محرک قویی باید آنان را از این خواب غفلت نجات دهد!

۱- عوامل غفلت و بی توجهی انسان

در اینجا به چند نکته اشاره می شود که عامل غفلت و بی توجهی انسان از مسیر عشق به حق است که بطور فهرست وار می توان آنها را اینگونه نام برد:

❖ عدم توجه به طبیعت و طراوت و خرمی و نو شدن پدیده ها و عناصر آن بویژه در فصل بهار که انقلاب شکوهمند طبیعت در عرصه گیاهان و گل ها ایجاد می شود.

- ❖ گرایش به بعضی از ادعاهایی که افراد در زمینه بروز کرامات دارند و یا قبول خرافات که در نظر حافظ فاقد اعتبار و ارزش است و آدمی را به بیهودگی و پوچی سوق می دهد.
- ❖ داشتن کبر و خود پسندی و ترجیح دادن خود بر دیگران و احساس ناز و کمال و بی نیازی که از عوامل اصلی انحراف انسان است.
- ❖ مشغول زندگی عادی شدن و خود را با حقایق درگیر نکردن که هوشیاری را از مراکز آگاهی انسان دور می کند.
- ❖ اعتماد و غرور بیش از اندازه به زندگی و موفقیت آن که بیشتر حول محورهای مادی دور می زند . بطوریکه انسان جز به بعد مادی زندگی نیندیشد و برای ابعاد معنوی و گرایشات الهی نقشی قائل نباشد.

۲- تلاش کنید که زمینه عاشق شدن برای انسان ها مهیاست!!

- در برابر این عوامل نگران کننده که آدمی را از حقیقت و گرایش عشق حق دور می کند توصیه ها و تأکیدهایی هم از جانب عارف زنده دل وجود دارد که در آنها از همه می خواهد که به آنها فکر نمایند و آن نکته ها را بر اموری که بدان مشغولند ترجیح دهند:
- ❖ نگاه کنید و ببینید که چگونه گل لاله مانند یک کاسه از عشق به حق سرخ فام شده و یا مرغ سحر مست حق شده است ، چرا تو نشوی؟ مگر تو چه چیزی از لاله و مرغ سحر کم داری؟ مگر تو انسان نیستی و از هوشیاری و قدرت تفکر و تأمل برخوردار نمی باشی؟
 - ❖ اینقدر به خود و به این زندگی مادی متمرکز نشوید و توجه داشته باشید عوامل گرایش به عشق در این دنیا آماده است و با اندک دقتی در می یابید که ساقی مهروی آن و جامی که از آن باید بنوشی وجود دارد و از طرفی حوض کوثر و حوران بهشتی در قیامت نصیب تو خواهد شد.
 - ❖ باید از فرصت ها استفاده کرد و تصور نشود که همواره گل و زیبایی طبیعت جلوی چشمان تو ایستاده اند . بهر حال گل هم همین پنج روز و شش باشد ولی تو باید از دیدن تحولات طبیعت و بهار ، به حق گرایش یابی و از درک تحولات آن غافل نباشی.
 - ❖ حقایق عشق به خدا توسط هنرمندانی چون حافظ در سراسر دنیا منتشر می شود باید به این توصیه ها عمل نمود.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

شاهراه حقیقت

غزل ۱۴۳

(۱) به سرّ جام جم آنکه نظر توانی کرد	که خاک میکده گحل بصر توانی کرد
(۲) مباحش بی می و مطرب که زیر طاق سپهر	بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد
(۳) گل مراد تو آنکه نقّاب بگشاید	که خدمتش چون نسیم سحر توانی کرد
(۴) گدایی در میخانه، طرفه اکسیری است	گر این عمل بکنی، خاک زر توانی کرد
(۵) به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی	که سود ها کنی از این سفر توانی کرد
(۶) تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون	کجا به کوی طبیعت گذر توانی کرد
(۷) جمال یار ندارد پرده، ولی	غبار ره نشان تا نظر توانی کرد
(۸) بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور	به فیض بخشی اهل نظر توانی کرد
(۹) ولی تو تا لب معشوق و جام می خواهی	طمع مدار که کار دگر توانی کرد
(۱۰) دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی	چو شمع خنده کنان ترک سر توانی کرد
(۱۱) گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ	به شاهراه حقیقت گذر توانی کرد

شرح غزل

شما موقعی می توانید به اسرار و ارزش های جام جم که همان قلب و درون فطری انسان است و همه حقایق از جانب خدا در آئینه آن منعکس است نظر افکنید و مشاهده نمائید که **خاک میکده عشق و مستی** را به چشمان خود بمالید و از مسیر و روزن عشق و با نگاه عاشقانه به جام بنگرید (نه از طریق عقل زیرک ، علم اکتسابی ، تاریخ ، تجارب تاریخی و اجتماعی ، ... که به تنهایی کافی نیست).

هیچگاه در طول زندگی و عمر کوتاه خود بدون می معنوی که شما را مست حق گرداند و از دنیا و تعلقات آن دور

گرداند و شما را به طرب و شادی برساند غافل نباشید. چون این ترانه و آواز خوش عشق تنها چیزی است که می تواند در زیر این طاق بزرگ سپهر عالم هستی غم هجران و فراق یار را از دل و خاطر بزداید.

خواسته ها و تمناهای تو هم مانند یک گل فرو بسته است و این گل موقعی نقاب خواهد گشود و شکفته و باز خواهد شد و تو به منظور خود که وصال یار است خواهی رسید که مانند نسیم صبا که سحرگاهان بدستور دوست پیام او را به خاکیان می رساند به وظائف خود عمل نمایی و آنچه را که شایسته یک رهرو است انجام دهی . **بطور قطع و از روی اطمینان نمی توان با تجربه ضعیف شخصی و بدون طی طریق و سیر و سلوک به وصال حق رسید** . بهر حال اگر بخواهی که به گل مراد خود دسترسی یابی و به اسرار جام جم بررسی بایستی در خدمت میخانه قرار گیری که مردان خدا در آن جمعد و آتش عشق الهی را روشن نگه میدارند. و همه ذکر و عمل آنان برای خداست و دارای نفس قدسی هستند.

در آنجا به اکسیر تازه ای خواهی رسی که می تواند خامی در تو را که مانند خاک پست و حقیر است به طلای پر ارزش برساند و آنگاه ماهیت عرفانی عالی یابی.

باید راه عشق را ییابی و با عزم جزم و اراده استوار قدم های با ثباتی را برداری. در این صورت خواهی دید که فواید و سودهای زیادی را در این سفر معنوی خواهی یافت که در گذشته تصور آن برای تو دشوار بوده است. حال چرا نمی توان به این مرحله معنوی رسید؟! چون هنوز از گردونه مادیگرایی طبیعت خارج نشدی و نتوانسته ای خود را از این جاذبه ها و کشش های مادی جدا سازی. و لذا کی خواهی توانست که به راه عرفان و طریقت حق وارد شوی و آن را به سوی مقصد عالی طی کنی.

بر روی جمال و زیبایی یار که تو را شیفته و جذب خود نموده است هیچگونه نقاب و پرده ای وجود ندارد. چون او در حد اعلی ظهور و حضور دارد. پس اگر خواستی که به مشاهده و دیدار جمال او بروی و به کام او برسی. لازم است در مسیر زندگی و سیر و سلوک عرفانی، آن موانع که چون گرد و غباری تاریکی و ظلمت را بر دیدگان تو مسلط ساخته اند و نمی گذارند تا راه حقیقت را ببینی از وجود خود پاک سازی تا بتوانی در زلال دانایی تجلی او را ببینی. حال که مشکلات را فهمیدی و دانستی که نمی توان به تنهایی و بدون تجارب ارزنده به راه عشق و مستی ادامه داد. اینک برای چشیدن مزه و درک حضور حق و در پیش گرفتن نظم و نظامی که تو را به وصال حق برساند، **بهترین راهکار در این است که به حضور مردان حق برسی و از تجارب و نفس های ملکوتی آنان به فیض برسی** آنگاه است که می توانی به بینش و نظری مؤثر و معنوی دست یابی. ولی باید توجه داشته باشی تا زمانی که قصد پیمودن این راه را داری و می خواهی به لب معشوق برسی که همان وصال حق است و از جام دمداد بنوشی و مست حق گردی و از همه هستی و مقام و درجه مادی و دنیایی خود بگذری و هر چه می بینی خدا ببینی، و در راه او باشی، دیگر نمی توانی به کار دیگری غیر از این کار بیندیشی و دست بزنی. و بطور کلی باید این طمع و حرص را از خود دور سازی.

ای دل! ای انسان که مشتاق حق و می خواهی که کار بزرگی انجام دهی و در ماهیت و کیفیت درونی خود تغییری حاصل نمایی. **اگر به نور هدایت حق آگاهی و دانایی یابی خوشحال و مسرور از این پیروزی و موفقیت خنده زنان مانند شمع آماده می شوی تا هستی و وجودت را در راه معشوق فدا کنی.** ای حافظ! و ای کسی که طالب حق هستی! اگر به این نصایح عالی و شاهانه که جایگاه ارزشمندی دارند خوب توجه کنی و بکار گیری به آسانی می توانید از شاهراه حقیقت گذر کنید و به مقصود عالی عشق حق دست یابید که چه سعادتى بالاتر از این.

دورنمای غزل

۱- خودسازی اولین قدم است

چگونه می توان به سرّ جام جم رسید و در زیر طاق سپهر از می معرفت حق سیراب و لبریز شد و به گل مراد خود دست یافت و به اکسیری رسید که انسان و زندگی و جامعه او را دگرگون سازد و از حالت خمودی و مادی به عشق و حرکت در آورد؟! ویا چگونه می توان از زندان سرای طبیعت بیرون رفت و در راه طریقت حق قرار گرفت و جمال یار را مشاهده کرد و به ذوق حضور الهی و نظم امور دست یافت و خلاصه به نور هدایت الهی رسید و به نصیحت شاهانه حافظ شیرین سخن گوش داد؟! جواب تمام این سؤالات و موضوعات مطرح شده در یک کلمه خلاصی می شود و آن **خودسازی** است و خودسازی اولین قدم است و شاید تمام مسیر سیر و سلوک در این واقعیت نهفته است. اصولاً کسی که راه خداشناسی را انتخاب نموده و همه زیبایی ها را در آن می بیند باید بین خود و او و بین خودخواهی و خداخواهی یکی را بر گزیند و برای از خود گذشتن و به خدا پیوستن و همه حقایق را در جمال بی مثال او دیدن به سازندگی و خودسازی درون و نفس خود بپردازد که شاهراه حقیقت همین است همین!

۲- سخنان گهربار حافظ در باره خودسازی درونی انسان

- چه راهی و مسیری وجود دارد که با پیمودن آن مراحل خودسازی هم پیموده شود و حافظ که مرد راه و رهروی عشق است و در ظل مردان خدا بهره برده است چنین رهنمود می دهد:
- خاک پای مردان خدا را که در میکده عشق حضور دارند و رنگ خدایی یافته اند بر چشمان خود بزنید تا با نگاه عشق در مسیر خودسازی قرار گیرید.
 - هیچگاه در زیر این طاق بزرگ سپهر بدون عشق و مستی حق نباشید . در این صورت است که می توانید آثار غم و غمناکی را از دل خود بزدائید.
 - تو هم مثل نسیم سحر می توانید گل مراد و استعداد خود را شکوفا نمایی و نقاب و پوشش را از روی آن برداری.
 - باید همه وجود تو نیاز و احتیاج به میخانه مردان خدا باشد که در آن جمعند و مست حق شده اند . در این صورت است که به اکسیر عشق دست می یابی و همه چیز را دگرگون خواهی کرد.
 - اگر اراده وعزم ورود به مرحله عشق را داری بی شک ورود به آن برای تو سودها خواهد داشت و زیانی نخواهی دید.
 - اگر از سرای طبیعت و جلوه های مادیگرایی جدایی نمی شوی وارد طریقت عشق و عاشقی خدا هم نخواهی شد.
 - اگر خواهان مشاهده جمال یار هستی ، بایستی غبار راه را کنار زنی و موانع رسیدن را بشناسی و از خود دور سازی.
 - برای درک حضور الهی باید به فیض اهل عرفان و نظر بررسی و راهنمایی های آنان بهره مند شوی.
 - توجه داشته باشید که راه عرفان سخت و دشوار است و اگر با جدیت آن را طی کنید دیگر نمی توانید به کار دیگری در خارج از این چهارچوب برسید.
 - اگر به نور هدایت از طریق خودسازی برسید به مرحله ای خواهید رسید که می توانید به راحتی از سر و جان خود بگذری و آن را در راه دوست نثار کنید.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

سخنان پند آموز پیرانه

غزل ۳۹۸

(۱) ای نور چشم من سخنی است گوش کن	چون ساغرت پُر است بنوشان و نوش کن
(۲) در راه عشق وسوسه اهرمن بسی است	پیش آی و گوش دل به پیام سـروش کن
(۳) برگ نوا تبه شد و ساز طرب نماند	ای چنگ ناله بر کش و ای دَف خروش کن
(۴) تسبیح و خرقه لذت مستی نبخشدت	همت در این عمل طلب از می فروش کن
(۵) پیران سخن به تجربه گویند گفتمت	هان ای پسر پیر شوی پند گـوش کن
(۶) بر هوشمند سلسله ننهاده دست عشق	خواهی که زلف یار کشی ترک هوش کن
(۷) با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست	صد جان فدای یار نصیحت نیوش کن
(۸) ساقی که جامت از می صافی تهی مباد	چشم عنـایـتی به من دُرد نوش کن
(۹) سرمست در قبای زرافشان چو بگذری	یک بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن

شرح غزل

ای جوان! ای عزیز من! ای کسی که به اندازه روشنی و نور چشم جایگاه ارزشمند و ویژه ای داری! سخنان مهمی وجود دارد که باید برای سعادت خود به آنها گوش دهی، آن سخنان کدام اند؟ حال که پر قدرت و پر استعدادی و خدای عالم این عنایت و توجه را به تو نموده است مانند یک پیاله نوشیدنی هم خود آن را بنوش و سود ببر و زندگی درستی را پایه ریزی کن و هم خوبی و سعادت و نیکی و موفقیت و زندگی درست را به دیگران بیاموز و هدیه کن. وقتی می خواهی راه عشق به خدا و راه معنویت و درستی و حقیقت را طی کند و وسوسه های شیطان که بخواهد ترا از راه حق منحرف سازد بسیار است و تو در معرض این وسوسه ها قرار می گیری! **برای جلوگیری از این وسوسه ها و الهامات شیطانی که به شکل های گوناگون جلوه گری می کند باید با تمام وجود و از دل و جان به پیام وحی الهی (کلام حق) که سروش و فرشته وحی بر انبیاء نازل فرموده اند توجه و تبعیت داشته باشی و آن را آویزه گوش خود کنی.**

ساز و برگ زندگی و سرمایه آدمی به تباهی و کوتاهی نزدیک می شود و ساز خوشی و طرب از وجود آدمی به گوش نمی رسد و این مایه تأسف و نگرانی است که آدمی رو به تباهی می رود ولی هنوز به حقیقت دست نیافته است! اینجاست که باید گفت: ای ساز چنگ! نواخته شو تا ناله غم انگیز تو که بیان گویای حال ماست به گوش رسد. و ای دف! با صدای بلند و خروش خود این حالت نگران کننده را نشان بده. برای رسیدن به حقیقت، حرکات ظاهری مثل بدست گرفتن تسبیح و یا به تن کردن لباس مخصوص صوفیه (دلق، خرقه ...) هیچ لذتی به آدمی نمی دهد و اگر لذت ناچیزی هم باشد پس از مدتی عادی می شود. باید در عمل همت نمود و در عمل صالح به حقیقت رسید. برای این مطلوب از پیر می فروش که دیدن او و

شنیدن کلمات گهربارش مستی حق را در جام وجود ما می ریزد کمک گرفت و ملازم شد. **افراد پیر و کاردان اگر سخنی می گویند چون از روی تجربه است درست است و خطا و سستی در ارکان آن راه ندارد** و من این سخن را به تو می آموزم که: هان و آگاه باش ای پسر! که در ابتدای راه هستی و نیاز به آموزش و تعلیم داری، تو هم روزی پیر و شکسته می شوی. در این دوران جوانی و قدرت، حقیقت را گوش بده و مسیر و راه درستی را پیدا کن. چون در پیری چنین همت و گرایشی در تو وجود نخواهد داشت.

عشق مقدس الهی کاری ندارد با کسانی که اطاعت و سیر و سلوک از هوشمندی، منطق و سود طلبی و خود برتر بینی..... استفاده می کنند و راه عرفان که جنبه معنوی و پاک دارد مایه ترقی مادی خود قرار داده اند. اگر تو می خواهی به وصال حق برسی انگار می خواهی زلف او را بدست آوری و به طرف خود بکشی، باید از این دانایی و هوشیاری مادی ناشی از نفس مادی است فاصله بگیری. خلاصه اینکه با محاسبات مادی و معمولی راه عشق پیموده نمی شود. با دوستان واقعی و صمیمی رابطه صحیح و بی غل و غشی برگزار کن و توجه داشته باش که برای آنان وقت بگذار و از مال خود برای آن دریغ و مضایقه نداشته باش و اگر صد جان داری فدای آن دوستی کن که نسبت به حقیقت گوش شنوایی دارد و کلام حق را از صمیم دل گوش می دهد و اطاعت می کند.

ای ساقی که در جام وجود ما می مستی به حق را می ریزی! همواره پیاله ات پر از می صاف و تأثیر گزار باشد! و هیچگاه از این عنایت خالی نباشد. به ما توجه کن و از روی رحمت و لطف نظری به ما بباندا که نیاز به همه آن تا به انتها و کامل وجود دارد چون قصد ما رسیدن به حق است.

حال اگر به این نصایح گوش دادی و از جام باده حق سرمست شدی و در لباس معنوی عرفانی که مانند رشته های طلا می درخشد از کنار من می گذری به پاس این راهنمایی ها یک بوسه نذر و تقدیم حافظ کن و از او تشکر نما که او هم یک پشمینه پوش و گدای راه نشین خانه دوست است و منتظر عنایت اوست.

دور نمای غزل

راه عشق ساده و آسان طی نمی شود چون پر خطر است و وسوسه های اهریمن راه عشق را برای رهروی صادق آن با موانع زیادی مواجه می سازد. انسان سالک عشق باید ابتدا از استعداد های خود به نحو شایسته ای شناخت حاصل نماید و آن ها را برای وصال به حق که نهایت خواست و تمنای اوست بکار گیرد.

نصایح سودمند حافظ برای رسیدن به مقصود عشق

فرصت اندک است و استعداد آدمی هم محدود و اهریمن پر قدرت با انواع حيله ها در راه نشسته و منتظر است. باید پیام سروش غیب (فرشته وحی الهی) را شنید و از آن تبعیت نمود و این تسلیم و رضا اگر به تجربه هایی که از پیران دانایی و عرفان می رسد و ما را تحت تأثیر قرار می دهد اضافه شود پیمودن راه را تا مقصد سهل و آسان تر میکند:

● ای عزیزان رهرو به این مطلب دقت کنید و از استعداد خود برای رشد معنوی خویش و دیگران استفاده نمائید و در این راه سهل انگاری و غفلت راجبیز ندانید.

● راه عشق و عرفان به حق این ویژگی را دارد که وسوسه های اهریمن در آن فراوان است و انسان در هر لحظه به پرتگاه انحراف و گمراهی متمایل می شود. برای حفظ تعادل و تداوم راه عشق باید همچنان پیام وحی الهی را گوش داد و اطاعت نمود و از آن منحرف نشد.

● باعث تأسف است که عمر آدمی و برکات و سرمایه های گوناگون آن هر لحظه در حال ذوب شدن و تباه شدن است و موسیقی خوش و مطلوبی از آن به گوش نمی رسد. باید این سرود غم انگیز فنا را با چنگ و دف آشکار نمود تا هشداری برای ما باشد.

- تنها لذت آنی و زود گذر و موقت از بدست گرفتن تسبیح و پوشیدن لباس مخصوص درویشان (دلق ، خرقة ، تسبیح ، طیلسان، لباس پشمینه، کلاه و کمر بند مخصوص) نباید برای تو کافی باشد در حالیکه رشد و هدایتی در آن مشاهده نمی شود . رهرو حق باید در همه مواقف و منازل گوش به فرمان حضرت دوست باشد و اطاعت او کند تا منحرف نشود.
- افراد هوشمند که دائماً در پی محاسبه و سود طلبی هستند نمی توانند ارتباط معقول و درستی با عشق و عاشقی حق داشته باشند. حال اگر می خواهی که به وصال حق برسی این محاسبات سود طلبانه و هوشمندی زیرکانه مادی را کنار بگذار.
- از روزگار و سرمایه خود هر چقدر که داری و ممکن است فدای دوستانی کن که در مسیر حق بوده و گوش هوش و درون خود را از وحی حق و سخنان راست پر نموده اند.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

پاک شو اول!!

غزل ۲۶۴

(۱) خیز و در کاسه زر، آب طربناک انداز	(۲) عاقبت منزل ما وادی خاموشان است
(۳) چشم آلوده، نظر از رخ جانان دور است	(۴) به سر سبز تو ای سرو که گر خاک شوی
(۵) دل ما را که ز مار سر زلف تو بخت	(۶) مُلکک این مزرعه دانی که ثباتی نکند
(۷) غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند	(۸) یارب آن زاهد خود بین که بجز عیب ندید
(۹) چون گل از نکست او جامه قبا کن حافظ	

شرح غزل

برخیز و کاری بکن و در کاسه زرین آب طربناک بریز که می معنوی شادی آور و فرح بخش است. ما را قبل از آنکه بمیریم و کاسه سرما (مجمعه) پر از خاک شود و دنیا را ترک کنیم مزه و عظمت عشق به حق را بچشان. از آنجائیکه عاقبت و سرانجام حیات و زندگی ما به گورستان که وادی خاموشان است منتهی و ختم می گردد، حال که زنده ایم شور و مستی عشق به خدا را در عالم هستی طنین انداز نمائیم.

کسی که چشم درون او آلوده به انحراف و گناه و زشتکاری است به لحاظ همین آلودگی از نظر انداختن به رخ جانان (خدای عالم که از جان عزیز تر است) محروم و دور است چون تا آینه درون پاک و صاف نشود و از هر گناه و خطا صیقلی نیابد نمی توان بر رخ او نظر انداخت و از حسن و زیبایی او بهره مند شد.

ای سرو! به خرمی و سرسبزی قد بلند تو، اگر من با خاک یکی شدم تو برای من ناز و غرور نداشته باش و سایه بلند و گسترده خود را از روی لطف و محبت روی خاک من پهن کن تا من در زیر آن بیاسایم و در پناه تو باشم. دل، درون و فطرت ما که از زلف زیبا و پیچ در پیچ تو مجروح شده است و تحت تأثیر قرار گرفته است از لب لعل و حسن و زیبایی خود رحمت و برکت را به خانه ای که بایستی ما را شفا بدهد و درد و غم هجران و فراق را از ما بزداید نثار کن.

شما خوب می دانید که این دنیا که مزرعه و محل کشت کردارهاست برای همیشه مالکش نخواهیم بود و ثباتی در کار آن نیست. پس آتش عشق و رحمت خود را که از جام عشق تو منشأ و سنخیت دارد شراب معنوی و معرفت را در این سرزمین که محل زندگی ماست فرو ریز.

من در سیل اشک هایم غوطه خوردم و غسل نمودم و پاک شدم و از غم و هجران دلدار و یار مهربان گریستم . چرا چنین کردم؟ چون اهل طریقت و عرفان می گویند : رهرو باید اول پاک و صافی از گناه و انحراف شود تا بتواند رشد معنوی پیدا نماید و به حدی برسد تا به وصال حق نائل آید و با قلب و دل خود جمال حق را مشاهده کند.

خدایا ! پروردگارا! آن زاهد خود بینی که فقط خود را می بیند و قبول دارد و به پیشرفت معنوی و عرفانی دیگران اعتنایی ندارد و به جز عیب گرفتن هنر دیگری ندارد ، کاری بکن تا او هم بتواند از رهگذر آه و سوزی که در آینه قلب و درون او منعکس می کنی درک درست و صحیحی پیدا کند.

مانند یک گل زیبا بوی خوش و معطر از او بگیر و آنگاه از تأثیر آن جامه هستی خود را قبا کن و شور و شوقی در شخصیت خود ایجاد کن و آنگاه همین قبابی عشق و علاقه و شوق را بر قامت چالاک و برازنده او بینداز و ارتباط تنگاتنگ خاصی با او پیدا کن.(از طریق عشق شورانگیز به وصال حق برس)

دورنمای غزل

همه افکار و راه حل هایی که حافظ برای انسان ارائه می دهد در صراط مستقیم شناخت و عشق به خداست. و این عشق بالاتر و فراتر از شناخت معمولی و عادی است. چون در عشق اول شناخت است و بعد حرکت بسوی معبود کامل که در نهایت حُسن و جمال و جلال است. و این مسیر در عقاید عرفانی حافظ بطور مکرر تکرار می شود و همه مسائل حول آن مطرح می گردد. در این غزل چند موضوع مورد توجه قرار گرفته اند:

صراط مستقیم شناخت و عشق به خدا

- ❖ ما باید به طرف عشق حق و شراب معرفت و معنوی برویم و خود را درگیر مستی عشق کنیم ، هر چه زودتر بهتر.
- ❖ فرصت اندک است و عمر آدمی کوتاه است باید در این فاصله کم حیات اقدامی جدی و اساسی نمود و شایسته عشق شد و مسیر آن را تا وصال دوست طی نمود.
- ❖ عشق را بیاموزیم و به شاگردی آن برویم و قبل از رفتن به وادی خاموشان که سرای باقی است جهان را از صدای عشق پر کنیم.و انسان ها و جوامع آنان را به عشق حق صلا بزنیم که هنر بزرگی است.
- ❖ باید آینه درون را پاک نمود تا انسان با فکر و نظر مؤثر و بدور از آلودگی های دنیایی به دیدار حق نائل آید و به این لذت مافوق مادی گرایش یابد. در این صورت رُخ جانان برای او از صمیم قلب قابل درک خواهد بود.
- ❖ این جهان و تصرف در آن دارای ثبات و پایداری نیست ، نه انسان ماندگار است و نه آنچه را که در این دنیا گرد آورده است. ما باید بسوی ثبات و ابدیت حرکت کنیم تا جاودان شویم و این به کمک عشق به خدا میسر است.
- ❖ در سیر و سلوک الهی باید اول از هر گونه شائبه دنیایی و هوای نفسانی پاک شد و آنگاه این انسان پاک است که می تواند راه را طی کند و به مقصد اصلی که وصال همه خوبی ها و ارزش ها و در نزد خدای متعال است نائل شود.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

کارِ صواب

غزل ۳۹۶

(۱) صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن	دور فلک در ننگ ندارد شتاب کن
(۲) زان پیشتر که عالم فانی شود خراب	ما را ز جام باده گلگون خراب کن
(۳) خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد	گر برگ عیش می طلبی ترک خواب کن
(۴) روزی که چرخ از گل ما کوزه ها کند	زنهار کاسه سرما پر شراب کن
(۵) ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم	با ما به جام باده صافی خطاب کن
(۶) کار صواب باده پرستی است حافظا	بر خیز و عزم جزم به کار صواب کن

شرح غزل

ای ساقی که ما را به عشق و مستی مانوس می کنی! در این صبح دل انگیز و آغاز زندگی کاسه و جام وجود ما را از شراب معنوی و معرفت پر گردان که همه هستی ما را بسوی او بالا بکشد. چرا؟ برای آنکه این گردش افلاک و تحولات شب و روز و طبیعت و یا عمر ما دوام چندانی ندارد و مدت آن کوتاه است باید شتاب کنی و هر چه زودتر این مهم را به انجام برسانی.

قبل از آنکه مرگ و فنا کالبد عالم و آدم را در هم نوردد و اجزاء آن را در این گردش افلاک در هر گوشه ای پرتاب کند و نظم جهان را به بی نظمی و تصادم منتهی گرداند. تو ما را از این باده اصیل معرفت و عرفانی که رنگ و بوی گل های خوشبو را دارد هستی خودساخته و پر از غرور و کبر و تکبر ما را خراب کن و بجای آن شخصیت و من متحول الهی را جایگزین نما.

خورشید مستی و عشق در مشرق معنویت عالم که در حکم یک کاسه و پیاله است طلوع نموده است و اساس جهان بر مستی و عشق نهاده شده است. **اگر دنبال سرمایه های زندگی و حیات و رشد هستی، خواب و غفلت را کنار بگذار و از این اشعه عشق و نورانی خورشید تابان که عالم را منور نموده است بهره بگیر.** ما در گرو تحولات عالمیم و درمیدان بود و نبود آن دائماً در دگرگونی و تحولیم. روزی خواهد رسید که در چرخه همین تحولات به خاک باز گردیم و از گل ما کوزه ها بسازند و با توجه به این تحولات پرشتاب،

ای ساقی مبادا فراموش کنی و از یاد ببری که کاسه سرما را پر از شراب نمایی بطوریکه فکر و اندیشه ما بر مدار عشق باشد! ما اصلاً نمی خواهیم با گذراندن منزل به منزل و طی طریق از مسیر زهد و بی میلی به دنیا و جلوه های آن و یا توبه و بازگشت از گناه و خطا و طامات و ادعاها و کرامات عارفان خود را به حق برسانیم. تو با ما جور دیگری عمل کن و با جام اصیل و بی غل و غش که صافی از حق است و خللی در آن نیست ما را مورد خطاب و عنایت قرار بده و با ما معامله کن.

بهترین کار درست در این دنیا برای رسیدن به حق و حقیقت این است که باده عشق و مستی در بالاترین مرحله تقدس و توجه و اولویت تو باشد. حال با این توضیح فهمیدی که کار اصلی ما در این دنیا چیست؟ بلند شو و اقدام کن و با عزم و اراده ای جزم و قطعی به این کار صواب که مسیر آن را نشان دادیم حرکت نما و زندگی خود را بنا بگذار

دورنمای غزل

۱- احساس نیستی و فنا برای انسان نگران کننده است

همه چیز در دور فناست. و عالم و آدم در گردونه و معرض این تحولات و تغییرات هستند. انسان عاشق و عارف چون این تحولات مادی و ظاهری را بسوی نابودی می بیند دچار نگرانی می شود که نکند از این شور و مستی و عشق به حق بهره ای نبرد و آنگاه سرای دنیا را ترک کند! رسیدن به حق و سیر و سلوک آسان نیست آیا این طی منازل با این عمر کوتاه در معرض فنا و کوتاهی و نابودی هماهنگی خواهد داشت!! این نگرانی ها متفکرین خداپرست را نگران تر می کند و به این دلیل است که انسان رهرو بایستی عزم و جزم داشته باشد و با همت بلند و اراده قوی به سراغ کاری رود تا به نتیجه مطلوب برسد.

۲- در این زندگی بهترین کار چیست؟ از حافظ بشنویم که می فرماید

- ♣ ای ساقی برای آنکه بتوانی ما را هر چه زود تر مست حق گردانی شتاب کن. چون امکان دارد که حیات ما در روند حوادث زود گذر روزگار که کم و ناچیز است بسوی نابودی برود و این توفیق و سعادت از ما سلب شود.
- ♣ پیش از نابودی دنیا که هر لحظه آن را تهدید می کند و انسان که یک موجود کوچک و ضعیف آن محسوب می شود به فنا برسد ما را از این جام گلگون معنوی بچشان تا این شخصیت و کالبد خود ساخته و خودخواهانه را خراب کنیم و از خویش شخصیت عاشقانه ای را بسازیم.
- ♣ خورشید عشق و مستی در عالم طلوع کرده است و جهان از اصل و اساس بر عشق استوار شده است. اگر تو بدنبال یک زندگی پر از معنی و عشق و مستی حق هستی باید خواب و سستی و غفلت و نادانی را از خود دور سازی و با آگاهی و بیداری و همت و توانایی به سوی این عیش واقعی بروی.
- ♣ قبل از آنکه تحولات طبیعت و گردش روزگار از گِل وجود ما کوزه ها بسازد مبدا که غفلت شود و کاسه وجودی ما از شراب عشق پر نگردد و بدون عشق و عرفان طبیعت را ترک نمایید!
- ♣ نباید که از طریق زهد و بی رغبتی به دنیا و توبه و بازگشت از گناه و یا با ادعاهای پر از کرامت که غالباً بعضی از عارفان دارند و نقل می شود به همه نشان دهیم که به حقیقت رسیده ایم. چون این ادعاها ابزار ضعیفی هستند و چنانچه برای رسیدن به حق از طریق عشق و مستی روی آوردید سرانجام جام باده عشق شما را سیراب خواهد نمود.
- ♣ بهترین کار در این دوران پرستش باده است و این به آن معنی است که غرق در مستی و عشق حق شویم. باید بلند شد و با اراده ای قوی و مصمم به این کار درست پرداخت که صلاح ما در آن است.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

کارِ ناحق نکنیم!

غزل ۳۷۸

(۱) ما نگوئیم بد و میــــل به ناحق نکنیم	جامه کس سیه و دلــــق به ازرق نکنیم
(۲) عیب درویش و توانگر به کم و بیش بداست	کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم
(۳) رقم مغلــــطه بر دفتر دانش نزنیم	سرّ حق با ورق شعبــــده ملحق نکنیم
(۴) شاه اگر جرعه رندان نه به حرمت نوشد	التفاتش به می صــــاف مروقّ نکنیم
(۵) خوش برانیم جهــــان در نظر راهروان	فکر اسب سیه و زین مُغــــرقّ نکنیم
(۶) آسمــــان کشتی ارباب هنر می شکند	تکیه آن به، که بر این بحر مغلــــقّ نکنیم
(۷) گر بدی گفت و حسودیّ و رفیقی رنجید	گوتو خوش باش که ما گوش به احمق نکنیم
(۸) حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم برو	ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم

شرح غزل

در راه عرفانی که بر گزیده ایم. این اصول و مرام ماست که حرف و سخن بد و زشت نزنیم و هیچگونه تمایلی نسبت به ناحق از خود نشان ندهیم. جامه کسی را سیاه نمی کنیم و شخصیت و منش دیگران را با کلمات بد و سیاه، تیره و تار نشان نمی دهیم. و سعی می کنیم که دلق خود را سیاه و عارفانه نشان ندهیم و اینگونه وانمود کنیم که ما هم جزء عرفاء و صوفیه و اهل زهد هستیم و از دیگران برتر و بالاتریم.

بخاطر نداشتن یا داشتن دارایی و مال و ثروت، عیب و ایراد گرفتن از افراد درویش و توانگر چه کم و چه زیاد بد و نارواست و مصلحت و صلاح در آن است که بطور مطلق دست به کار بد و ناصالح نزنیم. بر دفتر علم و دانش که جایگاه مستحکمی در پیش انسان هاست مغلطه و سخنان باطل و خطا که غیر علمی و سست و ضعیف است رقم نزنیم و جلوه ندهیم. **اسرار حق و حقیقت را که ارزشمند هستند و انسان ها علی الخصوص روندگان حق آن را گرامی می دارند با صفحات افسون و نیرنگ پنهان نکنیم و درهم نیامیزیم (حقیقت را شعبده جلوه ندهید).**

اگر شاه (آن سرور و بزرگ) حرمت رندان و عارفان را حفظ نکند و جرعه ای از شراب معرفتی که آنان دارند ننوشد ما هم نسبت به می صاف و مصفاى او اعتنائی نخواهیم نمود. (عشق و عاشقی دو طرفه است و تأثیر از هر دو طرف لازم است) نظر راهروان و سالکان حق برای ما محترم است و ما بر اساس نظر و کشف و شهود و تجارب عرفانی و نفس گرم و ملکوتی آنان سیر و سلوک زندگی را خوب انجام می دهیم و نیکو حرکت می کنیم. و دیگر به اندیشه بهترین اسب سیاه بعنوان یک مرکب سواری که دارای زین نقره ای باشد توجه ای نداریم. (راه عرفان بهتر از ثروت و قدرت مالی دنیایی است)

آسمان و گردش روزگار که هر لحظه در جامعه و بین مردم ظاهر می شود کسانی را که اهل هنر و دانایی و لیاقت هستند می شکند و آزار می دهد و خسته و ناراحت و گرفتار می سازد. و آنان را در تنگنا و فشار زندگی قرار می دهد . بهترین کار این است که آسمان و سرنوشت که مانند دریای معلق و سرنگون است و ما منتظر آن هستیم که روزی خیر و صلاحی به ما برساند توجه ای نکنیم. اگر انسان بدخواهی که زشتکاری و تبہکاری محور اندیشه و راه آنان است حسادت از خود بروز داد و تفرقه بین انسان ها ایجاد کرد و از این کار او رفیقی از ما رنجید ما به حرف آن حسود بدکار گوش نمی دهیم و به آن رفیق می گوئیم که ما گوش به آن احمق و نادان نمی کنیم.

ای حافظ! اگر دشمن خطا کرد و دچار بدی و ابراز دشمنی نمود بحساب نادانی او می گذاریم و عکس العملی از خود نشان نمی دهیم و اگر بر اساس حق و حقیقت صحبت کرد و رفتاری حقگونه ای از خود نشان داد ما هم می پذیریم و با حق جدال و ستیزه نمی کنیم.

دورنمای غزل

۱- محور اصلی سیر و سلوک عارف را حق و حقیقت تشکیل می دهد

چه رابطه ای بین عرفان که شناخت حقیقت عالم و خدای متعال است و حق و حقیقت که بر اساس آن جهان و اهداف جهان شکل گرفته است وجود دارد؟ اصولاً حق چیست و چرا یک عارف محور کار و سیر و سلوک خود را حق قرار داده است و این همه تأکید و اصرار برای ابراز حق و وصال حق برای چیست؟

اصولاً حق یعنی خدا و آنچه را که مشیت و اراده او تعلق گرفته است و آنچه را که او خلق نمود و هدایت کرد و به سرانجام مطلوب رساند. هیچکس و هیچ چیز خارج از این دایره نیست و کسی نمی تواند برای رشد معنوی خود از دایره حق خارج گردد چون هیچوقت به حقیقت و اهداف نیکوی آن که خدای عالمیان برای آن در نظر گرفته است نخواهد رسید.

این حق در اکثر مواقع برای خیلی از افراد از طریق همین تجربیات بدست آمده و عقل خدادادی قابل درک و حصول است. و پیامبران الهی در کتاب های آسمانی بویژه در آخرین و کامل ترین کتاب خاتم الانبیاء یعنی قرآن مجید که آیات حق است بیان حق آمده است و به شکل زیبایی ترسیم شده است. و کسی که خواهان حق است دست یازیدن به حق برای او آسان است و مشکلی نخواهد داشت چون با همین دیدن، شنیدن، تعقل و تفکر و احساس، آدمی می تواند خود و اطراف خود را درک کند و از آن به وجود حق که همه هستی را پر نموده و منور و روشن کرده است دسترسی یابد و این همان راه عرفان است که حافظ نشان می دهد.

کسی که حق را نشناسد و به وجود او علیرغم اینکه همه طبیعت از جلوه های حق مشحون است اقرار نکند در واقع به سوی مادیگرایی روی می آورد و این پشت کردن به حقیقت و روی آوردن به دنیای زود گذر و فانی بر خلاف تعلیم عرفانی واقعی و حقیقی است. و یک عارف به خدا همواره در طلب حق یک لحظه آسوده نیست و دائماً خدای را می خواند و همه هستی و راه خود را بر اساس آن تنظیم می نماید چون از راه حق می توان به حق رسید و باطل و هر چه در آن است ما را از حق گریزان خواهد نمود.

حافظ که یک عاشق پاک باخته و دارای شور عشق خدایی است محور تعلیمات خود را بر حق و حق گوئی و حق شناسی و حق خواهی و خوشی در حق و قناعت در حق و دانش در حق و.....نهاده است و این گرایش عمیق و اصیل به حق یکی از تابلوهای پر افتخار و عرفان و سیر و سلوک حافظ است و اگر به غزلیات حافظ نگاه کنیم از محدوده حق و انصاف و عدل حتی المقدور خارج نشده است و بهمین خاطر سخن و کلام حافظ شیرین، دلچسب، هنرمندانه و مورد موافقت و پذیرش خاص و عام است و آدمی به محض شنیدن آن کلام زیبا سخت علاقمند و دوستار آن می گردد چون آن کلام حق است که به شکل غزل

نمودار شده و از چشمه جوشان درون پاک این مرد خدا و عرفان برای تشنگان لب دریا سرازیر می شود و لذا این هر دو در دیوان حافظ همدیگر را می یابند و بهم می رسند.

۲- اصول و مبانی گرایش به حق و حقیقت در نظر حافظ

حافظ که طرفدار جدی حق و حقیقت است در باره گرایش به حق و اصول آن چند نکته مهم را ابراز می دارد و جلوی چشمان حقیقت بین ما قرار می دهد که باید فرصت را مغتنم شمرد و از آن برای یک زندگی هدفمند و حقیقت خواه برنامه ریزی نمود:

- ما نباید حرف بد و زشت و آزاردهنده بزنیم. پس اولین کار ، کنترل زبان در بیان کار بد است.
- در زندگی و در کار و فکر خود همه اشکال گوناگون غیر حق و باطل را از خود دور کنیم. و هیچ گرایشی از خود به باطل نشان ندهیم.
- شایسته نیست حقیقتی را که دیگران از خود نشان می دهند سیاه و بد جلوه بدهیم و به اصطلاح سیاه نمایی کنیم. این کار به آن معنی است که خواهان حق نیستیم.
- ما نباید عدم شایستگی خود را شایسته جلوه دهیم . و اگر عارف و صوفی نیستیم جامه معمولی خود را مانند دلق صوفیه سیاه و پشمینه وانمود نکنیم و خود را به غلط عارف بالله نشان ندهیم و در افکار مردم خطا و لغزش ایجاد نکنیم ، بطوریکه آنان در باره ما شناخت درستی پیدا نکنند.
- مادیات را محور اظهار نظر قرار ندهیم به این شکل که دارایی و مال مردم را مورد بررسی و اظهار نظر قرار دهیم . یکی را بی چیز و فقیر و دیگری را غنی و ثروتمند بدانیم و روابط خود را بر همین اساس تنظیم کنیم که بطور کلی این رفتار و برخورد کم و بیش بد است و باید پرهیز نمود.
- باید بطور کلی و مطلق کار بد و زشت انجام نداد . خواه آن کار بد به هر شکل و قالبی باشد. و خواه کم و ناچیز و بی اهمیت جلوه کند و خواه بزرگ و مهم و اساسی به نظر آید
- آنچه را که علم و دانش و فهم دانشمندان و مطلعین است نادیده بگیریم و قلم باطل و سفسطه کاری بر آنها نکشیم و اگر کسی حرف درست و علمی زد آن را بپذیریم و با استدلالات غلط و مغلطه گری آن ها را رد نکنیم. سخن درست و راه راست و منطقی را باید پذیرفت.
- اسرار و راز حقیقت که برای آدمی مهم و جالب و جاذب است باید شناخته و اطاعت شود. این حقایق با شعبده بازی و جادوگری و خلاف واقع و تردستی که انسان ها در آن به شکل استادانه ای حقیقت را زیر و رو می کنند باطل جلوه ندهیم و بگذاریم تا انسان ها با آن حقایق آشنا شوند و زندگی و فکر و راه خود را بر اساس آن نظم ببخشند. پس با سحر و شعبده که باطل است حق را نپوشانیم.
- در زندگی عرفانی راه و نظر عارفان و روندگان حق برای ما مهم و سر لوحه فعالیت و تلاش ها را تشکیل می دهد ما سعی داریم که بر نظر آنان کوشش کنیم و بر این کار خوش باشیم.
- در زندگی بدنبال مادیات و دنیاطلبی نیستیم . از اینکه اسب تازه و گرانیقیمتی داشته باشیم که بر روی آن زین نقره ای انداخته باشند ما را خوشحال نمی سازد . چون این جلوه ها و عناصر چشم گیر و دل پر کن ما را از مسیر خداشناسی دور می کند و مانع رشد معنوی و سرانجام مطلوب می گردد.
- تکیه به آسمان و تحولات روزگار و از اینکه منتظر تحولاتی در آینده باشیم غلط و نادرست است . چون روزگار و دنیا قابل اعتماد نیست و این موضوع از طریق تجربیات بدست آمده ثابت شده است. بهترین راه این است که به این آسمان معلق و سرگردان تکیه و اعتمادی نداشته باشیم و از حقیقت دست بر نداریم.
- در بین مردم حرف های حسادت آمیز که دوستان را به جان هم می اندازد فراوان و شایع است. ما باید دوستی هایی را مستحکم کنیم که مداوم و جاری شدن محبت ها و مهربانی ها می گردند. توجه داشته باشیم که نباید به حرف های احمقانه و از سر نادانی اعتنایی نمود. بهر حال اگر ما به سخنان احمقانه توجه نکنیم دوستی پایدار خواهد بود.
- سخنان یا حق است یا باطل. اگر انسانی از روی خطا و اشتباه و نادانی خود حرف و رفتار باطل و غلطی را بر علیه ما گفت ما نباید به حساب او بگذاریم و بر علیه او وارد کار و انتقام جویی شویم. و حال اگر حرف حقی زد و رفتار حقی را نشان داد ما باید آن حق را بپذیریم و برای رد نمودن حق جدال و مجادله نکنیم . حق را باید پذیرفت حتی اگر از جانب دشمن باشد!!



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

در قناعت کوش!

غزل ۱۵۱

۱) دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد	به می بفروش دلّی ما کزین بهتر نمی ارزد
۲) بکوی می فروشانش به جامی بر نمی گیرند	زهی سجاده تقوی که یک ساغر نمی ارزد
۳) رقیب سرزنش ها کرد کز این باب رخ بر تاب	چه افتاد این سر ما را که خاک در نمی ارزد
۴) شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو درج است	کلاهی دلکش است اما به درد سر نمی ارزد
۵) بس آسان می نمود اول غم دریا به بوی سود	غلط کردم که یک طوفان به صدگوهر نمی ارزد
۶) ترا آن به که روی خود ز مشتاقان پوشانی	که شادی جهـانگیری غم لشکر نمی لرزد
۷) چو حافظ در قناعت کوش و ز دنیی دون بگذر	که یک جو منت دونان به صد من زر نمی ارزد

شرح غزل

اگر همه جهان را به آدمی بدهند ارزشی آن را ندارد که او یک لحظه کوتاه، غم و اندوهی به خود راه دهد و غمگین و ناراحت باشد. چرا باید غم دنیا بخوریم؟ چون در مقام طلب دنیا و نعمت های ناپایدار آن هستیم بی شک برای دوری از دنیا طلبی و غم و اندوه ناشی از آن باید در مکتب عشق زانو بزنیم، باید این دلّی که نشان دهنده شخصیت عرفانی و عشق و عاشقی انسان است از آثار دنیایی دور نمائیم و در شراب معنوی و معرفت الهی غوطه ور نمائیم و رنگ خدایی و پاک و طاهر به او بدهیم.

ولی متأسفانه این دلّی که ما داریم چون به می فروشان و عاشقان و عارفان عرضه کنیم تا با نگاه و نفس رحمانی خود آن را دگرگون سازند با جامی عوض نمی کنند و ارزشی برای آن قائل نیستند. البته باید اقرار نمود که عبادت و ذکر حق و به یاد او بودن که در روی سجاده عبودیت و تقوی اجرا می گردد گر چه خوب و نیکوست و باید چنین باشد ولی آثاری از عشق به خدا ندارد و صرفاً انجام عبادت به شکل تکراری و یکنواخت صورت میگیرد. رقیب و مخالف عشق که با من سر سازش ندارد مرا سرزنش می کند که از این راه باز گردم و عشق را دنبال نکنم ولی من نمی دانم چه اتفاقی افتاده است که ما نمی توانیم به آستان و درگاه کوی عشق الهی سر تسلیم بسائیم؟ **به نظر می رسد که سرما ارزش خاک در آن درگاه را ندارد!!**

اگر این سر به پیشگاه الهی فرود نیاید باید برای کسب درجات دنیایی فرود آید. چنانچه انسان به بالاترین مقام دنیایی که پادشاهی و سیطره بر سرزمینی است هر چند تاج سلطانی است ولی برای نگهداری و حفظ آن بیم جان و خطرات زیادی در آن وجود دارد. این کلاه و سروری هر چند دلکش و زیبا و جذاب است و مردم بدان اهمیت می دهند ولی باعث رشد معنوی و سربلندی انسان نمی گردد و به درد سر انسان نمی خورد.

پیشرفت ها و امتیازات دنیایی که ما بدان دلخوش کرده ایم در این مثال مندرج است : برای مسافرت و تجارت دریایی اگر برای سود تجارت کشتی آن را در دریا به حرکت در آورید. آیا این غلط و اشتباه نیست که طوفانی می تواند هستی این تجارت را در هم ریزد و به اعماق دریا بفرستد هر چند که در این تجارت دریایی ، گهرهای زیادی از دریا بدست آورده باشید! چون نهایت کار دنیایی نابودی و سرنگونی است ، چه سودی خواهد داشت؟ حال با این توضیح بهتر است که در طول زندگی بدنبال افرادی که مرید و مشتاق ما هستند خود را پنهان کنیم و بیوشانیم وقتی به دور ما آمدند و گروه و جناحی را تشکیل دادند غم و اندوهی که تجهیز و حرکت این لشگر بهم آمده دارد بسیار زیاد و در نتیجه به سامان نخواهد رسید و اندوه آن برای ما باقی خواهد ماند و این بی ثمر است.

در این حالت بیایید مثل حافظ باشید برای بودن در قناعت و کم اندوختن تلاشی کنید و از دنیای پست و دون که سرانجام موفقیت آمیزی ندارد بگذرید بهر حال پشت کردن به قناعت و روی آوردن به دنیا انسان را گرفتار افراد پست و دون صفت می کند که با هر ترفند و خدعه ای مال و امکانات دنیا را بدست آورده اند ولی به درگاه آنان رفتن و منتظر کمک این افراد پست بودن حتی اگر صد من طلا هم بدست آورده باشید ارزش ندارد!!

دورنمای غزل

۱- روند زندگی انسانی بدون حس دنیا طلبی دارای قداست و ارزش است

حافظ در این غزل یک مقایسه بین عشق و غیر عشق بعمل می آورد. یعنی بین کاری که عاشقانه و برای خداست و کاری که برای دنیا و خالی از جاذبه های عشق و محبت پاک و آسمانی است. بهر حال در جامعه امروزی هر گروهی بدنبال یک سری ارزش ها و باورهایی که هستند در این دسته بندی قرار می گیرند بعضی بر ملاک های غیر الهی و عاشقانه زندگی و جامعه و قوانین را پایه ریزی نموده اند و گروه دیگر با توجه به این ارزش ها و آثار برجسته آن جامعه را در بستر درست اعتقادی قرار داده اند. حافظ بیشتر می خواهد ارزش و جایگاه عشق را نشان دهد ، در اینجا یک بررسی و تجزیه و تحلیل می نماید که وضعیت شخصیتی و زندگی انسان بر چه اساس و ملاکی است آنها را باز می شمارد و به نقد و تحلیل می پردازد.

اولین موضوع حس دنیا طلبی و گرایش به نشانه هایی است که انسان به دنبال آنهاست تا آنها را بدست آورد و خود را با آن نشانه ها به جهان معرفی نماید . در نظر حافظ تمام کار جهان و آن امتیازاتی که آدمی از آن کسب می کند جز غم و اندوه نتیجه مشخصی برای آدمی ندارد . و این غم و غصه از دنیا که ناپایدار است اگر تمام جهان را نیز داشته باشی جبران کننده نیست. و آن غم ، اساس و بنیان انسان را در می نوردد و سرانجام او را فرسوده و نابود خواهد ساخت.

در روند تاریخی جوامع بشری بالاترین پیشرفت که اگر گذاشتن تاج سلطانی و سیطره و نفوذ در انسان هاست بخاطر بیم و ترسی که برای نگهداری و حفظ این بار سنگین وجود دارد چندان برای انسان شایسته و مناسب نیست و آدمی هر چقدر قدرت و مکت و توانایی اخذ نماید نمی تواند خود را به مدارج و مقامات معنوی و ارزشی برساند. چون آن عظمت ها می مانند و این انسان به راه خود ادامه می دهد و جهان را روزی ترک خواهد نمود.

شما به سود دنیایی در این تجارتی که بر پا نموده اید و همه توان خود را برای دوام و بقای آن گذاشته اید آیا نمی دانید که این کشتی در دریای پر تلاطم حوادث و گرفتاری ها بالاخره روزی دچار امواج سهمگین و طوفان سخت می گردد و اساس و هستی آن غرق دریا می شود و به اعماق آن فرو می رود که نه کشتی می ماند و نه کشتیان ! آیا این همان فنا نیست که نصیب انسان خواهد شد؟!

دنبال شهرت نروید تا از شر این سود طلبی و قدرت طلبی راحت شوید. اگر بعضی از مشتاقان و مریدانتان دور شما را گرفته اند تا شما را به حرص و آز بیشتر ترغیب کنند این شادی جهانگیر که در ظاهر است لشگری از غم و اندوه را برای شما تدارک خواهد دید که مانع رشد معنوی شما خواهد شد و در نتیجه برای شما خسارت بار خواهد بود!!

شما در دنیا خدا را عبادت می کنید و دائماً ذکر او را می گوئید ولی بر حسب عادت به کار خود ادامه می دهید دیگر توجه ندارید که از حقیقت زندگی و عمق و معنای آن دور افتاده اید و از خدای عالم که در کمال و حسن و زیبایی اثری نپذیرفته اید و در غیبت و گمراهی می گذرانید این عبودیت ظاهری بایستی با کیمیای عشق عجین شود و دگرگون گردد ، در این صورت است که اگر یادی از دوست کردید همه وجود شما را می لرزاند و تار و پود هستی شما را متحول می کند و زندگی بر اساس چنین تحولی دارای قداست و ارزش است.

۲- سه راه حل حافظ برای کسانی که بخواهند درست زندگی کنند

حافظ یک طبیب معنوی و یک استاد و هنرمند در صحنه سازندگی است. و موضوع سازندگی او انسان است که گل سر سبد عالم خلقت است. و همه نگرانی های او تربیت و رشد معنوی این انسان است. او سه راه حل ارائه می دهد که اگر در پیش گرفتیم در راه درست قرار گرفته و وجود خود را به بطالت و هرزه سپری ننموده ایم:

- **در قناعت بگوئید :** زندگی خود را بر اساس حرص و زیاده خواهی و تجاوز به حقوق دیگران بنا ننهیم. و آنچه را که داریم و مشروعیت دارد برای زندگی و اداره بهتر آن برنامه ریزی کنیم.
- **از دنیای دون بگذرید :** توجه داشته باشیم تمام آن شکوهمندی هایی که در ظاهر ، انسان اخذ می کند چون ذات دنیا بی ثبات است و اعتمادی بر آن نیست آدمی تمام آن عزت ها و عظمت ها را از دست می دهد. شایسته است از این بی ثباتی بگریزیم.
- **منت پذیر افراد پست و دون صفت نباشید :** و این سخن همیشگی و جاودانه حافظ است که هیچگاه از انسان های پست که ارزش های انسانی و معنوی را در خود کشته اند پناه نبریم و کمک نگیریم چون روی ما تأثیر سوئی خواهد گذاشت و زندگی ما را دنیایی و مادی و بی روح خواهد نمود که در آن آثاری از رشد و تحول خدایی وجود نداشته باشد و همین دنیا پایان راه باشد.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

پایان غصه های عاشق

غزل ۲۳۲

(۱) بر سر آنم که گر ز دست بر آید	دست به کاری زخم که غصه سر آید
(۲) خلوت دل نیست جای صحبت اغیار	دیو چو بیرون رود فرشته در آید
(۳) صحبت حکام ظلمت شب یلداست	نور ز خورشید خواه بو که بر آید
(۴) بر در ارباب بی مُروت دنیا	چند نشینی که خواجه کی به در آید
(۵) ترک گدایی مکن که گنج بیابی	از نظر رهروی که در گذر آید
(۶) صالح و طالح متاع خویش نمودند	تا چه قبول افتد و چه در نظر آید
(۷) بلبـل عاشق تو عمر خواه که آخر	باغ شود سبز و سرخ گل بر آید
(۸) غفلت حافظ در این سراچه عجب نیست	هر که به میخانه رفت بی خبر آید

شرح غزل

در فکر و اندیشه این موضوع هستم که اگر توفیقی حاصل شود و از توان و قدرت من بر آید دست به کاری بزنم و اقدامی نمایم تا غصه ها از من دور شود و به پایان خود نزدیک گردد. **برای دوری از غصه ها و ناکامی هایی که در مسیر عشق به خدا دچار می شویم راه حل ها و قواعدی وجود دارد که اگر بطور جدی موضوع شناخته و پی گیری شود گره مشکلات گشوده خواهد شد،** آن اصول و قواعد چنین است :

درون خود را نباید جایگاهی برای نفوذ غیر حق و حقیقت قرار دهیم و یا اصولاً درون ما که به تعبیری دل و فطرت خدادادی است و برای آنکه بتوانیم حق را همواره در دل خود جایگزین نمائیم باید دیو که مظهر پلیدی است و نیز کلیه کارهای زشت را از درون خود بدر کنیم. تا فرشته حق و مظاهر حق در آن متجلی و آشکار گردد. پس خارج نمودن دیو به اراده و اختیار انسان بستگی دارد و چون به این تشخیص برسیم و با برنامه ریزی های درست دیو را از فکر و عقل و احساس و تصمیم گیری های خود دور سازیم حق و جمال حق جایگزین آن خواهد شد.

باید از همنشینی و تأثیر پذیری و دنباله روی و تبعیت از حاکمان و زورگویان و جنایت پیشگان پرهیز نمود. چون آنان ما را بسوی جلوه های غیر حق متمایل و مجبور می کنند و این ظلمت و نادانی و گمراهی است مانند تاریکی های طولانی شب اول دی (شب یلدا). تو بر عکس ظالمان و افراد ناحق باید نور هدایت را از خورشید عالم حقیقت که همان نور حق است که نظام جهان خلقت را منور نموده است اخذ نمایی و همچنان انتظار بکشی تا آفتاب حقیقت از افق حق ظاهر گردد تا از آن بهره مند شوی.

به انسان ها و کمک های نا چیز آنان تکیه نداشته باشید. ولی شما انسان ها بجای گرایش به حق و گرفتن نور از خورشید حق به اربابان و صاحبان زر و زور روی می آورید و آنقدر منتظر می مانید و در پشت درهای حجره ، خانه و محل کسب و کار آنان می نشینید تا آنها ببینند و نیازهای شما را بر طرف کنند در حالیکه آن اربابان دنیا و دنیا طلبان هیچگاه از حرص و آز خود دست بر نمی دارند و از شما رفع نیاز نمی نمایند چون حس انساندوستی و حق خواهی در وجود آنان نیست و جوانمردی و گذشت در مرام آنان دیده نمی شود و هیچگاه مشکل شما حل نخواهد شد.

اگر می خواهید که در زندگی خود به گنج و موفقیت و سعادت ابدی برسید هیچگاه گدایی و فقر را که نیاز ها و خواسته های فطری انسان در آن مطرح است ترک نکنید. و این موضوع برای کسی که رهرو حق است و قصد طی مراحل و منازل عرفان و شناخت حق را دارد یک رکن اساسی است . بهر حال او می خواهد که به حق برسد و در این صورت بدون در نظر گرفتن نیازهای واقعی به خدای متعال نمی توان دست یافت.

انسان در این سرای طبیعت چاره ای ندارد مگر آنکه خود ، عمل خود و استعدادها و گرایشات خود را نشان دهد خواه صالح و درستکار باشد و خواه بدکار و طالح. او مجبور است که بر اساس عقل و حکمت و اراده و آزادی و انتخاب و سایر توانمندی های خود اعمال خود را در معرض سنجش و میزان قرار دهد. باید دید که در این میدان وسیع تولید کار و عمل و بروز و آشکار نمودن توانمندی ها چه کسی مورد پذیرش خدای متعال قرار می گیرد و کدام عمل چقدر خوب و شایسته جلوه خواهد نمود و در نظر زیبا و شایسته خواهد بود. (حال چرا نمی توانیم درون خود را از حق پر کنیم و یا از زورگویان عالم دوری نمائیم و منتظر کمک های ناقص و ناچیز اربابان بی مروت دنیا باشیم و گدایی و فقر و نیاز به خدای متعال را ترک کنیم تا به گنج سعادت برسیم و اعمال شایسته ای از خود در معرض رضای حق قرار دهیم. و صبر و حوصله داشته باشیم تا به بهار سرسبزی و خرمی برسیم بخاطر غفلت و بی توجهی است.)

شما انسان ها بایستی صبر و حوصله بخرج دهید و از تلاش باز نایستید و در این راه نگاه کنید به آن بلبل که در زمستان و در فراق گل و زیبایی های طبیعت ناله سر می دهد و از این جدایی می سوزد و می سازد . بهر او باید آنقدر عمر و زندگی بخواهد تا بهار خرمی و سرسبز را ببیند و آنگاه در آن رنگارنگ زیبایی ها به همنشینی گل که بر جسته ترین جلوه حقیقت است نائل آید. پس برای خروج از جدایی و رسیدن به وصال ، صبر و کسب لیاقت لازم است و چون عشق و شیدایی باشد سرانجام زمستان (مادیگرایی) از محیط زندگی ما رخت بر خواهد بست و بهار (معنویت) فرا خواهد رسید.

از اینکه انسان ها در این چهار چوب و سراچه طبیعت به گرداب گمراهی و بی توجهی و غفلت و نادانی می افتند بخاطر جهل و بی خبری است و این بی خبری و عدم آگاهی بخاطر دنیا طلبی و گرایش بسوی جلوه های طبیعت و مظاهر مصنوع زندگی است. که هر چیزی را که در کنار ماست و ما بدان تمایل داریم بقدری علاقمند می سازد که ما را مست آن می گرداند و این مستی و گرایش شدید به سوی جلوه های اطراف انسان او را به غفلت و دوری از حق سوق می دهد. (در حالیکه اراده به خودسازی ، غفلت را از انسان دور می سازد.)

دورنمای غزل

چگونه و چطور غصه ها و نگرانی ها را از دل خود بدر کنیم !!

غصه و نگرانی های ناشی از آن است که کسی را که در بزرگراه عشق خواهان رسیدن به عشق حق می باشد و در نهایت به وصال حضرت دوست می اندیشد به یأس و ناامیدی دچار کند . برای تعدیل این آسیب ، راه حل هایی وجود دارد که باید ملاک فهم و عمل و سرمشق راه قرار گیرد:

- ❖ فقط حق و خدا را در خلوت دل و درون خود جای دهید و باید بدانید که چون دیو و وسوسه های اهریمن از دل بیرون رود، فرشته و همه خوبی ها جایگزین آن می شود. و آنگاه دل که همان حقیقت درون آدمی است در معرض الهام های خوب و نیک قرار خواهد گرفت.
- ❖ از همنشینی و ارتباط و تأثیر پذیری از حاکمان نابکار و زورگویان که محور کار آنان ستم و بی عدالتی در حق مردم است پرهیز نمائید. و اگر بدنبال نور هدایت و سعادت و حقیقت هستید از خورشید حق بخواهید نه از افکار و اندیشه هایی که در حد یک شمع ضعیف هم نیستند!
- ❖ از افراد ثروت اندوز و صاحبان مال و مکنت که مروت و جوانمردی و خلوص در عمل را نمی شناسند انتظار کمک و مساعدت برای حل مشکلات خود نداشته باشید و بی شک آنان شما را به مقصودتان نمی رسانند.
- ❖ یک سالک و رهروی صادق و پاک همواره نیاز به فقر و احتیاج به درگاه الهی دارد و این فقر و نیاز گنج لایزال و عامل رشد دهنده آن در راه رسیدن به اهداف متعالی خواهد بود.
- ❖ سرانجام و بطور قطع افراد آدمی که دو دسته درستکاران و بدکاران می باشند عملکرد خود را در عرصه جهانی به نمایش می گذارند و آنگاه باید دید که اعمالشان چقدر مورد قبول قرار می گیرد و در نظر خدای مهربان واقع می شود.
- ❖ شما باید مثل بلبل مست که به عشق گل روی درختان می نالد توجه داشته باشید که چگونه سرانجام خزان زندگی سپری می شود و باغ طبیعت سبز و سرخ می گردد و آماده برای زندگی و رشد معنوی می شود.
- ❖ غفلت در این دنیا ما را از این حقایق که از طریق عشق بدست می آید دور و گریزان ساخت و این بخاطر آن است که هر که به میخانه دنیا برود و جلب عناصر طبیعت شود و بدان دل ببندد بی خبر از حقایق عالم و اسرار آن خواهد شد و این ریشه و انگیزه و مسبب اصلی انحراف آدمی از طریق حق و حقیقت است.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

کِرِشْمه ی حُسنِ خدایی

غزل ۲۵۸

(۱) هزار شکر که دیدم به کـــام خویش باز	ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز
(۲) روند گـــان طریقـــت ره بلا سپـرند	رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز
(۳) غم حیب نهـــان به ز گفتـــگوی رقیب	که نیست سینه ارباب کینه محرم راز
(۴) اگر چه حُسن تو از عشق غیر مستغنی است	من آن نیم که ازین عشق بازی آیم باز
(۵) چه گویمت که ز ســـوز درون چه می بینم	ز اشک پرس حکایت که من نیم غماز
(۶) چه فتنه بود که مشاطه قضا انگیخت	که کرد نرگس مستش سیه به سرمه ناز
(۷) بدین سپاس که مجلس منور است به دوست	گرت چو شمع جفائی رسد بسوز و بساز
(۸) غرض کرشمه حسن است ورنه حاجت نیست	جمال دولت محمود را به زلف ایاز
(۹) غزل ســـرائی ناهید صـــرفه ای نبرد	در آن مقام که حافظ بر آورد آواز

شرح غزل

وقتی دیدم که به کام و آرزوی خود در حد نهایت رسیده ای شکر ها نمودم و از صمیم قلب رضایت دارم و مسرورم. و این حقیقت با همه وجود من از روی راستی و صدق و صفا و صمیمیت موافق و دمساز گشته است.

کسانی که راه عرفان و شناخت خدا را در پیش گرفته اند از مسیر بلا و گرفتاری ها عبور می کنند و اصلاً کسی که رفیق و خواهان و مرد میدان عشق است چه غم دارد که در پیش او چه مشکلاتی از پستی و بلندی راه وجود داشته باشد و در این باره از دل و جان آن راه را طی می کند و گله ای هم ندارد. غم رسیدن به خدای عالم که دوست انسان است برای ما کافی است و از سخنان بد و تیز و حرف های ملامت آمیز مخالفین عشق و مستی بهتر و قابل تحمل تر است. **بطور اصولی کسانی که دارای افکار ماتریالیستی هستند و با عشق به حق مخالفند هیچگاه این دانش ها و رمز و رازهایی که مخصوص سینه عارفان است ندارند چون سینه آنان مالا مال از کینه و حقد و دشمنی است.**

ای خدای عالم! درست است که حسن و زیبایی و کمال در حد بی نهایتی که در تو هست از عشق و عاشقی و ابراز ارادت ما انسان ها بی نیاز است. **ولی من هرگز از این عشقبازی دست بر نمی دارم و پشیمان نمی شوم.** من خیلی جدی وارد این میدان شده ام و در این راه نمی توانم با بیان، سوز درون خود را آشکار سازم. ولی تو از اشک های من می توانی حکایت های درون و پنهان مرا بپرسی. اشک هایی که نمی توانم مخفی کنم. (دورن پنهان من از ریزش اشک های من آشکار است)

چرا ما انسان ها به راحتی نمی توانیم به خدا برسیم و از حسن او برخوردار شویم و این چه قضا و سرنوشتی است و خلاصه این چه فتنه ای است که چشم مست او را که به سرمه سیاه زیبایی گرفته بود اینقدر از ما دور نمود و در حد کمال ناز و دوری از انسان قرار داد. بطوریکه دسترسی به آن گاهی غیر ممکن به نظر می رسد. البته این در حق عاشقان نوعی ستم و جفا نیست؟! حال که مجلس دنیا که جوامع انسانی بخشی از آن است منور و روشن است به حضور دوست مهربان و خدای عزیز، معاشقان مانند شمع می سوزیم و نور می دهیم و رنج ها را تحمل می کنیم و پابر جا ایستاده ایم.

منظور اصلی در این کاروان عشق و عاشقی انسان، این است که او گوشه ای از حُسن و جمال خود را به ما بنماید و توجه ای به ما بکند و گر نه که او که خالق کون و مکان است و از حُسن در کمال برخوردار است چه نیازی به عشق ناچیز ما دارد؟! مانند نیازی که محمود غزنوی در عین شکوه و اقتدار پادشاهی که یکی از سلاطین ایران بود به حُسن و زیبایی ایاز غلام و برده خود داشت!! برای سیاره ناهید (آوازه خوان) صرفه جویی و سودی ندارد که چیزی بخواند بویژه در آن مقام و مرتبتی که حافظ شروع به آواز خوانی بنماید و غزل های عرفانی و هنرمندانه خود را بخواند.

دورنمای غزل

۱- انسان وجودی محتاج و خدای عالم بی نیاز مطلق است

در دیدگاه عرفانی حافظ از اینکه خدای متعال در اوج قدرت، عظمت و حُسن و کمال و تعالی قرار دارد از روی صدق و صفا و صمیمیت پذیرفته می شود. و این بر خلاف آن است که ما قدرت خدای عالم را زیر سؤال ببریم و بگوئیم چگونه ممکن است که وجودی چنین توانمند و قدرتمند باشد؟! و این سخنان کسانی است که برای این چرخ گردنده جهان خلقت، خدایی را اثبات می کنند و معتقدند که این نظم بدون ناظم مدبری غیر ممکن است ولی نمی توانند به این نتیجه برسند که چگونه وجودی چون او چنین قدرتمند است؟! و این شبهات در ذهن و قلم آنان دیده می شود. و این نظریه شک در قدرت الهی با دیدگاه عرفانی متفکرین چون حافظ هماهنگی ندارد و این غزل بیان چنین تفاوت و اختلافی در بین دیدگاه مادی و دیدگاه عرفانی می باشد.

حال که خدای عالم بی نیاز است اگر بگوئیم که چرا اینقدر از ما برای رسیدن به وصال خود دور است و مشکل به نظر می رسد. باید بدانیم که او هیچ نیازی به عشق و عبادت ما ندارد و در عوض این ما هستیم که به او و به عشق او برای رشد و کمال خود محتاجیم. و در طریقت عشق با همه درد و رنج ها و سختی ها باید تحمل و صبر نمود و اگر رنج و جفایی احساس کردیم بدانیم که غرض اصلی از وصال حق این است که او انسان را مورد توجه خود قرار دهد.

۲- عشق عارف فقط به خدای متعال که دوست انسان است تعلق می گیرد

عارف و شناسنده خدای عزیز صرفاً خدا را دوست دارد و تنها یک دوست می شناسد و آن خدای متعال و مهربان است. و اصلاً به فکر بهشت و نعمت های آن نیست بلکه فقط و فقط به دوست که در کمال حُسن و جمال است نظر دارد و بس. و این یک دیدگاه محض توحیدی و خداپرستی است.

- ♦ انسان عاشق از قدرت فراوان الهی خوشحال می شود و خدای مهربان و عزیز و با اقتدار را دوست دارد.
- ♦ کسانی که در طریقت رسیدن به او هستند از گرفتاری های راه و مراحل آن شکایتی ندارند.
- ♦ تحمل غم و دشواری های عشق برای عاشق مایه رشد و کمال است و نیازی نیست که با مخالفان عشق به مجادله بنشیند بهر حال کسی که در وجود خود کینه دارد همین کینه او را از عشق به خدا محروم می نماید.
- ♦ حضرت دوست که در اوج حسن و کمال است احتیاجی به ما و عشق ما ندارد بلکه این ما هستیم که برای رسیدن به او و رمت بی انتهای او به او و به عشق بازی با او نیاز مندیم.
- ♦ هر چه باشد او خدای عالم است و در کمال ناز است و ما که مخلوق او هستیم در مرحله نیاز واقع شده ایم.

- ♦ دنیا و ما فیها و انسانی که در آن است همه در محضر خدای مهربانند و عنایت و رحمت او شامل همه می شود و لذا گله و نگرانی بی جاست.
- ♦ غرض اصلی از عشق و مستی این است که آن دوست نگاهی از حسن خود به ما افکند و ما را مورد توجه قرار دهد.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

کیمیای سعادت (دوست و رفیق صادق)

غزل ۲۹۸

گرت مدام مسیر شود ، زهـی توفیق هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق که در کمینگه عمرند قاطعان طریق حکایتی است که عقلش نمی کند تصدیق خوش است خاطر من از فکر این خیال دقیق به گُنه آن نرسد ، صد هزار فکر عمیق که مُهر خاتم لعل تو هست همچو عقیق بین که تا بچه حدم همی کند تحمیق	(۱) مقام امن و می بی غش و رفیق شفیق (۲) جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است (۳) دریغ و درد که تا این زمان ندانستم (۴) به مأمنی رو و فرصت شمر غنیمت وقت (۵) بیا که توبه ز لعل نگار و خنده جام (۶) اگر چه موی میمانت به چون منی نرسد (۷) حلاوتی که ترا در چه زنخدان است (۸) اگر به رنگ عقیقی شد اشک من چه عجب (۹) بخنده گفت که حافظ غلام طبع تو ام

شرح غزل

سه چیز است که اگر بطور پیوسته و دائم بدست آید و در اختیار تو باشد **توفیق بزرگی** است که حاصل شده است ، آن سه مطلب چنین است:

۱-مقام امن : جایی که در امنیت و آسایش باشی و عاملی مانع راه تو نباشد و تو را تهدید نکند و به خطر نیندازد.

۲-می بی غش: عشقی که وابسته و آلوده به مادیت و قدرت طلبی و خودخواهی و ریا و سالوس نباشد و همه وجود آدمی را به جانب خدای متعال متمایل سازد و او را از دنیا و مافیها جدا نماید.

۳-رفیق شفیق : دوستی که همراه و موافق و کمک کار باشد و در راه سیر و سلوک مساعدت نماید و قوت قلب و عصای دست و مشوق رشد معنوی بیشتر باشد.

جهان و تحولات و تغییرات آن هیچ در هیچ است و نفع و سودی برای انسان ها ندارد . و من بی نتیجه بودن تلاش های

دنایی را که یک نکته مهم و برجسته ای است هزار بار در تجربیات خود تحقیق نموده و دیده ام و بر من مسلم شده است . افسوس و دریغ و درد و ناراحتی که تا این زمان من نمی دانستم که آنچه را که آدمی را به سعادت می رساند و به رستگاری سوق می دهد و کیمیایی بزرگ است **دوست و رفیق صادق** است. در یک مکان امنی برو و با خود خلوت کن. و وقت و زمانی که هم اکنون در آن بسر میبری غنیمت بشمار و از آن برای خودسازی و سیر و سلوک عرفانی و عشق به حق بکار گیر. بهر حال باید سخت مراقب و مواظب باشی چون عواملی هستند که عمر آدمی را به پایان می رسانند و هر لحظه در کمین انسان نشسته اند.

بیا بسوی عشق الهی و تلاش و کسب و توفیق در این راه . چون در هر صورت نمی توان لب لعل گونه نگار دلنواز را که همه را عاشق خود نموده است ندیده گرفت و جام خندانی را که در کام ما شراب معرفت و معنوی را می ریزد و ما را عاشق خود می گرداند فراموش نمود و این ماجرای است که عقل و خرد آدمی آن را نمی پذیرد!! گر چه به آن نکات و دقایقی که در ذات توسست امکان دسترسی برای انسانی چون من نخواهد بود ولی ذهن و خاطر من همواره به خیال دقیق آن خوش و خوشحال است و من از این برخورد لذت معنوی می برم. چرا چنین است؟ این تأثیر از کجا آمده است؟ برای اینکه آن شیرینی و حلاوتی که در چهره زیبا و جذاب چاه زنخدان (چانه زیبا) تو وجود دارد همه را مجذوب و عاشق خود نموده است و صد هزار فکر و اندیشه که هر چقدر عمیق هم باشد نمی تواند به کنه و ذات حُسن تو برسد و عمق این زیبایی و حُسن را درک کند.

اگر از غم و غصه و فراق و هجران یار رنگ اشک هایی را که از گونه های من جاری می شود به رنگ قرمز خونی است جای تعجب و شگفتی نیست. چرا؟ چون نقش انگشتی لب لعل تو که در خاطر و ذهن و قلب من است به رنگ قرمز عقیقی است و من از آن تأثیر پذیرفته ام . یکی از افرادی که این سخنان و غزل های مرا شنیده بود به خنده گفت: که ای حافظ من غلام و چاکر قریحه شاعرانه تو هستم. شما نگاه و دقت نمائید که با این تعریف و تمجید ناشیانه خود تا چه حدی مرا احمق و نادان پنداشته است چون من هنوز به اسرار خیلی از این مواقف و نکات حکمی پی نبرده ام!!

دورنمای غزل

۱- انسان هماهنگ با نظام آفرینش، عاشق خدای عالم است

رابطه انسان با خدای متعال بر منطق و جهان بینی عشق و عرفان استوار است. از طرفی خدای عالم جهان را بر اساس عشق به خود آفرید و سرشت . و از طرفی دیگر انسان عاشق خدای خود است و نمی تواند از لعل نگار و خنده جام دست بردارد و عشق و رابطه با او را نادیده بگیرد چون این کار با عقل و شعور او مطابقت ندارد ، حال که در تکوین و نظام آفرینش و در اجزای آن عشق و شوق است چرا در اجتماع و اتفاق مردم این شور و عشق نباشد؟! درست است که ما نمی توانیم به وصال حق به آن شکلی که انسان به دنبال آن است و از درون خواهان آن است برسیم و امکان پذیر نیست. چون مقام و ذات حق در مرتبه ای است که چنین تمنا و خواسته ای برای انسان دشوار و نشدنی است. ولی حافظ که به این حقیقت اقرار دارد می گوید همین خیال دقیق که ما نسبت به خدا داریم باعث خوشحالی و رشد و تکامل معنوی ماست.

۲- نقش اصلی انسان در زندگی رسیدن به عشق است

چرا جهان و کار جهان هیچ و پوچ است و اعتمادی بر آن نیست؟ برای اینکه عارف و متفکر راه عشق به ثبات و ابدیت می اندیشد و جهان گذران نمی تواند او را اقناع کند و اهداف بلند و معنوی او را تحقق ببخشد و چون می خواهد راه عرفان و عشق را پیماید با سختی و دشواری روبرو می شود و از جانی چون به خود و عمر خود می نگرد زمان و فرصت را کم می بیند و سخت نگران است که نکند این راه طی نشود و عاقبت با دست خالی این جهان را پشت سر بگذارد.

انسان نیاز به سازندگی و آماده نمودن خود برای سیر و سلوک دارد و این مطلب بطور مکرر فکر و ذهن حافظ را اشغال کرده است و در اکثر ابیات غزل های خود در جاهای مقتضی تذکر داده است. و در این غزل توصیه می کند که بخودتان فرصت دهید و در جای امن و آسوده ای قرار گیرید و بدور از ناهنجاریهای پدید آمده زندگی و گذر جهان به کار اصلی که گرایش به عشق خداست بپردازید . ولی واقعاً چنین توفیق و لطفی شامل حال انسان می شود؟

به نظر می رسد که زندگی معمولی ما پر از گرفتاری و نگرانی هایی است که هر چه بر آن می گذرد بر این مشکلات هم افزوده می شود و تجربه زندگی و نقد ایام نشان می دهد که آدمی در هر مرحله از زندگی خود دچار مشکلات و دشواری هایی است که بیرون از آن خلاصی ندارد. و این نکته که حافظ بدان توجه می دهد می تواند یک هشدار باشد به همه انسان هایی که

در ریل زندگی در حال حرکتند به ایمان و عشق خدا فکر نمی کنند و ارزش های معنوی و پایدار آن را نادیده می گیرند و این امر چنان ادامه دارد تا دور کوتاه عمر به پایان برسد. و این در نظر مردان حق که عمری را به خودسازی، عبادت، ریاضت و شوق به خدا گذرانده است بسیار دردناک است.

۳- دوست خوب و تأثیر گزار، کیمیای سعادت است

حافظ علاوه بر جایگاه امنی که می گوید از عشق پاک و سالم که در آن دغدغه و خدشه ای نباشد که آن را با (می بی غش) تعبیر می کند به رفیق خوب که همراه و همدل باشد و آن را کیمیای سعادت می داند اشاره می کند و تأکید دارد که یک عامل کمکی بسیار عالی و مؤثر است که هیچگاه نباید از اهمیت و ارزش آن غافل بود. البته در این گرایش به دوست خوب و مفید، از دوستان بد که گرایش به بدی و بدکاری دارند باید حذر نمود که این دو لازم و ملزوم هم هستند.

کیمیای سعادت چیست؟ چطور و چگونه انسان در جامعه ای که زندگی می کند از طریق همنشینی مطلوب و ارتباط صحیح با مردم آن می توان در راهی که برگزیده است مساعدت شود و به اهداف بلند معنوی خود برسد؟ چگونه است که در کنار خودسازی عرفانی و شب زنده داری، دعای صبح و آه شب که کلید گنج مقصود است باید به مسائل اجتماعی توجه داشت و در میان جمع و گروهی قرار گرفت که ما را در این راه صعب و دشوار خداشناسی و خداخواهی کمک کنند؟ وسوسه ها در کار آدمی و فکر و عملش فراوان است، نظرات افراد و مکتب ها متفاوت است و انسان ها با گرایشات خود به نقد و بررسی جریانات فکری دیگر می پردازند و گاهی آن را از صحنه زندگی بر کنار می کنند و اگر قدرت تبلیغات و توان زورگویی و مال و ثروت هم در دست داشته باشند بر شدت اعمال قدرت خود می افزایند و مشکلات عدیده ای را بوجود می آورند.

در عصر حافظ همه اوقات و شرایط چندان مساعد نبود که آدمی به طرف مکتب عشق سوق یابد و مورد تشویق قرار گیرد. چون قدرت های مطرح در حکومت چندان روی خوشی با تحول و عرفان نشان نمی دادند و آن را مخالف منافع خود تلقی می کردند و این همه رازداری و پنهان کاری به احتمال قوی ناشی از همین سیاست حاکم است!!

دوستان خوب که همفکر ما هستند و با ما در فکر و عمل شریک می شوند و کمک کار ما در طی راه عرفانی می باشند می توانند نقش تعیین کننده و اساسی داشته باشند و حتی از انحراف رهرو جلوگیری کنند و این نکته در خور تعمق و تأمل است و حافظ این حقیقت را پذیرفته و آن را برای رسیدن به اهداف خود برگزیده و دیگران را تشویق به آن نموده است.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

همدم نسیم صبا (پیام یار مهربان)

غزل ۲۷۴

به دور لاله قدح گیر و بی ریا می باش	(۱)
نگویمت که همه ساله می پرستی کن	(۲)
چو پیر سالک عشقت به می حواله کند	(۳)
گرت هواست که چون جم به سرغیب رسی	(۴)
چو غنچه گر چه فروبستگی است کار جهان	(۵)
وفا مجوی ز کس ور سخن نمی شنوی	(۶)
مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ	(۷)
به بوی گل نفسی همدم صبا می باش	
سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باش	
بنوش و منتظر رحمت خدا می باش	
بیا و همدم جام جهان نما می باش	
تو همچو باد بهاری گره گشا می باش	
به هرزه طالب سیمرخ و کیمیا می باش	
ولی معاشر رندان پارسا می باش	

شرح غزل

تو هم مانند گل لاله سرخ رو و خودرو، قدح و پیاله ای از شراب معنوی را بدست بگیر و به دور لاله بگرد و بنوش. و عشق الهی را بدون ریاکاری و خالص مانند گل لاله در پیش گیر. **نفس باد صبا بوی عطر گل معطر می دهد تو هم مثل صبا دارای نفس خوشبو باش و پیام خوشی را به اطراف منتشر کن.**

من به تو نمی گویم که در طول سال برنامه دقیق عشق و معرفت داشته باش. ولی لازم است که حداقل سه ماه در سال (رجب، شعبان، رمضان) یک برنامه فشرده خودسازی و عبادت داشته باش. ولی در نه ماه بعدی آزاد باش و برنامه عادی داشته باش (آن سه ماه خودسازی تو را در طول سال حفظ خواهد کرد) این برنامه های ماه مبارک رمضان برای این است که زمینه خودسازی در تو فراهم شود چنانچه پیر سالک حق تو را به عشق الهی دعوت نمود تو آن را بپذیری و چون وارد عشق شدی منتظر لطف و رحمت حق باش که به رشد معنوی خواهی رسی.

اگر در سر هوای رسیدن به جام جم را داری و می خواهی مانند جمشید پادشاه پیشدادی ایران باستان از دیدن در آن به حقایق و اسرار عالم غیب پیرامون خلقت و گردش روزگار دست یابی باید کاری انجام دهی و آنکه این قلب و حقیقت درون که همان جام جهان نماست از طریق خودسازی تقویت و رشد دهی تا بتوانی به این حقایق برسی. اگر چه حقایق و اسرار جهان بر ما پنهان است و مانند یک غنچه بسته نامشخص و نامعلوم است و از کار جهان و اوضاعی که پیش می آید مطلع نیستیم ولی بهتر است در حد و اندازه خودت فکر اصولی و کار درستی داشته باشی و شبیه باد بهاری گره ها و مشکلات را بگشایی و موانع را کنار زنی و پشت سر بگذاری.

اگر سخن عارفان و صالحان را برای رسیدن به وصال دوست نمی شنوی و قبول نداری در جستجوی عهد و وفا در کسی نباش و بیهوده در تلاش نباش تا خود را به سیمرخ (حقیقت مطلق) برسانی و کیمیای عشق را بدست آوری.

ای حافظ برای رسیدن به حقیقت، مرید و تابع نظرات ییکانگان از حقیقت عشق قرار نگیر و با آنان همفکر و همصحبت مشو. ولی لازم است تا معاشر و همراه عاشقان و رندان پارسا و پرهیزگار باشی و همراه با آنان بسوی حق حرکت کنی.

دورنمای غزل

برنامه خودسازی بر اساس مکتب عرفانی حافظ

چند نکته و موضوع ارزشمند در این غزل حافظ هدیه حقیقت جویان نموده و به یادگار گذاشته است که به ترتیب می توان روی آنان به بحث و گفتگو پرداخت:

۱- قدح گیر : به یک لاله که مانند یک کاسه سرخرو به طرف آسمان نگاه می کند ، تو هم راه عشق را در پیش گیر و عاشق حق باش. از عشق دوری نکن بلکه عشق را از لاله خودرو یاد بگیر. و نگاه عاشقانه ات بسوی او باشد.

۲- بی ریا باش : ریاکاری عشق را فاسد و منحرف می کند. ریا و دو رویی تو را از درک حقیقت محروم می سازد. چون حقیقت از طریق صداقت و سلامت نفس ممکن است. دو رویی که اساس آن ترفندی برای نفوذ در مردم است تو را گرفتار دنیا می کند و از آخرت و فکر آن باز می دارد.

۳- همنفس صبا باش : مانند نسیم صبا وجود خود را از عطر پر کن. و پیام محبت و خوبی داشته باش. و همواره یاد و نشانی از یار و خوشی از جانب او در وجود تو باشد. گوش به پیام یار باش، بی شک نسیم صبا از جانب دوست مهربان برای تو و با تو حرف ها و پیغام های خوبی دارد!

۴- سه ماه می پرستی کن : حداقل در سال سه ماه (رجب، شعبان، رمضان) را به خودسازی بپرداز. و از طریق نماز و روزه و عبادت و ذکر و توجه به فکر و یاد خدا باش. تا زمینه سازندگی در تو فراهم شود و تو بتوانی در بقیه ماه های سال به عشق و یاد خدا باشی. روزه گرفتن و درون را با آن پالایش کردن بهترین مسیر سبک بال شدن به طرف عشق خدایی است.

۵- پیرو پیر سالک باش : اگر سالک حق و پیر دانا به تو راهی نشان داد و در مسیر حقیقت خواست که در راه عشق به خدا باشی تو هم اطاعت کن و بپذیر و مست حق باش ، بی شک حق شامل حال تو خواهد شد. آن پیر دانا ریا، دانایی ها و تجارب با ارزشی دارد که با آن اندوخته های عرفانی راه پر خطر عبودیت و عشق خدا را بهتر طی خواهی نمود.

۶- منتظر رحمت حق باش : در مسیر حق و عشق چون قرار گرفتی لاجرم خدا به تو نظر خواهد داشت و سرانجام رحمت حق تو را در بر خواهد گرفت و این توفیق بزرگی برای تو خواهد بود. هر چقدر می توانی خود را از درون پاک ساز و از پلیدی ها دوری گزین ، آن خدای مهربان چون لیاقت در تو ببیند بی شک رحمت و برکات خود را شامل حال تو خواهد نمود.

۷- همدم جام جهان نما باش : به خودسازی بپرداز. از ساختن ، زدودن و کنار زدن گرد و غبار هایی که روی قلب ترا گرفته است غافل نباش. چون وقتی آن قلب پاک شد و آینه رخشان گشت حقیقت و رحمت حق در آن تجلی خواهد کرد. و این سعادت بزرگی است. جام جهان بین که در آن همه حقایق و اسرار عالم را خدا در آن بودیه گزاریده است در نزد تست ، اگر آن را با عبودیت و صداقت بدست آوری به مقام معنوی و عرفانی بالایی خواهی رسید.

۸- مثل باد بهاری گره گشا باش : مثل باد بهاری که در فصل بهار ، طبیعت را از بو ی خوش و عطر آگین پر می کند تو هم از گرفتاری ها بیرون بیا و به دنبال حل مشکلات باش و بشارت دهنده خوبی ها و خوشی ها باش. خصلت مردان پاک گره گشایی و حل گرفتاری های دیگران است و این از آثار برجسته شناخت و عرفان خدایی است.

۹- بدون پشتیبانی حق بیهوده تلاش نکن : اگر حق را نمی خواهی و دنبال عارفان و سالکان حق هم نیستی بیهوده دنبال حقیقت و سیمرغ و کیمیا نباش. چون رسیدن به حقیقت یک راه مشخص حق هم وجود دارد . بدون تردید از راه

باطل نمی توان به حق رسید. باید حق و راه حق را پیدا کرد و بی درنگ آن مسیر را با درگاه دوست طی کرد. و در این حالت حق با تمام قوا به پشتیبانی تو خواهد آمد که خدای مهربان وعده آن را داده است.

۱۰- دنبال بیگانگان نرو : برای رسیدن به حقیقت از بیگانگان عشق که حق و حقیقت و مکتب عشق را نفهمیده اند نباید تبعیت نمود و در هر صورت سخن و راهی که آنان نشان می دهند ما را از حقیقت عشق منحرف و دور خواهد نمود. مگر بیگانگان از حق و خدا همان بیگانگان از عشق و راه عشق نیستند؟ پس اگر از آنان حمایت شود و کلام و پیشنهاد آنان در راه عشق مجازی گوش داده شود یک انحراف بزرگ از شاهراه حقیقت است.

۱۱- معاشر رندان و عارفان باش : باید از کسانی که راه عشق را رفته و یا با آن آشنایی دارند همکاری و معاشرت داشت و این واضح است که دانایان به عشق راه عشق و حقیقت را می دانند نه بیگانگان از حقیقت عشق!!



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

جام صبوحي خلوتیان

غزل ۳۷۳

(۱) خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم	(۲) سوی رندان قلندر به ره آورد سفر
(۳) تا همه خلوتیان جام صبوحي گیرند	(۴) با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم
(۵) کوس ناموس تو بر کنگره عرش زнім	(۶) خاک کوی تو به صحرای قیامت فردا
(۷) ور نه در ره ما خار ملامت زاهد	(۸) شرممان باد ز پشمینه آلوده خویش
(۹) قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند	(۱۰) فتنه می بارد از این سقف مقرنس برخیز
(۱۱) در بیابان فنا گم شدن آخر تا کی	(۱۲) حافظ آب رُخ خود بردرهر سِفله مریز
شطح و طامات به بازار خرافات بریم	دلّی بسطامی و سجاده طامات بریم
چنگ صبحی به در پیر مناجات بریم	همچو موسی ارنی گوی به میقات بریم
عَلَم عشق تو بر بام سَمَـاوات بریم	همه بر فرق سر از بهر مَبـاهات بریم
از گلستانش به زندان مُکافات بریم	گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم
بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم	تا به میخانه پناه از همه آفات بریم
ره بپرسم مگر پی به مهمات بریم	حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم

شرح غزل

بیا با هم برای رسیدن به عرفان واقعی الهی یک کار اساسی و بنیادین انجام دهیم. و از اینجا شروع کنیم که **خرقه صوفی** را که نشانه شخصیت معمول و غیر متحول اوست در هم شکنیم و **خرابات** که محل دگرگونی و تحول واقعی آدمی است عاشقانه سازیم. دست از **شطحیات** که سخنان خاصی است در حال شدت وجد، و **طامات** که لاف و گزاف صوفیانه و ادعای کشف و شهود (کرامت) است کنار بگذاریم. و آن را کالایی بدانیم که قابل عرضه شدن در بازار **خرافات و تصورات نابخردانه** است که هیچ سودی در رشد عارف ندارد.

ما باید جهت حرکتمان به سوی عارفان واقعی باشد، رندان قلندری که از پلیدی ها و ادعاها به سلامت می گذرند و وابستگی و پیوستگی به مادیات و دنیاطلبی ندارند. و چون به طرف آنان می رویم، **دلّی بسطامی** که لباس ظاهری درویشی است و **سجاده طامات** که لاف و دروغی بیش نیست بعنوان سوغاتی و ره آورد سفر با خود ببریم. و با عشق واقعی عجین کنیم. و نقش متحول و درستی به آنها بدهیم. و این بخاطر آن است که جدای از این ادعاهای ظاهری که محتوایی در بر ندارد بهتر است: همه کسانی که با خدای خود در شب زنده داری خلوت می کنند و راز و نیاز می نمایند در پایان شب مست

حق شوند و جام سحرگاهی را سرکشند و با چنگ صبحی که این حالت عرفانی را بیان می کند به پیشگاه پیر مناجات بروند که بطور دائم در ذکر و یاد خداست.

ما بایستی آن عهدی را که در زمان موسای نبی در **وادی آیمن** در صحرای سینا با خدای عالم بستیم . که او خداست و ما بنده او ، پایبند باشیم و با همان حال و هوا مانند موسی علیه السلام **ارنی گوی** باشیم یعنی از خدای مهربان می خواهیم به ملاقات تو بیایم. آنگاه به **میقات** (محل ملاقات) برویم. چون همه فکر و هدف ما باید دیدار حق باشد نه چیز دیگر. باید همه نظام خلقت را از عشق حق پر کنیم و طبل عظمت و شکوهمندی تو را در کنگره عرش که همه حقایق و معانی و اداره جهان از آنجا ناشی می شود به صدا در آوریم. و پرچم عشق و محبت به تو را بر بالای بلندترین نقطه آسمان ها افراشته سازیم و تا همه چیز بر اساس عشق خدا باشد و لا غیر. ما باید تا آن حد و اندازه در رشد معنوی و عرفانی برسیم تا بتوانیم خاک مقدس کوی ترا در فردای قیامت با خود به صحرای محشر به همراه ببریم. و این خاک را بر سر نهیم و عزیز بداریم. و برای عشق و عاشقی مباحثات کنیم. و فخر و بزرگی بفروشیم. و اگر در این راهی که برگزیده ایم موانعی مانند خار و سختی در جلوی پای ما افراد ظاهر بین قرار دهند و ما را ملامت و سرزنش کنند این کار زاهدنماها را در **زندان مکافات** کيفر و پاسخ خواهیم داد.

ما آنطور که شایسته است در خودسازی نکوشیده ایم. شرمناک باد از این لباس پشمینه درویشی آلوده به گناه و خطا و ادعا که نشانه شخصیت ناهنجار و رشد نیافته ماست!! اگر چنانچه فضل و دانش و هنر ناچیزی در راه عشق بدست آورده ایم آن را به شکل کرامات مایه افتخار و شهرت خود سازیم ، این کار خطاست!! اگر ما قدر و منزلت وقت و لحظات سازندگی و رشد معنوی را نشناسیم و تلاش و خیزشی از خود نشان ندهیم و دست به کار اساسی نزنیم . سرانجام جز خجالت و دست خالی بودن چه حاصل و ره آوردی از این اوقات بی حاصل و تلف شده ، می توانیم با خود به سرای دیگر برای عرضه کردن ببریم.

زندگی در زیر این سقف مقرنس آسمان که شبیه یک عمارت عالی گچ بری شده دارای نقش و نگار بسیار است همراه با فتنه ها و آسیب های فراوانی است مانند ریزش باران که بر سر و روی انسان ها می ریزد. ما باید از این گرفتاری ها دور شویم و جان به سلامت ببریم و از طرفی از این بلایا به میخانه عشق و معرفت پناه ببریم و در آنجا از همه آفات طبیعت که انسان را تهدید می کند در امان باشیم. تا کی می خواهیم در بیابان فنا و نابودی تمایلات نفسانی و شهوانی و گرایشات دنیا طلبانه گم شویم و هر چقدر پیش می رویم و سعی و تلاش داریم در سراب آن گم شده و هدف های عالی را بیشتر نادیده بگیریم!

آیا بهتر آن نیست که راه درست عشق و معرفت را بپرسیم تا مگر به امور مهم که برای سعادت انسان در اولویت است برسیم. علت این مشکلات و آفت ها آن است که خدا را فراموش نموده و برای رفع نیازهای دنیایی و نفسانی خود به در هر سفل و دون صفتی روی می آوریم و با خواهش و تمنا اشک می ریزیم تا مشکلات دنیایی ما را حل کند. آیا بهتر نیست بجای این افراد سفل و دون پرور و بی مقدار به سوی خدای غنی بالذات روی آوریم که قاضی الحاجات است که هم حاجات ما را می داند و هم به آنان پاسخ و جواب مناسب می دهد!!

دورنمای غزل

۱- حافظ نگران عاشق است!!

حافظ در جهت عشق به خدا که همواره محور اصلی فکر و اندیشه های او را تشکیل می دهد و در همه عبارات و کلمات غزل های او مشاهده می شود و هیچگاه از او دور نیست از وضعیت موجود دل نگرانی هایی دارد و نسبت به آن انتقادهای مناسبی را اعمال می کند. تا کسانی که در راه عرفان در تلاش هستند راه درست را گم نکنند و پیوسته در طلب و صراط مستقیم رشد معنوی فعالیت داشته باشند.

انتقاد کاملاً منطقی و از موضع قدرت و توانمندی علمی ، دانایی و حکمت و رشد صورت می گیرد و این اصول انتقادی که متوجه وضع موجود است برای ارتقاء به وضع مطلوب می باشد. و این وضع مطلوب را که حافظ بر اساس

تجربیات خود بدست آورده است و یا از پیران و طریقت عشق فرا گرفته است و یا در شب زنده داری های خود بدان رسیده است و خلاصه آن مطالعات و تأملات فراوان قرآنی و کتاب های مفیدی که دائماً بدان ها خو گرفته بود ارائه می دهد. این انسانی که عاشق حق است و همه جان و استعداد او وقف این راه شده است و چیزی بهتر و زیباتر از حق و چهره زیبای حق برای او مطرح نیست از جامعه و مردم آن غافل نیست. و اصولاً چنین آدم آگاهی نمی تواند از درد و رنجی که مردم زمانش تحمل می کنند و راه حلی برای آن نمی یابد و در گرداب دنیا طلبی دست و پا می زند و در بیابان فنا و نابودی گم شده اند و وقت و زمان که همان سرمایه واقعی عمر و زندگانی آنان است را در نمی یابند ناراحت و نگران نباشد. و در غزل های خود که افکار بلند حافظ است محوریت آنها را نشان می دهد و در این راه از کسی و چیزی ابایی ندارد و ترسی به دل راه نمی دهد.

در این غزل که از هنرمندی های شاعرانه و عارفانه حافظ است چقدر عالی و ارزشمند مقام بلند و رفیع مردان خدایی که در راه عشق حق هستند نشان می دهد و اهداف عاشقی را تشریح می کند و آن حالت عرفانی و ماندگاری را که یک عارف دلسوخته باید داشته باشد به تصویر می کشد. اهدافی که فضائل انسانی و اخلاقی در آن متجلی است و انسان ها اگر چه در واقعیت های فردی و جمعی خود بطور آشکار نشان نمی دهند ولی در لایه های درونی خود به آن اهداف متمایل هستند و چون حافظ آن اهداف دورنی را می شناسد و بدست آورده است در یک تابلوی زیبای غزل سروده شده خود به نمایش می گزارد.

درست است که هر کسی لایق این راه و این عشق نیست. و قدرت و توان طی نمودن آن را ندارد ولی کسانی که تجربه اندکی دارند و یا در خطا و اشتباه هستند و دچار شک و تردیدند و یا در بین راه دچار خلل و لغزش می شوند. و اهداف دنیا طلبانه آنها را از مسیر حق دور می سازد باید راهنمایی شوند تا راه را گم نکنند و این یکی از روش های استادانه و مسئولیت جویانه حافظ است.

۲- نظرات و راهنمایی های حافظ به راه عرفان و عارفان

- این انتقادات که نوعی باریک بینی و نکته سنجی در رفتار سالکان معمولی است در چند محور بیان شده است :
- ❖ خرقة صوفی که همان شخصیت عرفانی و معمولی اوست باید دگرگون شود. و این دگرگونی در خرابات صورت می گیرد ، همان مکانی که از خود بیخود می شویم ، شخصیت کاذب خود را می شکنیم و به شخصیت رشدیابنده می رسیم.
- ❖ باید از ادعاهای دهن پر کن که در حالت جذبه و شدت وجد عارفانه بدست می آید پرهیز نمود و با لاف و گزاف هایی که بعضی از صوفیان در کشف و شهود کرامت دارند که متاع خرافات و دور از حقیقت است به رشد معنوی و عرفانی ما کمک نمی کند.
- ❖ دلق و خرقة که لباس جلب توجه و مورد اعتماد مردم است برای نفوذ در روحيات مردم به تن نکنیم. و نیز تسبیح و سجاده و عبادت و ذکر اگر برای نمایش باشد مانع راه هستند.
- ❖ به ملامت و سرزنش زاهد نماها که عرفان و دین را صرفاً نوعی انجام اعمال و رفتار ظاهری و تکراری می دانند نباید توجه نمود.
- ❖ این شخصیت خودکامه که به شکل لباس پشمینه آلوده در غزل آمده است نوعی انتقاد به خود است . باید بطور عمیق به خودسازی پرداخت چون این یافته های ضعیف کارساز نیست.
- ❖ باید قدر و قیمت وقت و زمان که همان گذر زمان و اوقات زندگی و عمر است دانست تا اعمال خجالت آور و ناصواب ارائه ندهیم.

- ❖ برای دوری از فتنه هایی که انسان را در زیر این سقف مقرنس تهدید می کند نمی توان خلاصی یافت مگر از طریق میخانه معرفت و عشق به خدا.
- ❖ هدف عالی را گم نکنید و بدنبال کارهای اساسی برای رشد معنوی خود باشید.
- ❖ تنها کسی که قابلیت دارد تا نیازهای خود را به وی عرضه کنیم خدای متعال است که قاضی الحاجات و جواب دهنده و آگاه به همه حاجات و نیازمندی های انسان است.

۳- به کدام سو باید حرکت نمود؟

حال هدف کجاست؟ و به کجا باید برویم؟ حافظ وظائف و مسئولین های بلندی را برای عاشقان در نظر گرفته است:

- به طرف رندان قلندر بروید که مردان واقعی عرفان هستند.
- مانند موسای نبی و از روی عشق ، عهدهی که با خدا بسته اید پا بر جا باشید
- مابرای ملاقات خدا آیین آمادگی را داشته باشیم تا به محل ملاقات (میقات) برویم. همان کاری که موسی کرد.
- صدای حقیقت عشق به خدا را در کنگره عرش الهی بلند کنیم.
- پرچم عشق به خدا را بر بام سماوات برافراشته نگهداریم.
- برای مباهات و فخر و سربلندی خاک سر کوی یار را روی سر بگذاریم و با احترام به قیامت ببریم.
- باید به میخانه معرفت و دانایی پناه برد تا راه درست را شناخت و طی نمود. در این صورت است که از گمشدن در بیابان جهل و تاریکی . غرق شدن در باتلاق نفس و گرایشات شهوانی و شیطانی نجات یابیم.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

عیش خدادادی

غزل ۴۸۱

۱) بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی	خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی
۲) آخر الامر گِل کوزه گران خواهی شد	حالی‌ا فکر سبو کن که پر از باده کنی
۳) گر از آن آدمیانی که بهشت هوس است	عیش با آدمی چند پری زاده کنی
۴) تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف	مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
۵) اجرها باشدت ای خسرو شیرین دهنان	گر نگاهی سوی فرهاد دل افتاده کنی
۶) خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیئات	مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی
۷) کار خود گر به کرم باز گذاری حافظ	ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی
۸) ای صبا بندگی خواجه جلال الدین کن	که جهان پر سمن و سوسن آزاده کنی

شرح غزل

این نکته لطیف را با دقت گوش کن و آنگاه عمل نما تا بتوانی خود را از غم و اندوه روزگار آزاد نمایی. اگر در جستجو و طلب رزق و روزی که برای تو مقدر و تعیین نشده است بروی جز خون دل و غم و غصه و اندوه جانکاه چیزی نصیب تو نخواهد شد. (چون خدا روزی رسان است . بهر حال همت انسان با لطف و توفیق او باید همراه باشد).

آخرین مرحله ای که در این دنیا خواهی گذراند مرگ است و دیگران بعد از تو از گِل وجود تو کوزه ها خواهند ساخت ، چه بهتر حال که نمردی و زنده ای در فکر این موضوع باشی تا بتوانی سیوی از عشق معنوی و عرفان الهی بیابی و بنوشی و مست حق شوی (از این فرصت کوتاه عمر به نحو بهتری استفاده کن). اگر تو از آن آدم هایی هستی که می خواهی با اعمال و کردار خود در آینده و در آخرت بهشت نصیب تو شود بهتر است از هم اکنون در این زندگی کوتاه و زودگذر عیش و خوشی را با آدم هایی که معنوی و سالم هستند و چون پری بی عیب و زیبا می باشند داشته باشی. تا تحت تأثیر وجود آنان تو هم حالت بهشتی بیابی و آثار و نشانه های یک آدم بهشتی در تو فراهم شود و نقش بندد.

بطور اصولی نمی توان و نباید در جای بزرگان تکیه زد و نشست و خود را بزرگ و اعمال و تصمیمات خود را بزرگ تلقی نمود و بجای آنان امر و نهی کرد و حرف ها و سخنان مهم به مردم زد! مگر اینکه زمینه و اسباب بزرگی را در وجود خود آماده سازی و شایستگی و لیاقتی که در آن بزرگان است در خود گرد آوری . البته طی این مرحله که ما را در زمره صالحان و بزرگان و عارفان قرار دهد از ما ساخته نیست . چقدر برای آن مردان اجر دارد و شایسته است که آن مردان الهی و صاحب‌دلان که عاشقان شیرین گفتار می باشند نگاهی از سر عنایت و محبت به ما هم داشته باشند، ما که مانند فرهاد عاشق شده ایم و عاشق حق هستیم و قصد رسیدن به او را داریم.

حال ما چگونه می توانیم مورد عنایت و نگاه و توجه آن صاحب‌دلان قرار گیریم؟ در حالت عادی چنین عملی غیر ممکن است. این در حالتی می تواند تحقق یابد و خاطر و ضمیر و درون ما متوجه فیض حق گردد که از نقش های پراکنده و امواج گوناگونی که از هر جانب به طرف ما می وزد و ما را دچار تگنها و خطرات می نماید و دل و درون را تیره و تار می سازد پاک کنیم و ورق ساده کنیم. اگر همه کارهای خود را به کرم و بخشش الهی واگذار کنی ، ای بسا موفق شوی که زندگی و عیش و خوشی که ناشی از عنایت خدادادی است داشته باشی که این توفیق بزرگی است.

ای باد صبا بیا و بنده و خدمتگزار خواجه جلال الدین (تورانشاه) و زیر شاه شجاع باش تا توانی از گل یاسمن و سوسن که با ده زبان خاموش است و این نشان آزادی اوست جهان را پر از بوی خوش و معطر نمایی. (جهان را از عشق حق خوشبو کنی)

دورنمای غزل

حافظ نکته گو همان حقیقتی که بدست آورده است بیان می کند اینبار مطالب شنیدنی و جالبی دارد که باید با دقت مطالعه و بررسی و پی گیری شود. این تجربیات از چون حافظی که در تاریخ کشور و ملت ما بی نظیر است و همه دوستدار او هستند نمی تواند بی اهمیت و ساده باشد و خلاصه اینکه آن را خواند و عمل نکرد! این سخنان مهم از مردی بزرگ و صادق و عارف و دلداده حق برای ما که در زندگی معمولی دچار گرفتاریها و یأس ها و ناامیدی ها هستیم بسیار کارساز و قابل توجه و در اولویت است:

اگر خواستید که از غم بگریزید به این رهنمودهای عارفانه حافظ گوش دهید

♣ اگر به دنبال رزق و روزی باشی که در حد و اندازه تو نباشد و برای تو در نظر گرفته نشده و مقرر نشده باشد دچار گرفتاری ها و مشکلات فراوانی خواهی شد.

♣ تو که سرانجام به گل کوزه گران تبدیل خواهی شد و از خاک وجود تو کوزه ها خواهند ساخت چقدر شایسته است که به عشق روی آوری و از سبوی آن بنوشی و مست حق شوی!

♣ کسی که بهشت خدا را طلب می کند باید رفتار و اعمالی بهشتی داشته باشد و با افراد بهشتی و پری زاده که معنوی و حقیقت گرا هستند نشست و برخاست و معاشرت و ارتباط داشته باشد. تا تربیت و افکار و اعمال بهشتی پیدا کند.

♣ موقعی می توانی در جای بزرگان بنشینی که اسباب و زمینه این بزرگی را در خود آماده کرده باشی.

♣ چقدر خوب است که از رهبری صاحب‌دلان استفاده کنی. در این صورت آنان که به ما در مسیر حق یاری می رسانند پیش خدا مأجور خواهند بود.

♣ فیض الهی و رحمت او موقعی در لوح ضمیر و درون تو نقش خواهد بست که از نقش های پراکنده و مادی و خودخواهانه و دور از حقیقت پرهیز کنی و درون را پاک و بی آرایش سازی.

♣ چنانچه کار خود را به خدا حواله دهی و واگذار نمایی ای بسا به آن عیش و خوشی در زندگی که مورد عنایت و توجه حق هست برسی .

♣ بهتر است جهان را از عشق پر کنی و آنگاه خواهی دید که جهان پر از بوی خوش و معطر گل هایی چون یاسمن و سوسن خواهد شد. (جهان بی عشق خدا بی رنگ و بی بوست و جهان با عشق خدا معطر به بوی خوش و زیبایی است.)



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

وقت رندی و طلب

غزل ۲۰

می ز خمخانه بجوش آمد و می باید خواست	(۱) روزه یک سو شد و عید آمد و دل ها بر خاست
وقت رندی و طرب کردن رندان پیداست	(۲) توبه زهد فروشان گـرـان جان بگذشت
این چه عیب است بدین بیخردی وین چه عجب	(۳) چه ملامت بود آن را که چنین باده خورد
بهرتر از زهد فروشی که درو روی و ریاست	(۴) باده نوشی که درو روی و ریـایی نبود
آنکه او عالم سرّ است بدین حال گواست	(۵) ما نه رندان ریائیم و حریفان نفاق
وانچه گویند روا نیست نگوئیم رواست	(۶) فرض ایزد بگـذاریم و به کس بد نکیم
باده از خون رزان است و نه از خون شماست	(۷) چه شود گر من و تو چند قلدح باده خوریم
ور بود نیز چه شد مردم بی عیب کجاست	(۸) این چه عیب است کزان عیب خلل خواهد بود

شرح غزل

ماه رمضان گذشت و ایام داری سپری شده است و دل های ما در حال هیجان و شوق است. شراب معنوی که در کوزه های شرابخانه بود بجوش آمده است و به کمال رسیده است و این همان حالتی است که باید شراب خورد و مست حق شد. در این فرصت که زمان آن بگذشته است دوران توبه کسانی است که به ریا و دورویی و گران جانی خود را بی میل به دنیا و آرزوهای آن برای مردم به نمایش گزارده اند پایان رفته است. و **معلوم است که زمان برای عاشقان و رندانی است که از روی عشق روزه گرفتند و اکنون شاد و خوشحال از آن شده اند و با این نتیجه موفقیت آمیز توانستند ایام روزه را به اتمام برسانند.**

چرا ما باید عاشقان را که عاشقانه و رندانه خدا را عبادت می کنند و روزه می گیرند سرزنش کنیم؟! مگر در این کار چه عیبی نهفته است که مورد اعتراض است؟! واقعاً این کار خلاف و بی خردانه و از روی خطا و اشتباه نیست؟!

آیا باده نوشی هایی که برای مست حق شدن است و اسرار در آینه جهان نمای آن دیده می شود و فارغ از دورویی و ریاکاری است بهتر از حالت آن کسانی نیست که به غلط و برای ظاهر فریبی خود را زاهد و بی میل به دنیا و مافیها قلمداد می کنند در حالیکه کارهای آنان از روی ریاکاری و حيله گری و عوافقیری است؟!

خوب بدانید که عاشقان واقعی که من در زمره آنان هستم نه از آن جمله عاشقان ریاکار هستند و نه همکار و همراه کسانی هستند که اهل ریا و فریبکاری می باشند و خدای عالم که عالم و آگاه به اسرار عالم و آدم است به این حال گواهی می دهد. حال چرا ریاکار و دو رو نیستیم؟! برای اینکه آنچه را که خدای فرموده است و جز احکام و واجبات است انجام می دهیم و به کسی ظلم و ستم روا نمی داریم. و بر خلاف دورویان کارهایی که گفته اند انجام ندهید و روا نیست ما آنها را انجام نمی دهیم.

ای ریاکاران! چه اتفاقی می افتد که اگر من و شما چند قدح باده خوریم و مست حق شدن را تجربه نمائیم؟! به فرض آنکه آن باده از درخت انگور باشد به شما چه زبانی می رساند؟! مگر از خون شماست که اینقدر از آن پرهیز می کنید؟! (اگر چه از درخت انگور و از خون آدمی نیست بلکه شراب معنوی و معرفت حق است و همه اسرار عالم در آن مشاهده می شود) حال گرفتیم که شما از آن شراب معرفت نوشیدید و دچار عیب و خلل در زندگی و افکار خود شدید، این عیب هم در کنار عیب های دیگری که دارید قرار خواهد گرفت!! مگر همه مردم بی عیبند و اصولاً مردم بی عیب کجا هستند؟! چرا دست به چنین تجربه ای نمی زنید؟

دورنمای غزل

همانطور که شاعر عارف به بهار و سبز و خرمی های پر طراوت آن توجه دارد به رمضان و ایام روزه را با دقت بررسی و دنبال می نماید ماهی که انسان مومن در آن با همه وجودش متوجه خدا و خودسازی است و ایام مغتنمی است برای تغییر و تحول درونی در مهمانی بزرگ الهی . و عارف و سالک در ماه رمضان در تلاش خودسازی باطنی و رسیدن به ارزش های متعالی است. حافظ از دو گروه نام می برد که طرفداران این دو گروه بسته به جامعه ای که در آن زندگی می کنیم کم یا زیاد متغیر و متفاوت است:

۱- زهد فروشان یا عارفان؟ کدامیک در مهمانی خدا پذیرفته می شوند؟!

● یکی **زهد فروشان** هستند که در ظاهر خود را بی رغبت و بی میل به دنیا نشان می دهند ولی در باطن جهت نفوذ در مردم و کسب امکانات مادی و سوء استفاده های دیگر در بین مردم تلاش می کنند. زهد که به معنی بی میلی به دنیا و دنیا طلبی است اگر دستاویزی برای نفوذ در مردم قرار گیرد و هدف زاهد رسیدن به خدا نباشد زهد فروشی تلقی شده و فاقد ارزش است.

● گروه دیگر **عارفان و عاشقان واقعی** خدا هستند که روزه و ماه رمضان فرصتی برای خودسازی و کنترل نفس و در پیش گرفتن تقوی و عدم آلودگی به گناه و خطا و عشق و شیفتگی از جمله برنامه های آنان در این ماه است. حال که رمضان یکسو شده و به پایان رسیده است باید بررسی شود که از این دو گروه کدامیک به هدف اصلی رمضان که قرب به حق و وصال دوست است رسیده اند. گروه اول که زهد فروشان هستند گران جانی می کنند و به خود سخت می گذرانند و ماه رمضان را بدون اینکه به محتوای آن پردازند گذرانده اند و سودی نصیب آنان نشده است. ولی عارف واقعی که همه توجه خود را معطوف به خدا نموده است و کار تنها در عبادت و ذکر خلاصه نمی شود بلکه به قلب و درون خود توجه و مراقبت دارد ماه رمضان را با دقت گذرانده و عید فطر برای او یک بازگشت به فطرت و پیروزی و موفقیت همراه با تغییر و تحول درونی است.

حافظ می گوید روزه بدون ریاکاری و فریب بهتر از روزه ای است که زاهدان ظاهر پرست که کار آنان از ریاکاری و فریب سرشار است در پیش گرفته اند. چون از عشق به حق تأثیری نمی پذیرند و روزه آنان فاقد ارزش معنوی و قداست است. این زاهدان ریاکار حق ندارند عارفان را که راه عشق در پیش گرفته اند به تمسخر بگیرند و ملامت کنند چون کار آنان بی خردی و سراسر خطاست . بهر حال کسی که به هدف عبادت نرسیده است و تنها انجام ظاهر عبادت برای او کفایت می کند به مقصود واقعی عبادت نمی رسد. و لذا در زمان عید رمضان آنانکه یک ماه را به خودسازی عرفانی پرداخته اند به طرب و شادی می پردازند چون در این کار موفق بوده اند.

۲- مرام حافظ و دوستان و همراهان او

حافظ مرام خود و دوستان و همراهان خود را اینچنین معرفی می کند:

- ما با ریاکاران همراهی نمی کنیم و از ریا و ریاکاری در کار دین دور هستیم.
- از همراهان نفاق و دورویی که ظاهر و باطن رفتار آنان با هم فرق دارد پرهیز می کنیم و خدای عالم بر این حقیقت گواه است.

- واجبات و تکالیف شرعی را انجام می دهیم .
- به کسی بدی نمی کنیم و کسی را با رفتار خود نمی رنجانیم.
- و آنچه را که بگویند در شریعت روا نیست و نباید انجام دهیم ما هم انجام نمی دهیم.
- کار عارفانه فاقد عیب و ریاست بفرض اینکه خلل و عیبی در آن رخ دهد چرا باید نگران شویم اصولاً کار بی عیب کجاست؟ باید بپذیریم که گاهی در کارها عیب هم اتفاق می افتد!
- فکر و اندیشه اصلی ما باید به طرف خدا باشد و از شراب معنوی مست حق شویم آنگاه خواهیم دید که عبادت ما رنگ و بوی خاصی خواهد یافت.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

چون پیر شدی!!

غزل ۴۶۷

۱) این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی	وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی
۲) چون عمر تبه کردم چندانکه نگه کردم	در کنج خراباتی افتاده خراب اولی
۳) چون مصلحت اندیشی دور است ز درویشی	هم سینه پر آتش به هم دیده پر آب اولی
۴) من حالت زاهد را با خلق نخواهم گفت	این قصه اگر گویم با چنگ و رباب اولی
۵) تابی سر و پا باشد اوضاع فلک زین دست	در سر هوس ساقی در دست شراب اولی
۶) از همچو تو دلـداری دل بر نکم آری	چون تاب کشم باری زان زلف بتان اولی
۷) چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون شو	رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی

شرح غزل

این لباس درویشی (خرقه) که نشاندهنده شخصیت عرفانی من است چندان شایسته من نیست. این شخصیت به دنیا آلوده شده است. و کاری از او ساخته نیست باید از شراب عشق غوطه ور سازم و آن را عاشقانه کنم. و این دفتر و کتابی که علوم بی معنی و بی سرانجامی را در آن گرد آورده ام و مرا به حقیقت و خدا نمی رساند بهتر است در شراب ناب که فقط برای خدا باشد غرق کنم. (شخصیت و دانش و آگاهی من رنگ عشق خدایی یابد).

وقتی به گذشته عمر خود نگاه کردم دیدم که آن را تباه و نابود ساخته ام . بهتر است این روزگار در کنج خرابات عشق گذرانده شود تا از آنچه که از خودخواهی های خود ساخته ام خراب شود و رنگ عشق خدایی یابد . وقتی بخوام مصلحت اندیشی کنم و خودخواهی ها را در خود مستحکم سازم دور از درویشی و عشق خدایی است شایسته است که راه عشق را در پیش گیرم تا سینه و درونم از آتش عشق شعله ور شود و دیده ام از هجر و دوری یار پر از آب و اشک گردد در این صورت حالت عاشقی اولی تر و شایسته تر از حالت مصلحت اندیشی است.

من نمی خواهم یک حالت زاهدانه داشته باشم که صرفاً انجام عبادت و تکالیف بر حسب عادت و خودنمایی و جهت نفوذ در خلق خداست. این شخصیت و شیوه فاقد ارزش الهی و تأثیر درونی است و اگر قرار باشد که حالت زاهدانه واقعی را نشان دهم بی شک از داخل عشق و معنویت خواهد بود. باید عشق را تقویت نمود و فلک و گردش روزگار را پریشان و بی سرسامان کرد و همه بدانند که باید راه عشق در پیش گیرند که هم در فکر و اندیشه و در هوس رسیدن به ساقی باشیم که شراب عشق را در کالبد وجودی ما می ریزد و هم خود از شراب ناب واقعی مست شده باشیم . (هم عاشق باشیم و هم به سوی ارزش های عشق حرکت کنیم و هدف و مقصود خود قرار دهیم). من از چون تویی که دلدار و معشوق من است چگونه می توانم دل بر کنم؟ **من آزار و اذیتی که از آن زلف پر پیچ و خم به من می رسد تحمل خواهم نمود. تا به مراد خود برسم و این در نظر من بهتر و در اولویت است.**

ای حافظ! حال که پیر شدی و نزدیک کوچ کردن از این دنیاست، بهتر است که از میخانه دنیا بیرون آیی و راه عشق را بطور عمیق در پیش گیری چون زیرکی و هوسناکی در عهد جوانی به سراغ انسان می آید و شایسته است که در پیری از دنیا خواهی پرهیز نمایی! (وقتی پیر شدی دنیاطلبی در شأن تو نیست!!)

دورنمای غزل

۱- همه چیز به رنگ عشق

همه چیز باید رنگ عشق داشته باشد از خرقة که نشانه شخصیت عرفانی انسان است تا دانش و آگاهی او که برای رسیدن خدا بدان نیاز است. و در این راستا شاعر عارف به غیر از عشق به چیز دیگری قانع و راضی نیست و لذا همه چیز بر اساس دید و نگاه عشق که یک نگاه اصیل و کاملی است باید صورت گیرد. دید انسان که بر اساس تجارب زندگی بدست می آید و عقل و خرد که قوه تشخیص آدمی است به تنهایی کامل نیست. و این نظریه ای است که حافظ بطور پیوسته روی آن تأکید دارد، این انسان عاشق فقط عاشق خدای عالم است و او را زیباترین می داند.

۲- با این نصایح ارزشمند حافظ به عشق گرایش یابید

حافظ به نکاتی در این غزل می پردازد که حائز اهمیت است و آنچه را که می گوید ناشی از فکر بلند و همت والا و هنر برجسته عشق است که از سرچشمه درون او می جوشد و این مطالب بر اساس اصول عشق است نه یک سخن بی استناد و عبث و بیهوده.

□ این شخصیت معمولی که از خود ساخته ایم ناشی از عقل و خرد و تجارب فردی است. این شخصیت نمی تواند ما را به پرواز به سوی حق سوق دهد باید این خرقة را در شراب معرفت و معنوی زد و آغشته و عاشقانه نمود و عشق یعنی خودسازی و دگرگونی و تحول در ظاهر و باطن انسان.

□ آنچه را که می خوانید و در ذهن و قلب خود ذخیره می کنید و آن دفتر و کتاب که نوشته ایم و می خوانیم و همه برای خودخواهی و شهرت و نفوذ در مردم و کسب اقتدار است باید آنها را در شراب معنویت و معرفت حق غرق نمود و اجزاء آن را عاشقانه نمود تا هر چه می خوانیم صرفاً برای عشق حق باشد نه برای خودخواهی و خود پسندی.

□ عمر و زندگی انسان به بطالت می گذرد. چون این عمر صرف عناصر دنیایی و پدیده های مصنوع زندگی می شود و همه تلاش ها یی که اندوخته می شود سرانجام برای دیگران و مردمی که می آیند ذخیره و بافقی خواهد ماند. باید این بت سنگی را که خود تراشیده ایم در خرابات معرفت بر زمین زنیم و شخصیتی بر اساس عشق به حق بسازیم تا زندگی ما معنی پیدا کند و پرواز معنوی را بیاموزد.

□ در این زندگی که بر طبق عادت و یکنواختی چرخ های آن می چرخد نه منظور آفرینش است و نه سودی برای آدمی دارد. باید مصلحت اندیشی را که دائماً ما را بسوی عقل گرایی و سودخواهی و کشیدن بطرف خود فرا می خواند پرهیز نمود و به عشق روی آورد تا سینه مالا مال از آتش و سوز و گداز عشق شود و دیده ها هم به دنبال این تحول پر از اشک و آب روان گردد.

□ زهد خشک که فقط انجام اعمال و تکالیف است و آگاهی و دانایی و تحول درون در آن راه ندارد برای ما کار ساز نیست و نقش با ارزشی را در این جهان به ما محول نخواهد نمود. تبلیغ این زهد و انتشار آن در بین مردم صفایی ندارد و خاصیتی نخواهد داشت. باید ماهیت این زهد را دگرگون نمود و زهد عاشقانه پدید آورد بطوریکه همه حرکات زاهد برای خدا و از روی عشق و محبت باشد و این زهد عارفان است نه زهد ریاکاران.

□ باید بطور جدی به عشق روی آورد و با عشق اوضاع جهان را سامان داد.

- عارف دست از خدای خود که کامل ترین و جامع ترین و دارای اوج کمال و جمال است بر نمی دارد چون عاشق اوست و این در ذات و وجود و فکر و قلب او قرار دارد چون همه تحولات او رنگ خدایی دارد.
- دنیا یک میکده است و تمام عناصر آن از زن ، فرزند، خانه ، ماشین، زمین و هزاران اشیاء دیگر ما را به طرف خود جذب می کنند و مست خود می سازند بطوریکه ما نمی توانیم از آن دل بکنیم و جدا شویم. حافظ که یک عارف بالله است به دنیا و زرق و برق آن توجه ای ندارد و لذا از میکده دنیا بیرون می آید چون اگر قرار است که انسان خام باشد و اسیر این جاذبه های کاذب دنیایی واقع شود در دوران جوانی که دوران خامی و بی تجربه‌گی است شاید از او پذیرفته شود نه در پیری و پایان یک دوره تکامل زندگی که باید به خردمندی و پختگی منتهی شود.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

عشق پیدا شد!

غزل ۱۵۲

(۱) در ازل پرتو حُسن ز تجلی دم زد	عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
(۲) جلوه ای کرد رُخت، دیدم ملک تاب نداشت	عین آتش شد ازین غیرت بر آدم زد
(۳) عقل می خواست کز آن شعله چراغ افروزد	برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
(۴) مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز	دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
(۵) دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند	دل غم‌دیده ما بود که هم بر غم زد
(۶) جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت	دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد
(۷) حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت	که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

شرح غزل

در آن شرایط که تو بودی و در ابتدا که جهان بود از حُسن و کمال تو پرتوی ظاهر گردید و خود را نشان داد و این باعث شد که عشق به تو که خدای عالم هستی، پیدا شد. آتش عشق، حرکت، نظم و هزاران هنر ناشی از آن، جهان و هر چه در آن بود در بر گرفت و همه اجزای عالم از تأثیر آن متحول شدند. آن جلوه ای که رُخ زیبای تو نمود و زیبایی خود را به عالم نشان داد ابلیس (که از ملائکه یا جن) بود چون اهل عشق نبود تاب تحمل این صحنه را نداشت. از غیرت و تعصب خام مانند آتش بر افروخته شد و نتوانست عظمت و مقام انسان را ببیند و لذا سعی نمود تا راه پیشرفت و عزت آدمی را ببندد.

عقل و خرد مصلحت اندیش که از مخلوقات خدای متعال است و کار تشخیص و تمییز امور و پدیده های اجتماعی را داشت تصمیم گرفت که از این شعله عشق چراغی برای پرتو افشانی خود روشن کند و خودش را تقویت نماید و جای عشق را بگیرد. ولی غیرت عشق بر آن سیطره یافت و مانند برقی بدرخشش افتاد و نظام جدیدی مبتنی بر عشق در عالم برپا نمود. **عقل** که از توانمندی تشخیص برخوردار بود و در جهان قبل از عشق نقش آفرینی داشت ادعای برتری ابراز کرد و خواست بالاتر از عشق اسرار جهان خلقت را بشناسد. و از حد خود بالاتر رود. که ناگهان دست غیب از مکن و پنهانی های خود بدر آمد و بر سینه این نامحرم زد و او را دور نمود و اینگونه شد که **عشق جهان را فتح کرد**.

عده ای از عقل و کسب منافع و برتری طلبی و سایر آثاری که عقل داشت بنای یک زندگی بر اساس عیش و خوشی را گذاشتند. و در این بین تنها این دل غمدیده عاشقان و عارفان حق بود که راه غم را بر گزید و راه سیر و سلوک را ادامه داد! چرا چنین شد؟ برای اینکه این جان و روحی که از فرمان الهی در ترکیب وجودی انسان شکل گرفت و حیات را در او بوجود آورد هوس و علاقه شدیدی به چهره و زنخدان (چانه) تو پیدا کرد و قصد وصال تو داشت و بر این اساس مصمم شد تا دست به حلقه های پیچیده و خم اندر خم تو بزند و وصال و رسیدن به تو را از همه چیز ترجیح دهد و چنین نیز کرد.

حافظ که نامه عشق خدا را که پر از شادی و طرب بود موقعی درنوردید و دنبال کرد و عمل نمود که قلم بر اساس و اسباب خرمی و شادی درون خود کشید و همه را ریشه کن نمود. (عیش با خوشی و شادی است در صورتی که عشق با غم دل و سعی و جدیت همراه است)

دور نمای غزل

۱- آغاز و پیدایش و تداوم جهان بر مدار گردش عشق است

عشق یک اکسیر لایزالی است که از جانب خدای بزرگ بر آدم و بر تمام حرکات و تحولات نظام خلقت تأثیر گزارده است. و اگر عشق را بشناسیم و اثرات آن را در زندگی فردی و اجتماعی بدانیم خواهیم دانست که تمام تحولات و نقش ها به سوی حق بر اساس برنامه عشق صورت می گیرد.

در میان دو دیدگاه و جهان بینی که یکی مادی و دیگری الهی است، جهان بینی مادی برای جهان صاحب شعور و خدایی قائل نیست و جهان را تصادف و بی هدف می داند. دیگری یک دیدگاه الهی و معنوی است که جهان را یکپارچه و مرتبط بهم می داند که خدای تعالی با تمام صفات عالی خود بر آن سیطره دارد و آن را بر اساس نظم و قانون و سایر توانمندی های خود که بر ما پوشیده است تمام پدیده ها و عناصر آن را بر طبق عشق به حق و حقیقت بوجود آورده و در جهت تعالی در سیر و حرکت دارد و اداره و کنترل می کند.

آغاز و پیدایش جهان و از جمله انسان همه بر اساس عشق شکل گرفته و هر جلوه و نمودی که دارند از تأثیر همین عشق و علاقه به حق است و این عشق در ذات و کالبد عناصر جهان و در تمام حرکات و ذرات آن وجود دارد و اصولاً اگر عشق نباشد حرکتی نیست و هدفی دنبال نخواهد شد و این جهان بینی عرفانی و الهی حافظ است. که جهان را متأثر از پدیده عالی عشق الهی می داند بطوریکه هیچ عاملی همسان و همطراز آن نیست و او بر همه برتر است.

۲- باید تحولات فردی و اجتماعی بر اساس آئین عشق به خدا صورت گیرد

هیچکس و هیچ عاملی نمی تواند عشق را کنار زند و آن را از تأثیر در زندگی فردی و اجتماعی ساقط نماید و در تاریخ عشق که از اول پیدایش عالم شکل گرفته است هیچ موجودی نتوانسته است عشق را بی تأثیر و بی هدف نادیده بگیرد. ابلیس با دست عشق کنار زده شد و عقل که قوی ترین عنصر تشخیص عالم و آدم است در نقش آفرینی به پای عشق نمی رسد و نمی تواند مانند عشق در تحولات فردی و اجتماعی انسان نقش داشته باشد. هر چند که عقل یکی از مشخصات برتر آدمی است و آدمی با این مشخصه برتر خود در زندگی و آینده خود تحولات عدیده ای را بوجود آورده است و در تناسب و تعادل جسمی و روانی او مؤثر است ولی درگاه عشق و نقش بالای آن به مراتب مهم تر و مؤثرتر است و عشق خواص فراوانی دارد که در عقل و خرد آدمی دیده نمی شود و این عقل و عشق در صحنه زندگی کارآیی دارند ولی مقام و درگاه عشق بسی بالاتر از عقل است.

عشق دو سر دارد، یکی از جانب خداست که با تجلی خود در روز ازل جهان و هر چه در آن بود از عشق و حرکت و شناوری به سوی حق و عدل مشحون نمود. و از طرفی انسان است که با جان و روحی که از جانب خدا در کالبد او فرود آمده است به طرف خدا و حُسن و زیبایی او متمایل است و این کاملاً منطقی و شایسته است که عشق دو طرفه باشد که در مکتب فکری و تأملات حافظ این موضوع آمده و مورد تأکید قرار گرفته است



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

لطیفه ای است عشق (ماهیت و کیفیت عشق)

غزل ۶۶

که ما دو عاشق زاریم و کارما زاری است چه جای دم زدن نافه‌های تاتاری است که مست جام غروریم و نام او هوشیاری است که زیر سلسله رفتن کار عیاری است که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است هزار نکته در این کار و بار دل‌داری است قبای اطلس آن کس که از هنر عاری است عروج بر فلک سروری به دشواری است زهی مراتب خوابی که به زی‌داری است که رستگاری جاوید در کم آزاری است	(۱) بنال بلبل اگر با منت سر زاری است (۲) در آن زمین که نسیمی وزد ز طُـره دوست (۳) بیار بـاده که رنگین کنیم جامه زرق (۴) خیال زلف تو پختن نه کار هر خامی است (۵) لطیفه ای است نهانی که عشق از او خیزد (۶) جمال شخص نه چشم است وزلف و عارض و خال (۷) قلندران حقیقت به نیـم جو نخرند (۸) بر آستان تو مشکل توان رسید آری (۹) سحر کرشمه چشمت به خواب می دیدم (۱۰) دلش به ناله می‌آزار و ختم کن حافظ

شرح غزل

ای بلبل مست و شیفته! اگر تو هم هدف یاری ما را داری، بیا با هم به درگاه معشوق زاری و ناله کنیم. چون هر دو عاشق او هستیم و از فراق او می‌نالیم، چرا باید ناله سر دهیم؟ چون فضا، فضایی است که از نسیم معطر دوست سرشار شده است پس در این جا نمی‌توان از چیزی غیر از دوست دم زد و مطرح نمود!

چرا ما این نسیم معطر دوست را درک نمی‌کنیم؟ چون از جام غرور و خودخواهی مست و لایعقل شده ایم. پس بیار ای ساقی! از شراب عشق تا این جامه زرق و برق دار غرور و شخصیت کاذب و دروغین خود را با آن بشوئیم و رنگ حق و عشق بدهیم و انسان عاشقی بشویم. **باید توجه داشت که هر کسی نمی‌تواند در خیال عشق و زلف او باشد و خود را مستحق آن بداند. بهر حال این کار از هر خام و نادانی بر نمی‌آید. بلکه باید مثل عیاران و جوانمردان زنجیر ظلمت‌ها و هواهای نفسانی که ما را محاصره نموده‌اند پاره کرد و آنگاه به عشق روی آورد.**

عشق یک مفهوم و عنصر لطیف و ظریفی است و جنبه درونی و باطنی دارد و اینگونه نیست که عشق به ظاهر معشوق که متعلق به لب لعل و خط ابروی سیاه یار است کافی باشد. جمال و زیبایی یار فقط در زلف و صورت و خط و خال او خلاصه نمی‌شود بلکه حقیقت حسن و زیبایی یار خود دارای هزاران نکته دقیق و حائز توجه و اهمیت است و تنها با دل‌داری و عشق و مستی می‌توان به عمق این معانی رسید. **از طریق هنر عشق و طی طریق باید به اهداف عشق رسید** و عارفان به حق به افراد و شخصیت‌هایی که فاقد عشق و هنر باشند به اندازه نصف دانه جو ارزش قائل نیستند و اعتنایی ندارند. گر چه به آستان پر محبت و رحمت حق به دشواری می‌توان رسید. **در هر صورت بعنوان یک واقعیت باید پذیرفت که برای بالا رفتن و سیر به**

آسمان معنویت و سروری، بایستی سختی و دشواری را پشت سر گذاشت. همین سحر (صبح زود) گوشه ای از زیبایی و حسن تو را دیدم و باید بگویم که مراتب و جلوه های این خواب از بیداری و هوشیاری تأثیر گزارتر و جالب تر بود. ای حافظ تو با ناله و زاری دل معشوق را بدرد نیاور و آزار نرسان و این آزار و اصرار را تمام کن. **چون برای رسیدن به رستگاری جاوید باید از آزارها کم نمود و به شایستگی ها و حضور قلب افزود.** بی شک عشق برای خود راهی دارد و با اجبار و اکراه و اصرار بدست نمی آید!!

دورنمای غزل

۱- ماهیت عشق جنبه باطنی و درونی دارد

عشق به حق، تأثیر عشق بر آدمی و زندگی و سرنوشت او، راه عشق و مسیری که رهروی عشق باید طی کند، هنر عشق ورزیدن که بطور کلی و اصولی از ریاکاری و انحراف بدور و متفاوت است. و آنچه را که عارف در بیداری درون خود از حقیقت عشق به خدا که یار و یاور انسان هاست می بیند سخنان و مطالب اصیلی هستند که باید دنبال شوند. انسان عاشق حق از دوری خدا و نیز برای رسیدن به او ناله و زاری سر می دهد همانگونه که کودک در هنگام جدایی از مادر ناله سر می دهد! و بلبل یک نوع عینی و معمول نمود بیرونی است که ما ناله ها و صداهای عاشقانه او را در وصال گُل و خرمی بهار مشاهده می کنیم. انسان عارف با تمام وجود چنین ناله و زاری دارد. و اگر به عامل اصلی آن توجه نمائیم خواهیم دانست که نگاه به ظاهر عشق و لب لعل معشوق و خط و خال زیبای او ما را به اوج نمی رساند چون ماهیت عشق بسیار ظریف و باریک و جنبه باطنی و درونی دارد و اگر ما صرفاً به جمال ظاهری بسنده کنیم و به هزاران نکته مهم و ارزشمندی که در ورای آن نهفته است دقت و تفکر نداشته باشیم به عشق واقعی نرسیده ایم.

۲- کسی که به عشق نرسیده است بی هنر است!

کسی که به عشق نرسیده است و از جام آن مست نشده است بی هنر است و اصولاً به حقیقت و لیاقتی نرسیده است که در شأن انسان باشد و چون بی هنر است در نزد عارفان و دانایان ارزشی ندارد و از طرفی هر کسی نمی تواند مدعی پیروی از عشق باشد و خود را بدان منتسب بداند در حالیکه لیاقت و شایستگی لازم برای قرب به یار را هنوز کسب نکرده است! بهر حال رسیدن به خدای عالم چندان آسان نیست بایستی دشواری های آن را به خوبی و پختگی و طی طریق پشت سر گذاشت.

البته اینطور هم نیست که عشق به خدا دست نیافتنی باشد بلکه عارفان با چشم دل آن را درک می کنند که در این شرایط آن احساس درونی از بیداری آدمی قابل اعتمادتر است. و از جانبی رسیدن به وصال حق با ناله و زاری نمی شود و امکان تحقق ندارد چون اساس کار بایستی بر مبنای دریافت و حصول شایستگی ها و لطف و توفیق الهی باشد:

۳- چگونه و از چه راهی می توان به عشق الهی رسید و به تحول عاشقانه در درون دست یافت؟

- ♣ ما هم باید با بلبل همنا شویم و به درگاه دوست و عشق او بنالیم.
- ♣ اگر فضا و محیط زندگی از عشق به دوست سرشار شود دیگر نیازی به کسی و چیزی نیست.
- ♣ از طریق عشق می توانیم جام شخصیت دو رو و حیلہ گر خود را بشکنیم همان جامی که پر از غرور و خودخواهی است و ما هم اسم آن را زرنگی و هوشیاری گذاشته ایم.
- ♣ هر کسی که نمی تواند عاشق معبود و یار شود چون باید اول راه و رسم عیاری و فتوت و جوانمردی را بداند و راه گذشت و صبر را بیاموزد.

- ♣ عشق جنبه غیر مادی ، باطنی و از جنس جهان درون و معنوی است و این حالتی است که باید از فطرت و درون آدمی بچوشد و سر بر آورد. نه اینکه عاشق لب لعل و خط زیبای ظاهر یار گردیم و خود را عاشق و شیفته او تصور کنیم چون برای رسیدن به عشق حقیقی کافی نیست!
- ♣ جمال و زیبایی یک شخص در ظاهر آن خلاصه نمی شود بلکه باید به اصول دلدادگی و عاشقی توجه کرد که هزار نکته اساسی و جالب و عمیق در حقیقت آن نهفته است.
- ♣ عارفان واقعی و خداپرستان حقیقی به افرادی که فاقد هنر عشق ورزیدن هستند و از دایره عاشقی خارجند ارزشی قائل نیستند و آنان را رستگاران حق نمی دانند.
- ♣ رسیدن به آستان حق دشوار است چون معبود و دوست انسان در آسمان سروری و بزرگی و جلال جای دارد و باید هم چنین باشد!
- ♣ باید توجه داشت که با شایستگی و خلوص می توان راه حق را در نوردید نه با زاری و ناله و آزار معشوق. عشقی که با ایجاد کراهت و اجبار باشد فاقد وجهه و اعتبار و قدر و منزلت است . تلاش عاشق و لطف و توفیق حق این دشواری راه را آسان می سازد.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

عاشق شو !

غزل ۴۳۵

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی	(۱)
عاشق شوار نه روزی کار جهان سر آید	(۲)
دوش آن صنم چه خوش گفت در مجلس مغانم	(۳)
سلطان من خدا را زلفست شکست ما را	(۴)
در گوشه سلامت مستور چون توان بود	(۵)
آن روز دیده بودم این فتنه ها که برخاست	(۶)
عشقت بدست طوفان ختواهد سپرد حافظ	(۷)

شرح غزل

با کسی که مدعی عشق و معنویت است ولی در خود پرستی و خودخواهی خود غرق شده است در باره عشق و مستی حق

سخن نگوئید و با او در این رابطه و موضوع مجادله و گفتگو نکنید! حال که او مشتاق حق نیست بگذارید در خودپرستی خود تنها بماند و از خداپرستی دور شود!! عاشق حق شوید و گر نه این عمر سرانجام تمام می شود و روزی فرا می رسد که کار جهان هم به پایان خواهد رسید و آنگاه این انسان غیر عاشق که به معرفت حق و حقیقت نرسیده است به هیچگونه مقصود و هدف نظام خلقت که بر اساس آن خلق شده است دست نخواهد یافت. (وقتی عمر به پایان می رسد انگار جهان هم برای انسان به پایان رسیده است)

من دیشب به مجلس مغان رفته بودم . در آن مجلس چه سخن نیکویی آن وجود عزیز و گرامی بمن گفت: که اگر کافر نیستی و بت نمی پرستی در گروه کافران چه کار می کنی (منظور او این بود حال که تو عاشق نیستی در میان آنان چه می کنی؟!) ای کسی که بر دل و هستی من مسلط هستی و سلطنت داری! زلف زیبای تو دل ما را شکسته است در حالیکه ما خواهان آن هستیم. این دوری و فاصله بسیار تا آن زلف سیاه و مشکین تا کی ادامه خواهد داشت؟! **چگونه می توان در سلامت و آسایش بود و در مستوری و پرهیزگاری قرار داشت و از طرفی نسبت به آن چشم مستی که رموز و اسرار هستی را برای ما شرح می دهد چیزی نگفت و ساکت بود .** من از آن روز اول که عاشق شدم این فتنه ها که از چشم مست تو بر خاست پیش بینی کردم و دیدم . ای کاش با تکبر و ناز یک لحظه با ما نمی نشستی و ما را تحت تأثیر قرار نمی دادی!

حافظ این عشق ترا به طوفان خواهد سپرد تا در همه دنیا پخش کند و ما همچنان به تو و به عشق تو پایبندیم . و تو نباید تصور کنی که مانند برق از این کشاکش و حوادث می توانی از ما دور شوی و دست ما به تو نرسد!!

دورنمای غزل

۱- عاشقان و مخالفان عشق

همیشه در مقابل معتقدین خدای عالم و عارفان و سالکان، گروه مخالفی هم هست که مدعی کلام و سخن بهتری هستند! و با آنان به مجادله و کشمکش می پردازند در حالیکه اساس کار عارفان، خداپرستی و خداخواهی و شوق و شور برای رسیدن به وصال اوست. ولی اساس کار و محور فعالیت مدعیان، خود پرستی و خود خواهی است. و این دو راه کاملاً از هم متفاوت است. بهر حال خودپرستی ریشه بی خبری و بی اطلاعی از حقیقت است و لذا مجادله و گفتگو برای متقاعد کردن آنان بی فایده است. چون آنان این حقیقت را نمی پذیرند و بیان عشق و مستی تأثیری در آنها نخواهد داشت.

۲- اهمیت تأثیر و نقش عشق به دوست در انسان

عاشق شدن چه تأثیر و نقشی را برای انسان در نظر خواهد گرفت و اگر عاشق نشویم با چه مشکلات و آینده ای روبرو خواهیم شد، به این سؤالات حافظ پاسخ می گوید:

- کسی که عاشق حق نشود و حق را نشناسد روزی فرا می رسد که عمر او به پایان خواهد رسید و این جهان را ترک می کند بی شک چنین انسانی بدون اینکه هدف خلقت خود را بداند و به نقشی که خالق مدبر و حکیم برای او در این تحولات و تغییرات در نظر گرفته است سودی از این جهان نخواهد برد و با خسران و ضرر روبرو خواهد شد!! چون طراح و صانع جهان او را برای کاری آفریده بود ولی او بر اساس طرح دیگری به کار دیگری پرداخته است! و عمر گرانبهای خود را بهدر داده است.
- انسان اگر دقت کند متوجه می شود که از جانب خداوند عنایات و توجهاتی وجود دارد که انسان تحت تأثیر جمال و کمال حق به عشق واقعی گرایش می یابد و در این ارتباط رمز و رازی مربوط به جهان خلقت به انسان خواهد رسید و انسان از آنها مطلع خواهد شد.
- ریشه و انگیزه عشق، خداوند است و آن وجود مبارک این گوهر مبارک و ارزشمند عشق را به انسان اهداء می کند و او را در فراز و نشیب هایی قرار می دهد تا خودش ساخته شود و بسوی حق در تلاش باشد. چنین انسانی برای رسیدن به خدا بی قراری می کند و به ریاضت و مراقبت و تلاش صادقانه و عارفانه می پردازد تا به او برسد.
- حافظ بعنوان یک عارف پیشرو به عشق پایبند است و آن را با همان خطرات و آسیب هایش می خواهد بلکه می خواهد طوفانی بپا کند و همه ابعاد و ساختار و شکوهمندی عشق را به جهان منتشر سازد و مطمئن است که در هر حالی عاشق خداست و تحت هیچ شرایطی از او دست بر نمی دارد حتی اگر او مانند برق تیز رو از میان انسان ها بجهد و بگریزد!! (که البته چنین نیست چون او خدای عالم و آدم است و مظهر و پدیده آورنده عشق است از رگ گردن به حقیقت وجودی انسان نزدیک است و هیچگاه او را ترک نمی کند چون ترک او یعنی هیچی و نابودی انسان. پس خدای بزرگ نسبت به انسان عاشق تر است تا انسان نسبت به خدا!!!)



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

شرط اول قدم عشق

غزل ۴۵۹

بی زر و گنج به صد حشمت و قارون باشی	۱) ای دل آن دم که خراب از می گلگون باشی
چشم دارم که به جـاه از همه افزون باشی	۲) در مقامی که صـدارت به فقیران بخشند
شرط اول قدم آن است که مجـنـون باشی	۳) در ره منزل لیلی که خطـرهاست در آن
ور نه چون بنگـری از دایره بیرون باشی	۴) نقطه عشق نمودم به تو هـان سهو مکن
کی رـوی، ره ز که پرسی، چه کنی، چون باشی	۵) کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
ور خود از تخـمه جمشید و فریدون باشی	۶) تاج شاهی طلبی گـوهر ذاتی بنمای
چند و چند از غم ایام جـگر خون باشی	۷) ساگری نوش کن و جرعه بر افلاک افشان
هیچ خوشدل نپسندد که تو محـزون باشی	۸) حافظ از فقر مکن ناله که گر شعر این است

شرح غزل

ای دل! ای درون و ای فطرت خدایی! اگر تو از می معنوی که رنگ گل دارد و گلگون لست بنوشی و مست حق شوی و از قالب خود خواهی و خود نگری بیرون آیی. بدون اینکه دنیا و زر و گنج آن را داشته باشی صد برابر حشمت و شکوهمندی و اقتدار قارون را به تو می بخشند (اقتدار و توانمندی عشق بالاتر از اقتدار مادی و ظاهری و دنیایی است). **شما که مست حق شده اید و عاشق او گشته اید. مطمئن باشید که چون بخواهند مقام صدارت و ریاست را به کسانی بدهند بی شک به فقیران عشق الهی می دهند و انتظار هم همین است که جاه و مقام آنان از همه بالاتر باشد.**

برای رسیدن به لیلی و طی مسیر تا خانه لیلی (معشوق) خطرات و آسیب های فراوانی رهرو را تهدید می کند، اولین قدم و شرط موفقیت آن است که مجنون و دیوانه عشق او باشی و این عامل مهمی است که تو را بسوی او می کشاند! **توجه داشته باش که این مجنون بودن در راه منزل لیلی همان نقطه مهم عشق و عاشقی است.** باید که با دقت اجرا کنی و اشتباه و سهوی در آن اتفاق نیفتد در غیر این صورت وقتی چشم باز می کنی که از دایره عشق بیرون هستی و به راه دیگری رفته ای.

اگر از دایره عشق بیرون شوی یعنی حالتی که کاروان عشق رفته و تو در سکوت بیابان در تنهایی به خواب رفته ای. در این حالت کی می خواهی این راه را طی کنی؟ راه را از چه کسی می خواهی بپرسی؟ چه کاری می خواهی انجام دهی؟ در چه حال و هوایی بسر میبری؟ (خود را به کاروان عشق برسان در غیر این صورت از بیابان نتوان گذشت) هر گاه از طریق عشق تاج شاهی و صدارت عشق را طلب می کنی بی شک باید گوهر ذاتی خود را لایق و شایسته گردانی. هر چند که از بازماندگان جمشید و فریدون پادشاهان پیشدادی ایران باستان باشی. (فقط کسب لیاقت ذاتی عامل رسیدن به موفقیت عشق است نه منسوب بودن به افراد با شخصیت و مشهور)

وقتی ساغری از شراب معنوی را نوشیدی قدری از این شراب نورانی را بر افلاک انداز و پرتاب کن ، افلاکی که غم و غصه را در درون تو ذخیره می کند. تو تا کی می خواهی غم دنیا را بخوری و از غصه آن جگر تو خون شود.

حافظ از فقر و تنگدستی ناله نکن . این تأثیر همان فقر و نیاز است که شعر ترا با ارزش و عرفانی و رنگ خدایی و عشق داده است در این شرایط هیچ خوشدل و خوش فکری صلاح و شایسته نمی داند که تو محزون و غمگین باشی.

دورنمای غزل

رئوس آموزش های این غزل در چند نکته و مطلب مهم نهفته است :

مرزهای تعیین شده عشق

- ❖ اگر عشق بتواند آن شخصیت ناچیز قلبی ترا خراب کند و به نابودی بسپارد شخصیت جدیدی جایگزین خواهد کرد که بدون اینکه جلوه های دنیایی داشته باشی حشمت و قدرت صد قارون را بدست می آوری.
- ❖ در ساحت مقدس عشق خدایی صدارت و بزرگ ترین مقام را به فقیران می دهند که جز عشق وسیله دیگری در اختیار ندارند.
- ❖ در راه رسیدن به منزل لیلی (معشوق و مراد) شرط اولین قدم این است که مجنون و دیوانه او باشی از همه چیز خود بگذری و غیر از او چیزی در فکر و قلب خود نداشته باشی. و این مرز بین عشق و غیر عشق است.
- ❖ چنانچه از مرز تعیین شده عشق عبور کنی در واقع از دایره عشق گذشته ای و به هدف متعالی در زندگی نمی رسی.
- ❖ در این حالت که تو از کاروان عشق جا مانده ای باید به این سؤالات که مشکلات راه تو تا عشق است پاسخ گویی:
 - ♦ کی و چه زمانی می خواهی که این راه را بروی؟
 - ♦ از چه کسی می خواهی آدرس و نشانی این راه را بپرسی؟
 - ♦ برای حرکت و پی بردن این راه ،چه کاری می خواهی انجام دهی؟
 - ♦ در چه حالی بسر میبری؟
- ❖ اگر خواهان تاج پر افتخار مقام معنوی عشق هستی باید گوهر ذاتی خود را ارزشمند و لایق گردانی هر چند از مردان بزرگی چون جمشید و فریدون از پادشاهان پیشدادی ایران باستانی باشی.
- ❖ بی شک به عشق رسیدن و از جام می معنوی آن نوشیدن ترا از غم ایام نجات خواهد داد همان غم و اندوهی که جگر و درون ترا آتش می زند.
- ❖ از فقر و تنگدستی نباید ناله سر داد چون فقر عامل و انگیزه پیشرفت در صحنه های گوناگون می باشد



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

طریقت عشق (راهی که عشق نشان می دهد)

غزل ۳۹۳

(۱) منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن	منم که دیده نیـــــالوده ام به بد دیدن
(۲) وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم	که در طریقت ما کافری است رنجیدن
(۳) به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات	بخواست جام می و گفست راز پوشیدن
(۴) مراد دل ز تمــــاشای باغ عالم چیست	بدست مردم چشم از رُخ تو گل چیدن
(۵) به می پرستی از آن نقش خلود زدم بر آب	که تا خــــراب کنم نقش خود پرستیدن
(۶) به رحمت سر زلف تو واثقم و ر نه	ککش چون بود از آن سو، چه سود کوشیدن
(۷) عنان به میکده خواهیم تاخت زین مجلس	که وعظ بی عملان واجب است نشنیدن
(۸) ز خط یار بیـــــاموز مهر با رُخ خوب	که گرد عارض خوبان خوش است گردیدن
(۹) مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ	که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

شرح غزل

این من هستم که در شهر و دیار خود بین مردم به عشق ورزیدن شهره و مشهور عام و خاص شده ام. و همه مرا به این عنوان می شناسند. این من هستم که دیده و نگاه خود را به گناه و انحراف و باطل عادت نداده ام و آن را آلوده به بد نموده ام زیرا نگاه من در عشق درست و صادقانه است. **ما در طریقت و راهی که برای خود سازی و عرفان بسوی خدا بر گزیده ایم همواره چند موضوع را مد نظر داریم و پیروی می کنیم:**

۱- وفا کنیم : اهل عهد و وفائیم ، بویژه به عشق و به راه آن ثابت عهد و وفادار هستیم و به پیمانی که بسته ایم و سخنی که با یار گفته ایم دست بر نمی داریم و خُلف وعده نمی کنیم.

۲- ملامت کشیم : انتقادات ، نیش و کنایه ها و سخنان ناصواب و نادرست در حق عاشقان خدا می گویند همه این ملامت ها و سرزنش ها را تحمل می کنیم . چون راهی را که می پیمائیم بدان اطمینان و یقین داریم. و این سخنان ناهنجار و ناموافق عشق تأثیری در روند کار ما بسوی تحول و تغییرات ناشی از عشق نخواهد داشت.

۳- خوش باشیم : با همه این نظرات ناصواب و طعنه ها و استهزاء ها از اینکه در راه عشق و معبود خود هستیم خوشحال و مسروریم و ناراحتی به درون راه نمی دهیم. چون به سرانجام کار اطمینان داریم.

۴- رنجیده خاطر نشویم : از کسی نمی رنجیم و کینه و کدورت کسی را به دل راه نمی دهیم. چون رنجیدن و کینه دیگران را به دل گرفتن ، ما را از حقیقت عشق فاصله می اندازد و مانع رشد می گردد . و در طریقت عشق نوعی کفران نعمت و خلاف است و رهرو همواره در مسیر صلح و صراط حق می رود نه مسیر جدال و جنگ و خود خواهی.

از پیر خردمند و دانایی که در میکده عشق و معرفت بر کرسی ریاست و رهبری نشسته بود، پرسیدم که راه رستگاری و نجات انسان از عالم فانی به جهان غیب چیست و چگونه است؟ او از طریق مفاهیم عشق به من پاسخ گفت: **که راه نجات انسان در رازداری است.** یعنی اگر در عرفان راز و حقیقتی رسیدیم آن را دکان کسب و کار و شهرت و رونق بازار خود نسازیم! سؤال دیگری از او پرسیدم که واقعاً مراد انسان و حقیقت خلقت انسان از تماشای عالم هستی چیست که مانند یک باغ بزرگ پر از گل و زیبایی حیرت انگیزی است؟ آن پیر خرد و عرفان به من جواب داد که منظور این است که **انسان از طریق دیدن و خودشناسی وجود خود که گل سر سبد عالم خلقت است فواید و بهره های فراوانی بدست آورد.**

چرا به می پرستی و عشق به خدا روی آوردیم؟ برای اینکه این عشق و صنعتی که از خود و شخصیت خود ساخته ام فایده ای ندارد و لذا به عشق روی آوردم و آنچه را که از خود ساخته بودم به آب زدم و نابود ساختم. برای چه خود را شکستم و این خود خود ساخته را نقش بر آب زدم؟ چون برای خداپرستی بایستی خودپرستی نکرد بهر حال اساس خودپرستی خودخواهی است و خودخواهی ریشه اصلی دوری از خداست. ای خدای مهربان من به رحمت و برکات گیسوی تو که نشان دادی و همه را عاشق خود ساختی اطمینان کامل دارم و صدها امید و آرزو بسته ام. ولی من چه تقصیری دارم وقتی از آن طرف کشش و تمایلی به این طرف نیست کوشش های ما چه فایده ای می تواند داشته باشد!

از مجالس سخنوری و وعظ افرادی که ما را نصیحت و موعظه می کنند ولی خود کردار شایسته ای ندارند باید به سرعت خارج شد و به میکده عشق و معرفت رفت. چرا؟ برای اینکه سخنان واعظان بی عمل دل و درون ما را تیره می سازد و از راه عشق به خدا نا امید و مأیوس می گرداند. از خط و نقش زیبایی که یار ما دارد باید مهر و مهربانی را در رُخ خوب بجوئیم و لذا **باید به سراغ افرادی برویم و دور چهره خویشان بگردیم و از سخنان و هدایت های آنان بهره ببریم که از خوبان و پاکیزگان هستند و سخن و عمل آنان با هم سازگار است و در راه عشق عهد و وفا دارند و ثابت قدمند.**

ای حافظ! بهترین کار و راه این است که از راه عشق جدا نشوی و افرادی که باعث مستی تو بسوی خدا می شوند و نیز از آن عاملی که تو را متوجه خدا می سازد هیچگاه جدا نشوی. بی شک باید از زاهدنماها و افرادی که در ظاهر و باطن آنها با هم متفاوت است و راه عشق را گم کرده اند دوری گزینی که نزدیک شدن به آنان خطا و ناصواب است و عاقبت خوشی در انتظار شما نخواهد بود.

دورنمای غزل

آیا عشق دارای مفاهیم ارزشی است و عشق ورزیدن راه و طریقی دارد؟ وقتی راه عشق جدی است و باید استوار و حساب شده آن را طی نمود اصول و ارکانی که بر آن حاکم است باید شناخته شود و در عمل بکار گرفته شود. صرف در پیش گرفتن عاشقی کار ساز نیست و وقتی ندانیم که عشق واقعی چیست و چگونه است چطور می توان این راه عظیم و پرمخاطره را طی نمود و به حقایق و اسرار عالم دست یافت؟!

نکات و مواردی که حافظ در این غزل می فرماید ما را به این حقیقت متوجه می سازد که طریقت عشق یک مسیر با معنی و مفهومی است و باید ارکان و چهار چوب آن را خوب شناخت و فهمید و به کار گرفت و در این صورت است که می توان امیدوار بود. آن اصول اینگونه اند:

طریقت و شاهراه عشق

- در عشق ورزیدن باید دید و نگاه و نظر آدمی اصلاح شود و آلوده هیچ انحراف و گناهی نباشد. و این تحول بزرگی است در شناخت آدمی به جهان حقایق.
- اهل عهد و وفا باشیم و در همه حال به وفا و عهد خود عمل کنیم.
- ملالت ها و سرزنش ها و طعنه هایی را که در راه عشق به ما زده می شود تحمل نمائیم و هراسی از آن به دل راه ندهیم.

- باید از غم و درد دل‌گرانی نداشت و از اینکه در راه عشق یک رهروی صادق هستیم خوشحال باشیم.
- رنجیدن و کنار کشیدن از سختی راه و ریاضت یک روش ناموفق است باید از چیزی نرنجید.
- راه نجات در راه عشق راز پوشیدن است باید حقایقی که از طریق عشق حاصل می شود دکان شهرت قرار نگیرد.
- مراد و مقصود اصلی از شناخت عالم هستی ، دیدن و شناخت انسان و عظمت وجود اوست که از خود شناسی شروع و به خداشناسی و خداپرستی ختم می گردد.
- روی آوردن به عشق ، آن شخصیت کاذب خودساخته که خودخواهی محور آن است شکسته می شود و خدا و عزت و رحمت او هستی آدمی را در بر می گیرد.
- انسان عاشق همواره امید و اطمینان به رحمت حق دارد و این محوریت تلاش های او را تشکیل می دهد.
- بهر حال اگر این امیدواری نباشد خدای عالم بنده اش را حمایت نکند کوشیدن و عبودیت عاشق چه سودی دارد؟!
- ما باید در معرض نسیم و هدایت عاشقان قرار گیریم چون افراد بی عمل با سخنان خلاف حقیقت خود ما را از عظمت عشق دور می سازند و شوق و شور را از ما می گیرند که نشنیدن سخنان آنان واجب است.
- برای شناخت خدا باید دور افراد خوب و شایسته و عارف چرخید تا از نفس گرم و تجربیات عرفانی آنان خدای عالم و همه خوبی هایش را بشناسیم.
- فقط بدنبال عشق و عاملی باشید که شما را در راه بندگی حق عاشق او می سازد . واز زاهد نماها و زهد فروشان که در ظاهر خود را اهل درستی و راه حق می دانند و در باطن عاری از حقیقت هستند پرهیز کنید.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

رموز عشق نوازی

غزل ۲۷۳

حریف حجره و گرمابه و گلستان باش	۱) اگر رفیق و شفیقی درست پیمان باش
مگو که خاطر عَشَّاق گـو پریشان باش	۲) شـکنج زلف پریشان بدست باد مده
نهان ز چشم سکندر، چو آب حیوان باش	۳) گرت هواست که باخضر همنشین باشی
بیا و نوگل این بلبـل غزلخوان باش	۴) رموز عشق نوازی نه کار هر مرغی است
خدای را رها کن به ما و سلطان باش	۵) طریق خدمت و آئین بندگی کردن
و زان که با دل ما کرده ای پشیمان باش	۶) دگر به صید حرم تیغ مکش زنهار
خیال و کوشش پروانه بین و خندان باش	۷) تو شمع انجمنی یک زبان و یکدل شو
به شیـوه نظر، از نادران دوران باش	۸) کمال دلبری و حُسن در نظر بازی است
ترا که گفت که در روی خوب حیران باش	۹) خموش حافظ و از جور یار ناله مکن

شرح غزل

اگر در رفاقت و دوستی شفیق و دلسوزی، در عهد و پیمان خود درستکار باش و در امور و کارها از جمله با دوستان خود در خانه، گرمابه و باغ و گلستان همراهی و همگامی داشته باش. چین و پیچ و خم گیسوی آشفته را بدست باد نده. که به هر طرف که خواست ببرد. آنچه را که خاطره و افکار عاشقان راه حق را پریشان و مشوش می سازد بیان نکن و نگو که اشکالی ندارد که آنان پریشان باشند! اگر در فکر این هستی که با حضرت خضر نبی که مکان آب حیات جاودانگی را می داند و خود نیز از آن نوشیده است همنشین باشی و تحت تأثیر شخصیت معنوی و الهی او قرار گیری، لازم است پنهان از چشم اسکندر باشی و لیاقتی از خودسازی و راه عرفان در خود فراهم آوری که خودت آب حیوان و ابدی شوی و خضر این بار به دنبال تو باشد و تو را بیابد.

برای شناخت و طی طریق عشق خدایی این تصور پیش نیاید که هر کسی با هر امکانی می تواند مانند مرغی این راه را برود. پس باید مثل یک گل تازه شکوفه زده باشی تا بلبل غزلخوان و چه چه زن همنشین تو باشد. اگر می خواهی که عمر و زندگانی خود را در راه عشق بگذاری و طریق خدمت به خلق و خالق را در پیش گیری و یا آئین بندگی خدا را بدانی، به خدا قسم که بهترین راه همان است که به عاشقان در راه خدا بیبوندی تا در کسب ارزش های معنوی سلطان شوی و به حقیقت دست یابی.

من مانند یک صید حرم عشق هستم و در عشق به خدا مانده ام. زنهار از تو دور باد که به روی من تیغ بکشی و مرا از عشق دور سازی! و تا کنون هر رنجی که نسبت به تو در ما رسیده است به این کار پایان بده و اجازه بده تا ما به آرزوی خود برسیم. تو

شمع انجمنی و گل سر سبد خلقتی، روی تو خیلی حساب می کنند. باید یکدل و یک زبان باشی و آنچه را که می گویی در دل و درون تو هم همان باشد. بین چگونه یک شمع یکدل و یک زبان است هم در درون و فکر و خیال خود و هم در عین سوختن و آب شدن می خندد. تو نیز چنین باش. باید سختی ها را تحمل کنی و در ظاهر بروز ندهی.

اوج و کمال عاشقی و دلربایی برای یک عاشق آن است که در نظر بازی و نگاه عاشقانه نسبت به معبود و معشوق به کمال برسد. حال تو باید در روش و شیوه نگاه کردن از کسانی باشی که تا کنون به آن مرحله از نظر بازی رسیده اند و در این دوران یگانه اند. ای حافظ! که تو یک رهروی وصال عاشقی، از رنج و دردی که از جانب یار به تو می رسد ناله و شکایت سر نده. این عشق را تو برگزیدی و تو انتخاب کردی، پس باید مشقات و سختی های راه آن را هم تحمل کنی، چرا؟ برای اینکه کسی تو را مجبور نکرده است که از روی زیبا و حُسن و جمال حق حیران شوی! که چنین گله مندی! (گر چه خداوند لایق و سزاوار عشق ورزیدن است ولی عشق را ما بر می گزینیم. چون به کمال الهی نیاز مندیم)

دورنمای غزل

۱- عشق یک راه تمام و دارای هدف متعالی است

یکی از ارکان و پایه های عشق به خدا عهد و پیمان درست است. وقتی رهروی عشق به حقیقت عشق رسیده باشد در راه آن تلاش و مجاهدت نماید و پیمان محکمی که با خدای خود دارد می تواند مراحل عشق را به نیکی و درستی طی کند و بر کمال خود در هر لحظه و دوره بیفزاید. تا راه درست را نیابد و آن راه را با جدیت طی نکند، نمی تواند به مراحل بالای عشق و اهداف بلند آن برسد و این نکته مهمی است که اگر در عاشقان الهی تحقق یابد مسیر را آسان می سازد.

موضوع مهم دیگری که در محاسبات و تعالیم عرفانی حافظ خود را نشان می دهد کسب لیاقت و شایستگی است. اگر انسان هیچ تلاشی برای خودسازی عرفانی خود ننماید و استعدادهای خدادای درونی خود را تقویت و توانمند نسازد چگونه به آن حدی خواهد رسید که بتواند با خضر نبی همراه و همسفر شود و نهان از چشم اسکندر مقدونی آب حیوان را بنوشد و ابدی گردد و یا عشق را بطور کامل بپذیرد و به قدرت معنوی دست یابد و کمالات دیگر را بدست آورد.

عشق یک راه مستقیم حق و دارای یک هدف متعالی است نه یک عنصر ساده و بی اهمیت که اگر نباشد و در زندگی ما نقشی بازی نکند اتفاقی نخواهد افتاد. در نظر حافظ عشق یک مکتب عمیق و تأثیر گزار است و هستی و موجودیت انسان و جامعه او را دگرگون و متحول می سازد و اگر به پایان راه نرسد در واقع کاری نکرده است. چون لذت معنوی در پایان سیر و سلوک آن اتفاق می افتد و آن به این مفهوم است که بایستی همراه خضر بود و با او به هدف بزرگ عشق دست یافت. و یا مثل پروانه یکدل و یکزبان بود و در اعتقاد و عمل و تصمیم ثابت قدم ماند و عظمت و تأثیر و نقش عشق را جدی گرفت.

۲- در آئین عشق هدف رسیدن به بندگی خداست

موضوع خیلی مهم مقام و آئین بندگی خداست. ارزش انسان و حرکت و سیر او در زندگی موقعی تجلی می یابد که در بندگی خدای متعال که هدف خلقت اوست موفق باشد و رضایت خالق خود را بدست آورد. حال چگونه و از چه راهی می توان به بندگی خدا رسید؟ شاید عبادت و انجام وظائف و تکالیف شرعی و مراحل و منازلی که برای این کار تعیین کرده اند و در شریعت محمدی در حد کامل تبیین و تشریح شده است گر چه لازم است ولی کافی نیست! خیلی از افرادی که شکل زاهد، واعظ، بطور دائم طرف انتقاد حافظ هستند دین و اجرای احکام آن را یک حرکت صرفاً انجام وظیفه تلقی می کنند و کاری به محتوا و نقش و خودسازی آن در خود و زندگی و افکار خود ندارند.

از طرفی حافظ برای تحول زندگی عشق و راه عشق به خدا را پیشنهاد می نماید و می گوید اگر می خواهید که به بندگی خدا برسید باید از طریق عشق باشد تا به سلطان که عامل تسلط و سیطره و اقتدار معنوی انسان است ترقی و تعالی یابید. و این کار و پیشرفت تنها از عشق و درست پیمودن آن ساخته است.

عشق باید ما را به کمال و نهایت تعالی معنوی برساند و این عمل جز با نظربازی و نگاه عاشقانه و تأثیر و تأثر یافتن از آن غیر ممکن است. صرف دانستن و انجام اعمال و ریاضت ها و برنامه های شب زنده داری ما را به پایان راه نمی رساند. این نظربازی عاشقانه است که تداوم در دلبری و عاشقی را تحکیم می بخشد.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

محک تجربه و آزمایش

غزل ۱۵۹

۱) نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد	ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
۲) صوفی ما که ز ورد سحری مست شدی	شامگاهش نگران باش که سر خوش باشد
۳) خوش بُود گر محک تجربه آید به میان	تا سیه روی شود هر که درو غش باشد
۴) خط ساقی گر ازین گونه زند نقش بر آب	ای بسا رُخ که به خـونابه منقش باشد
۵) ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست	عاشقی شیـوه رندان بلاکش باشد
۶) غم دنیای دنی چند خوری ، باده بخور	حیف باشد دل دانا که مشوش باشد
۷) دلق و سجاده حافظ ببرد باده فروش	گر شرابش ز کف ساقی مهوش باشد

شرح غزل

وضعیت و موقعیت افراد صوفی که خود را عارف و شناسنده خدا می دانند آنچنان نیست که به آن صافی صفات الهی رسیده باشند و در خود متجلی کرده باشند. و هیچگونه غش و انحرافی در فکر و رفتار آنان نباشد. همین ها گاهی کارهایی می کنند و خلاف هایی از آنان بروز می کند که خرقه و لباس عرفانی آنان مستوجب سوختن و از بین رفتن است!! **ولی آن صوفی که دارای فکر و عمل صالح است و اهل عبادت و توجه به خداست چون از ذکر و یاد خدا سرمست می شود همین انسان عارف و ذاکر حق تا شامگاه و پایان روز سرخوش و شاد است و از می عشق به خدا مست می شود.** چقدر خوب است که برای شناخت صوفی درستکار از نادرست و خلافتکار ، محک و سنجشی که تجربه و عاقلانه باشد در دست داشته باشیم تا خوب را از بد تشخیص دهیم. و اگر چنین ملاک و معیار دقیقی در کار باشد بی شک آن کس که غش و انحرافی در شخصیت خود آشکار می سازد شناخته می گردد و مردم فریب خرقه دروغین او را نخواهند خورد و آنگاه رسوا و سیه روی خواهند شد.

گر ساقی که از شراب معنوی و عرفانی خود مردان خدا و حقیقی را مست حق می گرداند این افراد منحرف را بشناسد و نقش غلط آنان را بر آب زند و بر ملأ سازد و هر کسی که لایق است مست حق گرداند ، **بی شک افراد اصیل و درستی خواهند بود که میل به حق و عرفان پیدا خواهند نمود و چهره آنان رنگ خون و عاشقانه پیدا خواهند کرد .** چرا چنین است که هر کسی به عشق خدا راه ندارد؟ چون کسی که در ناز و نعمت بزرگ شده است و در رفاه و آسایش و تنعم روزگار می گذراند راه عشق که راه پر خطر و طولانی و پر زحمتی است نخواهد پیمود و به کوی دوست راهی نخواهد داشت! راه و روش عشق و عاشقی شیوه و مسیر رندان و عاشقان واقعی است که از داخل آزمایشات و بلاها زندگی خود را به سلامت به وصال او برسانند. **مرد عمل باید بود نه مرد آسایش و تنعم .** این افراد ناز پرورد و خوشگذران به دنیا وابسته اند و چون دل به او داده اند در غم از دست دادن مهربانی ها و خیر و خوبی های دنیایی در غم و اندوه بسر می برند در حالیکه انسانی که دانا و آگاه به بی ثباتی و سستی

دنیاست و قصد رسیدن به خدا را دارد حیف باشد که غم و اندوه دنیا بخورد و از عشق فاصله گیرد و در اضطراب و تشویش و نگرانی بسر برد.

این شخصیت عرفانی حافظ (دلق) و آن عبادت و ذکر و نیاز حافظ (سجاده) را به لحاظ لیاقتی که حافظ در راه دوست از خود نشان داده است افراد عارف و واصل حق می پذیرند و قبول دارند. و آن را شایسته رشد و خودسازی می دانند. و این در حالی است که این دلق و سجاده (راه و شخصیت حافظ) آلوده به شرابی باشد که از ساقی عشق اخذ شده باشد نه از هر کسی که مدعی عشق به خداست. (فقط عشق خالص و خدایی تحول برانگیز است)

دورنمای غزل

۱- محک تجربه عامل شناخت افراد مدعی رهبری معنوی است

همواره حافظ در باره اینکه عشق واقعی چیست و چه کسانی در این راه هستند بحث و نظر دارد. و به شکل های گوناگون آن نظرها و دیدگاه ها را بیان می دارد. و از اینکه از صوفی، زاهد، فقیه، حکیم، خرقة، دلق، طامات، شطح، کرامات، به بدی یاد می کند و آنها را با ریا و دو رویی نزدیک می داند و یا با صفت آلوده از آنها نام می برد در واقع انتقادات و ایراداتی است که یک متفکر و دانای به مسائل جامعه نسبت به آنها دارد. بی شک در عصر حافظ که قدرت های ستمگر در رأس هرم قدرت و مدیریت و حکومت تسلط یافتند همه چیز را تحت رفتار ظالمانه خود قرار دادند و اجازه نمی دادند که اهل علم و عرفان و افراد دانا و آگاه، مردم را در مسیر صحیح هدایت کنند.

در این غزل که صوفیان که در عرف جامعه به کسی که راه عرفان و خداشناسی را می رود شناخته می شدند که رهبری و هدایت مردم را بعهده داشتند. ولی در نظام ملوک الطوایفی و حکومت های شیراز آن موقع دچار آلودگی ها و مشکلاتی بودند و این خود سر منشأ انحراف از حق و عرفان بود و عامل نگرانی حافظ می گشت.

حافظ می گوید شناخت صوفی درستکار و نادرست را باید توسط محک و سنجشی انجام دهیم. چون اگر این محک که طلا را از مس و دیگر فلزات باز می شناسد در کار نباشد افراد مدعی هدایت ولی آلوده به گناه و انحراف هم در جامعه شناخته نمی شوند و سکان دار هدایت و رهبری معنوی مردم می شوند و به هر جا که بخواهند آن ها را می برند و این خود باعث فساد و تباهی در جوامع انسانی است!

باید چیزی در دست باشد تا کسانی که خود را خواهان و شایسته رهبری می دانند از این طریق، درستی و یا نادرستی فکر و اعمال و راه آنان برای دیگران مشخص شود. و در زمان حافظ صوفی ها که غالباً با نشان دادن کرامت، خود را به خدا نزدیک تر بحساب می آوردند در مردم نفوذ داشتند ولی در زمان های دیگر به اسم دیگر و با روش ها و مرام های دیگر می توان چنین افرادی را پیدا نمود. که این چهره ها باید برای مردم شناخته شوند و بهترین عامل محک تجربه است که باید مدعیان عشق را به آن زد تا در صد ناخالصی آنان مشخص شود و در این باره نکات و مطالبی دارد:

۲- محک و میزان سنجش عارفان

- کسی که عاشق واقعی است و از مدعی عشق فرق دارد از رخساره و حال و روزگار او معلوم است و این تأثیر پذیری از عشق و عرفان یکی از دلایل متمسک شدن به این روش است.
- شیوه عاشقی واقعی مربوط به عارفان و رندانی است که با بلا و آزمایش و گرفتاری ها خو گرفته باشند و چون هدف رسیدن به عشق خدایی و وصال دوست است اینان نباید در تنعم و آسایش طلبی زندگی فرو روند و بدنبال عافیت و جمع مال و دارایی باشند.
- راه سوم دوری از دنیا و جاذبه های دنیایی است. و کسی که به دنیا علاقمند است هر گاه آن را از دست بدهد غمگین و نگران می شود و این بخاطر دوری از عشق و معرفت حق است بهر حال دانای و شیفته عشق به خدا غم دنیای دون را نمی خورد.

- تمام نشانه های یک صوفی واقعی باید رمز و علامت عشق داشته باشد و شراب عشقی که می گیرد تا هستی خود را با آن عجین کند از دست مطمئن و ساقی عشق واقعی باشد. چون هر دستی را نباید فشرد و هر فکر و مکتبی را نباید پیروی کرد.
- با توجه به این نکات مهمی که در این غزل وجود دارد اگر دقت کنیم دیدگاه اجتماعی و عمیقی که حافظ دارد در این غزلیات دیوان او مشاهده می شود و این می نمایند که حافظ به مسائل اجتماعی و پدیده های اطراف خود توجه و دقت داشته است و همانطور که در جستجوی وصال دوست است قصد داشته که دیگران را هم به این مسیر و صراط حق سوق دهد.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

یک نکته مهم !

غزل ۴۳۴

- (۱) ای دل مباش یک دم خالی ز عشق و مستی
(۲) گر جان به تن ببینی مشغول کار او شو
(۳) با ضعف و ناتوانی همچون نسیم خوش باش
(۴) در مذهب طریقت خامی نشان کفر است
(۵) تا علم و عقل ببینی بی معرفت نشینی
(۶) در آستان جانان از آسمان میندیش
(۷) خار ار چه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد
(۸) صوفی بی‌ساله بیما حافظ قرا به یز

شرح غزل

ای دل! ای حقیقت درونی و فطرت پاک انسانی که بطور ذاتی بدنبال حقیقت و خدایی! **سعی کن که یک لحظه کوتاه هم که شده است از حقیقت عشق غافل نباشی** و مستی و گرایشات خالصانه بسوی حق را از دست ندهی. و اگر به عشق و مستی رسیدی از هستی و نیستی رها می شوی ، آنگاه آنچه را که در قالب و هویت هستی آمده است نجات می یابی و شکل و رنگ و هویت و تعلق برتری را می یابی.

اگر قبول داری که دست پر قدرت الهی حقیقتی بنام جان و عامل حیات و حرکت در وجود تو نهاده است در تربیت و رشد آن مشغول کار شو. و تمام سعی و تلاش خود را متوجه آن ساز. بی شک اهداف زیادی است که برای رشد آدمی وجود دارند که هر کدام برای خود قبله ای از کمال و حسن هستند که اگر دقت کنی و در حقایق آنان بنگری خواهی دید که از خودپرستی و خودخواهی که اساس و محور شخصیت ما را تشکیل می دهد بهتر و عالی تر هستند . **اگر خودپرستی که اساس انحراف انسان است را کنار بگذاری ، با تمام ضعف و سستی که داری همچون نسیم سحری که ملایم می وزد پیام خوشی و مسرت داشته باش. و توجه داشته باش که ناتوانی و بیماری در راه عشق به خدا بهتر از تن درستی و جلوه های دنیایی و مادی زندگی است!**

در روش و مذهب طریقت عشق به خدا، خامی و نادانی و بی توجهی و جهل و بی خبری نشانه کفر و عدم ایمان به منزلت و عظمت عشق الهی است، آری طریق و راه رسیدن به دولت و خوشبختی عشق چالاکي و چستی و زرنگی است. عاشق دانا دارای تلاش و فعالیت برای رسیدن به معبود خود است. تا زمانی که همه تکیه و افتخار و فخر تو علوم و دانشی است که کسب نموده ای و عقل و خردمندی است که در خود گرد آورده ای هیچگاه به معرفت و شناخت حق نمی رسی و بی معرفت در زندگی می نشینی! **آیا دوست داری که یک نکته مهم و حالب به تو بگویم، آیا گوش می دهی؟! و آن اینکه خود را نبین و همه توجه تو**

معطوف و متوجه خودت نباشد!! که سرانجام به رستگاری می رسی. (خودخواهی ریشه بی معرفتی است و خداخواهی سبب رستگاری است)

اگر قصد طی نمودن راه تا کوی جانان را داری ، چنانچه از طریق علم و عقل و سایر توانمندی ها به آسمان اقتدار و عظمت هم برسی از اوج سربلندی و افتخار که کسب نموده ای به خاک مذلت و پستی سقوط خواهی نمود. چون با این ابزارهای انسانی نمی توان به لقاء الهی رسید. در راه عشق بسی سختی هاست. که باید آن سختی ها را تحمل نمود ، مثل رسیدن به گل زیباست که باید مشکلات خار کنار آن را تحمل نمود. بهر حال زیبایی و لطافت گل، زبری و دشواری خار را پوشش خواهد داد و دیگر عذری نخواهد بود. و یا اینکه برای رسیدن به حالت و ذوق درونی مستی حق ، تلخی شراب معنوی و معرفت را باید بر خود سهل و آسان گرفت.

حال می بینیم که صوفیان که همان زاهدنماها هستند دم از مستی حق می زنند و حافظ را بدور از شراب بزرگ عشق بحساب آورده اند. ای کسانی که دست شما از درگاه عشق و مستی دور است تا کی می خواهید درازدستی کنید و خود را بجای عاشقان واقعی به مردم نشان دهید! و اینگونه وانمود کنید.

دورنمای غزل

نردبانی برای رسیدن به اوج معنویت و عرفان

حافظ شیفته حق فقط به عشق و راه عشق و راه حق می اندیشد و از عشق و معرفت و توانمندی آن نردبانی بلند و با عظمت بسوی درگاه حق و حقیقت قرار می دهد و انسان را دعوت به اوج سربلندی می نماید. چند نکته مهم در فرازهای گوناگون این غزل وجود دارد که نشانه دقت نظر و توجه دقیق عارف زنده دل است که باید بدان دل سپرد:

■ به لحاظ اهمیت و جایگاه رفیع عشق الهی ، نباید حتی شده برای یک لحظه کوتاه از عشق جدا شد. و این جدا شدن انحراف و گناه خواهد بود. ولی اگر این عاشقی و شیفتگی ادامه یابد بی شک انسان به مقامی از ارزش ها خواهد رسید که نیستی و هستی (دنیا و آخرت) و تحولات آن هیچ اثری در او بسوی فنا نخواهد داشت و آدمی فراتر از این تغییرات به رستگاری حق خواهد رسید. و این رستگاری و وصال حق نتیجه تدام راه عشق است.

■ خود پرستی که همان خود خواهی و خود محوری و خودکامگی است باعث تنازع بین انسان ها و ریشه اصلی انحراف از حق است . اصولاً خود خواهی ما را به وصال حق و ارزش های متعالی نخواهد رساند و لذا غیر از قبله خودخواهی بقیه مسیرها درست بوده و رهرو اگر به عظمت جان و روح و حیات خود پی ببرد و در رشد و تربیت آن مشغول بکار شود می تواند به خداخواهی و به درگاه ربوبی حق برسد.

■ انسان باید راه عشق را با تمام مشکلاتش طی کند زیرا اهمیت راه آنقدر هست که بیماری و ضعف و سستی آن بهتر و شایسته تر از تن درستی و سلامت مادی زندگی است. چون در راه معشوق باید خوشحال بود و این خوشی و بیماری چون نسیم صبحگاهی از زندگی مادی و دنیایی بهتر و شایسته تر است.

■ باید راه عشق را آگاهانه و با دانایی و حکمت و دانش طی نمود . در طریقت و راه عشق خامی و نادانی که قدم گزاردن در تاریکی است نشانه انحراف و گمراهی و کفر است و کافری راه دشوار و انحراف است و رهروی حق از طریقت کافری و انحراف به حق نمی رسد . در حالیکه طریقت دولت عشق باید از طریق دانایی و چالاکی و زرنگی باشد . بهر حال موانع بسیار است و پشت سر گزاردن این مشکلات با توانمندی و تلاش و زحمت میسر خواهد بود.

■ هر چقدر به علم و عقل و اقتدار خود تکیه کنید به معرفت واقعی دسترسی نخواهی یافت. بهر حال انسان محدود دارای آگاهی محدودی است و آنچه را که ما در زندگی کسب می کنیم و با افتخار و خودخواهانه آن را به رخ

دیگران می کشیم معرفت واقعی عشق نیست ولی یک نکته مهم در اینجا وجود دارد و آن اینکه اگر بتوانیم که خود را نبینیم و از خودخواهی های خود در گذریم و خود را برتر از دیگران قلمداد نکنیم لطف خدا سرانجام ما را به رستگاری خواهد رساند . چون خودخواهی رابطه با خدا را قطع خواهد نمود و رستگاری و نجات را نصیب انسان نخواهد کرد . از آنجائیکه همه مشکلات ناشی از خودخواهی ماست و چون علم و تجربه ما محدود و ضعیف است موانع را کنار نمی زند و مشکلات را حل نخواهد کرد.

□ حال اگر می خواهی که به جانان برسی با این قدرت ظاهری که بدست آورده ای نمی توانی. چون هر چقدر بالاتر بروی سرانجام روزی از آن بالا به پائین خواهی افتاد و این سقوط یعنی نابودی و از دست دادن همه چیز.

□ برای رسیدن به حق و عشق حق باید مشکلات راه را تحمل نمود مثل رسیدن به گل که باید از سختی و تیزی خار عبور نمود.

□ از طریق ریا و ریاکاری نمی توان دم از عرفان و تحقق حق زد چون نباید خودخواهی ملاک راه عشق باشد . کوتاه آستینان که دستشان به حق نرسیده است نمی توانند خود را در جرگه مردان صاحب دل قرار دهند و از عشق به حق دم زنند!! راه عشق از راه حق و عدالت و درستی می گذرد و نفاق و دو رویی و سالوس و فریب در آن راه ندارد!



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

دعای شب و نیاز صبحدم

غزل ۴۷۲

کجاست پیک صبا گر همی کند کرمی	۱) ز دلبرم که رساند نوازش قلمی
چو شبمنی است که بر بحر میکشد رقمی	۲) قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق
ز مال وقف نبینی به نام من درمی	۳) بیا که خرقه من گر چه رهن میکده هاست
پیاله گیر و بیا سا، ز عمر خویش دمی	۴) حدیث چون و چرا درد سر دهد ای دل
برو بدست کن ای مرده دل، مسیح دمی	۵) طیب راه نشین درد عشق شناسد
به آنکه بر در میخانه بر کشم علمی	۶) دلم گرفت ز سالوس طبل زیر گلیم
به یک پیاله می صاف و صحبت صمنی	۷) بیا که وقت شناسان دو گون بفروشد
اگر معاشر مائی بنوش نیش غمی	۸) دوام عیش و تنعم نه شیوه عشق است
به کشته زار جگر تشنگان نداد نمی	۹) نمی کنم گله ای لیک ابر رحمت دوست
که کرد صد شکر افشانی از نی قلمی	۱۰) چرا به یک نی قندش نمی خرند، آن کس
جز از دعای شبی و نیاز صبحدمی	۱۱) سزای قدر تو شاها بدست حافظ نیست

شرح غزل

چه کسی است که از دلبر و معشوق و محبوب من نامه ای که در آن با قلم و نوشته خود مرا مورد تفقد و نوازش قرار داده باشد، به من برساند. نسیم صبا که پیک خبر و آورنده اسرار و حقایق عالم از جانب حضرت دوست است کجاست تا برود و بزرگی و کرم کند و پیغام مکتوب و محبت آمیز دوست را برای من بیاورد. خیلی چیزها را که دیدم و با عشق مقایسه نمودم، از جمله آنان عقل و خردمندی بود. **که آیا با تدبیر ها و دور اندیشی های عقل چگونه می توان به عشق پیوست و به مقصد رسید؟.** آنگاه فهمیدم که عقل و خردمندی و توانمندی و آثار آن مانند یک قطره کوچک شبنم است که رقمی را روی آب دریا بنویسد، بی شک این نوشته واقعی نخواهد بود و از بین خواهد رفت. بیایید و اوضاع حاضر مرا ببینید که من عاشق حقم و خرقه من (شخصیت عرفانی من) در میکده هاست و شخصیت من عاشقانه و تحت تأثیر شراب عشق و عارفان حق است. چرا برای اینکه مال حرام و وقفی که مربوط به مصرف خاص است در زندگی من درمی دیده نمی شود. (عرفان با مال مردم خوردن منافات دارد)

طرح سخنانی که پیرامون زندگی و علل و حوادث آن است و دائم انسان دوست دارد که چون و چرا کند و علت های آن را بپرسد باعث درد سر و گیجی و گرفتاری انسان می شود و او را به نتیجه مطلوب نخواهد رساند. **بهتر است که به عشق روی آوریم و از شراب آن بنوشیم و در طول عمر خود زیر سایه امنیت عشق دمی بیاسائیم و آسوده خاطر از شر و شور دنیایی باشیم.** آن طبیبی که در گذرگاه ها مردم را درمان می کند و پزشک مادی افراد است و بیماری ظاهری را دوا و درمان می کند

نمی تواند درد عشق ما را علاج کند! پس ای کسی که از بی عشقی مرده ای! برای زنده بودن و حیات، بدنبال طبییی که مسیح دم است و مرده را زنده می کند برو تا علاج واقعی یابی.

دلم از سالوس و دو رویی و نفاق و ریاکاری گرفت و دردمند شد و از این پنهان کاریها و تخلف ها ناراحتم، باید بر در میکده معرفت و عشق که انسان را در آنجا متحول و منقلب می سازند پرچم صداقت و عشق را بر افرازم و به همه اعلام کنم که مکتب عشق یعنی راستی و صداقت. آنان که وقت شناسند و لحظات عمر و تأثیر گذاری آن را می دانند از عمر خود به نحو شایسته ای در نوشیدن یک پیاله شراب معنوی و معرفت حق و صحبت و همراهی شاهد دل آگاه استفاده می کنند و زمان را از دست نمی دهند و در عشق حق غوطه می خورند و هستی خود را با این دو عنصر متعالی رنگ خدایی می بخشند. ادامه زندگی بارانی نبارید و آن را از به اسلوب خوشی و راحتی و تنعم که بطور معمول بدنبال آن هستیم شیوه درست عشق ورزیدن نیست و ما را در مسیر حق به رشد معنوی نمی رساند. اگر عشق را بپذیری و در گروه معاشر عاشقان هستی باید از غم و اندوه در فراق یار در درون خود داشته باشی و دائماً به فکر رسیدن به وصال او باشی نه دنیا طلبی و راحت طلبی.

من در اینجا گله و شکایتی ندارم ولی نمی توان از حقیقت گذشت که ابر رحمت حضرت دوست بر کشته زار و مزرعه جگر تشنگان و عاشقان خود برکات و توجه و رحمت خود خیس نکرد. چرا امروز قلمی که چون نی شکر صدها کلمات و عبارات شیرین معنوی و معرفتی را می نوشت سبب چیست کسی دیگر بدنبال آن قلم ها و معانی و مفاهیم نیست و آن مطالب را استقبال نمی کند و در جستجوی آن حقایق بر نمی آید؟ **ای شاهنشاه وجود! سزاوار و قدر و قیمت و عظمت تو حافظ و افرادی امثال او نیستند! و این انسان ها نمی توانند آنچه را که شایسته تست بیان کنند، برای ارتباط با تو باید با دو چیز پیش رفت:**

❖ **دعای نیمه شب:** که باید در دل شب، آن زمان که همه خوابند سالک، خدا را با زاری تضرع بخواند و حاجات خود را از درگاه حق طلب کند.

❖ **نیاز صبحدم:** استجابت دعای عارف در صبحدم، بعد از شب ظلمانی که تو او را بپذیری و با نسیم سحری او را نوازش کنی و مورد لطف قرار دهی.

دورنمای غزل

منحنی صعود و نزول عشق

بیان نکته ها در نکته سنجی های حافظ در این غزل عاشقانه قابل توجه و عنایت است. غزل که عشق و موانع آن را توضیح می دهد و راه حل درستی برای پیمودن راه عشق جلوی پای انسانها قرار می دهد:

- عاشق بدنبال ارتباط و تماس با معشوق است و بطور دائم به این حقیقت که در وجود او در غلیان و جوش و خروش است می باشد و حتی اگر لازم باشد این ارتباط از طریق نسیم سحری و باد صبا باشد و در واقع این پیام رسانی صبا بخاطر شب زنده داری و سر در جیب تفکر فرو رفتن عارف آگاه دل و دانا می باشد که چون شب به پایان رسد و روز آشکار گردد در همان ابتدا مژده وصل از طریق این باد صبا حاصل می شود.
- در ردیف عاشقی و در مسیر و طریق رعایت حلال و حرام یک اصل و رکن اساسی است و مال حرام به هر شکلی نادرست و مشکل آفرین خواهد بود چون نزدیکی به مال حرام به عبارتی دنیا طلبی و داشتن حرص و طمع به مال دنیا از هر راهی که بدست آید و این با روح و تعالی عشق منافات دارد و حافظ خود را بری و جدای از اینگونه مال و گرایشات دنیایی می داند.

- **چرا حدیث چون و چرا؟** چرا این انسان که از عشق جداست از حقیقت و اسرار عالم جدا می شود و به چون و چرا دست می زند و بدنبال علل وقایع و اتفاقات می گردد و می خواهد تا سبب و اسباب زندگی و تحولات تاریخی را به نیکویی بداند و به فلسفه ذات اشیاء فرو رود و تأمل و تفکر داشته باشد و هر چه می پرسد به جایی نمی رسد که مثلاً چرا جهان، آدم و سرنوشت وجود دارد و چرا انسانها گوناگونند و آدمی در مسیر عشق حرکت نمی کند و سؤالات دیگر.

- درست است که انسان متفکر است و بدنبال این پرسش ها می گردد ولی انسان در مکتب عشق است که به این جواب ها می رسد و خدای عالم هم عشق را بهمین خاطر در نهاد و در سر راه آدمی قرار داده است. چون عقل آدمی و تدبیر و راهیابی های آن نمی تواند همه مسائل را روشن سازد و ابعاد این چون و چراها را مشخص کند. بهر حال عقل و خرد آدمی از همین زندگی محدود است و در این زندگی محدود نمی توان به این سؤالات عمیق و اساسی پاسخ داد. چون برای هر برهانی شکی وجود دارد و این دو با هم پیش می روند و در اکثر مواقع هر دو باقی می ماند و مشکلی حل نمی شود.
- عشق آسایش درون است. و این امنیت در فرد و اجتماع از دستاورد بزرگ مکتب عشق است و عقل که با زندگی آدمی تقویت می شود با همه زرنگی و زیرکی و کاردانی این آسایش را فراهم نمی آورد و برای هر آسایشی ضرر و زیانی را آشکار می سازد و هیچگاه به میزان و تأثیر و اقتدار عشق انسان را متحول و دگرگون نمی سازد.
- برای چه درد و مشکلات خود را به طبیب مادی و معمولی ارائه می کنیم؟ مگر او می تواند درد عشق و مشکلات آن را حل کند؟ مگر در زندگی ما چنین چیزی دیده شده است؟ در صورتی که باید بدنبال طیبی که عیسی دم باشد و با روح کلام و نفس گرم و رحمانی خود مرده را زنده کند و جاهل را آگاه سازد بود. و اوست که عشق واقعی رسیده و آدمی را از طریق عشق متحول دگرگون می سازد و زندگی حقیقی و ابدی می بخشد.
- حافظ بعنوان یک انسان آگاه به حقایق عشق و رونده راه عشق به همان میزان که از عشق و حقیقت و تأثیر آن می گوید و دل به آن داده است و یک لحظه از آن غافل و دور نیست از سالوس و ریاکاری ابراز تنفر می کند و تنها راه و چاره را در این می بیند که پرچم و درفش این سالوس را بر فراز میکده عشق و معرفت بر افرازد و همه را آگاه سازد که از طریق دو رویی که بر خلاف اخلاص و حقیقت است نمی توان به کوی یار مسیری را باز نمود!
- ریاکاری طرف مقابل عشق و اخلاص است و کسی که از طریق نفاق و دو چهرگی به سوی عشق می رود و از معرفت و دانایی برای مردم صحبت می کند و خود را خادم و در راه عرفان و خدا نشان می دهد چون در حقیقت به آن نرسیده است در جامعه به نفاق متهم می شود و مردم را از دین و عرفان مأیوس و ناامید می گرداند و این درد بزرگی است که گویا حافظ در جامعه خود فراوان داشته است! گویا بهتر بتوان گفت که در همه اعصار این دو رویی وجود دارد البته به شکل های گوناگون!!
- فرق عارف و فرد معمولی در این است که عارف قدر و قیمت وقت و زمان را خوب می شناسد و به ارزشمندی آن پی برده است و از آن به نیکویی استفاده می کند ولی فرد معمولی برای چیزی که اصلاً بهاء نمی دهد و سرمایه گذاری نمی کند و بحساب نمی آورد عمر و لحظات گذر زندگی اوست!! بهمین لحاظ عارف به حقیقت می پیوندد و جاهل و نادان به ضلالت. و چون راه عرفان از شاهراه حقیقت می گذرد عارف به وصال می رسد و جاهل و مرد معمولی به بطالت و بیهودگی. عارف از طریق شراب معنوی و شاهد ارزش های متعالی که همواره رهبر و مقتدای فکر و عمل اوست برای دو جهان اهمیت واولیتی قائل نیست و به یار واقعی انسان که خدای متعال است می اندیشد و هدف تلاش های خود قرار داده است.
- راه عشق خطرناک و پر درد و سر و پر از فراز و نشیب و موانع و گرفتاری است. باید انسان مرد میدان مشکلات باشد. عیش و نوش و راحت طلبی که دو اصل زندگی دنیایی با اصول و راه عشق که سختی و تلاش و درد و غم است سازگاری ندارد. البته این درد و غم دنیایی فرسوده کننده است و از جسم و جان آدمی می کاهد و در هر لحظه باعث و سبب تنزل و سقوط او می شود ولی عارف خود به دنبال غم دوست است چون وصل و رستگاری را در همین دوران هجر و دوری می جوید و لذا هر چه غم دوست بیشتر داشته باشد خود را موفق تر و نزدیک تر به یار می بیند.

● کلام معنوی چون در عمق و ذات خود حقیقت دارد مانند شکر شیرین و جذاب است و انسان چون به این کلمات و حقایق می رسد درد و رنجش احساس نمی کند بلکه به شیرینی و خوشحالی و سرور می رسد و این خاصیت ادبیات و فرهنگ عشق است که هم دارای محتوی و بار معانی است و هم در قالب و شکل زیبا و جذابی بیان شده است که در هر دو حالت انسان را جذب حقایق می نماید.

● در نتیجه برای آنکه به عشق برسیم و دچار وسوسه های عقل نشویم و سالوس و ریاکاری و مردم فریبی اساس و بنیان تلاش های ما را ضایع نگرداند وقت و حقیقت آن را دریابیم و در غرقاب عیش و خوشی و تنعم غرق نشویم و ابر رحمت حق بر ما نازل شود ، دو راه حل موجود است :

❖ از **دعای نیمه شب ها** غافل نشویم و در دل شب به یاد خدا باشیم و به اشک و آه و ناله درمان درد خود را از او بجوئیم که او طیب عیسی دم است.

❖ **نیاز صبحدم** که عارف پس از تاریکی شب به آرزوهای خود می رسد و از خدای مهربان طلب دوستی و محبت می کند و در پایان راه شب به وصال می اندیشد از نسیم سحری پیغامی دریافت دارد و نیاز خود را بر آورده نماید.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

مدارِ دلبری

غزل ۱۷۷

نه هر که آینه سازد سکنندری داند	(۱) نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند
کلاه داری و آئین سروری داند	(۲) نه هر که طرف کُله کج نهاد و تند نشست
که خواجه خود روش بنده پروری داند	(۳) تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن
که در گدا صفتی کیمیا گری داند	(۴) غلام همست آن رند عافیت سوزم
و گر نه هر که تو بینی ستمگری داند	(۵) وفا و عهد نکو باشد از بیاموزی
که آدمی بچه شیوه پری داند	(۶) بیاختم دل دیوانه و ندانستم
نه هر که سر نتراشد قلندری داند	(۷) هزار نکته باریک تر از مو اینجاست
که قدر گوهر یکدانه گوهری داند	(۸) مدار نقطه بینش ز خال تست مرا
جهان بگیرد اگر داد گستری داند	(۹) به قد و چهره هر آنکس که شاه خوبان شد
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند	(۱۰) ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه

شرح غزل

اینطور نیست که هر کسی بجای عشق واقعی که از طریق سیر و سلوک و زحمت و ریاضت بدست می آید چهره خود را در ظاهر گداخته و بر افروخته سازد و خود را عاشق واقعی تلقی کند و به خدا نزدیک بداند! و نیز اینطور نیست که هر که بتواند آینه بسازد و مثل اسکندر مقدونی کارهای بزرگ انجام دهد و جهان را فتح نماید!! اینگونه نیست و نمی تواند باشد که هر کسی که کلاه را به شکل کج بر سر بگذارد و با قدرت و ابهت و تند و مصمم بنشیند مدعی سروری و سالاری و ریاست و کلاه داری بر مردم باشد.

عشق و عاشقی با ظاهر سازی و کسب وجهه و موفقیت در میان مردم بدست نمی آید بلکه نوعی بندگی و اطاعت از خداست . و چون بندگی می کنی بخاطر دریافت مزد و پاداش نباشد و این بر خورد معامله گرایانه و داد و ستد را در نظر نداشته باش. بدون شک اگر کار خوبی انجام دادی ، خدای عالم که خواجه و آقای انسان هاست روش بنده پروری و برخورد با تو را می داند و تو را در زمان مناسب که خود بهتر می داند متنعم و از نعمت های خود بهره مند خواهد ساخت.

من آن عارف و رندی را دوست دارم و غلام و چاکر او هستم که تنها چون گدایان مزد در خواست نمی کند و بدنبال عافیت و سلامت و موفقیت خوب دنیایی هم نیست بلکه در عین اینکه گدا و محتاج است و همه وجودش از نیاز و فقر به خدا مشحون است ولی درون او مانند کیمیا ارزشمند و مانند اکسیر دگرگون کننده است . اگر شما وفاداری و عهد و پیمان را

نیک و خوب فرا گیرید بهتر و شایسته است تا در سیر و سلوک خود بکار گیرید و گر نه راه ستمگری و ظلم را هر کسی می تواند انجام دهد افرادی که مردم از دست آنان می نالند!

من روش عشق را بر گزیدم. و دل و درون و همه هستی خود را وقف و تقدیم عشق نمودم و دیوانه وار در این راه قدم گذاشتم ولی به این حقیقت پی نبردم که آدمی چگونه بر خلاف تمایل به دنیا و مادیگرایی چنین روش را بر می گزیند که غیر مادی و سراسر معنوی و روحانی است. **روش و برنامه عاشقی دارای هزاران نکته دقیق و قابل توجه و دقت است که از موهم باریک تر است و اینطور نیست که هر کسی سر نترشد ولی بتواند قلندری و جوانمردی را پیشه خود سازد و راه مردان بزرگ و عیاران را برود بدون اینکه آن ارزش ها را در وجود خود پیاده کند .**

من هر شناختی که در راه عشق بدست آوردم از دلبستگی به خال زیبای حضرت دوست است و کسی که اهل عشق و عرفان است به این حقیقت پی برده است همانطور که یک گوهر شناس قیمت و ارزش یک گوهر بی همتا و بی نظیر را خوب می شناسد و قدر آن را می داند. خدای متعال شاه خوبان است و من و تو به عشق او نیازمندیم. و بطور اصولی این یک قاعده است که هر کسی در وجود خود کمال را به تمام داشته باشد و در چهره و شخصیت واقعی خود آن را نشان دهد و این کمال را هویدا سازد او شاه خوبان و خوبی هاست و او می تواند بر جهان مسلط شود اگر بتواند از روی عدل و داد جهان را اداره کند و این مشخصات استثنایی صرفاً در خدای متعال جمع است.

چرا هر کسی غزل ها و سخنان حکمت آمیز و عرفانی حافظ را نمی فهمد ، چرا چنین است؟ زیرا از اشعار پر از معرفت حافظ که مطبوع و دلکشی است کسی بهره خواهد برد که استعداد طبیعی و درونی داشته باشد و نحوه و روش سخن گفتن در (فارسی) را نیک آموخته باشد .

دور نمای غزل

۱- چه کسانی در زمره عاشقان واقعی هستند؟

رسیدن به عشق حق که بی شک باید از طریق شناخت و دانایی عمیق باشد چندان جاده صاف و هموار نیست. همانطور که خدای تعالی که مظهر کمال و حُسن و در نهایت اقتدار و عزت است این انسان ضعیف به این سادگی و آسانی نمی تواند به ارزش ها و کمالات و مقامات عشق به خدا نائل آید بهمین نظر این مسیر سختی و دشواری را حافظ خوش لهجه و شیرین سخن در جای جای غزل های خود به تصویر کشیده است.

حال این سؤال مطرح است که هر کسی که مدعی عشق باشد و شرایط و شکل این کار را در ظاهر فراهم آورده باشد و بر اساس سلیقه و روشی که بروز می دهد مثلاً نشان دهد که صورتش از آتش عشق به حق برافروخته و داغ شده است و آیا معنی این کار او این است که او به عشق رسیده و آئین و روش دلبری و عاشقی را خوب آموخته و به کمال آن دسترسی یافته است؟!

باید توجه و دقت داشت و اصول و قواعد عشق و عاشقی را فهمید و دانست که با آینه ساختن انسان اسکندر مقدونی نمی شود که فاتح نصف جهان قدیم بود! و یا کسی که لباس خاصی به تن کند که بر ابهت و نفوذ او در مردم بیفزاید و کلاهی هم به شکل کج بر سر بگذارد. آیا معنی کار او این است که ابزار و وسایل بزرگی و سروری را در خود فراهم نموده و به کمال آن دست یافته است؟!

مگر بدون آموزش و سپری نمودن مراحل خودسازی و ریاضت که آنهم بر اساس گفته و تجربیات عرفانی مردان حق و حقیقت که این راه دشوار را طی نموده اند و به مقصد و مقصود رسیده اند امکان آن است که به لقاء و وصال حق رسید؟! ای کسی که سالک راه شده ای و رهروی عشق گشته ای! اگر می خواهی که به این راه ادامه دهی از این ظاهر سازی که فقط ترا به شهرت و نفوذ در میان انسان ها می رساند و از عشق واقعی دور می سازد پرهیز کن و اگر به این مدار و مسیری که ترسیم می شود و جلوی پای تو گشوده می گردد دقت کنی ، خواهی فهمید که حقیقت عشق کدام است :

۲- مدار و مسیر عشق ورزیدن

- با خدا مانند گدایان یک رابطه داد و ستدی و طلبکاری برقرار نکن بلکه به وظائف خود عمل کن او خود روش بنده پروری داند.
- عارف و رندی موفق و موید به لطف خداست که بدنبال رفاه طلبی و عافیت و خوشی نیست و در عین داشتن حداقل زندگی و قناعت و صرفه جویی، در درون خود با تربیت و ریاضت درست کیمیای عظیمی از معنویت و عرفان ذخیره نموده است.
- عهد و پیمان و دوری از ظلم و ستم باید ملاک کار تو در سیر و سلوک باشد. و گر نه هر کسی می تواند از مسیر وفاداری منحرف شود.
- بطور دقیق معلوم نیست که آدمی علیرغم مشکلات فراوان راه عشق به آن گرایش پیدا می کند یا نه!
- برای شناخت راه عرفانی و خداشناسی و خداخواهی هزاران نکته باریک و دقیق وجود دارد که باید آن ها را شناخت و در عمل آورد نه اینکه فقط ادعا داشته باشیم و سر تراشیده دعوی قلندری و جوانمردی کنیم!
- هر چه می دانیم و هر شناختی که برای رسیدن به خدا بدست می آوریم از خداست نه از جای دیگر. و کسی که راه عشق را در می نوردد این حقیقت را می فهمد! بهر حال گوهر شناس می فهمد که گوهر با سنگ چه تفاوتی دارد.
- هر موجودی که در ذات خود کامل است و در شخصیت و ظاهر خود آن استعداد و توانمندی را بروز می دهد اگر بر جهان از طریق دادگستردن و نظم و قانون مسلط شود شاه همه خوبیها و خوبان جهان خواهد شد. و بی شک چنین مشخصه ای فقط در خدای عالم است و بس. و انسان بسوی او کشش دارد و لاغیر.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

آیت عشق، دفتر عقل

غزل ۴۸

(۱) صوفی از پرتو می راز نهانی دانست	گوهر هر کس از این لعل توانی دانست
(۲) قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس	نه هر آن کو ورقی خواند معانی دانست
(۳) عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده	به جز از عشق تو باقی همه فانی دانست
(۴) آن شد اکنون ز ابنای عوام اندیشم	محتسب نیز در این عیش نهانی دانست
(۵) دلبر آسایش ما مصلحت وقت ندید	ور نه از جانب ما دلنگرانی دانست
(۶) سنگ و گل را کند از یمن نظر لعل و عقیق	هر که قدر نفس باد یمانی دانست
(۷) ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی	ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست
(۸) می بیاور که ننازد به گُل باغ جهان	هر که غارتگری باد خزانی دانست
(۹) حافظ این گوهر منظوم که از طبع انگیخت	ز اثر تربیت آصف ثانی دانست

شرح غزل

صوفی و عارف که راه عرفان را برگزیده است. از پرتو و روشنایی باده معنوی به راز نهانی و حقیقت پی برده است. نه از راه های عقل و تجربه شخصی و علم و دانش های معمول و متداول. و لذا می توانیم به گوهر و سرشت ذاتی هر کس که از این باده لعل فام و سرخ رنگ فیض می برد پی ببریم. شناخت ارزش و پی بردن به زیبایی خیره کننده یک بوستان پر از گل را مرغ سحر (عارف شب زنده دار) که عاشقانه به این مجموعه گل می نگرد می فهمد و درک می کند و به زیبایی و حقیقت وجودی آن پی می برد. نه آن کسی که عاشق نیست ولی از طریق مطالعات کتاب ها و علوم معمول بشری می خواهد به این عشق معنوی دانا شود و آگاهی کسب کند. **برای قضاوت بین این دو دیدگاه، که یکی راه عشق است و دیگری راه علم و عقل، دوجهان و حوادث و تحولات و تغییرات آن را به دل کار افتاده که بلا دیده و رنج و مصیبت راه پر خطر عشق را طی نموده است، عرضه کردم این دل عاشق همه چیز عالم را غیر از عشق فانی و نابود شدنی دانست و آن چیزی که باقی می داند عشق است و بس.**

در این عصر که نظم و سیطره حاکمیتی امیر مبارز بعد از شاه شجاع در شهر شیراز برقرار شده است. من نگران اکثریت مردم هستم که در تنگنا قرار گرفته اند و همه چیز حتی راه عشق هم در پنهانی انجام می شود و این محتسب بهتر از هر کس دیگر آگاهی و اطلاع دارد. آن دلبر (امیر مبارز) صلاح و مصلحت ندانست که ما در آسایش و امنیت زندگی با ارزشی داشته باشیم و گر نه او خوب می دانست که ما چقدر نگران این وضعیت پیش آمده هستیم. که آزادی ها از همه سلب شده است و اهل علم و عرفان مثل گذشته به کار و تلاش نمی پردازند و هنر و استعداد خود را بروز نمی دهند و از رونق بازار عشق و عرفان کاسته شده است.

شما خیال نکنید که عشق به خدا بی ارزش است و هر وقت خواستید می توانید مانع ترویج و گسترش آن شوید. من به شما می گویم که سنگ و گل هم با عنایت و نظر عرفانی، صائب و مؤثر مردان خدا و عارفان حق می تواند آنقدر ارزشمند شود که به سنگ لعل و عقیق تبدیل گردند. و این چنین تحول و دگرگونی در ذات انسان موقعی تحقق می گردد که جامعه و مردم قدر این نفس هایی که از نسیم فرحبخش الهی به ما می رسد خوب بشناسند و قدر شناس باشند. شما می پندارید که بواسطه کتاب های علمی و فلسفی و عقلانی و دانش های اکتسابی و تحقیقاتی می توان مقام و هویت عشق را شناخت و آموزش دید؟ من می ترسم که شما به این نکته مهم که عشق الهی است از این طریق نتوانید برسید!

باید به سوی عشق به خدا روی آورد و از شراب ظهور و معنوی برای رسیدن به عشق الهی بهره برداری کرد. کسانی که جهان و تحولات آن را می شناسند خوب فهمیده اند که با وجود بادهای از بین برنده خزان که کارش غارت کردن و ریختن برگ ها و سر سبزی درختان است هیچگاه به این گل های تازه شکفته شده دل خوش نمی کنند و وابسته نمی شوند چون آن گل های زیبا بزودی پژمرده شده و از بین می روند (عشق به حق را کنار نگذارید و بسوی دنیاگرایی تمایل نشان ندهید) اینک می بینید که حافظ این ابیات غزل را که مانند گوهرهای بهم متصل و رشته شده اند از استعداد و طبع درونی خود بیرون می ریزد بخاطر تربیت و توجه و عنایتی است که آصف ثانی خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع به او داشته است.

دورنمای غزل

۱- عوامل تأثیر گزار بر راه عشق

در اینجا باز هم صحبت از عشق است. البته این عشق که راز و حقیقت آن را صوفی و عارف درک می کند و هر کسی بر اساس گوهر و استعداد وجودی خود به این ارزش دست خواهد یافت با دو چیز مقایسه شده است:

❖ سیاست، حکومت

❖ عقل و فلسفه

عشق و سیاست همانطور که در عصر حافظ با هم در گیر بودند و سیاست وقت، نظم و قانون خاصی را بر جامعه حاکم نموده و مانع آزادی و گرایش به عشق شده است. همه کارها پنهانی صورت می گیرد یکی از موانع بزرگ عشق است و انسان های عوام که به زندگی روزمره مشغولند به ارزش معنوی کمتر گرایش خواهند یافت. چون از آزادی عمل و تماس با عرفاء و مردان پاک و حضور در مکان های خاص نشر و تبلیغ عرفان فاصله خواهند گرفت.

البته این سیاست حاکم که حافظ از آن سخن می گوید در زمان حاکمیت امیر مبارز است که در ظاهر سایه استبداد را بر شیراز و مردم آن حاکم نمود و مردم به پنهانی ها و مخفی گاه ها روی آوردند که سخت مورد انتقاد حافظ بود. بهر حال تقویت عشق و ارزش های معنوی و فضائل اخلاقی در جامعه نیاز به یک محیط سالم، آرام و مناسب دارد که با دخالت سیاست های زورمدار فرو می ریزد و دانشمندان و عرفاء منتقدین این وضعیت نامناسب خواهند بود که حافظ بعنوان یک انسان حکیم، کلامی، منتقد و عارف موضوع را پی گیری می کند.

۲- عقل یا عشق؟ کدامیک انسان را به مقصد می رسانند!!!

بین عقل و عشق یک درگیری لفظی همواره بر قرار است. و عرفاء و مردان حق همواره جایگاه عشق به خدا را بالاتر از عقل محاسبه گر آدمی می دانند. و حافظ بارها در غزلیات خود آن ها را تبیین نموده است. و در این غزل کسانی که می خواهند از طریق دانش های اکتسابی و حس و تجربه و تعلقات متداول به حقیقت عشق برسند آنها را مورد انتقاد قرار می دهد و می گوید انجام چنین کاری غیر ممکن است. چون با نردبان عقل که پاهای آن چوبین و ناتوان است نمی توان سیر سلوک الی الله نمود.

درست است که عقل یک عطیه مبارک و بزرگ حضرت حق است و کار اصلی آن تشخیص و تجزیه و تحلیل و هزاران هنر دیگر است که در مجموع هویت آدمی را تشکیل می دهد ولی دامنه فعالیت آن محدود است و در آن راهی که بایستی به مقصد عشق برسیم عقل مانند یک درشکه با چرخ های فرسوده است که انگار بزودی این چرخ ها در جاده سنگلاخ و نامطمئن در حال جدا شدن است!! مگر اینکه آن عقل در مسیر عشق عاشقانه شود و مست حق گردد. آنگاه آن عقل از محدوده قبلی خود به جهان وسیعتری گام خواهد گذاشت و این عقل مست و عاشق همان چیزی است که عارفان بدنبال آن هستند.

ورای طاعت دیوانگان ز ما مطلب که شیخ مذهب ما، عاقلی گنه دانست!

عشقی که از طریق عبادت، ریاضت و حضور قلب و خودسازی فرد و با عبودیت و مراقبت و تقوا حاصل می شود حاصل آن کشف و شهود و راه درون است به مراتب از میدان دید فلسفه که فلاسفه و دانشمندان ارائه می دهند مؤثر تر و وسیع تر و کارآمدتر است و این سخن و کلام عرفاست که همواره از عشق دفاع می کنند.

پس عشق به خدا که انسانیت انسان را دگرگون می سازد و او را برای یک زندگی پیشرفته و متحول آماده می سازد از راه عشق که یک راه خاص و مشخصی است و دارای برنامه های معلوم است سپری خواهد شد نه از طریق دانش های بدست آمده متداول که بر حسب زمان دستخوش تغییر و تحول قرار می گیرند .



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

میکده رندان قلندر

غزل ۴۸۸

(۱) سحرم هاتف میخانه به دولتخواهی	گفت باز آی که دیرینه این درگـاهی
(۲) همچو جم جرعه ما کش که ز سر دوجهان	پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی
(۳) بر در میکده رندان قلندر باشند	که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
(۴) خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای	دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی
(۵) سرما و در میخانه که طرف بامش	به فلک بر شد و دیوار بدین کوتاهی
(۶) قطع این مرحله بی مهری خضر مکن	ظلمات است بترس از خطر گمراهی
(۷) اگر ت سلطنت فقر ببخشند، ای دل	کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی
(۸) تو در فقر ندانی زدن، از دست مده	مسند خواجهگی و مجلس توران شاهی
(۹) حافظ خام طمع، شرمی ازین قصه بدار	عملت چیست که فردوس برین می خواهی؟

شرح غزل

در هنگام سحر ندا دهنده ای از میخانه معرفت از روی خیر خواهی و نیکبختی مرا مورد خطاب قرار داد و گفت: به میخانه باز گرد، ما تو را می شناسیم و می دانیم که از اعضای قدیم و دیرینه این درگاه هستی. تو هم مانند جمشید پادشاه پیشدادی ایران باستانی جرعه ای از این جام معرفت بنوش. تا انوار معنوی این جام جهان بین اسرار و نهانی های دنیا و آخرت را در اختیار تو گزارد و تو را آگاه و دانا سازد. اهمیت و جایگاه رفیع میکده عشق و معرفت بزرگ و عظیم است. بطوریکه **عارفان و عاشقان خدا که در باتلاق مادیت دنیایی غرق نشده اند و به سلامت از آن گذشته اند حضور دارند که می توانند تاج و نشانه پادشاهی و سروری معنوی را که از عنایت خدای متعال دریافت نموده اند در اختیار دیگران بگذارند. آنان خیلی ساده زیست هستند. در ظاهر برای خوابیدن زیر سر خود یک خشت می گذارند ولی از نظر معنوی پا بر تارک ستارگان آسمان می گذارند. آنان دارای قدرت معنوی بالایی هستند و در سیر و سلوک دارای مقام و منصب و جاه و ارزش خاصی هستند که نظیر ندارد.**

هستی و سرما در خدمت میخانه است. **میخانه ای** که بام آن از نظر بلندی و عظمت سر به فلک می ساید در حالیکه در ظاهر دیوارهای آن کوتاه و حقیر دیده می شوند! شما نیاز دارید که در کنار رندان قلندر میخانه و با استفاده از جایگاه معنوی و تجارب آنان به سیر و سلوک برای کشف حقیقت قرار گیرید، بهر حال رسیدن به مرحله وصال حق بدون همراهی و رهبری معنوی خضر نبی که از آب حیات ابدی نوشیده و زنده مانده است و یا مردانی نظیر آنان امکان پذیر نیست. چون راهی که در پیش روی آدمی است پر از ظلمت و تاریکی است که خطر گمراهی و ضلالت آن بسیار است و انسان رهرو با تجارب ضعیف و سست قادر نیست این مسیر حساس و پر پیچ و خم را به سلامت به انتها برساند. چرا

چنین است؟ چون در همین میخانه و در میان همین رهبران معنوی و قلندران عارف و دانای آن اگر به سلطنت و اقتدار فقر و نیازمندی برسی انسان با کمترین عنایت و تأثیر می تواند فاصله زیادی را در سیر و سلوک الی الله را طی کند مثلاً از سیاره ای (قمری) به سیاره دیگر (قمر) مسلط شود.

تو نمی توانی خود را به مرحله فقر و نیازمندی برسانی و از پدیده های مادی و اجتماعی اطراف خود که نفس اماره بدان متمایل است و محور همه آنان خودخواهی است جدا گردی. چون استعداد و توانمندی تو اندک است . در هر صورت نباید این مسند و جایگاه سروری و خواجگی که شبیه سروری در مجلس خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع است در میکده از دست نده و فرصت را غنیمت بشمار.

ای حافظ ! بهتر فکر و تأمل کن و از این اندیشه خام و نپخته دست بردار و شرم کن و هوس کسب مقام معنوی در میکده را نداشته باش و این قصه را کوتاه کن. **مگر تو چه عمل و کاری انجام داده ای که در خور و سزاوار فردوس برین باشی.** (خطاب به کسانی است که بدون عمل صالح و کسب لیاقت ، طالب بهشت و مقام معنوی هستند!!)

دورنمای غزل

۱- شراب پاک معنوی آگاهی دهنده و رشد دهنده است

می (شراب) در غزل های عرفانی و در لسان حافظ شیرین سخن اصلاً مادی نیست. شراب عارفان و صالحین و مردان خدا که از نوشیدن آن مست حق می شوند و از گرایشات مادی و تعلقات دنیایی خود جدا می گردند و به ارزش های خدایی می پیوندند و به وصال حق می رسند. شراب معنوی است که از جنس مایع و خواص مربوط به آن نمی باشد . چرا؟ برای اینکه شراب مادی و دست ساز انسان عقل و تشخیص و آگاهی را از انسان می گیرد و او را لایعقل بر سر هر کوی و برزنی می اندازد ، در حالیکه شراب معنوی آگاهی دهنده است و آدمی را به سرّ دو جهان آشنا می سازد و تا عرش بالا می برد ، نوعی اکسیر است که درون او را متحول می کند و شخصیتی دیگر از او می سازد.

میکده (میخانه) جایی که این می (شراب) معنوی را بین کسانی که لایق آن هستند ، خود را شکسته اند ، بیدار شده اند، شخصیت پوشالی و مادیگرایی خود را خراب کرده اند و خود را از هر گونه وابستگی مادی و خودخواهانه شستشو داده اند ، پخش می کند و آنان را سیراب می سازند.

۲- نفس گرم و ملکوتی مردان خدا

شراب معنوی ، نفس گرم مردان خداست ، صاحب دلانی که یک لحظه از یاد خدا که دوست و یار آنهاست و دائماً با هم عشقبازی می کنند جدا نیستند. در زبان و در اعمال و رفتار خود بطور پیوسته از یار خود یاد می کنند و خود را وامدار او می دانند و در مقابل او هیچگونه امتیازی برای خود قائل نیستند. و چون بیان و کلام آنان از نفس شیطانی و خواسته های حیوانی و مادی نیست ، رنگ خدایی دارد پاک و سالم و برای رضای خداست چون شراب عشق بی غش و فاقد هر گونه آلودگی و ناهنجاری است.

این حق آشنایان را باید پیدا نمود و به میخانه که در آن حضور دارند حاضر شد تا از شراب کلام و وجود آنان بهره گرفت و خود را متحول نمود و از عالم خاک و پست به عالم بالای معنویت و عالی اوج داد و با آگاهی و جهان بینی الهی به اسرار جهان پی برد و به کمالی رسید که اصلاً در گذشته به آن مرحله نرسیده بودیم.

۳- وقتی به میکده معنوی عشق وارد شدیم به چه تحولی می رسم؟

وقتی توفیق ورود به میکده را پیدا کردیم و ما را پذیرفتند در آنجا به چه تحولی خواهیم رسید؟ حافظ که خود یکی از دلدادگان الهی است و برای رسیدن به این جایگاه معنوی و تحولات ناشی از تأثیر آن لحظه شماری و بی تابی می کند و از خدا می خواهد که این راه را بر او هموار سازد ، چه مطالبی در این زمینه دارد:

- ❖ به میکده معرفت و آگاهی کسی دعوت می شود که اهل خودسازی عرفانی و خواهان رشد و تعالی معنوی باشد و با این کار وان عاشقان سنجیت داشته باشد.
- ❖ کسی که درک میکده عاشقان حق را پیدا کند و از جام آن بنوشد ، اسرار جهان را می فهمد و پرتوهای معنوی وجودش را متحول نموده و او را به مرحله آگاهی می رساند و این توفیق گنج بزرگی است که در خارج از میکده بدست نمی آید .
- ❖ در میکده هر کسی را راه نمی دهند و هر کسی لایق حضور در آن نیست بلکه در آن عارفان و عاشقانی هستند که آلوده دنیا نشده اند و از طوفان حوادث دنیا به سلامت خود را به ساحل نجات معنوی و رستگاری رسانده اند . این انسان های برتر معنوی که رنگ و بوی خدایی دارند و از جنس خاک نیستند ، انسان های دیگر را به اوج معنویت می رسانند و تاج افتخار و کرامت را بر سر آنان می گذارند.
- ❖ مردان با همت و خودساخته میکده ظاهری ساده و بی آلاشی دارند و از اشرافی گری و ریا و سالوس و تکبر بدورند و در زمان خواب فقط یک خشت خام در زیر دارند ولی همین انسان ها در تارک افتخار و عظمت قرار دارند. آسمان با ستارگانش زیر پای آنهاست. حال می توان حدس زد که چه جایگاه معنوی و عالی دارند و چقدر عزیز و سربلند و ارزشمندند!
- ❖ آنان مطیع و چاکر درگاه میکده هستند و یک لحظه از یاد و راه آن فاصله نمی گیرند و خود را با ارزش های متعالی آن ساخته و مستحکم نموده اند. و این باعث شده اند تا میکده کوچک و حقیر با دیوارهای کوتاه خود در ظاهر به میکده ای که بام آن در عرش خدا بالا کشیده شده است مشاهده شود.
- ❖ ما به رهبری معنوی خضر گونه مردان حق نیاز مندیم چون به تنهایی این راه پر خطر سیر و سلوک عشق پیموده نمی شود.
- ❖ در آنجا سلطنت فقر و نیازمندی و احتیاج به تو می بخشند و تو با همه وجود تشنه وصال خدا می شوی و کمترین مقام در این حالت می تواند مُلک و حکومتش از ماه تا ماهی دیگر توسعه داشته باشد و این فاصله معنوی در حالت عادی طی نخواهد شد.
- ❖ از طریق فقر در میکده می توانیم به مسند خواجگی و بزرگی معنوی و ارتقاء عرفانی و وصال حق برسیم.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

در کوی رندان

غزل ۴۷۱

دل ز تنهایی بجان آمد خدا را همدمی ساقیا جامی به من ده تا بیاسایم دمی صعب روزی بوالعجب کاری پریشان عالمی شاه تُرکان فارغ است از حال ما ، کو رستمی ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی رهروی باید جهان سوزی ، نه خامی بی غمی عالمی دیگر بیاید ساخت و ز نو آدمی کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی کاندرین دریا نماید هفت دریا شبنمی	(۱) سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی (۲) چشم آسایش که دارد از سپهر تیز رو (۳) زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت (۴) سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل (۵) در طریق عشق بازی ، امن و آسایش بلاست (۶) اهل کام ناز را در کوی رندی راه نیست (۷) آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست (۸) خیز تا خاطر بدان تُرک سمرقندی دهیم (۹) گریه حافظ چو سنجید پیش استغنا ی عشق

شرح غزل

سینه و درون من از غم و اندوه مالامال شده است. افسوس و دریغ که مرهم و دوايي برای آن نیافته ام. خدایا همدمی برای من بفرست که مرا از این تنهایی در آورد.

در واقع چه کسی از روزگار و سپهری که با سرعت زیاد در حال حرکت است و همه چیز دستخوش زمان و تغییر می شود آسایش و امنیت دیده است که من ببینم؟ پس چه بهتر ای ساقی! جامی از شراب معنوی در جام وجود من بریز و مرا مست حق گردان که حتی لحظه ای هم شده است به آرامش و آسایش واقعی برسم. به انسان زیرک و با هوشی که از محاسبات و حسابگری به نفع و سود خود دست نمی کشید گفتم: احوال روزگار را ببین ، چه نظری در این کار عاشقانه داری؟ خندید و در جواب من گفت: روزگار سخت و دشواری است و جهان پریشان و آشفته است و این کار عشق و عاشقی عجیب و شگفت انگیز است.

من عاشق اویم و برای رسیدن به آن شمع زیبا ، صبر و رنج فراوانی را تحمل نمودم مانند کسی که در چاه و گودال آتش بیفتد و بسوزد! پادشاه تُرکان که قوی ترین اقتدار و سربازان را در اختیار دارد از حال افرادی مانند ما غافل است **ما باید بدنبال رستمی (رهبر و مرشد معنوی) باشیم که ما را از هفت خوان سیر و سلوک عبور دهد!** در راه عشق و عاشقی معنوی و عرفانی ، راحت طلبی و آسایش در زندگی مانع و بلای بزرگی برای سیر و سلوک است. مجروح و زخمی باد آن دلی که درد و غم عاشقی در راه خدا را نخواهد و بدنبال مرهم و درمانی برای این درد باشد! **(درد و غم موتور حرکت عاشق در مسیر عشق است.)** کسانی که به هر طریق به کام و آرزوی خود رسیده اند و در احساس بی نیازی و ناز و نعمت بسر می

برند هیچ راهی به کوی رندان و عاشقان ندارند. عاشقانی که با جدیت راه خطرات عشق را طی می کنند. رهروی عشق کسی است که با شخصیت عرفانی و الهی خود آتشی در جهان بر افروزد و همه را تحت تأثیر قرار دهد و گر نه یک فرد خام و بی تجربه که غم عشق را تجربه نکرده است راه به جایی نمی برد.

این آدمی که در جنب و جوش عشق ساخته شود و آتش عشقش جهان سوز باشد در این عالم خاکی و مادی بدست نمی آید چون از جنس آن نیست . باید عالم دیگری بر اساس عشق و معنویت ساخت و طبق آن انسان معنوی و عاشق را از نو ساخت (انسانی که عاشق حق باشد نه عاشق خاک و دنیا)

در این لحظه بهتر است که کاری نکنیم و ذهن و خاطر خود متوجه احساس و تأملات رودکی سمرقندی نمائیم . همانطور که او از مسیر دور از سمرقند به گردشگاه های بخارا که امیر اسماعیل سامانی به موالیان خود اهداء کرده بود مورد خطاب قرار داده بود ما هم از نسیمی که از کوی آن شاعر بزرگ می آید بوی خوش جوی مولیان را احساس کنیم.(حتی اگر ساختن جامعه ای بر اساس عشق تحقق نیابد و نشاید ساخت بهتر است یک بوی خوشی از آن به مشام برسد کافی است .) گریه و تأثرات درونی حافظ در قبال جهان گسترده و بی نیاز عشق که در اوج قرار گرفته است چیزی به حساب نمی آید چون ارزش و جایگاه آن مانند یک قطره کوچک شبنم در مقابل هفت دریای بزرگ عالم است!

دورنمای غزل

۱- جهان بینی عرفانی حافظ

در جهان بینی عرفانی حافظ که بر اساس آن جهان و هر چه در آن هست توضیح ، تفسیر و تعبیر می شود، گیتی و حرکات و تحولات آن بر پایه عشق به خداست. و این عشق در نهاد جهان بودیعه نهاده شده است. و ما انسان ها که جزء کوچکی از این تحولات بزرگ و حیرت انگیز هستیم ناگزیر باید راه عشق را که پر از خطر و دشواریهاست طی کنیم! چرا؟ انسان موجودی برتر از سایر موجودات است. او چشم بینا ، صاحب شناخت، دارای اختیار و آزادی و حرکت بسوی ترقی و تعالی است. و جز راه عشق به راه دیگری نمی تواند به وصال خدا برسد. و از حُسن و زیبایی که پر از رحمت و نعمت و توجه ذات اقدس الهی است بهره مند شود که این وصال خدایی از هر چیز دیگری برای او مهم و دارای ارزش و قداست است و قدر و قیمت هر چیزی را در آن می بیند.

راه دشوار و پر خطر و پر صعب و مشکل عشق با همه گرفتاری هایی که دارد برای رهرو و عارف بسیار شیرین و قابل هضم است برای اینکه این غم و درد و اندوه او را از مسیر فقر و نیاز به خالق و صانع بی نیاز متصل می کند و هر روز شیفته و علاقمند می سازد و اگر عارف دانای ما از این حلقه و محدوده خارج شود از یاد و راه خدا غافل می ماند.

هدف عارف وصال به ارزش های الهی است و در این طریق گر چه دارای شناخت و آگاهی است و هر روز و لحظه بر این شناخت و آگاهی می افزاید و یا با شب زنده داری و مداومت در ریاضت و عبادت در خود سازی خود تلاش می کند و از این عمر کوتاه و حوادث و آزار جهان در نگرانی هم است که مبدا توفیق دیدار یار میسر نشود معهذاً به چیزی غیر از این فکر می کند و محور تحولات و سیر خود قرار داده است و آن توفیق الهی است که چنانچه نباشد نمی توان حتی به یک فاصله ناچیز را در نوردید .

۲-طریق عشق بازی

عشق به رنگ خون است و از بسترخون عبور می کند و دیدن گل لاله و جام می ، رنگ لب لعل نگار و اشک عارف که به رنگ خون است همه حکایت از دشواری راه عشق است. در این مقوله حافظ عزیز که یک دلسوخته و شیفته حق است و یاد و نام خدا و زیبایی های او همه ذهن و قلب شاعر را اشغال نموده است ، طریق عشقبازی به خدا را اینگونه مشخص و ترسیم می کند:

- ❖ در راه عشق چون سینه از درد و فراق و هجر دوست پر از غم و اندوه شد ، انسان نیاز به کمک و همدم و همکار دارد که رنج سفر و خطرات مسیر بر او آسان شود.
- ❖ رفاه و آسایش ، امنیت و آسودگی با توجه به زمان اندکی که در اختیار انسان است در طریق عشق ما را به سرانجام نمی رساند و بر عکس مانع و خطر بزرگی است که توجه ما را از هدف اصلی به انحراف معطوف خواهد نمود.
- ❖ انسان باید با صبر و حوصله و تداوم در طریق عشق منتظر رحمت حق باشد که بی شک افراد توانمندی که این راه را رفته اند و خوب می شناسند به مساعدت و یاری رهرو ان عشق خواهند آمد.
- ❖ باید به درد دوست خو کرد و با آن ساخت و آن را توشه راه قرار داد تا به هدف عالی که وصال اوست رسید . دوری از این فکر و اندیشه خطاست و نوعی انحراف و افتادن در راه باطل است.
- ❖ در کوی رندی که جای عاشقان و عارفان و دوستداران واقعی و اصیل حضرت دوست است فقط کسانی را راه می دهند که از سرمایه لایزال عشقی که بدست آورده اند از آتش آن جهان و مردم آن را بسوزانند و تحت تحول و تأثیر قرار دهند نه انسان های خام و بی تجربه و بی دانش که روزگاری را به خوشی و هوای نفس و در ناز و تکبر سپری می کنند.

۳- حافظ در پی تربیت و نوسازی انسان عاشق

حافظ که خود یک رهروی صادق عشق الهی است و همه توجه و تلاش های شبانه روزی او متوجه و درگیر این حقیقت همیشه زنده است این راه حل ها را برای انسان ها کافی نمی داند و شک دارد که دیگران به عشق گرایش یابند و سختی های آن را تحمل کنند. همه با هم بسوی خدا بروند. و لذا طرحی را در ذهن و اندیشه خود دارد و در چند جای غزل های خود اشاره هم می کند که باید عالم دیگری ساخت و یا باید سقف عالم را شکافت و طرحی نو در انداخت تا از نو آدم دیگری که عاشق باشد پدید آورد! چون این انسانی که می بینیم که دائماً برای رسیدن جلوه های مادی زندگی و اقتدار و کبر و غرور تلاش می کند و در معرض انواع خطرات مادی و نگرانی های ناشی از آن است و در عناصر و پدیده های این طبیعت غرق شده است و در زندان آن محبوس مانده است نمی تواند خطرات عشق را بجان بخرد و چون حافظ این راه را ببیند. پس بهترین راه حلی که به نظر ایشان می رسد این است که جهان دیگری بسازیم و انسان دیگری را بوجود آوریم که غیر از این انسان باشد!!

۴- آیا باید جهان را تغییر داد یا نظم جامعه را ؟

شما و ما خوب می دانیم که اگر بخواهیم جهان را تغییر دهیم چنین کاری از عهده ما ساخته نیست. و به احتمال قوی منظور این است که نظام جامعه را تغییر دهیم . چون بررسی و تجربه تاریخی و تعلقات و تأملاتی که وجود دارد نشان می دهد که اگر نظام حکومتی از ارکان مشروع و قانونمند بر خوردار باشد و اساس اجتماع بر تربیت صحیح و آموزش درست پایه ریزی شود پس از مدتی و دوره هایی ، انسان های سالمی در نظام فردی و اجتماعی و مدیریتی بوجود خواهند آمد تا بتوانند راه درست زندگی را طی کنند . در این صورت است که با آموزش های ویژه که درس های عرفانی و تشویق های مربوطه که حافظ توصیه می کند راه عشق و عاشقی که پر از حرارت و تحول و دگرگونی است در جلوی پای آدمی قرار خواهد گرفت و اگر چنین باشد این جامعه عرفانی و خداپرست شرایط تحقق را پیدا خواهد نمود. پس موضوع طرح شده مربوط به تحول اجتماعی است نه یک مشکل فلسفی.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

دیر مغان

غزل ۴۲۱

- (۱) در سرای مُغنان رفته بود و آب زده
(۲) سبو کشان همه در بندگیش بسته کمر
(۳) شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده
(۴) عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز
(۵) گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت
(۶) ز شور و عریده شاه‌دانشیرین کار
(۷) سلام کردم و با من به روی خندان گفت
(۸) که این کند که تو کردی به ضعف و همت ورأی
(۹) و صال دولت بیدار ترسمت ندهند ؟
(۱۰) بیا به میز کده حافظ که بر تو عرضه کنم
(۱۱) فلک جبین شاه نصرت الدین است
(۱۲) خرد که مُلهم غیب است بهر کسب شرف
- نشسته پیر و صلائی به شیخ و شاب زده
ولی ز ترک گله چتر بر سحاب زده
عذار مغیچگان راه آفتاب زده
کشیده وسمه و بربرگ گل گلاب زده
ز جرعه بر رخ حور و پری گلاب زده
شکر شکسته، سمن ریخته، رباب زده
که ای خمار کش مفلس شراب زده
ز گنجخانه شده، خیمه بر خراب زده
که خفته ای تودر آغوش بخت خواب زده
هزار صف ز دعاهاى مستجاب زده
بیا بین ملکش دست در رکاب زده
ز بام عرش صلدش بوسه بر جناب زده

شرح غزل

آنچه را که من در **سرای مغان (دیر مغان)** دیدم به این قرار بود: همه جا تمیز و جارو زده و آب پاشیده شده بود. پیر مغان بر بالایی نشسته بود و افراد حاضر از جوان و پیر را دعوت به عرفان خدا و حقیقت می نمود. تمام آن جوانان و پیران حاضر در جلسه در عین اینکه سبوی شراب معنوی را سرکشیده بودند و مست حق در خدمتگزاری پیر مغان کمر بسته بودند و آماده بودند و در این حال گوشه کلاه و سروری و سالاری آنان بر ابرها و آسمان معنویت کشیده شده بود. شعاع و نفوذ و معنویت و سیطره جام و کاسه می معنوی از نور ماه هم بیشتر بود و آن را می پوشاند. مغیچگان (عارفان) که در خدمت و پذیرایی از حاضرین تلاش می کردند. دارای چهره زیبا و گیرایی بودند که می توانستند جلوی تابش آفتاب را مسدود نمایند.

یک محیط و فضای عجیب معنوی که بخت و طالع نیک در هر لحظه به سراغ انسان می آید، گویی عروسی است که با هزاران تاز و زیبایی در حجله عروسی نشسته و وسمه به چشم و ابرو کشیده و گلاب از چهره مانند گل سرخ او در فضا منتشر می شود و همه جا را معطر و گل افشان نموده است. آن ساغری که هر کس از آن می خورد مست حق می گردید و زندگی و حیات دیگری می یافت در دست فرشته الهی بود که آن ساغر را دور می چرخاند و جرعه ای از آن را بر صورت حوریان و پریان می پاشید که بوی گلاب آن فضای دیر مغان را معطر می کرد. شاهدان و زیارویانی که در آن مجلس معنوی بودند از شور و

عشق به حق عربده ها سر می دادند و شیرین کاریهایی را انجام می دادند. در چنین حالتی شاخ نبات ها شکسته شده و گل های یاسمن پرپر شده در فضا پخش شده بودند و رباب که یک ساز زهی است در حال نواختن بود.

من وارد شدم و پیش رفتم و سلام کردم . او با روی خندان به من گفت: ای کسی که بدنبال شراب عشق هستی ولی از عشق بهره ای نداری! و مفلس و بی چیز گشته ای. و به مقام و مرتبه ای از عشق نرسیده ای. ولی انگار آثاری از آن در تو دیده می شود. معهذرا در ابتدای راه هستی! چرا از من توقع بیهوده داری؟ اصولاً چه کسی می تواند برای تو کاری بکند. در حالتی که تو همت و تلاش ضعیفی از خود نشان داده ای و رای و تدبیری هم کسب ننموده ای! چرا از دنیا که پر از گنج و خوشی است گذشتی و به دیر مغان آمدی که خیمه ای است بر خراب آباد آن. می ترسم در اینجا به وصال دولت بیداری و آگاهی که مقصد عارفان است نرسی. در صورتی که خواب بر تو غلبه کرده و تو در آغوش بخت و روزگار خوابیده ای و ناآگاهانه زندگی می کنی.

ای حافظ! اول بیا به میکده تا به تو نشان دهم که چطور هزاران صف از دعاهایی وجود دارد که در حق رندان و عارفان عالم مستجاب شده است . پیر مغان دارای عظمت و عزت است . درست شبیه اینکه چرخ فلک مطیع شاه نصرت الدین یحیی حاکم شیراز است. بیا و ببینی که چگونه فرشتگان در رکاب خدمتگزاری او برای انجام هر کاری آماده و تسلیم اند. عقل و خرد آدمی که برای کسب و شرف و بزرگی از عالم غیب به انسان الهام شده است از فراز عرش الهی صد بوسه و احترام و تکریم بر درگاه دیر مغان زده اند و در مقابل آن ، خود را ناچیز می بینند.

دورنمای غزل

۱- مغان و دیر مغان و پیر مغان

دیر مغان چیست و در کجاست؟ اینقدر عرض ارادت به درگاه پیر مغان برای چیست؟ مگر حافظ در آنجا چه چیزی دیده و آموخته است که همه چیز به جز آن را مورد انتقاد و اشکال می داند. حافظ در ابتکارات عرفانی خود که حکایت از هنرمندی های این مرد بزرگ می کند یک تصویر جامع از دیر مغان در این غزل ارائه می دهد. مکان معنوی و باارزشی که برای او فوق العاده و در درجه اول اهمیت و تأثیر و پیروی است. بطوریکه برای رسیدن به وصال حق راهنما و مرشد و دلالتی بالاتر از آن قابل تصور نیست! و حافظ در جای جای غزل ها از آن به نیکی و موفقیت و رضایت کامل یاد می کند.

۲- در مکتب ادبی حافظ مغ و مغان به چه معنی است؟

مُغ و مغان روحانیون دین زرتشتی هستند که یکی از مهمترین وظائف آنان در آتشکده ها حفظ و نگهداری آتشی است که در آن بر افروخته و شعله ور است. حافظ از این واقعیت و رخداد تاریخی یک سنبل عرفانی که دیر مغان (سرای مغان) است ترسیم نموده که عاشقان و عارفان الهی در آن جمع شده اند و آتش عشق الهی را در آن شعله ور و همواره روشن نگه میدارند. و نمی گذارند تحت هیچ شرایطی حوادث و تحولات روزگار آن را خاموش نماید .

۳- دیر مغان کجاست؟

دیر مغان یک جایگاه پاک و معنوی ، سالم ، پر از نور حق که بخت در آنجا یار انسان است، پر از گلاب و بوی خوش که هیچگونه نارسایی و ناهنجاری در آن مشاهده نمی شود. همه به حرف پیر مغان گوش می دهند و همه گوش به فرمان او هستند. دغلکاری و ریا و نفاق و دورویی در آنجا راهی ندارد . همه مست حق شده و به او و به نعمتهای او می اندیشند و خود لبریز از آن شده اند. کسی توفیق حضور و درک آن را دارد که خفته و خواب آلوده نباشد و دارای همت و رای بلند باشد و قصد آن دگرگونی و تحول از حالت مادی و زمینی به حالت معنوی و آسمانی را داشته باشد. دعاها در آنجا مستجاب می شود و همه چیز روشن و زلال است و خدا بدان نظر و عنایت دارد . عقل آدمی که بزرگ ترین جوهر وجود آدمی برای یک زندگی موفق و سعادت مند است بر درگاه دیر مغان ایستاده و چاکر و خاک بوس آن است!

از کسی چون حافظ که قرآن را با چهارده روایت می خواند با این توصیفی که از دیر مغان (خرابات مغان) می کند بی شک جایی غیر از مکه و مسجد الحرام و انجام مناسک حج نیست! . حافظ دیر مغان را بالاترین مکان قرب انسان به خدا می

داند و بطور دائم و پیوسته در هر جا که مجال غزل ها باشد از آن و برکات آن اشاره می کند. و از همه برای رسیدن به آن دعوت می کند و خود بزرگ ترین آرزویش این است که در خدمت پیر مغان باشد!! که از رسیدن به هر موفقیت دیگری برای او ارزشمندتر است.

۴- پیر مغان چه کسی است؟

حافظ خود بارها تذکر داده است که به تنهایی نمی توان مراحل عرفان را طی نمود. باید در این راه یک پیر کامل و روشن ضمیر که راه را قبلاً شناخته و پیموده مقتدا و رهبری فکری و معنوی رهرو قرار گیرد. و در این باره در میان پیران پیر مغان را از همه کامل تر می داند که بی شک با راهنمایی های او می توان راه پرصلابت و پر پیچ و خم سیر و سلوک را طی نماید و این تجربه عالی و عرفانی اوست. آن مشخصاتی که حافظ پیرامون پیر مغان ارائه می دهد گر چه نامی نمی برد ولی معلوم است که مغان پیامبران خدا هستند که آتش عشق به حق را با وحی الهی روشن نگهداشته اند و خاتم پیامبران همان پیر مغان است که آخرین و کامل ترین پیام حق را در مکتب عشق به خدا را به جهانیان ابلاغ نموده و حافظ خود را بنده و مطیع پیر مغان می داند. بویژه در این بیت بطور وضوح معلوم است که منظور از پیر مغان پیامبر خاتم سلام الله علیه است.

مطیع پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

آتشی که هرگز نمی میرد!!

غزل ۲۲

سُخَن شناس نه ای جان من خطا اینجاست	۱) چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
تَبَارَکَ اللهُ از این فتنه ها که در سرماست	۲) سرم به دنیوی و عقبی فرو نمی آید
که من خاموشم و او در فغان و در غوغاست	۳) در اندرون من خسته دل ندانم چیست
بنال هان! که از این پرده کار ما به نواست	۴) دلم از پرده برون شد کجایی ای مطرب
رُخ تو در نظر من چنین خوشش آراست	۵) مرا به کار جهان هرگز این التفات نبود
خُمار صد شبه دارم شرابخانه کجاست؟	۶) نخفته ام ز خیالی که می پزد دل من
گرم به باده بشوئید حق بدست شماست	۷) چنین که صومعه آلوده شد به خون دلم
که آتش که نمیرد همیشه در دل ماست	۸) از آن به دیر مغـانم عزیز می دارند
که رفت عمر و هنوزم دماغ پر ز هواست	۹) چه ساز بود که در پرده می زد آن مطرب
فضای سینه حافظ هنوز پر ز صداست	۱۰) ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند

شرح غزل

وقتی سخنان اهل دل و مردان خدا و عارف بالله را شنیدید هیچوقت نگوئید که آن سخنان درست نیستند و بر خطا می باشند. برای اینکه چون شما سخنان حق و معرفت را نمی شناسید و سخن شناس نیستید و برای همین علت است اظهار نظرهای غلط و اشتباهی را بیان می کنید.

من هیچوقت به خوشی ها و امتیازاتی که نصیب انسان در دنیا و آخرت می شود توجه ای ندارم و اصولاً مرا قانع و راضی نمی کند و سرم بسوی آنان فرود نمی آید و تسلیم نمی شود. **در شگفتم که این چه آشوب و فتنه و تحولی است که در اندیشه و احساسی درونی و عاطفی ما می گذرد که فراتر از دنیا و آخرت است.** (منظور تحولات درونی عارف است) من نمی دانم که این ندا دهنده و الهام بخشنده در دل و درون من چه کسی است و این صدا از کجا آمده است که در عین اینکه من خاموشم و چیزی نمی گویم ولی او در فغان و داد و بیداد است و غوغا و سر و صدا به پا نموده است و دائماً مرا تحت تأثیر قرار داده است. (منظور وجدان فطری و درونی انسان است که همواره بیدار است) از این فغان و غوغای درونی، دلم از پرده بیرون شده است و صبر و قرار از دست من رفته است. تو ای مطرب با پرده ای از موسیقی که در آن ناله و اندوه را به گوش برساند تنظیم کن و بنواز. چون این موسیقی و ساز نشان می دهد که راه مشقت و دشوار عشق هنوز ادامه دارد و باید آن را تحمل نمود!

من اصولاً هیچ توجه ای به این جهان و تحولات آن نداشتم و برای من هیچ محوریت و اولویتی نداشت ولی از آن زمان که رُخ زیبای خود را به من نشان دادی باعث شد تا از دریچه عشق جهان را خوش و نیکو و دوست داشتنی بینم. من از آن

خیالات و تصورات و تفکرات ناشی از آن که دل و ضمیر آگاه من ایجاد و تولید می کند در غفلت و خواب نیستم بلکه آگاهی و دانایی دارم. و وضعیت فعلی چنان است که انگار صد شب است که خمارم. کجاست آن شرابخانه تا بطور کامل در حد نیاز بنوشیم و مست و شیفته حق شویم؟

من در صومعه که محل عبادت و عرفان به خداست رنج ها کشیده و خون دل ها خورده ام ولی من در آن حد متعالی و رشد یافته ای هستم که لایق شده ام تا از شراب طهور مرا بشوئید و همه هستی مرا با عشق به خدا متأثر سازید. و این حق کسانی است که قبلاً به این لیاقت دست یافته اند و جلوتر از من به این حد رسیده اند. من چرا در دیر مغان که عاشقان و عارفان حق آتش عشق را شعله ور می دارند عزیز و گرامی هستیم؟ برای آنکه آن آتش عشقی که در درون ما شعله ور شده است همیشه در دل ما وجود دارد و هیچوقت خاموش نمی شود. واقعاً چه سازی بود که مطرب در یک پرده موسیقی می نواخت؟ آیا آن آهنگ این حقیقت را القاء نمی نمود که عمر آدمی به پایان رفت ولی دماغ و فکر انسان هنوز از هوس های دنیایی پر می باشد! **ای خدای عزیز! ندای عشق ترا در همین دیشب در درون ما طنین انداز کرده اند و سینه حافظ هنوز آن صدا را در درون خود دارد و آن را احساس می کند.**

دورنمای غزل

۱- عشق واقعی را باید در پیروی از صاحب‌دلان جستجو نمود

سخن اهل دل که عمری را به پاکی و خدمت خالق و خلق گذرانده اند و از سبوی عشق به حق نوشیده اند ریشه در عشق و معرفت حق دارد. این سخن و جایگاه ویژه آن از نظرات و سخنان دیگر متفاوت و متمایز است. و بهمین لحاظ افراد معمولی که بیشتر به زندگی روزمره مشغولند و یا کسانی که همه افکار و اندیشه های خود را رنگ و بوی خاکی و مادی بخشیده اند علی‌الخصوص کسانی که به غرض و انحراف دچارند هیچگاه سخنان مردان بزرگ عرفان و خداشناسی را نه باور دارند و نه گوش می دهند و نه مورد بررسی و تعمق قرار می دهند!!

سخن حق از دهان و ذهن مردان حق خارج می شود و در رفتار آنان نمودار می گردد. تنها با مجالست و همنشینی با این مردان علم و عمل صالح می توان به حقیقت عشق به خدا پی برد در این زمینه تجربیات بدست آمده این ادعا را ثابت می کند که عشق و اثرات آن در انسان ها موقعی کارگر می باشد که از صاحب‌دلان اخذ شده باشد.

عشق چون آتش است و شعله های آتش در درون انسان های پاک بر افروخته است. که هم می سوزد و هم می سوزاند. صاحب خود را پاک و از گناه و انحراف سالم می سازد و چون بسوزاند دیگران را به عشق متمایل و مجذوب می سازد. و تمام این نتایج در فرد دیده می شود و چون چنین افراد یک جامعه را تشکیل بدهند بدیهی است بر اساس عشق و تحولات و تغییراتی که در آن رخ می دهد می تواند همین تأثیر را در جامعه و مردمی داشته باشد که بی نظیر باشند.

۲- آثار و نتایج آتش عشق

مگر آتش عشق چیست و چه آثار و نتایجی دارد، نگاه کنید به محورهای اندیشه حافظ که چگونه موضوع را بطور عمیق و دقیق مورد ارزیابی قرار می دهد و آن راه ها را به رهروی صادق خود می شناساند:

♣ سخن عشق را باید از اهل دل که مردان خدا هستند شنید. افراد دیگر چون به حقیقت عشق پی نبرده اند سخن عشق را نمی شناسند.

♣ انسان عاشق فقط به دنیا و آخرت و نتایج و فوایدی را که برای او خواهد داشت نمی اندیشد و همه هستی و ارزش ها را حول این دو مسیر نمی بیند بلکه در ذهن و قلب و وجود خود دنبال تحولات و تعالی و رشد است که با این محاسبات معمولی نه قابل بدست آمدن است و نه در دنیا و آخرت نمونه ای از آن را می توان پیدا کرد.

♣ ندای عشق که نوعی الهام الهی و پاک است در درون و فطرت آدمی زنده است و انسان همواره آن را در ضمیر پاک خود احساس می نماید و این احساس از درون آدمی را بیدار و آگاه می سازد و به او هشدار می دهد.

- ♣ علت عشق عاشقان وصال و جمال حضرت دوست است نه بهشت و نعمت های آن ، عشق صرفاً برای خود دوست است و عاشق فقط بدنبال آن است.
- ♣ عاشق از فکر عشق و رسیدن حق غافل و دور نیست و در خیالات و تصورات و تأملات خود اغلب در فکر رسیدن به وصال حق است.
- ♣ از طریق ریاضت و تلاش ها ، عارف و رهرو بالاخره شایسته و لایق خواهد شد تا به رنگ عشق در آید و همه وجود او رنگ خدایی و ارزش های متعالی را پیدا کند که غیر قابل توصیف است.
- ♣ عمر کوتاه و زودگذر است و دست تطاول ایام هر لحظه مقداری از آن را بر می دارد و آدمی غافل از این خسران نباید وقت را از دست بدهد و سعی کند تا از هوس ها پرهیز نماید و با ساز عشق همراهی کند ! چون حقیقت عشق زنده ، متحرک و متحول است و در درون ریشه دارد و با آگاهی می توان این صدا های درونی را آگاهانه شنید.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

خسروان بی کلاه

غزل ۲۰۱

(۱) شراب بی غش و ساقی خوش دودام رهند	که زیرکان جهان از کمندشان نرهند
(۲) من ارچه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه	هزار شکر که یاران شهر بی گنه اند
(۳) جفانه پیشه درویشی است و راهروی	بیار باده که این سالکان نه مرد رهند
(۴) مبین حقیر گدایان عشق را، کاین قوم	شهان بی کمر و خسروان بی کله اند
(۵) بهوش باش که هنگام باد استغناء	هزار خرمن طاعت به نیم جو ننهند
(۶) مکن که کوکبه دلبری شکسته شود	چو بندگان بگریزند و چاکران بجهند
(۷) غلام همت دُردی کشان یکـرنـگم	نه آن گروه که ازرق لبلاس و دل سیه اند
(۸) قدم مَنه به خرابات جز به شرط ادب	که سالکان دَرش محـرمان پادشه اند
(۹) جناب عشق بلند است همتی حافظ	که عاشقان ره بی همتان به خود ندهند

شرح غزل

شراب ناب و خالص معنوی و ساقی خوش برخورد و مهربان و دارای الطاف فراوان، دو دامی هستند که در مسیر رهروان عرفان و عشق نهاده شده اند. حتی کسانی که زیرک و دانا هستند و به این زودی ها در این دام نمی افتند، چون در داخل آن بیفتند دیگر نمی توانند از آن رها شوند و بگریزند. (میدان مغناطیس عشق خدایی پر جاذبه و مقتدر است) من اگر چه عشق به خدا دارم، مست اویم و از خود بیخود شده ام. و نامه اعمالم از اینگونه رفتار عاشقانه نوشته شده و مکتوب است. هزار شکر می کنم که چنین هستم. ولی باید بدانید که افراد شهر به دور عشق نمی گردند و از این نظر مثل من آلوده به عشق نشده اند. **توجه داشته باشید که پیشه و روش درویشی و رهروی عشق غیر از جفا و ستم به خود و دیگران است.** ما باید به عشق و شراب معنوی تمایل داشته باشیم، در صورتی که این افراد که ما می بینیم و دم از عشق می زنند سالکان این راه نیستند و مرد سلوک حق نمی باشند.

شما افرادی را که گدایان و محتاجان عشق و عرفان به خدا هستند کوچک و حقیر تصور نکنید. چون در باطن این قوم پادشاهانی هستند که کمر بند زرین به کمر نبسته اند و نیز خسروانی هستند که کلاه پادشاهی و سروری در ظاهر بر سر ندارند. بهوش و آگاه باشید موقعی که باد استغناء و بی نیازی این درویشان عشق وزیدن گیرد و آن لیاقت ها و شایستگی های درونی آنان بروز کند و خود را نشان دهد در قبال این عظمت معنوی هزار خرمن طاعت و عبادت به اندازه نیم جو ارزش نخواهد داشت و برابری نمی کند.

کاری نکنید و رفتاری از شما سر نزنند که طرفداران و شیفتگان عشق و خداپرستی متفرق گردند و صف محکم آنان شکسته شود. در این صورت بندگان خدا از بندگی و اطاعت خدا به هر طرف می گریزند و چاکران و خدمتگزاران از مسیر حق دور می

شوند و دسترسی به آنان دشوار خواهد بود. ولی من برای کسانی ارزش قائلم و پشتیبان همت و اراده قوی افرادی هستم که به معنی واقعی و حقیقی دُرَدکش و عاشق واقعی و ثابت قدم راه عشق هستند و یکرنگ و یک دانه اند. نه آن گروهی که در لباس سیاه بظاهر عاشقانه و صوفیانه می نمایند ولی اندرون و نیات و اندیشه هایشان سیاه و زشت است. **وقتی می خواهی وارد خرابات شوی و در آنجا خودخواهی ها و شخصیت کاذب و دروغین خود را خراب کنی و شخصیت عرفانی و متحولی را جایگزین آن نمایی جز به شرط ادب و تربیت نباشد. چرا؟ برای اینکه تمام کسانی که در آن هستند همه از سالکان و عارفان و محرمان درگاه الهی هستند و منازل و مقامات خودسازی را طی نموده اند.**

ای حافظ! هشدار که در مقام و جایگاه عشق بسیار بلند و با عظمت است. باید برای رسیدن به آن همت والایی از خود نشان دهی چون عاشقان حق، افراد سست عنصر و بی همت را که توان خودسازی ندارند در جمع خود راه نمی دهند و آنان را نمی پذیرند.

دورنمای غزل

۱- عشق همراه با عمل صالح، مطلوب و کارساز است

همانطور که درگاه عشق بسی بالاتر از عقل است. عشق بسیار محترم و مورد نیاز انسان و به عبارتی در فطرت آدمی در روز ازل نهاده شده است. طرفداران این عشق مسئولیت سنگینی بر دوش دارند که باید بدان آشنا باشند و حدود آن را رعایت کنند. پس عشق و مسئولیت و عمل صالح بعد از آن که گاهی اجرای آن مشکل است همراه و مکمل یکدیگرند و نمی توان عشق را داشت ولی عمل نیکو از خود نشان نداد و این با اصول عشق و عاشقی متفاوت است.

۲- رهنمود حافظ برای حفظ عشق از طریق عمل و رفتار نیکو

حافظ در باره عاشقان واقعی سخنان و راهنمایی های خوبی دارد که دانستن و درک آنان بسیار جالب خواهد بود، چرا؟ برای اینکه اینان علاوه بر آنکه خود از شراب معنوی و طهور نوشیده و از ساقی خوش این شراب معنوی را دریافت می کنند به دیگران هم نظر مساعدی دارند و می خواهند دیگران هم از این موهبت و رحمت الهی بهره مند شوند. حال این شما و این نکات محوری رهنمود حافظ در این زمینه:

- ♣ افراد زیرک و دانا چون در دام عشق بیافتند در آن پایدار می مانند.
- ♣ جفا و ستم نمودن و ظلم روا داشتن پیشه عاشقان و عارفان نیست.
- ♣ ما نباید گدایان عشق را خُرد و حقیر نگاه کنیم. برای اینکه اگر در ظاهر ضعیف و بی چیز باشند ولی در معنی و باطن دارای روح معنوی بزرگی هستند و پادشاهانی هستند که گر چه کمربند زرین به کمر نبسته اند و کلاه سروری در سر ندارند.
- ♣ نباید کاری کرد که عشق و عاشقی سست و شکسته شود و از پیروان آن کاسته گردد و باعث شویم تا بندگان خدا از آن بگریزند و خدمتگزاران عشق فرار نمایند!
- ♣ کسانی عاشق واقعی هستند که دُرَدکش واقعی و صمیمی و اصیل عشق باشند نه کسانی که در ظاهر خود را عارف قلمداد می کنند و لباس آنان را به تن می کنند. در حالیکه از دل و درون سیاه و زشتکارند.
- ♣ اگر کسی شرط ادب را بجا نیاورد و احترام و حرمت اهل حق و مردان خدا را نداشته باشد، نمی تواند وارد گروه عاشقان واقعی شود و در صدد ساختن خود باشد و به رشد معنوی و خودسازی عالی برسد.
- ♣ مقام و شأن عشق بسیار بالاست و همتی بلند و والا نیاز است تا به عشق رسید چون عاشقان واقعی افراد بی همت را در میان خود راه نمی دهند.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

محرم دل

غزل ۱۷۸

- (۱) هر که شد محرم دل در حرم یار بماند
(۲) اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن
(۳) صوفیان واستدند از گرو می همه رخت
(۴) خرقه پوشان دگر مست گذشتند و گذشت
(۵) هر می لعل کزان دست بلورین ستدیم
(۶) جز دلم کو ز ازل تا به ابد عاشق اوست
(۷) گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس
(۸) از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر
(۹) داشتم دلخی و صد عیب مرا می پوشاند
(۱۰) بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد
(۱۱) به تماشاگاه زلفش دل حافظ روزی
- وانکه این کار ندانست در انکار بماند
شکر ایزد که نه در پرده انکار بماند
دلوق ما بود که در خانه خمّار بماند
قصه ماست که در هر سر بازار بماند
آب حسرت شد و در چشم گهر بار بماند
جاودان کس نشنیدم که در این کار بماند
شیوه تو نشدش حاصل و بیمار بماند
یادگاری که در این گنبد دوار بماند
خرقه رهن و می و مطرب شد و زُنا بماند
که حدیثش همه جا بر در و دیوار بماند
شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

شرح غزل

هر کسی که به آن مرحله ای رسید که بتواند اهریمن را از دل بیرون کند و پیام سروش و الهام غیبی را در دل بگیرد و رازدار آن باشد، او را به حریم یار که فرمود: (فادخلي في عبادي وادخلي جنتي-۲۰/فجر) راه می دهند، و این همان کسی است که بعدها این رازها را می شنود. و اما کسی که این مسیر را طی نکرد و نخواست که محرم دل شود بی شک در انکار حقیقت باقیمانده و به حقیقت نخواهد رسید. حال اگر به عللی آن راز درون از پرده دل برون افتد و آشکار گردد به من عیب نکنید. چرا؟ برای آنکه خدا را شکر می کنم و سپاسگزارم که این دل در پرده تصورات و پندار باطل توقف ننموده و در شک و تردید باقی نمانده است بلکه توانست به حقیقت عشق برسد.

علت اصلی اینکه دل من در پندار و شک و تصورات نمانده است و حقیقت عشق و تحول و معنویت را پذیرفته است، آن است که همه صوفی ها و دراویش لباس های خود از این خانه بیرون کشیدند و دیگر شخصیت عرفانی و معنوی ندارند و از عشق دست بر داشتند و این تنها دلق من بود که در خانه می فروش عشق باقی ماند. چون دل من به حقیقت رسیده بود و من پایبند راه عشق بودم. همه آن خرقه پوشانی که زمانی عارف و دانا بودند و مشهور عام و خاص شده بودند با حفظ اصالت از این شهر و محیط رفتند و تنها قصه عشق و شیدایی ما بود که سر زبان ها افتاد و مردم آن را شنیدند و به راز درون ما پی بردند. چرا فقط من پایداری ورزم؟ چون من هر جام عارفانه ای را که از دست بلورین و نورانی آن مردان بزرگ گرفتم فقط

برای من با درد و رنج و تحمل سختی ها همراه بود و آب حسرت و سیل اشک گهرباری شد که از چشمان من سرازیر می شد. و اینگونه بود که دشواری راه عشق را با صبوری تحمل نمودم ولی آنان نتوانستند تحمل نمایند.

این دل که حقیقتی انکار ناپذیر بود که از ازل که عشق ایجاد شد و تا ابد که این مسیر ادامه دارد خواهان او بود . و من ندیدم که کسی بر این عهد و عشق قدیم پایدار بماند و این راه جاودان را ادامه دهد. عاشقان کوی حق همه می خواهند که چشمان آنان هم عاشق و بیمار دوست گردد شبیه چشمان عاشق یار. متأسفانه به آن شیوه و روش عاشقانه به وصال دسترسی نداشتند و همینطور بیمار ماندند. من صداها و حرف ها و ادعاهای زیادی را شنیده ام ولی خوش تر و زیباتر از صدای سخن عشق نشنیده ام ، صدای جاودان و زیبایی که یادگار ی است در این جهان هستی که در زیر این گنبد دوار مانده است.

من هم در گذشته عاشق نبودم ولی دلق و شخصیتی داشتم که اگر صد عیب هم می داشتم کسی از راز آن پی نمی برد ولی همینکه این خرقه شخصیت خود را در شراب معنوی به رهن و گرو گذاشتم و با عشق عجین کردم از آن پس شادی نیافتم. فقط برای من همین زنار (نوار و کمربند مخصوص) باقی مانده است که نشانه تسلیم من در برابر حق است . خیال نکنید که عشق به حق جدی نیست و می تواند که نباشد و یا مورد تبعیت قرار نگیرد. درست بر عکس جمال و حُسن دوست بقدری جلوه گر و تأثیر گزار است که هر کسی که اهل شناخت حق باشد چون او را بنگرد در این زیبایی حیران می ماند و حرف و ادعایی نخواهد داشت ! و سخن و حدیث عشق در همه جا منتشر خواهد شد.

آیا می شود که روزی فرا برسد که دل حافظ هم به تماشاگاه آن گیسوی عنبر آسای او برود! بطوری که به حدی در آن خیره شود که در عشق او جاوید بماند و گرفتار روی او گردد و خلاصی از آن نداشته باشد!!

دورنمای غزل

۱-در لسان حافظ هر غزل بمنزله عمری تجربه و پختگی است

در غزل های حافظ ، هر غزلی تجربه ای با ارزش و غنی است. انگار حافظ برای هر سفینه غزل ،عمری را سپری نموده و تجارب و دقایق آن را آموخته و به یک زبان درونی و هنری خاص آن را به شکل غزل در کمال زیبایی تصویر نموده است. اصولاً این غزل ها در عین زیبایی در باره عشق و نحوه شناخت ، راه و اهداف و موانع آن صحبت می کنند و کسی که با گوش جان به سراغ مفاهیم این غزل ها برود کوله باری پر ارزش برای زندگی خوب و سعادت مند اجتماعی ذخیره خواهد نمود.

۲-آیا به وصال حق می توان رسید؟

آیا کسی به وصال حق می رسد؟ آیا کسی را به حرم یار می پذیرند تا در محیط امن و رشد معنوی آن آسوده خاطر گردد؟ حافظ می فرماید : باید انکار حقیقت را از خود دور نمائیم و بسوی حق با آگاهی و پاکی حرکت کنیم و از طرفی پرده پندار را کنار بزنیم و نظر و نگاه و تأمل و اندیشه خود را به شکل صحیح و مؤثری اصلاح کنیم و با عشق آشنا سازیم. در چنین حالتی دل را از وجود هوس ها ، اهریمن ، کینه ها و حرص و.....پاکسازی نموده و محیطی برای راز و حقیقت قرار دهیم و چون دل با حقیقت و اسرار عالم آشنا شد این لیاقت را پیدا می کند تا در حریم حرم یار وارد شود و از معنویت و ارزش های عالی بهره مند گردد. و این راه خاص فقط برای مردان خدا قابل درک و فهم است.

۳-باید خود را به کاروان عشق برسانیم

بودن در راه عشق و به هدف عالی آن نزدیک شدن یک کار دشواری است. و پایداری در آن بسیار مشکل است. چون این راه پر خطر و صعب و دشوار است و باید با جدیت از طوفان حوادث عشق بگذرد و پاک و سالم از آن بدر آید. و این کار از عهده هر کسی بر نمی آید و حافظ به عده ای که صوفیان عصر او در رأس آنان بودند اشاره می کند که توان ادامه این راه را نداشتند و با صداقت و صمیمیت این راه را نمی پیمودند و این بخاطر اصولی بود که می بایستی در عمل آنان دیده می شد!

کاروان عشق از ازل به راه افتاده است یعنی همزمان با آفرینش جهان و آفرینش این گنبد دوار در حرکت است و همچنان به راه خود ادامه می دهد و انسان ها باید در این کاروان آگاهانه وارد شوند و در حرکت و تحولات آن شرکت کنند. چون چاره دیگری وجود ندارد و گرایشات و مکتب های دیگر که اساس کار آنان بر مادیگرایی و عدم عشق الهی بنا نهاده شده است انسان را به ناکجا آباد سوق می دهد و تنها صدای سخن عشق است که رساتر و پایدارتر از هر چیز دیگر در جهان هستی همچنان به گوش می رسد و یادگاری است برای عاشقان و شیفتگان حضرت دوست . که هیچ چیز نمی تواند این سخن جهانی و پرطنین و جاودانه را در عالم خاموش سازد.

۴-عشق، تأثیر گزار و تحول آفرین است

یکی از آثار مهم عشق ، تأثیر گذاری آن روی شخصیت و آرمان های انسانی است که سبب دگرگونی فرد و تحولات جامعه می گردد . در حالتی که در شرایط معمولی انسانها با شگرد و زیرکی خاصی که دارند عیب ها و نقص ها را در زیر شخصیت کاذب پنهان می کنند ولی در مقام عشق، خود را در معرض وزش عشق قرار دادند کاملاً از مرحله دروغ و دودرویی و رذائل اخلاقی و بی ارزشیها به سوی ارزش ها و مقامات معنوی اوج می گیرند که شگفت آور خواهد بود. بهمین خاطر است که حافظ می خواهد گرفتار چنین عشقی شود و پیوسته در آن بماند و هیچ راه خلاصی برای گریختن از آن نداشته باشد!!



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

اهل بشارت

غزل ۱۹

منزل آن مه عاشق گُش عیار کجاست	۱) ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست
آتش طور کجا ، موعد دیدار کجاست	۲) شب تار است و ره وادی ایمن در پیش
در خرابات بگوئید که هوشیار کجاست	۳) هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد
نکته ها هست بسی ، محرم اسرار کجاست	۴) آن کسست اهل بشارت که اشارت داند
ما کجائیم و ملامتگر بیسکار کجاست	۵) هر سر موی مرا با تو هزاران کار است
کاین دل غمزده سرگشته، گرفتار کجاست	۶) باز پرسید ز گیسوی شکن در شکنش
دل ز ما گوشه گرفت ابروی دلدار کجاست	۷) عقل دیوانه شد آن سلسله مُشکین کو
عیش بی یار مهیا نشود یار کجاست	۸) ساقی و مُطرب می جمله مهیاست ولی
فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست	۹) حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج

شرح غزل

ای نسیم سحر که از جانب یار می آیی و پیام او را داری به من بگو که آرامگاه یار کجاست؟ تا ما به آن مقام برسیم و آرام و قرار گیریم و به رستگاری برسیم. آن منزل که محل نزول و استقرار انسان است که نشان می دهد در کنار یار جایی هم برای انسان در نظر گرفته شده است ، کجاست؟ آن یاری که مانند ماه زیبا و روشن و تابان است و همه کشته و مرده او شده اند و در همه جا هست و بطور دائم به همه جا سر می زند و سرکشی و ملاحظه دارد و جایی نیست که نباشد ولی من نمی دانم که او کجاست؟!

این زندگی این جهانی ما مانند شب تاریک در جهل و بی خبری فرو رفته است. و ما کوچ کنندگان و رهگذرانی هستیم که در بیابان طلب در مسیر آن که دقیقاً مشخص نیست در حال حرکتیم. و در این مسیر طولانی بدنبال آتشی هستیم شبیه آنچه را که موسی در وادی ایمن در صحرای سینا دید و ایستاد و آن آتش که از درختی شعله ور بود او را به رسالت برگزید ، ما بدنبال دیدار یار هستیم ، میقات و زمان دیدار کی فرا می رسد؟! هر کسی که متولد شده است و در این جهان زندگی می کند نقش نادرست و خرابی دارد و این نقش خراب انسان مربوط به خاصیت و تأثیر پذیری این دنیاست. برای حل این خرابی باید او را به خرابات مغان (خرابات معرفت و خودسازی) فراخواند. تا همه هوشیاران که در دنیا به اشتباه در پی جمع آوری اقتدار زودگذر دنیایی هستند شکسته شوند و شخصیت هایی بر اساس عشق به خدا و معرفت و بندگی او بوجود آیند و این فقط از عهده این جایگاه پاک بر می آید.

چه کسانی در خرابات ساخته می شوند و شخصیت دنیایی را کنار گذارده و شخصیت عاشقانه و معنوی خواهند یافت؟ کسانی که اشارت ها را بفهمند ، خواه خودشان به منابع قرآن که وحی الهی است ، تاریخ ، زندگی روزمره ،...مراجعه کنند و یا به سخنان پیر معنویت گوش دهند و آن اشارت ها را بفهمند در این صورت به بشارت و رستگاری و حقیقت دست خواهند یافت. بهر حال نکته ها و اسرار و حقایق در این جهان وجود دارد اگر کسی محرم راز باشد و لایق و شایسته آن گردد این اسرار عالم را دریافت خواهند کرد و این امر مسلمی است.

ای یار ما ! و ای خدای مهربان! که هم ما را آفریدی و هم یار و یاور و نگهبان ما هستی! هر سر موی من با تو هزاران کار و درد و دل دارد و مطالب زیادی است که باید با تو در میان بگذارم . این افکار و خواسته ها کجاست و آن سخنان بیپوده و باطل ملامتگران و سرزنش کنندگان کجاست؟ که اصلاً این حقایق و عشق و عاشقی بنده با خدایش را درک نمی کنند. من هر که باشم این دل و حقیقت درون من که از او و دوری او غمزه و سرگشته شده است بطور پیوسته به فکر اوست و از گیسوی زیبا و پر پیچ و خم (شکن در شکن) او سؤال می کند تا خود را به او برساند! (حقیقت درون آدمی به طرف خدای متعال در گرایش و سیورورت است) همه وجودم و همه چیزی که دارم و به همه آن حقایق و مشخصاتی که بدان شناخته می شوم از عقل گرفته که دیوانه او شده است و دل که از ما کناره گرفته و انگار این احساس دارد از ما دوری می گزیند و پیوسته از آن سلسله موی مُشکین می پرسند و به دنبال ابروی زیبای دلدار هستند به چیز دیگری نمی اندیشند!

همه چیز برای عاشقی در این جهان فراهم است و این موضوعی حقیقی و درست است که ساقی که در جام وجود ما شراب معرفت و معنویت می ریزد و نیز مطرب که شادی عشق را به صحن و سرای وجود و زندگی ما می آورد و آن می معنوی که ما را مست حق و بی خود از خود می گرداند همه جملگی آماده و در دسترس هستند . ولی آیا در صورتی که یار نباشد چه سودی می بخشد و انسان را تا کجا بالا خواهد برد؟ (انسان با همه امکانات مادی و معنوی بدون او هیچ در هیچ است) باز هم این نگرانی وجود دارد که عمر چون برگ های خزان روی زمین زیر پای این و آن بریزد و آدمی بدون عشق برود و بگذرد . ولی حافظ می گوید از این خزان عمر در چمن دهر نگران نباش. چون باید فکر معقول و درستی کرد . حال که این فرصت باقی است بهتر است به عشق روی آورید بهر حال گُل بی خار چه کسی دیده است. نباسد دست روی دست گذاشت و منتظر این باشیم که ناملایمات هستی آدمی را به باد فنا دهد

دورنمای غزل

حافظ حکیم ونکته دان که راه عرفان و رسیدن به وصال خدا را جستجو می کند در این غزل مطالب ارزشمندی را بازگو می نماید که جالب توجه و از اهمیت خاصی برخوردار است در مجموع در چند محور می توان آنها را دسته بندی کرد و نام برد. ابتدا سؤالات و بعد جوابهای آنها.

۱- سؤالاتی که حافظ در این غزل محور بحث قرار داده است

- (۱) چرا **نسیم سحری** مورد خطاب قرار گرفته است. و از او آرزویی خواسته شده است؟ مگر در صبح و سحر چه اتفاقی می افتد که مورد درخواست واقع شده است؟
- (۲) چرا **آرامگه یار** ؟ چرا حضور یار باعث آرام و قرار و آرامش انسان است؟ مگر انسان در جهانی که زیست می کند به این آرامش نمی تواند برسد؟
- (۳) چرا **منزلی در حضور یار** برای انسان در نظر گرفته شده است؟ این توجه و مقام برای انسان که احسن تقویم عالم است برای چیست؟
- (۴) **آن یار** با چه مشخصات و ویژگی هایی مورد نظر است که باید شناخته شود و مورد عشق و شیفتگی قرار گیرد؟

- ۵) **شرایط فعلی جهان چیست ؟** وضعیت این جهان چگونه تعریف می شود ؟ چرا جهان به شب تاریک تشبیه شده و راهی که ما باید در وادی ایمن (بیابان طلب) در پیش گیریم در چه جهتی است؟
- ۶) **اهداف بلند این حرکت در کجاست ؟** آتش طور چیست و میقات و زمان ملاقات با یار چه زمانی است؟
- ۷) **چرا نقشی که مربوط به انسان در این جهان است بد و خراب تعبیر شده است؟** مگر انسان بطور فطری خوب آفریده نشده است؟ این نقش خراب او در کجا باید اصلاح شود و نقش آفرین گردد؟
- ۸) **چه کسی به بشارت و رستگاری و موفقیت در راه و سیر الی الله خواهد رسید ؟** چه کسی نکته ها و اسرار و رمز و رازهای عالم خلقت را خواهد دانست؟
- ۹) **ارتباط انسان با خدای متعال (یار) چگونه است ؟** انسان با او چه کاری می تواند داشته باشد؟ و این کارها تا چه حدی جدی و لازم و سرنوشت ساز است و در حال و نقش انسان مؤثر خواهد بود؟
- ۱۰) **عاشقان خدا در این بین دارای چه وضعیت و مطلوبیتی هستند ؟** و کسانی که این نقش آنان را نپذیرفته اند و بطور دائم شیفتگان عشق و معرفت الهی را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهند و آنان را بر حذر می دارند چه تفاوتی دارند؟
- ۱۱) **چرا دل و درون انسان و آن فطرت خدایی که در جان و روح آدمی موج می زند بسوی خدا که یار انسان است کشش و تمایل دارد و دائم به فکر اوست و یک لحظه از این حقیقت غافل نمانده است؟**
- ۱۲) **عقل که قوه درونی تشخیص آدمی است و دل که محل احساس و درک درونی انسان است برای چه بدنبال یار هستند و در جستجوی او لحظه شماری می کنند؟**
- ۱۳) **چرا وقتی که ساقی که در جام وجودی ما شراب عشق و معرفت می ریزد و مطرب که عشق و شکوهمندی عشق را در صحن و سرای وجود ما وارد می سازد و آن می که ما را مست حق می گرداند و از خود خواهی ها دور می کند به تنهایی برای رسیدن انسانی به مقام معنوی کافی نیست؟** این عناصر چه چیزی کم دارند؟
- ۱۴) **چرا باید نگران فرو ریختن برگ و بار عمر و زندگی نباشیم و از خزان در چمن دهر و روزگار نرنجیم ؟** فکر معقول و اصولی در این باره چیست؟

۲-نقطه نظرات حافظ در پاسخ سؤالات مطرح شده

- حافظ که این سؤالات را به تفکیک طرح می کند جواب کافی به آنها می دهد و اصولاً غزل های حافظ مشکلات فکری و موانع راهی که رهرو در پیش دارد را شناسایی نموده و با دقت جواب آنها را نشان می دهد و از جویندگان حقیقت می خواهد که مقصد را گم نکنند و با جدیت راه درست را بپیمایند.
- ۱) **سحر و نسیمی** که در پگاه از جانب شرق آرام و ملایم می آید برای حافظ عارف قداست ، ارزش و حامی پیامی از یار است . این سحر همان زمانی است که عارف شب را به شب زنده داری و راز و نیاز با خدا گذرانده است. در آن شب تنهایی که بنده است با خدایش ،مشکلات راه و گرفتاری هایی که هر لحظه او را و ایمان و عرفان او را تهدید می کند مطرح می شود و از او درخواست مساعدت دارد و این التماس و اصرار با ذکر و دعا ادامه می یابد و گاهی با نماز در شب و روزه در روز همراه خواهد بود.
- ۲) چون چادر شب جمع شود و روز روشن بر شب غلبه یابد عارف از خیمه شب بیرون می آید و منتظر رحمت اوست و چون نسیمی می وزد که معطر و خوشبو است و این بوی خوش را فقط او که در آن شب محبوب و معبود خود را خوانده است درک می کند و این همان **نسیم سحری** است که خدای عالم جواب بنده اش را می دهد و او را نوازش و مورد لطف و مرحمت قرار می دهد و درهای مهربانی خود را بسوی او می گشاید . بی شک او که در آن شب بیدار بوده این پیام محبت را از نسیم صبحگاهی خواهد فهمید و لا غیر!!

(۳) خدای بزرگ و متعال منشأ و مسبب همه خوبی ها و رحمت و برکات است و انسان هر چقدر به او با اعمال درست نزدیک تر باشد به این برکات نزدیک تر بوده و از آرامش و امنیت و خوشحالی و رستگاری بیشتر برخوردار خواهد شد. غم و اندوه برای مسیر راه است برای اینکه رهرو در جا نزند و از باتلاق دنیا بدر آید و به دوست بپیوندد و چون به او رسید و به وصال حق نائل آمد همه خوبی ها و خوشی ها و رستگاری ها را احساس خواهد نمود و خستگی راه از تن و جانش بیرون خواهد رفت.

(۴) در کنار دوستی خود جایی برای بنده خود تعیین کرده است. و این همان عنایت و توجه و رحمت حضرت دوست است که بنده راه نشین و پشمینه پوش خود را در جوار خود راه می دهد تا بزرگ و عاشق و شیفته خود گرداند و او را به آرامش و سعادت برساند. و این اوج مقامی است که خدای مهربان برای انسان رهرو که در مسیر او تلاش می کند می رساند. و دوستی او به همین مفهوم است که بنده تلاش کند و خدایش مورد لطف و عنایت و توفیق و مساعدت قرار دهد که اینچنین خواهد شد.

(۵) خداوند که جهان را با همه عظمت و بزرگی آفرید و بسیار موجود در آن پا به عرصه وجود آورد و رحمت و برکات زیادی به انسان و جهان نشان داد با این موجود آن را که انسان نامیدش نرد عشق باخت و باده مستانه زد و این انسان خاکی را که قبلاً به حساب نمی آمد عاشق خود گرداند و سرنوشت او را در دفتر عشق رقم زد. و آن خدای عالم که در حد زیبایی و کمال است به قول حافظ دارای سه مشخصه ممتاز است:

❖ **مه :** مانند ماه زیبا و دارای جمال و جلال است و دارای صفات نیکو و کامل است. عارف با دقت بدنبال این زیبایی است و در راز و نیازهای خود این جمال را احساس می کند و دیده است. و لذا در هر لحظه آرزوی دیدار او را دارد. و این زیبایی و جذابیت به گونه های مختلف تعبیر و تشبیه می شود و در همه غزل ها به نحوی از آن یاد شده است.

❖ **عاشق گش:** عشق و شوریدگی از صفات خدایی است و بهمین خاطر جهان و مافیها را آفریده است. خدا که نیازی به جهان و آدم نداشت ولی چون مشیت او به این تعلق گرفت که جهان را بیافریند بر اساس عشق که پدیده ای مربوط به خود اوست آفریده است. و این عشق که همان شوریدگی همه ذرات عالم است نسبت به خود در تار و پود و ذرات عالم قرار داد به این لحاظ انسان کشته و مرده او شده است و اگر گوشه ای از این جمال را با چشم بینا و دل آشنا ببیند هیچوقت از او دست نمی کشد.

❖ **عیار :** همه جا هست. وجود او همه هستی را پر کرده است. اگر جایی از هستی از او خبری نباشد در واقع آن هستی به هست و وجود نیامده است. حافظ توضیح می دهد که هیچگاه خدا غائب و پنهان نیست. و این انسان است که غائب شده است. و اگر خود را از پلیدی ها بزدايد و دورن را از وجود دیو و زشتی ها پاکسازی کند خدای زیبایی ها و ملائکه پاکي های او در آن قلب و سراچه فرود آیند و آنگاه است که خدای عالم را این انسان درک خواهد کرد و از او غائب و ناپیدا نخواهد شد! او همه جا هست تو در کجایی؟!

(۶) به نظر حافظ جهان مانند شب تار است که تاریکی چهل و بی خبری در آن وجود دارد و در این تاریکی راه طولانی در پیش است و انسان چون ساقه ای لاغر و باریک مثل گل سرخروی صحرایی در این جاده با ترس و نگرانی در حال گذر است. این دنیا و جهان برای کسانی است که از یار و دوست انسان و جهان که خدای عالم است دور شده اند و اگر با او باشند همه زوایای روشن و درخشان پدیده ها که آیات و نشانه های حضرت دوست است به روی این انسان عاشق و مؤمن گشوده می شود. این تاریکی چگونه کنار خواهد رفت و تیرهای روشنایی چگونه پرده شب را خواهند درید؟ و انسان ضعیف چگونه می تواند این راه بیابانی و پر پیچ و خم را طی کند؟

دو چیز بطور کلی و عمومی اهداف این انسان را تشکیل می دهد:

آتش طور: این آتش عشق است و روشنایی عشق است، همان آتشی است که موسی به خانواده خود گفت همینجا بایستید تا به طرف آن بروم و آتشی برای شما بیاورم. این آتش و روشنایی آن راهنمای انسان است و این بزرگ ترین دلیل و انگیزه انسان است تا او را از بیابان های دنیا بی و خطرات نفسانی و وسوسه های عقلانی و هزاران تهدید هایی که می تواند او را تا به فنا و نابودی سوق دهد بگذراند و به سلامت عبور کند.

موعد دیدار: دنیا همان بیابان خشک و بی انتهاست و آتش طور راهنما و روشنایی است از جانب دوست. ولی بدون دوست بی معنی است. باید وعده دیدار تحقق یابد و انسان خود را به او برساند تا معنی و مفهوم یابد. زمان دیدار (میقات) را پیدا کند. و به فنا برسد که انسان هیچ است و هر چه هست اوست. و چون به او برسد همه ارزش ها را در خود متجلی خواهد دید. و چه توفیقی بالاتر از این خواهد بود که انسان لایق و شایسته دیدار دوست گردد.

(۷) خدا انسان را درست و کامل آفریده است و او را احسن تقویم و در قوام و استحکام شکل داده است. و فطرت او را جذاب و عاشقانه خلق نموده است. ولی تا انسان تلاش نکند و راه حق را نپیماید و به حقیقت عشق او نرسد نقش خرابی خواهد داشت و این ناهنجاری بخاطر غیبت او از حقیقت عالم است. و رسیدن انسان به اسرار جهان به این خاطر است که پرده جهل دریده شود و انسان از دایره نادانی خارج گردد و با چشمان باز به نقش خدایی خود واقف شود و این حالت برای عاشقان و عارفان او قابل توجیه است حال در کجا و چگونه باید از این نقش بد خارج شد؟!

(۸) حافظ برای اینکه انسان در این دنیا گرفتار نشود و در مواج سهمگین و شب تار آن هستی و موجودیت خود را به باد ندهد او را دعوت به خرابات می کند. همان جایی که هوشیاران و زیرکان دنیایی می آیند و این بار نه برای جمع کردن و اندوختن ثروت و مال و منال و قدرت بلکه برای شکستن این بت کوچکی که از خودخواهی و تکبر و حرص سنگین و بی معنی شده است بشکند و بجای این شخصیت دروغین و کاذب یک شخصیت و من عاشقانه که سراسر معنی و کمال و سعادت است بیابد. و در خرابات معرفت، مردان خدا و صاحب دلانی هستند که با نفس های گرم و ملکوتی خود این آدم خاکی و مفلس و بیچاره را تا کوی دوست همراهی کنند چون بدون همراهی خضر نمی توان از زندان این جهانی بدر آمد و کامیاب شد.

(۹) وقتی آدمی آن کمال و جمال را ببیند و آن تجربه های عرفانی را ملاحظه نماید به سراغ این نفس اماره و وسوسه های عقل تجربی نخواهد رفت که بطور دائم او را به پلیدی و زشتی و تجاوز به حقوق دیگران فرا می خواند و چون انسان توانمندی درون خود را که معنوی و متعالی است شناخت و به این جام جهان نما پی برد آنگاه به قالبی معنوی و متعال دست خواهد یافت که بی نظیر است و سرنوشت او را تغییر خواهد داد. شهدای راه خدا چنین انسان هایی هستند و دیر مغان که دولت و گشایش در آنجاست همان صحنه های شرف و حماسه و مردانگی است که آن مردان از خود گذشتند و به خدا پیوستند.

(۱۰) انسان با همه وجود خواهان اوست. چون با هر قسمت از وجود خود با او کارها دارد و می خواهد با او روبرو شود و مسائل و صحبت هایی دارد چون این بنده است و او خدای او. و این دو با هم کارها دارند. او خدایش است که از او می خواهد که به دور پلیدی نگردد و عاشق و شیفته باشد و از خود و قدرت خود دم نزند. و این بنده اوست که از او می خواهد که او را یاری کند تا از ورطه این جهانی و زندان های با در های بسته آن رهایش سازد و به پرواز در آورد. و با او مهربان باشد و به رستگاری برساند و در جوار خود جای دهد. و نیز اگر مشکلاتی است باید او رفع کند و اگر کمال و پیشرفتی مطرح است باز هم باید با او بازگو نماید. و این گفتگو و ارتباط فقط شایسته این بنده و خدایش است و بس. هیچ کس و هیچ مکتب فکری قادر نیست این خلأ را پر کند و پاسخگوی آدمی باشد غیر از خدای متعال که دوست بشر و در کنار اوست.

(۱۱) حال عاشقان را عاشقان و مردان الهی درک می کنند نه کسانی که از این دایره بیرون هستند. و دل و دماغ آنان از هوس دنیایی و جلوه ها و عشوه ها پر شده است. و نفس مادی و خاکی جسم و جان آنها را دگرگون نموده است. آن انسانی که خاکی است بی خبر است و آنکه بی خبر است نمی بیند و عاشقان را تحقیر و کوچک می شمارد و ملامت و سرزنش آنان و راهی که در پیش گرفته اند می پردازد!!

تفاوت عاشقان و غیر عاشقان در جهان بسیار است. و مسافت این دو زیاد است. یکی به عشق خدا می نازد و همه هستی خود و حتی بهشت و نعمت هایش را نمی خواهد و فقط به لقاء و ملاقات دوست می اندیشد. دیگری چون کبک سر در خاک و لجن متعفن این دنیا نهاده و بی توجه به آینده و سرنوشت خود در حال اندوختن ثروت و دارایی و نهادن آن برای میراث خواران تلاش می کند. این انسان بی ثمر با آن انسان الهی که رنگ خدایی و معنوی دارد بسیار مختلف است. در واقع این دو انسان دارای دو نقش مشخص هستند، یکی نقش خراب و بد که عرصه زندگی را برای دیگران تنگ می کند و دیگری یک انسان متعالی است که به ارزش های وجودی انسان های دیگر پی برده و بسوی خدای جهان در حال سیر و سلوک است. و این نقش مهم و بزرگ همان هدف بزرگی است که خدای عالم در این چرخه زندگی برای او بر گزیده است.

(۱۲) درون انسان که همان حقیقت وجودی آدمی است بطور پیوسته به زیبایی و جمال حضرت دوست تمایل و کشش دارد چون فطرت و روح خدادادی از این نوع و جنس است و این توان و قوه بطور عمومی در همه هست. و این دل گاهی چون گوهری در باتلاق افتاده است و می خواهد برون آید و در تاج سروری قرار گیرد و به جایگاه واقعی خود برسد. ولی کسی از این حقیقت مطلع نیست. این دل وقتی چنین می بیند غمزده می شود و سرگشته و گرفتار می گردد و مسیر درست رشد معنوی را نمی بیند. آینه هست ولی غبار آلود است و چون این گرد و غبار کنار زده شود انسان با آگاهی به درون خود که همان خود شناسی است پی می برد و آنگاه سبکبال به پرواز در می آید. عقل که توانمندی انسان در تشخیص امور و مسائل است دیوانه او شده است و دل که همه چیز درون آدمی است به دنبال دلبر و دوست می گردد. پس انسان از همه طرف خواهان اوست ولی چرا نمی تواند این راه را طی کند؟! این سؤالی است که حافظ بطور پی در پی مطرح می سازد. و آن اینکه این عقل و دل را به شراب عشق برساند و در آن غرق و آلوده سازد و به آن رنگ عشق و خدایی بدهد ارزشمند می شود و به دوست خواهد رسید. بدون عشق هر چند عقل قوی شود و بر شاخه های آن افزوده گردد در مجموع ضعیف تر از آن است که بتواند تا بر دوست خود را برساند! و این از اصول و ارکان مکتب فکری حافظ شیرین سخن است.

(۱۳) وسائل عاشق شدن و شیفته حق گشتن مهیا و آماده است. ساقی که آورنده و دهنده شراب عشق است، **مطرب** که شادی و سعادت ناشی از عشق را ابلاغ می کند و **می** (شراب) که ما را از چنبره خودخواهی های خود می رهاند و به خدا نزدیک و مست می سازد همه در این عالم در اختیار انسان است. ولی باید دانست که این عیش و زندگی بدون حضور یار و دوست واقعی انسان به سرانجام نمی رسد، چرا؟! برای اینکه آفریننده جهان که عشق را پدید آورد از طریق عشق، به آن معنی و مفهوم و لیاقت و شایستگی بخشید. وقتی او نباشد و بر صحت و درستی آن مَهر تأیید نزند آن راه چه معنی خواهد داشت؟! اگر با مفهوم خدا و خداپرستی این تلاش ها صورت نگیرد چه سودی دارد؟! بهمین خاطر است که بدون دوست زندگی جز بولهوسی و بیهودگی مفهوم دیگری ندارد؟! ارزش زندگی در محضر دوست به این معنی است که جدای از او نباشی و این در رأس همه آموزش های عرفانی حافظ است.

کسانی که از حافظ و عشق او می گویند ولی از یار و دوست و خدای حافظ نمی گویند بیشترین جفا را در حق حافظ روا داشته اند. در حالیکه حافظ به صراحت زندگی و همه پیشرفت های آن را و نیز بهشت و همه نعمت هایش را بدون دوست نمی خواهد و این بلندی نظر و عظمت دیدگاه عاشقانه حافظ است. رحمت الله علیه.

(۱۴) حافظ در مقام نتیجه گیری به دو عامل مهم که دائم ذهن و قلب او را می آزارد اشاره می کند:

❖ **از باد خزان روزگار نرنجیم :** بهر حال عمر آدمی دارای خزان است که چون فصلش برسد برگ و بار آدمی فرو می ریزد . حافظ به این نتیجه می رسد که عمر انسان با خزان همراه است همانطور که گل در کنار خود خار هم دارد ما باید وجود خار و ناملازمات را بپذیریم و نگران آن نباشیم ولی از رفتن باز نایستیم که وسائل حرکت در اختیار آدمی است و آن خارها کاری از آنها ساخته نیست.

❖ **فکر معقول داشته باشیم :** بهترین فکر این است که انسان راه عشق را برود و نگران گذر زمان و کوتاهی عمر و زوال آن نباشد . بهر حال خارها در سر راه آدمی وجود دارد نباید آدمی روی این خارها بایستد و آن خارها در جان و روح او نفوذ کند و او را مجروح و غمگین نماید. عارف که خود را رند و دانا می داند می تواند از این مشکلات و ناملازمات بسلامت عبور کند.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

به دنبال جام گمشده

غزل ۱۴۲

وانچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد	(۱) سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد
طلب از گمشدگان لب دریا می کرد	(۲) گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود
کو به تأیید نظر حل معما می کرد	(۳) مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
وندر آن آینه صد گونه تماشا می کرد	(۴) دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست
گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد	(۵) گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم
او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد	(۶) بی دلی در همه احوال خدا با او بود
سامری پیش عصا و ید بیضا می کرد	(۷) آن همه شعبده ها عقل که می کرد اینجا
جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد	(۸) گفت آن یار کز او گشت سر دار بلند
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد	(۹) فیض روح القدس از باز مدد فرماید
گفت حافظ گله ای از دل شیدا می کرد	(۱۰) گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست؟

شرح غزل

سال ها و مدت هاست که دل و درون و حقیقت وجودی آدمی که ضمیر و فطرت او باشد از ما جام جم تقاضا دارد یعنی جامی را که بتوان در آن همه اسرار و حقایق عالم را مشاهده نمود و در صورتی که این جام جم و عنصری که همه حقایق در آن منعکس و پیداست در نزد خود انسان بود ولی او به غلط از بیگانگان و کسانی که از حقیقت بدور بودند تمنا و آرزوی دیدارش را داشت.

مگر این جام جم چیست؟ این جام جم گوهری ارزشمند است. این گوهر در داخل صدفی قرار دارد که در این جهان هستی که خدای عالم خلق نموده بود پیدا نمی شد و نظیر نداشت. ولی این انسان که بدنبال حقیقت است این گوهر و جام جم را از کسانی که در نزدیکی های دریای حقیقت گم شده بودند جستجو و پرسش می نمود!

من این مشکل را دیشب با **پیر مغان** مطرح نمودم. او که نظری استوار و روحانی داشت و با این نفس گرم و نظر معنوی معماها و مشکلات پیش آمده را به آسانی حل می نمود به من جواب داد و گفتگو نمود. من او را دیدم که خوشحال و خرم و خندان بود. در حالی که مست حق بود و با همه وجود در طلب دوست بود. من دیدم که او اطلاعات و اخبار و اسرار فراوان و مهمی دارد و در آئینه وجودش حقایق زیادی منعکس است و درونش آگاه است. من دیدم این جام جمی که دل و حقیقت وجودی من بدنبال آن بود همین پیر مغان دارد.

از او پرسیدم که این جام حقیقت بین را آن خدایی که کارش بر اساس حکمت و دانش دقیق است چه زمانی به تو عنایت کرده است؟ او در جواب گفت: در موقعی که این جهان را آفرید.

جهانی که انسان جزئی از آن است. **این جام جم در نزد همه انسان هاست**. ولی چرا این انسان از چنین عنصری متعالی ناآگاه است. و از آن برای رشد خود برخوردار نمی شود؟ برای اینکه خدای عالم همواره همراه انسان است و انسان در محضر اوست و انسان را یک لحظه ترک نمی کند چون روح خود را در او دمیده است. و این شبیه به آن است که عاشقی هر روز خدا را بخواند در صورتی که همین خدا همواره پیش اوست!! (جام جم در درون انسان و انسان غافل از آن است!!)

انسان ها بیشتر به سوی مطامع و هوس های نفسانی و به دنبال وسوسه های عقلانی تمایل دارند و کمتر به عشق و وصال جام جم می اندیشند و لذا عقل و خرد آدمی که قوه تشخیص اوست کارهایی می کند که شبیه شعبده بازی های جادوگران است که نمی گذارد تا انسان به اسرار جهان حقیقت دست یابد. همان کاری که سامری با ساختن گوساله طلایی جلوی دعوت های الهی و معجزات ید و بیضای موسی قد علم کرد و مانع شناختن حقیقت شد.

پس اگر چنین است چرا حلاج که می گفت: **انا الحق**. او را به دار مجازات آویختند! مگر چه جرم و جنایتی مرتکب شده بود؟ علتش این بود که او حقیقت و اسرار و رموز را در این جام جم که در وجودش بود یافته بود و کشف کرده بود و حقیقت را در آن دیده بود. و این گفته او اسراری بود که هویدا و آشکار می نمود که دیگران از آن خبر نداشتند!

پس چرا این اسرار را دیگران نمی دانند و آشکار نمی کنند؟ این اسرار از طریق وحی که فیض الهی است و در روح القدس (جبریل امین) است به پیامبران و انبیاء می رسد چنانچه این فیض و رحمت حق به مردان حق برسد همان قدرت معنوی که عیسای مسیح داشت و انسان مرده را زنده می کرد این مردان خدا که پیر مغان از جمله آنان است می توانند انسان ها را از حالت مردگی و مادیگرایی به حیات طیبیه و ابدی برسانند و زنده کنند.

از آن پیر مغان پرسیدم پس فلسفه وجودی خلقت این زیبارویان که از حقیقت زیبا و معنوی شده اند چیست؟ آن پیر جواب داد: که مسائل مربوط به دل عاشق است که آنها را ببینند و از طریق این عشق ها به عشق واقعی که خدای متعال است برسند.

دورنمای غزل

۱- جام جهان نمای حقایق در درون انسان است

انسان یک موجود غیر مادی است. جام جم که همه حقایق عالم در آن دیده می شود در نزد انسان و در درون او بودیعه گذاشته شده است. و انسان می تواند و اگر لیاقت کسب کند و آن جام جهان نما را در وجود خود بیابد به حقیقت دست می یابد. پس این انسان نه تنها می تواند ببیند و بشناسد و چشم بینای جهان خلقت باشد بلکه گوهری در وجود خود دارد که اگر به حقیقت آن آگاهی و دانایی یابد و گرد و خاک ها و آلودگی های ناشی از هوس ها و نفس اماره را از آن کنار بزند در آینه صاف و بی غش آن می تواند به اسرار جهان و نظام خلقت وقوف و آگاهی یابد.

آیا با این توصیف و با این جایگاه عظیم انسانی و با این قدرت بزرگ معنوی که فراتر از کون و مکان است و باید در ورای طبیعت بدنبال آن گشت، راستی آدمی دارای چه ارزش و مقام انسانی است؟ آیا ما نباید به خود و به ارزش های خود پی ببریم؟ آیا ما نباید خود را بهتر بشناسیم و به توانمندی های فطری خود بیشتر و بهتر آگاهی یابیم؟ چرا حقیقت وجود خود را در بیغوله ها و خرابه ها و یا از زبان مکتب ها و مشرب های گمراه که خود به هیچ حقیقتی نرسیده اند جستجو کنیم؟ چرا حقیقت انسان را از گمشدگان و بیگانگان در ظلمت و تاریکی سؤال کنیم؟ و از کسانی مشکلات و نیازمندی های خود را بپرسیم که بدون دیدن دریا در ساحل آن از گنجی و گمراهی دور خود می گردند؟!!

این تعریف دقیق انسان که حافظ عارف بدست می دهد ارزش انسان را بالا می برد و او را یک عنصر و یک پدیده غیر مادی که بدنال حقیقت عالم است و عشق به خدا را برای رسیدن به وصال حق که بزرگ ترین آرزوی آدمی است می شناسد. آیا چنین تعریف و تفسیری از انسان بر اهمیت و قداست و جایگاه ارزشی او نمی افزاید و بلند مرتبه اش نمی گرداند؟

۲- انسان حافظ با نگاه مادی به انسان در تضاد است

این انسان به روایت عارفانه و خردمندانه حافظ که جایگاه رفیعی در عالم خلقت دارد و تا بی نهایت در فراخنای معنویت قدرت و استعداد و فضای رشد دارد چقدر با انسان مادی و مکتب های ماتریالیستی متفاوت و متمایز است؟! انسان حافظ فقط قالب ظاهری او از عناصر خاک است ولی در معنی و عالم درون توانمندی است که می تواند از خاک تا بالاترین مکان معنوی و الهی اوج بگیرد. و این انسان چقدر متفاوت است با انسانی که در همین خرابه های دنیا مانده است و در باتلاق و گردابه های آن فرو رفته و هر لحظه غوطه ور می شود تا بکلی محو و نابود گردد و نام و نشانی از او باقی نماند!!

چطور می شود که انسان به آن چیزی تبدیل شود که حافظ می گوید؟ و چطور می شود که انسان به آن سرنوشتی منتهی نگردد که مادیین می گویند و او را عنصری کوچک و حقیر در ردیف حشرات و حیوانات تلقی کنند؟!

حافظ در جواب این سؤالات و مشکلاتی که جهان امروز با آن روبرو است یک جواب کامل و قانع کننده ای دارد و آن عشق است. نه عشق زمینی که خواسته های انسانی که ریشه در خودخواهی های او دارد در آن پیشقراول است و سرنجام اکثر آن عشق های خیالی به نفرت و انتقام تبدیل می گردد. بلکه عشق خالص خدایی. عشقی که همه هستی آدمی را در بر گیرد و یک لحظه از او جدا نباشد. عشق بالا برنده و معنوی و پاک و سالم. بقدری زلال و صاف و دور از هر گونه خاک و خاشاک. که حافظ با ایمان درونی و تحولات روحانی که با هنرمندی و استادی این عشق، کیفیت و مسیر و مقصد آن را در غزل های عرفانی خود که از چشمه سار حکمت و جام درونی او می جوشد نشان می دهد.

۳- ارزش انسان به جام جهان بین درون اوست

جام جم یا جام جهان بین یا گوهر غیر زمینی که در وجود آدمی خدای عالم نهاده است همان قلب و روح و ضمیر باطنی آدمی است. راه دوری نیست بلکه در همان جایی است که انسان در آنجاست. تعجب نکنید این گوهر آماده است و این جام بی نظیر که همه حقایق در آن قابل رویت است جای دوری نیست و در خرابه های ساختمان های قدیمی و یا در اعماق زمین و کوهستان بدنال آن نباشید بلکه در درون خود آن را بیابید. و چون خود را شناختید و به ارزش خود پی بردید به آن دسترسی خواهید داشت. به همین جهت است که امیر کلام، امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند: هر کس خود را نشناخت هلاک شد.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

در خدمت جام جهان نما

غزل ۱۸۷

(۱) دلا بسوز که سوز تو کسارها بکند	نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند
(۲) عتاب یار پری چهره عاشقانه بکشد	که یک کرشمه تلافی صدجفا بکند
(۳) ز مُلک تا ملکوتش حجاب بر دارند	هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند
(۴) طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک	چو درد در تو نبیند که را دوا بکند
(۵) تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار	که رحم اگر نکند مُدعی، خدا بکند
(۶) ز بخت خفته ملولم بود ز بیداری	به وقت فاتحه صبح یک دُعا بکند
(۷) بسوخت حافظ و بوئی ز زلف یار نبرد	مگر دلالت این دولتش صبا بکند

شرح غزل

ای دل(خطاب به درون و جوهره وجود آدمی است. موضوع خیلی عمیقی مطرح است چون اشاره به درون دارد نه به ظاهر و برون)، ای انسان صاحب درک درونی و معنوی، ای انسان صاحب فطرت خدایی که دارای مرکز آگاهی و الهام هستی! اگر از غم و درد و اندوهی که در راه خداخواهی کسب کنی با این سرمایه بزرگ غم می توانی کارهای بزرگی را انجام بدهی.

حال این سؤال مطرح است که چگونه می توان به سوز دل رسید؟ و چگونه باید درون را از اندوه یار ملتهب و پر حرارت نمود؟ در جواب باید گفت که اگر در نصف شب ها خواب و غفلت را کنار بگذاری و از روی نیاز و فقر رو بسوی خدای متعال آوری و به راز و نیاز پردازی، همین توجه و سوز درون تحولی در تو ایجاد می کند و سرمایه معنوی در تو بوجود می آورد که می توانی صد بلا و گرفتاری که در جلوی پیشرفت معنوی انسان است کنار بگذاری و راه سیر و سلوک را هموار نمایی.

سرزش و ملامت یار و دوستی که چهره و ظاهرش چون پری زیبا و درخشان است از روی عشق و علاقه تحمل کن. چرا؟ برای اینکه یک نیم نگاه و توجه مختصر و پر رحمت و لطف او به تو می تواند صد جور و جفا را تلافی و جبران نماید. حجاب و موانع دید و فهم را از جلوی چشمان آن انسانی بر می دارند و او را از مُلک تا ملکوت عالم بالا(از سرزمین مادی دنیا تا جهان حقایق بالا) آشنا می کنند که بتواند خدمت به جام جهان نما نماید و قلب و فطرت و جهان درون خود را سالم و پاک و معنوی و بدور از وسوسه های شیطانی و زشتکاری ها مصون و محفوظ نگهدارد.

توجه داشته باشید که خدای متعال که طبیب واقعی و درمان کننده مؤثر و به سرانجام رساننده عشق آدمی به کمال است نفس مسیحایی و متحول کننده و اکسیری دارد و در ضمن برای انسان، دلسوز و مشفق هم هست و مشفق بودن خدای متعال به

این معنی است که در صدد تحول بندگان می باشد و بی تفاوت نیست. حال این طبیب مسیحا نَفَس و مشفق اگر دردی که ناشی از فراق و دوری است در تو نبیند و بیماری در تو مشاهده نکند چگونه ترا درمان نماید! پس اگر تو درد او، غم او، رنج وصال او را داشته باشی و بیمار او شوی او هم بعنوان طبیب به سراغ تو می آید و ترا درمان می کند! تو به خدای خویش اعتماد داشته باش و همه کارهای خود را به او و به مشیت و اراده او واگذار کن و خوشدل و راضی باش و همیشه بدان و آگاه باش که اگر مدعیان رهروی و عشق رحم و مروتی در خود سراغ ندارند بی شک خدای مهربان با بنده اش رحم و مروت دارد و او را در معرض رحمت و لطف خود قرار می دهد.

از اینکه نتوانستم آنچه را که گفته ام و آن خط سیری که نشان داده ام کاری بکنم بسیار ملول و دلتنگم. ولی در مواقع بیداری و هوشیاری که در آستانه شروع صبح امید و آرزو بود یک دعا نمودم شاید آن اجابت شود و مرا متحول سازد. حافظ از اینکه نتوانسته به وصال حق برسد و به زلف او دسترسی یابد در این غم و اندوه بسیار می سوزد و **او هیچگاه نمی تواند به یار برسد مگر اینکه نسیم صبا که از جانب او نوید دهنده و امید بخش دل محرومین و مومنین است او را به سوی خدا دلالت و راهنمایی نماید و به دولت و خوشبختی وصال مرده دهد.**

دور نمای غزل

چگونه می توان موانع دید و درک درونی آدمی را کنار زد و انسان در چنین حالتی به مقامی برسد که بتواند رنج ها و سوزهای درونی را تحمل نموده و به رشد خود بسوی خدای متعال ادامه دهد؟ چه باید کرد و به چه راهی باید رفت؟ چه قواعد عملی را باید در پیش گرفت؟ از کجا باید شروع کرد؟ و روی چه عاملی باید تکیه و اصرار نمود؟ تا با تمرین و تکرار و دقت و لطافت، انسان به بزرگ ترین درد خود که غربت و فراق از یار است درمان مؤثری بیابد:

راه های درمان دوری و غربت انسان از یار

- سوز و درد درون که در نماز و نیاز نیمه شب ها خود را به شکل مؤثری نشان می دهد بلاها و موانع زیادی را از جلوی پای انسان بر می دارد.
- باید عتاب و سرزنش های یار را تحمل نمود. بهر حال یک کرشمه و حرکت زیبای او چندین جور و جفایی که احساس می کنید که در حق شما روا داشته است تلافی می کند.
- هر کسی در خدمت دل و درون خود باشد و در صدد تربیت و تزکیه آن بر آید که در واقع جام جهان نما و اساس انسان همین است می تواند عظمت خیره کننده وسعتی از مُلک هستی تا ملکوت عالم بالا را مشاهده نماید.
- باید تو دردی که داری به یار نشان دهی. بهر حال او طبیب عشق و حلال مشکلات عاشقان است. و نَفَس او مانند نَفَس عیسای پیامبر (ع) مرده ها را زنده و گمراهان را هدایت می کند. حال اگر دردی در تو نبیند و تو آن را بازگو نکنی عنایتی هم نخواهد نمود!
- تو همه کارها و نتایج آن کارها را به خدای متعال واگذار کن و بیخود به نتایج کاری که مقصود توست نیاندیش. چون کسانی که مدعی رحم و مروت هستند هیچگاه جای لطف و رحمت الهی به انسان را نمی گیرند



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

حاضر و غائب

غزل ۱

- (۱) الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها
 (۲) به بوی نافه ای کآخر صبا زان طره بگشاید
 (۳) مراد منزل جانان، چه امن عیش، چون هر دم
 (۴) به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
 (۵) شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
 (۶) همه کارم ز خود کامی به بد نامی کشید آخر
 (۷) حضوری گرهمی خواهی ازو غافل مشو حافظ
- که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها
 ز تاب جعد مشکیش چه خون افتاد در دل ها
 جرس فریاد می دارد که بر بندید محمل ها
 که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزل ها
 کجا دانند حال ما سبکبالان ساحل ها
 نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفل ها
 متی ما تلقی من تهوی دَع الدنیا و أهملها

شرح غزل

هان و آگاه باش ای ساقی! باید شراب عشق را در کاسه ها بریزی و بگردانی و به عاشقان حضرت دوست بدهی. چرا که عشق در ابتداء آسان جلوه نمود و ما وارد آن شدیم ولی طی مراحل و رسیدن به وصال حق دچار مشکلات متعددی هستیم که قادر به پشت سر گذاشتن این مشکلات نیستیم و لذا از طریق عشق این مشکل ما را حل کن. (حل مشکل دشواری های راه عشق از طریق ساقی عشق و شراب معنوی عشق)

بالاخره و سرانجام لحظه ای فرا می رسد، نسیم صبا که از جانب دوست اعزام می شود و پیام دوست به همراه دارد با بوی مشک و معطری که دارد گیسوی زیبای دوست را خواهد گشود و به دوستان نشان خواهد داد. وقتی آن زلف پیچیده و بهم آمده باز و آشکار شود از بوی مشکین او خون در دل دوستان می افتد که چرا ما نمی توانیم به آن زیبایی و وصال برسیم و از رحمت و برکات حق بهره مند شویم؟ واقعاً چرا؟! من که عاشق زیبایی گیسوی حق شده ام و در حال سیر و سلوک جهت رسیدن به وصال او هستم نباید به فکر آسایش و امنیت خود در زندگی مادی باشم. برای اینکه این کاروان عشق باید دائماً در حرکت و رشد و تعالی معنوی باشد و یک لحظه نایستد چون صدای زنگ کاروان که در گردن اولین شتر بسته شده است با صدای خود ما را هشدار می دهد و برای حرکت دعوت می کند.

چرا ما نمی توانیم در راه عشق ثابت قدم باشیم و صدای حرکت کاروان را بشنویم؟ چرا؟ برای اینکه به عشق نرسیدیم و رهبر معنوی بر نگزیدیم. حال چون پیر مغان دستور می دهد اطاعت کنید، از جمله موقعی که می گوید سجاده خود را به می معنوی رنگین سازید و با عشق به حق عبادت نمائید شما بپذیرید. بهر حال سالک که خود این راه را به سلامت طی نموده است راه و رسم عبودیت و عرفان را می شناسد و مقصد را گم نمی کند. شما به عشق و رهبری نیاز دارید چون خطرات زیادی آدمی را تهدید می کند. شب تاریک جهل و گمراهی همه ما را در بر گرفته است و هر لحظه امواج گوناگون از بیرون و درون بسوی آدمی در حرکت است که اگر به او اصابت کند او را در گرداب عمیق دنیا دفن می کند و نابود می سازد. این وضعیت

برای انسان های معمولی وجود دارد که افراد سبکبال که این راه را طی نموده و از خطرات امواج سهمگین گذشته و به ساحل نجات رسیده اند کاملاً متفاوت است.

کارهایی که ما انجام می دهیم همه از روی خودخواهی هاست که باعث بدنامی در بین مردم می شود و ما را به سرانجام مقصود رهنمون نمی شود . معلوم نیست این راز عشق که در درون ما بوجود می آید و پنهان می نماید ولی از عظمت و تأثیر آن در محافل و مجالس مورد صحبت و اطاعت انسان های دیگر شود کی عمومی و فراگیر می گردد.

ای حافظا! اگر می خواهی نسبت به خدای تعالی حضور قلب داشته باشی و هر لحظه او را در خود درک کنی هیچوقت با اعمال ناصالح و مسیر گمراهی غائب نشو. و از میدان عبودیت و بندگی دور نشو. چون کسی را که دوست می داری تا دیدار نمایی، شایسته است که دنیا و اسباب ترقی و پیشرفت آن را فراموش کنی و رها سازی.

دورنمای غزل

۱-مستی راه عشق

مستی یعنی از خود بیخود شدن. و آن به این معنی است که انسان رابطه خود را با محیط اطراف قطع کند و دیگر نتواند آن را ببیند. و در باره آن بیندیشد. و اگر مستی در باره پدیده ها و عناصر مادی و محیط زندگی باشد در این صورت آدمی نسبت به وسائل پیرامونی خود که می تواند زن، فرزند، خانه، ملک و املاک، ماشین، سرمایه، قدرت، برتری طلبی، یک مستی بیابد و رابطه او با آن عناصر بقدری تنگاتنگ و نزدیک باشد و عظمت آن عنصر در ذهن و قلب او نشسته باشد که بیرون رفتن از جان و قلب او غیر ممکن گردد این مستی از نوع مادی و دنیایی است. که انگیزه و عامل دیگر انحرافات است.

مستی دیگری هم هست که انسان نسبت به عناصر و پدیده های دنیا نه تنها ارتباط و وابستگی ندارد بلکه از آنان دل کنده و بسوی عناصر عالی معنوی جذب و جلب می شود. و این رابطه بحدی نزدیک است که آدم عاشق به آن اهداف عالی و معنوی به چیز دیگری نمی اندیشد و این عشق معنوی است. که پرواز دهنده و بالا برنده است.

این عشق معنوی در ابتداء آدمی را بخود جذب می کند و کشش قوی دارد ولی در راه و مسیری که رهرو را در آن قرار می دهد با مشکلاتی روبرو می سازد. که این مشکلات باز هم از طریق عشق به خدا که پاک ترین عشق است باید حل شود و حافظ که پیر طریقت عشق است در این غزل آن خطرات را تذکر می دهد و راه پیمودن عشق را تعلیم می نماید.

۲-راهکارهای حافظ برای حل مشکلات سختی های راه عشق

از اینکه چه تجربیاتی برای حل مشکلات راه عشق وجود دارد و رونده این راه چگونه باید مسیر درست را طی کند، گوش جان می سپاریم به کلام گهر بار لسان الغیب شمس الدین محمد حافظ شیرازی رحمت الله علیه :

♣ عشق در ابتداء ترا جذب خود می کند ولی برای رسیدن به مقصد عالی عشق، چاره ای جز این نیست که مشکلات راه عشق را با معجزه و توانمندی عشق حل نمایی.

♣ ما همه عاشق حق هستیم و چون این عشق را خوب درک کنیم خون در دل آدمی می افتد و هر لحظه برای رسیدن به آن کمال و حُسن مطلق لحظه شماری می کند.

♣ رهرو حق آسایش را بر خود حرام می کند و هر لحظه آماده حرکت است و خود را در کاروان عشق به حق قرار می دهد.

♣ بدون رهبر معنوی راه عشق قابل پیمودن نیست و چون آن پیر و مرشد کامل سخنی پیرامون عشق می گوید و تو اگر گوش دهی و همه حرکات خود را بویژه عبادت و عبودیت خود را با عشق خدا عجین کنی، بی شک راه عشق را خوب طی خواهی کرد.

♣ خطرات و حوادث زیادی از نفس و گرایشات درونی و از بیرون، انسان را تهدید می کند و از این گرداب عمیق دنیایی فقط سبکبالان و صاحبدلان به ساحل نجات خواهند رسید.

- ♣ ما همه کارهای خود را بر اساس خودخواهی و خودکامگی انجام می دهیم و این باعث بدنامی و دوری از خداست. و بالاخره روزی عشق از نهان خود خارج می شود و عمومی می گردد و مشکلات همه را حل خواهد نمود.
- ♣ اگر می خواهی حظور حضرت دوست را درک کنی باید با اعمال ناپسند و خودخواهی خود از او غایب و پنهان نشوی . بهر حال دنیا و دنیاطلبی عنصر اصلی این غایب بودن است و تو چنانچه با دنیا وداع نمایی از طریق عشق به حق خواهی رسید.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

الفِ قامت یار

غزل ۱۰۷

(۱) حُسن تو همیشه در فزون باد	رویت همه ساله لاله گون باد
(۲) اندر سَرِ ماخیال عشقت	هر روز که باد در فزون باد
(۳) هر سرو که در چمن در آید	در خدمت قامت نگون باد
(۴) چشمی که نه فتنه تو باشد	چون گوهر اشک غرق خون باد
(۵) چشم تو ز بهر دلربایی	در کردنِ سحر ذوفنون باد
(۶) هر جا که دل است در غم تو	بی صبر و قرار و بی سکون باد
(۷) قد همه دلبران عالم	پیش الفِ قَدَت چو نون باد
(۸) هر دل که ز عشق تست خالی	از حلقه وصل تو برون باد
(۹) لعل تو که هست جان حافظ	دور از لب مردمان دون باد

شرح غزل

امیدوارم که حُسن و زیبایی تو همیشه زیادتر شود و چهره و روی تو همه ساله مثل لاله قرمز و عاشقانه تر باشد. حُسن و عشق در تو فزون تر باد. در سرما و در فکر و اندیشه ما خیال عشق و شیفتگی نسبت به تو هر روز و هر لحظه وجود دارد و امید است که این خیال و اندیشه روز به روز بیش تر شود. هر سرو زیبایی و آزادگی که در چمن دنیا خودنمایی می کند و می خواهد که دیگران را تحت تأثیر خود قرار دهد در پیش قامت استوار و لایزال تو سرنگون باد.

آن چشم و سری که در غوغا و آشوب عشق تو نباشد و عشق تو او را دگرگون و پر آشوب نکرده باشد امید است که مانند گوهرهای اشک عاشقان غرق در خون و سختی شود و با عشق آشنا گردد و در این مسیر قرار گیرد. آن زیبایی و حُسن و کمالی که در چشم تو متجلی است برای دلربایی و عشق همیشه مورد توجه انسان ها باشد و از اینکه تأثیر آن در حد سحر و جادوی مؤثری باشد همواره به هنرها و زیبایی های گوناگون جلوه گری کند. هر آن دلی که عاشق تر است و در غم و اندوه هجران و فراق تو همواره بی صبر و قرار باشد و دائماً در پی تو آرام و آسایش نداشته باشد.

امیدوارم که قد تمام کسانی که در دنیا دلبر و مورد شیفتگی انسان ها و بت و معبود آنان قرار می گیرند پیش قامت سروگونه و استوار تو که زوال و نیستی در آن راه ندارد مانند حرف نون خمیده و شکسته و ذلیل بشود. هر دلی که از عشق و محبت و گرایش به تو خالی است از حلقه و جمع وصال تو بیرون باشد و بی شک هیچگاه او نمی تواند به تو و به حُسن و کمال تو برسد. آن لب لعل گونه ای که جان حافظ به رسیدن به آن بستگی دارد و از جان عزیز تر است امیدوارم که آسیبی به آن نرسد و دور از مردمانی باشد که عشق را نپذیرفته اند و به امور دون و پست دنیایی مشغولند.

دورنمای غزل

۱- اساس عشق به کمال تعلق می گیرد

این غزل که از شمس الدین محمد حافظ شیرازی است نشانه علاقه وافر او به یار و معشوق و مراد است. بر خلاف غزل های دیگر هر دو جنبه دعا و نفرین آن قوی است. از یک طرف عارف به کمال یار و حفظ و دوام آن می اندیشد و دوست دارد که محبوب او در نهایت زیبایی، کمال و بی نیازی باشد و از طرفی خواهان آن است که هیچ موجودی نتواند خود را به آن حد و نهایت برساند و در مقابل و برابر دوست و یار او عرضه اندام کند.

اصولاً عشق به کمال تعلق می گیرد نه به نقص و ضعف و هر چیزی که بسوی نابودی می رود و آنچه را که ما به غلط زیبایی و کمال احساس می کنیم. بهمین لحاظ است که در زندگی انسان ها نمونه های فراوانی را می توان نشان داد که آدمی در برخورد با زیبایی دستخوش تحریف و انحراف می شود، بسوی او می رود و دل می بندد ولی سپس متوجه می شود که اشتباه کرده است و آنگاه حقیقت زندگی را می بازد و تا آخر عمر شرمسار آن می باشد که چرا نتوانسته عشق را خوب بفهمد و اهداف و نقش مؤثر آن را بشناسد؟

عشق مانند عدالت و آزادی و اختیار و سایر ارزش ها و توانمندی های انسان همواره مورد توجه انسانهاست، خواه آن انسانها دارای چه ملیت و هویتی باشند و یا در چه موقعیت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و در کجای عالم زندگی کنند بدنبال پدیده عشق هستند و دائماً به آن می اندیشند و گاهی بطور عمیق به دنبال آن هستند و همین عشقی که تصور می کنند و در ذهن خود تصویری از آن دارند راه زندگی و حرکت و رشد و بالندگی را بر اساس آن تنظیم می کنند. ولی در اکثر مواقع چون عشق را نشناخته اند به باطل و بی ارزشی ها روی می آورند!

۲- عشق حافظ فوق بشری و بر اساس شوق و ایمان به خداست

حافظ به عشق واقعی فکر می کند، عشقی که به کمال واقعی و ارزش های عالی فوق بشری که معنوی و آسمانی است تعلق می گیرد. که پایه و رکن اصلی آن شناخت و عبودیت خدای متعال است که جهان را بر طبق عشق و تدبیر و سرپنجه قدرت خود خلق و امر و اداره نموده است. خدایی که در عین اقتدار در کمال و حُسن و زیبایی است، محبوب انسان، نزدیک به انسان، و خواهان رشد و هدایت انسان است. و با او رابطه صمیمی و محبت آمیز دارد.

این عشق معنوی دارای قداست است و ورای عقل و تجربه بشری است. در باره آن بایستی از دهان کسانی شنید که خدا و آیات او را شناخته اند و در خدا شناسی و عبادت صانع جهان جدیت دارند و به رمز و راز حقیقت عالم پی برده اند. چنین عشقی و چنین معشوق و محبوبی که در دیوان حافظ موج می زند و با عبارات و تعابیر مختلف از آن سخن به میان آمده است یک موضوع عمیق و مورد توجه در سرنوشت انسان است.

عشق زمینی و دنیایی محدود است و شامل یک دوره خاص می شود که می تواند خیلی زود بهم بریزد و آثار آن زایل شود این عشق در اغلب موارد ناشی از خودخواهی های انسان است که بدون منطق و استدلال صحیح روی آن اصرار دارد تا آن را مثل یک عنصر با ارزش شبیه طلا بدست آورد و مال خود کند. این تصاحب و به طرف خود کشیدن گاهی با زیر پا گذاشتن همه ارزش ها ست و فضائل اخلاق که رکن اصلی عشق است در آن جایی ندارد.

عشق واقعی همان عشق بر اساس ایمان به خداست و مؤمنین این عشق الهی را می شناسند و زندگی خود را بر ارزش های آن برنامه ریزی می کنند و همه مواضع فکری و اعتقادی خود را بر طبق آن سامان دهی می نمایند. و این عشق پیش برنده که انسان و جامعه او را متحول می سازد و آینده او را تأمین می کند یک عشق ابدی و لایزال است که در آن مرگ و محدودیت راه ندارد. همه عناصر آن را زیبایی تشکیل می دهد و حافظ به شکل زیبا و هنرمندانه ای ساختمان این عشق را به نمایش گزارده است. عشق معنوی حافظ خداخواهانه و برای وصال اوست در حالیکه عشق زمینی خودخواهانه و صرفاً برای ارضای نفس است!



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

سر کوی دوست

غزل ۲۶۸

زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس	(۱) گلگذاری ز گلستان جهان ما را بس
از گرانان جهان رطل گران ما را بس	(۲) من و همصحبی اهل ریا دورم بس
ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس	(۳) قصر فردوس به پاداش عمل می بخشند
کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس	(۴) بنشین بر لب جوی و گذر عمر بین
گر شما را نه بس این سود و زیان ما را بس	(۵) نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان
دولت صحبت آن مونس جان ما را بس	(۶) یار با ماست چه حاجت به زیادت طلبی
که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس	(۷) ار در خویش خدا را به بهشتم مفرست
طبع چون آب و غزل های روان ما را بس	(۸) حافظ از مشرب قسمت گله نا انصافی است

شرح غزل

در این صحنه وسیع و گسترده جهان هستی که همه آیات اویند و انسان ها گل های خلقتند اگر ما از افرادی که روی آنان برای خداخواهی و خداطلبی مانند گل سرخ برافروخته و عاشق و شیدایی شده است داشته باشیم برای ما کافی است که به صراط حق برسیم و سعادت مند شویم. و اگر در چمن دنیا که محل روئیدنی ها و رُستنی ها و رشد و تکامل مادی موجودات است سایه آن سرو آزادی که با کمال زیبایی می خرامد و از همه بلند تر است بر سر ما باشد و ما در زیر سایه ی پر مهر آن آن بیارامیم برای ما کافی است.

امکان ندارد که من با افراد ریاکار و دورو و اهل نفاق که برای فریب مردم و کسب قدرت مادی تلاشی می کنند همنشین، دوست و همکار شوم و روش آنان را برگزینم. چون نیازی به افراد ریاکار و ریاکاری آنان نیست. از میان همه عناصر مهم و گران و با ارزش و برجسته ای که در عالم وجود دارد ما دل به پیمانه بزرگ که بیشترین شراب معرفت را در کام وجود ما بریزد و ما را مست حق نماید دلخوش کرده ایم چون برای ما کافی است.

گر چه در برابر عمل انسان پاداش بهشت می دهند ولی ما به این معامله بسنده ننموده و آن را کافی نمی دانیم. ما که از رندان عالمیم و مواظبیم تا آلوده به شبهات مادی و خاکی نشویم و به عشق دلخوشیم و به فقر الی الله می اندیشیم دیر مغان که مکان تجمع مردان عاشق حق است و در آن آتش عشق را روشن نگه می دارند ما را بس است و کفایت می کند.

دنیا و به همراهی آن انسان در حال گذر و کم شدن و نابودی است. برای درک این حقیقت بر لب جوی آبی بنشینید گذر آب را که تمثیلی از گذر عمر انسان است مشاهده نمائید. و این نمونه کوچکی است تا بدانید که کل جهان در حال گذران و کم شدن و نابودی است! چیزی دوام و بقا ندارد و ما هم باید از آن بگذریم. واقعیت موجود جهان صورت خوب و خوشی را نشان نمی دهد و اوضاع رو به بهبودی نیست و در هر گوشه ای از آن آزار و گرفتاری های فراوانی موج می زند. اگر برای

شما سود و زیان دنیا موجب رضایت است برای ما نیست و ما توجه ای به آن نداریم و همین ما را بس است. چرا با واقعیت ها درست برخورد نمی شود و این همه زیاده خواهی برای چیست؟!

اگر خدا با ماست و از رگ گردن به ما نزدیک است و خود روزی ما را ضمانت نموده است چه نیازی به این همه حرص و ولع و زیاده خواهی است؟! ما بجای این دید مادی و زیاده خواهی و سود و زیان آن سعادت و پیروزی و موفقیت که ناشی از همنشینی و نزدیکی به آن وجود مبارکی که مایه انس و دوستی و محبت جان ماست برای ما کافی است و نیازی به چیز دیگر نیست.

خدایا با این افکار و اعمال ناقص و شخصیت ضعیف که داریم و چیزی را که جمع نموده ایم که می دانیم ناچیز و بی اهمیت است اصولاً ارزشی ندارد که ما را به پاس آنان پاداش دهی و به بهشت بفرستی . در حالیکه **رسیدن به مقام وصال تو (سرکوی تو) از همه هستی و آنچه را که هست برتر است.** برای ما بس است و ما این را می خواهیم.

ای حافظ گله و شکایت از آنچه را که شامل حال ما شده است و ما دائماً بهتر و بالاتر از آن را طلب می کنیم و از وضعیت فعلی خود ناراحت هستیم بی انصافی و بر خلاف اصول عدل و انصاف است و من گله ای از آن ندارم. من به همین استعداد و طبع درونی که مطالب ارزشمندی را به قلم می آورد و غزل های چون آب روان، ما را بس است که حقایق در آن متجلی است.

دورنمای غزل

۱- خداخواهی محور اصلی عشق عرفانی است

خدا خواهی و خداپرستی و گرایش به خدا سرمایه بزرگ و عامل و محور آرامش انسان است. برای رسیدن به این قله پیروزی و سعادت نمی توان ملاک های خودپسندی، خود محوری ها و خودکامگی ها را که معمولاً در زندگی خود بروز می دهیم نمودار نمود. و بخاطر این عوامل است که شرایط فعلی روابط و نظام اجتماعی جهان امروز بر مدار سود و زیان می چرخد نه بر ملاک و محور حقیقت. چون اگر حقیقت می خواستیم باید از طریق عشق و مستی به آن می رسیدیم که راهی پاک و بی خلل است که قادر است بشریت را در شرایط گوناگون مشکلات و سختی ها نجات دهد!!

آنچه را که مهم است حرکت و عشق به سوی خدای عالم است و حلال مشکلات ما عشق مقدس الهی است. و بهمین علت مؤثرترین عامل دگرگونی و تحولی است که بشر تا کنون شناخته است. و از طرفی اگر به عمر کوتاه خود تأملی داشته باشیم به این نتیجه می رسیم که کاری در این قسمت نکرده ایم و گامی جدی بر نداشته ایم!

توفیق الهی و رحمت و لطف او می تواند ما را در مسیر درست خداخواهی بیاندازد و تجربیات روزانه و تفکرات و تأملات ما که اغلب ریشه در خودخواهی ها و نفس اماره دارد ما را به سعادت و لقاء و وصال خدا نمی رساند و عارف به خدا در این راه به بهشتی که با این اعمال ساده و پاداشی که قرار است در روز حساب به آن برسد اکتفاء نمی کند بلکه وصال حق را ملاک تحرک و سیر و سلوک خود قرار می دهد و لذا هیچ گله و شکایتی ندارد و گوش به فرمان حق است تا گشایشی حاصل آید.

۲- ما چگونه باید به سوی خدای مهربان برویم!!

- در گلستان جهان دو چیز کافی است یکی داشتن چهره عاشق که از عشق حق سرخ و گلگونه است و دیگری در زیر سایه پر محبت دوست و یار و یاور انسان بودن.
- از ریا و خودنمایی باید دوری نمود، بی شک بزرگ ترین کار آدمی در زیر این گنبد کبود عشق واقعی به خدای متعال است. که باید از هرگونه شائبه ریا و نفاق و فریبکاری مبرا باشد.

- بهشت را به بهاء اعمال نیک می بخشند. وعارف و سالک حق که مصون و محفوظ از پلیدی هاست واز خطرات تهدید آمیز دنیایی رندانه گذشته است و فقیر الی الله است حضور در دیر مغان که محل توجه و تجمع عاشقان حق است برای او کافی است. همان کسانی که آتش عشق به حق را همیشه روشن نگه می دارند.
- جهان در حال گذران است. و برای درک این گذران و بی ثباتی نگاه کنید به یک جویباری که در حال حرکت است. عمر آدمی هم بر اساس همین گذران در حال گذشتن و کوتاه شدن است.
- سلسله عمر می گذرد و سپری می شود و جهان بر اساس این محاسبات زیرکانه آدمی ، بازاری است پر از آزار و اذیت انسانهایی که با مفاهیم عشق به خدا کاری ندارند. عاشقان راستین در این سود و زیان موقت وارد نمی شوند.
- وقتی که خدا با ماست و ما را مورد حمایت خاص خود قرار می دهد زیاده خواهی و فزون طلبی چه معنی و مفهومی می تواند داشته باشد؟!
- دل بستگی و رسیدن به دوست را با هیچ چیز دیگر عوض نکنید. در دنیا و آخرت مطلبی بزرگ تر از آن وجود ندارد.
- گله و شکایت انسان از آنچه را که قسمت او گردیده است بی انصافی است! موجودیت و هنرهای آدمی برای او کافی است که او به این حقیقت توجه داشته باشد و به تلاش بیشتر و شکر الهی بپردازد.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

دولت دیدار یار

غزل ۲۵۳

(۱) ای خرم از فروغ رُخست لاله زار عُمر	باز آکه ریخت بی گل رویت بهار عمر
(۲) از دیده گرسر شک چو باران چکد رواست	کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر
(۳) یک دو دم که دولت دیدار ممکن است	دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر
(۴) تا کی می صبح و شکر خواب بامداد	بیدار گرد، هان که گفت اختیار عمر
(۵) دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد	بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر
(۶) اندیشه از محیط فنا نیست هرگز	بر نقطه مدار دهان تو باشد مدار عمر
(۷) در هر طرف زخیل حوادث کمینگی است	زان رو عنان گسسته دواند سوار عمر
(۸) بی عمر زنده ام من و این بس عجب مدار	روز فراق را که نهد در شمار عمر
(۹) حافظ سخن بگوی که بر صفحه جهان	این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

شرح غزل

ای خدای مهربان که از فروغ و درخشش روی زیبای تو گلستان و لاله زار عمر ما خرمی و نشاط و سرسبزی گرفته است. بیا بسوی ما که بدون روی گل زیبای تو بهار و طراوت عمر ما خزان و پژمرده می شود و همه موجودیت خود را از دست می دهد. اگر در غم جانکاه و فراق دردمند تو بجای اشک خون گریه کنم روا و شایسته است چون در غم فراق، عمر بزودی مانند برق می گذرد و به اتمام می رسد. حال که زمان اندک و فرصت کمی که به دیدار دوست ممکن است و امکان حصول می باشد . **ای خدای مهربان! یارب! برای ما کاری بکن و ما را دریاب که عمر ما معلوم نیست تا چه زمانی ادامه داشته باشد.**

تا کی غفلت و مستی صبحگاهی و خواب شیرین چون شکر شما را احاطه نموده است . بیدار باشید و هوشیاری خود را از دست ندهید که عمر گذشت و دیگر اختیار و انتخابی برای برگزیدن وجود ندارد. بهر حال تا انسان هست و اختیار و آزادی و فرصت عمل و توان و حرکت هست بایدکاری کرد. دیروز او در حال گذشتن و عبور از کنار ما بود ولی بسوی ما نظر رحمتی نینداخت. ولی دل آدمی و حقیقت درونی آدمی که می بایستی رشد نماید از این گذشت ایام زندگی سودی نبرد! (ما در ظاهر زندگی می کنیم ولی در باطن به حقیقت زندگی نرسیده ایم)

من هیچ اندیشه و نگرانی از فنا و نابودی که ما را احاطه نموده است ندارم. مدار و گردش عمر خود را بر محور دهان و گفتار تو تنظیم نموده ام. هر چه تو بگویی انجام می دهم چون حقیقت حرکت و رشد من در این رکن اساسی نهفته است که تو بگویی و من عمل کنم! در هر لحظه و شرایط سیل حوادث و گرفتار ها در کمین انسان نشسته اند تا او را از جای در آورند ولی ما انسان ها هیچ توجه ای به این حوادث و موانع نداریم و چنان بر اسب عمر نشسته و بی مهار و دهنه آن را از دست داده ایم

و به نا کجا آباد در حرکت هستیم. شما به ظاهر من نگاه نکنید چون زنده بودن من ، عمر من و حیات و روزگار من محسوب نمی شود و این واقعاً تعجب بر انگیز است چون به حق نرسیده ام و همه عمر در فراق و بدون یار و روی او زندگی کرده ام جزء عمر من بحساب نمی آید . اصولاً چه کسی می تواند آن ایام را در شمار عمر بحساب آورد! (حیات آدمی بدون حضرت دوست هیچ است)

حافظ اینگونه سخنان خوب و نغز را تو بگو ! چون آنچه را که می گویی بر صفحه جهان این نقشی که از قلمت در این ابیات غزل و شعر باقی مانده است بعنوان یادکاری از تو در جهان منتشر می گردد و همه از آن بهره مند می شوند. (هم اکنون سخنان حکمت آمیز و عشق خالصانه حافظ جهان را در نوردیده است و در این عصر مادی و تکنولوژی که هویت انسان علی رغم رفاه فراوان و آسودگی هایی که بوجود آمده است به مخاطره افتاده است معنویت بر اساس خداشناسی بطور جدی مطرح است و حافظ که از سرآمدان صداقت و عرفان خدایی است با افکار و اندیشه های خود انسانهای این زمان را تحت تأثیر قرار داده است.

(مکتب ها بتدریج کنار می روند و سیاست های غلط جهانی مورد انتقاد و هجوم قرار می گیرند و بحران اقتصادی کشورها را در حال درنوردیدن است و آدمی پس از قرن ها تلاش و دگرگونی در عرصه زندگی بالاخره به این نتیجه رسیده است که بایستی به همان چیزی که حافظ گفته است و در قرن های قبل برای ما به یادگار گذاشته است روی آورد و زندگی فردی و اجتماعی خود را بر اساس عشق به خدا پایه گذاری نماید)

دورنمای غزل

لطف و توجه و مساعدت حضرت دوست مدار رشد و موفقیت انسان است

همه چیز از آن خداست. هر تأثیری که در درون و برون اشیاء و عناصر طبیعت و جهان معنویت و جهان هایی که نمی شناسیم اتفاق می افتد با قدرت با کفایت حضرت حق که دوست و یار انسان است تحقق می یابد. در این راه برای درک حقایق و طی طریق اتکاء به خود و تجارب اجتماعی خود نمی تواند کافی باشد. چون انسان محدود است و تجارب و اندوخته های او در طول عمرش اندک و ناکافی است. بهمین لحاظ برای حرکت و سیر بسوی همه خوبی ها و شایستگی ها و عظمت ها و عزت ها که در خدای متعال جمع است چاره ای نیست مگر با عنایت و لطف و رحمت او. بدون او و بدون همراهی او نمی توان به حقیقت دست یافت و راه رشد معنوی و تکامل را طی نمود.

- بدون توجه و عنایت حضرت دوست بهار عمر خرمی و شادابی ندارد و به خزان تبدیل می شود.
- از غم دوری و فراق تو اگر بجای اشک گریه کنیم سزاوار است چون عمر رو به پایان است و هنوز وصال دوست حاصل نشده است.
- ما تا کی می خواهیم در غفلت و بی خبری باشیم . باید بیداری و هوشیاری را برگزینیم و فرصت و عمل و اختیار و تلاش را از دست ندهیم.
- اینگونه نباشد و ما هم نمی خواهیم که در ظاهر تحول باشد ولی آثار آن به دل و درون ما نفوذ نکند و ما را متحول و منقلب ننماید.
- از فنا نترسید و هر چه حق است و حق گفته است عمل کنید. که این راهی درست است.
- ما انسان ها با تمام حوادث و گرفتاری های دنیا که چون سیل بنیان کن ما را در خود گم و غرق نموده است بی خبر بر اسب تیز روی عمر کوتاه نشسته ایم و دهنه و افسار آن را رها نموده و بی محابا به سوی ناکجا آباد در حرکتیم!
- برای یک انسان عاشق و آگاه این زندگی در این فراق بحساب نمی آید و جزء عمر واقعی تلقی نمی گردد.
- مردم را با دانش های درست راهنمایی کنید که یادگار و ارزش های عمر آدمی است.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

درمان درد فراق

غزل ۸۸

(۱) شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت	(۲) حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
(۳) نشان یار سفر کسری از که پرسم باز	(۴) فغان که آن مه نامهربان مهر گسل
(۵) من و مقام رضا بعد از این و شکر رقیب	(۶) غم کهن به می سالخورده دفع کنید
(۷) گره به باد مزن گر چه بر مراد رود	(۸) به مهلتی که سپهرت دهمد ز راه مرو
(۹) مزن ز چگون و چرا دم که بنده مقبل	(۱۰) که گفت حافظ از اندیشه تو آمد باز

شرح غزل

من این سخن خوش و زیبا و جالب را از بزرگ عقل و عرفان شهر کنعان (یعقوب نبی) شنیده ام که می گفت سختی فراق

یار (دوری از یوسف) بقدری است که نمی توان درد و رنج آن را بازگو نمود و آشکار کرد! شما خیال می کنید که دوری یار آسان و سهل است و غم دوری به آسانی قابل تحمل است؟ در حالیکه حوادث ترسناک قیامت که واعظان و سخنگویان مذهبی در منابر و مساجد شهر می گویند در برابر غم هجران حضرن دوست بسیار اندک و ناچیز است و در حد یک کنایه و اشاره ناچیز تلقی خواهد شد. هیچ نشانی از یار نیست و من که خواهان او هستم و به هر دری می زنم او را نمی یابم و اصولاً نشان و آدرس محل اقامت یار را از چه کسی پرسم که از او اطلاعی داشته باشد؟! چون هر چه نسیم صبا که چون پیک بادپا در حرکت است و با سرعت به هر سوی می رود و پیام بهار را می آورد اطلاع درستی به من نمی دهد و جای یار را برای من پر نمی کند.

آه و فریاد و صد گله و شکایت از آن یار زیباروی نامهربان که محبت و رحمت خود را از ما برید و دریغ نمود چقدر آسان توانست یاران و دوستان خود را ترک نماید و آنان را به حال خود رها کند!! حال که چنین است باید از جانب ما حرکات و اقدامی صورت گیرد و ابتکاراتی نمودار گردد تا درد فراق آسان شود: بعد از این سعی می کنم که از رضامندی حق و آنچه که هست بگویم و راه دیگر نروم. و از اینکه رقیبی در سر راه من است به درگاه الهی شکر گزار باشم، همین درد فراق ما را بس است و ما بدان عادت نموده ایم و دلخوشیم و درمانی برای این درد نمی خواهیم. چون با همین درد فراق به او و به راه منتهی

به او می اندیشیم! مگر نه این است که حکیم فردوسی طوسی که یک دهقان پیر و خردمند است سفارش نموده است که غم گذشته را با شراب سالخورده و زیاد مانده بر طرف نمائیم که به خوشدلی و سعادت می رسیم. ما هم برای این درد هجران و فراق بایستی از شراب عشق به حق استفاده کنیم.

کار بیهوده و بی نتیجه نکند که شبیه گره زدن روی باد است هر چند که آن کار طبق خواسته و آرزو و مراد شما تحقق یافته باشد. و این همان نکته و سخن حکمت آمیز است که باد که تحت فرمان سلیمان نبی بود بطور تمثیل به ایشان گفت. مهلت و فرصتی که آسمان (قضا و قدر الهی که مثل باران از آسمان نازل می گردد) به شما می دهد از استعداد و توانمندی و موقعیت خوب خود سود ببرید و از راه حق و راستی منحرف نشوید و این سخن نصیحت آمیز زال پدر رستم دستان است.

اینقدر از کم و کیف و چگونگی گردش روزگار و زندگی گله و شکایت نداشته باشید. چون یک انسان عاشق که قبول نموده و پذیرفته است که بنده و مطیع حق باشد از دل و جان سخن خدایش را که جان جانان و عزیزتر از همه است می پذیرد و گله و شکایتی نخواهد داشت. انسان مُقْبِل که راضی به بندگی حق است نمی تواند در اندیشه خدای عالم نباشد و از آن خلاصی یابد و در این غم هجران را می پذیرد و با برنامه های ارائه شده در طریق سیر و سلوک و عرفان حضرت حق پیش می رود.

دور نمای غزل

۱- وصال برای عاشق هدف است و فراق برای او شکننده است

عارف راستین در نهایت به وصال حضرت دوست می اندیشد و تلاش می کند تادر سیر و سلوک خود این هدف را دنبال کند. بر عکس، فراق و جدایی بسیار سخت و جانکاه است و هر چقدر انسان به اهمیت و ارزش حق بیشتر پی می برد به وصال او راغب تر است و فراق برای او سخت و شکننده است :

- ♣ فراق یار برای انسان عاشق که دل به حضرت دوست سپرده است بسیار سخت است.
- ♣ سختی و دشواری و هراس روزگار هجران از واقعه و دوران قیام قیامت بیشتر و سخت تر است.
- ♣ بطور مثال وقتی یار و دوستی از پیش ما می رود هر اطلاع و سخنی که مطلعین و خبر آوران بگویند نمی تواند جای خالی آن را در ذهن و احساس عاشقانه و درونی ما جایگزین کند.
- ♣ ما به یار خیلی علاقمندیم ولی او با نامهربانی و بی اعتنائی جمع ما را ترک می کند و می رود و این کار برای او آسان است ولی برای ما سخت و دشوار می باشد.

۲- در زمان فراق چگونه باید عمل نمود؟

- ♣ پس چه باید کرد ؟ حال که فراق اتفاق افتاده است چه راه و مسیری را باید در پیش گرفت :
- ♣ رهرو و سالک حق ، دل به رضای حق می دهد و از رقیب هراس ندارد و به درد حاصل از فراق خو می گیرد و درمان را کنار می گذارد.
- ♣ در گذشته از زبان پیر دهقان (حکیم ابوالقاسم فردوسی) گفته اند که غم قدیمی خود را با شراب کهن و سالخورده دفع کنید و از نظر ما با شراب معنوی و عالی می توان تخم خوشدلی کاشت و عشق و مستی را تجربه نمود.
- ♣ کار بیهوده نباید انجام داد ، کاری که سرانجام نیکویی ندارد و این مثلی است که باد به سلیمان نبی گفته است.
- ♣ از فرصتی که تو برای رشد و ترقی معنوی وجود دارد انحراف پیدا نکن و این نکته و سخنی است که زال پدر رستم گفته است.
- ♣ بی جهت چون و چرا نکن و اشکال و ایراد و بهانه نگیر. چون بنده مُقْبِل و راضی به رضای خدا هر سخنی را که خدای مهربان که جان جانان است بگوید با دل و جان می پذیرد

۵۵



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

در هوای وصال یار

غزل ۴۸۷

تا راهرو نباشی کی راهبر شوی	(۱) ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی
هان ای پسر! بکوش که روزی پدر شوی	(۲) در مکتب حقایق پیش ادیب عشق
تا کیمیای عشق بیابای و زر شوی	(۳) دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
آنگه رسی به خویش که بیخواب و خورشوی	(۴) خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد
بالله کز آفتاب فلک خوب تر شوی	(۵) گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد
کز آب هفت بحر به یک موی، تر شوی	(۶) یکدم غریق بهر خدا شو گمان مبر
در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی	(۷) از پای تا سرت همه نور خدا شود
زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی	(۸) وجه خدا اگر شودت منظر نظر
در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی	(۹) بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود
باید که خاک در گه اهل هنر شوی	(۱۰) گر در سرت هوای وصال است حافظا

شرح غزل

ای کسی که در ابتدای راه هستی! سعی کن که از خالق هستی شناخت و آگاهی کسب کنی. و این دانایی در وجود تو عجين شود و باعث تحول تو گردد. و باید بدانی که اگر در مسیر سیر و سلوک قرار نگیری و تجربه عرفانی بدست نیاوری و مراحل آن را یکی پس از دیگری کسب نکنی، کی می توانی پیر مراد خرد و دانایی شوی. و دیگران از تجارب و نفس گرم تو استفاده نمایند و در مقام راهبری قرار گیرند. تو باید در مکتب عشق وارد شوی و حقایق آن را نیک بیاموزی و فراگیری و پیش استاد و ادیب عشق زانو بزنی و آنچه را که مربوط به عشق و شور و معنویت است برای طی منزل آموزش ببینی. و توجه داشته باش کسی که در آغاز آموزش و تعلیم عشق است لازم است با کوشش و جدیت مراحل آن را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد و تا اینکه روزی به استادی و رهبری آن برسد و از کودکی به پیری ارتقاء یابد. مردان خدا که راه عرفان را نیک طی کرده اند هیچگونه گرایش و کششی به طرف مادیات و عناصر طبیعت ندارند که ارزش چندانی ندارد. تو هم مثل آنان راه عشق را طی کن تا کیمیای معنوی و غیر عشق را بیابی و با آن کیمیا، مس وجود خود را چون طلا ارتقاء بخشی و بالا ببری.

چرا ما نمی توانیم باخبر شویم و در سیر و سلوک به راهبری برسیم؟ چرا نمی توانیم وارد مکتب حقایق شویم و پیش ادیب عشق برای تعلیم گرفتن به مرحله بالایی از دانایی برسیم؟! چرا نمی توانیم از مس وجود دست برداریم و به کیمیای عشق برسیم و آن را به انسان بزنیم و دگرگونش سازیم؟! برای اینکه همه همت و تلاش ما در خوردن و خوابیدن خلاصه می شود و این دو عامل ما را از آن مرتبه ای که در عشق و سیر بسوی خدا هست دور نموده است. و از طرفی ما موقعی می توانیم به مرتبه و

مقام عشق و آگاهی برسیم که خود را بشناسیم و قدر و قیمت خود را بدانیم. و این در صورتی اتفاق می افتد که از خواب و خور دست برداریم. اگر در اعتقاد عشق ثابت قدم باشی، به خدا می رسی. بی شک نور عشق حق به دل و جان تو نفوذ می کند و تو را متحول و عاشق می سازد و سوگند به خدا که در این صورت به شرایط و موقعیتی می رسی که می توانی خوب تر از خورشید عالم تاب باشی. و بهتر از آن به جهان پرتوافشانی کنی.

برای یک لحظه کوتاه و جزئی هم شده است در دریای رحمت و برکات الهی غرق شوید و آن را در جان و وجود خود حس کنید به مرحله ای از عشق خدا خواهید رسید که اگر شما را در هفت دریای وجود بیندازند به اندازه یک مو تر نمی شوید و هیچ مانع و آلودگی در سر راه سیر و پرواز شما به سوی معنویت و حقایق و آگاهی نخواهد بود. در چه موقع از پای تا سر خدایی خواهی شد و نور و هدایت الهی تو را در بر خواهد گرفت؟! موقعی که در راه خدای صاحب عزت و جلال بی پا و سر شوی و هر چه او خواهد از روی تسلیم محض و بدون چون و چرا انجام دهی!

اگر فقط در یک جهت باشی و آنهم به سوی خدا باشد و هدف و مقصود ترا تشکیل دهد و تمام همت و نگاه و نظر تو به این منظر عالی باشد و بقیه جهت ها را کنار بگذاری، دیگر شک و تردیدی باقی نمی ماند و تو از روی یقین صاحب نظر می شوی و حقایق و اخبار عالم معنویت را درک خواهی نمود. اگر بنیاد و چهارچوب اندیشه، خط سیر و انتخاب تو دگرگون شود و ارزش ها و تعالی در این تحولات خود را نشان دهند تو هیچ نگرانی و هراسی در خود راه نده. چون در این حالت ارکان هستی تو زیر و رو می شود و به انسان دیگری تبدیل می شوی.

ای حافظ! اگر هوای وصال حق را داری، باید که در خدمت اهل هنر در آیی، بطوریکه خاک درگاه اندیشه و عمل آنان گردی، هر چه گفتند و انجام دادند تو هم تبعیت و موافقت کن که در این حالت از یمن نفس های گرم و ملکوتی آنان به آرزوی خود که وصال خدای متعال است خواهی رسید

دورنمای غزل

عشق به خدا از بستر آگاهی و دانایی می گذرد

عشق به خدا با آگاهی و دانایی به حقایق امکان پذیر خواهد بود. پس از طریق نادانی، خرافات، سخنان بی اساس، نظریه های باطل و دور از حق، اظهار نظرهای نابخردانه و هوس آلوده که بیشتر متکی به تصورات بیهوده و بی پایه است انسان رهرو را به حقیقت عشق به حق نمی رساند. پس عشق به خدا که عرفانی و واقعی است از جاده صداقت و حقیقت می گذرد نه از جاده پر سنگلاخ خرافات و تصورات گمراه کننده و باطل. کسی که راه حق را برگزیده است و قصد پیمودن آن را دارد باید به چند نکته که حافظ توصیه می کند توجه داشته باشد تا به وصال حق برسد:

- ♣ باید خبر درست که مطابق با حقیقت است و در باره خدای متعال و حقایق عالم بالاست مورد آگاهی رهرو قرار گیرد. و در این راه تلاش گردد تا این دانایی و شناخت ها جامع و کامل باشد.
- ♣ در مکتب عشق باید در پیشگاه استاد عشق که سالها خود این راه را پیموده است شاگردی نمود تا هنر عشق ورزیدن را بیاموزیم.
- ♣ خودسازی رکن اصلی این راه است و محور اصلی خودسازی کنترل خواب و خوردن است. اگر خوابیدن و خوردن که اساس لذت است کم و حداقل و کنترل نشود برنامه خودسازی با موفقیت جلو نخواهد رفت.
- ♣ پس از خودسازی نظرو نگاه وافکار و اندیشه های انسان دگرگون می گردد و جهت عالی و بهتر می یابد در این صورت شک و تردید از اطراف ذهن و قلب او دور می شود و او را تا مرحله یقین پیش می برد و صاحب خبر می کند.
- ♣ اگر با این منازل خودسازی بنیاد هستی خود را تغییر دهیم به انسانی تبدیل می شویم که می تواند به وصال حق برسد و لذت حضور حق را در درون خود احساس کند.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

یعنی چه؟!؟

غزل ۴۲۰

(۱) ناگهان پرده برانداخته ای یعنی چه؟	مست از خانه برون تاخته ای یعنی چه؟
(۲) زلف دردست صبا گوش به فرمان رقیب	اینچنین باهمه در ساخته ای یعنی چه؟
(۳) شاه خوبانی و منظور گدایان شده ای	قدر این مرتبه نشاخته ای یعنی چه؟
(۴) نه سر زلف خود اول تو بدستم دادی	بازم از پای در انداخته ای یعنی چه؟
(۵) سخت رمز دهان گفت و کمر سر درون	وز میان تیغ به ما آخته ای یعنی چه؟
(۶) هر کس از مُهره مهر تو به نقشی مشغول	عاقبت با همه کج باخته ای یعنی چه؟
(۷) حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار	خانه از غیر نپرداخته ای یعنی چه؟

شرح غزل

چطور بطور ناگهانی و در یک لحظه خاص در پرده ای که در آن پنهان بودی کنار زدی و خود را آشکار نمودی و نشان دادی؟ این چه معنی و مفهومی دارد که تو بدون مقدمه مانند یک مست که مسیر خروج خود را تشخیص نمی دهد از خانه به بیرون گریختی و خود را از خانه درونی که داشتی و در آن مخفی بودی نمایان کردی؟ تو از یک طرف زلف خود را که مظهر زیبایی و حسن تو بود بدست باد صبا دادی تا عطر خوش و حسن در حد کمال آن را که نشانه رحمت و الطاف و توجه توست به ما انسان ها برساند و از طرف دیگر وقتی که ابلیس که رقیب انسان بود تا قیامت فرصت حضور و دشمنی نسبت به انسان ها را دادی .

تو چطور اینگونه با دو طرف ضد و نقیض می سازی و کنار می آیی ؟ چگونه می توان این موضوع را توجیه عقلانی نمود؟ تو که در حد اعلای کمال ، حُسن ، عزت و سربلندی هستی و در خوبی و زیبایی شاه همه خوبی ها و خوبان هستی . پس چرا مورد علاقه و عشق انسان هایی مثل ما که گدایانی بیش نیستیم قرار گرفته ای؟ **تو چرا مرتبه پادشاهی و بلندی و قدرت خود را نشاختی و آن را حفظ نکردی؟ چه دلیلی داشت که در عین پادشاهی بر کون و مکان می خواستی با گدایانی چون ما انسانها نشست و برخاست داشته باشی؟**

مگر عشق و عاشقی را تو اول بار در خمیر مایه وجود ما نسرشتی و در فطرت ما عشق به خود را قرار ندادی و زلف خود را که مظهر زیبایی و لطف و محبت توست برای اولین بار بدست ما ندادی؟ ولی از طرفی دیگر آنقدر به ما توانایی نمی دهی تا به عشق و وصال تو برسیم و ما را از پا در انداخته ای و ناتوان ساخته ای؟ تو از طریق وحی و سخنان خالص که از پیامبران و برگزیدان خود برای ما فرستادی حقایق و اسرار را هویدا نمودی . ولی زیبایی و حسن تو چیز دیگری را در این میان می گوید . انگار داری به طرف ما شمشیر می کشی و ما را از خود دور می کنی و می رانی؟ این به چه معنی است؟!؟

به هر انسان و موجودی مُهره مهر و محبتی که عاشق تو باشند عنایت کردی و هر فردی توسط آن به تو و به عشق تو مشغول است و روزگار می گذراند. ولی دیده می شود که در سرانجام کار همه انسان ها به نهایت عشق و وصال تو نمی رسند و انگار با آنان درست برخورد نمی شود و همکاری نمی گردد؟ آن عشق و محبت و این کج تا کردن به چه معنی است؟

حافظ چرا توجه نداری و این سؤالات را مطرح می سازی؟! مگر تو نمی دانی که خدای متعال از هر گونه حدس و ظن مبرا و پاک است؟ می دانی چرا این شبهات به ذهن تو سرازیر شده است؟ برای آن است که یار در قلب و وجود تو فرود آمده است و تو نتوانستی غیر او را از درون خود بیرون سازی و از خودخواهی های نفس اماره و تمایلات شیطانی و وسوسه های عقلانی دوری کنی؟

دور نمای غزل

۱- طرح سؤالاتی که در راستای ذهن خلاق و کنجکاو آدمی است

این سخنان و اظهار نظرها که انسان ها در آشکار و پنهان می گویند و اغلب بر زبان جاری می سازند. سؤالاتی است که بطور معمول مطرح است و انسان بطور جدی برای پیدا کردن پاسخ آن ها تلاش می کند . بهر حال انسان و خدا که آفریننده انسان است در مکتب عرفان و خدانشناسی یک رابطه تنگاتنگ در شناخت همدیگر دارند. و انسان رهرو که قصد رسیدن به خدا و ارزش های آن را دارد می خواهد با آگاهی کامل و بدور از وسوسه های شیطانی که بزرگ ترین موانع حرکت و رشد و پیشرفت معنوی انسان است به وصال حق که یک آرزوی بزرگ و متعالی است نائل آید.

آیا این سخنان کفر آمیز است؟ و چون دیدگاه شک و تردید را بیان می کند که بطور مستقیم به خدای متعال بر می گردد نباید مطرح شود چون ذهن ها را به انحراف هدایت می کند؟ آیا این سخنان یک حالت اعتراض ، ایراد و خلاصه شبیه آن است که ما معبود و یار انسان را زیر سؤال ببریم؟ و یا خدای عالم که صانع و خالق انسان است در برابر انسان به سؤالاتی که مربوط به سرنوشت اوست پاسخ گوید؟

۲- شناخت آگاهانه حرکت آگاهانه را بدنبال دارد

عارف با اطمینان حرکت می کند و شناخت او از خدای عالم هر چه بیشتر و کامل تر باشد سیر و سلوک الی الله او کامل تر خواهد بود. و حافظ در راستای اعتماد و حضور قلب و یقین مکتب عرفانی خود را پایه ریزی نموده است و اگر قرار باشد که مفاهیم و معانی ارائه شده مبنای تصور و تخیل و ابهام و خرافات باشد همه چیز بهم می ریزد و مکتب عرفانی که برای شناخت و عشق به خداست از استواری و استحکام به سستی و تزلزل می گراید . این سؤالاتی که برای اکثر مردم مطرح است در پایان غزل به آن جواب داده شده است و آن اینکه کسی که خدا در حقیقت وجود او فرود آمده است در پی شک و شبهه ای که ناروا باشد نمی افتد و فیض الهی مشکلات او را چاره خواهد کرد.

یک انسان همواره این سؤال را بیان می کند که چگونه و چطور خدای عالم تصمیم گرفت تا او و عالم را بیافریند و جهان به این گستردگی را که در کمال نظم و حیرت است با دقت و محاسبه بی نظیر سامان بدهد و آیا خدای مهربان نیازی به این آفرینش داشت؟ چه رمز و رازی در کار بود که بشر از حقیقت آن اطلاع چندانی ندارد و به عمق آن پی نبرده است؟

۳- سؤالات مطرح در این غزل در باره پیدایش جهان و انسان است

شش بیت اول این غزل مجموعاً چند سؤال را تشکیل می دهد و بیت آخر که حافظ به خود خطاب می کند یک جواب کلی و بنیادین به همه اینگونه سؤالات است. اگر خودسازی در کار انسان بطور عمق و ریشه ای پیش رود طرح سؤالات شبهه آور که مانع رشد معنوی است اتفاق نمی افتد.

- چرا جهان و انسان را بطور ناگهانی آفریدی؟ منظور تو از این آفریدن چیست؟
- چطور هم به انسان لطف داری و هم به ابلیس که از دستورات تو در احترام به انسان سرپیچی نمود مهلت می دهی؟ چرا با همه می سازی؟

- تو که شاه خوبان هستی چرا مرتبه خدایی خود را کنار گذاشتی و با موجود ضعیفی که گدای راه نشین است و در کمال نیاز بسر می برد طرح دوستی انداختی؟
- مگر تو برای اولین بار جهان و ما را عاشق خود نساختی ؟ پس چرا ما را نمی پذیری و از پا می اندازی و سخت می گیری؟
- از طرفی ما را به هر نحوی بسوی خود دعوت می کنی ولی از جانبی دیگر با شمشیر ما را از خود می رانی؟
- به هر انسانی از طرف خود برای عشق به خود مهره ای از مهر و محبت عطا کردی ولی دیده می شود که با او خوب بر خورد نمی شود و راه او را برای رسیدن به خود هموار نمی سازی!
- علت بروز این همه سوالات و شبهات که در ذهن و تصورات خود می پرورانیم برای این است که خانه درون را از پلیدی ها و ناروایی ها پاک و سالم نساخته ایم!!(اگر جام درون که جهان بین و حقایق بین است از گرد و غبار گناه و خودخواهی پاک می شد به جواب این سوالات هم می رسیدید!!)



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

برون خرام!

غزل ۳۹۹

(۱) کرشمه ای کن و بازار سامری بشکن	به غمزه رونق و ناموس سامری بشکن
(۲) به باد ده سر و دستار عالمی، یعنی	کلاه گوشه به آئین سروری بشکن
(۳) به زلف گو که آیین دلبری بگذار	به غمزه گو که قلب ستمگری بشکن
(۴) برون خرام و ببرگوی خوبی از همه کس	سزای حور بده رونق پری بشکن
(۵) به آهوان نظر شیر آفتاب بگیر	به ابروان دو تا قوس مشتری بشکن
(۶) چو عطر سای شود زلف سنبل از دم باد	تو قیمتش به سر زلف عنبری بشکن
(۷) چو عندلیب فصاحت فرو شد ای حافظ	تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن

شرح غزل

با یک کرشمه و اشاره با چشم و ابروی خود تمام سحر و جادویی که در این دنیا به راه انداخته اند و جهان را به دروغ و فریب گرفتار کرده اند در هم شکن و از بین ببر. و همچنین با **یک حرکت زیبای چشم و ابروی خود** رونق و رواج بازار گرمی که دشمنان بر پا کرده اند و ناموس و ارزش هایی را که این افراد شبیه سامری که در عصر موسای نبی گوساله ای را برای گول زدن و گمراه نمودن پیروان موسی از زر و زیور آنان ساخته بود از اساس و بنیاد ریشه کن ساز. آنچه را که دنیا و مردم آن برای تشخیص و هویت و استحکام خود ساخته اند و سر و دستاری که نشانه برتری آنان است بر سردارند، همه این نشانه ها را که مظهر برتری و اقتدار آنهاست با گوشه ای از تاج و کلاه که بر سرداری و نشاندهنده سروری و سالاری تو بر جهان است در هم بریز.

به زلف خود که اگر به مردم جهان و مخلوقات خود نشان دهی، آئین و روش دلبری و عاشقی را فرا خواهند آموخت. و نیز با **غمزه خود** که یک حرکت کوچک پلک چشم توست به قلب و مرکز ستمگری و ستمکاری حمله ور شو و همه را نابود کن. آهسته و آرام و با تأنی بیا بیرون و خود را نشان بده و گویی خوبی ها و زیبایی و حسن و کمال در حد اعلا را از میدان رقیب بدر بر تا حوران بهشتی که زنان سیاه چشم اند به حساب کار خود برسند و سرجای خود بنشینند و رونق بازار زیبارویانی را بشکن که مانند پری موجوداتی زیبا و جذاب هستند.

آن نظرها و نگاه های جذاب و زیبا که دل آدمی را به طرف خود می کشند، با طلوع آفتاب خود که مانند شیری قوی و تیز رو هستند همه را در محاق و پنهانی ها فرو بر. و هیبت و طرفداری کسانی را که خواهان و عاشقان زیبارویان با ابروان شبیه دو قوس و کمان زیبا هستند از اساس بر چین. موقعی که زلف و برگ های زیبا و نازک سنبل (خوشه گندم و یا جو)

فضای اطراف خود را پر از عطر و حیات می کنند قدر و قیمت و ارزش این کار او را با نشان داده سر زلف خود که عنبر آسا و بسیار خوش و معطر است از بین ببر.

ای حافظ! در جایی که افرادی مانند بلبل به دیگران و عاشقان سخنان پر از فصاحت و جذابیت را می فروشند و عرضه می کنند تو به میدان بیا و قدر و بهاء این سخنان و مطالب را با سخنان و غزل های فارسی و عرفانی خود بشکن و از رونق بیانداز.

دورنمای غزل

۱- برای یک عارف تنها حُسن خدایی قانع کننده است

در این غزل معلوم می شود که عاشق و رهروی شیفته حق فقط به خدای عالم که در نهایت حُسن و زیبایی و کمال است قانع می شود نه به معبود دیگر که بسیار فراوانند!! چون هر چیزی غیر از او هدف و مقصد و مقصود عارفان و چاکران درگاه حضرت دوست نیست و اصولاً تمام آن چیزهایی که مورد توجه قرار می گیرند باید به خدای عالم منتهی شوند نه چیز دیگر. و بهمین منظور آن چیزی که عارف را سکینه و آرامش می دهد و قلب و درون او را راضی می کند ذات احدیت است و بس.

در اینجا شاعر عارف که لسان غیب را با راز و نیاز و شب زنده داری و تلاش های صادقانه خود تجربه نموده است نشان می دهد و می خواهد که خدای جهان بجای این واسطه ها و عناصر میانی که ما آنها را آیات الهی می دانیم و عامل و انگیزه ای هستند برای پی بردن به عظمت خداوند، خود ظاهر شود و با زیبایی و حُسن و سایر کمالاتی که دارد با تمام آنچه را که در عالم و آدم و دنیا و آخرت و سایر پدیده های مادی و معنوی وجود دارد خود به میدان آید و همه این مدعیان را کنار زند و خود با انسان روبرو شود و اجازه دهد تا انسان با او در یک رو در روی عشق بازی کند و هیچ پرده و حجابی در بین نباشد!

۲- وجوه بحث پیرامون این غزل

دقیقاً معلوم نیست و تاریخ ادبیات هم ثبت ننموده است که این غزل در چه دوره ای از زندگی حافظ سروده شده است. آیا این غزل را حافظ در ایام پیری دیده و متن و محتوای آن را قبول کرده است؟ در اینجا شاید بتوان دو نظر را مطرح نمود:

❖ یکی آنکه اگر خدای عالم در هیبت محدود که خواست حافظ است ظاهر شود کسی یا چیزی در حسن و کمال یارای عرض اندام در نزد او را ندارد و این درست است چون همه کمالات در او جمع است.

❖ دوم اینکه اگر بخواهیم خدای عالم ظاهر شود و خود را به انسان بنماید و انسان عارف از دیدار او متنعم گردد این موضوع بر خلاف تعالیم قرآنی است که خدای عالم دیده نمی شود فقط بر قلب عارفان و مومنین خود فرود می آید.

در ادامه دو فرضیه بالا این موارد قابل طرح است:

- مگر نظام خلقت با تمام تشکیلات خود که هنوز بشر امروز از نهایت و حد و حدود آن کاملاً پی نبرده است و هر چقدر با تلسکوپ های قوی و مدرن دیده می شود سیاره و کهکشان است که چشم و دل انسان در حیرت قرار می گیرد. بر اساس نظام اتقن و احسن ساخته نشده است؟ چگونه ما می توانیم نظامی و شکلی غیر از این بخواهیم؟
- مگر قرار نشد چون در ازل خدای عالم بدون مشورت با انسان، انسان را آفریده است و درست هم انجام داده است، نه اندکی نه به وفق رضاست خرده نگیرد؟ چگونه از خدای می خواهیم که بجای تمام این زیبایی ها یی که خلق نموده است زیبایی و حسن خود را بطور عینی تری نشان دهد و دل عاشقان را شیفته خود سازد؟ آیا این درخواست منطقی و شدنی است یا نوعی احساس پاک عارفانه است؟
- مگر ما نباید بر اساس وظیفه و تکلیف خود عمل کنیم و آنچه را که اساس بندگی به انجام رسانیم و او که خواجه عالم است خود روش بنده پروری می داند که چگونه ما را به منزل سعادت و مقصود و رستگاری برساند. مگر این سخنان از تعالیم حافظ نیست؟

- این سخنان از روی شدت علاقه و شیفتگی و خواهش های عارفانه است که به وصال و دیدار حضرت دوست می اندیشد و چیز دیگری او را مسرور و قانع نمی سازد. و این حالت روانی عالی او را در مسیری قرار می دهد که هر چه غیر اوست نادیده بگیرد و فقط به او بیندیشد! و این تفکرات و تأملات در همین راستا بیان می شود.
- در غزلی که با مطلع (ناگهان پرده بر انداخته ای یعنی چه؟) شاعر خدای متعال را طرف خطاب قرار می دهد و می خواهد که چرا و برای چه ناگهان تصمیم گرفته است تا حُسنی از خود را نشان دهد و جهانی را بوجود آورد؟ که ما هم یکی از محصولات آن هستیم؟ در این غزل بر عکس از خدای می خواهد تا خود مدار همه چیز شود و بطور مستقیم با بنده عاشق خود رو در رو قرار گیرد و واسطه ها را هر چه که هست کنار زند تا انسان حسن و زیبایی حق را ببیند و در میدان عشق بازی به تاخت و تاز پردازد و هیچ مانع و رادعی در میان نباشد!!



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

گفتم ، گفتا !! (۱)

غزل ۲۳۱

- (۱) گفتم: غم تو دارم ، گفتا: غمت سر آید
 (۲) گفتم: ز مهرورزان رسم و فـلـا بیاموز
 (۳) گفتم: که بر خیـالـت راه نظر بیندم
 (۴) گفتم: که بوی زلفت گمراه عالم کرد
 (۵) گفتم: خوشا هوایی کز باد صبح خیزد
 (۶) گفتم: که نوش لعلت ما را به آرزو گشت
 (۷) گفتم: دل رحیمت کی عزم صلح دارد
 (۸) گفتم: زمان عشرت دیدی که چون سر آمد
- گفتم: که ماه من شو ، گفتا: اگر بر آید
 گفتا: ز خوب رویان این کار کمتر آید
 گفتا: که شبرو ست او از راه دیگر آید
 گفتا: اگر بدانی هم اوت رهبر آید
 گفتا: خُـنـک نسیمی کز کوی دلبر آید
 گفتا: تو بـنـدگی کن کو بنده پرور آید
 گفتا: مگو با کس تا وقت آن در آید
 گفتا: خموش حافظ کاین غصه هم سر آی د

شرح غزل

- گفتم: از هجران ودوری تو غم بزرگی در دل دارم ، با این غم چه کنم؟
 □ گفت: نگران نباش در یک زمانی بالاخره این غم هم بسر می آید و تمام می شود.
 ➤ گفتم: چقدر خوب است که ماه و محبوب من شوی و در جلوی چشمان من باشی.
 □ گفت: این آرزوی تو موقعی عملی خواهد شد که این ماه بر آید و تجلی کند تا تو او را ببینی ، پس منتظر باش! (چون تا تو از درون آماده نشوی او بر تو تجلی نخواهد کرد!!)
 ➤ گفتم: از کسانی که مهر و محبت دارند و مهر می ورزند رسم و آداب وفاداری و عهد و پیمان را بیاموز و تو هم مثل آنان باش و اینقدر بی وفا نباش.
 □ گفت: اصولاً خوب رویان و کسانی که در کمال و ناز و حُسن هستند کمتر رسم وفاداری دارند ، تو نگران این موضوع نباش.
 ➤ گفتم: در باره تو سعی می کنم که خیال و تصویری نداشته باشم و نظر و اندیشه خود را در باره تو عوض می کنم و دیگر عاشق تو نخواهم شد.
 □ گفت: خیال عشق و محبت ما یک عنصر شبرو و شبگردی عیار و زیرک و چابک است و راه های نفوذ و ورود به انسان را خوب می شناسد (هر چند تو از من دست بکشی من از تو دست نمی کشم!!!)

- گفتیم: که بوی معطر و زیبای گیسوی تو چون به من رسید ، من به عشق روی آوردم و در دنیا گمراه شدم و نمی دانم چه کنم و چگونه تو را بیابم و به تو برسم.
- گفت: اگر خوب بدانی و آگاهی یابی ، خواهی فهمید که همین بوی گیسویی که به تو رسیده است و استشمام نموده ای باعث رهبری و هدایت تو تا به مقصود خواهد شد.
- گفتیم: چه خوش و فرحبخش و زیبا است آن هوای مطبوع و جذابی که از باد صبحگاهی بر خیزد و به انسان برسد.
- گفت: چه خوش و مطبوع است آن نسیمی که از کوی دلبر و دوست بسوی انسان می آید و پیام و اثر دوست را برای تحولات و دگرگونی باطنی به او می رساند.
- گفتیم: از اینکه بتوانیم به شیرینی و گوارایی لب لعل تو برسیم کاری دشوار است و آرزوی نرسیدن آن ما را می کشد.
- گفت: اگر یک بنده واقعی باشی و اصول و قواعد بندگی را رعایت کنی او خود بنده پرور است و می داند که چنین بنده ای دارای چه جایگاه و ارزشی است. و رفتار مناسبی در حد و اندازه چنین بنده ای خواهد داشت.
- گفتیم: دل رحیم و مهربان تو کی تصمیم دارد که با ما صلح کند و ما به وصال تو برسیم و تو هم از بی وفایی دست برداری؟
- گفت: تو این سخن و موضوع را با کسی در میان نگذار تا در وقت مناسب چنین وصال صورت خواهد گرفت.
- گفتیم: دیدی که چگونه به وصال و لب لعل تو نرسیدیم. ولی عشرت زندگانی در به انتهای خود رسیده است ، آیا این خسارت بزرگی برای ما نیست؟!
- گفت: ای حافظ خاموش باش و از این نگرانی ها چیزی نگو. و تو بر اساس لیاقت و توانمندی خود به وصال خواهی رسید و این غصه ها هم سرانجام به پایان خواهد رسید

دورنمای غزل

همه تلاش یک عارف و جویای حق این است که چگونه بتواند به ارزش هایی که خدای عالم برای او در نظر گرفته و باید انسان به آن مرحله برسد ، سرانجام دست یابد. بهر حال انسانی که قصد پیمودن یک راه معنوی که مسیر آن پر از خطر و دارای هوس های نفسانی و وسوسه های شیطانی است چاره ای ندارد مگر اینکه نگرانی های خود را مطرح سازد و راه حلی برای درمان آن بیابد.

۱- این غزل یک گفتگوی صمیمانه ای است بین عاشق و معشوق

غزل بالا یک گفتگوی صمیمانه است بین عاشق و معشوق. بین کسی که در راه تحول قرار گرفته و نیاز به خودسازی و تجربه عرفانی دارد و در مسیر رسیدن به معشوق قرار گرفته است تا به حقیقت دست یابد. بهر حال او نگران وضعیت خود است که نکند از مسیر تعیین شده منحرف شود و راه انحراف و باطل را در پیش گیرد. و از طرفی خدای عالم است که در حد زیبایی ، حُسن و کمال و بی نیازی است و او بود که در وجود و خمیر مایه انسان عشق به حقیقت و همه خوبی ها را به ودیعه نهاد. با دقت فهمیده می شود که این رابطه چقدر عادی و صمیمی است و دو طرف که بهم علاقه دارند حرف ها و انتظارات خود را می زنند و مسائلی را که وجود دارد بیان می کنند. ظاهراً حافظ در این غزل یک جمع بندی از کل مطالب مطروحه در غزل های دیگر دارد و بطور کلی می گوید که آدمی چگونه قادر است تا مراحل عرفان را طی کند و در این ارتباط نگرانی و هراسی به خود راه ندهد و این گفتگو ها اصول منازل و مقامات را ترسیم می کند.

از همه زیباتر و مطلوب تر این رابطه است. این رابطه بسیار متفاوت است با نگاهی که خدایان و الهه های یونان و روم و هند قدیم نسبت به انسان دارند که اکثر آنان در هاله ای از ابهام و خرافات و تصورات نادرست همراه است و انسان نمی داند که این روابط چقدر جدی و با حقیقت مطابقت دارد. ولی در این گفتگو موضوعات در عین سادگی مبتنی بر یک حقیقت است و ما نباید حقیقت کلام را به این عنوان که سروده شعری است نادیده بگیریم!!

۲- زیبایی های رابطه انسان با محبوب خود ، خدای مهربان

از یک طرف یک نیاز مند است ، یک انسان خواهان و جستجوگر حقیقت است. که به میدان تحولات و خودسازی و عرفان آمده است. و قصد رسیدن به وصال حق دارد و موضوع را بطور عمیق دنبال می کند . و از طرفی دیگر خدای متعال است که در کمال و جمال و خوبرویی است. اهل رحمت و مهر و مهربانی است ، به بنده اش نزدیک است و عشق را او در جان آدمی قرار داده است. و دائماً در پی آن است که انسان را به خود نزدیک سازد . او از انسان دور نیست بلکه بسیار نزدیک است. و اگر انسان به دلایلی از او دست بر دارد و او تحت هیچ شرایطی این روابط را قطع نمی کند و پیوسته در پی فرصتی برای نفوذ در انسان برای تحول و رشد معنوی اوست. و بطور کلی قبل از اینکه انسان خواهان رابطه با او باشد او خود خواهان و زمینه ساز این رابطه صمیمی است.

این گفتگوها که در چند فراز تصویر شده است و خواسته ها و مطلوب ها به مضاف هم می آیند و موضوعات طرح و بررسی و جوابگویی می شوند بالاخره در پایان امیدوار کننده اند و انسان درک خواهد نمود که باید چه کند و از کدام راه به خدای بزرگ نزدیک شود و به ارزش هایی که برای او در نظر گرفته شده است نائل آید.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

گفتم ، گفتا !! (۲)

غزل ۱۹۸

گفتم کیم دهان و لب کـامران کنند	(۱)
گفتم خراج مصر طلب می کند لب	(۲)
گفتم به نقطه دهندت خود که برد راه	(۳)
گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین	(۴)
گفتم هوای میکـوده غم می برد ز دل	(۵)
گفتم شراب و خرقه نه آئین مذهب است	(۶)
گفتم ز لعل نوش لبان، پیر را چه سود	(۷)
گفتم که خواجه کی بسر حجله می رود	(۸)
گفتم دعای دولت تو ورد حافظ است	(۹)

شرح غزل

- گفتم: دهان و لب تو که وصال عارف در آن است ، کی به من خواهد رسید و مرا به کام و مراد خود خواهند رساند .
- گفتا: من قبول دارم هر چه تو خواهی و آرزو داری دهان و لب من همان خواهند نمود.
- گفتم: رسیدن به لب (وصال) تو چندان ارزان نیست ، باید در این راه خراج (مالیات) کشور مصر را هزینه نمود! (که در عصر حافظ مقدار آن قابل توجه بوده است).
- گفتا: بطور قطع و یقین تو در این معامله با تمام این رنج ها و هزینه ها هنکفت زیان نخواهی دید و بی شک به سود و رستگاری می رسی.
- گفتم: چه کسی توانست با این راه دشوار و صعب به نقطه دهان تو (وصال تو) برسد؟
- گفت: این موضوع و داستانی است که افراد نکته دان که حقیقت را دریافته اند و در کشف و شهود خود رسیده اند مربوط می شود و تنها آنان توانسته اند به این مرحله از عشق برسند.
- گفتم: فقط از کسانی که در نهایت زیبایی و کمال معنوی هستند حمایت نکن بلکه از افرادی که نظیر ما در پی صمد و خدای بی نیاز هستند و هنوز به آن مرحله عالی نرسیده اند هم نشست و بر خاست داشته باش.
- گفتا: معیار کوی عشق با همه مقیاس ها متفاوت است. هر دو گروه مورد حمایت و موافقت هستند . هم کسانی که موفق شده اند تا مراحل عشق را بپیمایند و هم کسانی که هنوز در مسیر هستند و نیاز به مساعدت دارند.

- **گفتم:** هوای میکده عشق و معرفت غم و اندوه فراق و هجران را از ما دور می کند!
- ❑ **گفتا:** این کار خوبی است ، خوشا به حال کسانی که غم و اندوه عاشقان حق را بر طرف می کنند و آنان را به سوی عشق حق سوق می دهند.
- **گفتم:** شراب عشق معرفت معنوی و خرقه که لباس درویشی و عشق به حق است با روش و مذهب متداول مردم جامعه مطابقت ندارد و مورد قبول قرار نمی گیرد .
- ❑ **گفت:** این روش و عملی است که افراد رهرو آن بر اساس تعلیمات و مسلک پیر مغان (انسان کامل) انجام می دهند و این راهی است که آنان را به رستگاری می رساند.
- **گفتم :** رسیدن به وصال تو و کام گرفتن از لبان تو برای پیری چون من چه سودی دارد؟
- ❑ **گفتا:** وقتی بوسه شیرین از آن لب بگیری و به وصال حق برسی ، از عشق و محبت نیروی جوانی می گیری و هم وجودت جوان و شاداب می شود.
- **گفتم:** خواجه عالم که ارباب و بزرگ ماست کی می خواهد سر حجله عروسی برود و با بندگان مخلص و عاشق خود در یک رو در رو بنشیند؟
- ❑ **گفت:** در آن زمان این موضوع تحقق خواهد یافت که عاشق با تلاش و کسب لیاقت و شایستگی خود به این مرحله برسد و ماه هم در همین نزدیکی ها به کمال و زیبایی خود را نشان دهد(عاشق و معشوق به طرف یکدیگر تمایل و تجلی داشته باشند)
- **گفتم:** که حافظ برای رسیدن به دولت و رستگاری تو همواره دعا می کند و ذکر می گوید و این ورد همیشگی اوست.
- ❑ **گفت:** بلکه همه موجودات و ملائکه هفت آسمان برای رسیدن به دوست در حال ذکر و دعای او هستند(یسبح لله ما فی السماوات و ما فی الارض)

دورنمای غزل

تمناها و خواسته های یک عارف از پروردگار خود

- در این گفتگو که عارف زنده دل با خدای خود دارد. برای رسیدن به وصال او تمناهایی دارد که بازگو می کند. این گفتگو در واقع راه ، مشکلات راه ، ارزش و قداست راه، اهمیت اهدافی که وجود دارد، غم و اندوه مسیر ، کیفیت راه ، آثار تلاش عارف در مسیر حق را بیان می کند و آن دولتی که حافظ بدنبال آن است نصیب او می شود همان ارزشی که همه موجودات و ملائکه بدنبال آن هستند و همه با هم بسوی او در تلاش و فعالیتند.
- ❑ رسیدن به وصال حق مربوط به نکته دانان و عارفان حق است که با مجاهدت شبانه روزی خود به مقامات بالا رسیده اند چون عبور از مشکلات شناخت و عشق حق کار هر کسی نیست.
- ❑ در کوی عشق افراد کامل را راه می دهند و اینگونه نیست که افرادی که در مسیر راه هستند و می خواهند به خدا برسند ناامید شوند ، بهر حال دسته دوم مورد کمک و مساعدت قرار می گیرند.
- ❑ از طریق معرفت و عشق حق بایستی امید و امیدواری و خوشحالی را در کام دیگران شیرین نمود و این روش عرفان است که در رأس تعلیمات آن محبت و عشق و خوشحالی است نه غم و اندوه و ناامیدی.
- ❑ مذهب و روش عرفان با آنچه را که معمول و متداول است فرق دارد و در رأس آن پیر مغان که انسان کامل است قرار دارد که بایستی مورد تبعیت قرار گیرد.
- ❑ کسی که به وصال حق برسد جوان تر از هر زمان دیگر می شود چون عشق بالابرنده و رشد دهنده است و پیری و سستی را از انسان دور می سازد.

- وقتی انسان به وصال که آرزوی بزرگ عاشق و عارف حق است می رسد که شرایط آن فراهم شود ، خواهان که عاشق و دلباخته است به این لیاقت برسد که معبود و محبوب چون قمر از محاق بیرون آمده باشد و این توفیق الهی است که رهرو را به کام خود برساند.
- برای رسیدن به دولت یار که همه خوشی ها و خوشحالی ها در آن است باید بطور مداوم دعا کرد و ذکر گفت و توجه نمود چون غفلت یعنی دوری و دوری همان هجران و فراق است که غم و اندوه را در جان آدمی سرازیر می نماید و دولت دوست یعنی همه خوشبختی ها که چیزی به پای او نمی رسد که در مجموع از نعمت های دو جهان بهتر و کامل تر است.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

تنها پناهگاه انسان

غزل ۷۶

(۱) جز آستان توام در جهان پناهی نیست	سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست
(۲) عدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم	که تیغ ما بجز از ناله و آهی نیست
(۳) چرا ز کوی خرابات روی برتابم	کز این بهم به جهان هیچ رسم و راهی نیست
(۴) زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر	بگو بسوز که بر من به برگ و کاهی نیست
(۵) غلام نرگس جمّاش آن سهی سروم	که از شراب غرورش به کس نگاهی نیست
(۶) مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن	که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست
(۷) عنان کشیده رو ای پادشاه کشور حُسن	که نیست بر سر راهی که دادخواهی نیست
(۸) چنین که از همه سو دام راه می بینم	به از حمایت زلفش مرا پناهی نیست
(۹) خزینه دل حافظ به زلف و خال مده	که کارهای چنین حد هر سیاهی نیست

شرح غزل

تنها آستان و پناهگاه ما در این سیر زندگی انسانی خداوند است . و ما تنها سر ارادت و بندگی و تسلیم را در مقابل او و کوی او بر زمین می سائیم. ما که سلاح و قدرتی نداریم و اگر دشمن تیغ و شمشیر بروی ما بکشد ما مقاومتی نداریم. چون ابزار ما آه و ناله است به درگاه حق. چون خدای مهربان پشتیبان و فریادرس ماست. من چرا دست به خودسازی زنم و از جایی که مرا پاک و سالم می سازد و مرا از شخصیت کاذب خودخواهانه جدا و به خداخواهی می رساند، دوری کنم و فاصله بگیرم؟ **در جهان چه چیزی بهتر از این است که انسان به صفات بد دچار نشود و خود را پاک و آگاه به سوی حق، رشد و ترقی دهد. چه رسم و راهی بهتر از این؟**

فقط سیر عمر و گذشت ایام زندگی برای رشد و ترقی روحانی و معنوی ما کافی نیست و اگر عمر از دست برود به اندازه پر کاهی ارزش ندارد و کار ساز نیست. بلکه چیزهای دیگری هم لازم است تا در کنار عمر داشته باشیم. من همواره در خدمت آن جمال و کمال هستم که چشمان افسونگرش که در نهایت زیبایی است و خود چون سرو سهی است مرا عاشق خود نموده است و در حد اعلای غرور و قدرت و عزت بسر می برد و نیازی ندارد که به کسی نگاه کند!

ای پادشاه حسن و زیبایی! وقتی حرکت می کنی و سوار بر اسب هستی عنان آن را آهسته بکش و محکم بگیر تا آرام حرکت کنی تا انسان هایی که در مسیر زندگی از تو دادخواهی می کنند و تقاضای کمک داند اجابت نمایی! حال که قرار است که من در راه سیر و سلوک حرکت کنم دام ها و خطرات فراوانی را در همه طرف برای لغزش و انحراف انسان پهن شده است و من در این راه و با این خطرات ، پناهی بجز لطف و رحمت الهی ندارم.

خدایا! نگذار که نهانخانه درون حافظ و انسان عارف صرفاً معطوف و متوجه خال و زلف باشد. چون این مرحله گر چه برای عارف و عاشق جالب است ولی کافی نیست بلکه راه عارف جدی و بر اساس حقیقت است و منظور رسیدن به کمال و حُسن دوست است. بهر حال لیاقت و شایستگی افراد سالک بالاتر از این مرحله ماندن در خط و خال معشوق است.

دورنمای غزل

۱- در عرفان حافظ همه چیز بر محوریت و رضایت خدای متعال است

خداشناسی و خداخواهی و در مسیر خدا بودن و بندگی کردن در مکتب فکری حافظ یک موضوع ساده و نثوری نیست. که فقط در گفتگو و در دسته بندی های مسلکی و فلسفی جای داشته باشد. بلکه حافظ بطور عمیق تنها پناهگاه خود و افکار و سرنوشت خود را خدا می داند و به او منتهی می نماید.

در بنای بزرگ و با عظمت عرفانی حافظ همه چیز بر محوریت خدای متعال است. و اصولاً چیزی وجود ندارد که جای خدا را برای یک عارف حق شناس پر کند. و سالک راه حق حتی برای یک لحظه کوتاه هم نمی خواهد از یاد و نام او جدا شود و تمام هستی خود را آنگاه با معنی می یابد که در پناه حضرت دوست باشد و لا غیر! این همان شخصیت معنی دار و هدفمند و دارای رشد و تعالی بسوی معبود است.

زمانه و گذر ایام و زندگی طوری انسان را مشغول و سرگرم می کند که امکان خودسازی در مسیر حق را از او می رباید. انسان عاقل و رهروی عشق همواره نگران این حقیقت است که از یاد دوست غفلت نداشته باشد و بطور پیوسته به خدا و کمال و زیبایی های او و به عشق به او فکر کند و هر طور که شده است می خواهد خود را به لقاء وصال حق که اوج مقام انسانی است برساند.

زندگی اجتماعی و حوادث تاریخی مشکلات فراوانی را برای انسان بیار می آورد و آزار و اذیت هایی که آدمی می بیند و دام و خطرهایی که از هر سو برای او پهن شده است مانع اصلی سیر و سلوک اوست و اینگونه است که شاعر متفکر و عارف ما حافظ از یاد خدا غافل نیست و هدف اصلی او در این سیر و سلوک حضرت دوست و حُسن و کمال او است.

۲- خدای رحمن تنها پناهگاه انسان است

- هیچ پناه و دادرسی برای انسان بجز خدا ی مهربان وجود ندارد.
- انسان چندان توانمند نیست که موانع و مشکلات راه کمال را از جلوی پای خود بردارد. و تنها سلاح آدمی راز و نیاز و بیان این نیازمندی ها به درگاه دوست است. و آنچه را که همراه اوست آه و ناله و درخواست و تمنا از حضرت دوست است.
- هیچ چیز بالاتر و مهم تر از خودسازی تربیتی انسان نیست و خرابات جایی است که عارف این شخصیت خودخواهانه را می شکند و شخصیت متحولی را که خدا خواه و درمسیر عشق حق باشد جایگزین آن می کند.
- بدون توفیق الهی برای انسان و عمر و تلاش های او ممکن نیست تا تا همه مشکلات را یکجا حل کند و راه رشد را تقویت نماید.
- ما باید فقط به خدای لایزال که در اوج قدرت و عزت مطلق است نظر و تقاضا و استمداد داشته باشیم.
- ما نباید کسی را از خود برنجانیم و آزار برسانیم، فکر ها، رفتارها، کینه جویی ها، مکتب ها و راخ حل های ناپخته و نادرست و ناکارآمد، حرص ها و طمع ها و گاهی منشأ آزار و خسارت مادی و روانی دیگران می شوند. انسان عاشق حق بجای آزار دیگران به اصول و حقیقت سیر و سلوک خود می اندیشد.
- از خدا بخواهیم که در عین پادشاهی و سیطره کامل بر جهان و طبیعت با انسان که دوست اوست بیشتر مساعدت نماید.

- از هر طرف دام و حُقه ای برای انسان گسترده شده است . فقط لطف الهی می تواند ما را از این دره های خطرناک عبور دهد.
- رسیدن به خدا و خداخواهی و خدادوستی و عشق ورزیدن به ذات حضرت حق یک اصل است و هیچ چیزی نباید انسان را از مسیر درست خود منحرف نماید.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

راه پیوستن به دلدار

غزل ۴۴۰

- (۱) سحر با باد می گفتم ————— حدیث آرزو مندی
 (۲) دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است
 (۳) قلم را آن زبان نبود که سرّ عشق گـوید باز
 (۴) الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مغرور
 (۵) جـهـاـن پیر رعنا را ترحم در جبـلـت نیست
 (۶) همائی چون تو عالی قدر حرص استخوان تا کی
 (۷) درین بازار اگر سودی است بادرویش خرسند است

شرح غزل

وقتی سحر شد از آرزوهایی که در راه عشق به خدا داشتم با باد صبحگاهی در میان گذاشتم. در این فاصله زمانی خطابی بمن رسید که به من گفت: به الطاف و توجهات خداوندی واثق و امیدوار باش چون سرانجام به تحقق آن آرزوها خواهی رسید. اگر برنامه ای داشته باشی که در شب به راز و نیاز و آه و ناله و تضرع به درگاه الهی پردازی و در صبح همان شب زنده داری دعا و التماس نمایی همین دو عمل کلیدی است که **گنج مقصود سعادت و رستگاری** است.

بی شک اگر با این روش و برنامه خودسازی پیش روی بالاخره به دلدار و معشوق خواهی پیوست. قلم آن زبان و بیان را ندارد که اسرار و حقایق عشق را بازگو کند چون شرح و توضیح آرزوهایی که من در راه عشق دارم واثق و اندازه تقریر و بیان است و در کلام و سخن نمی گنجد و سخن و کلام قادر به بیان زوایای پیچیده آن نیست.

آگاه باش ای یوسفی که در مصر به سلطنت رسیدی و از این سلطنت مغرور شدی چرا از پدرت یادی نمی کنی و در باره او نمی پرسی؟ آخر این مهری که بین تو و پدرت بوده است کجا رفته است چرا یادی از او نمی کنی؟ (کنایه از اینکه ای خدا چرا یادی از این بنده نمی کنی که تو را صدا می زند!) **این جهان پیر و کهنسال که مثل یک جوان زیبا، رعنا و ظاهر فریب است در باطن و ذات و جبلت خود رحم و مروتی ندارد. تو چرا به جهان وابسته شدی و از مهر و محبت و حمایت او دلخوش کرده ای و تمام همت و تلاش خود را در این راه نهاده ای! مگر نمی دانی که این جهان پایدار و وفادار نیست!**

تو مانند مرغ سعادت و همای عالیقدر چرا اینقدر برای خوردن استخوان لاشه های افتاده در این دیار حرص و ولع از خود نشان می دهی؟! افسوس و دریغ نیست برای تو که سایه همت و قدر و منزلت خود را برناهل قرار دادی و ازدون صفتان و دنیا پرستان طلب یاری می کنی. اگر در این بازار پر آشوب دنیایی سود و نفعی وجود دارد در درویشی و قناعت است که انسان خرسند و راضی می شود. خدایا مرا در سلک درویشی و خرسندی صاحب نعمت و بی نیاز گردان و به نعمت و برکات خود برسان.

از تأثیر اشعار عرفانی حافظ شیراز است که سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی از شادی و خوشحالی به رقص آمده اند و به مضامین بلند و با عظمت آن شادی و افتخار می کنند.

دورنمای غزل

حافظ عارف و متفکر که از چشمه حکمت و دانش الهی بهره ها دارد. از این غزل هدایایی را به شکل سخن و معارف برای ما به یادگار گزارد است که خواندن و شنیدن و عمل کردن آنان نقش تعیین کننده ای در زندگی ما خواهد داشت. بهر حال او حافظ قرآن، شیرین سخن و اهل سیر سلوک است و زبان او زبان حق و عرفان و معرفت است، سخنی که از دل بر آید و بر دل نشیند. این بار هم به سراغ این غزل می رویم تا ببینیم چه ره آوردی برای ما انسان ها که در این عصر زندگی می کنیم ارائه نموده است.

درهای گنج مقصود رشد معنوی چگونه بسوی انسان گشوده می شود؟

□ حدیث آرزومندی انسان عارف شهره شهر و دیار است. انسان رهرو که خواهان تعالی و سیر و رشد در مسیر حق است و حرف ها و سخن ها دارد و می خواهد که به وصال حق برسد که بزرگ ترین آرزوی اوست. این خواسته ها فراوان و متنوع است و عارف دانای این غزل، خواهان آن است تا به کوی دوست برسد و از چشمه حکمت او بنوشد و مست حق گردد.

□ در راه خدا و عشق او باید امیدوار بود و تلاش رهرو و لطف خدا با هم کارساز است گر چه از عارف خواسته شده که در جهت حق و طریقت حق تلاش کند ولی بدون الطاف و توجهات حضرت دوست بجایی نمی توان رسید و چون انسان صادق راه صادقانه برگزیند بی شک خدای مهربان دستگیر و کمک کار اوست و از الطاف و برکات حق برخوردار خواهد شد.

□ راستی ما چگونه می توانیم به آرزوهای خود در راه رسیدن به حق برسیم؟ این گنج مقصود دارای چه کلید و گشایشی است؟! و چگونه گشوده می شود و انسان از آن بهره مند خواهد شد و به رستگاری خواهد رسید؟ دو چیز است که آدمی را متحول می کند و این دو عنصر و ماده اصلی این کارخانه است:

۱- **شب زنده داری** و به درگاه حق ناله و التماس نمودن تا لطفش شامل حال ما گردد.

۲- **دعای صبح** که عارف پس از پایان شب و اشک و تضرع به دعا و درخواست از خدا می پردازد. و این دو عامل مهم راه درستی را پیش پای آدم قرار می دهند تا به دلدار که حضرت دوست است بپیوندد. پس راه رسیدن به خدای مهربان تلاش شبانه روزی و اخلاص و توجه به آنچه را که متعلق به ذات احدیت است.

□ از طریق عشق و راه عشق می توانیم به دلدار برسیم. حال این عشق چیست و چه نقشی دارد؟ بهر حال عشق درگاه و مقام بلندی دارد که قلم و زبان قادر به تصویر و تبیین عظمت آن نخواهند بود و نمی توانند اسرار و حقایق آن را بازگو کنند چون حقیقت عشق ورای این قیل و قال ها و تقریر و بیان هاست. چون به قلب و تحول درون می توان آن را درک نمود نه با ابزار قلم و زبان.

□ حافظ از خدای مهربان می خواهد که او و امثال او را برای رسیدن به خودش مساعدت کند. راستی این مثال چقدر به این حقیقت نزدیک است که ای یوسف! ای پادشاه مصر! تو که به سلطنت و عظمت رسیدی چرا پدر را فراموش کردی و از او یادی نمی کنی؟ خدایا تو که در اوج عظمت و اقتدار هستی چرا این بنده راه نشین و پشمینه پوش را مورد عنایت قرار نمی دهی؟!

□ چرا شما به دنیا چسبیده اید و از عشق که جنبه معنوی و متعالی دارد گریزانید؟ برای اینکه از مهر و محبت دنیا و تحولات این جهانی چشم طمع دوخته اید و همه تلاش های خود را متوجه آن نموده اید. در حالیکه جهان در ذات خود مهربانی و

ترحم را نمی شناسد . تو به او اعتماد می کنی ولی او ترا نمی شناسد و ثباتی از دوستی او بدست نمی آید و محبتی از خود نشان نمی دهد!

□ تو مانند یک مرغ پرنده سعادت و خوشی هستی و قدر و ارزش تو بالاست چرا همه همت خود را صرف خوردن استخوان کرکسان و لاشخوران نموده ای؟ چرا بجای معنویت که لایق تست به سوی دنیاطلبان روی آورده ای و تلاش خود را در این راه نهاده ای؟

□ ثروت و مال و دارایی جمع شده باعث ثبات و سود نیست، بلکه بهترین سود و منفعت در این بازار دنیا درویشی و قناعت و رضایتمندی است و هر چقدر انسان قانع باشد منعم و ثروتمند است و این است که برای شما جاوید می ماند.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

راهی به محضر دوست

غزل ۲۲۲

(۱) از سر کوی تو هر کو به ملالت برود	نرود کارش و آخر به خجالت برود
(۲) کاروانی که بود بدرقه اش لطف خدا	به تجمّل بنشیند به جلالت برود
(۳) سالک از نور هدایت بیرد راه به دوست	که به جایی نرسد گر به ضلالت برود
(۴) کام خود آخر عمر از می و معشوق بگیر	حیف اوقات که یکسر به بطالت برود
(۵) ای دلیل دل گم گشته ، خدا را مددی	که غریب از نبرد ره ، به دلالت برود
(۶) حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است	کس ندانست که آخر به چه حالت برود
(۷) حافظ از چشمه حکمت به کف آور جامی	بو که از لوح دلت نقش جهالت برود

شرح غزل

آن کسی که سر کوی ترا به ملالت و رنجیدگی خاطر و ناراحتی ترک کند به هیچ هدف و مقصودی دست نخواهد یافت و سرانجام و آخر کاری که به جز عشق به خدا در پیش گرفته است به خجالت و شرمساری و سرگردانی خواهد رسید. آن کاروان و گروه انسانی که خدای متعال بدان نظر مساعد و لطف دارد اگر در جایی اسکان یابد و بایستد بی شک با تجمل و شوکت و آراستگی رحل اقامت خواهد افکند و سرانجام هم باشکوه و عظمت به مقصود خود رهسپار خواهد شد.

سالک و رهرو و آن کسی که راه عشق را بر گزیده و به طرف خدای متعال درحال حرکت و رشد و ریاضت است از طریق نور هدایت و راهنمایی که از جانب خدای متعال می رسد می تواند راهی بسوی دوست پیدا کند و خود را به آنجا برساند و بطور قطع و مسلم اگر بجای راه هدایت، راه ضلالت و گمراهی را برگزیند بجایی نمی رسد و رستگار نخواهد شد. شما باید مسیر عشق را طی کنید و کام و آرزوهایی که برای وصال حق دارید از شراب معنوی و معشوق که یار انسان است اخذ کنید. حیف است که بعنوان یک انسان راهی خلاف عشق بروید و یکسر عمر گرانبه خود را به بطالت و بیهودگی سپری کنید.

ای دلیل ، ای راهنمایی که آمده ای تا این دل و حقیقت درون من را که راه حقیقت را گم نموده است به سوی او هدایت و رهنمون شوی خدایا کمکش کن تا این دل غریب که اگر نتواند راه درست را پیدا کند کسی او را راهنمایی و دلالت نماید. موضوع و حکم مستوری و پاکی و مستی و عاشق حق بودن در پایان عمر انسان در سرانجام خود معلوم می شود و در این ارتباط کسی نمی تواند پیش بینی کند که انسان در نهایت به چه حالتی از دنیا خواهد رفت. (با عشق خدا یا بدون توجه به این موهبت الهی)

حافظ تو باید از چشمه حکمت و دانش ، جامی که ترا آگاه و دانا نماید بدست آوری چون با نوشیدن از این چشمه حکمت و دانایی است که می توانی نقش جهالت و بی خبری را از صفحه درون خود زایل نمایی و با آگاهی و دانایی به سرانجام و عاقبت نیکویی برسی.

دورنمای غزل

حافظ حکیم و عاشق حق مانند سایر غزل های خود که از چشمه جوشان حکمت و دانش های راستین درونی او به شکل زیبا و هنرمندانه ای در دیوان جاودان و عرفانی او گرد آمده است نکات مهمی را گوشزد می کند و بار دیگر اولویت و تأثیر و نقش عشق و معرفت به خدا را یادآور می گردد. در این غزل چند موضوع قابل طرح است که او در پاسخ این موضوعات که واقعیت های جامعه بشری است به کندوکاو می پردازد و اذهان مردم را به راه راست و نور هدایت متوجه می سازد.

۱- کسی که در زمره عاشقان وارد نشود!!

آن کسی که جذب عشق خدا نشده است و ارادت و علاقه ای در او بروز نکرده است و جانبداری از حق و عشق به حق را نمی داند به چه سرنوشتی دچار خواهد شد و آخر الامر به چه هدف و مقصودی خواهد رسید؟ حافظ در پاسخ می گوید: اگر انسان راه درست عشق را نیابد و از رهبر معنوی و سالک حق و نور هدایتی که او در ذهن و قلب خود دارد سودی نبرد به سر کوی دوست نخواهد رسید و این دلتنگی و ملالت و دوری که ناشی از عدم ایمان اوست نخواهد توانست او را به رستگاری و سعادت در راه معنویت و خدای عالم برساند. و جز خجالت و شرمندگی نتیجه و دستاوردی نخواهد داشت!

پس این مکتب ها و مسلک ها و دیدگاه هایی که در همه اعصار و قرون به شکل های متفاوت فضای جوامع بشری را پر کرده اند و دائرة المعارف ها را درنوردیده اند چه می گویند و چه کاری از این دانش های نو برای سعادت بشر بر می آید؟ این همه رنگارنگ و تنوع افکار و اندیشه ها وجود دارد و به بهترین ابزار و اسباب مدرن بیان می شود پس چرا بشر دچار تنگنا و ملالت و ناامیدی روزگار می گذراند؟!

بر اساس فرمایش حافظ شیرین سخن برای این است که بشر از حق و عشق او جدا مانده است و آن را نادیده و بی اهمیت تلقی می کند و برای او معرفت و شناخت و گرایش به خدای عالم حاصل نشده است و لذا دچار نوعی دلتنگی و ملالت و کسالت و بیهودگی است؟ چون امپراتوری تبلیغات که جانب سرمایه داران عالم خوار را دارند میدان تفکر و فهم و هویت و حکمت و دانش را از همه گرفته و تحلیل های مادی و نمایش های بی خردانه بد اخلاقی را به مشاهده گذاشته اند و این روند مانع بزرگ حصول بشر امروز به عرفان واقعی خدایی است.

۲- چگونه به حقیقت و تأثیر عشق می توان رسید؟

حال برای اینکه این اضطراب و جنگ اعصاب و استرس ها و نگرانی ها را که ره آورد تمدن غرب است از خود و از زندگی خود دور کنیم و در مکتب عرفانی و نورانی حافظ عزیز رحمت الله علیه درس عبرت بگیریم و حقیقت را دریابیم و با آن زندگی و رشد داشته باشیم چند نکته را تبیین می کنیم.

□ سرانجام نیکو و سعادتمندانه تنها و صرفاً از طریق عشق و رسیدن به عشق حق میسر خواهد بود و کسی که پشت به این ارزش ها در تلاش زندگی باشد ناامیدی و نگرانی و ملالت او را محاصره خواهد نمود و به هیچ هدف متعالی هم دسترسی نخواهد داشت و آخر الامر جز خجالت و شرمساری چیز دیگری نصیب او نخواهد شد.

□ کاروان انسانی با همه استعداد و توانمندی ها و تجهیزاتی که با خود همراه دارد تنها با لطف خدای مهربان به مقصد خواهد رسید. کاروانی که با تجمل و شکوهمندی و عزت می نشیند و اسکان و استقرار می یابد و سرانجام به راه خود به سلامت ادامه می دهد و با جلالت و موفقیت به مقصود خود که خدای مهربان مشخص نموده است خواهد رسید.

□ غیر از توفیق الهی که بستگی به رابطه معرفتی و عرفانی انسان با خدایش دارد به راه درست و صراط هدایت الهی نیاز است چون تحت هیچ شرایطی در مسیر ضلالت و گمراهی به حق دست یافت. به وصال و عزت او رسید. تمام مکتب های و مرام های غیر الهی نمی توانند به عرفان و عشق حق برسند چون در راه هدایتی که او معلوم و ترسیم نموده است نرسیده اند و رونده و سالک عشق باید در قدم اول این راه را بیابد و بطور مطمئن و یقین در آن گام زند تا به کوی دوست راه یابد.

- ای انسان با سعی و تلاش بالاخره میتوانی روزی به کام و آرزوی خود برسی و با او ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی داشته باشی . در غیر این صورت عمر خود را به بطلالت و ناروایی گذرانده ای و به هیچ ارزش و سعادت و رستگاری نرسیده ای. چون تنها راه رستگاری عشق به حق است و مست حق شدن و در راه حق و حقیقت با لطف و توفیق او گام زدن.
- برای اینکه انسان به حقیقت عشق خدا دست یابد یا باید خود به هدایت الهی برسد و بهره مند گردد مثل انبیاء و پیامبران الهی که بطور مستقیم تابش وحی و کلام الهی آنان را هدایت می کرد و یا با راهنمایی و دلالت دیگران در این مسیر قرار گیرد. کسانی که به حقیقت و درستی این راه را شناخته و به مقصد آن رسیده اند
- پاک و منزّه از گناه و انحراف بودن(مستوری) و مست حق شدن باید تا آخر ادامه یابد و اگر به دلایل ضعف و سستی و فترت ادامه نیابد سالک به مقصد نمی رسد و نشان موفقیت آن است که تا آخر تداوم یابد و این موضوعی است که تا حدودی مبهم است چون انسان نمی داند که بالاخره در سرانجام او چه خواهد شد ، آیا به انتهای راه خواهد رسید یا خیر؟! □ ما باید خود را به چشمه حکمت و دانش واقعی برسانیم در این صورت است که می توانیم جهالت و نادانی که به شکل گوناگونی در قلب و درون ما نقش بسته است از خود دور سازیم. و اگر دانش راستین نباشد جهالت مانع رشد و هدایت انسان سالک خواهد شد. هر چقدر دانش مطمئن تر و زلال تر و از منبع و سرچشمه پاک تر و پاکیزه تر بدست آید راه و هدف روشن تر و طی طریق آسان تر خواهد شد.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

سروده ی خوشی بلبل

غزل ۲۹۱

- (۱) ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش
(۲) از بس دست می گزم و آه می کشم
(۳) دوشم بلبلی چه خوش آمد که می سرود
(۴) ای دل تو شاد باش که آن یار تند خو
(۵) خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد
(۶) وقت است کز فراق تو و سوز اندرون
(۷) ای حافظ ار مراد میسر شدی مدام
- بیرون کشید باید ازین ورطه رخت خویش
آتش زدم چو گل به تن لخت لخت خویش
گل گوش پهن کرده ز شاخ درخت خویش
بسیار تند روی نشیند ز بخت خویش
بگذر ز عهد سست و سسختنهای سخت خویش
آتش در افکنم به همه رخت و بخت خویش
جمشید نیز دور نماندی ز تخت خویش

شرح غزل

سرنوشت و روزگار ما در این شهر معلوم است و ما بخت و شانس خود را آزمایش کرده ایم که به هیچ ارزشی نرسیده ایم! **باید هر چه زودتر از اینجا رفت و بساط خود را از این ورطه هلاکت دنیایی که در آن بسر می بریم بیرن بکشیم** و رهایی یابیم. از بس که حسرت می خورم و پشیمانم و دستم را از این حسرت و پشیمانی می گزم و آه و ناله می کشم، وجود من لخت و پاره پاره شده است و مانند یک گل سرخ در حال گداختن و سوختن است!

دیشب در میان راز و نیازهای خود، بلبلی گویا و خوشحال که خوش غزل نکته داری را می سرود و در این بین گل که معشوق بلبل است روی شاخ درخت با تمام وجود گوش خود را پهن و تیز کرده بود تا گوش دهد که او چه می گوید، شنیدم که می گفت: ای دل! ای حقیقت درون من! تو خوشحال و شاد باش و نگرانی و ناراحتی به خود راه نده، بخاطر آنکه آن یار تندخوست و بر اساس اقتدار و عزتی که دارد بسیار تند روی نشیند و کمتر نظر مساعد و موافق زیر دستان خود دارد! و کمتر آنها را می پذیرد و به خود راه می دهد! آن بلبل گفت که در این باره راه حلی وجود دارد که بایستی هر طور شده از سختی و موانع و سستی و سهل انگاری و غفلت دنیا عبور نمود و به دوست رسید! چگونه؟ به این شکل که بایستی از عهد و پیمان و روابط سست و بی اساس و بیهوده ای که داریم دست برداریم و به اسباب و ابزارهای ناپایدار و سست و بی ثبات تکیه نداشته باشیم. **سختی و افکار سخت و دشمنانه خود را ملایم کنیم و از برخورد و پر خاش و ستیز و جدال پرهیزیم و با نگاه خشونت و سختی و تندی به دنیا و مردم آن نگاه نکنیم!**

اگر موفق به این کار نشویم و راه درستی که ارائه شده است نپیمائیم فراق و دوری از یار و سوز و گداز درون و نگرانی های ناشی از آن آتشی است که رخت و هستی ما را خواهد سوزاند و بخت و امید و شانس را از ما خواهد ربود! از طرفی باید توجه داشته باشیم که مراد و آرزوهای انسانی بطور پیوسته و مدام تحقق نمی یابند. **بهر حال رسیدن به بعضی از آنها**

بادشواری هایی همراه است که اگر غیر از این بود جمشید پادشاه پیشدادی ایران باستان هم می توانست از تاج و تخت خود محافظت و نگهداری کند و آن را از دست ندهد!

دورنمای غزل

این غزل که از حافظ خوش لهجه و خوش آواز است. مثل اکثر غزل هایش ابتدا یک وضعیت دشوار و بد انسان رهرو عشق و سلوک را توضیح می دهد و شرایطی که انسان ناشی از آن شرایط بسر می برد به شرح و بیان می کشد. و آنگاه راه حلی را که حاصل حکمت و تجربیات اجتماعی و عرفانی اوست طرح می کند و خواننده را متوجه راهی می کند که به یار و معشوق منتهی می گردد.

۱- چرا در این جهان آینده خوشایندی نصیب انسان نمی شود!!

حال این سؤال که ذهن حافظ را پریشان نموده است به نمایش در می آید که چرا در این شهر و دیاری که زندگی می کنیم و در این جهان که بخشی از آن هستیم و از زمان دوری به اینجا آمده ایم بخت و آینده خوشایندی برای انسان در این جهان و جامعه محل زندگی او وجود ندارد؟! چرا باید هر چه زودتر هستی و وجود خود را از این ورطه خطرناک برچینیم و برویم؟ چرا در این وضعیت قرار گرفته ایم؟ چرا هر کسی که به این جهان آمده است نقش خرابی دارد؟ و آلوده و ناپاک است و در میان ورطه و باتلاق گیر افتاده است و دست و پا می زند؟ چرا باید از این شرایطی که در آن هستیم آه و ناله کنیم و دست خود را از فرط غصه و حرمان بگزیم و چون گل سرخ جگر ما پاره پاره شود و از سوز و گداز بسوزد و بسازد؟ این سؤالات که پشت سر هم و زنجیر وار می آید و مطرح می شود باید کسی پیدا شود و پاسخ گوید! ظاهراً حافظ که در دل شب به زنده داری و راز و نیاز با حق تعالی مشغول است و با وصال او می اندیشد و از فراق و هجران او چون سیر و سرکه می جوشد، بلبلی را که غزل خوب و خوشی می سرود و حقایقی از نوک دهان او به گوش دل می رسیده است، پیدا نموده و همچون آن گل سرخی که گوش پهن کرده و با همه وجودش در سخن و عرفان گوینده دقت دارد، حافظ این راز را شنیده و به کلام هنری غزل بازگو نموده است، آن سخنان و عبارت ها چیست؟

۲- سه اصل مهم در رسیدن به حضرت دوست

اول اینکه تو در این دنیا در ورطه ای خطرناک بسر میبری و این را خود درک نموده ای! ولی باید بدانی که اگر به وصال و رسیدن به حق می اندیشی، آن یار تندخو است و هر کسی را به درگاه و حضرت او راه نیست و بسیار هم تند روی می نشیند و به کسی اعتنایی ندارد، چون در حد اعلای کمال و حُسن و اقتدار است! خیال نکنید که به این سادگی که تصور می کنید قابل دسترسی است. در هر صورت باید به چند اصل که برای رسیدن به دوست وجود دارد توجه کنید و آن را در طی طریق خود در نظر داشته باشید.

اصل اول _ شما موقعی می توانید از این ورطه دنیایی که در آن گیر افتاده اید خلاص شوید و بگریزد و سختی و بی وفایی و سستی و سهل انگاری این جهانی را که روی انسان تأثیر منفی و جلوگیری کننده دارد پشت سر بگذارید که خود از عهد و پیمان سست و بی اساس بیهوده پرهیز کنید و هر چیزی که بی اساس است و با حقیقت و حق وفق نمی دهد دور اندازید. و هر سخنی که می گوئید و فکر و اندیشه ای که ارائه می دهید سخت و شکننده و فتنه انگیز و جنگجویانه و دشمنانه باشد جدا شوید، چون این دو خصلت نمی گذارند تا آدمی از فراز و نشیب های دنیایی خویش به راحتی و سهولت عبور کند.

اصل دوم _ وقتی فراق و هجران یار پیش آمده است و ما به یار دسترسی نداریم و از این سوز و گداز درون در تب و تاب هستیم، بی شک آتش آن خرمن هستی ما را خواهد سوخت و رخت ما را به باد فنا خواهد داد.

اصل سوم _ همیشه باید بدانید که انسان همواره به آن آرزوهایی که بدنبال آن می گردد نمی رسد! و این گونه نیست که هر چه خواست بدست آورد و این موفقیت در کار بشر پیوسته اتفاق نمی افتد و اگر چنین می شد جمشید پادشاه پیشدادی ایران باستان که جام جم داشت و بدنبال آب حیات زندگانی ابدی بود راهی برای حفاظت و مراقبت از تاج و تخت خود می یافت و آن را پایدار و زوال ناپذیر می کرد و ابدی می شد که دیدیم که نشد!



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

یک حرف خالص صوفیانه

غزل ۴۵۱

(۱) خوش کرد یاوری فلکست روز داوری	تا شکرچون کنی و چه شکرانه آوری
(۲) آنکس که اوفتاد خدایش گرفت دست	گو بر تو باد تا غم افتادگان خوری
(۳) در کوی عشق شوکت شاهی نمی خرنند	اقرار بندگی کن و اظهار چاکری
(۴) ساقی به مژدگانی عیش از درم در آی	تا یکدم از دلم غم دنیا بدر بری
(۵) در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسی است	آن به کزین گریوه سبکبار بگذری
(۶) سلطان و فکرلشگر و سودای تاج و گنج	درویش و امن خاطر و کنج قلندری
(۷) یک حرف صوفیانه بگویمت اجازت است	ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری
(۸) نیل مراد بر حسب فکر و همت است	از شاه نذر خیر و ز توفیق یاوری
(۹) حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی	کاین خاک بهتر از عمل کیمیاگری

شرح غزل

فلک و گردش ایام و روزگار در موقع داوری و قضاوت بین افراد انسانی یاوری خوبی از شما بعمل آورد (شانس خوبی داشتید) و این بخاطر آن بود که چگونه شکر نعمت های الهی را بجای آورید و بعنوان شکرانه این نعمت ها و دارایی ها چه چیزی را در اختیار نیازمندان قرار می دهید.

تو باید توجه داشته باشی که این یاوری فلک و ثروتمندی تو بخاطر عنایت خداوندی است چون هر کسی که بیفتد و نیازمند شود این خداست که به یاری او می شتابد. حال که بلند شده ای و قدرت و اقتدار داری در غم افتادگان باش و از آنان حمایت کن. در جامعه و سرزمینی که عشق به خدا مطرح است و اساس زندگی را عشق و محبت تشکیل می دهد شوکت و شکوهمندی شاهانه ارزش و قدر و قیمتی ندارد. فقط آن چیزی که لازم است یکی اقرار بندگی خدای عالم است و دیگری اظهار چاکری و تسلیم اوامر الهی بودن.

ای ساقی که شراب عشق الهی را در کام مشتاقان و عاشقان می ریزی و آنان را مست حق می گردانی و از دنیای دنی جدا می سازی. بیا و مژدگانی عیش واقعی و عاشقانه بمن ده و مرا عاشق ساز حتی برای یک لحظه کوتاه هم که شده این غم و اندوه را از درون من بیرون کن.

در شاهراه حقیقت برای رسیدن به جاه و بزرگی عشق به خدا خطرات بسیاری گسترده شده است. بهترین راه این است که با سبکباری و بدون گناه و خطا و از روی اطاعت امر و دستورات الهی از گردنه های آن بگذری. سلطانی که بر یک کشور مسلط است و افکار او را بسیج و تجهیز لشکریانش تشکیل می دهد و دائماً در سودا و اندیشه حفظ تاج و تخت خود است و در جمع

آوری گنج و ثروت دنیا بسر می برد از عشق دور می شود . سبکباری آن است که درویشی و به کم ساختن باشد و خاطری امن و آسوده و خلوت و کنجی که رندی و قلندری را به ما بیاموزد.

آیا اجازه و رخصت می دهید که یک حرف صوفیانه و کامل و عارفانه به شما بگویم . ای کسی که نور دیده من هستی خوب بیاموزید که صلح و سازش با مردم بهتر و سودمند تر است از جنگ و ستیزه جویی و آنگاه داوری و قضاوت برای آرام نمودن شراره های جنگ و دشمنی بعد از آن.

رسیدن به مراد عشق و وصال حق در مسیر سیر و سلوک به چند عامل مهم بستگی دارد :

□ داشتن اندیشه و افکار صحیح

□ همت و تلاش بی وقفه

□ حمایت و نذر خیری که رهبر معنوی برای او می نماید

□ توفیق الهی که یاور او در این مسیر صعب و خطرناک باشد

ای حافظ تو که به وصال حق می اندیشی هیچگاه غبار فقر و نیازمندی و قناعت را از رخ خود پاک نکن. بی شک این خاک بهتر از آن عمل کیمیاگری است که خاک را به طلا و فلزات ارزشمند دیگر تبدیل می کند.

دورنمای غزل

حافظ حکیم با توجه و دقتی که سنت به مسائل اطراف خود دارد یک تجزیه و تحلیل درستی از مردم و عادات و شکوه و عظمت به زیر افتادی بی شک توانمندی های آنان ارائه می دهد و بطور پیوسته رفتار انسان ها را مورد بررسی قرار می دهد . اینگونه سخنان در واقع هشدار است برای بیداری انسان تا این دوره کوتاه عمر را با حد اکثر بهره وری به پایان برساند:

هشدار و رهنمود حافظ برای بیداری انسان

- ♦ در اختیار قرار گرفتن امکانات و توانمندی های طبیعت به انسان برای آن است که انسان چگونه شکر نعمت های الهی را بجا آورد و چقدر از دارایی های خود را در اختیار مستمندان و نیازمندان قرار دهد.
- ♦ اگر در زندگی این خدای مهربان است که ترا بلند خواهد نمود. پس تو هم برای رشد و بلند شدن دیگران بویژه زیردستان تلاش نما.
- ♦ در کوی عشق شوکت و عظمت پادشاهی و داشتن ثروت و قدرت ملاک نیست ، بایستی اقرار بندگان نمود و خود را تسلیم اراده حق نمود تا بتوانیم مسیر عشق را طی کنیم.
- ♦ انسان از طریق عشق و معرفت به حق می تواند غم و درد روزگار را از خود دور نماید.
- ♦ در شاهراه زندگی خطرات زیادی وجود دارد که اگر سبکبار بودیم به راحتی این مسیر را طی خواهیم کرد.
- ♦ دنیا اگر به تو سلطنت و حکومت بدهد همه فکر و توان تو در باره بسیج و تجهیز لشکر و حفظ تاج پادشاهی و گنج هایی که در خزانه مانده است سپری می کنی. که همه ناپایدارند. ولی در محیط امن عشق حرکت بسوی کوی یار و درویشی و امنیت خاطر و کنج عاشقانه و قلندری است.
- ♦ یک حرف صوفیانه و درستی وجود دارد و آن این است که صلح و سازش و در مسالمت زندگی کردن بهتر و سودمندتر از جنگ و صلح بعد از آن است.
- ♦ برای رسیدن به مراد عشق غیر از فکر و همت انسانی نیاز به توجه و توفیق الهی هم می باشد که یاور انسان در طی طریق عشق خواهد بود.
- ♦ نباید از فقر و قناعت دوری کنیم چون تأثیر و مساعدت آنان در سیر و سلوک الی الله از عمل کیمیاگری عالی تر و مؤثرتر است



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

شیوه بهشتی

غزل ۷۷

و اندران برگ و نواخوش ناله های زار داشت	(۱) بلبلِ برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت
گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت	(۲) گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست
پادشاهی کامران بود از گدائی عار داشت	(۳) یار اگر نشست با ما نیست جای اعتراض
خُرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت	(۴) در نمی گیرد نیاز و ناز ما با حُسن دوست
کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت	(۵) خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم
شیخ صنعان خرقه رهن خانه خمار داشت	(۶) گر مرید راه عشقی فـکر بدنامی مکن
ذکر تسبیح مَلِک در حلقه زُنار داشت	(۷) وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر
شیوه جنـّات تجری تحت الانهار داشت	(۸) چشم حافظ زیر بام آن حـوری سرشت

شرح غزل

بلبلی که روی شاخسار درختی نشسته بود. یک برگ گل خوش رنگی را در منقار داشت. و با اینکه به آرزوی خود در به چنگ آوردن گل رسیده بود ولی سخت زاری و ناله و بی تابی هم می کرد! به او گفتم تو که به گل که عشق تو بود رسیدی چگونه و چرا ناله می کنی؟ و فریاد سر می دهی؟ **بلبل در جواب گفت: گر چه من به گل رسیدم ولی جلوه ها و کمال و زیبایی معشوق مرا در کار عاشقی قرار داده و این ناله ها برای عشق به اوست .**

هر چند یار (خدای مقتدر و عزیز که یار انسان است) آنطور که انسان می خواهد و آرزوی اوست به انسان نزدیک نشده است و در کنار او ننشسته است جای اعتراض و گله و شکایتی نیست! برای اینکه این طبیعی و عادی است که خدای بزرگ مانند پادشاهی سربلند و خوشبختی است که از نیاز و مسکینی دوری کرده باشد و این روش بزرگان است و تعجبی ندارد! اصولاً هیچگاه نیاز و خواسته های انسان به همراه ناز و کمالاتی که از خود بروز می دهد در آن حد و اندازه ای نیست که با حسن و جمال حضرت حق قابل طرح و مقابله باشد!! **و اگر می بینید که بعضی از عرفاء نازنین و دوست داشتنی که به قرب و وصال حق رسیده اند از توفیق الهی برخوردار بوده اند.**

حال اگر می خواهید توفیق آن مردان الهی را هم داشته باشید باید برخیزید و اقدامی بکنید و بر آن قلم حکیمانه نقاش بزرگ جهان خلقت تحسین کنید و حتی اگر لازم باشد جان خود را فدا کنید! چرا؟ برای اینکه نقش های حیرت آور و تعجب بر انگیزی را در به حرکت آوردن قلم پرگارگونه خود ایجاد نموده است. اگر می خواهید که راه عشق و مستی و عرفان را طی کنید و به نتیجه برسید افکار مغشوش و بد را نسبت به خدای متعال از خود دور سازید و نگاه کنید به شیخ صنعان که چگونه خرقه درویشی خود را به یک می فروش به گرو گذاشته بود . آیا ما می توانیم در باره او فکر بد نامی داشته باشیم!

چقدر خوش و عالی است وقت عبادت و سیر و سلوک آن عارف قلندر (شیخ صنعان) که در طی سلوک عرفانی خود همواره یاد خدا می کرد و تسلیم امر حق بود و مانند ملائکه ذکر خالص می گفت و در حلقه ارادتمندان و چاکران حضرت حق بود. **ولی حافظ از سیر و سلوک باز نایستاده است و فکر بد نامی ندارد** بلکه چشم و ذهن او در زیر قصری که آن حوری سرشت و موجود بهشتی است شیوه و نگاه بهشتی را برگزیده است. بهشت پر از درختانی که در زیر آنان نهادهای زلال در جریان است، راه و روشی پاک و بدون عیب و خلل، راه پاکان روزگار.

دورنمای غزل

۱- پیروان عشق و تحول به خدا توکل می کنند

مسیر خدا خواهی و عشق به حق کوتاه و نزدیک نیست. و عارف و سالک باید راه عشق و تلاش را همچنان ادامه دهد و توجه داشته باشد که در هر مرحله از پیروزی و موفقیتی که دست یافت به معنی پایان راه نیست. چرا چنین است و این موضوع سخت و دشوار بدست می آید؟ باید توجه داشت که انسان گر چه احسن الخالقین است و گل سر سبد خلقت محسوب می شود ولی مرتبه مقام و ارزشی او خیلی پائین تر از صانع مقتدر و عزیز است که جهان را در یک چشم بهم زدن آفریده است. آن پادشاه کامران و خوشبخت اگر قرار باشد که با انسان راه نشین و پشمینه پوش که پر از نقص و ضعف است همنشینی کند و نگاه لطفی بیاندازد بستگی به تلاش و ریاضت و حضور قلب و توجه رهرو دارد. و حتی لازم است که انسان برای آن قلم نقاش چیره دستی که جهان خلقت را به این گوناگونی و رنگارنگی و زیبایی در نهایت حیرت نقش بسته است جان خود را هم فدا کند!!

کسی که راه خدا و عشق و تحول در معنویت اصیل را انتخاب نموده است و در وجود خود عشق و شیفتگی نسبت به او را دارد باید از بد نامی و نسبت دادن سخنان و تصورات ناصواب به خدای متعال بپرهیزد و با توکل به راه خود ادامه دهد و در عین حال امیدوار هم باشد که خدای دادگر و مهربان روزی او را به آرزوی نیکش خواهد رساند. مردان بزرگ که به موفقیت رسیده اند دارای چنین روش و برنامه ای بوده اند.

۲- چند دستور العمل موفقیت آمیز برای یک رهرو عشق

- ♦ یک رهرو صادق شبیه آن بلبلی است که در عین رسیدن به گل که معشوق او بود از جلوه حس و زیبایی گل غافل نماند. و این دانایی و آگاهی در تمام مراحل راز و نیاز او وجود داشت.
- ♦ یار اگر در کنار ما نیامد و هر وقت ما او را خواستیم نیافتیم باید توجه داشته باشیم که او خدای عالم است و مانند یک پادشاه بزرگ است که در عین شکوه و عظمت و اقتدار و عزت قرار دارد.
- ♦ خیال نکنید که با این راز و نیاز ها و کمال و خوبی ها یی که از ما بروز می کند بتوانیم در مقابل حسن و کمالات دوست عرض اندام بکنیم و اگر می بینید که مردان بزرگ به موفقیتی رسیده اند بخاطر لطف و توفیق الهی بوده است.
- ♦ ما باید خوشحال باشیم و حتی جان خود را از شکر و خوشحالی فدای دوست کنیم که این نقش های رنگارنگ و زیبا را در پهنه گیتی برای انسان که مایه حیرت است خلق نموده است.
- ♦ اگر در رهروی و سیر و سلوک راست و درستی هیچگاه فکر بدنامی نسبت به حضرت دوست نداشته مسیر خدا خواهی و عشق به حق کوتاه و نزدیک نیست. و عارف و سالک باید راه عشق و تلاش را همچنان ادامه دهد و توجه داشته باشد که در هر مرحله از پیروزی و موفقیتی که دست یافت به معنی پایان راه نیست. چرا چنین است و این موضوع سخت و دشوار بدست می آید؟ باید توجه داشت که انسان گر چه احسن الخالقین است و گل سر سبد

خلقت محسوب می شود ولی مرتبه مقام و ارزشی او خیلی پائین تر از صانع مقتدر و عزیز است که جهان را در یک چشم بهم زدن آفریده است. آن پادشاه کامران و خوشبخت اگر قرار باشد که با انسان راه نشین و پشمینه پوش که پر از نقص و ضعف است همنشینی کند و نگاه لطفی بیاندازد بستگی به تلاش و ریاضت و حضور قلب و توجه رهرو دارد. و حتی لازم است که انسان برای آن قلم نقاش چیره دستی که جهان خلقت را به این گوناگونی و رنگارنگی و زیبایی در نهایت حیرت نقش بسته است جان خود را هم فدا کند!!

کسی که راه خدا و عشق و تحول در معنویت اصیل را انتخاب نموده است و در وجود خود عشق و شیفتگی نسبت به او را دارد باید از بد نامی و نسبت دادن سخنان و تصورات ناصواب به خدای متعال بپرهیزد و با توکل به راه خود ادامه دهد و در عین حال امیدوار هم باشد که خدای دادگر و مهربان روزی او را به آرزوی نیکش خواهد رساند. مردان بزرگ که به موفقیت رسیده اند دارای چنین روش و برنامه ای بوده اند.

- ♦ یک رهرو صادق شبیه آن بلبل است که در عین رسیدن به گل که معشوق او بود از جلوه حس و زیبایی گل غافل نماند. و این دانایی و آگاهی در تمام مراحل راز و نیاز او وجود داشت.
- ♦ یار اگر در کنار ما نیامد و هر وقت ما او را خواستیم نیافتیم باید توجه داشته باشید که او خدای عالم است و مانند یک پادشاه بزرگ است که در عین شکوه و عظمت و اقتدار و عزت قرار دارد.
- ♦ خیال نکنید که با این راز و نیاز ها و کمال و خوبی ها یی که از ما بروز می کند بتوانیم در مقابل حسن و کمالات دوست عرض اندام بکنیم و اگر می بینید که مردان بزرگ به موفقیتی رسیده اند بخاطر لطف و توفیق الهی بوده است.
- ♦ ما باید خوشحال باشیم و حتی جان خود را از شکر و خوشحالی فدای دوست کنیم که این نقش های رنگارنگ و زیبا را در پهنه گیتی برای انسان که مایه حیرت است خلق نموده است.
- ♦ اگر در رهروی و سیر و سلوک راست و درستی هیچگاه فکر بدنامی نسبت به حضرت دوست باش.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

مصلحت وقت

غزل ۳۵۵

(۱) حالیا مصلحت وقت در آن می بینم
 (۲) جام می گیرم و از اهل ریا دور شوم
 (۳) جز صراحی و کتابم نبود یار و ندیم
 (۴) سر به آزادگی از خلق بر آرم چون سرو
 (۵) بس که در خرقة آلوده زدم لاف صلاح
 (۶) سینه تنگ من و بار غم او هیات
 (۷) من اگر رند خراباتم و گر زاهد شهر
 (۸) بنده آصف عهدم دلم از راه مبر
 (۹) بر دلم گرد ستم هاست خدایا میسند

که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم
 یعنی از اهل جهان پاک دلی بگزینم
 تا حریفان دغا را به جهان کم بینم
 گر دهد دست که دامن ز جهان در چینم
 شرمسار از رخ ساقی و می رنگینم
 مردان بار گران نیست دل مسکینم
 این متاعم که همی بینی و کمتر زینم
 که اگر دم زخم از چرخ بخواهد کینم
 که مکر شود آئینه مهر آیینم

شرح غزل

در این شرایط و موقعیتی که دارم صلاح و مصلحت در آن می بینم که این شخصیت و اندیشه و آنچه را که به سعی و تلاش خود بدست آورده ام تغییر و تحولی در آن حاصل نمایم. و برای این منظور خود را به میخانه عشق و معرفت برسانم و در آنجا با خیال راحت و آسوده به این کار ادامه دهم.

در این رابطه **برای آنکه به میخانه معنوی و معرفت برسیم** باید اندیشه و روشم تغییر دهم و چند کار مهم انجام دهم:

۱- جام می بگیرم: از شراب معرفت و آگاهی عشق به حق بنوشم و عشق به حق را در جان و وجود خود قرار دهم. و همه هستی خود را با آن دگرگون نمایم. و شخصیت دیگری که فقط عشق به خدا داشته باشد برای خود انتخاب نمایم.

۲- از اهل ریا دور شوم: چون به عشق روی آوردم از دنیا طلبانی که با زیرکی و ریاکاری کسب ثروت و قدرت می کنند و پشت به عشق حق و زندگی راستین و حق طلبانه نموده اند پرهیز کنم چون روش فکری و زندگی آنان به طرف دنیا و دنیا خواهی و ریا طلبی آنان ریشه در همین حُب دنیا دارد.

۳- پاک دلی بگزینم: معنی روی آوردن به عشق خدایی و دوری از ریاکاران دنیا طلب این است که از میان مردم این جهان انسان پاکی که آلوده به گناه و خطا نشده اند و قصد آنان رسیدن به حق و حقیقت و اندیشه و اعتقاد سالم است کسی را بعنوان رهبر فکری و همراه و کمک کار انتخاب نمایم تا در میان تلاطم دریای حوادث این دنیایی بدون حادثه و گرفتاری به مقصد مقصود برسیم.

غیر از این سه کار، امور دیگری هم باید انجام دهم:

۴-صراحی و کتاب یار من هستند: دو چیز باید حتماً همراه من باشند و یک لحظه از آنان دور نشوم. صراحی و تنگ شرابی که مرا مست و عاشق حق می گرداند و کتابی که مشتمل بر حقایق است (مثل قرآن، تفسیر، ادبیات، ...) یار و ندیم دیگری نیاز ندارم. همین دو چیز مرا حفظ خواهد کرد.

۵-حریفان دعا را کم بینم: صراحی و کتابهایی که همراه من هستند باعث می گردند تا حداقل برخورد با افراد ریاکار و دغلکار داشته باشم چون آنان کسانی هستند که مرا از راه عشق و فهم حقیقت دور می کنند و به دنیا و آثار بی ثبات و بی ثمر آن متمایل می نمایند.

۶-سر به آزادی بزنم: تصمیم دارم مانند درخت سرو آزاد باشم و روی پای خود بایستم و جلوی کسی سر خم نکنم. سبز و آزاد و بدون وابستگی به دنیا و اهل آن.

۷-دامن از جهان در چینم: اگر دست دهد و توفیقی حاصل شود از جهان و کار جهان و اتفاقات و تحولات آن خود را دور کنم تا تغییرات و گرفتاریهای روزگار مرا از راهی که در مسیر عشق حق برگزیده ام غافل و مانع نسازد.

۸-از خرقه خود شرمسارم: من در این خرقه که نشانه عرفان و شخصیت اجتماعی من است جز آلودگی به خودخواهی و زیرکی و پی گیری صلاح کار خود که لاف و بیهوده بود و مرا در طریق عشق و معرفت به خدا سوق نداد چیزی جمع نکرده ام و از این جهت هیچگونه زمینه مناسب و مساعدی برای رشد معنوی و معرفت و عرفان خدایی ندارم و بهمین منظور از ساقی الست که بایستی شراب عشق و معرفت الهی را در کام وجود ما بریزد و آن می رنگین که رنگ و نور خدایی دارد که باید ما را از زندگی خودخواهانه برهاند و مست حق گرداند شرمسارم! چون لایق و شایسته آنها نمی باشم. بهر حال بدون ایجاد زمینه خودسازی نمی توان به خدا رسید!!

۹-سینه تنگ من مرد میدان عشق نیست: راه عشق پر غم و بسیار پر خطر و دارای موانع زیاد است مرد میدان صبر و تلاش می خواهد با این سینه تنگ که در آن راه عشق را حمل نمود تا از میان موانع بگذریم. و به وصال او برسیم هیبت و هرگز این دل و درون ضعیف و سست که تجربه خودسازی و آمادگی در آن فراهم نیست مرد میدان عشق نیست!!

۱۰-هر که باشم متاعم اندک است: من هر که باشم خواه در ردیف عارفان و زندان خراباتی که در مسیر عشق به خودسازی پرداخته و از گرداب مشکلات دنیا گذشته اند و یا زاهد شهر باشم که با علم و اخلاق مردم را موعظه می کند و بیان حقیقت می نماید هر چند که خود بدان پایبند نیست و آثاری از آن در ایشان نباشد. بهر حال آن متاع و کالای فکری و شناخت و اعتقادی که در خود جمع نموده و شخصیت مرا ساخته است به آن حد از توانمندی و اقتدار رسیدن به عشق خدا را نیافته ام و کمتر از آن هستم.

۱۱-زیر نظر رهبر معنوی هستم: من سختی راه و ناتوانی خود آگاهم ولی چون زیر نظر رهبر معنوی که مانند آصف وزیر سلیمان است و قدرت معنوی فراوانی در دگرگونی قلوب آدمیان دارد و راه عشق را می شناسد امید وارم. شما نمی توانید مرا از پیمودن مسیر عشق ناامید سازید و مطمئن باشید که اگر چرخ فلک روزگار و تحولات ایام و لحظات که همواره انسان را تهدید می کند بخواهد مرا از راه منحرف سازد و مانع راهم شود او به کین خواهی خواهد آمد و مرا نجات خواهد داد.

۱۲-نمی گزارم ستم ها آئینه ام را مگدر سازند: در دل من آلودگی هایی ناشی از ستم وجود دارد و ستم کاری ها درون مرا به گناه و تجاوز از مسیر حق دور نموده است. از خدای مهربان که مقلب القلوب است و توان تغییر درون آدمیان را دارد می خواهم که نگذارد که آئینه درون و قلب من که بایستی در آن مهر و محبت و عشق خدایی و حق باشد و جز این آئین و راه و رسم دیگری نداشته باشم با گناه و خطا و خودخواهی آلوده شود و راه عشق را نتواند که به سلامت طی کند!

دورنمای غزل

۱- حال، مصلحت چیست؟!

در تفکرات و تأملات حافظ مکتب عشق به حق جایگاه والا و همیشگی دارد و وی یک لحظه از آن غافل و برکنار نیست. جان و روح او و ذهن و قلب او در معرض مغناطیس قوی میدان عشق می باشد و او فرق در این دریای شوق و ایمان است. دیگران که آنها را می بینیم و در جامعه و هر جایی دیده می شوند اصل و اساس زندگی و گذر زمان را در جمع آوری مال و موقعیت اجتماعی و اقتدار مساوی می دانند و چیزی غیر از آن را ملاک تلاش و کوشش خویش قرار نداده اند. این دیدگاه مادی و خشک با آن دیدگاه عشق و تحرک و پویایی بسیار متفاوت است و هر کدام آثار مستقلى بر فرد و اجتماع خواهند گذاشت.

حال مصلحت چیست؟ و در این گذر سریع تحولات چه کاری بهتر و اصولی تر است که باید انجام شود، آیا برای بهتر شدن زندگی و رشد و بالندگی آن و جهت دار نمودن آن کدام کار بهتر و عالی تر از سایر امور است که به ذهن آدمی می رسد و باید دائماً ما را بسوی خود سوق دهد؟!

۲- نگاه حافظ به زندگی چیست و چگونه باید بقیه عمر را گذراند؟

حافظ نکته دان، روشن ضمیر و متفکر که پایه و محور افکار و نوآوری های خود را بر عشق به خدا و شوق به او نهاده است طرح جدیدی را ارائه می دهد و که بطور مختصر و مفید چنین است:

(۱) عمر شریف و با ارزش است و باید به شکل درستی از آن استفاده نمود و مصالح آن را در نظر گرفت و روی آن سرمایه گذاری کرد.

(۲) باید از این عادت و استمراری که وجود دارد خارج شوم و خود را به میکده عشق برسانم و همه چیز خود را با عشق و محبت حضرت دوست عجین سازم و خود را دگرگون نمایم.

(۳) خوشی و راحتی و احساس سعادت زمانی به من دست می دهد که خود را برای دوست آماده سازم.

(۴) بهترین روش پاک دلی است یعنی که دل و درون خود را از گناه و پلیدی و هر گونه رجس و آلودگی و رنگار پاک سازم و قلب سلیم خود را برای دوست مهیا کنم. بی شک نوشیدن جام می عشق و که مرا از خود بی خود سازد و بسوی او اوج دهد و دوری از اهل ریا و دنیا طلبان که ما را به مادیگرایی و انکار حق سوق می دهند دو عامل مهم و مؤثر در رسیدن به پاکدلی است.

(۵) تنها یار و ندیمی که در این راه ما را حمایت خواهد نمود جام عاشقانه است و کتاب که ما را به حقایق آشنا سازد یعنی از طریق مستی و دوری از خودخواهی و آگاهی و دانایی می توان از دغلكاران و فریبکارانی که برای دوری از عشق و حقیقت توجیهات غلطی را ارائه می دهند دوری نمود و با آنان کمتر برخورد کرد.

(۶) اگر بتوانم تحت تأثیر جاذبه های مادی جهان قرار نگیرم و به آن وابسته نشوم آنگاه به آزادی و عدم وابستگی به مردم خواهیم رسید.

(۷) باید خودسازی را بطور جدی در پیش گرفت و شخصیت خود را از آلودگی و خلاف آنچه را که ما را در مسیر حق سوق می دهد پرهیز نمود در این حالت است که در راه عشق با عدم موفقیت مواجهه نخواهم شد.

(۸) سعه صدر و گنجایش بالای درونی می تواند بار گران عشق و سختی های آن را تحمل نماید در شرایط ضعف و کمی ظرفیت درونی امکان رشد معنوی و سیر و سلوک میسر نخواهد بود.

(۹) بهر حال هر چقدر سعی و تلاش نمائیم و هر جند که رند و عاشق واقعی باشیم و یا از طریق زهد و عبادت قصد رسیدن به معبود و دوست را داشته باشیم در هر صورت متاعی که در کوله بار خود قرار داده ایم اندک و ناچیز خواهد بود و بدون لطف و عنایت خاص او نمی توان این راه دشوار را طی نمود.

(۱۰) باید هر طور شده است آینه درون را پاک و زلال نمایم و از خدا بخواهیم که از هر گونه کدورت و سیاهی و انحراف ، آن را دور نگه دارد چون بدون خودسازی و پاکی درون حصول وصال حق غیر ممکن است.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

گنجی از او که در سینه ی ماست

غزل ۳۳۲

(۱) مزین بر دل ز نوک غمزه تیرم	که پیش چشم بیمارم بمیرم
(۲) نصاب حُسن در حد کمال است	ز کاتم ده که مسکین و فقیرم
(۳) چو طفلان تا کی ای زاهد فریبی	به سبب بوستان و شهد و شیرینم
(۴) چنان پر شد فضای سینه از دوست	که فکر خویش گم شد از ضمیرم
(۵) قدح پر کن که من در دولت عشق	جوانبخت جوانم گر چه پیرم
(۶) قرار بسته ام با می فروشان	که روز غم به جز ساغر نگیرم
(۷) مبادا جز حساب مطرب و می	اگر نقشی کشد کلک دبیرم
(۸) درین غوغا که کس کس را نپرسد	من از پیر مغان منت پذیرم
(۹) خوشا آن دم کز استغنائی مستی	فراغت باشد از شاه و وزیرم
(۱۰) من آن مرغم که هر شام و سحرگاه	ز بام عرش می آید صفیرم
(۱۱) چو حافظ گنج او در سینه دارم	اگر چه مدعی بیند حقیرم

شرح غزل

از نگاه تیز و اثر گزار خود که مانند تیری به طرف جان ما می فرستی بر دل من فرود نیاور. چون من از این لطف و توجه ، عاشق و بیمار تو گشته ام و لذا همه چیز خود را فدای تو می کنم. **چون ما به تو محتاجیم و تو هم در حد بالای نصاب و اندازه حسن و زیبایی و حد اعلای کمال و توانایی بسر میبری و جهان را اداره و نیز عاشق خود نموده ای.** حال زکات و بهره ای از این اندازه بالای کمال به من انسان ضعیف و عاجز ببخش که بسیار مسکین و فقیرم و به این لطف و رحمت تو نیازمندم. اصولاً رابطه انسان (مسکین و فقیر) با خدای عالم و آدم (که در حد کمال و حسن است) باید چنین باشد. **ولی در عمل و زندگی مسیر دیگری پیموده می شود.** و آن اینکه بعضی ها که افراد زاهد نما از جمله آن هاست که خارج از عشق و عاشقانه ، جهان و خدا را می نگرند به این جاذبه و رابطه توجه ای ندارند و می خواهند خداپرستی و خدا جویی و خداخواهی را از طریق عناصر مادی و طبیعی ایجاد کنند . مثل آن که بخواهند کودکان را از طریق دادن سیب و شیرینی و شیر به کاری تشویق و علاقمند نمایند!

بطور طبیعی و فطری جاذبه کشش و بسوی خدای عالم رفتن در انسان ها وجود دارد و اگر دقت شود همه هستی و فضای سینه و اندیشه و تفکرات آدمی را خدای عظیم که دوست و حامی انسان است پر نموده است و این تسلط و سیطره بقدری است که فکر و خویشی که موجودیت خود را نشان دهد در ضمیر و درون خود احساس نمی کند و انگار من نیستم و هر چه هست

اوست!! این رابطه فطری و درونی بین انسان و خدا وجود دارد و این آشنایی و کشش و کوشش قبلاً در آفرینش و انسان طراحی شده است. ولی برای رسیدن به دولت عشق به خدا مسیر عشق و سیر و سلوک آن لازم است. تا انسان آن قدح شراب عشق را نخورد و از فضای تنگ مادیگرایی و خودبینی که سد راه اوست جدا نگردد به آن مرحله رشد معنوی عشق نمی رسد. انسان در این مرحله جوانبخت به اوج سعادت‌مندی رسیده است هر چند که در ظاهر پیر و ضعیف دیده شود.

من با عارفان و بندگان پاک خدایی که همه وجود و حرکاتشان ما را مست و شیفته حق می گرداند این قرار را بسته ام که برای درهم شکستن غم فراق یار جز از طریق سیر و سلوک عشق مسیر دیگری طی نکنم و این راه را که به کوی دوست و دولت عشق منتهی می شود فراموش ننمایم و غفلت نکنم. مبدا که از این راه و سیر و سلوک عشق دور شوم و حتی شایسته است که هر چه قلم دو فرشته ای که همراه من هستند و اعمال مرا ثبت و ضبط می کنند و به تصویر می کشند همه در این مسیر باشد و یک لحظه از این فکر و راه جدا نشوم. در این بازار آشفته و پریشان دنیایی که افکار و اندیشه ها و راه ها و مسلک ها فراوان و گوناگون است و کسی از حال و مشکلات دیگری خبری و نقشی ندارد و برای حقیقت نیست و همه بسوی خود می کشند به دنبال منافع مادی خود می گردند ، من همه توجه ام به پیر مغان (رسول اکرم محمد مصطفی است که در رأس و در سر سلسله همه عاشقان، آتش عشق به حق را شعله ور نگه داشته است) و هر چه او گوید با دیده منت می پذیرم و گوش به فرمان او هستم. چون او بهتر از دیگران این راه را شناخته و رفته است و برای هدایت دیگران معرفی نموده است.

چقدر خوش و زیباست و برازنده انسان عاشق است که چون در حد استغنا و بی نیازی عشق قرار گرفت و مراتب آن را طی نمود به این مرحله از سیر و سلوک برسد که بالاترین مقام این جهانی که وزیر و پادشاه بودن است (قدرت و اقتدار مادی) هیچ گرایش و تمایلی نداشته باشد و آن مقام ها و جلوه های ظاهر زندگی مادی برای او بیهوده باشد.

روش من با همه فرق دارد . من شبیه آن مرغ سحر خیزم که در هنگام سپیده صبح و شامگاهان که چادر شب گسترده می شود عنایت او از آسمان معنویت و لطف و رحمت حق بسوی من سرازیر است و مرا در خود جای می دهد و تحت تأثیر و خطاب قرار می دهد (مقام معنوی حافظ)

راهی که حافظ از روی اخلاص و تلاش در جهت او کسب نموده است به گنجی از او که جام جهان نماست و همه حقایق و اسرار عالم در آن متجلی است و نیستی و زوال در آن راهی ندارد دست یافته است و به مقامی رسیده است که مدعیان عشق و معنویت و عرفان که خود را هدایت یافته می دانند بدست نیاورده اند هر چند که آنان در ظاهر انسان های عاشقی چون حافظ را حقیر و کوچک ببینند.

دورنمای غزل

یک خط سیر همواره در سراسر غزلیات حافظ بچشم می خورد و به شکل آشکار و جدی دنبال می شود. و آنهم جاذبه عشق و عاشقی است. این شوق و علاقه و این رابطه و مسیر معنوی که پر از نور و جاذبه و دلدادگی است به حدی اصیل و استوار است که عاشق تحت هیچ شرایطی فریب کسی یا چیزی را که او را از این سیر و سلوک باز دارد نمی خورد.

۱- سؤالاتی که در این غزل مطرح است

در این غزل که نظرات حافظ شیرین سخن را نسبت به استغنا و عشق و در کمال بودن معبود را نشان می دهد و این ارتباط و شیفتگی تا وصال دوام دارد و عاشق و رهرو تا به آخر این راه را خواهد رفت تا به معبود برسد ، چند نکته حائز اهمیت و توجه است :

- (۱) چرا انسان عاشق او می شود ، ریشه این عاشقی در کجاست؟
- (۲) چگونه است که صانع هستی در حد کمال حسن و زیبایی است و انسان که خواهان وصال به اوست و عاشق اوست مسکین و فقیر است؟

- (۳) چطور باید بیت دو دیدگاه که یکی زهد و زاهدی است و دیگری عشق و عاشقی حق است و هر کدام برای خود اهداف سیر و سلوک عرفانی را به گونه ای متفاوت می بینند یکی را انتخاب نمود؟
- (۴) این موضوع که هر گاه دوست در درون ما فرود آید و هستی ما از برکات و رحمت و توجه او مشحون شود چه اتفاقی خواهد افتاد و سالک چگونه مسیر عرفان را طی خواهد کرد؟
- (۵) آیا دولت عشق به حق همیشه تازه و نو است و انرژی و توانمندی آن چقدر است که می تواند ما را جوان نگه دارد؟
- (۶) چرا باید رابطه با عاشقان و حق طلبان صمیمی باشد و راه آنان که به عشق خالص الهی در آمده اند نباید به فراموشی سپرد؟
- (۷) در این غوغای جهانی که هر انسان و مکتبی داعیه ای دارد و جهان بینی خاصی را مطرح نموده است ، چرا باید همه را کنار گذاشت و منت پذیر پیر مغان شد؟ پیر مغان چه کسی است؟ و دعوت او چه امتیازی نسبت به دیگر مکاتب و گرایشات فکری چیست؟
- (۸) استغنائی مستی چگونه حاصل می شود و خوشی و شوق در آن شرایط به چه میزانی به سراغ سالک حق می آید؟
- (۹) عشق صادقانه و خالصانه که عشق حافظ است چه مشخصاتی دارد؟

۲- جواب های حافظ به سؤالات مطرح شده این غزل

یکی از ویژگی های دیوان غزلیات حافظ طرح سؤالات متعدد است که گاهی این سؤالات بطور مجزا و آشکار مطرح می شود و به نحو هنری و سلیسته ای جواب داده می شود و یا در حین سؤالات جواب هم همپای آن وجود دارد که با دقت در مطالعه و خواندن آن بخش از غزلیات نظر و دیدگاه حافظ عزیز فهمیده می شود:

(۱) ریشه عاشقی انسان

ریشه عشق را باید در خالق و شکل دهنده هستی انسان جستجو نمود. و اوست که انسان را در بهترین نظام خلقت و با اهداف بلند آفریده است. و از روح خود در او دمیده و ارزش بالایی به او بخشیده است و اوست که عاشق انسان است و می خواهد که او را در مسیر درستی تعالی و سوق دهد و اوست که آدمی را عاشق خودش نموده است و این چشم بیمار او بخاطر انسان است.

پس این سخنان که می گویند خدا انسان را آفرید و با او کاری ندارد و هیچ رابطه ای بین او و خالقش وجود ندارد و باید در همین دوره کوتاه این جهانی چند روزی خوش بگذرانند و آنگاه برای همیشه به باد فراموشی سپرده شود ، نظرات کسانی است که به عشق و ایمان پشت کرده اند و آن را به سخره گرفته اند و عشق حق را که عالی ترین نردبان ترقی معنوی انسان است نوعی خیال پردازی تلقی می کنند!!

این آموزش آگاهانه حافظ که خدای عالم را عاشق انسان ترسیم می کند می تواند تحول اساسی در فرد و اجتماع پدید آورد و او را با پشتوانه قوی که از ناحیه حضرت دوست در نظر گرفته شده است برای یک زندگی موفق تشویق نماید . پس با عشق بودن یعنی با خدای هستی بودن. و این به معنی رشد معنوی و حرکت آگاهانه بسوی حق است.

(۲) چرا انسان مسکین و فقیر است؟

عشق به کمال تعلق می گیرد و اگر عنصری در جای معبود بنشیند ولی به حد کمال و حسن نرسیده باشد بالاخره روزی ماهیت خود را نشان می دهد و نقص و ناتوانی و عیب آن آشکار می گردد. در این صورت رابطه عاشق و معشوق قطع می شود و آن عشق از سیر و سلوک باز می ایستد!!

معبودی که حافظ معرفی می کند و خود مرغ خوش خوان اوست و در ظلمت شب بدنبال نوری سراغ او را می گیرد تا ذره خود را به بینهایت او گره بزند این معشوق در حد کمال حسن و زیبایی تمام است و هیچ چیز مثل او نیست و در جای او نمی نشیند و جای او را نمی گیرد!! و این هنر شاعر عارف است که خدای مهربان را در بالاترین حسن و زیبایی و کمال می بیند و نشان می دهد.

این انسان که به این دنیا آمده است برای او تنها کافی نیست که از این دنیا بگذرد و در جستجوی هیچ تحول و رشدی نباشد و هدف عالیه را پی گیری نکند بلکه در نظر حافظ او سخت به توجه و لطف حضرت دوست نیاز دارد و انحصاراً از این طریق است که قادر است راه رشد و تعالی معنویت را طی کند و خود را تا کوی دوست بالا ببرد. در چنین صورتی است که عبور او از دنیا معنی و مفهوم درستی خواهد داشت.

(۳) عاشقی یا زاهدی؟

ما به حضرت دوست نیاز داریم ولی موانع زیادی در سر راه ما وجود دارد و بزرگ ترین آنها مظاهر مادی زندگی و خدعه هایی است که ما را بخود مشغول نموده است و در این بین به دو دیدگاه می توان اشاره نمود: دیدگاهی که ما را علاقمند به دنیا می نمایند و زیبایی و شیرینی آن را به رخ ما می کشند و حتی اگر آخرتی را هم نشان می دهند بازهم در آنجا مظاهر مادی را در گوش ما زمزمه می کنند و تمام این ها هدف اصلی عشق به حق را تأمین نمی کنند و بقول حافظ فریبی بیش نیستند.

دیدگاه دیگری هم هست و آن اینکه شناخت عشق و طی طریق از مسیر عشق نباید از جاده مادیگرایی صورت گیرد و اگر خواهان راه استوار عشق هستیم بخاطر رسیدن جلوه های دنیایی نباید آن را وسیله قرار دهیم بلکه هدف تنها رسیدن به خدا باشد راهی خالص و با صداقت که راه افراد صالح و از خود گذشته است که هیچ چیز حتی قوی ترین عنصر دنیایی نمی تواند رهرو و سالک را از راه خود باز دارد.

(۴) ما و دوست

یا خدا یا انسان! یا خودخواهی یا خداخواهی! یا رسیدن به خود یا رسیدن به خدا! انسان آفریننده دست قدرتمند الهی است نه قدرتی در مقابل او. اصولاً این موجود کوچک با روحی که او در کالبدش دمیده است معنی می یابد و این واضح است که صفر در مقابل آن مستجمع کمالات و صفات عالی چیزی به حساب نمی آید. پس اگر انسان و خودخواهی های او باشد و همه امور را در دست بگیرد بی شک جایی برای خدا خواهی نمی ماند. ولی اگر خدا همه هستی ما را پر کند انسان جدید یک انسان دگرگون شده و متحول است که همه چیزش جدای از خودخواهی های او رقم می خورد و نقش الهی و خالص پیدا خواهد نمود. که آنگاه نور و امتیازات این انسان شامل حال سایر انسان ها هم خواهد شد. که نمونه های برجسته آن را در تاریخ بشریت می توانیم ببینیم. انسان از لطف و تجلی او به آن کمالی که در شأن و شایسته مقام اوست خواهد رسید.

(۵) انرژی جوانی و طراوت عشق

یکی از خواص عشق تازگی و طراوت آن است. انرژی و توانمندی هایی که عشق دارد و آدمی را جوان و پرقدرت به صحنه زندگی می آورد. چون در عشق انسان بسوی حقیقت و کمال مطلق در حال حرکت است. و این تازگی و بالندگی را همواره در خود احساس می کند. از طرفی راهی که غیر از این باشد این تازگی را ندارد چون اهدافی که نفس و جان آدمی را ارضاء کند و او را تا کوی دوست اوج دهد و از پیچ و خم های دنیایی عبور دهد دیده نمی شود و لذا آثاری که از این دو گونه بینش وجود ندارد و از گذشتگان ما به ما رسیده است بیانگر همین حقیقت است.

راه عشق به خدا راه تازگی و دگرگونی و شور و تلاش است و این فعالیت و ابتکار در راه های دیگر که مسلک ها و مکتب های فکری ارائه می دهند و آدمی را به آن اهداف فرا می خوانند وجود ندارد شاید در ابتداء جلوه هایی داشته باشند ولی در نهایت چون آن هدف معنوی و اصیل نیست به سرانجام نیکویی منتهی نمی شود و سردی و فسردهگی نصیب رونده آن راه می گرداند.

(۶) رهروان و سالکان

حافظ همواره از دوست و همراه و یار و ندیم برای سیر و سلوک اشاره دارد و آن عامل مؤثر می بیند و دائماً این موضوع را یادآور می شود و با کمک دوستان خوب می توان راه حقیقت را به سلامتی طی نمود و موانع آن را کنار زد. و اگر آن همراه در حد یک رهبر معنوی باشد و انسان در خدمت او قرار گیرد و از تجربیات عرفانی و عقلانی او استفاده کند عاقبت به خیر خواهد شد و اگر به تنهایی بخواهد این راه را برود بی شک موفق نخواهد شد. پس یک انسان خواهان رشد معنوی خود را در حمایت دوستان صالح ببیند بهتر در سازندگی خود فعالیت خواهد نمود و حتی ناراحتی ها و درد و رنجی که از این رهگذر به او خواهد رسید با همکاری و مساعدت آنان از سر خواهد گذراند.

(۷) پیر مغان

در دیدگاه حافظ غیر از مکتب عشق بقیه دیدگاه ها و مشرب های فکری و اعتقادی در مسیر درستی نیستند و گاهی آنان را هفتاد و دو ملت معرفی می کند که در آراء و عقاید خود اختلاف دارند و می گویند چون آنان حقیقت را ندیدند راه افسانه و ابهام را می روند و هیچگاه به هدف نمی رسند. و اگر خوب به اطراف خود نگاه کنیم افکار گوناگونی بشر را در محاصره خود قرار داده است و هر کس فکری و سلیقه ای و راه و روشی را ارائه می دهد و این اندیشه ها از ذهن و تصورات آنها سرچشمه می گیرد و این تشتت افکار و دیدگاه ها در جهان غوغا و سر و صدای زیادی را بوجود آورده است و گاهی میدان قویی برای جذب انسان ها بوجود می آورند.

از طرفی قدرتمندان تاریخ که تکیه آنها بر زور و قدرت است و با مساعدت سایر زورمندان در رأس حاکمیت بر زمین و عرض و ناموس مردم مسلط می شوند صحنه تاخت و تازی در جهان برای خود ایجاد کرده اند که مردم را در جهت قهقراء سیر می دهند حال در این روزگار آشفته که فکر درست معلوم نیست و انسان ها گرایش های مختلف پیدا کرده اند بهترین حالت این است که انسان چنگ بر ریسمان محکم الهی بزند و خود را از این ورطه جهانی نجات دهد و به کام حقیقت جویان گام بر دارد. مغان و انبیاء و پیامبران و اولیاء هستند که با عشق واقعی خود آتش درون را شعله ور نگه می دارند و شعله این نور و روشنایی را همواره بسوی بالا رسانده اند.

و پیر مغان کسی است که در رأس این مردان خداست و آن شخص کسی جز پیامبر خدا محمد مصطفی نیست که خاتم الانبیاء و المرسلین است و برای همیشه این آتش عشق را به اوج خود رسانده است و با ختم نبوت دین را به تمام و کمال به تشنگان حقیقت ارائه نموده است و حافظ دوستدار و منت پذیر این انسان برگزیده خدای عالمیان است.

بویژه در این بیت حافظ با اشاره به قرار ذبح اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل بطور صراط به پیرمغان که بی شک خاتم الانبیاء است اشاره می کند:

مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد

پیر مغان : حضرت رسول اکرم محمد مصطفی (ص)

شیخ : شیخ الانبیاء ابراهیم خلیل مؤسس خانه توحید کعبه معظمه

وعده تو کردی : ابراهیم در خواب و به دستور خداوند مأمور قربانی فرزند عزیز خود اسماعیل می شود. با اینکه هر دو موافق بودند ولی در انجام کار موفق نشد و بجای آن گوسفندی در راه محبت و رضایت حضرت دوست قربانی شد.

او بجا آورد : اشاره به واقعه کربلاست که فرزند حضرت رسول (فرزند فاطمه زهراء سلام الله علیها) برای حفظ همان خط توحید که ابراهیم بنا نهاد و رسول مبارک اسلام آن را به کمال و خاتمیت رساند و نیز برای زنده نگه داشتن این پرچم، خود و فرزندان و برادران و فرزندان زینب و اصحاب با وفایش به قربانگاه توحید رفتند و در این واقعه ضد بشری شمر ملعون در حالی که امام حسین مجروح در قتلگاه افتاده بود و مقداری هم با هم صحبت کردند سر سید الشهداء را از قفا برید. و این نمایش واقعی و حقیقی ایثار انسانی است برای پایداری ارزش های خدایی. اگر از آن تاریخ تا کنون چیزی به نام قرآن و اسلام باقی مانده است از همین خون است و تحولات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جهان اسلام بعد از آن نشان دهنده این حقیقت است.

(۸) استغناي مستی

ساقی که شراب معنوی و معرفت را در جام وجود ما می ریزد و مردان خدا و صالحین که نگاه و توجه آنان و ارشادات و تمایلات آنان آدمی را بسوی حق سوق می دهد می توانند ما را به بی نیازی از جهان مادی برسانند و مستی که از خود بیخود شدن و گرایشات دنیایی نداشتند و صرفاً برای خدا بودن و او را در درون خود جای دادن و تجلیات حق را به درون راه دادن، خوشی و سعادت را شامل انسان می گرداند که تا آن لحظه نظیرش را ندیده است و این خوشی از هر خوشی دیگر مادی عالی تر و مطلوب تر است. این حالت ویژه به مردان صالح و درستکار اختصاص دارد و کسی که از این وادی دور است چنین مفهوم معنوی را درک نخواهد کرد. خوشی معنوی در دوران استغناي مستی بقدری است که انسان احتیاجی به نموده های مادی و اقتدار ظاهری اجتماعی ندارد و آن اوج روحانی برای سالک کافی است که زمینه وصال به حق را فراهم می سازد.

(۹) عشق حافظ

حافظ خود را مرغی می داند که از آسمان معنوی هر صبح و شام برای او پیغام معنوی و الهام آسمانی می آید و این آگاهی و دانایی عرفانی که او در راز و نیاز و اشک های شبانه بدست آورده است گنج بزرگی است که سینه او به امانت گزاری شده است که پر از ذخائر و معادن غنی معرفت و سرچشمه حکمت و رموز عالی است هر چند دیگران که این راه را نرفته و نشناخته اند چنین انسانی را خوار و ذلیل ببینند و ارزشی قائل نباشند!



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

جام می و خون دل

غزل ۱۶۱

یک نکته درین معنی گفتیم و همین باشد	(۱) کی شعر تر انگیزم خاطر که حزین باشد
صد مُلک سلیمانم در زیر نگین باشد	(۲) از لعل تو گر یابم انگشتی زنهـ
شاید که چو وابینی خیر تو در این باشد	(۳) غمناک نباید بود از طعن حسود، ای دل
نقشش به حرام ار خود صورتگر چین باشد	(۴) هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز
در دایره قسمت اوضاع چنین باشد	(۵) جام می و خون دل هر یک به کسی دادند
کاین شاهد بازاری و آن پرده نشین باشد	(۶) در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود
کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد	(۷) آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر

شرح غزل

خاطر و افکار و درون انسان کی آمادگی آن را خواهد داشت که بتواند شعر تر و تازه و با مضامین و محتوای تازه بگوید در حالیکه غمگین است و غم و غصه او را در بر گرفته و محاصره نموده است. چون انسان با خاطر حزین و اندوهگین نمی تواند شعر نیکو و جالب بسراید! و این نکته معنی داری است که برای گفتن شعر خوب و عرفانی بیان شد و حقیقت سخن در آن پنهان است (اندوه مانع سرودن شعر در شاعران می شود)

اگر من با سیر و سلوک و لطف تو به وصال تو برسم و تو مرا بپذیری این وصال و نزدیکی به تو در حکم انگشتی ای دارد که تو به من امان و اجازه داده ای که خواهم توانست اقتدار معنوی وسیع و گسترده ای بیابم و صد ملک و سرزمینی که سلیمان نبی در زیر فرمان نگین حکومتی خود داشت من هم داشته باشم. و اما ای دل، تو نباید از این موضوع که چرا به وصال او نرسیدی مورد حسادت و طعنه حسودان قرار گیری و غمناک و دردمند شوی و ناامید گردی! شاید در این مسیری که در راه وصال دوست طی می کنی به مقام و موقعیتی برسی و چیزهایی بیابی که خیر تو در همین باشد (آنچه را که شایسته تو باشد خواهی رسید) **و اگر کسی بخواهد این نکته و سخنی که در این باب گفته شده است نفهمد و حقیقت معنی را از آن دریابد هر نقشی که می زند و هر تلاش و فعالیتی که از خود نشان می دهد همه محو و نابود و حرام می شود هر چند که صورتگر و نقاش زبردستی از سرزمین چین باشد!** چرا چنین است که گروهی از عاشقان و دلدادگان علیرغم سعی و تلاش بسیار به وصال دوست نائل نمی آیند؟! برای اینکه جام می (همان نور و هدایت و توجه و لطف حق است که هر که بدست آورد به این معنی است که به وصال رسیده است) و خون دل که نشانه ناامیدی و غم و غصه رهرو است هر کدام را به کسی داده اند! چون همه رهروان به مقصد نمی رسند، بعضی ها می رسند و بعضی ها نمی رسند و در این دایره قسمت و قضای الهی تنها بعضیها به چنین نصیب بزرگی دست می یابند و مابقی ناکامند. و اوضاع چنین است که گفته شد.

همه امور و کارها در وادی عشق و عاشقی و سیر و سلوک مانند گل که مظهر زیبایی و آیت الهی است ظاهر و آشکار نیست بلکه غالب که عصاره اصلی گل است در درون آن پنهان است و حکم ازلی که همان مشیت و خواست الهی است و چیزی خارج از آن تحقق نمی یابد اینگونه رقم زد و تعیین نمود که گل در بازار عالم ظاهر شود و دیده گردد و مورد دسترسی قرار گیرد ولی غالب که خوشبو و معطر است در ورای گل در پشت پرده قرار گیرد و دیده نشود و با عملیات ویژه ای بدست آید! با این توضیحات آنطور هم نیست که با این تفصیل که مشکلات راه وصال را نشان می دهد حافظ ناامید شود و رندی و عاشقی و سیر و سلوک را فراموش کند و از خاطر خود بزدايد، اصلاً چنین نیست. **چون این رندی که از گذشته شروع شده است همیشه در برنامه او وجود دارد و تا آخرین لحظات زندگی ادامه خواهد داشت بی شک روزی مورد لطف حضرت دوست واقع خواهد شد.**

دورنمای غزل

در این غزل به دو موضوع که شاید در یک سیر باشند پرداخته شده است یکی سرایش شعر عرفانی است و دیگری خود عشق و اهمیت و نقش آن:

۱- ریشه شعر عرفانی از کجاست؟

شعر یک موضوع درونی است و شاعر عارف بر اساس آمادگی درونی خود شعر عرفانی را بر قلم جاری می سازد و حزن و اندوه که از روزگار و تحولات جامعه و بی سر و سامانی نصیب انسان می شود خاطر و ذهن او را برای ارائه هنر غزل های عرفانی سست و ضعیف می نماید و زمان بیان حقایق از سرچشمه حکمت را برای مدتی از دست می دهد و این حالت قابل تجربه برای همگان نیز هست.

۲- هنر حافظ یا شمشیر تیمور؟

با این وصف دیده می شود که حافظ علی رغم فشارهایی که از زمانه و اوضاع خراب جهان آن روز داشت و برجسته ترین آن ظهور تیمور لنگ گورکانی است که ویرانه های آن در اکثر بلاد ایران دیده می شد باز هم توانست افکار درونی و عاشقانه خود را در قالب هنری زیبا و جالب برای بشریت به یادگار بگذارد و طبق گفته حافظ که فرموده است وجود ما معمایی است هر دو انسان در یک زمان قدرت خود را نشان دادند یکی در سفاکی و بی رحمی و کشور گشایی که از سمرقند که زادگاه تیمور بود تا دروازه های چین و هند و اروپا پیش رفت و همانطور که در کتاب منم تیمور جهان گشا که می گویند به قلم خود اوست، نوشته است سوار بر اسب چابک و شمشیر بدست از کشتن انسان و فواره نمودن خون آنان لذت می برده است و با حافظ پیر با موهای سفید که از چشمان او اشک می ریخته است ملاقات داشته و همعصر بوده است. و دیگری که بقول خود گدای راه نشین عشق است و به وصال الهی که بالاترین و برجسته ترین لیاقت ها برای انسان است در جستجو و تلاش می باشد. در اینجا باید دید که کدامیک بیشتر در روند مثبت تاریخ زندگی بشر تأثیر داشته اند، هنر و عرفان حافظ یا شمشیر بی رحم تیمور لنگ !!

۳- سیطره بر مُلک عشق!!

عشق در نگاه حافظ عزیز و گرامی است. از این عشق او قصد دارد که به انگشتی سیطره بر مُلک عشق برسد تا مثل سلیمان بن داوود بر جهان معنویت و وصال حق نائل آید. و این فخر و مباهات و ارزش بالایی است که از بزرگترین آرزوهای دانایان و عارفان است. آیا عشق آنقدر اقتدار دارد که ما را به این درجه از قدرت معنوی برساند؟! جواب حافظ آری است!

باید این حقیقت را فهمید و دانست که راه عشق یک راه اصیل و با دوام و دارای ویژگی های خاص است که اگر خوب شناخته شود سرانجام نیکو و مؤثری را در حالات فرد رقم خواهد زد ولی موانع در مسیر راه است و گاهی هم غم و اندوه و ناامیدی و یأس این شوق حرکت را از انسان می رباید و برای او طریق دیگری را تعیین می کند.

۴- رشد و موفقیت انسان به عنایت و لطف دوست وابسته است

یک سؤال مطرح است آیا همه این راه را طی خواهند نمود؟ آیا خواستن توانستن و رسیدن است؟ جواب حافظ این است که در کاروان سیر و سلوک عشق الهی یکی حالت ظاهری و آشکار است که ما سعی و تلاش داریم تا از طریق ذکر و یاد خدا و پاک سازی درون و راز و نیاز شبانه به آن برسیم و دیگری محتوی و باطن آن است که باید دید مصلحت خدای عالم در این موضوع چه چیز بوده است؟

پس آنچه را که انسان به دنبال حقیقت عالم است و می خواهد به رمز و حقایق خلقت و اقتدار معنوی پی ببرد دارای دو بعد ظاهری و باطنی دارد شبیه گل و گلاب. که گل هست و دیده می شود و قابل دسترسی است ولی آشکار نمودن گلاب که در پنهانی های گل است با انجام امور و مراحل بدست می آید یعنی هدف و مقصود اصلی مانند تلاش انسان چندان روشن و آشکار نخواهد بود . برای همین است که بعضی ها هر چه تلاش می کنند و خون دل می خورند ولی ناموفقند! بقول حافظ در دایره قسمت به هر کسی چیزی را عنایت کرده اند! یعنی همه چیز بدست انسان نیست و با سعی و فکر و تدبیر او بدست نمی آید به توفیق و لطف و عنایت حضرت دوست هم بستگی دارد!

ولی با همه این توصیف کسی که رونده و شناسنده حقیقت است هیچگاه از راه عشق به حق و حقیقت که کمال آدمی در آن تصویر می شود دست بردار نیست و ناامیدی به سراغ او نمی آید و رنج زمانه او را بر کنار نخواهد کرد پس باید تلاش نمود و منتظر لطف خدا بود ان شاء الله.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

کلید گنج سعادت

غزل ۱۸۸

(۱) مرا برندی و عشق آن فضول عیب کند	که اعتراض به اسرار علم غیب کند
(۲) کمال سرّ محبت بین نه نقص گناه	که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند
(۳) ز عطر حور بهشت آن نفس بر آید بوی	که خاک میکده ما عبیر حبیب کند
(۴) چنان زند ره اسلام غمزه ساقی	که اجتناب ز صهبا مگر صهیب کند
(۵) کلید گنج سعادت قبول اهل دل است	مباد آنکه در این نکته شک و ریب کند
(۶) شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد	که چندسال به جان خدمت شعیب کند
(۷) ز دیده خون بچکاند فسانه حافظ	چو یاد وقت و زمان شباب و شب کند

شرح غزل

رندی که به معنی گذشتن سالم و بدون آلودگی از این دنیای دنی است و عشق به خدا که خدای عالم و هستی در کالبد هستی و فطرت ما و جهان بودیعه گذاشته است هنر مردان خداست. و کسی نمی تواند این حقیقت را انکار کند. و اگر فضولی که هنر و کمالی ندارد عشق عاشقان را عیب و نقص آنان بحساب آورد در واقع چنین کسی بر این مشیت الهی و اسرار علم غیب حق، لب به اعتراض گشوده است و چنین اعتراضی بی شک ناصواب و غیر معقول است.

ای کسی که از روزن عیب و نقص به ما می نگری! تو باید به اسرار و ارزشی که در این محبت و عشق الهی است نگاه و دقت داشته باشی، خدایی که به بنده اش نظر دارد و این رابطه عشق و عاشقی را قرار داده است نه اینکه این بنده حقیر که دچار گناه و انحراف می شود چگونه می تواند در این عشق خالص و موفق باشد؟! **چرا چنین اندیشه غلط و نادرستی در ذهن تشکیل می شود؟! بخاطر اینکه آنکه از عشق بدور است و در واقع هنری ندارد و به حقیقت و تأثیر عشق پی نبرده است همه فکر و جستجویش در این است که از عاشقان عیبی بگیرد و این روش سرچشمه قضاوت غلط آنهاست.**

حال چگونه می توان از این نگاه نقص بین و جستجوگر عیب دیگران بری و پرهیز نمود و بوی عطر زنان سیه چشم بهشتی را استشمام نمود که آدمی وارد میکده عشق به خدا شود و در سیر و سلوک و طی مراحل عشق، خاک آن میکده را که عاشقان ساکنان آن هستند گریبان هستی خود را معطر و خوش بوی سازند تا بتوانند دیدگاه درستی بیابند. چرا چنین است؟ چون در میکده عشق حق هر کسی پا نهد و وارد شود غمزه و نگاه زیبای عاشقانه که همه از لطف و رحمت اوست چنان انسان را در جاذبه قوی خود انسان را تسلیم خود می سازد که اجتناب و دوری از تأثیر پذیری شراب طهور عشق الهی غیر ممکن است و حتی این کار از ابو یحیی صهیب بن سنان رومی صحابی رسول خدا (ص) هم ساخته نیست که در باره تقوی و پرهیزگاری او حضرتش فرمودند: صهیب بنده خوبی است که اگر از خدا هم ترسد نافرمانی او نمی کند چه رسد به آنکه خداترس هم هست.

بطور اصولی چگونه می توان وارد این میکده عشق به خدای رحمان و رحیم شد و از جام عشق نوشید و از خود رها شد و به

حق پیوست؟ اگر خواستید که کلید این میکده را بیابید و به گنج سعادت معنوی و عرفان و وصال حق برسید بایستی به خدمت اهل دل و صاحبان که مورد توجه حضرت دوست هستند در آیینی شک وجود آنان و تجربه و راه و نشانی دادن آنها و خلاصه نفس گرم و ملکوتی آنها ما را در این مسیر هدایت و به سرانجام خواهد رساند و اگر طالب حق هستید مبادا در این نکته مهمی که گفته شد دچار شک و تردید شوید! شما نگاه کنید که موسی که چوپانی بیش نبود هم همین راه را رفت و از طریق شعیب پیامبر (پدر زن موسی) شراب عشق را دریافت نمود و از رهنمودهای او به وادی ایمن و حرم امن الهی به مراد و مقصود خود که وصال حق بود رسید و خدای مهربان او را از طریق درختی مورد خطاب قرار داد. این موضوع برای کسانی اتفاق خواهد افتاد که چند سالی در خدمت و راهنمایی شعیب که رهبر معنوی و اهل دل است قرار گیرد و تحت تعلیم و خودسازی واقع شود.

حال حافظ با این توضیحاتی که داده است آرزوهایی برای رسیدن به وصال حق داشته است و در طول زندگی این فسانه و زبان حال را دنبال می نموده است ولی وقتی اوراق عملکرد خود را در زمان جوانی که موقعیت توانمند و مناسبی بود نگاه می کند و یا در این شرایط که پیر و ناتوان شده است می نگرد از اینکه نتوانسته به این ایده آل ها تحقق ببخشد از دیده او بجای اشک، خون و اندوه سرازیر است! که چرا عمر و زندگی عزیز او به بطلالت گذشت و او به هدف عالی خلقت که رسیدن به دوست است نرسیده است!

دورنمای غزل

۱- بین اصحاب عشق و اصحاب عقل دو دیدگاه متمایز وجود دارد

در اغلب سروده های عرفانی حافظ حکیم و عارف نکاتی ذکر می شود که بعضی ها در رابطه با عشق به خدا و بویژه وصال حق اعتقادی به آنها ندارند و عشق را بی معنی و وصال به حق را ناشدنی تلقی می کنند! و ظاهراً در جامعه حافظ اینگونه افراد و افکار بوده است که حافظ آن انکارها را شنیده و در جواب آنان نکات مهمی را آورده است. اگر دقت کنیم این مجادله ها بین اصحاب عشق و اصحاب عقل و گروه های مادی از دیر زمان وجود داشته است و دو دیدگاه مادی و الهی همواره صحنه تلاش های آدمی را اشغال کرده است و در کتاب ها و نوشته های گوناگون می توان این تفاوت ها و جنگ و ستیز را مشاهده نمود.

از جمله آن افراد منکر افرادی هستند که عشق را بیهوده و بی اثر می دانند و عشق را در وادی تصورات و ابهامات می بینند و اینگونه افکار و نظرات خود را در کتاب ها نوشته و یا به شکل شعر سروده اند و در محافل و مجامع خود بازگو می کنند این همه مبارزه و نبرد بین عشق و عقل گرایی ریشه در همین دو دیدگاه دارد. گر چه تا عقل نباشد و خرد و تشخیص وجود نداشته باشد به عشق و مراحل بالای آن نمی توان دست یافت و حافظ به عقلی که آدمی را به عشق و کوی دوست رهنمون شود قابل و شایسته می داند!

۲- عاشقی بدون لطف خدا بی ثمر و بی نتیجه است

عشق از جانب خداست و کسی را که او صلاح و لایق بداند اعطاء می کند. پس **رندی** که گذر از ورطه دنیایی و عبور از تلاطم این جهانی است و سرانجام به سلامت رسیدن به کوی دوست است و عشق رابطه عارف با خدای عالم را با محبت و پر جاذبه می سازد به هر کسی داده نمی شود و اصولاً هر کسی لیاقت و شایستگی این امتیاز بزرگ معنوی را ندارد. حال اگر شخصیتی مثل حافظ به این مرحله از عشق و رندی رسید نباید به او اعتراض نمود و عیب و ایراد بر کار او نهاد. چون این تفضل الهی است و در اسرار علم حق در ازل بوده است که آدمی برای پرواز تا ملکوت با بال های قوی عشق خواهد توانست از دنیای دنی بگریزد و خود را به اوج کمال و حسن برساند. پس اعتراض و ایراد به عاشقان اعتراض به این اسرار الهی است که

همان مشیت و خواست خداوند متعال است. و کسی که با اراده و خواست خداوندی مخالفت کند با قضاء و قدر الهی مخالفت کرده است و این کار او عبث و آب در هاون کوبیدن است!!

از طرفی خدای عالم و طبیعت، دوستدار انسان است و به او محبت و علاقه دارد و می خواهد این موجود که روح تعالی و ترقی را در او نهاده است پرواز کند و راه آسمان معنویت را بیابد. چگونه انسان های ایراد گیر که عیوب را تنها می بینند و از حقیقت و صلاح اطلاعی ندارند ضعف آدمی را به رخ او می کشند و از این محبت و لطف و توجه خدایی که شامل انسان ها شده است آگاهی نمی یابند و آن را ملاک عشق و عاشقی حق قرار نمی دهند!

چرا ما نقص و ضعف و ناتوانی انسان را بیان می کنیم و خوب ترسیم می نمائیم ولی از توجه و محبت حضرت دوست که بسیار در رشد انسان مؤثر است سخنی نمی گوئیم! در حالیکه چون عشق از جانب خداست و انسان با تلاش و صمیمیت و اخلاص درون می تواند از نردبان عشق و شیفستگی و شوق به حق راه ترقی و رشد معنوی و کمال را بیابد و این کار شدنی است. و بی هنران تعبیر و تفسیر غلطی از رابطه انسان با خدا ارائه می دهند که نارواست و بر خلاف واقع است! رابطه انسان و خدا از طریق عشق اصیل و عمیق ممکن است و انسان عارف چون به این جاذبه های معنوی الهی پی ببرد هیچگاه از ذهن و فکر او خارج نمی شود و اگر خواستیم که این راه را طی کنیم باید خود را به اهل دل و مردان خدا که این سیر و سلوک را به موفقیت طی نموده اند ملحق شویم و در پشت سر آنان قرار گیریم و در این حالت است که می توان راه عشق را به سلامت و موفقیت پشت سر گذاشت و اگر کسی خواست که به وصال دوست رسد کلید و گشایش این راه، قبول مردان الهی و عارفان و عاشقان خدایی است و نباید حتی برای یک لحظه هم شک و دو دلی داشته باشیم. درست همان کاری را که موسی کرد که اگر در خدمت شعیب نبی (ع) قرار نمی گرفت به رسالت نمی رسید و در نجات قوم خود آنان را از نیل نمی گذراند. بطور خلاصه در یک جمع بندی می توان گفت:

۳- رستگاری انسان در گرایش و کسب مقامات عشق است

- (۱) بر عشق و رندی نمی توان عیب گرفت و ایرادی نهاد.
- (۲) بجای بیان ضعف و نقص انسان، محبت الهی را ببینید که در عشق به او نقش اساسی دارد.
- (۳) کسی به بهشت خواهد رسید و بوی عطر حوران بهشتی را حس خواهد نمود که خاک میکده عشق و معرفت را به خاک وجود خود نزدیک نماید و از عشق پاک تأثیر بپذیرد.
- (۴) دوری از عشق، چنانچه آن را بفهمی و در پیش گیری بسیار سخت و مشگل است.
- (۵) کلید اصلی گشایش و رسیدن به گنج سعادت معنوی و سلامت واقعی قبول نمودن و در رکاب اهل دل و صاحب دلان قرار گرفتن است.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

نعیم هر دو جهان

غزل ۲۵۶

(۱) نصیحتی کُنت بشنو و بهمانه مگیر	(۲) ز وصل روی جوانان تمتعی بردار
(۳) نعیم هر دو جهان پیش عاشقان بجوی	(۴) معاشری خوش و رودی بساز می خواهم
(۵) بر آن سرم که نوشم می و گنه نکنم	(۶) چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند
(۷) چولاله در قدح ریز ساقیا می مشک	(۸) بیار ساغر دُر خوشاب ای ساقی
(۹) به عزم توبه نهادم قدح ز کف صد بار	(۱۰) می دوساله و محبوب چهارده ساله
(۱۱) دل رمیده ما را که پیش می گیرد	(۱۲) حدیث توبه در این بزمگه مگو حافظ

شرح غزل

پند و نصیحتی دارم که آن را به شما ارائه می دهم . شما سعی کنید که بهانه و عذری نیاورید و آن نصیحت را بپذیرید . اصولاً هر آن چیزی که یک نصیحت کننده دانا که دلسوز و نگران تو است به تو می گوید چون از روی خیر خواهی است و حاصل تجربه و دانش اوست و یا از جای مطمئنی آموخته است از او بپذیر و رد نکن. آن نصایح چنین است:

۱- **با جوانان باشید** و از روی با صفای آنان بهره معنوی بگیرید و نیز شور و شوقی که آنان برای رسیدن به مقصد و مقصود دارند استفاده و سرمشق فعالیت خود قرار دهید. و از آنجائیکه عمر رو به افول و کوتاهی است و به انتهای خود نزدیک می شود و فریب و خدعه های این دنیای پیر و کهنسال را که در کمین انسان نشسته است نخورید و از درک این حقیقت غافل نباشید. نصیحت دوم اینک:

۲- **اگر نعمت و خوشی و سعادت دو جهان** (دنیا و آخرت) را می خواهید که هم در دنیا به حقیقت و سعادت برسید و هم در آخرت با عاشقان باشید این خوشی ها را در آنان و در کلام و راه آنان بجوئید. توجه داشته باشید که دنیا و آخرت با همه خوشی ها و راحتی های ظاهری در حکم متاع و کالای کم ارزش و بی مقدار است در حالیکه نعمت های خوشی و سعادت معنوی که ابدی و زوال ناپذیر است عطای خدای مهربان است که بسیار زیاد و فراوان است.

ولی در بین مردم سرزمین ما این حقیقت نیست و کسی بدان توجه ندارد و من از این موضوع بسیار ناراحت هستم. ولذا اگر معاشر و دوستی خوب می داشتیم و ابزار و آلات موسیقی هم در دسترس بود که آهنگ رود را به ساز و نوازش در آورد در کنار آن دوست و همدرد و زیر و بم های این ساز می توانستیم درد خویش را بازگو نماییم که من از این رفتار مردم چه می کشم!

عاشقان بسیار اندکند و من هم تصمیم دارم که دیگر دنبال عشق نروم و از **می عاشقانه** نوشم و از مسیر عادی و معمول زندگی انحراف حاصل نمایم و در چشم دیگران گناهکار محسوب نشوم. اگر چنانچه تدبیر و قضای الهی هم با این تصمیم موافق باشد و در تقدیر من رقم خورده باشد. (بی شک چنین است) چرا ناراحتید و از مشکلات و کمبودها سخن می گوئید؟ حال که در ازل و در آن زمان که می خواستند جهان و انسان را بوجود آورند بدون مشورت ما این کار را کردند پس اگر مقداری با خواسته های ما هماهنگی ندارد خرده نگیرید و شکایتی نداشته باشید و آن عیب ها را بهانه دوری از مسیر عشق قرار ندهید.

ای ساقی که عاشقان را با شراب نور و هدایت خود از خود بیخود نموده و به وصال او می رسانی، آن شراب پاک الهی که بوی خوش مُشک تاناری را می دهد در جام وجودم ریز و همه هستی و وجودم را مانند گل خودروی لاله که سرخ و برافروخته است مست و شیفته و عاشق گردان. برای اینکه آن نقش زیبای خال محبوب و نگار من از ذهن و ضمیر من خارج نمی شود و دائماً مرا بسوی خود می خواند. من قادر نیستم از عشق دست بردارم. ای ساقی که در جام وجودی ما شراب معرفت، آگاهی و مستی حق می ریزی این بار پیاله ای از شراب طهوری که طعم و بوی مُشک ناب و خالص را دارد و مانند مروارید می درخشد در جام ما بریز و ما را مست حق گردان. کسانی که با عشق مخالفند و مسیر مادی را برگزیده اند و با عارفان و عاشقان سر حسادت دارند این کرم و بخشش وزیر را ببینند و از حسادت و کینه دق کنند که مانند آصف وزیر سلیمان نبی بخشنده است و طرفدار حافظ و عارفان این زمان است! صد بار با عزم و جزم قرار شد که از جرگه عشق و عاشقان خارج شوم و قدح شراب معنویت را به کناری بگذارم. ولی کرشمه ساقی و نگاه زیبا و جذاب او کوتاه نمی آید و مرا سخت در جذبه و عشق خود کشیده است و رها نمی کند!

من اگر در این دنیا و سیر و سلوک عاشقانه همنقدر که بهترین شراب که شراب عشق و مستی حق است و حکم شراب دوساله را دارد داشته باشم و محبوب من که در حکم یک زیبای چهاره ساله است باشد دیگر به هیچ صغیر و کبیری که با من همراهی کند و همصحبیت باشند نیاز ندارم. (ندیمی غیر از این دو نمی خواهم. چون مستی حق بهترین مستی و علاقه است و خدای عالم هم بهترین و زیباترین محبوب) ولی متأسفانه هنوز علیرغم تلاش فراوان به آن مرحله نرسیدیم. و معلوم نیست که این دل رمیده و دورافتاده و عاشق را چه کسی حمایت و مساعدت خواهد نمود؟! کسانی این حقیقت را درک می کنند که مجنون و عاشق واقعی باشند. بهر حال باید به مجنون که به زنجیر عشق گرفتار شده است خبر دهید که او بهتر از همه به این حقیقت رسیده و حال عاشقان را درک خواهد نمود.

ای حافظ! تو هیچگاه از توبه و دوری از عشق به حق سخن مگو که چنین چیزی غیر ممکن است. در بزمگاه و محفل عاشقان همه در جذبه عشق اویند و از طرفی ساقیانی هستند که با تیرهای ابرو و مژگان خود قلب و دل تو را هدف می گیرند و نمی گذارند که از میدان پرجاذبه عشق و عاشقی حق جدا شوی! بی شک تو هم روزی به مقصود خواهی رسید!

دورنمای غزل

در این غزل پیام جدیدی وجود دارد که بطور اختصار می توان به چند نکته اشاره نمود چه چیزی ذهن حافظ را مشغول نموده و دارای اهمیت است که در این سروده در چند محور بحث نموده است:

- (۱) نصیحت مشفقانه
- (۲) وصل روی جوانان
- (۳) نعیم هر دو جهان
- (۴) درد حافظ
- (۵) گر اندکی نه به وفق رضاست!
- (۶) حدیث توبه

(۱) نصیحت مشفقانه

نصیحت و پند و اندرز یک سخن راهنمای حق است، که انسان دانایی آن را فهمیده و بدست آورده و خود بکار گرفته است و اکنون می خواهد که آن تجربه ها و دانش و راهنمایی ها را در اختیار هموعان خود بویژه برای هدایت و راهیابی جوانان و رهروان قرار دهد. واز طرفی جوانان و تمام کسانی که در ابتداء راه هستند به این تجارب و راهنمایی ها احتیاج دارند تا خود را به رشد و تعالی معنوی برسانند در غیر این صورت بایستی خود دست به تلاش و تجربه بزنند و دانش و کسب حقایق خود را افزایش دهند و این مسیر شاید سال ها طول بکشد و اگر توفیقی باشد شاید بدست آید و گر نه پس از مدت های طولانی مشکلات فراوان خواهد شد و موانع رشد و ترقی افزون خواهد شد و انسان بی پناه و بدون حامی به بن بست خواهد رسید!

حافظ یک نصیحت گرانقدر می نماید و از همه ما می خواهد که این نصیحت را بشنویم و در رد آن بهانه نگیریم و آن را بپذیریم . چرا ؟ برای آنکه گوینده این سخن حق یک ناصح و نصیحت کننده صادق است و این سخن خود را که حاصل زحمات و تلاش های اوست در طبق اخلاص گذاشته و تقدیم می کند و مشتاقانه و دلسوزانه قصد هدایت دیگران را دارد. در اینجا چند نکته قابل بحث و تجزیه و تحلیل است:

اصولاً شنیدن یکی از فعالیت های مثبت انسانی است و آدمی از طریق گوش دادن خیلی از حقایق را درک می کند. و آن کسانی که از شنوایی محروم هستند بخش مهمی از حقایق را نخواهند فهمید و لذت شنیدن ندارند. باید بدانیم که خوب شنیدن از هنر برجسته انسانی است چون به راحتی و هوشمندانه می تواند تجارب و ارزش های کلامی و رفتاری دیگران را بدست آورد و به تجربه های معمول خود بیفزاید و این باعث رشد و ترقی او می شود . ولی اگر خوب گوش ندهیم در اکثر مواقع به حقیقت نمی رسیم . البته هر سخنی مستحق و لایق شنیدن نیست و طبق گفته حافظ اگر آن نصیحت کننده مشفق و دلسوز باشد باید به حرف آن گوش داد و عمل نمود.

بعضی از افراد نه در مسیر هدایت و حقایق هستند و نه حوصله شنیدن سخن حق و نصیحت دلسوزانه را دارند . خودخواهی و غرور و خود بینی اجازه تفکر و تجزیه و تحلیل درست را از آنان سلب نموده است و این عادت و توسعه آن باعث می شود تا جامعه با هم تعامل و ارتباط درستی نداشته باشند و استقرار حق و راستی در جامعه که رکن اصلی رشد معنوی و اجتماعی است پیشرفتی نداشته باشد. بهانه گیری و عذر آوردن و رد نمودن یک سخن درست ، یک کار عقلانی و منطقی نیست و انسان منکر حقیقت زبان خواهد نمود و خود را از دایره تشخیص و درک حقیقت دور می کند. و اگر خوب دقت کنیم در اکثر مواقع لج بازی و کینه جویی و خامی و بی توجهی عامل کنارگیری از نصیحت است!! انسان بایستی با حق زندگی کند و اگر حق در سخن ناصحانه است باید آموخت و پذیرفت و بکر بست و این هنر و کمال انسان است که حقیقت را بپذیرد و در زیر سایه آن حرکت کند و اگر حق را نشناسیم و در کسب آن تلاشی از خود نشان ندهیم در مسیر باطل قرار می گیریم و انحراف و نابودی ما را به ورطه خطر و سقوط پرتاب خواهد کرد!!

(۲) وصل روی جوانان

اشاره به فعالیت و شور و شوق جوانی است. که انسان بایستی در راه عشق به حق آن حرکت و نوآوری و تلاش را از خود نشان دهد. گاهی سستی و ضعف به سراغ آدمی می آید و او را ناامید و مأیوس می سازد و از طرفی عمر اندک آدمی که

فرصت کمی در اختیار او می گذارد در معرض مکر و حيله عالم پیر است که هر لحظه انسان را به مرگ برساند . و اگر انسان از این فرصت برای تحول و تغییر و رشد و تعالی استفاده نکند ناموفق خواهد بود.

(۳) نعيم هر دو جهان

نعمت و سعادتى که انستن در دنیا و آخرت بدنبال آن است بزرگ تریم عنصرى است که انسان آن را می خواهد و این کار بزرگى است. بگفته حافظ این شایستگی ها و خوبى ها پیش کسانی است که خدا را به نیکی شناخته اند و در راه او قدم برمی دارند و بسوى ارزش های الهی حرکت می کنند و آنان هستند که انسان را در مسیر درست و سعادت‌مندانه ای قرار می دهند و سرانجام خوبى را نصیب او می سازند و لذا در نظر حافظ دو جهان متاع و ارزش چندانى ندارد و آنچه را که با ارزش است عطای کثیری است که از طریق عشق به خدا و زمره عاشقان الهی بودن دستگیر انسان می شود.

(۴) درد حافظ

انسان آگاه و دانا به روزگار ، انسانی است که جامعه و دردهای آن را می شناسد و بالعکس انسان ناآگاه و نادان و یا کسانی که مادیگرایی و دنیا پرستی فکر و اندیشه آنان را تسخیر نموده و از چنبره تنگ خود رهايشان نمی سازد با دیگران و سرنوشت آنان کاری ندارند .

حافظ به عنوان یک عارف حکیم در مکتب عشق ، خود در راه عشق به حق در سیر و سلوک است و از گمراهی و نادانی دیگران رنج می برد و گهگاه در غزلیات خود به اشکال مختلف و هنرمندانه آن موارد انتقاد و راهنمایی را بیان می کند و گاهی هم با اندازها و هوشدارهای خود به دیگران می گوید که آینه درون را صاف و پاک نموده و خود را از این دنیای دنی و باتلاق هلاکت نجات بدهند و با نردبان عشق راه تعالی را طی کنند.

حافظ دردمند است. و از اینکه راه عشق پر خطر و صعب و سخت است و با این عبادت ساده و معمولی بدست نمی آید و با راز و نیاز شبانه نمی توان به وصال او رسید ، دردمند است! و درد دیگر آنکه دیگران از روح عرفان و عبادت خالصانه خدای متعال گریزان و برکنارند و مردم و جامعه راه گمراهی و بدون عشق و حضرت دوست روزگار می گذرانند . و این او را رنج می دهد و دائماً از کرشمه ساقی، محبوب، دل رمیده خود ، ساقیان کمان ابرو سخن می گوید و نقش خال نگار از ذهن و قلب او دور نمی شود و این نشان می دهد که عظمت عشق و محبوب او که خدای متعال است از طرفی او را شیفته ساخته است و از طرفی انسان هایی را می بیند که در غرقاب مادیگرایی و خاک و دنیا پرستی غوطه ورنند و یارای پرواز معنوی را ندارند بر درد حافظ افزوده است! دردی که باید با ناله های بم و زیر موسیقی بیان کند که یک حالت غمگینی و دردمندی است !!

(۵) گر اندکی نه به وفق رضاست!

نقص و عیب در فکر و کار بشر وجود دارد و انسان در فلسفه اندیشه خود ایراداتی را به جهان و جامعه وارد می بیند و حافظ که این بهانه ها را شنیده و می داند سفارشی دارد و نصسحتی نیکو می کند که باید در راه عشق تلاش نمود و امیدوار بود و گرنه بیان مشکلات و ایرادات که سر پوشی بر سستی و تنبلی باشد دردی را دوا نمی کند! و از طرفی آفرینش انسان بدست خدای متعال بوده است و انسان در آن شرکتی نداشته است و اصولاً وقتی دست خدا در کار است انسان ضعیف و ناتوان کاری از او بر نمی آید و هر چند که اگر انسان هم در آن موقع بود و خدای عالم از او می پرسید او چیزی نمی دانست که بگوید و به سرنوشت خود بهتر از عقل کل که جهان را آفریده است نمی دانست. بهر حال خدا از انسان مهربانتر است و بهتر از او به آینده و رشد و تعالی او آگاه تر و دلسوز تر است!

حافظ نکته ای دارد که مشیت خدای متعال در رشد معنوی و راه سیر و سلوک آدمی بالاتر از اندیشه ضعیف آدمی است و اگر مشکلی اتفاق افتاده است و مواردی وجود دارد که به میل و رضای ما نیست نباید بهانه و عذری شود تا راه کج و انحرافی خود را ادامه دهیم و به لطف او با تلاش خود امیدوار باشیم.

حدیث چون و چرا درد سر دهد ای دل پیاله گیر و بیاساز عمر خویش دمی

(۶) حدیث توبه

عشق و شوق و شیفتگی یک جاذبه قوی و منطقی و اصولی و زیباست و کسی که در دام آن بیفتد خلاصی و رهایی نخواهد داشت. پس نمی توان عارفان و عاشقان را از راه خود منصرف نمود و توبه و بازگشت از راه عشق غیر ممکن است چون اینقدر زیبایی و جاذبه و نیرو و توانمندی دارد که آدمی را تا مراحل بالای رشد معنوی پیش می برد بر خلاف راه های دیگر که با اندکی انحرافی اساس آن فکر و مکتب بهم می ریزد و انسان به آنچه را که قبلاً ایمان داشت پشت سر می گذارد.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

من از دیار حبیبم !

غزل ۳۳۳

(۱) نماز شام غریبان چو گریه آغازم	به مویه های غریبانه قصه پردازم
(۲) به یاد یار و دیار آنچنان بگریم زار	که از جهان ره و رسم سفر براندازم
(۳) من از دیار حبیبم نه از دیار غریب	مهیمنای رفیقان خود رسان بازم
(۴) خدای را مددی ای رفیق ره تا من	به کوی میکده دیگر غلم برافرازم
(۵) خرد ز پیری من کی حساب برگیرد	که باز با صنمی طفل عشق می بازم
(۶) به جز صبا و شمالم نمی شناسد کس	عزیز من که به جز باد نیست دم سازم
(۷) هوای منزل یار آب زندگانی ماست	صبا بیار نسیمی ز خاک شیرازم
(۸) سرشکم آمد و عیم بگفت روی به روی	شکایت از که کنم خانگی است غمازم
(۹) ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می گفت	غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم

شرح غزل

وقتی می خواهیم در شب غربت و غریبی نماز بخوانم ، آن نماز را با گریه و زاری آغاز می کنم. در میان این گریه ها و ناله های غریبانه داستان دوری از جایگاه اصلی خود را بازگو می کنم و بر زبان جاری می سازم!

آن غریبی چیست؟! و این غربت که از آن سخن می گوئیم چگونه است و چطور انسان دچار آن می شود؟ غریبی به روایت حافظ شیرین سخن دوری از یار و دوست است. که انسان را آفرید و از روح خود در او دمید و حیات برتری به او بخشید و خود همدم انسان گشت. غربت دوری از دیار و سرزمین واقعی روح که حقیقت آدمی است. و بودن در این دنیای که سرزمین غربت و مجازی است! به یاد این دوری از یار و دیار خود در این نماز چنان گریه و زاری سر دهم که دیگر کسی از این جهان به سفر نپردازد و همه متوجه این غربت شوند و بساط سفر و مسافرت را جمع کنند و راهی دیار خود شوند.

حقیقت چیست؟ و داستان کدام است؟ توجه داشته باشید حقیقت آن است که من به عنوان یک انسان که صاحب اختیار و آزادی هستم و این ترکیب احسن الخالقین از سرزمین دوست و محبوب خود که خدای عالم است آمده ام. من ساخته و پرداخته این جهان نیستم! این سرزمین که به ظاهر جسم مادی من در آن شکل گرفته است سرزمین غربت و غریبی من است من یک رهگذرم و نیامدم که در اینجا بمانم!! ای خدایی که نگهبان و مواظب انسان هستی و جلوگیری انحراف او می باشی و مسیر درست را به او نشان می دهی، مرا از این راه این جهانی عبور ده و به دوستان خود در آن سرزمین اصلی برسان.

من برای تحقق این منظور و کوچ نمودن از این دیار غربت به دیار دوستان خود، باید بادو چیز پیوستگی داشته باشم:

۱-مدد و یاری خدای مهربان: بدون لطف و مرحمت حضرت حق که رفیق و دوست و همراه و کمک کار انسان است هیچ موفقیتی بدست نمی آید و این راه پر خطر دنیایی و عبور از سرزمین غریب این جهانی طی نخواهد شد.

۲-در میکده معرفت در میان عاشقان بودن: باید در بالای میکده عشق پرچم و علامتی بگذاریم تا همه را به آن دعوت کنم و به آنان بگویم که اگر به دنبال لطف الهی هستند به مردان او که صاحب‌دلان هستند و در این میکده حضور دارند پیوندند تا مسیر را از طریق عشق طی کنند.

خرد و وسوسه های عقل من به قدری است که توجه ای به کهولت سن من ندارد و من همچنان راه عشق و عاشقی پیشه کرده ام و عشق را مانند کودکی در آغوش گرفته ام و از آن جدا نمی شوم. به رحمت او چشم دوخته ام و همه توجه و جهت فکر و احساسم به سوی وزش نسیم صبا و باد شمال است که از جانب حضرت دوست پیام مبارکی عشق و وصال را به من برساند و من به جز باد فرحبخش که از طرف دوست می آید دمسازی ندارم! **این تمایل و انتظار برای چیست؟! این تلاش ها و توجهات به هوای منزل دوست صورت می گیرد که آب حیات ابدی و زندگانی جاویدان در آن وجود دارد تا به آن نرسی و از آن ننوشی به دیار خود نرفتی و به یار خود نپیوستی!** نمونه ای از این نسیم صبا از خاک شیراز می وزد که ما را ماندگار در آن شیراز نموده است!

من واقعاً عاشم و بیهوده گو نیستم. شما از ظاهر من و از این اشکهایم که از چهره روان است و عیب درونی مرا آشکار نموده است و شما به آسانی می توانید آن را در چهره من ببینید معلوم است. نیازی به شکایت و گله نیست چون آن چیزی که مرا عاشق جلوه می دهد تنها یک ادعا خشک و خالی نیست بلکه خودم هستم و این اشک ها که عشق در درونم را ظاهر می سازد و به دیگران اطلاع می دهد. از بس اشک ریخته ام و از حضرت دوست خواسته ام که مرا در مسیر عشق موفق دارد که زهره که آواز خوان منظومه شمس است به صدا در آمده و این عشق و ناله ها را تأیید نموده و گفته است که من غلام حافظ هستم، حافظی که هم آواز خوش دارد و هم خوش لهجه است. (زیبایی عشق حافظ که با لهجه و سخن شیرین به زبان می آید و سروده می شود سیاره زهره و جهان بالا را هم به وجد و شوق آورده است)

دورنمای غزل

۱-محور های بحث جستجوگرایانه حافظ در این غزل

این بار حافظ در باره حضور انسان در این جهان و عبور او سخنان نو و بدیعی دارد و استدلال و توجه خاص او به نکاتی است که در سایر غزل های خود جنبه های دیگر آن را توضیح داده است، او می گوید:

❖ نماز شب را باید غریبانه و مظلومانه بخوانم.

❖ سخت گریه و زاری آغاز کنم، برای چه؟!

❖ قصه ای با ناله های غریبانه بازگو نمایم، این قصه چیست؟ و در باره چه موضوع مهمی است؟!

❖ چرا باید به یاد و خاطره یاری که دوستش داریم و او جان و روح عارف و شناسنده حق را پر نموده

است و یا سرزمینی که بدان علاقمندیم زار و زار گریه کنیم، بطوریکه رسم و عادت سفر نمودن را از

میان برداریم؟

۲-انسان ها از سرزمین حبیب و دوست خود آمده اند

حافظ حکیم که به مکتب عشق سخت پایبند و دلبسته است اینگونه توضیح می دهد که ما از سرزمینی که دوست و حبیب ما در آنجاست آمده ایم و بدانجا تعلق داریم و از بد سرنوشت از این دنیا در حال عبوریم! که هیچگونه وجه مشترکی با آن نداریم و دنیا برای ما غریبستانی بیش نیست و ما غریبانی هستیم که از اصل خود جدا شده ایم و تمام توجه و علاقه ما بازگشت به آن اصل است و این گریه و زاری و قصه پردازی بخاطر دوری از آن می باشد!

این تعبیر عاشقانه و عارفانه حافظ از انسان و سیر او در این سرزمین دنیایی به ارزش و کرامت او افزوده است و در واقع هشداری است به او که از اصل خود که کوی دوست است جدا نباشد و به این زندگی موقت دنیایی دلبسته نشود و در سرزمین غریبی که بدان تعلق خاطر ندارد و در حال گذر از آن است پایه های یک زندگی دائمی را محکم و استوار سازد و همه چیز خود را در وابستگی به آن قرار ندهد.

از طرفی به او می آموزد که راهی را در پیش گیرد و از طریق میکده معرفت و آگاهی خود را به کوی دوست برساند و به سعادت و رستگاری ابدی نائل آید مگر نمی بینیم که این دنیا که جسم ترا می گیرد و در اعماق درون خود پنهان می کند ولی تو از روح و تعالی آن که بسوی آسمان معنوی در پرواز است و چون از اوست به او هم می پیوندد غافل مانده ای! باید بسوی یار برویم که از آنجائیم و بدان تعلق داریم و سرنوشت نهایی ما در آنجا رقم می خورد! آیا این نکته عرفانی در برگیرنده حقیقتی نیست که انسان باید آن را بشناسد و در سر لوحه افکار خود قرار دهد؟!

۳- اهمیت یار در نگاه حافظ

چرا حافظ به یار اینقدر اهمیت می دهد و در اغلب ابیات و سروده های خود از آن به کرامت و بزرگی و عزیزی یاد می کند ، مگر در او چه چیزی است؟ و رابطه او با ما چگونه است؟ حافظ می گوید: هوای منزل یار آب زندگانی ماست. پس اگر به این سرچشمه حیات ابدیت و هویت واقعی خود نرسیم و از آن ننوشیم به جایی نرسیده ایم. و در واقع کاری در این دنیا انجام نداده ایم.

بهر حال آدمی هنرش در این است که کاری بزرگ انجام دهد و شایسته کار بزرگی هم هست ولی بدون عشق و رهبری معنوی به کوی دوست که آب حیات ابدی در آن است نمی رسد!! و این سخنان حتمی و جدی حافظ است که دیگران را از آنچه که خود بدان در سیر و سلوک و شب زنده داری های خود رسیده است در طبق اخلاص به یادگار گذارد.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

در خرابات مغان

غزل ۳۳۵

(۱) در خرابات مغان گر گذر افتد بازم	حاصل خرقة و سجاده روان در بازم
(۲) حلقه توبه گر امروز چو ژهاد زلم	خـازن میکده فردا نکند در بازم
(۳) ور چو پروانه دهد دست فراغ بالی	جز بر آن عارض شمع نبود پروازم
(۴) صحبت حور نخواهم که بود عین قصور	با خیال تو اگر با دگـری پردازم
(۵) سر سودای تو در سینه بماندی پنهان	چشم تر دامن اگر فاش نکـردی رازم
(۶) مرغ سان از قفس خاک هوایی گشتم	به هوایی که مگر صید کند شهبازم
(۷) همچو چنگ از به کناری ندهی کام دلم	چون نی آخر ز لبـانت نفـسی بنوازم
(۸) ماجرای دل خون گشته نگویم با کس	ز آنکه جز تیر غمت نیست کسی دمسازم
(۹) گر به هر موی سری بر تن حافظ باشد	همچو زلفـت همه را در قدمت اندازم

شرح غزل

اگر این توفیق حاصل شود و موفق شوم تا یکبار دیگر از خرابات مغان که مکان خودسازی و رشد و عرفان الهی است بگذرم آنچه را که در طول زندگی برای خود ساخته ام از جمله خرقة و تجربیات عرفانی و سجاده که حاصل عبادت و عبودیت من به درگاه الهی را کنار گذارم که چون با عشق حق عجین و مخلوط نیست و نقش و اثر عشق و جذبه و مستی حق و خلاصه رنگ خدایی ندارد بدرد نمی خورد و باید به کناری گذاشت!

چرا این خرقة و سجاده (شخصیت خودساخته و تصنعی عرفانی و عبادی) بکار نمی آید و سودی نمی بخشد؟! بخاطر اینکه این زهد و بیزاری و دوری از دنیا که به شکل خشک و بی اثری از طرف زهاد و عابدان ظاهری شهر ارائه می شود ما را به مقصد اصلی که وصال حق است نمی رساند و اگر من امروز حلقه ورودی این گونه زهد خشک و خالی از عشق را بزنم و آن روش را در پیش گیرم و با این دستاورد حقیر وارد خرابات شوم بی شک خازن میکده عشق که صرفاً عاشقان را در خود می پذیرد در را بسوی من باز نخواهد کرد.

ولی اگر روش دیگری غیر از این، مشی و روش خشک زهد ظاهری و بی روح برگزینم و مانند پروانه آزاد و عاشق واقعی باشم و با فراغ بال و عشق درست و واقعی به پرواز درآیم بی شک دور رخسار زیبای آن شمع خواهم چرخید و آن را کمال مطلوب و محبوب خود بر خواهم گزید (این راه که راه عشق است درست تر است).

تو مرا به پاس عبادت و عبودیت در بهشت وارد می سازی. ولی مطمئن باش که من غیر از تو و غیر از خیال و فکر تو به چیزی دیگر حتی به آن زنان سیه چشم بهشتی (حوران بهشتی) که وعده دیدار آنان را در بهشت به ما داده ای نمی اندیشم و آنان و قصرهای بهشتی را بر تو ترجیح نمی دهم و با وجود بی مثال و با کمال تو به سوی عنصر و موجود دیگری هر چند که زیبا باشند نمی روم و تنها ترا برگزیده ام و بس!

آن جذبه عاشقی و کشش درون و سر سودای تو در سینه افکار و تخیلات من زنده است. و همواره بطور پنهان وجود دارد و هیچگاه زایل نمی شود مگر اینکه این گریه های عاشقانه شبانه که به عشق او و برای وصال او رسیدن او جاری می شود و دامن مرا خیس نموده است این اسرار و راز را فاش کند و آشکار سازد که من عاشق اویم! به دنیا نیامده ام که گول و فریب آن را بخورم و من مرغ خاکی نیستم که در این گذرگاه موقت زمین گیر شوم. من از قفس خاکی این جهانی مانند یک مرغ پروازی قصد پریدن و پرواز دارم. و در این پرواز همه امید من آن است که در فضای عاشقی و شور و شوق عاشقانه صید شهباز عشق شوم و مرا بخواند و بخواند و در میدان مغناطیس خود جذب و وارد نماید.

حال که من بسوی تو پرواز نموده ام تو هم مانند چنگ تسلیم و موافقت نما و در این گوشه ای که چون چنگ در تنهایی افتاده ام کام دل و وصال خود را عنایت فرما. و از لب خود یک نی لبکی بنواز و در یک نفس حتی کوتاه نظر لطفی به من افکن و مرا در زمره پذیرفته شدگان به درگاه عشق قرار بده. چون از شدت علاقه ای که به تو دارم از دست تو گله و شکایتی ندارم و ماجرا و حکایت این هجران و خون دلی که از آن می خورم با کسی همصحبت نمی شوم چون من اصولاً دمساز و رفیق موافقی غیر از غم و درد هجران تو که چون تیغی تیز بر جان من فرود می آید و می خواهد مرا از پای در آورد کسی را در کنار خود ندارم و نمی شناسم!

اگر غم و درد فراق تو به قدری زیاد و فراوان باشد که مانند موی بدن حافظ ظاهر شود من به آنها اهمیت نمی دهم همه را در پیش پای تو می اندازم همانطور که زلف زیبا و بلند تو که تا جلوی پایت پائین آمده و مرا در جذب خود اسیر و پایبند خود نموده است. (عشق تو بالاتر از غم فراق است. چون همیشه امید به عشق است و سرانجام وصال ممکن خواهد شد)

دورنمای غزل

۱- محور بحث حافظ در این غزل

حافظ در هر غزل نوعی از نوآوری و سخنان بدیع خود را به نظم در می آورد و انگار در هر غزل به لباس فاخری در آمده است و زیبایی و حسن جدیدی را به نمایش می گذارد که بیننده تیز بین و جستجوگر حقیقت چون آن نکات را بشناسد مطالب جالبی را درک خواهد نمود. در این غزل در چند محور می توان بحث نمود:

- (۱) خرابات مغان کجاست و چه نقشی می تواند برای تحول درونی انسان داشته باشد؟
- (۲) چه رابطه ای بین عشق و زهد است؟ عشق مؤثر است یا زهد و بی میلی به خوشی های دنیا؟
- (۳) چرا یک عارف به عشق بدنبال حور و قصور بهشتی نیست؟ مگر چه چیزی را بدست آورده است که از آن بالاتر است؟

(۴) چگونه عشق به خدا انسان را هوایی می کند و به پرواز و اوج در کی آورد؟

حافظ چند موضوع را در این غزل مطرح نموده و آن را ارکان مکتب عشق قرار داده است. اگر عناوین و نکاتی را که او در تبیین و تشریح سیر و سلوک و طی مدارج عشق به خدا و شیفتگی حق بیان می کند کنار هم قرار دهیم بسیار آموزنده و دارای جهات تربیتی و خودسازی مستحکمی خواهد بود که لازم است هر کسی آن را بخواند و تبعیت نماید! یکی از ارکان عشق الهی در نگاه تیز بین حافظ خرابات مغان بویژه پیر خرابات یا پیر مغان، زهد و زهدگرایی، در طلب بهشت و نعمت های آن بودن، است.

۲- در غزلیات حافظ معانی عرفانی در زیبایی و روانی سخن بیان می شوند

همانطور که عقاید و دیدگاه های حافظ پیرامون جهان بینی عرفانی که او بیان می کند از ابتکارات و کشف و شهود اوست ادبیات خاصی هم که برای بیان و آشکار نمودن این دیدگاه و افکار ایجاد نموده است و از هنرمندی های درخشان وی است دارای شکلی خاص و ابتکاری دارد بطوریکه تصویر زیبایی مفاهیم که جنبه معنوی و درونی دارد و از سرچشمه حکمت درونی او ریشه گرفته است با زیبایی کلام و رسایی و کمال توأم گشته و خواننده را تحت تأثیر حقیقتی که در باطن خود دارد قرار می دهد. حال به این چند موضوع که از جهان بینی عرفانی حافظ شیرین سخن است توجه کنید:

(۱) خرابات

آن جایی است که انسان آن شخصیت و ذهن و باطن و ضمیری که برای خود ساخته است خراب و ویران می سازد چون این نگاه و افکار و ذخیره های مادی و معنوی گرد آمده در انسان ، او را به پروواز در نمی آورد ، بناچار باید این قالب خشک و بی حاصل را از خود دور کنیم که بهترین مکان برای آن خرابات است!! از طرفی مغان جمع مغ است و مغ ، روحانی دین زرتشتی در عهد ساسانیان است که یک از وظائف آنان شعله ور نگه داشتن آتش در آتشکده ها بود. و مراقب بودن تا آتش در آتشکده ها که محل عبادت آنان بود خاموش نشود. چون اعتقاد داشتند که آتش پاک و پاک کننده انسان است.

حافظ که مکتب ادبی ابتکار و بدیعی را در جهان بینی عرفانی ابداع نموده است از این واژه ایرانی باستان برای انبیاء و اولیاء و عاشقان الهی استفاده برده است. و منظور او این است که عارفان درگاه خدایی که انبیاء در رأس آنان هستند بویژه خاتم الانبیاء والمرسلین محمد مصطفی (ص) را که پیر خرابات یا پیر مغان می داند ، کسانی هستند که آتش عشق الهی را که هدف اصلی خلقت انسان و سرانجام نیکوی آدمی است برافروخته و شعله ور نگه داشته اند و هیچگاه نگذاشته اند که این آتش معنوی که بایستی شخصیت دروغین و مادی ما را بسوزاند و شخصیت معنوی و برتری را جایگزین سازد خاموش گردد. در واقع مغان زرتشتی در ظاهر آتش معابد زرتشتی را روشن نگه می داشتند و مردان خدا آتش عشق الهی را شعله ور نگه می دارند!

در غزل ۳۵۷ با مطلع (در خرابات مغان نور خدا می بینم) بویژه بیت دوم این غزل معلوم می شود که خرابات مغان همان بیت الله الحرام (مکه) است. و حافظ می گوید منظور آن حجب نیست که حجاج بطور معمول و عادت انجام می دهند و دورخانه می گردند بلکه من در سفر حج و در انجام مناسک حج نور خدا را می بینم و آنچه را که می بینم خانه خدا است نه شکل ظاهری و مادی آن که نقشی در تحولات درونی انسان ندارد! مسجد الحرام خانه انبیاء و اولیاء الهی و مردان خداست. آن کسانی که آتش عشق الهی را زنده نگه داشته اند و سید و سالار آنان محمد امین آخرین سفیر الهی است .

بلا استثناء تمام کسانی که دارای هر دیدگاه و مرامی که بوده اند چون به زیارت خانه خدا رفته اند و مناسک حج را انجام داده اند تحت تأثیر معنویت قوی آن قرار گرفته تا مدت ها دارای حال و احوال دگرگون بوده اند. و در نظر حافظ اگر سفر حج عاشقانه و با دید تیز و قلب سلیم باشد و انسان عاشقانه به زیارت آن برود ما را به خدا و وصال او نزدیک می سازد! و آن سیر و سلوکی که عارفان بویژه حافظ گفته است به آسانی در این مراسم عبادی که انسان با معبود خود راز و نیاز می کند و تسلیم او شده است از رحمت و توجه و عنایت او بهره مند گردد. و این بزرگ ترین خودسازی آدمی است که می تواند نصیب او شود. علی الخصوص زیارت بارگاه مطهر بنده مخلص خدا محمد مصطفی (ص) که تحول عظیمی در روح و درون آدمی ایجاد می کند که غیر قابل وصف است!!

آن روز بر دلم درمعنی گشوده شد کز ساکنان درگاه پیر مغان شدم
درین غوغا که کس کس را نپرسد من از پیر مغان منت پذیرم

اگر کمین بگشاید غمی ز گوشه دل
حریم در گـ_____ه پیر مغان پناهت بس
گرم نه پیر مغان در بروی بگشاید
کدام در بزنم چاره از کجـ_____ا جویم
بنده پیر مغانم که ز جهـ_____لم برهاند
پیر ما هر چه کند عین عنـ_____ایت باشد
از آستان پیر مغان سر چرا کشیم
دولت در آن سرا و گشایش در آن در است

(۲) زهد و زهدگرایی

وقتی وقتی به مطالعه دیوان حافظ می نشینیم و از زهد صحبت می کنیم ، باید بپرسیم کدام زهد؟ زهد در معنی و عمل بی رغبتی و بی میلی به دنیا و دنیا طلبی است. که گاهی به شکل افراطی هم ظاهر می شود ولی انسان در حد تعادل آن را می پذیرد و معنی واقعی آن این است که به حد نیاز از دنیا استفاده شود و از طرفی باید تولید و بهره وری زیاد باشد و اهداف زندگی را آن اهداف بلند تشکیل دهند نه عناصر مادی و ظاهری!

حافظ در دیوان خود به شکل مکرر از زاهدان انتقاد می کند! چرا؟ مگر نفی دنیا طلبی هدف عرفان نیست؟ برای آنکه زاهد گرچه دنیا را نمی خواهد ولی بجای آن بدنبال بهشت ، حور العین و قصرهای بهشتی و سایر نعمتهای آن می باشد و این معامله دوجانبه بر خلاف عشق است که عاشق صرفاً بخاطر رسیدن به معبود ، یار و نگار خود که دوست و جان جانان اوست سیر و سلوک می کند. و حتی حافظ می گوید که می خواهم به نزد او بروم و همین جان خود را تسلیم او نمایم! و این بالاترین دیدگاه حافظ در باره عظمت عشق به خداست! و بالعکس در انتقاد از زهد و زهدگرایی خشک و بی روح!

بعضی از نصایح حافظ در حد زهد و بی رغبتی از دنیاست، ولی زهد حافظ با زهد زاهدانی که در ظاهر عبادت خالق می کنند ولی هنوز عبادت آنان خالص نشده و روح مادی آن را در بر گرفته و بخاطر بهشت و نعمت های آن صورت می گیرد! و در اکثر مواقع شائبه قدرت طلبی و نفوذ در مردم دارد متفاوت است و به گفته حافظ چنین زهدی از اخلاص بدور است و نمی تواند غبار آلوده آینه درون را پاک سازد . برای همین است که چون بخواد فردا به رضوان الهی رود خازن و نگهبان آن او را راه نمی دهد چون از طریق ارائه اعمال ضعیف که از زهد ظاهری و بی مایه بدست آورده است کوله باری نیست که وارد بهشت مردان خدا و خاصان الهی شود! چون خطاب (فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی) صرفاً برای عاشقان واقعی است نه برای کسانی که با عقل زیرک خود در پی سود طلبی مادی به عبادت و زهد روی آورده اند!

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست
ز زهد خشک ملولم کجاست باده ناب
که بوی باده مدامم دماغ تر دارد

(۳) عشق یا بهشت

حافظ که خود راه بنده پاک عشق الهی می داند و آن انسان راه نشینی که ملائکه با او باده مستانه زده اند و وجود او را رنگ و صبغه الهی داده اند در مکتب عرفانی و فکری خود به ما تعلیم می دهد که صرفاً خواستن نعمت های الهی برای رسیدن به او کافی نیست بلکه وصال حق آرزوی هر عارفی است مقام و مرحله ای بالاتر از بهشت خداست که در قبال اعمال صالح به انسان داده می شود!

در اینجا هدف این نیست که بهشت نفی شود و انتقادی در این زمینه منظور باشد! بلکه حافظ می گوید که اگر برای دوست باشی و در خواستن و طلب او را مد نظر داشته باشی و هدف سیر و سلوک خود را او قرار داده باشی هیچ چیز حتی بهشت و نعمت های بی پایان آن را با خدای خود که در حد کمال و حسن است عوض نمی کنی و این تأکید حافظ که افکار و دنیای درون او را پر کرده است به وفور در غزلیات او دیده می شود و او به ما می فهماند که اگر دوست را داشتید و تسلیم او شدید و درون خود را از هر گونه غرور و ناپاکی مادی و معنوی پاک ساختید و دوست

همه هستی شما را در بر گرفته است آن وقت به مرحله ای از عشق و بندگی خواهید رسید که کمترینش همین بهشت است! و وصال حق بالاتر از بهشت در برابر اعمال صالح انسان است.

واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما	با خاک کوی دوست به فردوس ننگریم
زاهد اگر به حور و قصور است امیدوار	ما را شرابخانه قصور است و یار حور
باغ بهشت و سایه طوبی و قصر و حور	با خاک دوست برابر نمی کنم

(۴) عشق همای سعادت

انسان خاکی که وابسته به خاک و جنبه مادیگرایی آن است از آن جدا نمی شود و ذهن و فکر او وابسته به همین محدوده محصور می ماند چنین انسانی به چیزی غیر از زندگی معمولی نمی اندیشد که مثلاً عمری را بگذراند و پس از انجام چند کاری که بدان توانمند شده است سرای این جهان را به سرای آن جهان ترک نماید و دیگر هیچ!! در برابر چنین انسانی، انسان معنوی و با ایمان است که فکر و ایمان او مایه عزت اوست و نردبان عشق او را بالا می برد و ارزشمند می سازد و این پرواز اوج آدمی است که او بتواند مدارج عالی معنوی را طی کند و از محدوده زندگی خود به سوی خالق هستی که دوست انسان است و از رگ گردن به او نزدیک تر است آرزوی وصال داشته باشد در چنین حالتی عارف که همان مرغ پرواز و همای سعادت است می خواهد که شهباز وصال او را با چنگال قوی خود صید کند و تا بر دوست پیش ببرد. این انسان آن انسان خاکی نیست که در همین خاک بی ارزش دنیایی به فراموشی سپرده شده است.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

دیار وصال

غزل ۳۳۷

(۱) چرا نه در پی عزم دیار خود باشم	چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم
(۲) غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم	به شهر خود روم و شهریار خود باشم
(۳) ز محرمات سراپرده وصال شوم	ز بندگان خداوندگار خود باشم
(۴) چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی	که روز واقعه پیش نگار خود باشم
(۵) ز دست بخت گران خواب و کار بی سامان	گرم بود گله ای رازدار خود باشم
(۶) همیشه پیشه من عاشقی و رنـدی بود	دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم
(۷) بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ	گر نه تا به ابد شرمسار خود باشم

شرح غزل

چرا و به چه دلیل و علتی در فکر رفتن و عزم دیار و سرزمین واقعی خود نباشم که بدان تعلق دارم. سرزمینی که قبلاً در آنجا بوده ام؟! چرا نباید به کوی ای بروم که یارم در آنجاست او که همه چیز من است و جان جانان من است؟! در این سرزمین این جهانی گم شده ام و غم غریبی و هجران و دوری و غربت آن برای من قابل تحمل نیست. چون اصل من از آن نیست! چه بهتر به شهری که بدان تعلق دارم و در آنجا متولد شده ام بروم و به بزرگی و کرامت برسم و به لیاقت و شایستگی که بدان تعلق دارم نائل آیم. من اگر خود را به دیار یار و سر کوی او برسانم بی شک از محرمات و نزدیکان حضرت دوست شده ام و مرا در بارگاه و سراپرده خود در نزدیکی خود در بهشت خاص جای خواهد داد در این صورت از بندگان خاص خدای خود خواهم شد که او از رگ گردن به من نزدیک است و من هم عاشق و شیفته او.

حال که امواج فنا هر لحظه این کشتی عمر را تهدید می کند و اعتمادی به تداوم لحظات آن نیست شاید در هر زمان به پایان راه خود برسد، اولویت و شایسته در این است که روز واقعه مرگ در شهر و دیاری که بدان تعلق دارم و یارم در آنجاست باشم.

دو چیز است که مرا آزار می دهد و در مسیر عشق مانع رشد معنوی و عرفانی و وصال به دوست می گردد:

۱- **بخت گران خواب:** سرنوشت ناگواری که به سراغ من می آید و سستی و سهل انگاری را در من تحمیل می کند و از تحرک و پویایی من می کاهد و در جهت منفی مانع پیشرفت معنوی من می شود.

۲- **کار بی سامان:** کارهایم روی نظم و دقت نیست و گاهی دچار رفتاری می شوم که مانند سنگ بزرگی در پیش راه من قرار می گیرد. با مدیریت سوء و اتفاقات ناگوار کندی در حرکت پیش می آید.

اگر این دو حالت در من و زندگی من پیش آید سعی می کنم که گله و شکایتی نداشته باشم. تلاش من در این راه متمرکز خواهد بود که رازدار خود باشم و این ناهنجاری ها را تحمل و اصلاح کنم و به راه خود ادامه دهم. من از دو چیز غافل نبودم و همواره پیشه من بوده است:

۱- **عاشقی:** عشق به حق و مسیر حق که هیچگاه این شیفتگی و جذب بسوی دوست را در زندگی و فکر و درون خود وارد ساخته ام.

۲- **رندی:** آلوده به دنیا و انحرافات آن نشده ام و از میان حوادث و گرفتاری هایی که آدمی را تهدید به سقوط و گناه می نمایند گذشته ام و دل بدانها نبسته ام ، کار اصلی من در این دو محور است و سعی و تلاش من این است که به این دو کار بپردازم و اساس رسم و راه زندگی خود را بر این دو مسیر قرار دهم و هیچگاه روی از آن بر نتابم.

ولی باید توجه داشت که عاشقی و رندی که دو محور اصلی تلاش من است اگر بدون لطف حضرت دوست باشد و مرا در راهی که بسوی کوی دوست برگزیده ام رهنمون نشود و مددکار و مساعدت ننماید امکان رسیدن به او غیر ممکن است و تا ابد باید از اینکه نتوانستم به وصال حضرت دوست برسم شرمسار خود باشم.

دورنمای غزل

۱-سؤالاتی که در این غزل وجود دارد

حافظ عزیز حاصل تفکرات خود را یک بار دیگر در حول محورهای زیر مطرح ساخته و پاسخگو می باشد. این سؤالات فقط مربوط به او نیست بلکه شاید اغلب ما در عمر خود بارها این سؤالات را از خود نموده است جواب قانع کننده ای برای آن نداشته باشد. با خواندن این خط سیر ها می توان فهمید که آدمی در زندگی چه اهدافی را دنبال کند و ارزش عمر را چگونه بداند و تمام تلاش خود را برای چه موضوعی متمرکز سازد تا به جایگاه واقعی زندگی دست یابد:

- (۱) باید عازم کدام جهت و سو شد؟
- (۲) غم غریبی و غربت برای چیست؟ و شهر و دیار واقعی ما کجاست؟
- (۳) چرا باید خود را به سراپرده وصال حق برسانیم؟
- (۴) چرا باید در روز واقعه(روز حساب و قیامت) در پیش یار خود باشیم؟
- (۵) کار اصلی ما در این زندگی دنیایی چیست؟
- (۶) انسان چه نیازی به لطف ازلی دارد؟

۲-پاسخ حافظ حکیم به سؤالات مطرح شده در غزل

اگر سؤالات مطرح شده توسط حافظ حکیم را در کنار هم بگذاریم مجموعه عظیمی از چون و چراهایی است که دانستن پاسخ آنان مشکلات فکری و فلسفی این عصر را حل خواهد نمود. بویژه تجزیه و تحلیل او از دیدگاه یک عارف نیک اندیش و خیر خواه و نگران آینده بشر که هدف اصلی او عشق به حق و ایجاد شوق و عاشقی در آدمی است ، می تواند برای خیلی از انسان ها جالب توجه باشد و هشدار و بیدار باشی برای انجام کارهای عالی تر و هدفمند باشد.

(۱) انسان عازم است

در نظر حافظ انسان باید عازم باشد و برای رسیدن به هدف بزرگی در تلاش باشد. آن هدف بزرگ بقدری ارزشمند است که اگر با دانایی فهمیده و درک شود انسان را بطرف خود جذب می کند. چنانچه انسان صرفاً تمام تلاش و اهداف خود را در همین محدوده دنیایی و زندگی معمول قرار دهد از آن هدفی که عارف بزرگ حافظ حکیم یاد می دهد دور افتاده است.

انسان عازم انسان با اراده و هدفمند است ، انسانی است که به این زندگی مادی بسنده نکرده است بلکه به دوست واقعی انسان که خدای متعال است و در حد اعلای زیبایی و حسن قرار گرفته است راغب و علاقمند است و می خواهد که خود را به کوی او برساند کویی که بوی مشک می دهد و عاشقان خود را جذب عظمت خود می نماید چنین انسانی گر چه ترکیبی از خاک دارد ولی بکلی از آن جداست و بسوی معنویت در پرواز است.

این انسان بر خلاف آن انسان مادی که جهان بینی اش چند روزه محدود قابل تفسیر است به افق های دور فرامادی می نگرد و می خواهد خود را به آنجا برساند. پس آن انسانی که این عزیمت و آهنگ رفتن را درک نکند و خود را برای مسافرتی معنوی که در هنگام عبور از این جهان نصیب او خواهد شد آماده نسازد در اینجا می ماند و پس از مدتی که عمر او به پایان رسید به فراموشی سپرده خواهد شد ، چرا؟ برای اینکه انسان عازم برای دیدار محبوب خود نبوده است و با پیوستن به خدای متعال به ابدیت نپیوسته است.

(۲) غربت و غریبی انسان

حافظ با دید عرفانی و معنوی خود معتقد است که انسان از جنس این دنیا نیست و علی رغم اینکه بخشی از وجود او را ترکیب همین زمین تشکیل می دهد معجزا جوهره اصلی او از دنیای دیگری است و متعلق به عالم بالا و جهان معنویت است و از بد حادثه اینجا به پناه آمده است و باید از این عالم بگذرد و لذا می گوید او در اینجا غریب است و هیچگونه آشنایی و انس و علاقه ای با عناصر این جهانی ندارد و هر چقدر آدمی آگاه تر باشد و لوح ضمیر خود را از آلودگی های پاک سازد این حقیقت را بهتر درک خواهد نمود.

انسان در این جهان غریب و بیگانه است و غم و درد غریبی که دوری از یار و محبوب واقعی است او را سخت تحت فشار قرار داده است و روح او را می آزارد و علاقمندی او به پدیده های طبیعت چندان واقعی نیست. باید او به شهر دیار خود برود و آن شهری که آدمی از آنجاست این دنیا نیست!!

یک نکته در اینجا حائز اهمیت است و آن اینکه حافظ بدنبال مرگ انتخابی نیست و انسان را تشویق نمی کند که از این کالبد مادی خود را رها سازد تا به معبود بپیوندند. بلکه از مجموع آراء و عقاید او بر می آید که برای دنیای آدمی ارزشی قائل نیست و چون او را در حال گذر می بیند می خواهد برای ذخیره سازی آدمی و خودسازی وی مدارج و مقامات کمال را تذکر دهد و او را آماده سازد تا اسیر دنیا نشود و با آمادگی بالاتری پس از طی عمر با برکت خود را به خدای متعال برساند چون ما از او هستیم و بسوی او بر می گردیم.

وقتی انسان به ارزش ها روی می آورد و خود را با آن ارزش ها رشد می دهد بی شک انسان عازم و هدفمندی است و می تواند خود را به شهر ایمان و بهشت جاودان الهی برساند ولی کسانی که به دنیا دلبسته اند از این ارزش ها خارجند و همه سرمایه گذاری های آنان برای همین زندگی معمولی و زود گذر است و این باعث می شود که انسان مادی ، ارزش ها را کنار بگذارد و آنچه را که به نفع خود تشخیص نمی دهد روی آورد و اقتدار مادی بیابد و بر طغیان و عصبان خود بیفزاید و این انسان غیر از آن انسانی است که حافظ توصیه می کند.

(۳) ناسرا پرده وصال

وصال یعنی رسیدن به او. یعنی همان چیزی که او از ما می خواهد . چون رسیدن به او بالاتر از آن نعمتهایی است که در بهشت قرار است که به انسان برسد. همه زیبایی ها و ارزش هایی که خدای متعال دارد و رسیدن به صفات الهی که آدمی را تشویق و ترغیب به آنها می نماید بالاترین موفقیت برای آدمی است که شایستگی و لیاقت لازم را در سیر و سلوک عرفانی خود بدست آورده است.

شاید انسان هایی باشند که اهداف دیگری را در یسر و سلوک خود دنبال می کنند و در آینده نگرانی های تعلیم و تربیت و برنامه خودسازی خود بدان اشاره داشته باشند ولی حافظ در مکتب عرفانی خود آن چیزی را که دائماً به آن می اندیشد و در هدفمندی خود قصد رسیدن به آن را دارد وصال به محبوب است همانطور که او از رگ گردن به انسان نزدیک است و دوست انسان است آدمی هم باید با پاک سازی درون و خالص کردن خود ، خویش را آماده و شایسته رسیدن به او گرداند و در این راه هیچ عاملی را بجای او نپذیرد و این موضوع که ذهن حافظ را به خود مشغول داشته

است که به آن وصال حضرت دوست می گوید بلندترین هدف یک عارف بالله است. بطوریکه آن دوست واقعی انسان ها این بنده راه نشین سیر و سلوک عشق را بپذیرد و به کوی خود راه دهد.

به وصل دوست گرت دست می دهد یکدم
برو که هر چه مراد است در جهان داری

(۴) در روز واقعه

اشاره به آیه مبارکه: (إذا وقعت الواقعة، لیس لوقعتها کاذبه) است. واقعه همان روز قیامت و حسابرسی است و بازگشت انسان به اوست. این روز واقعه نشان می دهد که خدای متعال به سرنوشت انسان می اندیشد و می خواهد تا او مسیر سیر و سلوک را تا آخر طی کند و آن نعمتهایی که در قبل از روز واقعه به او داده است مورد بررسی قرار دهد و انسان را بدان پایبند و مسئول بخواند.

پس بودن در نزد یار و نگار بیان این واقعیت است که حافظ به او می اندیشد و راهی را که به او منتهی می شود. اصولاً آیا راه دیگری هم مانده است؟ و راه دیگری هم برای آدمی مطرح است که سرنوشت و آینده او را بهتر از آن چیزی را که حافظ دانسته و بیان می کند رقم زند؟ او که انسان را در احسن تقویم آفریده است و همه نظام خلقت را با همه شگفتی های خود در اختیار او گذاشته است اکنون او پس از فراز و نشیب های فراوان به نزد خدای مهربان می رسد. آیا نباید در خودسازی خود موفق شود و کوله باری از عرفان و معنویت به همراه داشته باشد تا شرمند او نشود؟! آیا دوستی با دوست انسان شایسته آدمی نیست؟ باید اندیشید!!

(۵) کار اصلی انسان در زندگی

بهترین کاری که انسان باید در این عمر کوتاه انجام دهد سؤالی است که حافظ می نماید و بدان جواب می دهد. در نظر او باید همیشه پیشه آدمی و خط مشی فکر و عمل آدمی بر اساس عشق به خدا و پاکی و رندی و دوری از هر گونه شائبه گناه و خطا باشد و لذا او تصمیم دارد تا به کار اصلی خود که عشق و رندی است مشغول شود ال به کار دیگر که حاصل آن جمع نمودن و گذاشتن و رفتن از این دنیای دنی است! همین کاری که اکثر مردم بدان اشتغال دارند در حالیکه ارزش انسان به و عمر او بقدری است که او می تواند دست به کارهای بزرگ زند که مشغول رحمت و لطف حضرت دوست قرار گیرد و خود مراحل کمال و رشد وصال او را بیابد.

اقتدار و کسب قدرت دنیایی و مادی و سیاسی و سیطره بر کشور ها و دنیا و یا جمع مال و اموال فراوان و داشتن زمین های بزرگ کشاورزی و صنایع عظیم و سایر توانمندی ها که غالباً بر اساس سعی و تلاش چندین ساله بدان می رسند، کاری است که غالباً مردم سرگرم آن هستند ولی از دید یک انسان عارف و مخلص حق که راه پاک و اصیل را برگزیده است عالی ترین کار عاشقی و پاکی از هر گونه گرایش ناپاک است و در طول زندگی حافظ این خط سیر دیده می شود که او چگونه از عنفوان جوانی تا پیری عشق را سرلوحه کار و تلاش خود قرار داده بود و اکنون اهمیت آن را برای نسل های آینده و ما بازگو می نماید.

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید
ناخوانده درس مقصود از کار گاه هستی!

(۶) لطف ازلی

محبت و رحمت و لطف حق همیشه شامل حال انسان بوده است و در آینده هم خواهد بود. مگر می شود تصور کرد که انسان باشد و رشد و پیشرفت کند و در مسیر حق قرار گیرد ولی لطف حق همراه و مددکار او نباشد؟! ولی در اینجا این موضوع در جای خود از فلسفه قویی برخوردار است که اگر قرار است انسان به راه حق برگردد و از صراط حق منحرف نشود و به وصال او برسد باید لطف او و حمایت ویژه او پشتیبان انسان باشد و گر نه آدمی با این تلاش معمولی و روزانه خود نمی تواند لیاقت بالایی را کسب کند بطوریکه دروازه های سعادت و موفقیت را درنوردد و این به تنهایی از او ساخته نیست.

گر چه حافظ سعی و تلاش دارد تا انسانهای دیگر را به عرفان عملی نائل آورد و دعوت کند و همواره از پاکی درون و پاکسازی آینه درون صحبت می کند که چون دیو بیرون رود فرشته رحمت حق وجود آدمی را تسخیر خواهد نمود و یا اطاعت از رهبری معنوی بویژه خضر گونه انسان را به مقصد می رساند و یا توصیه های دیگر که بطور پیوسته و مکرر از آنها یادآوری می نماید و در غزل های خود می آورد ولی از این حقیقت غافل نیست که تمام این عوامل بدون لطف حق غیر ممکن است. چنان کاری بزرگ است و انسان هم محدود و تا توجه خاص الهی نباشد این انسان کوچک خاکی که روح خدایی را در خود بودیعه دارد نمی تواند سیر و سلوک کند و به وصال حق که عالی ترین ترقی انسان است برسد! لطف ازلی گر چه رهنمون است و دست انسان را می گیرد و او را تا سرکوی دوست حمایت و همراهی می کند ولی با اختیار انسان منافات ندارد و آدمی هم به تلاش جدی و مخلصانه ای نیاز دارد تا زمینه شایستگی و لیاقت را در خود ایجاد کند تا لطف حق او را در بر گیرد.

پای ما لنگ است و منزل بس دراز	دست ما کوتاه و خرما بر نخیل
می خور که عاشقی نه به کسب است و اختیار	این موهبت رسید ز میراث فطرت
تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است	راهرو گرسنه دارد توکل بایدهش
لطف خدا بیشتر از جُرم ماست	نکسته سربسته چه دانی خموش
دام سخت است مگر یار شود لطف خدا	و نه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

هوای کوی تو

غزل ۱۶۰

(۱) خوش است خلوت اگر یاریار من باشد	نه من بسوزم او شمع انجمن باشد
(۲) من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم	که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد
(۳) روا مدار خدایا که در حریم وصال	رقیب محرم و حرمان نصیب من باشد
(۴) همای گو مفکن سایه شرف هرگز	بر آن دیار که طوطی کم از زغن باشد
(۵) بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل	توان شناخت زسوزی که در سخن باشد
(۶) هوای کوی تو از سر نمی رود ما را	غریب را دل سرگشته در وطن باشد
(۷) بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ	چو غنچه پیش تواس مهر بر دهن باشد

شرح غزل

چقدر خوب و خوش و لذت بخشی است تنهایی و خلوت عبودیت و توجه به خدا ، بطوریکه آن یار متوجه انسان باشد و آدمی در آن تنهایی به او رسیده باشد. نه اینکه در آن تنهایی مانند یک شمع بسوزیم و ذوب شویم و در هجر او زاری و ناله سر دهیم ولی او هم به همه از دوست و دشمن بطور یکسان روشنی بخشد! یار آن است که مختص عاشقان باشد. حتی اگر نگین انگشتی حضرت سلیمان که با آن بر جن و انس حکومت می کرد هیچ ارزشی برای ما نخواهد داشت و آن را بر دست نخواهم نمود اگر گاه گاهی بر انگشت دست اهریمنان قرار گیرد و با نیروی معنوی و سیطره آن بر جهان مسلط می شوند. (انسان برای خداست یعنی از همه چیز گسسته و به او پیوسته است و خدا هم برای انسان است نه برای اهریمنان و نابکاران غیر عاشق!!)

خدایا از تو می خواهیم که غیر عاشقان را به درگاه خود راه ندهی و در بارگاه ربوبی حضرت تو (حریم وصال) چنین اتفاقی نیفتد که رقیب و مخالفان عشق محرم درگاه باشند و عاشقان در حرمان و محرومیت بسر ببرند و نصیبی شامل حال آنان نشود. ای پرنده خوشبختی و ای همای سعادت که در هر جایی که به پرواز در آیی سعادت را نصیب آن مردم می نمای! در آن سرزمینی که طوطی سخنگوی عاشق ارزشش کمتر از زغن باشد و مخالفان برتری بر موافقان و عاشقان داشته باشند به پرواز در نیایی و سایه شرف و بزرگواری را به آن مردم هدیه ندهی!!

عاشقی و علاقمندی و شوق انسان به مکتب عشق و عرفان خدایی نیازی به بیان ندارد . چرا که از طریق سوز و گدازی که در لحن و بیان کلام عاشق است می توان شناخت که او به چه میزان شیفته است. هوای کوی تو هیچگاه از سرما عاشقان بیرون نمی رود برای اینکه ما که در این سرزمین دنیایی غریب و در هجران هستیم و از طرفی با عشق عجین و سذشته شده ایم همه

توجه و علاقه درونی ما به وطن اصلی است که همان دیار یار است نه جای دیگر. حافظ و سایر عاشقان هر چند که در بیان هنر عشق مانن گل سوسن ده زبان داشته باشند در پیشگاه کمال تو مانند غنچه ای بیش نیستند که مهر بر دهن زده اند و جرأت ابراز عرض وجود نخواهند داشت!! (تو کامل هستی و عاشقان ناقص)

دورنمای غزل

۱- حافظ در باره حضرت دوست چگونه می اندیشد؟

حافظ به لحاظ علاقه شدید و شناختی که از حسن و جمال یار دارد او را منحصرأً برای خود می خواهد و این نشانگر توجه و حرکت عاشقانه حافظ به سوی محبوب و دوست است. بر خلاف عده ای که علاقه آنان صرفاً برای بهره مندی و استفاده یکطرفه است بطوریکه اگر علاقه و دوستی از طرف عاشق ابراز شود معبود هم او را بپذیرد و در بهشت جای دهد و از نعمتهای خاص خود او را متنعم سازد. این رابطه سوداگرایانه با آن رابطه عاشقانه که از روی دانایی و شدت محبت و شیفتگی است متفاوت است و از دو مقوله و جهان بینی مختلف.

ظاهراً آنطور که از این غزل بر می آید موضوعی شبیه موضوعات دیگر که گهگاه در غزلیات او مطرح می شود ذهن حافظ را به خود مشغول داشته است و این شناخت تحولات ذهن و فکر حافظ در تحلیل این غزل و غزل های نظیر آن می تواند تعیین کننده و آشکار کننده حقیقتی در لابلای این سخن باشد که بعضی از مردم و یا صاحبان مکتب و مشرب آن را تفسیر نموده و خواهان آن هستند! و آن اینکه چون همه مخلوق او هستند و سرانجام همه بازگشت به اوست و او بالاخره پس از سیر و سلوک که خواه در دنیا یا آخرت باشد همه را بطور مساوی تبدیل نموده و به درگاه خود خواهد پذیرفت!! و این نظریه گاهی اوقات در بین عوام شایع است و به محکمی دفاع می شود!

این غزل نوعی انتقادی است شاید انتقاد از سخنان و دیدگاه هایی است که عده ای در تصورات خود آن را بیان می کنند و از اینکه حافظ در این محورهای خاص وارد شده است و برای تبیین موضوع مذکور چند نکته را به شکل اعتراض بیان داشته است ولی طبق روش متداول که انتقاد و اعتراض را رها نمی کند بلکه در پایان این غزل خود چواب خود را می دهد و آن اینکه ای حافظ اگر تو ده ربان مانند گل سوسن داشته باشی و هزاران انتقاد و اعتراض و مطالب هم در ذهن داشته باشی چون او خدای متعال حکیم و سمیع و بصیر و سایر صفات عالیه را دارد مشیت و مصلحت او کامل ترین صورتی است که باید اتفاق بیفتد و انسان در برابر این عقل کل و دانای مطلق حرفی برای زدن نخواهد داشت انگار مهر بر دهان دارد!! اعتراضات حافظ چنین است:

۲- نکته سنجی های حافظ در باره دوست

❖ یار و محبوبی خوش و مورد قبول عاشق است که صرفاً برای او باشد و دیگری بویژه مخالفان به او دسترسی نداشته باشند!

❖ من آن انگشتی سلیمان را موقعی خواهم پذیرفت که انگشت اهریمنان در آن نرود و فقط برای من باشد!

❖ من نمی خواهم در حریم وصال الهی رقیب عشق محرم شود و عاشق مهجور و دور بماند!

❖ ای همای سعادت! در آن سرزمین که عاشقان الهی کمتر از مخالفین خدا هستند به پرواز درنیا و آنان را مورد عنایت خود قرار نده.

آیا این دیدگاه ناشی از شک و تردید است و خدای ناکرده این موضوع به ذهن نرسیده است که خدای عالم شاید از خط عدالت و محبت به دوستان خود خارج شود و به آنان اعتنایی نکند؟!!

۳- جواب حافظ به ایراداتی که به دوست نسبت داده می شود!!

البته حافظ خود متوجه این حقیقت هست و در آخرین بیت غزل پاسخ قانع کننده ای به این ایرادات داده است. و اصولاً حافظ نکته سنج در خیلی از غزلیات این انتقادات را بیان می کند ولی بدون جواب نمی گذارد و باید دقت نمود که آنچه را که به ذهن می رسد باید مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و نباید آن افکار غلط و شبهه انگیز مبنای فکر و عمل و زندگی قرار گیرد. بلکه دانایان و دانشمندان صالح که خود این مراحل شک و تردید را گذرانده اند بهتر از دیگران جواب منطقی و درستی برای آن دارند تا همچنان اعتماد و اطمینان نسبت به خدای متعال پابر جا باشد. و آدمی به رشد و تعالی خود در این صراط مستقیم پاکی ادامه دهد.

حافظ با اینکه در قلب و ذهن خود این شبهات را ندارد و در درون او وارد نشده است شاید می خواهد کسانی که وارد صحنه زندگی می شوند و اکنون بیش از ۵ قرن از عصر پر تلاطم حافظ زنده دل گذشته است بیایند و این سخنان را بخوانند و بدانند و سخن صحیح را از آن برداشت کنند و نصب العین و جلوی دیدگاه خود قرار دهند و زندگی درستی را پایه ریزی کنند چون فکر که مسیر اصلی راه و گرایش آدمی را نشان می دهد منحرف شد زندگی بتدریج به سوی اهریمنان زمان تمایل خواهد داشت که هر روز آن افراد را در اخبار رسانه ها می بینیم و می شنویم!



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

در شاهراه دولت سرمد

غزل ۳۲۱

(۱) هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم	هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم
(۲) شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا	بر منتهای مطلب خود کامران شدم
(۳) ای گلبن جوان بر دولت بخور که من	در سایه تو بلبل باغ جهـان شدم
(۴) اول ز حرف لوح وجودم خبر نبود	در مکتب غم تو چنین نکته دان شدم
(۵) قسمت حوالتم به خرابات می کند	هر چند کاینچنین شدم و آنچنان شدم
(۶) ان روز بر دلم در معنی گشوده شد	کز ساکنان در گه پیر مغان شدم
(۷) در شاهراه دولت سرمد به تخت بخت	با جام می به کام دل دوستان شدم
(۸) از آن زمان که فتنه چشمت به من رسید	ایمن ز شرفتنه آخر زمان شدم
(۹) من پیر سال و ماه نیم یار بی وفاست	بر من چو عمر می گذرد پیر از آن شدم
(۱۰) دوشم نوید داد عنایت که حافظا	باز آ که من به عفو گناهت ضمان شدم

شرح غزل

گر چه بر اثر گذشت زمان هر چند من هم پیر و شکسته شده ام و دل و درونم خسته و ناتوان شده و ضعف در چهره من نمودار است ولی هرگاه به یاد تو می افتم و روی زیبا و جذاب تو در ذهن من ترسیم می شود انگار جوان شده ام و آثار بشاشت و خوشحالی وجود مرا در بر می گیرد. خدای را سپاسگزارم که هر چه در راه عشق از او خواسته ام به انتهای کام و آرزوی خود رسیده ام و مشکلی در این زمینه برای من پیش نیامده است.

ای انسانی که به نازگی به سن و موقعیت جوانی رسیده ای مدارج و مراحل نیکبختی را بدست آور و از آن بهره مند شو. من هم چنین کردم و از سن جوانی در مسیر دولت دوست قدم برداشته و در سایه لطف او بود که افکار و اشعار عاشقانه ام مانند بلبلی در باغ های جهان صدای عشق را به گوش مردم حقیقت مطلب می سازند.

در ابتداء هیچ حرفی از عشق به حق در صفحه وجود من نقش نبسته بود غم و اندوه هجران و دوری از یار که از گردن به من نزدیک تر است مرا این چنین که می بینید نکته دان و آشنای به رمز و راز عشق نموده است. در طالع و قسمت من اینگونه مشاهده می شود که باید خود را به خرابات عاشقان الهی برسانم و در آنجا این شخصیت پوچ و خودساخته اوهام و تصورات خود را بشکنم و یک قالب عاشق و حقیقت بین جایگزین آن سازم تا راه عشق را بهتر طی کنم. انگار هر دو نصیب من شده است. هم در دوری از او بمانم و غم عشق را تحمل کنم و خود را بر وصال آماده سازم و هم در جمع عاشقان خرابات عشق به رشد و تعالی خود ادامه دهم. من آن موقعی معنی و مفهوم عشق به خدا را دانستم و از دنیای دون رخت بربستم که ساکن کوی و

درگاهی شدم که پیر مغان (رسول خدا محمد مصطفی(ص)) در رأس همه امور آنجا قرار داشت و من تحت نظر و ارشادات او به این آگاهی و دانایی رسیدم.
من با راهنمایی های پیر مغان به دولت و مسیری قرار گرفتم که ابدی و استوار بود تا خود را به تخت درگاه آن یار عزیز برسانم و این راه جز با این دو عامل برای من میسر نبود!

۱-جام می: که مرا مست حق کند و از این دنیای پر تلاطم و امواج خطرناک به آسانی بگذراند.

۲-کام دوستان: در جمع دوستان عاشق قرار گرفتم که سریع تر و درست تر این راه را طی کنم.

در آن زمان که زیبایی و جذابیت تو مرا مسحور و مجذوب خود نمود و من عاشق تو شدم این عشق و دولت سرمد و جاودانه مرا از بالاترین فتنه و وسوسه های شیطانی آخر الزمان محفوظ داشت و مرا ابدی نمود. من از آن جهت پیر سال و ماه شده ام و گذر ایام مرا شکسته نموده است که نتوانستم از بی وفایی یار به او برسم چون او به وعده هایش عمل ننموده و من از عشق او جوان دیده نمی شوم. (عشق باعث جوانی و طراوت و رشد و تعالی است). **همین دیشب در اوج شب زنده داری و راز و نیاز در خلوت خود شنیدم که دوست و یار من مرا مورد عنایت خود قرار داده است و این پیغام را به من داد که دیگر گناهی بر گردن تو نیست و توبه به راحتی می توانی مراحل عشق را طی کنی و به او برسی و جوان بمانی. و این راه ضمانت شده است.**

دورنمای غزل

۱-نکات محوری این غزل

چند مطلب در این غزل عرفانی به چشم می خورد که باید مورد تفکیک و دقت نظر قرار گیرد:

- در مکتب غم دوست به نکات مهم و برجسته عشق و اسرار آن پی بردم.
- برای تکمیل لوح وجودم (دنیای درون) باید به خرابات مغان (حج و زیارت خانه خدا) بروم.
- حقیقت را از آن موقع فهمیدم که به شاگردی و پیروی پیر مغان (محمد مصطفی(ص)) رفتم.
- من پس از آنکه از شراب معرفت نوشیدم و خود را به نورانیت حق رساندم مورد تأیید عاشقان قرار گرفتم و در سلک آنان وارد شدم.
- وقتی به عشق رسیدم از فتنه های آخر الزمان که بالاترین فتنه های روزگار است در امان ماندم و در راه پیمودن عشق مشکلی نداشتم.

۲-عشق واقعی جوان کننده انسان است

عشق واقعی بقدری در انسان مؤثر است که او را جوان و با انرژی می نماید و از خمودی و سردی و افسردگی که حالات ویژه روح مادی و دنیایی است دور می نماید عاشقان بیشترین تحرک و توانمندی را در راه رسیدن به کوی دوست دارند.
انسان پیر و خسته چون به عشق برسد جوان و نیرومند است و در این حالت به منتهای مطلوب و خواسته خود خواهد رسید. چون عاشقی از عمر و روزگار خود که گذر شب و روز است به عالی ترین شکلی بهره مند می شود و از جوانی و طراوت در راه بالندگی و کمال عشق حق در تلاش و فعالیت است و چون بخواهد که در آستان عشق وارد شود از مکتب غم دوست که او را جستجوگر و با انگیزه می نماید بر تلاش و شب زنده داری و اصرار خود می افزاید و بهمین جهت مورد لطف و رحمت حق واقع می شود و بر لیاقت و شایستگی خود بتدریج می افزاید با راحت طلبی و خوردن و خوابیدن و توقعات بی جا و اظهار ناتوانی و یأس و ناامیدی به مقصد نمی توان رسید.

سلطان ازل گنج غم عشق بما داد تا روی درین منزل ویرانه نهادیم

یکی از راه های خودسازی عرفانی انسان ورود به خرابات مغان است . در لسان هنری حافظ خرابات مغان (مسجد الحرام و انجام مناسک حج) است که انجام مراحل عبادی که سنت رسول اسلام(ص) است باعث دگرگونی در بینایی و قلب و درون او می شود و کسانی که این مناسک را انجام داده اند به این حقیقت اقرار نموده اند.

۳- خرابات مکانی معنوی و مقدس برای خودسازی عرفانی انسان است

یکی از مراحل که همواره باید مقتدای عاشقان واقعی باشد درک و کسب معانی و حقیقت عشق و زندگی است و این امکان پذیر نخواهد بود مگر اینکه انسان شاگردی رسول خدا محمد مصطفی را بنماید که خاتم الانبیاء و المرسلین است و آخرین پیام وحی و کامل ترین آن را با قلب سلیم و مبارک خود دریافت نموده است بدون این خرابات و آن پیر مغان که سر سلسله و سید و سالار حق طلبان و انبیاء و اوصیاء است به کوی دوست نمی توان رسید . ازحافظ بیاموزیم که خود را ساکن درگاه پیرمغان نموده است و خود را وفادار آن نشان می دهد و بدان افتخار می کند.

کسانی که حافظ را دوست دارند و در مکتب عشق قلم می زنند و عشق را برای وحدت بشری آخرین هنر مردان بزرگ تاریخ می دانند ، باید بدانند که بدون این راه و مکتب وحی الهی نمی توان این مراحل را طی نمود و به مقصد عشق رسید . چون بدون وحی الهی که همه راه های مورد نیاز انسان و حقایق را نشان می دهد یعنی گام زدن در تاریکی و ظلمت افکار و اندیشه های متفاوت که چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و همچنان تا ناکجا آباد در حال تاخت و تاز هستند!!

عشق واقعی و حقیقی که بر مبنای دستورات و تعلیمات رسول خدا باشد آدمی را به جام می حقیقی که همان نور خدایی است می رساند و او را از فتنه های بزرگ و کوچک دور نگه می دارد و انسان پاک و سرزنده و خودساخته به نقش جهانی و معنوی خود آگاه می شود و مرزهای مادی و ظاهری را در می نوردد و خود را به ملکوت خدا که همه پاکی ها در آنجا منزل دارند می رساند.

گرم نه پیر مغان در بروی بگشاید کدام در بزمن چاره از کجا جویم؟
پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد و اندر آن آینه از حسن تو کرد آگاهم



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

رهنمود پیر می فروش

غزل ۱۰۰

(۱) دی پیر می فروش که ذکرش به خیر باد	گفتا شراب نوش و غم دل بیر ز یاد
(۲) گفتم به باد می دهم باده نام و ننگ	گفتا قبول کن سخن و هر چه باد باد
(۳) سود و زیان و مایه چو خواهد شدن ز دست	از بهر این معاوله غمگین مباش و شاد
(۴) بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ	در معرضی که تخت سلیمان رود به باد
(۵) حافظ گرت ز پند حکیمان ملالت است	کوته کنیم قصّه که عمرت دراز باد

شرح غزل

دیروز پیر کامل و واصل که شراب عشق و شیفتگی الهی را به دیگران می چشاند و ذکر و نام و راهش همیشه خیر و خوشی باد. آن **پیر به من اینگونه توصیه و سفارش نمود که:**

- ۱- شراب نوش و از می معرفت و عرفان که ترا به آستان الهی ببرد بر جام درونی بریز و مست حق باش.
- ۲- غم و اندوه دل را که تحت تأثیر تحولات و تمایلات دنیایی حاصل می شود از یاد ببر و آن را محور اندیشه و خودسازی خود قرار نده.
- ۳- گفتم چون از شراب عشق بنوشم از زندگی عادی و نام و آوازه ای که دارم و یا ننگ و بدنامی هایی که اندوخته ام ، همه را به باد خواهد داد و من به شخصیت دیگری تبدیل می شوم. به من گفت:
- ۴- سخن عشق و حق را که باعث تحول تو می شود. هر چه که باشد و هر تأثیری که داشته باشد باور کن و بپذیر.
- ۵- هر وقت سودی که در تجارت زندگی نصیب تو شده است و یا زیان و ضرری که متحمل شده ای و همه آن سرمایه ای که اندوخته ای ، چنانچه از دست بدهی از این معامله غمگین و نگران نباش و همواره شاد و خوشحال باش.

۶- اگر تو همه توجه و دل و درون خود را در گرایش به دنیا صرف نمایی ، دنیایی که هیچ و بی ثمر است هیچ چیزی جز باد و بیهوده بدست نمی آوری! در واقع تو در مسیری قرار گرفته ای که تخت سلیمان که نشانگر قدرت مادی و معنوی سلیمان بر طبیعت و جامعه بشری آن عصر بود توسط باد حوادث سرنگون شده و در هم شکسته است.

ای حافظ ، اگر از نکات حکمت آمیز و سخنان محکم و استوار مردان حکیم و عارف ملالت و دل‌تنگی برای تو حاصل می‌شود ، بهتر است که قصه را کوتاه کنیم و آرزو نمائیم که عمرت دراز باشد تا به چشم خود ببینی که این سخنان چقدر برای راهیایی انسانها تأثیر گزارند!

دورنمای غزل

۱- برای دستیابی به شاهراه حقیقت به پیروی از انسان کامل نیاز است

تجربه عرفانی حافظ همواره به او یاد داده است که از حقیقت جدا نشود و این حقیقت را در الگوهای کاملی که او آنها را پیر دانا می‌نامد بدست آورد. و اگر کسی چون حافظ می‌خواهد مسیر حق را بشناسد و طی کند باید صراط حق را از باطل به نیکی تشخیص دهد و این شناخت با همراهی مردان بزرگ عرفان که از طریق پاکسازی درون راه حق را یافته اند حاصل می‌شود. بی شک چون سالکان و رهروان عشق گوش شنوایی دارند به سخنان و نکته سنجی های این مردان به دقت توجه می‌کنند در هر صورت این شنیدن و پی بردن ، یک هنر و کمال برای عاشق بشمار می‌رود. یک انسان همه تجربه ها را نمی‌تواند به تنهایی بدست آورد . بهر حال این راه یک تجربه همگانی است که چون دیگران این راه را رفته باشند و آن تجربیات را در اختیار دیگران قرار گرفته باشد کمک و مساعدتی است برای شناخت راه و پیمودن آن. و لذا هر گاه رهرو عشق بخواهد بدون اعتناء و توجه به رهنمودها و نکته سنجی های دانایان عشق و حق طی طریق عشق نماید به زعم حافظ به بن بست خواهد رسید و این کار غیر ممکن به نظر می‌رسد. حافظ به همین منظور همیشه خود را شاگرد و وام دار پیر مغان می‌داند و در دیر مغان (خرابات مغان) که جایگاه و مقام انبیاء و اولیای الهی است قصد ورود دارد تا به آن تجربیات دست یابد و به وصال حق برسد آن تجربیات از منبع وحی الهی هستند که بطور خالص و کامل بر قلب مبارک رسول خدا محمد مصطفی نازل شده است.

پند حکیم محض صواب است و عین خیر فرخنده بخت آنکه به سمع رضا شنید

۲- رهنمود پیران و دانایان به روندگان مکتب عشق

اکنون پیر می‌فروش که از شراب عشق نوشیده و به رمز و راز زندگی و سیر و سلوک آن تا کوی دوست آگاهی یافته است به همه طالبان عشق الهی اینگونه رهنمود می‌دهد:

- (۱) به عشق و شیفتگی پاک الهی روی آورید.
- (۲) غم دنیایی را از ضمیر و دنیای درون خود دور نمائید.
- (۳) عشق باعث تحول و دگرگونی شما می‌شود و شخصیت بالنده ای را جاگزین آن می‌نماید.
- (۴) در بزرگراه عشق نسبت به سود و زیان و سرمایه خود بیم و هراسی نداشته باشید و شاد باشید که هر چه بدست آید سود است.
- (۵) دلبستگی به دنیایی که هیچ است مانند آن است که باد بدست آورید! یعنی کاری بیهوده و پوچ.
- (۶) تجربه زندگی نشان می‌دهد که چقدر نکته سنجی ها و توصیه های حکیمان و عارفان مکتب حق در زندگی و سرنوشت انسان ها مؤثر است.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

لایق صحبت

غزل ۲۰۸

گر تو بیداد کنی شرط مروت نبود	خستگان را چو طلب باشد و قوت نبود
آنچه در مذهب ارباب فتوت نبود	ما جفا از تو ندیدیم و تو خود نپسندی
تیره آن دل که درو شمع محبت نبود	خیره آن دیده که آتش نبرد گریه عشق
زانکه با زاغ و زغن شهیر دولت نبود	دولت از مرغ همایون طلب و سایه او
شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود	گر مدد خواستم از پیر مغان عیب مکن
نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود	چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکی است
هر که را نیست ادب، لایق صحبت نبود	حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه

شرح غزل

اگر افرادی که از ناتوانی خسته و بی طاقت شده اند و توان و استعداد پیمودن راهی که به تو منتهی شود ندارند و تو هم در حق آنان بیداد و ظلم نمایی و با مهربانی و لطف و رحمت در صدد کمک و جلب آنان نباشی از شرط مروت و گذشت و جوانمردی بدور است!! **ما تا کنون هر چه از تو دیدیم لطف و رحمت بود و جفا و ستمی ندیدیم** و ما می دانیم که تو هم نمی پسندی آنچه را که کریمان و بخشنندگان وجود دارد ولی در تو نباشد (بخشنده‌گی تو بیش از کریمان و جوانمردان است).
چقدر گستاخ و ناشایسته است آن دیده و چشمی که گریه ای را که در راه عشق و محبت خدا جاری می شود آن را شستشو ندهد و پاک و سالم در دیدن حقایق نکند؟! و نیز چقدر تیره و تاریک خواهد بود آن دلی که در آن شمع محبت و عشق به خدا روشن نباشد.

دولت پایدار معنوی و رستگاری آن است که مرغ سعادت و خجسته به تو نظر داشته باشد و تو در سایه او بنشین و طلب لطف حق نمایی. بهر حال با این پر و بالی که دست یافتی نمی توان دولت و موفقیتی در مسیر حق بدست آورد. من اگر از پیر مغان که رهبر و مقتدای من در این سیر و سلوک است مدد و مساعدت می طلبم بر من عیب و ایراد وارد نسازید چون شیخ ما به من گفت که در این گوشه عبودیت دیر و صومعه، همتی بدست نمی آید که ما را به وصال دوست برساند!! چرا؟! برای آنکه تا طهارت و پاکی درون و قلب نباشد ایمان که مظهر آن در کعبه متجلی است و کفر که مردم را به بتخانه می کشاند یکی خواهد بود. بهر حال در آن خانه و گروهی که عصمت و دوری از خطا و گناه و انحراف نباشد خیری نیست!!

ای حافظ سعی کن تا علم و آگاهی یابی و راه ادب و تربیت نیکو را در پیش گیری، در هر صورت در مجلس حضور حق در این هستی که پادشاه مَلک و ملکوت است هر کسی ادب و تواضع در پذیرش حق نداشته باشد لایق آن نیست که به وصال حق برسد و خدای متعال را در قلب خود احساس نماید و شایسته صحبت او باشد!!

دورنمای غزل

۱- حافظ در پی تحول و رشد درونی انسان است

در این غزل حافظ عارف و شب زنده دار که دل به حمایت و لطف حضرت دوست بسته است از تحولی که باید اساس دستگاه درون انسان را زیر و رو نماید صحبت می نماید. این تحول و رشد معنوی آهنگ حرکت در زندگی فردی و اجتماعی او را تشکیل می دهد و اگر تحقق یابد انسان به راحتی می تواند به اهداف بزرگ معنوی خود دست یابد چون او به رشد و پیشرفت خود در آینده می اندیشد و رکود و سکون برای او درد آور و بی معنی است.

این تحول درونی که همه تار و پود وجود او را به حرکت و تکاپو می رساند تأثیر بسزایی در او و در شخصیت او خواهد داشت و از آنجایی آغاز می شود که انسان رابطه خود را با خدای خویش مشخص سازد و این دغدغه برای او همواره بوده است که حال که ضعیف و خسته شده است و این عقل و فکر و علم و کمک دیگران و سایر توانمندی ها نمی تواند ما را از کوره راه های دشوار عشق و رسیدن به حق بگذراند باید منتظر لطف او بود و از عنایت و رحمت حق، مشکلات را پشت سر گذاشت و موانع را کنار زد.

سرفصل و عناوینی که در این غزل به چشم می آید به این شکل می توان آنها را بطور فهرست نشان داد:

۲- رابطه خدای عالم با انسان ها

۱) خستگان و در راه ماندگان کسانی هستند که آرزوهایی برای رسیدن به حق دارند و در طلب او هستند ولی توان و قوت پیمودن این راه صعب و دشوار تا کوی دوست را ندارند. چون آنان این ناتوانی را در خود مشاهده می کنند مطلوب و مقصود خود را لطف و مرحمت حق می دانند که چون مرغ همایون و خجسته ای بر سر آنان بنشیند و پر و بال بگشاید و آنان در سایه این لطف حق به دولت سرمد و سعادت و رستگاری برسند. بهر حال این انسان با این توان جمع شده در خود قادر به طی طریق در مسیر سیر و سلوک الهی نیست و محتاج نظر و کمک و لطف خدای مهربان است.

۲) بر اساس شرط مروت و نرمی و گذشت و آئین مذهب کسانی که به فتوت و جوانمردی رسیده اند خدای عالم و چرخ با عظمت هستی، هیچگاه در حق کسی جور و جفا و ظلم و ستم و بیداد روا نمی دارد و این یک اصل مسلم و قطعی است. رابطه مستحکم خداوندی با بندگانش بر اساس تعالیم عرفانی حافظ طبق اصول و شالوده محبت و عشق است و این رابطه دوطرفه است چون ما محتاج عشق و محبت او بودیم که اگر نبود هویت و هستی نمی یافتیم و او هم مشتاق و علاقمند سرنوشت ما است چون ما را آفریده است.

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

۳) ما انسانها به عشق خدای متعال محتاج بودیم چون عشق اکسیری است که باید در ما و در نگاه و چشم ما تحولی و دگرگونی جدی ایجاد کند تا حقایق را ببینیم و بشناسیم و این تحول به درون ما راه یابد تا بتوانیم خود را به کانون محبت الهی برسانیم و بر اساس آن زندگی موفقیت آمیزی را بنا نهیم. و این دو عنصر نگاه و محبت در انسان مسیر حقیقت را نشان انسان خواهند داد.

۳- دولت سرمد و خوشبختی و سعادت ابدی چگونه بدست می آید؟

۴) اگر می خواهیم که به دولت سرمد و سعادت و رستگاری ابدی برسیم باید به چند عامل روی آوریم و آنها را مقتدا و جلودار خود قرار دهیم:

❖ رستگاری را در زیر سایه مرغ همایون بخواهیم، مرغ همایونی که همان لطف و عنایت حضرت دوست است که چون بر سر خسته و عاشقی بنشیند آن را به سوی حقایق و سرزمین معنویت رهنمون می شود.

❖ از پیر مغان مدد و همت بطلبیم ، پیری که سر آمد همه مشعل داران توحید و رستگاری و خدانشناسی است(پیامبر خاتم(ص)).

❖ به خانه ای روی آوریم و در آنجا مأوی و پناه بگیریم که طهارت و پاکی داشته باشد و عصمت، آن را از هر گونه گناه و آلودگی و انحراف و لغزش مصون نکه داشته است.

۵) اگر به آن خانه ای که طهارت و عصمت در آن است نرسیم (اهل بیت عصمت و طهارت رسول خدا محمد مصطفی) نمی توانیم به علم و آگاهی واقعی و ادب و تربیت درستی که در مسیر سیر و سلوک باشد دست یابیم و لایق صحبت و وصال حق شویم و به رستگاری برسیم که آرزوی هر انسانی است!!



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

حُسن عاقبت

غزل ۱۹۶

آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند	(۱) آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
باشد که از خزانۀ غیم دوا کنند	(۲) دَرَدَم نهفته به ز طیبیان مدعی
هر کس حکایتی به تصور چرا کنند	(۳) معشوق چون نقاب ز رخ در نمی کشد
آن به که کار خود به عنایت رها کنیم	(۴) چون حسن عاقبت نه رندی و زاهدی است
اهل نظر معامله با آشنا کنند	(۵) بی معرفت مباش که در من یزید عشق
تا آن زمان که پرده بر افتد چها کنند	(۶) حالی درون پرده بسی فتنه می رود
صاحب‌دلان حکایت دل خوش ادا کنند	(۷) گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار
بہتر ز طاعتی که بروی و ریا کنند	(۸) می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب
ترسم برادران غیورش قبا کنند	(۹) پیراهنی که از آن آید بوی یوسفم
اوقات خود ز بهر تو صرف دعا کنند	(۱۰) بگذر ز کوی میکسده تا زمره حضور
خیر نهان برای رضای خدا کنند	(۱۱) پنهان زحاسدان به خودم خوان که منعمان
شاهان کم التفات به حال گدا کنند	(۱۲) حافظ دوام و وصل میسر نمی شود

شرح غزل

آیا آن کسانی که می توانند با نظر و نگاه عرفانی و حق شناس خود خاک را به کیمیا و عنصر با ارزشی تبدیل کنند، نگاهی هم به خاک وجود ما اندازند و با گوشه چشمی و نیم نگاهی وجود ما را دگرگون نمایند؟!

این مدعیان نمی توانند درد عشق ما را معالجه نمایند و ما را به وصال حق برسانند و بهتر است درد عشقی که دارم از این مدعیان و طیبیان عشق پنهان دارم و آشکار نسازم. چون همه امیدم به خداست و اوست که باید از خزانه بی کران غیب خود مرا علاج نماید و این هجران و فراق را به وصال خود تبدیل کند. شما که مدعیان درمان درد عاشقان هستید و می گوئید که می توانید دیگران را به سوی خدا که آفریننده عشق و عاشقی در موجودات است برسانید، مگر نمی دانید و نمی بینید که خدای متعال از دیدن و نظر پنهان است و نقاب بر چهره دارد، پس چرا چیزی را که نمی بینید به تصور خود حکایتها می سازید و دیگران را به آن دعوت می کنید؟!

بر اساس تصور و مآل اندیشی که خیال می کنید انسان از طریق رندی و به سلامت گذشتن از امواج و مصائب و خطرات این دنیایی می تواند به او برسد و یا از طریق زهد و بی رغبتی و بی اعتنائی به لذائذ و تمنیات دنیایی می تواند به وصال او دست یابد هیچگاه به حسن عاقبت و موفقیت نمی رسد! برای اینکه بهتر است به جای **رندی و زاهدی** که دو روش برای رسیدن به خداست صرفاً به عنایت و لطف حضرت دوست متکی باشیم و این دو مسیر را رها کنیم، چون تا لطف او نباشد این پیروزی در عرصه

شناخت و رسیدن به حق اتفاق نخواهد افتاد!! تو برای رسیدن به دوست بر معرفت و آگاهی خود اضافه کن و بی دانش و بی معرفت نباش. بهر حال کسانی که وارد میدان وسیع و پر جاذبه عشق به خدا و عرفان او می شوند و اهل نگاه و نظر خدایی شده اند و از سطح مادیگرایی و ظاهر بینی جلوتر رفته اند و دل و دیده مؤثری را یافته اند به خوبی می دانند که باید صرفاً با آن آشنای انسان که انسان را آفرید و از رگ گردن به او نزدیک شد و خدای عالم و آدم است باید معامله و درخواست نمود و او را مؤثر در وجود دانست و بس.

شما نگاه کنید به کسانی که در راه عرفان قدم می نهند و برای خود ادعاهایی دارند و همین ادعاها که معلوم و مسجل نیست ، مردم را سرگردان نموده و در بین آنان فتنه و تفرقه و فساد ایجاد می کند و همین کارها را به نام عرفان ولی در مجالس پنهان خود انجام می دهند . این فتنه ها در پنهانی مردم را دچار دردسر و سر در گمی می کند . وای بحال آن زمانی که این سخنان و روش های بی مایه و بی پایه در سطح مردم به شکل علنی گفته شود و آشکار گردد ، معلوم خواهد شد که این مدعیان چه توطئه هایی در سر دارند!! اگر در این حالت بحرانی و اوضاع پریشان ، سنگ که وجودی سخت و محکم است و گریه کند و ناله سر دهد جای تعجب نخواهد بود!! در هر صورت باید بدانید که اهل نظر که عارفان واقعی الهی هستند هیچگاه به قدرت و شهرت بین مردم نمی اندیشند و تنها و فقط با خدای متعال معامله می کنند و حکایت ها و سخنان خوش و نیکویی را در این مسیر برای مردم بازگو می نمایند که محل اعتماد و اعتنا هستند.

چرا عده ای به این ادعاهای کاذب عرفانی روی می آورند؟! علت اصلی آن ریاکاری و خوانمایی و سوء استفاده از نادانی مردم است. در حالیکه میدان عشق و عاشقی خدای متعال به روی همه باز است و هر کسی می تواند وارد این جرگه شود . در صورتی که اگر صد گناه نسبت به دیگران در پنهانی انجام دهی ، بهتر از آن است که خدای را از روی ریا و تزویر و دغلکاری مورد اطاعت و پرستش قرار دهی!! و مدعی سخنان و راه و روشی باشی که صحت ندارد و جز فتنه و تباهی ، به راه حقیقت عشق منتهی نمی شود. عشق و راه عشق مشخص است ولی بعضی ها نیت و اهداف خاصی را دنبال می کنند ، شما دقت کنید که پراهن یوسف پیامبر که شفای چشم یعقوب و دل انسان در آن نهفته بود چگونه برادرانش که با قدرت و همکاری یکدیگر نیت دنیایی را دنبال می کردند بعنوان یک قبا و لباس معمولی بی ارزش از آن سوء استفاده نموده و تهمت و افتراء زدند ، آیا این ترس و بیم وجود ندارد که این مدعیان عشق که از عشق چیزی نیاموخته اند چنین سرانجامی داشته باشند و ما را در مسیر نادرست سوق دهند؟! **از میان میکده عشق و معرفت و از میان مردان حقیقی عشق الهی عبور کنید تا در آن محفل انسی با خدا که در حضور حضرت دوست هستند و از دنیا بریده اند و به جاذبه های کاذب آن توجه ای ندارند برای رسیدن تو به درگاه وصال و رستگاری دعا کنند تا خدای مهربان لطف و مرحمت و عنایت خود را شامل حال تو گرداند .** خدای عزیزم! مرا به طرف خود بخوان و دعوت کن و نگذار که حسودان و مدعیان دروغین متوجه این هنایت تو شوند و مانع آن گردند! چرا پنهانی و دور از چشم حسودان؟! برای آنکه افراد بخشنده و منعم همیشه برای رضای خدا کار پنهان و نهان انجام می دهند و نمی گذارند دیگران متوجه شوند!! ای حافظ! باید بدانی که اگر بخواهی به وصال حضرت دوست برسی و در آن پایدار بمانی کار ساده و آسانی نیست که میسر شود و بدست آید . برای آنکه اصولاً پادشاهان و بزرگان کمتر به گدایان و کسانی که محتاج رسیدن به درگاه آنان هستند توجه و التفات دارند!!

دورنمای غزل

انسان ها چگونه در معرض نسیم عشق قرار می گیرند؟

در این غزل محور بحث روی تأثیر عشق به انسان است. و اصولاً چه کسانی می توانند و یا از چه راههایی می توان در معرض این تأثیر قرار گرفت. در این بررسی و نگاه عمیق به غزل در می یابیم که کلیه تحولات درونی انسان در دستان لطف و عنایت خداوندی است. نه راه عشق ورنده و نه روش زهد و زاهدی و نه عابدان و زاهدان و مردان خدا به تنهایی و یا با کمک هم نمی توانند مشکل عاشقان را حل کنند . در یک جمع بندی کلی به این نتایج می رسیم:

- موقعی که عارفان واقعی به انسان نظر می کنند خاک وجود او را به کیمیای عشق تبدیل خواهند نمود.
- دوی درد عاشقان را فقط باید از خزانه غیب الهی بدست آورد.
- حسن عاقبت انسان به عشق و رندی یا زهد و بی رغبتی به دنیا نیست بلکه به لطف خداوندی بستگی دارد.
- برای رشد خود در مسیر عشق باید بر آگاهی ها و معرفت خود اضافه کنیم.
- مردان عارف و اهل نظر و صاحب‌دلان با آشنای واقعی انسان که خدای مهربان است معامله می کنند و هدف نهایی سیر و سلوک خود قرار داده اند.
- طبیبان مدعی عشق ، درد عاشقان به خدا را نمی فهمند و دوی برای آن ندارند.
- مدعیان دروغین عرفان در پنهانی های خود در حال فتنه و آشوب در افکار و عقاید مردم هستند!!
- تنها صاحب‌دلان و مردان معنوی الهی هستند که حایت های خوش و نیکوی عشق به خدا را فهمیده اند و برای دیگران به نحو شایسته ای بیان می کنند!!
- روی آوردن به روش عاشقان خدایی و عشق به حق از همه راههای دیگر بهتر و شایسته تر است.
- در باره زشتی ریاکاری و دورویی و فساد که این عمل منافقانه در عشق و عرفان دارد همینقدر باید دانست که صد گناه در پنهانی ها و دور از چشم مردم بهتر از عبادتی است که از روی و ریا و دغلبازی صورت گیرد.
- حقیقت و جوهره عشق الهی مانند پیراهن یوسف شفای عاشقان است که اگر دقت نشود و توجه نگردد مدعیان عشق خدایی از فرصتی که بدست خواهند آورد از این کیمیایی که خاک آدمی را دگرگون می سازد مانند یک قبای معمولی به تن می کنند و سوء استفاده خواهند نمود!!



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

در پای صحبت پیر پیمانه کش

غزل ۳۸۷

۱) شاه شمشاد قدان ، خسرو شیرین دهنان	که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان
۲) مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت	گفت: ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان
۳) تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود	بنده من شو و بر خـوـر ز همه سیم تنان
۴) کمتر از ذره نه ای ، پست مشو ، مهر بورز	تا به خلوتگه خورشید رسی ، چرخ زنان
۵) بر جهان تکیه مکن و رقدحی می داری	شادی زهره جبینان خـوـر و نازک بدنان
۶) پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد	گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان
۷) دامن دوست بدست آر و ز دشمن بگسل	مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمنان
۸) با صبا در چمن لاله سحر می گفتم	که شهیدان که اند این همه خونین کفنان
۹) گفت: حافظ من و تو محرم این راز نه ایم	از می لعل حکایت کن و شیرین دهنان

شرح غزل

آنکه از نظر زیبایی قامت و جمال ظاهری گوی سبقت را از همه ربوده بود و در بیان حقیقت و رمز و راز زندگی و عرفان پادشاه و سرور همه بود که با نگاه مؤثر و زیبای خود قلب عاشقان خود را مرعوب و درهم می شکست و آن را تسخیر می نمود. در عالم مستی و خدانشناسی از کنار من بگذشت و نظری معرفت آمیز بر من درویش نمود و به من خطاب کرد و گفت: ای کسی که در بیان شوق و عشق الهی چشم و چراغ کسانی هستی که در این زمینه سخنان بدیع و جالبی می گویند.

۱- تا کی می خواهی که مفلس و نیازمند باشی و در کیسه ات دارایی و درهم و دیناری نداشته باشی و از عرفان و عشق خدایی بهره و نصیبی نداشته باشی؟! و از عرفان و عشق به حق بویی نبرده باشی!!

۲- بیا بسوی من و خدمتگزار و حلقه به گوش من شو. از مردان خدا پیروی کن که ظاهر آنان از نور معنویت می درخشد و از غصه و فراق دوست لاغر و ضعیف شده اند! در حالیکه یک ذره ناچیز خود را بالا می کشد و تو که کمتر از یک ذره نیستی که نتوانی بالا بروی .

۳- خودت را پست نکن و به تعلقات دنیایی نزدیک نساز و از طریق مهر ورزیدن و محبت و عشق خدایی ارزشمند کن. چرخ زنان و شادی کنان جایگاه خورشید معنویت و رهبری با صداقت بالا بروی.

۴- او به من گفت: که اگر می خواهی به خورشید حقایق برسی ، باید به جهان دل نبندی و تکیه نکنی و هدف و همه چیز خود را دنیا و تعلقات آن قرار ندهی و بی شک اگر به عشق برسی و از شراب آن سیراب شوی به این مرحله خواهی رسید. و این شراب نزد افرادی است که چهره و پیشانی آنان از عبودیت خدا درخشان است و از غم فراق و هجران دوست لاغر و نازک شده اند.

آن پیر دانایی که شراب عشق را به دوش می کشید و به مشتاقان و شایستگان هدیه می داد و خداوند روح و روانش را شاد گرداند نصایح و توصیه های دیگری هم داشت که گفت :

۵- از کسانی که پیمان بین خود و حقایق و خدای عالم را نقص می کنند و مرزهای حقیقت ها را می شکنند دوری کن و دوست و همراز خود قرار نده .

۶- دامن دوست را بدست آور و خود را به قرب و بندگی آن برسان.

۷- و رابطه خود را با دشمن حق و حقیقت قطع کن. مرد خدا باش و رنگ خدایی را بپذیر.

۸- از اهریمنان و افراد پلید و شرور که تو را به دنیا و دنیا طلبی و جلوه های غیر خدایی می خوانند توجه و تمایلی نداشته باش.

در همین دیشب ، پس از رمز و راز شبانه ، در سحر گاهان ، موقعی که با باد صبا که بادی ملایم شرقی است و از جانب دوست حامل پیام و پیک یار بود درد دل نمودم و به او سخنی به این مضمون گفتم : نگاه کن به این گل های لاله سرخروی صحرايي و مقایسه کن با شهیدان خدایی که از عشق حق که آنان را در کفن های خونین پیچیده اند ، چرا باید اینگونه خونین دل باشند و رنج و مصائب زمانه را تحمل نمایند؟!!

این ندا با زبان بی زبانی از باد صبا به من آمد که : ای حافظ من و تو محرم این راز نیستیم و از لایه های تو در توی حقایق آن اطلاعی نداریم. لازم است فقط از لب لعل گونه او که همه هستی و عشق در آن نهفته است سخن گویی و نیز از کسانی که در بیان حقایق شیرین دهن هستند و حقایق و رمز و راز زندگی را فهمیده اند و حقیقت را با زبان شیرین بیان می کنند.

دورنمای غزل

۱- در نگاه حافظ نقش پیر در سیر و سلوک بسیار پر رنگ است

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

در پهنه تفکرات حافظ ، پیر و نقش آن بسیار برجسته و در سیر و سلوک از اولویت برخوردار است. و این بخاطر آن است که تجربه مردان خدا که سالیان متمادی را طی نموده و به ارزش های متعالی رسیده اند برای کسانی که رهروی راه عشقند گوهر تابنده ای است و انسان بی تجربه با همه تلاش هایی که خواهد داشت نخواهد توانست راه پر خطر و مهم سیر و سلوک را بدون مساعدت معنوی این صاحب دلان به مرحله عمل و موفقیت منتهی گرداند و این سخن حافظ و تمام کسانی است که به اهمیت راه عرفان و عشق و محبت حضرت دوست پی برده اند و شراب عشق به حق را نوشیده اند و به اهمیت آن برای انسان واقف شده اند.

حافظ که خود را وامدار و پیرو پیر مغان می داند که از قرائن و شواهد بر می آید که پیر مغان رسول خدا محمد مصطفی است که مشعل خدا پرستی و حق خواهی را برای همیشه تاریخ روشن نگه داشته است برای پیران روزگار و حرف های گراسنگ آنان جایگاه رفیع و بلندی قائل است. در جای جای غزلیات خود از آنان یاد می کند و تجربیات عرفانی آنان را فهرست وار گوشزد می نماید . آن سخنان گوهرین که درخشانشان چراغ راه رهروان عشق به حق است بسیار بارزش تلقی می شود. و این اهمیت از آنجایی است که انگار باید سالیان طولانی و یا عمری را برای فهمیدن و رسیدن به آنها را سپری نمود و این از عهده افرادی که به تازگی و یا برای مدتی در این راه قرار گرفته اند بر نمی آید و حافظ که در رابطه با گرایشات دیگران احساس مسئولیت می کند و آنان را از خطرات و انحرافات برحذر می دارد و دیوان غزلیات او مشحون از این تجربیات است همواره نظرات پیرانی را که می شناسد و یا در زندگی خود با آنان برخورد نموده و یا تجربیات زندگیشان را از لابلای اشعار و

کتابهایشان بیرون کشیده است و خوب و شایسته تشخیص داده است برای راهیابی دیگران چون تابلوی جذاب و زیبایی چلوی چشمان دیگران قرار دهد و این جای تحسین و شکرگزاری دارد.

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

در این غزل که پیر پیمانه کش حافظ او را نصیحت می کند و کیسه اش را خالی می بیند برای آنکه این کیسه پر شود از تجربیات خود در آن می ریزد. ما که قرن ها از زمان این سروده عرفانی که حافظ در خلوت و تنهایی خود و از چشمه حکمت درونی خود به رشته تحریر در آمده است حال می خواهیم بدانیم که تجربیات این مردان خود ساخته در صحنه علم و عرفان و عمل چه تحولی در ما و در زندگی ما ایجاد خواهد نمود. این گوی و این میدان. در این میدان وسیع که بیان حقایق بدست آمده پیر روزگار است خطاب به حافظ و خطاب به همه انسان های طالب حقیقت اینگونه ترسیم شده است :

۲- پیر کامل چه نصایحی به حافظ داشته است؟

- ❖ چرا کیسه ات خالی است و تلاش های فردی تو نتوانسته ارزش هایی را برای تو جمع کند؟!!
- ❖ بیا پیرو من باش تا راه و رسم شناخت و سیر و سلوک را به تو بشناسانم.
- ❖ از سیم تنان که وجودشان از عبودیت و تسلیم حق و درد هجران و فراق دوست درخشان و روشن است بهره و سودی ببر .
- ❖ یک ذره به بالا می رود. چرا تو نتوانی که اوج بگیری و مراحل معنوی را طی کنی؟!! اگر این کار را کردی به خورشید معنویت خواهی رسید.
- ❖ اگر واقعاً عاشقی؟!! بر جهان بی ثبات و گذران تکیه نکن و همه توجه و اهداف خود را برای رسیدن به آن فدا نکن.
- ❖ در مسیر افکار و اعمال کسانی باش که دارای چهره زیبا و درخشان معنوی می باشند و وجود مبارکشان از عبودیت خدا و توجه و شب زنده داری در راه او نازک و لاغر شده اند.
- ❖ از صحبت و همراهی کسانی که پیمان های خود را با حق و حقیقت شکسته اند پرهیز کن.
- ❖ دامن دوست را به هر شکلی که می توانی بدست آور و توجه او را به خود جلب کن.
- ❖ از دشمن حق و حقیقت قطع ارتباط کن و هیچگونه رابطه ای نداشته باش.
- ❖ مرد خدا باش و رنگ خدایی بپذیر و با مردان خدا نشو و نما داشته باش.
- ❖ از اهریمنان و شیطان صفتان که راه دنیا و غیر خدا را می خوانند توجه و اهتتایی نداشته باش.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

غنیمت زندگانی

غزل ۱۷۹

چنان نماند چنین نیز نخواهد ماند	۱) رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
رقیب نیز چنین محترم نخواهد بود	۲) من ار چه در نظریار خاکسار شدم
کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند	۳) چو پرده دار به شمشیر می زند همه را
چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند	۴) چه جای شکروشکایت ز نقش نیک و بد است
که جام باده بیاور که جم نخواهد بود	۵) سرود مجلس جمشید گفته اند این بود
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند	۶) غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه
که مخزن و زر اهل درم نخواهد ماند	۷) توانگرا دل درویش خود بدست آور
که جز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند	۸) بدین رواق زیر جلد نوشته اند به زر
که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند	۹) ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ

شرح غزل

در یکی از همین اوقات مژده و بشارتی از عالم معنویت بمن رسید که روزگار غمی که بر عاشقان حق می گذرد پایدار نخواهد ماند. گر چه آنطور که عاشقان می خواستند اتفاق افتاد و روزگار خوش و مطلوب نبود ولی این غم و اندوهی هم که عارض شده است دوام نخواهد داشت و روزی به آخر خواهد رسید.

گر چه من در راه عشق رنج ها کشیدم و بلاها تحمل نمودم و همه وجهه دنیایی خود را از دست دادم و هنوز به وصال او نرسیدم شما مطمئن باشید که رقیب و مخالف عشق و تمام همکاران و یاوران آن به آنچه را که می خواهند نخواهند رسید. در چه زمانی دوست و دشمن رانده می شوند؟! موقعی که پرده دار و حاجب و دربان سراپرده عالم عشق و معنویت همه را با یک شمشیر جور و ستم از خود برانند!! و کسی را به داخل حرم امن عشق و محبت الهی راه ندهند، در آن زمان کسی وارد میدان عشق نخواهد شد و محرم روز و راز و حقایق عالم هستی نخواهد شدو در جهل و بی خبری بسر خواهد برد(آیا این روش درست است؟!!)

در اینجا باید به این سؤال پاسخ داد که مخالفین باید رانده شوند ولی چرا عاشقان نیز رانده می شوند؟!! چون عاشقان در سیر و سلوک خود فقط از نیکی ها و خوشی هایی که به آنان می رسید شکر گزار بودند و از غم و اندوهی که زمینه خودسازی و آمادگی آنان را برای رسیدن به دوست فراهم می نمود غافل بودن! در حالیکه وقتی دنیا و هر چه در آن هست سهل و ممتنع و ناپایدار و بی ثبات است همه چیز از بین خواهد رفت و چیزی در صحیفه هستی باقی نخواهد ماند، دیگر چه جای شکر و شکایت است؟!

در مذمت ناپایداری و عدم وابستگی به دنیا و مظاهر آن همین بس که گفته اند در مجلس شکوهمند جمشید چهارمین پادشاه پیشدادی ایران باستان که در نهایت قدرت و اقتدار بود و جام جهان نما داشت همواره این سرود و شعار خوانده می شد که جام باده بیاورید تا همین چند لحظه را خوش باشیم چون این حکومت باقی نخواهد ماند.

تو فلسفه نیک و بد اعمال را رها ساز . و آنچه را که ما در معرض آن هستیم نادیده بگیر. و همه حواس خود را متوجه عشق به خدا نما. و مانند شمع باش که گر چه تا نزدیکی صبح بیشتر دوام ندارد و ذوب خواهد شد ولی به ارزش و اولویت وصال و معاشقه با پروانه را فراموش نخواهد کرد. (شمع در همین عمر کوتاه که تا صبح بیشتر نیست به عشق و عاشقی با پروانه می اندیشد. تو هم ای انسان مانند شمع باش و از این فرصت کوتاه عمر خود به عشق خدا باندیش و بس)

اما شما توانگران که از مال و مکتب فراوانی برخوردارید ، باید بدانید که ثروت و دارایی شما همراه با تحولات این دنیایی سرانجام از بین خواهد رفت ، بهتر است که دل درویشان و بی چیزان را بدست آورید بی شک آن مخازن زر و طلا که اندوخته اید و آن گنج ها و درم ها ، هیچکدام نخواهد ماند.

توانگران بدانند که دستگیری درویشان بهترین کاری است که انجام می دهند چون در این جهان که فضایی بی کران و مسقف به رنگ سبز متمایل به زرد است با خط طلا نوشته اند و به یادگار گذاشته اند که جز نیکوکاری کسانی که اهل کرم و گذشت هستند چیز دیگری باقی نمی ماند !!

ای حافظ از مهربانی و رحمت حضرت دوست که جان جانان است قطع امید نکن و ناامید نشو چون سرانجام نقشی از جور و ستم در جهان باقی نخواهد ماند و صلح و امنیت همه جا را خواهد گرفت.

دورنمای غزل

۱- در جهان بینی عرفانی حافظ ، عشق یعنی نیکی کردن

گر رنج پیش آید و گر راحت ، ای حکیم نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند

آنچه را که برای ما پیش می آید و ما را خوشحال یا ناراحت می نماید کدام بهتر و راحت تر است ، نیکی یا بدی ؟!! و یا چه حالتی برای اوضاع و احوال ما شایسته است ، رنج یا راحتی ؟!! این دو حالت برای کسانی که رهروی عشق هستند چه تأثیری خواهد داشت؟ بر اساس مکتب فکری و جهان بینی حافظ از آنجائیکه خوشی و ضد آن رنج و غم همپای جهان و در طراز تحول و نابودی است سرانجام نخواهد بود . پس اصالت نداشته و تعیین کننده نیست. ولی کسی که در راه حقیقت عشق گام بر می دارد باید نیکی را بر گریند و در جرگه نیکوکاران ، عمل صالح و کار نیک از خود بجای گزارد که تنها اعمال نیک آدمی است که تحولات و تغییرات و طوفان حوادث دنیایی آن را فرسوده و زوال پذیر نخواهد کرد.

جهان در حال تغییر و تحول است و در آینده فرو می پاشد و هر چه در آن هست و حتی دست ساخته های آدمی چه آنهایی که در دنیای درون خود انباشته و قصد اجرا دارد و خواصه آنهایی که در بیرون از وجود خود در طبیعت و جامعه ساخته و پرداخته است ناپایدار و بی ثبات است!! و انسان در هر درجه و مقام و اقتدار مادی و معنوی باشد پایان کار آن در این دنیا قهقرا خواهد بود. و عارف دانا از این مسیر پر تلاطم و پر آشوب ولی بن بست ، به این نتیجه خواهد رسید که شکایتی از پیش آمدهای نیک و بد نداشته باشد و خوشی های کوتاه و یا رنج های زودگذر را چندان جدی نگیرد و استوار تلقی ننماید چون باد خزان روزگار پر پیچ و خم برگ و بارهای آن را خواهد ریخت.

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند

از این غزل اینگونه استنباط می شود که حافظ عشق را با نیکوکاری که ابدی و غیر قابل زوال و نیستی است همطراز گرفته و یکی دانسته است و یا دارای یک آثار می داند. خوبی های بشری و یا رنج ها ، روزی به پایان می رسند و همانطور که حافظ

پیش بینی می کند رنج ابدی نیست و نقش جور و ستم از اساس برچیده خواهد شد. در مجموع دو نتیجه می توان گرفت و از انجام آن نباید غافل بود:

۲- در طول عمر آدمی اصالت با چیست؟

- ♣ بهترین کار در این عمر کوتاه قرار گرفتن در مسیر عشق به خداست. مانند پروانه از این فرصت اندک برای ابراز عشق و محبت به کانون آن که شمع حقیقت است عاشقانه گردش نمائیم. این فرصت تا صبح بیشتر دوام ندارد ولی این عشق انسان را جاودان خواهد نمود.
- ♣ آنچه را که اصالت دارد و پایه و آینده سرنوشت ما را می سازد و مانند عشق پایدار و همیشگی است نکوکاری و گذشت و بخشش است و این تنها صدایی است که در زیر رواق زبرجد این جهانی که همه هستی را در بر گرفته است به یادگار خواهد ماند



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

سخن مرغ چمن به گل نو خاسته

غزل ۸۱

- (۱۰) صبحدم مرغ چمن با گل نو خاسته گفت
 (۱۱) گل بخندید که از راست نرنجیم ولی
 (۱۲) گر طمع داری از آن جام مرصع می لعل
 (۱۳) تا ابد بوی محبت به مشامش نرسد
 (۱۴) در گلستان ارم دوش که از لطف هوا
 (۱۵) گفتم: ای مسند جم، جام جهان بینت کو
 (۱۶) سخن عشق نه آن است که آید به زبان
 (۱۷) اشک حافظ خرد و صبر به دریا انداخت
- ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت
 هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت
 ای بسا دُر که به نوک مژه ات باید سُفت
 هر که خاک در میخانه به رخسار بُرفت
 زلف سنبل به نسیم سحری می آشت
 گفت افسوس که آن دولت بیدار بخفت
 ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شفت
 چه کند سوز غم عشق نیارست نهفت

شرح غزل

صبح یکی از روزها **مرغ چمن** که وارد باغی شده بود به گلی که به تازگی شکفته شده بود و پر و بال گشوده بود خطاب کرد و گفت: کمتر برای ما ناز کن! و ما عاشقان را مورد بی اعتنایی و بی محبتی خود قرار نده. باید بدانی که مانند تو گل های زیبا و جذابی هم قبلاً شکفته اند.

گل نو خاسته از این نکته سنجی و ایرادی که مرغ چمن گرفته بود خنده اش گرفت و در جواب گفت: ما گل های نوشکفته از سخن راست نمی رنجیم ولی باید توجه داشت که هیچ عاشقی سخن سخت و دشوار به معشوق و محبوب خود نزده است!! تو اگر واقعاً عاشقی و علاقمندی که از آن جامی که روی آن را با جواهرات گرانقیمت تزیین کرده اند شراب خالص عشق الهی را بنوشی با این روشی که در پیش گرفته ای نمی توانی. بلکه باید سختی و اهمیت و ارزش سیر و سلوک عشق را بدانی و حتی شده که با اشک های عاشقانه ای را که در فراق دوست از نوک مژه های ابرویت می ریزد مروارید سخت را به شکل هندسی دلخواهی در آوری و سوراخ کنی و اینگونه سخت ترین کارها را انجام بدهی تا به معشوق برسی.

برای ورود به میدان عشق و عاشقی باید از مسیر درستش وارد شد. به این دلیل است که تا ابد و برای همیشه بوی خوش محبت و عشق به مشام کسی نخواهد رسید که وارد میکده عشق و معرفت الهی نشده باشد و با خاک و گرد و غبار آن چهره و شخصیت خود را جارو نکرده و متحول نکرده باشد.

دیشب در گلستان باغ ارم شیراز در آن زمان که از لطافت هوای پاک آن نسیم سحری اجزای نازک و ظریف گل سنبل را می لرزاند و آشفته می نمود، به باد (مسند جم همان باد است به تصور اینکه سلیمان همان جمشید است) گفتم: **آن جام جهان**

بینی که همه اسرار را در آن می دیدی کجاست؟ گفت افسوس که آن دولت بیدار سلیمانی که اقتدار فراوانی داشت به خواب مرگ فرو رفت (تا دولت عشق نباشد جام جهان بین هم نخواهد بود) اهمیت و ارزش عشق چیزی نیست که بتوان در بیان الفاظ و کلمات آن را آشکار کرد و نشان داد. ای ساقی عشق، تو ما را مست حق گردان. و با این کار خود به این سخنانی که در باره عشق می گویند کوتاه کن و خاتمه ده.

اشک حافظ و گریه های شبانه او که نشانه و علاقه شدید او به رسیدن به عشق حق است خردمندی و صبر و طاقت را به دریا زده و کنار گذاشته است، چرا چنین است؟! چون از سوز غم هجران عشق نمی توانست آسوده خاطر بیارامد.

دورنمای غزل

۱- نصایح حافظ به عاشقان

حافظ در این غزل یک رابطه دقیق بین عاشق و معشوق بیان می کند و آن را در حدی که بفهمیم توضیح و تفسیر می نماید. رسیدن به خدای عالم که دوست انسان است ساده و آسان نیست بلکه مراحل عملی و عینی دارد که با تسلیم و رضا و آگاهی و طی مراحل سیر و سلوک حاصل می شود. عاشق باید درس ها بیاموزد و رفتارهای خودخواهانه و عجولانه خود را کنار بگذارد و از مسیر تحمل سختی ها و انتظار نشستن در صدد خودسازی و آماده نمودن خود برای دیدار جدی آن مالک الملکوت و ملک السموات والارضین دانست. بهر حال اگر خواهان این وصال هستیم و قصد و اراده این کار را داریم باید به تأثیر عشق ژوی ببریم و با الفاظی و با آوردن کلمات و عبارات و بیان تمنیات خود را عاشق حق جا نزنیم بلکه در غیبت وجود و شخصیت خود این تأثیر را وارد سازیم در این صورت قاعده عشق را فهمیده و لطف حق را جلب نموده و به وصال مقصود خواهیم رسید. به این نکات مهم در این غزل توجه شود:

۲- اصول روابط درست عاشق با معشوق

- عاشق بطور معمول خواهان آن است که معشوق و محبوب او ناز نکند و به تمایل و دعوت و علاقه عاشق پاسخ سریع و درستی بدهد چون عاشق بی صبر و بی قرار است.
- هیچ عاشقی حق ندارد و نباید به سختی و تندی با معشوق خود سخن بگوید چون بر خلاف قاعده عشق و عاشقی است. بهر حال عاشق باید راه و رسم عاشقی و تحمل و صبر را بیاموزد هر چند درد عشق داشته باشد و فراق و هجران بر او سنگین باشد.
- برای رسیدن به وصال حق، باید رنج ها کشید و مصائب فراوانی را تحمل نمود چون راه عشق پر خطر است و راهی هموار و آسوده نیست و هر کسی نمی تواند بر اساس تجربیات خود آن را به آخر برساند.
- به عشق و محبت الهی کسی می رسد که میخانه عشق و معرفت را درک کرده و در آن ساخته شده باشد و بدون خودسازی و درک حضور و تربیت و سیر و سلوک در رکاب مردان خدا و خودساخته دست یابی به تأثیر پذیری از عشق الهی غیر ممکن است.
- عشق بسیار با شکوه و عمیق است و در لفظ و کلام نمی گنجد و اصولاً نمی توان با جملات و عبارات هر چند زیبا و متناسب کاخ رفیع عشق را و عظمت و جلوه های آن را تبیین نمود.
- سوز غم عشق بقدری است که انسان عارف هر چند دارای صبر و خردمندی باشد قادر به دور شدن از این غم و اندوه نخواهد بود.



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

راه وصال به حضرت دوست

غزل ۳۷۵

۱) صوفی بیا که خرقه سالوس بر کشیم	وین نقش زرق را خط بطلان بسر کشیم
۲) نذر و فتوح صومعه در وجه می نهیم	دلشق ریا به آب خرابات بر کشیم
۳) فردا اگر نه روضه رضوان به ما دهند	غلماں ز روضه ، حور ز جنت بدر کشیم
۴) بیرون جهیم سر خوش و از بزم صوفیان	غارت کنیم باده و شاهد به بر کشیم
۵) عشرت کنیم ور نه به حسرت کشندمان	روزی که رخت جان به جهان دگر کشیم
۶) سر خدا که در تتق غیب منزوی است	مستانه اش نقاب ز رخسار بر کشیم
۷) کو جلوه ای ز ابروی او تا چو ماه نو	گوی سپهر در خم چوگان زر کشیم

شرح غزل

ای صوفی (ای کسی که خود را عارف و مرد خدا می دانی!) بیا باهم باشیم و همتی از خود نشان دهیم و **لباس به ظاهر عرفانی ولی در باطن ریاکاری و سالوس و نفاق** را از تن خود بدر آوریم و خط بطلان و پایان بر این نقش زرق و ریاکاری خود بکشیم و دست از فریبکاری مردم برداریم!

از پرداخت نذر (مالی که بر اساس عهد و سوگند در راه خدا داده می شود) و فتوح (مالی که مریدان و درویشان به پیر خود در خانقاه و صومعه ها می دهند) بگذریم و آنها را برای تهیه شراب عشق حق هزینه کنیم در این صورت دلق ریا (لباس به ظاهر عرفانی و موجه ولی ریاکارانه) را به آبی شستشو دهیم که در خرابات عشق و معرفت است تا پاک و عاشقانه از آن بیرون کشیم و به تن کنیم. (دلق عاشقانه به تن کنیم نه خرقه سالوس که از آن نقش زرق و خدعه کاری نمایان است).

اگر در روز قیامت ما را وارد بهشت نسازند و روضه رضوان و باغ ها و نعمت های الهی را در اختیار ما نگذارند و غلمان (پسران نوباوه و زیبا روی) و حور العین (زنان سیاه چشم بهشتی) را از آن بیرون می کنیم!! چگونه می توانیم این کار را انجام دهیم؟! چون از شراب عشق و معرفت الهی سر خوش بوده و در نهایت خوشی معنوی قرار می گیریم و از محفل و بزم صوفیان مستی حق را غارت نموده و بدست می آوریم و شاهد عشق را در آغوش می کشیم (از طریق عشق واقعی به مرحله ای می رسیم که نیازی به بهشت و نعمت های آن از قبیل غلمان و حور العین نخواهیم داشت)

با عشق الهی و نورانیت آن و رسیدن به باده و شاهد ، زندگی درستی را برای خود پایه ریزی می کنیم در غیر این صورت در آن روزی که رخت و لباس جان و حقیقت درونی خود را به جهان دیگر انتقال می دهیم و مرگ ما فرا می رسد ما را به حسرت و پشیمانی دچار می سازند که راه گزیری از آن نخواهد بود. خدا می توانیم به اسراری که در رستگاری انسان مؤثرند و در پرده غیب به انزوا و تنها مانده اند آشنا شویم و نقاب را از صورت آن کنار بزنیم .

کجاست جلوه و نمایشی از ابروی زیبای چشم او که به زیبایی تیغه و هلال ماه نو است تا ما را جذب خود سازد؟ آنگاه با این نگاه و مرحمت که حمایت الهی است نمی گذاریم که سپهر و فلک بر علیه عاشقان دست بکار شود و مانع وصال گردد در این

صورت ما می توانیم با چوگان زرینی که در دستان ماست آسمان و ترفندهای آن را مانند تویی به هر طرف که بخواهیم برانیم!! حافظ! به نظر تو می توانی به این مرحله برسی؟! این گزافه گویی ها و لاف زدن ها در حد انسانی چون تو نیست که هنوز در عشق حق به جایی نرسیده است! چرا پای خود را از گلیمی که حد و اندازه تو در آن معلوم است درازتر می کنی؟! و توقعات بیجا داری؟ (رسیدن به این مرحله از عشق و شیدایی در حد هر کسی نیست بلکه اراده و عزم قوی می خواهد!)

دورنمای غزل

۱- رسیدن به یار از طریق عشق الهی میسر است

در ذهن خلاق و عرفانی حافظ رسیدن به خدای متعال که او را یار واقعی و نزدیک خود می داند از طریق عشق الهی یک محور اصلی است و در این راه از کسانی که مدعی عرفان هستند دعوت به عمل می آورد تا این راه را با هم طی کنند. این دعوت اصولی و بر اساس قاعده ای صورت می گیرد و اگر قرار باشد که همه مدعیان عشق دور هم جمع شوند و با ناله و آه و طی ریاضتی مشخص و برنامه خودسازی این راه را طی کنند به هدف نخواهند رسید، باید ابتدا موانع را شناخت و در دفع آن چاره ای اندیشید.

۲- ریا و فریکاری بزرگ ترین مانع عشق است

آن موانع کدامند و چگونه باید از آنها خلاص شد؟! حافظ که خود خواهان و مشتاق این راه عرفان است و از ذهن و قلب او این عشق و علاقه و شیدایی جدا نمی شود، به همه کسانی که عشق حق و رسیدن به او را طلب می کنند می گوید این لباس ریا و تزویر را از خود دور نمائید و از روی صداقت و اخلاص و پاکی خط بطلان بر این نقش خرابی که برای خود تهیه دیده اند بکشند تا آنجا بی که در امکان دارند در فکر سازندگی خود باشند و جان و روح و شخصیت خود را با آب خرابات عرفان و معنویت شستشو دهند و عاشقانه برای خدا سازند و از تعلقات دنیایی و خواسته های نفسانی و وسوسه های عقلانی پاکیزه گردانند، در این صورت است که می توان مسیر مطمئنی را تا کوی دوست طی نمود که دارای آثاری خواهد بود که سالک و عارف برای عمل به آن حتی به بهشت و نعمتهای آن هم نمی اندیشد و خواهان آن نیست چون به عناصر مهمتری مثل شراب ناب عرفانی که او را مست حق گرداند و یا شاهد و الگویی متعالی و ممتازی که مقتدای او باشد رسیده و از این طریق به وصال حق نائل می شود و مورد مرحمت و لطف ویژه حق قرار می گیرد و از هیچ چیز که به ظاهر مردان معمولی طالبند اعتنایی ندارد و این هدف بزرگ حافظ عزیز است.

۳- زندگی بر اساس عشق انسان را متحول می سازد

قبل از آنکه جان آدمی چون کبوتری از قالب تن خارج شود و این قفس دنیایی را ترک کند باید زندگی واقعی و پر معنای عاشقانه، انسان را متحول سازد و سعادت و رستگاری را نصیب او نماید. این راه حافظ برای رسیدن به این مقصود است که انسان عارف با عشرت و زندگی پر تحول خود که از رهگذر عشق الهی بدست آورده است بیهوده شب و روز را سپری نسازد و به لحظات عمر خود معنی و مفهوم اصیل ببخشد و رنگ عاشقانه و پر ارزش بدهد.

بعد از این عشرت که حافظ خط سیر آن را نشان می دهد می توان به اسرار الهی رسید که در پرده غیب در حال انزوا و تنهایی مانده است و منتظر انسان عارف و شناسنده حق می باشد و این کلیدی است که درهای دشواری و مشکلات را برای سالک باز می کند و همین اسرار الهی و رمز و راز حق است که جهان و تحولات و سرنوشت آن را رقم زده است و چون به دست عارف می افتد و مورد نظر و لطف حق قرار می گیرد جهان و دور فلک که در واقع اشاره ای است به تحولات زندگی انسان و گردش ایام، برای او بیهوده و هرزه نخواهد بود و ضرر و زیانی به او نخواهد رسید و در مسیر فنا و نابودی قرار نخواهد گرفت و این ابدیت و ماندگاری تنها از عشق الهی بر می آید و بس. چه سعادت بالتر از آن!

ولی آیا این مسیر قابل طی شدن است؟! و آیا ما می توانیم با این آدرس و منازل را که حافظ نشان داده است به حقیقت زندگی و رستگاری واقعی نائل آئیم و به مرحله و مقامی برسیم که بهشت با همه خوشی های وصف ناپذیرش در

مقابل آن ناچیز و بی مقدار است؟! طبق رهنم حافظ عزیز این آرزوها و ادعاها برای انسان عیب نیست ولی باید انسان حد و اندازه خود را دریابد و در خودسازی درونی خود کوشش نماید و بطور عمیق و جدی در راه پاک نمودن آینه درون و جان و فطرت خدادادی خود تلاش کند تا لطف حق در آن متجلی شود. پس اگر بخواهیم خرقة و دلّی سالوس و ریا را از خود بدر آوریم و آن شخصیت کاذب و دروغینی که برای خود ساخته ایم و شهرت و مقام دنیایی در آن نهفته است خلاص شویم و مورد رحمت الهی قرار گیریم و به مقام بالای عشق برسیم و از شر و زیان زمانه و دور فلک در امان باشیم باید در ساختن خود چاره کنیم و به این نصایح و رهنمودهای بزرگ عمل کنیم.

۴- سر فصل مباحث مهم این غزل

حافظ که عشق را بطور عمیق دنبال می کند و در همه غزل های او این پی گیری عمیق وجود دارد در این غزل به چند نکته که سر فصل این آن شناخته می شود پرداخته که بطور کلی چنین است:

- (۱) صوفی
- (۲) خرقة سالوس (دلّی ریا)
- (۳) نقش زرق و دروغین
- (۴) خرابات
- (۵) عشق الهی یا بهشت آخرت
- (۶) عشرت (عیش حقیقی و عاشقانه)
- (۷) اسرار الهی که در پرده غیب پنهان است.
- (۸) جلوه ای از او
- (۹) حد و اندازه عاشقان

۵- تبیین و شرح چند نکته مهم این غزل

وقتی به این عناوین می اندیشیم و آنها را مرور می کنیم به ذهن و مقصد حافظ پی می بریم که وی چگونه مسیر عشق الهی را بطور عمیق جدی گرفته است و خواهان دست یابی به مقاصد عالی آن است:

(۱) **صوفی:** در غزلیات حافظ نام صوفی بسیار برده شده است و غالباً در ردیف زاهد، محتسب، فقیه، واعظ، عارف، که هر کدام جایگاهی دارند مورد نقد و انتقاد قرار می گیرد. صوفی در لغت به کسی گفته می شود که بطور معمول عارف شناخته شده و لباس مخصوص صوفیه (خرقة، دلّی) که از جنس پشم است بر تن نموده است و دیگران را به عرفان دعوت می کند. حافظ که سیر و سلوکش در راه عشق جنبه انحصاری و تجربی ات و ناشی از حکمت و دانش های اصیل درونی اوست و دامنه آموزش های چنین مکتب فکری عنی ای را در غزلیاتش نشان می دهد نمی تواند با عرفان صوفیه عصر خود شبیه زاهد هایی که عبادت را برای گرفتن پاداش الهی تلقی می کنند و رابطه خود را با خدای خویش نوعی داد و ستد خشک و خام بحساب می آورند در یک مسیر بدانند لذا به نقد افکار و رفتار آنان می پردازد و در عین اینکه به آنان انتقاد دارد ولی از آنان برای رسیدن به اهداف مشترک عشق دعوت به همکاری می نماید تا به شکل گروهی با انتقال تجربه به یکدیگر این سیر و سلوک طی شود و حافظ آثار برجسته این همکاری را نشان می دهد.

صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد ورنه اندیشه این کار فراموشش باد

(۲) **خرقة سالوس (دلّی ریا و فریکاری):** عرفان حافظ بر اساس خلوص نیت و اخلاص عمل و از هر گونه انحراف و کسب اقتدار و نیرنگ و گمراهی بدور است و ریا و خدعه برای نفوذ در مردم راهی ندارد و حافظ موضوع ریا و ریاکاری کسانی را که در راه عشق قدم می زدند فراوان مطرح ساخته و در زیر ذربین و موشکافی قرار داده است و برائت و انتقاد خود را نسبت به زاهدان یا عارفانی ریاکار را تکرار نموده است. و به نظر او برای رسیدن به وصال حق از طریق ریا و زرق و

خدعه کاری غیر ممکن است و در این دعوت حافظ از صوفیان عصر خود می خواهد که از این لباس ریاکاری که همان شخصیت دروغین و خودساخته است بیرون آیند و صادقانه و خالصانه مسیر حق عشق را پیمایند و تا این مرحله از خودسازی صورت نگیرد مسیر عشق الهی طی نخواهد شد چون در این صورت انسان دکانی برای شهرت باز خواهد نمود و بجای رسیدن به حق به مردم گرایش خواهد داشت و این دنیاگرایی و شهرت و در پیشگاه مردم بر خلاف آن راهی است که حافظ به عرفای زمان خود نشان می دهد.

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو
بس که در خرقة آلوده زدم لاف گزاف
شرمسار از رخ ساقی و می رنگینم

(۳) نقش زرق و دروغین: این فریبکاری که حافظ از آن گریزان است با عرفان که راه خلوص و اخلاص است منافات دارد و کسانی که با ریاکاری وارد این عرصه می شوند بدانند که هدف واقعی آنان نفوذ در صفوف مردم ساده لوح و انحراف در ایمان و اعتقاد آنان است و اگر خود هم در ابتدا به این موضوع اندیشه نکرده باشند سرانجام به آنجا می خواهند رسید که بجای خدا به مردم و برای ورود در عرصه قدرت و ثروت تلاش خواهند کرد. حافظ در عرفان خود راه صداقت را انتخاب نموده است و به شکل های گوناگون این صداقت را تبیین می کند چون راه حافظ در عرفان کسب لطف و عنایت الهی است و حتی او سالوس صوفیه و کرامات اهل عرفان را آتشی می داند که به جان افراد اهل سیر و سلوک افتاده و هستی آنان را به باد خواهد داد.

حافظ این خرقة بینداز مگر جان بیری کاتش از خرقة سالوس و کرامت برخاست

(۴) خرابات عشق: در فرهنگ فکری حافظ خرابات مکان حضور مردان خداست و کسی که در صف این مردان نرود و در جمع آنان قرار نگیرد تأثیر نخواهد پذیرفت و از آن شخصیت پوشالی و خودخواهانه که برای خود به مرور زمان ساخته است جدا نخواهد شد. پس خراباتی کسی است که تجربیات مادی و ظاهری را کنار گذاشته و آن بتی که از افکار و خصلتها و تربیت خود به نمایش گذاشته است بر زمین بزند و بشکند!! و برای رسیدن به شخصیت مطلوب که مورد پسند حضرت دوست باشد از نفس گرم و ملکوتی مردان خدا، انبیاء و اولیاء بهره مند گردد. چون راه وصال به کوی دوست از میکده عشق و خرابات خودسازی می گذرد چون تجربیات فردی و معمولی که در آن شائبه اقتدار و شهرت و دنیا خواهی وجود دارد تکیه گاه ضعیف و سستی هستند که انسان راه بجایی نخواهد برد.

خشک شد بیخ طرب راه خرابات کجاست تا در آن آب و هوا نشو و نمایم بکنیم

(۵) عشق الهی یا بهشت موعود؟ : حافظ بعنوان یک عارف که از تجربیات غنی و ارزشمندی برخوردار است و در غزلیاتش اصول این عرفان و مکتب فکری خود را به تفصیل بیان می کند با هر گونه معامله که از یک فرمول ریاضی که از نوعی تجارت برخوردار باشد در رابطه با عشق الهی و رسیدن به معبود واقعی مخالفت می کند و علت مخالفت او با زاهد، فقیه، واعظ، و صوفی بر اساس همین محور می باشد چون هدف اصلی او رسیدن به خداست و همه چیز را در رسیدن به کوی دوست فدا می کند ولی زاهد بر عکس برای رسیدن به بهشت و دست یابی به نعمت های آن رابطه خود را تنظیم می کند و این دو مکتب و گرایش فکری کاملاً با هم در تضاد هستند!!

چو طفلان تا کی ای زاهد فریبی به سب بوستان و شهید و شیرم
زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست تا در میانه خواسته کردگار چیست؟!

زاهد در نهایت به خود و به خوشی خودمی اندیشد و چون در نهایت قصد او این است که به بهشت وارد شود تا از رزق و روزی آن بهره مند شود و حافظ به او هشدار می دهد که این زهد خام و خشک است و ناشی از خودبینی و ظاهر پرستی است. در حالیکه حافظ حتی به خود و به جان خود هم نمی اندیشد و همه چیز را فدای دوست می داند.

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روی رخسار بینم و تسلیم وی کنم

(۶) عیش و عشرت : عشرت یعنی زندگی . همین زندگی که کهکشان ها و هزاران پدیده آشکار و پنهان برای روشنایی چراغ آن بر پا ایستاده اند. ولی منظور از عشرت گذر زمان و سپری نمودن عمر آدمی نیست. و چنانچه زندگی در مسیر خود تحولی به انسان نبخشد و او را در راه رشد و تعالی قرار ندهد چه سودی خواهد داشت؟! بعضی از مشرب های فکری خوشی و لذت را برای انسان پیشنهاد می کنند و یا جنبه های دیگری را محور این تحولات زندگی می دانند و حافظ زندگی ای را محترم می دارد که با عشق و شوق به حقایق و اسرار عالم رقم خورده باشد و از تربیت اهل راز برخوردار باشد نه آن عیشی که نعره مستانه اش نشان دهنده غفلت و دوری از عدالت و کرامت انسان و حقایق عالم است ، در حالیکه عیش واقعی باید به اصل خود که وصال و لقاء الهی است منتهی شود نه پایانش همین دنیا باشد!!!

ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد

(۷) اسرار الهی که در پشت پرده غیب منزوی است: اسرار و حقایق عالم در نزد خداست و جهان و همه مخلوقات بر اساس آن خلق و امر می شوند . و از طریق یک زندگی عاشقانه معنوی که همه آثارش عرفانی و اصیل است می توان به حقایق پیدایش خلقت دست یافت و آنگاه جلوه ای از نگاه و توجه او انسان را دگرگون و مناسب وصال می سازد و همه توطئه ها را که بر علیه انسان است درهم می شکند و این نظر حافظ است. از طرفی درک این سرّ خدایی صرفاً برای اهل راز و مردان خدا قابل درک است و افراد دیگر که در جاذبه های دنیایی افتاده اند از فهم و آثار مؤثر آن برکنارند. و همانطور که حافظ در باب خودسازی انسان فرموده است اگر سالک آینه درون خود را پاک سازد و لطف خدا در آن تجلی کند آنگاه می تواند نقوش جام جهان بین که در درون اوست به راحتی ببیند و بخواند و این همان پی بردن به اسرار الهی است. اسرار ی که در پشت پرده غیب منتظر است تا لایقی بیاید و آن را بیابد و بشناسد و به وصال حق برسد!!

گرت هواست که چون جم به سرّ غیب رسی بیا و همدم جام جهان نما می باش

(۸) جلوه ای از او : حافظ در این غزل به این موضوع توجه خاصی دارد که همه چیز به دوست که یار انسان است ختم می شود و اگر قرار است که عشق نقش ارزنده ای در انسان و تحول او ایجاد کند باید از جانب او باشد و اگر او به انسان لطف نکند و نظر و نگاه محبت و جانبدار نداشته باشد انسان از خطرات زمانه به سلامت نمی گذرد و به مقام شایسته معنویت و عرفان نمی رسد. و اگر افکار و اندیشه های حافظ را در لابلای غزلیات او دنبال کنیم خواهیم فهمید که حافظ بعنوان یک عارف اصیل که در پی حقیقت آفرینش و اسرار عالم است و در کوی دوست به آرامش می رسد به همین یک نظر می اندیشد و همه امید او به همین یک نگاه است! که چون باشد انسان می تواند حوادث فلک و روزگار را به سلامتی و آسودگی از سر بگذراند!!

اگر چه مست و خرابم تو نیز لطفی کن نظر برین دل سرگشته خراب انداز

(۹) حد و اندازه عاشقان : آیا دوری از ریا و رسیدن به باده و شاهد عشق الهی که فراتر از بهشت است ما را از طریق یک زندگی عاشقانه به اسرار الهی و آنگاه نصیبی از نگاه او خواهد رساند؟! حافظ در جواب می گوید: ما که موفق به گام برداشتن در مسیر خودسازی نشده ایم و عرفان واقعی خدا را نمی شناسیم این آرزوها و درخواستها در حد یک لاف و گزاف بیشتر نخواهد بود!! این راه که از خودسازی شروع و به جلوه ای از نگاه و لطف او منتهی می شود زمانی تحقق خواهد یافت که انسان بطور جدی اراده طی این مراحل را داشته باشد در غیر این صورت پای خود را از گلیم خود بیشتر برداشته است و به کار بیهوده و بی پایه ای دست یازیده است!!

حافظ درین کمند سر سرکشان بسی است سودای کج میز که نباشد مجال تو



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

عشق عالم سوز

غزل ۱۵۲

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد	(۱) در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد	(۲) جلوه ای کرد رخش، دید ملک تاب نداشت
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد	(۳) عقل می خواست کزان شعله چراغ افروزد
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد	(۴) مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز
دل غم‌دیده ما بود که هم بر غم زد	(۵) دیگران قرعه ی قسمت همه برعیش زدند
دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد	(۶) جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت
که قلم بر سر اسباب دل خرم زد	(۷) حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت

شرح غزل

در آن شرایط قبل از آفرینش جهان که هنوز زمان و حرکت مطرح نبود پرتوی از زیبایی و حسن ذاتی که خدای عالم هستی لحظه ای کوتاه و زودگذر خود را نشان داد حضور و ظهور پیدا کرد. **در این موقعیت بود که عشق بوجود آمد و همه عالم را عاشق و شیفته حق گردانید** (آن حسن و زیبایی، عشق را بوجود آورد و عشق، جهان را هدفمند کرد و معنی بخشید). وقتی رُخ زیبایی تو که در کمال حسن است برای خلقت جهان جلوه کرد و خود را نشان داد **ابلیس که در ردیف ملائکه جای داشت تاب و تحمل دیدن این تحول در عالم را نداشت**، غیرت و تعصب او که فاقد عشق بود به جوش آمد و او مانند آتشی به جان آدم افتاد و به مخالفت با او پرداخت.

عقل که قوه تشخیص آدمی بود می خواست که از این عشق برای تقویت خود بهره برداری کند و چراغی برای سیر و حرکت خود برافروزد، پرتو عشق که درخشنده تر از عقل بود به حمایت آمد و جهان را بر اساس شیقتگی حق نظم و نسق بخشید. (نگذاشت که عقل همانند ابلیس و اندیشه های ابلیسی محور آفرینش و هدایت قرار گیرد). **عقل** که مدعی روشنایی و راهیابی بسوی حقیقت بود خواست که از این فرصت استفاده کند و به تماشای اسرار عالم بیاید و جهان را بجای عشق و محبت بر اساس محاسبات سود و زیان رقم زند ولی دستی از عالم غیب پیدا شد و بر سینه این نامحرم کوبید و او را از دخالت دور کرد. (از طریق عقل نمی توان به اسرار عالم پی برد بلکه از طریق عشق می توان)

ما انسان ها دو گونه شدیم : گروهی به عیش و زندگی معمولی چسبیدیم و به آن دلخوش شدیم و گروهی دیگر به عشق روی آوردند و این دل غم‌دیده انسان عاشق بود که به جای خوشی زودگذر دنیایی، غم عشق را پسندید و آن را پذیرفت تا از این نردبان غم به رشد معنوی خود ادامه دهد.

چرا ما عاشق شدیم؟! چون این جانی که اصل و محور هویت ما بود از عالم خاک نبود بلکه از جهان علوی و ملکوت آمده بود و لذا عاشق چاه زنخدان (صورت و چانه زیبای) او شد و بهمین منظور برای وصال او دست به زلف پر پیچ و خم او زد و راه غم و دشواری عشق را بر گزید. از آن زمانی که حافظ بر اساس همین دیدگاه و فلسفه آفرینش عاشق تو شد بر تمام عواملی که باعث خوشی و خرمی او می شد قلم محو و بطلان کشید و طرب و شادی ها را کنار گذاشت و طومار آن را در هم پیچید!!

دورنمای غزل

۱- اساس ویدایش جهان بر پایه و محور عشق به خداست

حافظ در این غزل نگاهی عمیق ولی گذرا به موضوع عشق دارد و اساس جهان از جمله انسان را بر پایه و محور عشق به خدا می داند. ظاهراً نظر حافظ در این مورد خاص توجه و تفسیری است بر آیه مبارکه: یسبح لله ما فی السموات و الارض (۱/ الجمعة) که جهان و هر چه در آن هست بسوی خالق و صانع جهان و به عشق او در حرکت هستند. و در آنجا که از ابلیس و رفتار او در رابطه با آدم سخن می گوید برداشتی از آیات قرآن دارد. مثل آیه مبارکه: و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی.... (۳۴/ البقره) بهر حال این عارف شب زنده دار و زنده دل که شب ها به راز و نیاز مشغول است و در سحرگاهان پیام سروش را از طریق باد صبا دریافت می دارد کاخ بلند عشق را اساس خلقت می داند و جاودانه بودن آن را ناشی از تجلی حسن الهی می داند و اینگونه است که عشق و عاشقی را برای انسان و تحول آن سرنوشت ساز و تعیین کننده ترسیم می نماید. و حتی حاضر است که سختی راه و دشواری عشق را تحمل کند و اندوه و غم آن را به جان بخرد و قلم بر اسباب دل شاد و خرم خود بکشد و از خوشی و شادابی زندگی بگذرد تا به وصال او برسد که رستگاری ابدی را در آن می بیند.

۲- فهرست مطلب ارزنده در این غزل

در یک نگاه مختصر می توان در این غزل این نکات مهم را فهرست وار بازگو نمود:

- ❖ جهان خلقت بر اساس عشق بنا شده است.
- ❖ علت این عشق و کشش این بود که خدای عالم لحظه ای حسن و زیبایی خود را نشان داد و ذرات را عاشق خود گرداند!
- ❖ در میان انسان ها، گروهی عاشقند و گروهی به همین زندگی معمولی روزگار می گذرانند.
- ❖ هیچ عامل و انگیزه ای نمی تواند نظام عاشقانه و منظم و خیره کننده عالم را بر هم بزند، نه عقل آدمی و نه ابلیس شقی.
- ❖ ریشه و زمینه وقوع و پیدایش محبت و عشق در درون آدمی بلحاظ روح و جان ملکوتی اوست که نسبت به حسن و زیبایی حضرت دوست جذبه و گرایش ماهوی و اصیل دارد.
- ❖ کسی که عاشق است به وصال و رسیدن به کوی او می اندیشد و در این راه غم و اندوه و گرفتاری های راه عشق را با جان و دل می پذیرد.

۳- جهان و عشق در کلام حافظ

برای توضیح و تبیین این موضوعاتی که از این غزل استنباط شده است روی چند نکته و مطلب می توان بسط سخن داد و حقایقی را که حکیم متأله حافظ قرآن تعلیم داده است ذکر نمود:

- (۱) **ماهیت جهان:** برای انسان که جزئی از جهان است مهم خواهد بود که بداند واقعاً ماهیت جهان چیست؟ بهر حال انسان از طریق شناخت ماهیت جهان به ذات خود پی می برد و به خودشناسی نائل می آید. و از جهان بینی اخذ شده از نگاهی که به جهان انداخته است زندگی خود را پایه ریزی می کند. پس شناخت ماهیت جهان برای او در اولویت خواهد بود.

در تاریخ، مکتب های گوناگونی با گرایشات متفاوت جهان بینی های مختلفی را عرضه داشته اند که این جهان بینی ها، افکار و الگوها و مسیرهایی را ارائه می دهند که زندگی و جامعه انسان بر اساس آن تنظیم خواهد شد. در این تفاوت ها، جهان بینی عرفانی حافظ جایگاه ویژه ای خواهد داشت. حافظ بر خلاف نظریه های مادی جهان که برای عالم خلقت حاکم با شعوری را اثبات نمی کنند جهان را یکپارچه، عاشق و شیفته خدا می داند که در مسیر هدفداری در حرکت است. و همه ذرات گوش به فرمان اویند و یک لحظه از این حقیقت دور نیستند و نه تنها فرمانبر امر الهی هستند بلکه مشتاقانه و عاشقانه این راه را طی می کنند و این یعنی عشق همه عالم. وقتی همه عالم عاشقند چرا انسان به این حقیقت آشکار واقف و آگاه نباشد؟!

کسانی که به مادیگرایی گرایش دارند جهان را خشک و بی روح و فاقد شعور و حیات و آگاهی و نظارت تلقی می کنند در حالیکه حافظ از آموزش های قرآنی و تعالیم مردان خدا و تجربه های عرفانی خود دریافته است که جهان با همه گستردگی خود بر خلاف باور غلط مکتب های غیر الهی، دارای اهداف بلندی در خلقت است و این مسیر متعالی را عاشقانه می پیماید. پس جهان در نظر حافظ صرفاً یک حرکت بدور خود نیست که هیچگونه هدفی نداشته باشد و بیهوده و باطل و بی هدف بوده باشد. و لذا این همان جهان است که پدیده هایش با او سخن می گویند و باد صبايش هر صبحدم برای او پیام مهمی از صلح و محبت و بشارت از دوری غم و اندوه دارد و پیکی است که از کوی یار همواره برای او ارمغان تازه ای می آورد.

این انسانی که درون خود را از هر گونه خطا و لغزش مصون نگهداشته و آینه فطرت را صاف و مصفا نموده است سخن پدیده های عالم را می شنود و محرم راز های ناگفته و ناشنیده می گردد و تسبیح و ذکر آنان را درک می کند و هماهنگ با این کاروان پر شتاب آگاهی بسوی معبود بی چون و چرا که در کمال حسن و جمال و زیبایی است در حرکت است. و این مجلس انس و محبت که منور به حضور حضرت دوست است و این میدان مغناطیس عشق که باعث شده تا همه ذرات و پدیده ها در مدار خود بدور کعبه دل بچرخند یک جهان آشنا و ارزشمندی است که حافظ بیان کننده آن است. و این جهان آشنا بر خلاف آن جهان مادی و بیگانه با انسان است که هر کاری را در زیر سقف بلند آن مجاز می داند و کانون محبت و عشقی برای آن تصویر نمی گردد!!

(۲) ریشه درخت عشق: این ریشه درخت عشق که در وجود آدمی کاشته شده است از کجاست؟! و از کجا تغذیه می شود و بوجود آمده و رشد می کند؟! حافظ به این سؤال جواب می دهد، می گوید: از تجلی حسن الهی جهان عاشق شد و انسان به لحاظ دارا بودن روح خدایی به عشق گرایش پیدا نمود و همه ارزش هایش در آن نمایان خواهد شد. راهی برای او غیر از راه عشق که او را به کوی دوست می رساند راه دیگری وجود ندارد و این حرف قاطع حافظ است. وقتی با این جهان بینی عاشقانه وارد زندگی و روابط اجتماعی و عاطفی می شویم بی شک اگر اساس آن را بر طبق رهنمودها و جهان بینی حافظ باشد پر از محبت و همکاری و رشد و تعالی است. واقعاً ما به دنبال این عناصر پیشرفت نباید باشیم؟! پس اگر در جستجوی حقیقتیم به حرف های حسابی حافظ گوش دل بسپاریم.

(۳) جهان عاشقانه باقی خواهد ماند: همانطور که حکیم بزرگ حافظ عزیز می فرماید جهان بر اساس ناموس عشق بطور منظم و به شکل شگفت انگیز و پر قدرتی می چرخد و در مدار مشخصی بسوی مقتدری در حرکت است و هیچ عاملی هر چند در حد اراده آدمی و یا در حد و اندازه جهانی و کهکشانها قادر نیست این نظم کاخ بلند هستی را متزلزل نماید. و عقل که دنبال سود طلبی و خودخواهی های خود را دنبال می نمود نتوانست وارد این میدان پر کشش شود و ابلیس که از آسمان بود جرأت نفوذ به این کانون جهانی را نداشت و پس از قرن ها هنوز نتوانسته این سد محکم الهی را در هم شکند و این سخن ارزشمند حافظ که ریشه در قرآن و تعالیم رسول معظم محمد مصطفی (ع) دارد این آموزش و پیام را برای ما دارد که نظام متقن و مستحکم جهان عاشقانه و شیفته حق باقی می ماند. ای انسان خودت

را به این کاروان برسان!! و هیچ مکتب و مشربی هر چند دارای اقتدار و نفوذ در میان مردم داشته باشد قادر نیست این قانون لایتغیر خدایی را عوض نماید و طور دیگری در میان مردم و زندگی آنان نهادینه نماید. و قول و سخن حافظ قول و سخن همه مردان الهی است و دعوت جدی کتب انبیاء است که جهان همچنان بر اساس عشق اداره خواهد شد و لا غیر!

۴) عاشقان و غیر عاشقان: در نظر حافظ مردم دارای دو گونه گرایش هستند:

❖ عده ای که قرعه فال به نام عیش و زندگی زدند و جز به زندگی و خوشی زود گذر آن به چیز دیگری فکر نمی کنند.

❖ عده دیگری که غم عشق و راه دشوار آن را پذیرفتند و این غم را برای رسیدن به کوی دوست از دل و جان خریدند و مشکلات پر خطر راه عشق را تحمل نمودند و تا با آمادگی های مناسب شایسته لطف و عنایت حق شوند.

اگر نگاهی به زندگی مردم دنیا انداخته شود این تقسم بندی ها بوضوح و آشکار دیده می شود البته گروه اول بیشتر به چشم می خورند و طبق وعده مردان الهی به تدریج بر گروه دوم افزوده خواهد شد.

۵) **عشق در انسان از جان و درون او سرچشمه می گیرد:** حافظ اصل وجود انسان را روح و جان او می داند و برای جسم اهمیتی نمی دهد و عامل عشق در انسان را ناشی از همین روح می داند که چون به این عالم آمده و در این غریبستان گرد و غبار دنیایی گرفته است کدر شده و لطف الهی در آن متجلی نمی شود. و تمام نصایح حافظ در این نکته خلاصه می شود که با خودسازی، این آینه درون را پاک و زلال سازیم و چون لطف الهی در آن منعکس شود عشق و محبت در انسان شعله ور می شود و آنگاه به اسرار و حقایق مهمی که قبلاً نمی دانست دسترسی می یابد و همه حقایق را در جام جهان نمای وجود خویش که خالق او در ازل در او بودیعه گذاشت بود مشاهده خواهد نمود.

۶) **عاشق واقعی دشواری راه عشق را تحمل می کند:** چرا حافظ قلم بر اسباب دل خرم خود زده است و از خوشی دست کشیده است؟! مگر لذت های دنیایی قابل چشم پوشی است؟ مگر می شود از لذت این جهانی که در اطراف خود مشاهده می کنیم دست برداریم؟! حافظ مرد میدان عشق است و از رطل گران آن نوشیده و جز به یار و کوی به چیز دیگری نمی اندیشد و چون خود را در این دنیا زندانی و محبوس می داند می خواهد تا کبوتر جانش از میله های آن خارج شود و به شوق دیدار دوست پرواز کند. چنین شخصیتی که شب ها به عبادت و ذکر و سحرگاهان به درس قرآن مشغول است و پیام سروش و خواب های عارفانه قلب و ذهن او را منر ساخته است به این دنیا و خوشی موقت زودگذر آن نمی اندیشد و پشیزی قائل نیست و فریبی بیش نمی داند. آیا مفهوم رندی و قلندری جز این است که انسان عارف این چند روزه را تحمل کند تا به دولت دیدار یار نائل آید. آیا این معامله ساده قابل درک نیست؟!



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب)

چشم پر نیرنگ او!!

غزل ۱۹۱

- ۸ آن کیست از روی کرم با من وفاداری کند
 ۹ اول به بانک نای و نی آرد به دل پیغام وی
 ۱۰ دلبر که جان فرسود ازو کام دلم نگشود ازو
 ۱۱ گفتم گره نگشوده ام زان طره تا بگشوده ام
 ۱۲ پشمینه پوش تند خو کز عشق نشیدست بو
 ۱۳ چون من گدای بی نشان مشکل بود یاری چنان
 ۱۴ زان طره پر پیچ و خم سهلست اگر بینم ستم
 ۱۵ شد لشکر غم بی عدد از بخت می خواهم مدد
 ۱۶ با چشم پر نیرنگ او حافظ مکن آهنگ او

شرح غزل

آن چه کسی است که با عهد و پیمانی که با من بسته است با من وفاداری کند و نسبت به من که انسانی گناهکار و خطاکار هستم یک لحظه نیکوکاری و محبت نماید. اولین کاری که باید آن شخص وفا دار در حق من انجام دهد این است که پیغام محبت و دوستی آن یار عزیز را به دل و ضمیر من برساند و آنگاه کار بعدی او این خواهد بود که با یک پیمانه شراب عشق مرا مست حق گرداند و در این رابطه مراتب وفاداری خود را نسبت به من انجام دهد.

آن دلبری که با عشق و جمال خود ما را مجذوب و شیفته خود ساخته است جان و هستی ما در فراق او در حال فرسایش و از بین رفتن است ولی هنوز دلم به آرزوی خود نرسیده است. البته باید دانست که ما نباید نسبت به او ناامید شویم. بهر حال این امکان وجود دارد که او دلداری نماید و رنج ها و غم هایی که در زمان هجران کشیده ایم جبران نماید. من به او گفتم که هنوز نتوانسته ام در راه سیر و سلوک برای وصول به او گره از طره (موی زیبای او) بگشایم و بین من و او هنوز موانعی در جهت رسیدن وجود دارد، او در جواب من گفت که من گفته ام که این طره به اشکال مختلف طراری و نقش های فراوانی را بازی کند که تو به اسرار آن واقف نمی شوی!!

آن عارف پشمینه پوش که با اصرار و اخلاق تند و سخت گیری می خواهد راه عشق را به آسانی بییماید بی شک موفق نخواهد شد و بویی از آن نخواهد شنید چون باید در راه عشق انسان به رمز و رازهایی برسد تا بدون هوشیاری و زیرکی که مخصوص افراد مادی و دنیا طلب است رها شود و با همه وجود راه عشق را طی کند. البته بین من و او همواره این سؤال و مشکل وجود دارد که چگونه می تواند یک رابطه تنگاتنگ و نزدیکی او با من گدای بی نام و نشان داشته باشد؟ آنهم از

طرف یاری که دارای برحسستگی ها و ویژگی های خاصی است. مثل سلطانی که بر کشور پهناوری مسلط است حال می خواهد که با یک رند بی سر و پای یازاری که اصالت و ارزشی ندارد عیش و رابطه پنهانی اسرار آمیزی برقرار سازد؟ اگر از آن طره پر پیچ و خم او ستم و ظلمی ببینم پذیرش آن برای من سهل و آسان است چون کسی که عیار و جوانمرد است از اینکه بخواهد خود را به او برساند از بند و زنجیر او چه غم و ترسی خواهد داشت !! **لشکر غم و اندوه** هر روز و هر لحظه با تمام قدرت و تعداد به طرف ما سرازیر می شوند و لذا از بخت و توفیق این انتظار است که مددی نماید تا از آسیب آنها رها شویم و در این راه توقع است که مولانا بهائ الدین عبد الصمد بحر آبادی از اعقاب شیخ سعد الدین محمد حمویی که از عالمان و دانشمندان معاصر حافظ می باشد به برکت وجود او غم از ما دور شود و او غمخوار ما باشد. حافظ تو که قصد رسیدن و وصال او را داری و عاشق و شیفته چشمان مست و زیبای یار شده ای توجه داری که چشم او بسیار پر نیرنگ است و جواب سریع و قاطعی به تو نخواهد داد. چون زیبایی او که بیشتر در موی زیبای او تجلی می کند در چشمان انسان بسیار به شکل طراری ظاهر می شود و به نقش ها و شکل های گوناگونی در می آیند و تو از اسرار و رمز و راز آنها آگاهی نداری !! پس باید مواظب باشی و احتیاط را از دست ندهی .

دورنمای غزل

۱-بیشترین توجه و تکیه حافظ مربوط به رابطه صمیمانه با یار است

بیشترین توجه و دقت حافظ به ارتباط انسان رهرو با خدای مهربان می باشد که حافظ او را یار می نامد. و این موضوع برای کسی که صادقانه در راه عشق برای رسیدن به او و ارزش هایی که عارف به آن فکر می کند بسیار مهم است. در اکثر غزلیات دیوان حافظ این حقیقت به اشکال گوناگون حائز اهمیت جلوه می نماید. در این غزل از مشکلاتی که انسان عاشق در پیش دارد و شکل برخوردی که محبوب با او دارد مسائلی مطرح شده است که لازم است به شکل جدی مورد پذیرش قرار گیرد.

از یک طرف عاشق دلسوخته با تمام تلاش راهی را برای رسیدن به کوی دوست بر می گزیند و با پیروی از رهبر الهی که راه عشق را به نیکی می شناسد می خواهد طریق سیر و سلوک را با اخلاص و سلامت به پایان برساند ولی در طول این راه طولانی و پر خطر به این موضوع می اندیشد که آن یار مهربان به این انتظارات او چه پاسخی می دهد و به قول حافظ چشم او این عاشق زار را چگونه خواهد دید و توجه خواهد نمود و یا موی او که از زیبایی تمام دارد از چه پیچ و خمی بر خوردار است ؟ آیا می توان به او رسید یا نه ؟ ما نیاز به نیکویی داریم ، نیاز به پیام او داریم تا به این ارتباط مطمئن شویم. قصد آن داریم که مست و شیفته او شویم و او ما را بپذیرد و دلجویی کند . آیا او که سلطان عالم است با این گدای بی نام و نشان چگونه رفتاری خواهد داشت!!!

حافظ می فرماید : باید امیدوار بود و با عیاری و شجاعت راه سیر و سلوک را طی نمود ، از غم و محدودیت های ایام نهرا سید . لشکر غم را با مدد مردان خدا دفع نمود. ولی باید دانست که چشم او پر نیرنگ است ، اینطور نیست که با یک نگاه او همه کارها به سامان برسد. باید با آمادگی های بیشتری به سراغ او رفت ، چون : کان طره شبرنگ او بسیار طراری کند.

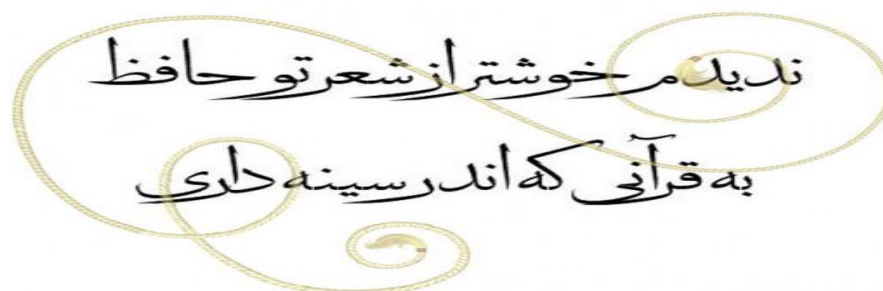
۲-عاشقان از او چه می خواهند و او چه کاری در حق آنان انجام می دهد؟

ما از او چه می خواهیم و از او چه انتظاری داریم و خواسته ما چیست!!!

- از روی کرم و گذشت با ما وفاداری نماید .
 - با من بدکار که اعمال درستی ارائه نداده ام نکوکاری کند.
 - از او پیغامی به دل و دروخم ما برسد.
 - با یک شراب بیخودی ما را مست حق و عاشق و شیفته او گرداند.
- در مسیر کوی دوست ما هم سعی و تلاش و ابتکار زیادی از خود نشان داده ایم ولی هنوز به او نرسیده ایم :

- ❑ در این مسیر پر خطر راه عشق جان ما فرسوده شده است و زحمات طاقت فرسایی انجام داده ایم.
- ❑ هر چقدر تلاش در مسیر سیر و سلوک داشتیم به کام و آرزوی خود نرسیده ایم .
- ❑ هنوز گره ای از زلف او باز ننموده ایم و موانع و مشکلات راه زیاد است و راه وصال دوست بسیار سخت و دشوار است.
- ❑ ما انسانها که مثل یک گدای بی نام و نشان هستیم چگونه به او که سلطان عالم است خواهیم رسید؟
- ❑ آن سلطان عالم که مسلط بر جهان و تحولات آن است چگونه با این انسانی که شبیه یک رند بازاری دارای اصل و نسب و تابع ارزش و کرامتی نیست رابطه عیش پنهانی و صمیمیت و دوستی برقرار خواهد نمود؟
- یار چگونه است ، او که خدای مهربان عالم است و به انسان از رگ گردن به او نزدیک تر است حافظ به شکل خاصی با عبارات و تعبیراتی او را نشان می دهد:
- ❑ هیچوقت نباید از او نا امید شد . او در جای مناسب نسبت به انسان دلداری هایی خواهد نمود و زحمات و تلاش های درست آدمی را جبران خواهد کرد.
- ❑ گیسوی که مسیر سیر و سلوک و راه عاشقان را نشان می دهد دارای پیچ و خم هایی است و طراری ها و نقش های گوناگونی در آن دیده می شود و این رمز و رازها و برخوردها هنوز برای انسان مشخص نشده است.
- ❑ برای آمادگی بیشتر جهت رسیدن به او باید گرفتاری هایی که از او می رسد تحمل نمود و گله و شکایت نداشت.
- ❑ از طریق جوانمردی و شجاعت و بی باکی باید در راه او قدم زد و هیچگاه از بند و زنجیری که باعث غمگینی و اندوهگینی ما می شود نگرانی به خود راه ندهیم.
- ❑ چشم یار بسیار پر نیرنگ و حسابگر است و هر کسی را در میدان پر جاذبه خود راه نمی دهد و بسیار طرار و پر نقش ظاهر می شود و دارای مواضع گوناگون و جلوه های فراوان برای جذب انسانهاست. باید مراقب بود . در این رابطه باید شرح صدر و تحمل آدمی زیاد باشد.

در مکتب درس لسان الغیب





شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب) وفات ۷۹۲ هجری قمری

غلام نرگس مست تو تاجدارانند
ترا صبا و مرا آب دیده شد غمـاز
ز زیر زلف دو تا چون گذر کنی بنگر
گذار کن چو صبا بر بنفشه زار و بین
نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو
نه من بر آن گل عارض غزل سرایم و بس
تو دستگیر شو ای خضر پی خجسته که من
بیا به میکده و چهره ارغوانی کن
خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد
خراب باده ی لعل تو هوشیارانند
و گر نه عاشق و معشوق راز دارانند
که از یمین و یسارت چه بی قرارانند
که از تطاول زلفت چه سوگوارانند
که مستحق کرامت گناه کارانند
که عندلیب تو از هر طرف هزارانند
پیاده می روم و همـره ان سوارانند
مرو به صومعه کانجا سیاه کارانند
که بستگان کمند تو رستگارانند

حافظ معلم قرآن و مدرس عشق که در برهه ای از دشوارترین لحظات عمر یک ملت که سرزمین پهناور ایران زیر ستوران و چکمه پوشان مغول در حال ویرانی بود سفره عرفان و درک حقیقت را گشود تا به زندگی مردمی که از سپاه جهل و ناامیدی به کنج تسلیم غنوده بودند دعوت به همزیستی، پاکیزگی دل، آزادگی، خودسازی و خداشناسی و فضائل و ارزش هایی نماید که سفاکان تاریخ او را از آن دور نموده بودند. این انسان زنده دل که حقایق و اسراری را در غزلیاتش برای ما از پس قرن ها به ارمغان گذاشته است خود را عاشق شیدایی و گدای ره نشین عشق می داند که برای رسیدن به کوی دوست اشک ها می ریزد و غم ها در درون خود پرورانده است.

او که دلش از عشق زنده شده است هیچگاه نمرده است و سخنانش زنده و جاری است و ما بر حسب فقر و احتیاج به خلوت حافظ خوش لهجه و شیرین گفتار می رویم و به سخنان شکر شکن عرفانی او گوش می دهیم تا برای زندگی در این عصر پر فراز و نشیب که علی رغم همه پیشرفت های خیره کننده آن بیش از قرون گذشته به تهدید و انحطاط روبروست راهی جدید و عزمی قوی و اراده ای محکم بیابیم و در زیر سایبانی از خودشناسی و اعتماد به نفسی که شمس الدین محمد لسان الغیب عاشقی برای همه نسل های بعد از خود بر پا نموده است لحظاتی را به آسودگی و اعتماد بسر ببریم و از این نفس رحمانی و همت عالی برای رسیدن به لطف دوست توشه معنوی بگیریم و چون به پای درس این عارف واصل که مست از شراب معرفت و پس از فراغت از درس قرآن صبحگاهی دلش پیام صبا را می شنود رسیدیم به سؤالاتی که در قرن های بعد برای ما مطرح شده و حافظ از قبل به تجزیه و تحلیل آن نشسته است و با ادبیات ابتکاری چشمه جوشان حکمت درون خود به زیباترین شکل به تصویر کشیده چه جوابی را آماده کرده است.

و اگر ببینید و بخوانید و تفکر کنید و آنگاه گوش جان بسپارید خواهید دانست که چگونه باید زندگی کنید. زندگی نه آنطور که با ذهن و تصورات نابجای خود ساخته ایم بلکه به آن شکلی که حافظ فیلسوف عشق در این کاروان با عظمت گوهرهای منظوم خود که حافظ ارزش های مکتب عشق الهی است به ما می آموزد.

**در این مجموعه لسان الغیب حافظ و دانای به قرآن به پرشی های ما انسان ها که در جوامع گوناگون
و مکان های دور و نزدیک زندگی می کنیم وبا آن سؤالات روبرو هستیم و بدنبال جواب منطقی وقانع
کننده ای می گردیم به لسان ساده که ناشی از بینش و کشف و شهود اوست پاسخ می گوید:**

- (۱) چرا سالک راه عشق نباید در مسیر رسیدن به منزل جانان یک زندگی پر امن و آسایشی برای خود داشته باشد و در عین اینکه به زندگی خود بطور معمول ادامه می دهد به سیر و سلوک هم بپردازد و سرانجام به موفقیت برسد؟
چون آسایش در جایی است که سکونت و توقف باشد. وقتی جرس و صدای کاروان که در هر لحظه انسان ها را برای کوچ کردن از این کاروانسرای دنیایی به حرکت و عدم ماندن دعوت می کند آسایش و عشرت به معنی واقعی غیر ممکن است.
مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم جرس فریاد می دارد که بر بندید محمل ها
- (۲) برای اینکه خدای عالم را همواره حاضر بدانیم و قلب ما به او نزدیک باشد چه اقدامی باید نمود؟
تو اگر با گناه و آلودگی و دنیا طلبی خود را از او دور نسازی و غایب نشوی ، می توانی او را در درون خود احساس نمایی.
حضوری گر همی خواهی از او غائب مشو حافظ
متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهلها
- (۳) آیا خدای عالم نیازی به این عشق ناقص و ناتمام انسان ها دارد؟!
وقتی او نیازی به چیزی ندارد و غنی و بی نیاز است مانند روی زیباست که نیازی به هیچگونه آب و رنگ و خال و خط ندارد. چون خدای عالم بالذات بی نیاز و کامل است و نیازی به عشق و شیفتگی ما ندارد. ولی در عوض ما به او برای نیازهای خود محتاجیم.
ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را
- (۴) چرا زلیخا از پرده عصمت و پاکی بیرون شد و خود را علاقمند و شیفته یوسف پیامبر جلوه داد؟
از آن روز اول معلوم بود که حسن و زیبایی و جذابیت یوسف چنین عشقی را در دل زلیخا ایجاد خواهد نمود و او را از لاک خود بیرون خواهد آورد.
منظور : چون خداوند از آن اول حسن و زیبایی خود را نشان داد معلوم بود که همه ذرات عالم عاشق او شوند!! و اینگونه بود که همه عالم عاشقانه خلق شد.
من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را
- (۵) چرا باید فقط از مطرب عشق بگوئیم و از شراب عشق بنوشیم و بدنبال کشف راز دهر و روزگار نباشیم؟ و عشق را مقدم بر جستجوگری در کشف راز دهر بشناسیم؟!
برای اینکه از میان محققین و دانشمندان کسی نیست که از طریق دانش و حکمت معمول راز دهر و علت وجودی آن را که معمای لاینحلی است معلوم سازد و این گره و مشکل را بگشاید و راه درک آن را برای دیگران هموار آسان نماید.
حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را
- (۶) عیبی که در جمال زیبارویان می توان سراغ داد و مشخص نمود و غیر از آن چیز دیگری نتوان گفت ، کدام است؟!
روی زیبا دارای مهر و وفا نیست و هر خواسته عاشق را پاسخ نمی گوید و اجابت نمی کند و این از ویژگی های معشوقان و محبوبان است.
جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب که وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را

- (۷) آسایش و آرامشی که انسان در دو جهان (دنیا و آخرت) بدنبال آن است چگونه و از چه راهی بدست می آید؟
 آسایش دو گیتی در دو نکته و حرف نهفته است بشرط آنکه تفسیر عملی آن را بدانی و راه اجرای صحیح آن را پیدا کنی ، یکی برخورد دوستانه و جوانمردانه و گذشت با دوستان و خودی ها و دیگری مدارا نمودن و سعی در عدم درگیری با دشمنان است. (در پیش گرفتن سیاست و روشی که ما را در هر دو بخش پیش دوستان و دشمنان محفوظ دارد)
 آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا
- (۸) در هنگام تنگدستی و محرومیت بدنبال چه کاری باید رفت که از همه با ارزش تر است؟
 در این زمان گرفتاری بهترین مسیر آن است که انسان یک زندگی سراسر محبت و عشق به حق را برای خود پایه ریزی کند بطوری که در آن مستی حق باشد نه گرایش به دنیا و دنیا طلبی و اگر موفق به کسب این دو مطلب شوی به کیمیای هستی خواهی رسید که گدا و دردمند را قارون و ثروتمند و بی نیاز خواهد نمود.
 هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را
- (۹) این آیین اسکندر که از او در افسانه ها و تاریخ اساطیر سخن می گویند واقعاً چیست و چگونه می توان آن را بدست آورد؟
 آیینی است که اسکندر برای دیدن سرزمین پهناور تحت سیطره خود در آن می نگریست. در تفسیر مکتب عشق الهی همان جام شراب معرفت و آگاهی است که اگر از آن بنوشی و از خود بیخود شوی و مست حق گردی و همه چیز تو ، او شود آنگاه باذن او می توانی به همه اسرار خلقت دسترسی یابی.
 آیین سکندر جام می است بنگر تا بر تو عرضه گردد احوال ملک دارا
- (۱۰) چه کسانی به اسرار و حقایق عالم که در پشت پرده غیب مانده اند آگاهی دارند و باید از آنان پرسید؟
 این رازها و حقایق عالم وجود را باید از رندان و عارفان که مست حق شده اند و از ساقی شراب عشق را نوشیده اند پرسید نه از زاهدانی که با خدا از روی معامله و تجارت برخورد می کنند و بدنبال سود و منفعت دنیایی و آخرت خود هستند هر چند که عالی مقام باشند چنین کسانی این رازهای عارفانه را درک نمی کنند.
 راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
- (۱۱) وقتی به ساغر می عشق الهی رسیدم و آن را در کف دست گرفتم و نوشیدم به چه هدفی می رسم و چه تحولی در من ایجاد خواهد شد؟
 بدست آوردن این ساغر و سپس مست حق شدن باعث می شود که از این کالبد دروغین شخصیت که به مرور برای خود ساخته ایم و مثل خرقة ای برای شهرت به تن کرده ایم خارج شویم و شخصیتی بهتر بر اساس معیارهای جدید عشق الهی که سراسر شوق و جذبه و انرژی است بیابیم.
 ساغر می بر کفم نه تا زبر بر کشم این دلق ازرق فام را
- (۱۲) چرا انسان عارف باید روز و شب در صبر و شکیبایی باشد و به راه خود ادامه دهد و امیدوار باشد؟
 چون سرانجام روزی این غصه ها به پایان می رسد و او به کام و آرزوی خود خواهد رسید. چون اگر از آن سو علاقه و تمایلی نسبت به انسان وجود نمی داشت تلاش از طرف انسان اصولاً صورت نمی گرفت. (تلاش از سوی انسان برای رسیدن به او بی شک علاقه از آن سو را نشان می دهد و این قاعده دو طرفه و صحیحی است!!)
 صبر کن حافظ به سختی روز و شب عاقبت روزی بیابی کام را

۱۳) کسانی که بر دُردکشان و عاشقان درگاه الهی می خندند و اعمال و رفتار و عقاید عارفانه آنان را به تمسخر می گیرند به چه سرنوشتی دچار خواهند شد؟!

ترس آن وجود دارد که مخالفان و معاندان مکتب عشق الهی ، ایمان خود را از دست بدهند و هیچگاه به ارزش هایی که عارفان رسیده اند دست نیابند و محروم از رحمت حق گردند.

ترسم این قوم که بر دُرد کشان می خندند در سر کار خرابات کنند ایمان را

۱۴) چرا باید یار و همراه مردان خدا باشیم و با آنان سوار کشتی نجاتشات شویم که چون کشتی نوح در کنار ساحل پهلو گرفته است؟!

در کنار این مردان با فضیلت بودن یعنی به آرامش و آسایش رسیدن ، بطوریکه طوفان حوادث و امواج خطرات که از هر سو می وزد و آدمی را به نابودی تهدید می کند زمانی در امان خواهیم بود که سوار بر این کشتی نجات شویم . چون تمام آب های طوفان حوادث در مقابل خاکی که در آن ، کشتی پهلو گرفته است چیزی بحساب نمی آید و نمی تواند آن را تهدید کند.

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را

۱۵) چرا باید از این خانه گردون که محل زندگی آدمی است خارج شویم و حتی مقدار نانی هم از آن توقع نداشته باشیم؟! چون این جهان بی ثبات سیاه کاسه ای بخیل و پست است و با آدمی سر ناسازگاری دارد و پس از مدتی که از او پذیرایی می کند در حین همین خوشی های موقت سرانجام روزی او را با زهری که در همین کاسه خواهد ریخت خواهد کشت .

برو از خانه گردون بدر و نان مطلب کاین سیاه کاسه در آخر بکشد مهمان را

۱۶) چرا انسان نباید و شایسته هم نیست زندگی دنیایی خود را توسعه و گسترش دهد و ایوان و خانه خود را به افلاک بکشانند؟! چون در هر صورت روزی با نگرانی و حسرت دنیا را ترک خواهد نمود و در میان مشتی خاک مدفون شده و به خواب ابدی فرو خواهد رفت. پس چه لزومی دارد تا خود را مشغول جمع آوری مشتی خاک نماید که ثابل انتقال به آن جهان نیست؟!

هر کرا خوابگاه مشتی خاک است گو چه حاجت که به افلاک کشی ایوان را

۱۷) چرا شایسته انسان نیست که در این زندان دنیایی بماند و باید هر چه زودتر با تلاش و زحمت خود را نجات دهد؟! انسان مانند ماه کنعانی (یوسف فرزند یعقوب پیامبر) دارای عظمت و شکوهمندی است و در بالاترین مرتبه عزت جای گرفته است و شبیه یوسف باید از چاه برادرانش بدر آید و خود را به مسند و صدارت مصر برساند ، برای او شایسته نیست در این دنیا که زندانی بیش نیست بماند و از اوج معنویت و پرواز باز ایستد.

ماه کنعانی من مسند مصر آن تو نیست وقت آن است که بدرود کنی زندان را

۱۸) قبله واقعی ما مریدان و عاشقان کجاست؟

چون پیر ما رو سوی میکده عشق دارد و می گوید باید عبادت خدا و اطاعت او از روی عشق و مستی باشد نه از روی داد و ستد و تجارت. چون عبادت از طریق عشق و محبت الهی منظور نظر عاشقان واقعی است.

ما مریدان سوی قبله چون آریم چون روسوی خانه خمار دارد پیر ما

۱۹) چرا باید و بالاجبار در خرابات طریقت ساکن شویم و به خودسازی خود و پیمودن راه عشق مشغول باشیم؟! برای آنکه قبل از پیدایش عالم خلقت ، صانع و خالق کردگار ، جهان را با حسن و عشق خود بنا نمود و ما هم بعنوان جرئی از آن قرار گرفتیم و گریزی از آن نیست که همه ما از روی فطرت و نهاد درونی انسان ، عاشق خدا باشیم.

در خرابات طریقت ما بهم منزل شویم کاین چنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما

(۲۰) چرا تصویر و نمایی که ما باید از خدای عالم داشته باشیم آیتی و نشانی از لطف و خوبی است؟!

چون این توجه و حسن و رحمت شما بود که جهان و انسان را آفرید از آن زمان به ما ثابت و مسجل شده است که از جانب شما جز نکویی و لطف و محبت نخواهد بود. (وقتی جهان بر اساس عشق پدید آمد معلوم است که تا آخر این عشق و محبت الهی نسبت به انسان ادامه خواهد داشت)

روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما

(۲۱) در چه موقعی هر چه بخواهیم همان خواهد شد و کار و تحولات جهان مطابق خواسته و کام و آرزوی ما خواهد چرخید؟!

وقتی که شراب معرفت و عشق حضرت دوست را بدست آوری و از نور رحمت حق بهره مند شوی و جام جهان بین درون خود را روشن و پر نور نمایی حقایق جهان در آن دیده شود. در این صورت به حقایق و اسراری خواهید رسید که جهان به کام شما خواهد بود.

ساقی به نور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

(۲۲) چرا هر کسی که دلش و دنیای درونش با حقیقت عشق آشنا شد زنده و متحول می شود و هرگز نمی میرد و همیشه زنده و پاینده است؟

برای اینکه کسی که عاشق حق است و به او پیوسته است پاینده است چون خدای عالم پاینده و همیشه زنده است. و نام آن در جریده عالم برای همیشه ثبت و ضبط خواهد شد و مرگ و نابودی در آن راه نخواهد داشت. هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

(۲۳) چرا گاهی که او را می خوانیم و دعا و تمنایی داریم و ناله و فریاد می کنیم پذیرفته نمی شود و انگار شنیده نشده است؟

از این نپذیرفتن معلوم است که جناب و درگاه عظمت خداوندی بلند مرتبه و بزرگ است. (ناله ها و دعاها باید جدی و عمیق باشد تا پذیرفته شود)

هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی پیداست نگارا که بلند است جنابت

(۲۴) همواره این سؤال مطرح است که این عشق و محبت که در انسان است از کی و از چه زمانی آغاز شده است؟

شما تصور نکنید که تغییرات شب و روز و تحولات روزگار این محبت را برای این زمان بوجود آورده است بلکه در آن زمان که هنوز دو عالم بوجود نیامده بود در ازل، جهان و مافیها رنگ الفت و محبت به خود گرفت و عشق پیدا شد و جهان عاشق او گردید.

نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت

(۲۵) واقعاً ریشه عشق کجاست و چگونه فتنه های شور عشق، جهان را دگرگون و عاشق نموده است؟!

عشق از آنجا شروع شد که چشم عاشق او به خود فروشی پرداخت و خود را از پشت پرده غیب لحظه ای آشکار نمود و این نشان دادن چشم زیبایی که در حد کمال جذابیت است پس از آنکه جهان و ذرات آن را بوجود آورد همه چیز عالم هستی را عاشق و شیفته خود گرداند.

به یک کرشمه که نرگس بخود فروشی کرد فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت

(۲۶) چرا و چگونه موفق شده ام (حافظ) که خرقه عرفانی خود را که نشاندهنده شخصیت خودساخته من است با شراب عشق شستشو دهم و آن را عاشقانه سازم؟

چون این عشق از ازل در کانون فطرت من از جانب حضرت دوست گذاشته شده است و من نمی توانم از آن خود رادور بدانم.
کنون که با آب می لعل خرقه می شویم نصیب ازل از خود نمی توان انداخت

(۲۷) چرا نباید از کشتی نجات عشق که مانند کشتی نوح است دور بمانیم و از دولت و موفقیت آن بی نصیب نگردیم؟! اگر سوار این کشتی نجات نشویم طوفان حوادثی که زندگی انسان را فراخواهد گرفت بنیاد و هویت او را به باد فناخواهد داد و نابود خواهد ساخت. سوار این کشتی شوید و از حوادث بعدی در سیر و سلوک در امان باشید
حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح و نه طوفان حوادث ببرد بنیاد

(۲۸) هر کس که وارد این دنیا می شود نقش خرابی پیدا می کند و به گرفتاری و مشکلاتی می افتد ، برای حل آن باید چه کاری انجام داد؟

برای ترمیم این خرابی ها ی دنیا باید به خرابات عشق رفت و از شراب عشق الهی نوشید که ساقی آن مردان خدا و رندان او هستند و عاشقانه شد تا به راه انحراف و کژی نافتیم.
هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد در خرابات بگوئید که هشیار کجاست

(۲۹) چه کسی اهل بشارت است و اخبار و اسرار و حقایق به او خواهد رسید و به راحتی می تواند این حقایق را درک کند؟ کسی که اشارت ها را درک کند و از آیات و نشانه های خلقت به سرپنجه اقتدار و محبت او پی ببرد به نکته های زیادی خواهد رسید چنین کسی محرم اسرار خواهد بود و بشارت ها بسوی او روان خواهد شد.
آن کس است اهل بشارت که اشارت داند نکته ها هست بسی محرم اسرار کجاست

(۳۰) وقتی وسائل قرب به خدا و عشق به او مهیا می شود ، در این حلقه عیش عاشقانه چه چیزی کم است؟ تنها ساقی که شراب عشق به کام ما می ریزد و مطرب که راه شادی و تشویق را به ما می آموزد و می که ما را مست او می گرداند و از خود بیخود می کند کافی نیست ! عیش عاشقانه موقعی کامل است که یار مهیا شود ، باید به دنبال او بود؟ واقعاً او کجاست؟ (ساقی ، مطرب ، می عرفانی ، دوست با هم مراد است)
ساقی و مطرب و می جمله مهیاست ولی عیش بی یار مهیا نشود یار کجاست

(۳۱) واقعاً چه کسی شنیده است که انسانی در این بزم دنیایی خوش زندگی کرده باشد؟ سرانجام چنین انسانی چه خواهد شد؟ انسان هایی که دنیا را برای خوشی و راحتی برگزیده اند عاقبت پشیمان می شوند و در نهایت عمر بر باد رفته آنان باعث تأسف و ندامت همیشگی آنان خواهد شد.

که شنیدی که دریم بزم دمی خوش بنشست که در آخر صحبت به ندامت بر خاست

(۳۲) چرا حافظ باید این خرقه ای که به تن نموده است دور اندازد تا جان به سلامت ببرد و از نابودی خود مانع شود؟! چون هر آتش و فتنه ای که بر خاسته است از این خرقه سالوس و ریا و یا از این خرقه کرامت و ادعاهای عرفان و نزدیکی به خداست که عده ای آن را برای نفوذ در مردم مطرح می سازند. برای آنکه از این گرداب دنیایی خلاص شویم باید از این دو علت انحراف دوری نمود.

حافظ این خرقه بینداز مگر جان ببری کاتش از خرقه سالوس و کرامت برخاست

(۳۳) چرا هر وقت که سخنان صاحب‌دلان و مردان خدا را می‌شنویم حق نداریم که آن را خطا و ناصواب تلقی کنیم؟!

چون سخن اهل حق را درک نمی‌کنیم و سخن حق و درستی را که از دهان آنان خارج می‌شود نمی‌شناسیم و خطا و اشتباه ما در تجزیه و تحلیل شخصیت و سخنان آنان از همین جاست!

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست

(۳۴) چطور انسانی که هرگز التفات و توجه ای به جهان و تحولات آن نداشت و برای او مهم نبود که چه اتفاقی می‌افتد ناگهان

همه چیز را زیبا می‌بیند و از هر پدیده ای به او و به عظمت و بزرگی او می‌رسد؟!

درست است که من (حافظ) نگاه عمیقی به جهان نداشتیم ولی از زمانی که رخ زیبای تو را دیدم و از حسن تو با خبر شدم و مفهوم عشق و محبت در وجود من سرازیر شد جهان در نظر من خوش و جذاب و زیبا جلوه گر گردید. و با همین نگاه به جهان نگریم.

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود رخ تو در نظر من چنین خوش آراست

(۳۵) چرا مرا که عاشق حق هستم در دیر مغان عزیز و محترم می‌دارند؟

چون از طریق شراب عشقی که نوشیدم به عشق حقیقی گرایش یافتم و آتشی که عشق در درون ما ایجاد نمود ما را متحول نمود و جاودانه کرد.

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

(۳۶) چرا شما (حافظ) چهار تکبیر زدید و از هر چه که بود ترک کردید و نادیده گرفتید؟

از آن زمانی که از چشمه عشق وضو گرفتم چهار تکبیر زدم و از هر چه که انسان را در این دنیا به طرف خود می‌کشد یکسره کنار گذاشتم چون عشق باعث بی‌نیازی من شد و دیگر به آنان نیازی نداشتیم.

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

(۳۷) چرا زندگی و معیشت که گاهی ساده و فقیرانه در روی یک ایوان و یا در زیر یک سایه بان طی می‌شود و یا در یک عمارت

سپری می‌گردد چه با سربلندی و خوشی باشد و یا در خفت و خواری، در هر صورت یکی است و انسان را به یک نتیجه خواهد رساند؟

چون دنیا مانند یک رباط و کاروانسرای است که انسان از دری وارد آن می‌شود و از در دیگر بالاچار از آن خواهد گذشت و

اسکان در آن همیشگی نیست!! این گذر و نماندن نشانه آن است که در این دنیا سربلندی و فقر و نداشتن یکی است!!

از این رباط دو در چون ضرورت است رحیل رواق و طاق معیشت چه سربلند و چه پست

(۳۸) چرا مقام عیش و سربلندی زندگی که با عشق الهی همراه باشد بدون رنج و ریاضت بدست نمی‌آید؟!

برای اینکه عیش و زندگی برای ابتلا و آزمایش آدمی است و بر اساس این موضوع در عهد ازل تثبیت شده است. بهمین لحاظ

است که عیش بدون رنج بدست نمی‌آید. (رنج و بلا عاشق را برای دیدار معشوق در هر لحظه آماده تر می‌کند)

مقام عیش میسر نمی‌شود بی رنج بلی بحکم بلا بسته اند عهد الست

(۳۹) چرا در دو حالت داشتن و نداشتن مال و دارایی نباید به خودمان رنج و محنت راه دهیم و درون خود را ناراحت سازیم و

بالعکس باید خوش باشیم؟!

چون هر کمالی که بدست آید و احساس شود سرانجام به نیستی و نابودی منتهی می شود (قدرت ، ثروت ، نفوذ ، علم و....) پس فرقی در داشتن چیزی و یا نداشتن آن نخواهد بود! در بیت بعد حافظ اشاره به قدرتی فوق العاده می کند که آصف وزیر سلیمان در آوردن تخت ملکه سبأ از خود نشان داد و یا استفاده از باد که در اختیار سلیمان بود و یا اطلاع یافتن از سرزمین دوردست توسط پرندگان و آشنایی با نحوه سخن گفتن آنان. تمام این توانمندی ها خواه مادی یا معنوی روزی از بین خواهد رفت.

به هست و نیست مرنجان ضمیر و خوش می باش که نیستی است سرانجام هر کمال که هست
شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر به باد رفت و از و خواجه هیچ طرفی نیست

(۴۰) اختلاف بین زاهد که از روی تجارت و داد و ستد با خدای خویش در ارتباط است و بهشت و نعمت های آن را می خواهد و عارف و رند که به وصال او می اندیشد بسیار است . حال این زاهدان چرا نباید بر دُرْدکشان و عاشقان الهی خرده بگیرند و اشکال تراشی کنند و کار آنان را نادرست و بی ثمر جلوه دهند؟!

چون عشق اکسیری است که در روز الست در آن زمان که هنوز خدای متعال قصد آفرینش عالم را داشت به انسان ها به عنوان تحفه و ارمغان عنایت کرد. چون او شراب عشق را در پیمانه وجودی انسان ها ریخت و آنها هم نوشیدند و عاشق او شدند خواه آن شراب بهشتی بود و یا باده ای بود که او خود داشت و در کام ما ریخت. و چون او ما را مست خود کرده است پس خرده گیری ناصواب است!!

برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر که نداند جز این تحفه به ما روز الست
آنچه او ریخت به پیمانه ما نوشیدیم اگر از خمر بهشت است و گر باده مست

(۴۱) چرا انسان نباید از لطف بی نهایت دوست طمع برد و انتظار بیجا داشته باشد و آنگاه در راه عشق ، سست و ضعیف شود؟! باید بدانی که چون وارد میدان عشق شدی و مدعی عشق و عاشقی گردیدی باید زرنگ و پر قدرت به راه عشق ادامه دهی و بالعکس یأس و ناامیدی به خود راه ندهی. راستی و درستی پیشه کن تا خورشید روشنایی حقیقت از وجود تو طلوع کند و روشنایی آن به همه برسد. چون دروغ و نادرستی مانند سپیده صبح است که به دروغ روشنایی تصور می شود ولی بزودی دیده می شود که روز نبوده است!!

دلا طمع مبر از لطف بی نهایت دوست چو لاف عشق زدی سر بیاز چابک و چست
به صدق کوش که خورشید زاید از نفست که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست

(۴۲) رابطه ما با معشوق چگونه است؟ آیا ما می توانیم او را ببینیم؟! معشوق و یار در میان ما هست و می گذرد ولی افرادی که با عشق و عاشقی بیگانه اند او را نمی شناسند در حالیکه او در پشت نقاب پنهان است و چشم آنان او را نمی بیند!!

معشوق عیان می گذرد بر تو و لیکن اغیار همی بیند از آن بسته نقاب است

(۴۳) آیا درست است که انسان بدون عشق و رهروی عشق ، خواهان وصال یار و معشوق بی همتای عالم شود؟

چنین عملی شبیه آن است که انسان بدون وضو و آمادگی و پاکی اولیه برای طواف خانه دل احرام ببندد و در صدد خودسازی خود شود!! بی شک بدون اینکه موفق شویم تا دل و درون خود را از هر گونه ناپاکی و گرد و غبار دنیایی پاک و مصفا کنیم قادر نخواهیم بود که در مسیر عشق الهی قدم گزارییم!!

حافظ هر آنکه عشق نورزید و وصل خواست احرام طوف کعبه دل بی وضو بیست

(۴۴) چه کسی و با چه مشخصاتی به مرحله ای خواهد رسید که نیازی به هشت بهشت هم نخواهد داشت؟! کسی که عشق تو را داشته باشد و خود را نیازمند کوی تو بداند در این صورت به هیچ چیز نیازی نخواهد داشت. چه کسی از هر دو جهان آزاد است و هیچگونه نیازی به دنیا و آخرت و نعمت های آن هم نخواهد داشت؟ کسی که اسیر عشق تو باشد و شیفتگی تو همه وجودش را فراگرفته باشد و باعث دگرگونی درون عاشق شود. گدای کوی تواز هشت خلد مستغنی است اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است

(۴۵) مگر عشق انسان را خراب نمی کند و شخصیت معمولی و عرفی او را از او نمی ستاند؟ این خراب شدن شخصیت معمولی که خود ساخته ایم باعث می شود که عشق ترکیب و شخصیت برتری به انسان بدهد و ساختمان روانی و عاطفی درستی در درون انسان قرار دهد، اگر آن شخصیت کاذب و دروغین خراب نشود این شخصیت عرفانی و مطلوب ساخته نمی شود و جایگزین نمی گردد.

اگر چه مستی عشقم خراب کرد ولی اساس هستی من زان خراب آباد است

(۴۶) چرا نباید که از بیداد و ظلم یار نالید و ناراحتی و ملالت بخود راه داد؟! این باصطلاح بیداد و جور یار که به ظاهر احساس میشود برای آمادگی و خوسازی عاشق امری لازم و ضروری است و این همان داد وعدلی است که یاردرحق انسان عاشق در نظر گرفته است که درمجموع خیر اوست و او را عاقبت بخیر خواهد کرد. دلا منال ز بیداد و جور یار که یار ترا نصیب همین کرد و این از آن دادست

(۴۷) در این جهان وسیع و در زیر این آسمان کبود با عظمت هستی آزادی و آزادگی به چه معنی است؟ کسی آزاده است که هیچ رنگ تعلق و وابستگی و پیوستگی به کشش های دنیا طلبانه نداشته باشد و خود را از هر گونه آلودگی و شائبه گناه و انحراف مصون دارد.

غلام همت آنم که در زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

(۴۸) وقتی نقش غم و اندوه را دیدیم برای گریز و فرار از آن باید به چه عنصری متوسل شویم و پناه ببریم؟ از دور زمانه و حوادث ناگوار و سخت روزگار باید به شراب عشق و معرفت روی آوریم و با عشق و قواعد و برنامه های آن غم و اندوه را از خود دور کنیم چون این تشخیص درستی است و مداوای درد آن هم همین است و بس. چو نقش غم ز دور بینی شراب خواه تشخیص کرده ایم و مداوا مقرر است

(۴۹) چرا نباید از آستان اطاعت پیر مغان سر کشی و طغیان کنیم و نافرمانی نمائیم؟! چون دولت و موفقیت و سعادت در اطاعت از پیر مغان است و اگر پیروزی و گشایشی هم هست در آن سرای محبت و عشق نصیب ما عاشقان می گردد.

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم دولت در آن سرا و گشایش در آن درست

(۵۰) ما در برابر دوست چگونه باید باشیم و آنگاه او نسبت به ما چگونه رفتار خواهد نمود؟!

خدای مهربان که یار انسان است در کمال عشق است و در اوج غرور و اقتدار بسر می برد و دارای کبریایی و عظمت است در حالیکه انسان در برابر او سراسر نیاز و عجز و ضعف است. (برای آنکه نعمت حق شامل حال تو شود باید نیاز و احتیاج خود را آشکار سازی)

از وی همه مستی و غرورست و تکبر وز ما همه بیچارگی و عجز و نیازست

(۵۱) ای حافظ عزیز برای ما توضیح بده که از نظر شما چه چیزی خوش و جالب و زیباست؟؟

- باغ و گلستان و صحبت یارانی که در آن به گفتگوی عشق می پردازند
- وقت رویش گل در فصل بهار و حال عاشقان خدایی که در حیرت آیات الهی هستند
- نسیم صبا که هر دم بر جان ما حیاتی دوباره می دهد
- پاکی انفاس هواداران عشق و عاشقی
- گلیانک و صدای کسانی که خسته دل و گرفتارند
- ناله های شب زنده داران که صدای آنان را حضرت دوست می شنود و دوست دارد
- شیوه رندی و خوشباشی عیاران، کسانی که به دنیا تعلق خاطر و وابستگی ندارند
- کار سبکباران که رندان و عاشقان حق هستند
- ترک جهان گفتن که طریق خوشدلی است.

صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوش است وقت گل خوش باد کز وی وقت میخواران خوش است

(۵۲) ای حافظ عزیز! ما تا کی باید و لازم است که در کوی خرابات منزل کنیم و به خودسازی خود بکوشیم و آن شخصیت

دروغین و خودساخته نفسانی و خودخواهانه خود را با تبر همت و لطف حق بشکنیم و شخصیت عاشقانه بیابیم؟
تا زمانی که در راه عشق هستیم و غم او که گنج بزرگی در دل ویرانه ما نهاده شده است باید برای خودسازی و تربیت درونی خود همچنان ساکن کوی خرابات باشیم و برای رشد و ارتقاء معنوی خود تلاش کنیم. (بدون خرابات و عشق و همت انفاس پاک مردان حق خودسازی ممکن نیست!)

تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است همواره مرا کوی خرابات مقیم است

(۵۳) چرا هر سالکی که راه میکده عشق را برود راه های دیگر را ترک می کند و برای آنها اهمیتی قائل نیست؟

کسی که وارد میکده عشق و معرفت شود و از شراب شوق و شیفتگی و حسن خدایی بنوشد از نعمت های آن بهره مند شده و رفتن به راه های دیگر را جز تباهی و نابودی نخواهد دانست.

به کوی میکده هر سالکی که ره دانست دری دگر زدن اندیشه تبه دانست

(۵۴) روزگار و تحولات چرخ فلک به چه کسی اجازه می دهد که به صف رندان و عاشقان الهی در آید؟

کسی که افسر رندی و عرفانی را بر سر بگذارد و در سیر و سلوک باشد و خطرات این جهانی را بدون مفاصد و معایب ببیند که سرافرازی و بزرگمنشی را در عالم در این جایگاه بداند و برای آن تلاش نماید.

زمانه افسر رندی نداد جز به کسی که سرافرازی عالم درین کله دانست

(۵۵) کسی که به میخانه عشق راه یابد به چه محصولی خواهد رسید و چه امتیازی را بدست خواهد آورد؟

وقتی وارد میخانه عشق و معرفت الهی شوی و از شراب معرفت و آگاهی آن در کام جان خود بریزی تمام اسرار و حقایق را که پیران در میخانه عشق و معرفت و عبادتگاه ها دارند پی خواهی برد و تمام این آگاهی ها ناشی از فیض و برکتی است که جام می عاشقانه به او خواهد داد.

بر آستانه میخانه هر که یافت رهی ز فیض جام جم از نقش خاک ره دانست

(۵۶) کسی که موفق شد تا اسرار و حقایق عالم را در خط ساغری که ساقی عشق به او داده است بخواند به چه موضوعی آگاهی می یابد و توانمند می گردد؟! (هفت خط ساغر: جور، بغدا، بصره، ازرق، اشک، کاسه گر، فرودینه)

چنین کسی که در مکتب عشق تحصیل کرده و جایگاه و مقام آن را درک نموده است به راحتی می تواند اسرار و رموزی که در جام جم درون او نهفته است و خدای عظیم در روز ازل در نهاد او بعاریت گذاشته است به راحتی از خاک راهی که او تا کوی دوست طی می کند و سیر و سلوک او محسوب می شود دانایی یابد (حقایق عالم را در مسیر عشق به خدا خواهد فهمید) هر آن که راز دو عالم ز خط ساغر خواند رموز جام جم از نقش خاک راه دانست

(۵۷) چرا وقتی به عشق می رسیم طاعت و رفتار ما دگرگون می شود و مثل دیوانگان هیچ نفع و سودی برای خود در نظر نمی گیریم؟

چون کسانی که پیران و مردان خدایند در مذهب عشق، عاقلی و سودجویی و خودخواهی و خود پرستی را گناه بزرگی دانسته اند و از آن منع کرده اند. آنها با عقل زیرک به سراغ جمع آوری دنیا برای خود نیستند. (مسیر عاشقی ورای نفع و سود مادی و معنوی است چون عاشقان فقط به او می اندیشند و قصدشان رسیدن به کوی دوست است)

ورای طاعت دیوانگان ز ما مطلب که شیخ مذهب ما عاقلی گناه دانست

(۵۸) (ای حافظ عزیز!) چرا وقتی که ساقی عشق را در میکده عشق و معرفت دیدی از نگاه زیبا و مؤثر او برای جان و هستی خود امان و امنیت نخواستی (یا در امان قرار نگرفتی؟)

برای اینکه تأثیر تیرهای نگاه زیبا و عاشقانه او بقدری بود که قصد جان و هستی من می نمود و اینگونه بود که هستی مرا عاشق خود کرد و از تأثیر آن هستی، خودم را از یاد بردم!!

دلم ز نرگس ساقی امان نخواست به جان چرا که شیوه آن ترک دل سیه دانست

(۵۹) از جور و ستم ستاره ای که طالع و سرنوشت من در آن رقم می خورد به چه سرنوشتی دچار شدم؟!

چشم من اینقدر گریست و من از او خواستم که مرا موفق بدارد که ستاره ناهید این گریه ها را دید و ماه هم مطلع شد. (آسمان فهمید که من نگران این بد طالعی هستم که مبادا به عشق واقعی نرسم!!)

ز جور کوبک طالع سحرگهان چشمم چنان گریست که ناهید دید و مه دانست

(۶۰) حافظ که به شکل رازداری و بطور پنهان و مخفی بدون دعوی و ادعایی و بدون سرو صدا مراحل عشق و عرفان را طی می کند، چرا نیازی به محتسب و نگهبانی ندارد که دائماً به او تذکر دهد و یا شحنة و مأمور ویژه پادشاه مواظب حرکات او باشد؟! چون حافظ خود به اهمیت عشق پی برده و خوب می داند که این راه به کجا منتهی می شود به همین لحاظ نیازی به محتسب و شحنة پادشاهی ندارد. او اهمیت و اولویت کار را به نیکی دریافته است.

حدیث حافظ و ساغر که می زند پنهان چه جای محتسب و شحنة پادشاه دانست

(۶۱) این ساختمان و بنای مرتفع جهان خلقت و عالم وجود که دارای نه آسمان و سقف گسترده و وسیعی است ناشی از چیست؟

تمام این عظمت خلقت نمونه ای است از منحنی و خم کوچکی که در طاق بارگه میکده عشق وجود دارد یعنی تمام هستی در زیر مجموعه عشق الهی است که همه چیز را در بر می گیرد. (در نظر حافظ آنچه کل است و همه را در خود فرا می گیرد **عشق** است و در نظر شیخ محمود شبستری کل ، **وحدت** است و در نظر دکتر علامه اقبال لاهوری کل ، **خودی** است) بلند مرتبه شاهی که نه رواق سپهر نمونه ای ز خم طاق بارگه دانست

(۶۲) قدر و ارزش مجموعه گل (اسرار و حقایق عالم و جهان آفرینش) را چه کسی می داند و به این آیات الهی که ما را بسوی او فرا می خواند از اثر پی به مؤثر و از سبب به مسبب پی خواهد برد؟

تنها مرغ سحر (عارف شب زنده داری که پس از راز و نیاز شبانه زبان او از اسرار گویا می شود) به این حقایق پی خواهد برد نه آن کسی که ورقی از کتابی خوانده و یا به گوشه ای از علم و تحقیق مطلع شده و با ابزارهای ناقص و پای چوبین عقل و تجربه و فلسفه می خواهد به اسرار جهان و علت پیدایش و سرانجام آن پی ببرد و این بنای بلند و با عظمت الهی را به اسانی بشناسد و مطمئن شود.

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس نه هر آنکو ورقی خواند و معانی دانست

(۶۳) وقتی دو جهان و همه مسائل آن را بر دل کار افتاده و حقیقت بین عرضه کردم چه راه حلی را نشان من داد؟ این دل کاردان که حقایق را درک می کرد فقط عشق الهی را باقی و پاینده دید و بقیه را نابود شدنی معرفی کرد!! و من دریافتم که جهان و مافیها و انسان با عشق پاینده است و بس.

عرضه کردم دو جهان بر دل بر دل کار افتاده بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست

(۶۴) آیا ما می توانیم از طریق دفتر و کتاب و آموزش های عقلانی و فلسفی به دنیای عشق وارد شویم و با آن آشنا گردیم و تحت تأثیر آن قرار گیریم؟

پی بردن به مکتب عشق و عظمت آن از طریق تحقیق در علوم و دانش های معمول عقل و حس و تجربه غیر ممکن است. راه عشق یک راه خاص و منحصر بفرد است و از راه عقل و تحقیق نمی توان به عظمت عشق به حق پی برد.

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

(۶۵) مگر این سعادت و دولتی که حافظ از خدا می خواهد دارای چه ویژگی و نتایجی است که حافظ آن را از خدا درخواست دارد؟ فقر و نیازمندی به خدای عالم باعث دولت و خوشبختی و رستگاری انسان رهرو می شود و این کرامتی است که آدمی از این مسیر به حشمت و تمکین و افتخار می رسد.

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

(۶۶) چرا حافظ از بیخودی به دنبال وصال و رسیدن به کوی دوست است ؟

حافظ به خودسازی خود پرداخته و به بیخودی و عدم خودخواهی رسیده است در این حالت مفلسی و فقر و قناعت از خدای عالم گنج قارون و ثروت فراوان که همان وصال و رسیدن به لقاء حق است طلب می کند .

ز بیخودی طلب یار می کند حافظ چو مفلسی که طلبکار گنج قارون است

(۶۷) در مذهب عشق و عاشقی ، چرا فرقی بین خانقاه و خرابات و یا جاهای دیگر که عرفاء بدان نظر دارند نیست؟

چون هر جا که عشق و محبت وجود دارد بی شک پرتوی از معنویت و لطف دوست هم وجود دارد. بهر حال عشق از اوست و او بود که برای اولین بار عشق را در نهاد جهان گزارد. پس در هر جا که باشیم چون خدای حبیب انسان هست پس عشق هم هست.

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست هر جا که هست پرتو روی حبیب هست

(۶۸) چرا در این جهان و در مسیر زندگی و تحولات آن همواره چراغ مصطفوی که نور رسول خدا محمد مصطفی است با شرارت ها و توطئه های افرادی چون ابولهب که دشمن دعوت حقیقتند هم وجود دارد؟ و این دو در تاریخ ملازم یکدیگرند. چون کسی نمی تواند در مسیر تاریخ پر تحول بشری گلی بچیند که خاری در کنار آن نباشد و این دو سمبل و پدیده همواره با هم هستند. این سنت همیشگی تاریخ است که گلی بدون خار چیده نشود و پیروزی ها بدون موانع و مشکلات حاصل نشود. درین چمن گل بیخار نجید آری چراغ مصطفوی با شرار بولهبی است

(۶۹) چرا این چرخ گردنده (فلک) افراد پست و سفله و بی خرد را تربیت می کند و بعد آنها را به جان دیگران می اندازد؟ چرخ و فلک بدنبال خواسته های بی منطق خود است چون کار او از اساس دارای علت و اصول صحیحی استوار نیست و این از نشان بی ثباتی او دارد. او هر کاری که بخواهد انجام می دهد و دلیل خاصی برای خود قائل نیست !! سبب مپرس که چرخ از چه سبب سفله پرور شد که کام بخشی او را بهانه بی سببی است

(۷۰) چرا هر وقت و زمانی را که برای خود خوش و نیکو می دانیم باید مغتنم شماریم و از آن به نحو شایسته ای استفاده کنیم؟ چون کسی به درستی نمی داند که چه اتفاقی بعداً خواهد افتاد و چه پیش خواهد آمد باید نقد ایام را گرفت و از آن به بهترین شکل سود برد و از آن برای یک عیش واقعی و زندگی درست و اصولی استفاده کرد. هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست که انجام کار چیست؟

(۷۱) چرا باید فقط غمخوار خود باشیم و در صدد اصلاح خود بر آییم و غم و اندوه ناشی از گذر زمان را فراموش کنیم؟ چون عمر آدمی به مویی بسته است که هر آن ممکن است که پاره شود و به حیات او خاتمه دهد باید هوشیار بود و به واقعیت هایی که بی شک اتفاق خواهد افتاد توجه نمود. در این صورت انسان بیشتر در صدد خودسازی و ترقی معنوی خود می اندیشد و غم دنیای زودگذر برای او بی معنی خواهد بود. پیوند عمر بسته به موئی است هوش دار غمخوار خویش باش غم روزگار چیست؟

(۷۲) ای کسی که مدعی عشق و عاشقی خدا هستی چرا با فلک که پرده دار اسرار است دعوا و نزاع داری و او را متهم و محکوم می کنی؟

راز و اسرار خلقت و هزاران نکات مهم دیگر که در ورای این جهان وجود دارد فلک از آن مطلع نیست او نمی تواند این رازها را در اختیار انسان بگذارد. او را از علل وقوع کارهایی که در زیر این گنبد دوار اتفاق می افتد باخبر سازد!! راز درون پرده چه داند فلک، خموش ای مدعی نزاع تو با پرده دار چیست

(۷۳) چرا باید جامه زرق و ریایی که برای خود دوخته ایم با شراب عشق دگرگون سازیم و تغییر ماهیت دهیم و عاشقانه سازیم؟

چون در زندگی خود ساخته از جام غرور و خودخواهی های نوشیده ایم و نام آن را هوشیاری و زرنگی گذاشته ایم در حالی که چنین نیست و تمام آنها باعث انحراف ما از حقیقت خواهد شد. چون غرور و خودخواهی که هوشیار ینام گرفته و به آن می نازیم عامل انحراف و سقوط انسان است.

بیار باده که رنگین کنیم جامه زرق که مست جام غروریم و نام هشیاری است

(۷۴) آیا عشق به این منظور است که انسان مجذوب ظاهر شخص شود و عاشق چشم و زلف و عارض و خط و خال او گردد ؟ آیا تا اینجا فقط لازم است و منظور دیگری از آن حاصل نمی شود؟

بی شک منظور هزاران نکته لطیف و موارد فراوانی است که در دلدادگی و عشق و عاشقی پنهان است و عاشق باید آن اشارتها و نکات را دریابد و آگاه شود تا به منظور و تأثیر اصلی عشق و به اهداف بلند آن برسد ، گر چه منظور از بیان شخص و مشخصاتی شبیه لب لعل و خط زنگاری همین منظور است.

لطیفه ای است نهانی که عشق از آن خیزد که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است
جمال شخص نه چشم است وزلف و عارض و خال هزار نکته درین کار و بار دلداری است

(۷۵) افراد عارف و قلندر که بی باکانه و شجاعانه بدنبال حقیقت عشق هستند چه کسانی را در جمع خود می پذیرند و قبول دارند؟ کسانی را که از هنر عاری هستند قبول ندارند و حاضر نیستند که قبای اطلس و گرانبهای چنین افرادی را با حداقل قیمت (نیم جو) بخرند. چون کار و شخصیت آنان به هنر عشق آراسته نشده است و آنان وارد جرگه دوستداران و عاشقان نگردیده اند.

قلندران حقیقت به نیم جو نخرند قبای اطلس آن کس که از هنر عاری است

(۷۶) چرا برای رسیدن به آستان الهی مشکلات فراوانی وجود دارد و به این سادگی حل نمی شود ؟ باید دانست که عروج و رشد معنوی و رسیدن به یار که مسلط بر جهان و اداره کننده آن است با دشواری صورت می گیرد و تلاش و جدیت عمیقی را می طلبد. برای رهروی که این راه را قرار است بپیماید کار چندان آسانی نمی تواند باشد!!

بر آستان تو مشکل توان رسید آری عروج بر فلک سروری به دشواری است

(۷۷) چرا در طریق عشق هر مسائل و دشواری هایی که برای سالک پیش می آید برای او مفید بوده و خیر و صلاح او در آن قرار می گیرد ؟

وقتی سالک در صراط مستقیم حقیقت و عشق الهی قرار گرفت در مسیر هدایت الهی به سوی او در حرکت بود انحرافی متوجه او نخواهد شد. و هر مسائل و گرفتاری هایی که برای او اتفاق می افتد خیر و صلاح او در آن است. چون با این مشکلات برای رسیدن به دوست هر لحظه آماده تر می شود.

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

(۷۸) واقعاً فلسفه و علت پیدایش این جهان وسیع و گسترده با سقف بلند و ساده و نقش و نگار فراوان چیست؟ متأسفانه این سؤال یک معما و مشکل لاینحل است و هیچ دانا و متفکری به رمز و راز جهان آگاه نشده و به این سؤالات پاسخ قانع کننده ای نتوانسته است بدست آورد.

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

(۷۹) ریشه و عامل اصلی ناراحتی ها و نگرانی هایی که انسان دارد ناشی از چه چیزی است؟

بی شک هر بلا و گرفتاری که بر انسان وارد می شود ناشی از قامت ناساز اندام و بی تناسبی نیت و رفتار و تمایلات غلط و انحرافی اوست و گر نه در آن کرامت و ارزشی را که خدای عالم چون لباسی ارزشمند بر تن آدمی نموده است و او بزرگی و بزرگواری بخشیده است نقص و کوتاهی و کثری و انحراف دیده نمی شود.

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست و نه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

(۸۰) چرا حافظ و سایر عارفان در پی مقام و اقتدار اقتصادی و سیاسی نیستند و از صدر نشینی و مقام دنیایی دوری می کنند؟

این از خصلت عالی مشربی عارفان خالص است چون عاشقان واقعی که دسردی کشان عشق هستند در بند مال و جاه نیستند و دنیا و جلوه های آن در نظر آنان بی ارزش است. (به یار می اندیشند نه به مال)

حافظ از بر صدر نشیند ز عالی مشربی است عاشق دُردکش اندر بند و مال و جاه نیست

(۸۱) لحظه خوشی برای یک انسان چه موقعی است؟

هر گاه که انسان دل به عشق بدهد و در میدان آن وارد شود بهترین لحظات را دارد بی شک در این کار خیر هیچکس نباید دچار شک و تردید گردد.

هر گاه که دل به عشق دهی خوش دمی بود در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

(۸۲) وقتی در طریقه رندی و عاشقی قرار گرفتیم چه کاری در اولویت خواهد بود؟

کسی که در مسیر رندی و عاشقی قرار گرفت باید وقت را غیمت داند و برای رشد خود حداکثر بهره برداری را داشته باشد چون این راهی است که در آن گنج پر ارزشی است و حقیقت آن برای هر کسی آشکار نمی شود. فرصت شمر طریقه رندی که این نشان چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست

(۸۳) چگونه می توان او را مانند هلال ماه به زیبایی و آشکارا دید؟

فقط او را با چشم پاک می توان دید چون هر دیده ای لایق دیدن آن ماه پاره نیست. (این بیت یک مثال است و منظور حافظ این است که درک و ایمان به خدا با قلب و درون پاک ممکن است.)

او را به چشم پاک توان دید چون هلال هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست

(۸۴) در مجلس رندان چه خبر است؟ و در آنجا چه می گذرد؟

در مجلس عاشقان خدایی رمز و رازها و حقایق زیادی وجود دارد و اصولاً رازی و خبری نیست که در آن جا نباشد ولی مصلحت نیست که آن رازها و خبرها برای همه گفته شود و آشکار گردد. چون هر کسی لایق شنیدن و پذیرش آن اسرار نیست!!

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز و نه در مجلس رندان خبری نیست که نیست!!

(۸۵) از نظر شما دولت و آن خوشی و خوشبختی و سعادت که عارف بدنبال آن است چیست؟

آن دولتی مراد و مقصود است که بدون خون جگر و بدون دردسر بدست آید و گر نه با این اعمالی که ما ارائه می دهیم نمی توان به بهشت و نعمت های آن هم رسید. چون این کارهای آدمی شایسته و در حد رسیدن و دستیابی به بهشت و نعمت های آن نیست! باید شایسته تری ارائه نمود.

دولت آن است که بی خون دل آید بکنار ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست

(۸۶) چرا شما روی از خرابات بر نمی گردانید و بسوی آن رهسپارید و همه توجه شما به آن نقطه است؟
چون در خرابات خود را خواهم ساخت و شخصیت مناسب وصال دوست خواهم یافت و این تنها رسم و راهی است که من در این جهان دارم. و غیر از آن هیچ راهی را نمی شناسم.

چرا از کوی خرابات روی بر تابم کزین بهم به جهان هیچ رسم و راهی نیست

(۸۷) چرا ما نباید در پی آزار و اذیت کسی باشیم؟

چون تمام خطاهای انسان ریشه و انگیزه در آزار دیگران دارد، بی شک کسی که به دیگران آزار نرساند دچار هیچ گناهی نخواهد شد و در شریعت عارفان غیر از این گناهی نخواهد بود. (چون هر کار گناهی منجر به آزار و اذیت دیگران خواهد شد!!)
مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

(۸۸) روزی به بلبل گفتم حال که تو به گل رسیدی و در کنار آن هستی پس اینهمه داد و بیداد و سر و صدا برای چیست؟
گفت گر چه من به گل رسیدم ولی جلوه معشوق که در قالب گل زیبا خود را به من نشان داده است مرا به شوق و شیفتگی واداشته است و مرا شیفته زیبایی و حسن خود نموده است و این ناله ها برای آن است. (پس جلوه و تجلی حسن یار مهمتر و در اولویت وصال و رسیدن است)

گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت

(۸۹) اگر به فرض خدای عالم که یار انسان است او را نپذیرد و با او دوستی و محبت بر قرار نسازد آیا حق اعتراض برای انسان محفوظ است یا خیر؟

خیر!! چون اگر یار با ما ننشست و ما را در قرب و بارگاه خود نپذیرفت ما حق ایراد و اعتراض نداریم، باید بگوئیم که او در حقیقت پادشاه عالم و مسلط بر همه امور جهان و نظام متقن خلقت است و از جایگاه بسیار رفیعی برخوردار است لذا از مصاحبت با گدایی که انسان باشد امتناع نموده و عار داشته است! (البته این موضوع را باید در رفتار آدمی جستجو نمود)
یار اگر ننشست با ما نیست جای اعتراض پادشاهی کامران بود از گدایی عار داشت

(۹۰) آیا انسان با ابراز نیازمندی ها و یا هنرمندی ها و بی نیازی ها (ناز و نیاز) که از خود نشان می دهند می تواند به وصال و قرب حق برسد؟!

هیچگاه انسان نمی تواند به همت و ابتکار خود با بروز هر گونه نمودهای ناز و نیاز (کمال و فقر) خود را به او برساند، چون در آن حدی نیست تا خود را به کمال بی حد دوست نزدیک سازد! و اگر کسانی به این حد و اندازه رسیده اند خوش شانس بوده و خدای مهربان آنها را مورد لطف و عنایت و مرحمت خاص خود قرار داده است.

در نمی گیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت

(۹۱) آیا جفا و ظلمی که ناشی از هجر و دوری از دوست است و به انسان می رسد از جانب خود انسان است یا از طرف دوست؟!

هر ستم و جفایی و هر محرومیتی که انسان دارد از بخت و بد اقبال خود اوست نه از یار. چون هر چه که از جانب اوست جز گذشت و لطف و کرم نمی تواند باشد. با این توضیحات هر کسی که در راه عشق به او صبر و تحمل پیشه کند غیر از این درگاه به هر جای دیگری برود هیچ مورد احترام قرار نخواهد گرفت.

بر من جفا ز بخت من آمد و گر نه یار حاشا که رسم لطف و طریق کرم نداشت
با این همه هر آنکوه نه خواری کشید ازو هر جا که رفت هیچکسش محترم نداشت

(۹۲) برای رهایی و مبرا بودن از نقش خرابی که جهان و زندگی در آن به انسان می دهد چه کاری باید انجام داد؟
باید با شراب عشق او عمارت دل و درون خود را آباد کنیم و عاشقانه سازیم. و دل خود را از هر گونه گرد و غباری که روی آینه آن نشسته است پاک و مصفا سازیم. بهر حال جهان بر سر آن است که ما را نابود سازد و از خاک وجود ما خشت و آجر بسازد!!

به می عمارت دل کن که این جهان خراب بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت

(۹۳) آیا اصل این است که در نیکی یا بدی افراد قضاوت کنیم؟ یا اینکه به خودسازی خود اقدام نمائیم؟
هر کسی باید به فکر خودسازی خود باشد چون هر کسی آن چیزی را که کاشته است درو می کند و از آن برخوردار و بهره مند می شود و این یک اصل قطعی و مسلم است.

من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

(۹۴) چه کسانی تنها لایق پرستش اویند و طالب او می باشند؟! و در کجا می تواند انسان، عشق به او را نشان دهد؟
همه انسان ها در هر جا و مکانی که هستند طالب و مشتاق او هستند و در درون خود علاقمند و شیفته اویند. و استثنایی هم وجود ندارد!! (هر چند در ظاهر چنین چیزی دیده نشود)

همه کس طالب اویند چه هوشیار و چه مست همه جا خانه عشق است چه مسجد، چه کشت

(۹۵) چرا نباید نا امید شد؟

● خداوند متعال که یار و دوست انسان است در ازل قبل از پیدایش دستگاه منظم آفرینش وجود عالم و انسان را با عشق به خود عجین نمود و حال که جهان با عشق سرشته شده است ما نباید از این لطف ازلی حق نا امید شویم.
اصولاً چه کسی خوب است و چه کسی بد؟

● از اینکه چه کسانی خوبند و به وصال می رسند و یا افرادی بدی هستند و به این کار موفق نمی شوند. دقیقاً معلوم نیست که خداوند در پشت پرده غیب و در اسرار خود در باره انسان ها و اعمال و موفقیت های آنان چگونه برخورد خواهد نمود و افراد خوب و بد را چگونه از هم جدا می سازد.

نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل تو پس پرده چه دانی که خوب است و که زشت

(۹۶) چرا وقت عزیز است و چون از عمر ما بگذرد باید آن را جبران نمود؟

چون این عمر بدون مستی و عشق حق سپری شده است و انسان بدون عشق یک انسان مادی و خشک و بی روح و بی عاطفه است باید عمر گذشته را با عشق جبران نمود. (وقت عزیز با دوست بسر می شود و وقت بیهوده با غیر دوست طی خواهد شد!!) چون ارزش زندگی به ارزش حضور دوست است.

وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم عمری که بی حضور صراحی و جام رفت

(۹۷) از جام باده عشق چقدر باید بنوشیم و چقدر باید مست و بیخود از خود و از من خودخواه و متکبر خود شویم؟
باید آنقدر مست شویم و در آن ذوب گردیم که حتی در عرصه خیال و تصورات هم متوجه حرکتی نشویم که چه چیزی آمد و یا رفت. در این صورت از این مستی به عشق خالص و واقعی خواهیم رسید.
مستم کن آنچنان که ندانم ز بیخودی در عرصه خیال که آمد کدام رفت

(۹۸) این دلی که مرده بود چگونه متحول شد و حیات دوباره یافت؟
چون این دل نسیم خوش شراب عشق و معرفت حق را با مشام خود حس نموده است. شراب عشق نور حق را به آن تاباند و آن را دگرگون نمود.
دل را که مرده بود حیاتی به جان رسید تا بوئی از نسیم میش در مشام رفت

(۹۹) چرا زاهد که خدای را عبادت می کند جان سالم از این دنیا بدر نمی برد؟ و خود را سلامت از این دنیا عبور نمی دهد؟
● چون غرورش نگذاشت تا از راه تجارت با خدا دست بردارد و در راه عشق قرار گیرد و به وصال او برسد.
چرا رندان و عاشقان واقعی به عالی ترین مقام رستگاری رسیدند و خود را به دارالسلام رساندند؟
● چون اساس رشد و سیر و سلوک خود را فقر و نیاز به درگاه حضرت حق گزاردند و در راه عشق به او رسیدند.
زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه رند از ره نیاز به دارالسلام رفت

(۱۰۰) چرا و چگونه این دل گناهکار خود را که مانند پول سیاه و تقلبی بود و در حرام صرف می شد دگرگون کردی؟
دل و هستی درون خود را با باده عشق دگرگون نمودم و عاشقانه اش ساختم و لذا دل و درونم متوجه خداست نه دنیا!!
نقد دلی که بود مرا صرف باده شد قلب سیاه بود از آن در حرام شد

(۱۰۱) برای دوری و مصون ماندن از فتنه های آخر الزمان بایستی چه اقدامی نمود؟
باید آستین فشان و خوشحال و علاقمند به طرف کوی مغان بروم و در آنجا پناه گیرم. و نیز برای دوری از غم زمانه رطل شراب معنویت را بنوشم و با حداکثر توان به مکتب عشق روی آورم و در میدان مغناطیسی آن قرار گیریم تا از خطرات آخر الزمان که بنیان انسان را به باد می دهد در امان باشم.
خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان زین فتنها که دامن آخر الزمان گرفت

(۱۰۲) چرا نباید از چون و چرا دم زد و علت و حکمت هر چیزی را پرسید و اشکال و ایراد وارد نمود؟
بنده مقبل و عاشق واقعی که راضی به رضای خداست هر چیزی را که از جانب او باشد می پذیرد و در آن ابراز ناراحتی و عدم رضایت نمی کند.

مزن ز چون و چرا دم که بنده مقبل قبول کرد بجان هر سخن که جانان گفت

(۱۰۳) چه کسانی هستند که ما با آنان رابطه مسالمت آمیز نداریم و سخنی از روی خیر و سلامت نخواهیم داشت؟
کسانی که در حد بیان و تقریر مدعی عشق هستند و در عمل چیزی از خود نشان نمی دهند و به زبان عاشقند نه در عمل و رفتار!

ای آنکه به تقریر و بیان دم زنی از عشق ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت

(۱۰۴) حافظ عزیز شما به ساقی گفتید : که ای ساقی بیا که هاتف غیب بمن مژده ای داده است. آن مژده چیست؟

او به من گفت که با درد عشق صبر کن که برای تو دوا می فرستم تا به سلامت به وصال برسی و از غم و اندوه آزاد شوی.
ساقی بیا که هاتف غیم به مژده گفت با درد صبر کن که دوا می فرستم

(۱۰۵) هر کس که با دُرد کشان و عارفان خدا در افتد و مخالفت کند و آزار برساند به نظر شما به چه سرانجامی دچار خواهد شد؟
هر کس که با درد کشان و عارفان راستین در افتاد برافتاد و ریشه کن خواهد شد و این تجربه ای است که ما با چشمان خود دیده ایم و از نتایج این درگیری و مخالفت مطمئن هستیم.
بس تجربه کردیم در این دیر مکافات با دُرد کشان هر که درافتاد برافتاد

(۱۰۶) وقتی در زندگی به گنج زرگر و امکانات و دارایی های مادی نرسیده ایم چه چیزی برای عاشقان باقی خواهد ماند؟
وقتی زر و ثروت نیست باید به کنج قناعت و صرفه جویی و خویشتن داری روی آورد چون آنکه به شاهان و بزرگان زر و امکانات مالی داد به ما عاشقان و فقیران قناعت را عنایت فرمود.
گنج زرگر نبود کنج قناعت باقی است آنکه آن داد به شاهان به گدایان این داد

(۱۰۷) جهان که عروسی دلفریب است و ظاهری زیبا دارد، آیا کسی که به سراغ آن برود چه چیزی را از دست خواهد داد؟
کسی که به جهان و جلوه های آن گرایش یابد و بطرف جهان بظاهر زیبا برود عمرش را به کابین (مهریه) گذاشته است و سرانجام او فنا و نابودی خواهد بود. (به ظاهر دلفریب دنیا روی می آورد ولی عمر خود را به پایان خواهد رساند)
خوش عروسی است جهان از ره صورت لیکن هر که پیوست بدو عمر خودش کاوین داد

(۱۰۸) چه کار باید کرد تا معشوق و یار هم در پیمانی که با ما دارد ثابت قدم باشد ؟
تو باید ارتباط خود را با او حفظ کنی و کاری نکنی که از او جدا شوی ، تو باید سر رشته وفاداری و هر آنچه را که این رشته محکم را پاره و سست می نماید برکنار باشی. تو به عهدی که با او داری وفا کن او هم به عهد خود وفا خواهد نمود.
گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگه دار سر رشته تا نگه دارد

(۱۰۹) حافظ عزیز بفرمائید که اساس زندگی و معاش چگونه باید باشد تا از حقیقت نلغزیم و منحرف نشویم؟
باید اصول زندگی طوری شناخته و رعایت شود که چون خواست که انسان منحرف شود دو فرشته ای که همراه او هستند او را از انحراف حفظ نمایند و دعاگوی او باشند. و او را مورد حمایت قرار دهند.
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد

(۱۱۰) ای حافظ عزیز ! وقتی به او گفتی که دلت را نگهدارد و مانع انحراف تو شود و تو همچنان عاشق و شیفته او باشی ، او چه جوابی داد؟
او گفت که من نمی توانم مانع انحراف دل و درون تو شوم چون این کار از عهده خدا برمی آید و باید به لطف و عنایت او تکیه نمود.

چو گفتمش که دلم را نگاه دار ، بگفت ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد
(۱۱۱) دهر و روزگار با انسان چه ارتباطی دارد و نسبت به او دست به چه اقدامی خواهد زد؟
دهر و همین گذشت ایام و روز و شب ، راهزنی است که انسان و عمر او را به تاراج می برد بی شک اگر امروز نبرد فردا خواهد برد ، دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز نخواهد داشت.

رهزن دهر نخفتست مشو ایمن از او اگر امروز نبردست که فردا ببرد

(۱۱۲) راه عشق کدام است و عاشق این راه را چگونه طی خواهد نمود؟

در مسیر عشق کمانداران و زیارویان زیادی هستند که انسان را جذب خود خواهند نمود اگر عاشق دانسته و آگاهانه این راه را برود دشمنان سودی نبرده و مانع راه او نخواهند شد (عاشق ناآگاه فریب دام هایی خواهد خورد که برای او در مسیر گسترده شده است)

راه عشق از چه کمین گاه کمانداران است هر که دانسته رود صرفه ز اعدا نبرد

(۱۱۳) ای حافظ! چرا خود را غلام و کوچک آن کسانی می دانی که در راه عشق هستند؟

چون آنان کسانی هستند که با همت و تلاش بیشتر راه عشق را بدون ریا و فریبکاری طی می کنند که نشان دهنده اخلاص آنان است. (و این اخلاص در راه هست که لطف حق و موفقیت را جلب انسان رهرو خواهد نمود)

غلام همت آن نازنینم که کار خیر بی روی و ریا کرد

(۱۱۴) چه کسی به ثواب اخروی نماز خواهد رسید؟ و از طرفی حج چه کسی مورد قبول الهی خواهد بود؟

کسی که عبادت و بندگی خدا را با شوق و رغبت انجام دهد و آن عبادت و قرب الهی باعث تحول درونی و عاطفی او گردد. و این در حالتی میسر است که خاک میکده عشق و معرفت را زیارت کنند و از شراب عشق حق بنوشند و عاشق واقعی باشند.

ثواب روزه و حج قبول آنکس برد که خاک میکده عشق را زیارت کرد

(۱۱۵) وقتی از شراب سرخ فام و لعل گون نوشیدید به چه حقیقتی خواهید رسید؟

با باده سرخ رنگ به جوهر عقل و خردمندی می رسیم که تشخیص حقیقت در آن نهفته است. واقعاً در این ارتباط کسی سود برده است که در این معامله و تجارت شرکت کند و نقش داشته باشد. (برای رسیدن به عقل و خرد واقعی به عشق روی آورید)

بهای باده لعل چیست؟ جوهر عقل بیا که سود کسی برد کاین تجارت کرد

(۱۱۶) ای حکیم! از نظر شما کدام نماز و نیاز پسندیده و از دیدگاه جنابعالی خوش و موفق خواهد بود؟

آن نمازی قابل قبول است و خوش و پسندیده بارگاه الهی است که در آن رنگ و آثار درد و غم هجران یار باشد و انسان با آب دیده و خون جگر وضو گرفته باشد و درونش را پاک کرده باشد.

خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد به آب دیده و خون جگر طهارت کرد

(۱۱۷) آیا کسی که راه محبت و علاقه را به درستی نیاموزد و هدف اصلی خود قرار ندهد چه سرانجامی پیدا خواهد نمود؟

انسانی که راه محبت را نشناسد و بدنبال آن نرود چاره ای نخواهد داشت مگر اینکه از عشق فاصله بگیرد و درون خود را از محبت و عشق بی خبر گزارد!

صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت عشقش بروی دل در معنی فراز کرد

(۱۱۸) فردای قیامت که همه حاضرند و حقیقت هم پدیدار می شود چه کسی شرمنده و خجالت زده خواهد شد؟

در قیامت کسی شرمنده است که اعمال او صورتی از حقیقت نداشته باشد و بر مجاز و غیر حقیقت استوار باشد که فاقد ارزش و وجاهت پذیرش خواهد بود. پس کسی که هنر عشق ندارد با اعمال مجاز خود راهی بسوی نجات و رستگاری نخواهد داشت!!

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید / شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

(۱۱۹) چرا نباید رندان و عارفان را از کاری که انجام می دهند ملامت و سرزنش نمود؟

انسان عارف نباید مورد تحقیر دیگران قرار گیرد چون در ازل خدای متعال عشق را به آنان هدیه داد و آنها را از بروز ریاکاری و روش زاهد مأبانه که نوعی معامله گری و داد و ستد با خدای مهربان می باشد بی نیاز نموده است!!

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل / ما را خدا ز زهد و ریا بی نیاز کرد

(۱۲۰) نفاق یا رندی، کدام را باید پسندید و بعد برگزید؟

باید دانست که نفاق و دورویی هیچ کمکی به صفا و پاکی دل آدمی نخواهد نمود چون پاکی و صفا با اخلاص بدست خواهد آمد و برای رسیدن به حقیقت باید طریق رندی و عشق را اختیار کرد تا ما را به وصال دوست برساند.

نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ / طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد

(۱۲۱) آیا شایسته است که ما از مشکل عشق بگوئیم؟

عشق را باید شناخت و بدان پایمند بود چون مشکلاتی که عشق دارد در حوصله این دانش های ناچیز و ناقص نیست که مورد بررسی و ارزیابی واقع شود و نیز با این افکار و اندیشه های سست و ضعیفی که داریم نمی توان کاری کرد که عشق بدون مشکل و خطر باشد، چنین کاری غیر ممکن است.

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست / حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

(۱۲۲) چرا ما از ساقی جام می عاشقانه می خواهیم که عاشق خدای عالم شویم و در جرگه عاشقان او قرار گیریم؟

چون اگر زندگی به شکل معمول خود ادامه یابد معلوم نیست که خدای عالم که آفریننده جهان غیب است پس از مرگ چه اتفاقی برای ما خواهد افتاد و اصولاً معلوم نیست آنکه نقش خلقت و پدیده های عالم را در این دایره مینایی بسته است چه سرنوشت و تقدیری را برای ما رقم زده است. لذا لازم است به عشق روی آورد تا از هر گونه پیش آمدی مصون باشیم.(تنها راه مورد اطمینان راه عشق است)

ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب / نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد

آنکه بر نقش زد این دایره مینایی / کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد

(۱۲۳) چرا حافظ نباید افتادگی و تواضع را از دست بدهد؟

چون آن کسانی که با عارفان و عاشقان مخالفند و راه عرفان و عشق به خدا را نمی پسندند راه غرور و خودخواهی در پیش می گیرند و همه چیز خود را از آبرو و مال و دل و دین را در این راه از دست می دهند.

حافظ افتادگی از دست مده زانکه حسود / عرض و مال و دل و دین در سر مغروری کرد

(۱۲۴) من از پیر مغان پرسیدم که چرا حسین بن منصور حلاج را که **انا الحق** می گفت بر سر دار کردند و اعدام و سپس مثله و قطعه قطعه نمودند؟

گفت : چون او اسراری را آشکار نمود که دیگران از آن مطلع نبودند و لذا از روی نادانی او را به مسلخ مرگ بردند!!

گفت ان یار کز او گشت سر دار بلند / جرّمش این بود که اسرار هویدا می کرد

(۱۲۵) چه کسانی می توانند اسرار منعکس شده در جام جم (قلب و حقیقت درونی انسان) را ببینند؟ و جهان و نظام با عظمت خلقت را با نگاه جدید مشاهده کنند؟

کسی مطلع بر اسرار عالم درون خود خواهد شد و به حقایق جام جم پی خواهد برد که از مسیر عشق، خاک میکده را به چشم خود بمالد و عاشقانه سازد و آنگاه با این چشم قادر خواهد بود تا به آن اسرار دسترسی یابد.
بسرّ جام جم آنگاه نظر توانی کرد که خاک میکده کحل بصر توانی کرد

(۱۲۶) در چه صورتی نمی توان وارد طریقت و مسیر عشق به حق گردید؟
تا زمانی که انسان در این سرای طبیعت مانده است و دل و قلب او از این عالم خاک بیرون نرفته است امکان پذیرش عشق و عاشقانه شدن انسان وجود ندارد. باید از طبیعت دل کند تا به او رسید.
تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد

(۱۲۷) در چه موقع ما می توانیم جمال یار را زیارت کنیم؟!
یار چون پرده و نقاب ندارد، ما زمانی می توانیم او را ببینیم که غباری که در طول زندگی قلب و درون ما را کدر ساخته است از خود دور سازیم و دل را پاک و مصفا کنیم. در این زمان به راحتی می توان او را دید و با قلب پاک احساس نمود.
جمال یار ندارد نقاب و پرده، ولی غبار ره نشان تا نظر توانی کرد

(۱۲۸) آن زاهدی که خام و نادان است و عشق و عرفان را نمی پذیرد چگونه آگاه و پخته خواهد شد؟!
هر گاه چنین کسی نظر به جام شراب عشق و معرفت الهی نماید از تأثیر آن آگاه و پخته خواهد شد و به حقایق و اسرار عالم مطلع خواهد گشت و این تنها مسیر پختگی و کمال انسان است.
زاهد خام که انکار می و جام کند پخته گردد چو نظر بر می خام اندازد

(۱۲۹) ای حافظ! چرا باید مثل شما در قناعت بکوشیم؟!
قناعت باعث می شود تا انسان گرفتار و محتاج دنیا و مردم پست نشود و بطور مستقل و بدون وابستگی به خوان دیگران به راه درست خود ادامه دهد، بهر حال پذیرفتن منت افراد پست به اندازه یک جو هم نمی ارزد.
چو حافظ در قناعت کوش و از دینی دون بگذر که یک جو منت دونان به صد من جو نمی ارزد

(۱۳۰) عشق از چه زمانی پیدا شد؟
در ازل در آن زمانی که هنوز نظام خلقت آغاز نشده بود پرتوی از حسن و زیبایی خیره کننده دوست بر عالم وجود تجلی کرد و خود را لحظه ای نشان داد و در این زمان بود که عشق پیدا شد و همه ذرات عالم را شیفته خود نمود.
از ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش بر همه عالم زد

(۱۳۱) در چه زمانی می توان بانک سربلندی در جهان مانند گل خوشبو پخش نمود و حقیقت را به مردم جهان رسانید؟
اگر انسان خود را به کوی دوست برساند و بر آستان او سر تسلیم و اطاعت و بندگی فرود آورد و خود را مطیع و تسلیم او بداند در این زمان است که می تواند سرافزای و افتخار را به جهانیان اعلام دارد.
بر آستان جانان گر سر توان نهادن گلبانک سربلندی بر آسمان توان زد

(۱۳۲) چه موقع می توان از عشق و عاشقی دم زد و معانی واقعی آن را بیان کرد؟

اگر **عشق و جوانی و رندی** با هم جمع شد و انسانی این سه را با هم داشت در آن زمان است که عاشقی را با شوق و علاقه و از روی توان و اقتدار جوانی و دوری از هر گونه شائبه و آلودگی می توان به معانی و اسرار زندگی رسید و آن را برای دیگران بیان کرد.

عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد

(۱۳۳) چرا زاهد راهی به رندی نمی یابد تا بتواند تغییری در خود ایجاد کند؟!

چون تا زاهد هدایت نشود به عشق نمی رسد چون عشق و شیفتگی حق با زمینه هدایت الهی تحقق می یابد و چنین حالتی در زاهد پیش نمی آید. (راه زاهدانه غیر از راه عشق الهی است!)

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است عشق کاری است که موقوف هدایت باشد

(۱۳۴) چرا با تنعم و تن پروری و رفاه طلبی نمی توان راهی به دوست یافت؟

چون راه عاشقی سهل و آسان نیست و پر از خطر و مشکلات است و رندانی که بلاکش بوده و سختی ها را تحمل می کنند می توانند به انتهای مسیر برسند.

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

(۱۳۵) جنابعالی در رابطه با کسانی که بی دلیل و راهنما قدم در راه عشق می گزارند چه عواقبی را متوجه آنها می دانید؟

اصلاً امکان ندارد که انسان رهرو عشق بدون راهنما و مقتدای درستی به مقصد برسد و من در این رابطه تلاش های زیادی نمودم که بتوانم بی رهبری این راه را طی کنم که موفق نشدم.

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

(۱۳۶) جناب حافظ! در سحرگاهان یکی از روزها از هاتف غیب پیرامون عشرت و زندگی چه چیزی شنیدید؟ برای ما تعریف کنید؟

من از فرشته غیب شنیدم که به من می گفت: برای عشرت و زندگی بر اساس خوشی و عشق تلاش کن و این نصیحت را به گوش هوش بشنو و هیچگاه آن را ترک نکن.

به گوش هوش نبوش از من و به عشرت کوش که این سخن سحر از هاتفم به گوش آمد

(۱۳۷) چطور انسان باید از فکر تفرقه و پریشانی رها شود و به آسودگی و آرامش برسد؟

هر گاه آینه درون را از آلودگی و گناه پاک سازی و اهرمن را از خود دور نمایی این تجلی باعث می شود تا از فکر خلاف و ناروا فاصله بگیری و بسوی آسودگی و آرامش درونی روی آوری.

ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع بحکم آنکه چو شد اهرمن سروش آمد

(۱۳۸) چرا حافظ از خانقاه که به ذکر و عبادت خدا می پرداخت، آن را کنار گذاشت و بسوی میکده روی آورد؟

چون آنطور که انتظار داشت در خانقاه درس عشق و شوق حق نمی آموخت بناچار برای آنکه به مستی برسد و از خودِ خودساخته و دنیایی رها شود و از ریا و خدعه کاری دور گردد خود را به میخانه معرفت و عشق رسانده است تا در زیر لوای افتخار مردان خدا و بر اساس راهنمایی های ان راه عشق را تا کوی دوست طی کند.

ز خانقاه به میخانه می رود حافظ مگر ز مستی زهد و ریا بهوش آمد

(۱۳۹) چرا شما از ساقی ، می الست می خواهید و توجه ای هم به دوستی یا دشمنی بعضی ها ندارید؟
چون در راه عشق به مستی و شوق الهی می اندیشم و در آرزوهای خود از دشمن بیزارم و به طرف دوستان متمایلیم . عشق ما را از غم و اندوه روزگار دور خواهد نمود. فقط عشق است که ما را پیش می برد و بس.
ساقیا می بده و غم مخور از دشمن و دوست که به کام دل ما آن بشد و این آمد

(۱۴۰) روش بنده پروری خواجه عالم خدای مهربان چگونه است؟
اگر تو خود را بنده و تسلیم او می دانی باید بدانی که اگر بندگی و اطاعت تو از او برای گرفتن پاداش و مزد نباشد مطلوب و پسندیده است و مطمئن باش که او ترا خوب می بیند و روش بنده پروری او ترا رشد خواهد داد و هیچگاه ترا فراموش نمی کند.

تو بندگی به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند

(۱۴۱) چرا شما از رندانی که بدنبال عافیت و آسایش نیستند حمایت می کنید؟
من آن رندان و عارفانی را که تمام تلاش و همت خود را در عبور از سختی و مشکلات راه عشق متمرکز می کنند قبول دارم ، کسانی که در عین اینکه به تحول درونی دست یافته اند در صدد تحولات دیگران بر می آیند ولی ظاهری فقیر و ساده و ملایم و متواضع دارند و از تکبر و غرور بدورند و می توانند دست به کارهای بزرگ بزنند.
غلام همت آن رند عافیت سوزم که در گدا صفتی کیمیاگری داند

(۱۴۲) کدام صدا و دعوت در زیر این گنبد دوار پایدارتر و خوش تر است؟
صدای سخنانی که عشق خدایی را بیان می کنند از همه سخنان دیگر خوش تر و مطلوب تر است و این تنها یادگاری است که در این جهان ماندگار شده است و هیچگاه محو نمی شود و صدای پر طنین آن همواره در جهان وجود خواهد داشت.
از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر یادگاری که در این گنبد دوار بماند

(۱۴۳) چرا نباید از نقش نیک و بد ، گله و شکایتی داشته باشیم؟
ما باید راه عشق را بشناسیم و بپیمائیم و اگر بخواهیم بدی ها و خوبی ها را که روی افکار و راه ما تأثیر می گذارند مطرح سازیم باید بدانید که هیچ خوبی یا بدی ای که در صحیفه عالم رقم خورده است باقی نخواهد ماند و فقط عشق پایدار است و بس. پس چیزی که ناپایدار است نباید مورد تجزیه و تحلیل ما قرار گیرد.

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند

(۱۴۴) در این جهان که دارای سقف محکم زبرجدی و سبز فام است چه چیزی نوشته و تثبیت شده است ؟!
در این رواق زبرجد نوشته اند که فقط نیکوکاری اهل کرم و بخشش باقی خواهد ماند و بقیه کارها و آرزوهایی که بشر دارد بی ثمر و بیهوده خواهد شد و آثاری در تاریخ تحولات بشر باقی نخواهد ماند.
بدین رواق زبرجد نوشته اند به زر که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

(۱۴۵) از حال عاشقانه ای که شما را آشفته نموده است چه کسی آگاه خواهد شد؟

کسی این حالت عاشقانه که با تحولات عاطفی و درونی همراه است خواهد فهمید که خود گرفتار این کمند عشق شده باشد تا کسی خود گرفتار این عشق نشود حال عالی و ملکوتی عاشقان را نخواهد دانست.

ز آشفته‌گی حال من آگاه کی شود آنرا که دل نگشت گرفتار این کمند

(۱۴۶) چرا ما نمی‌توانیم خود را به آن قصر بلندی که حضرت دوست در آن است برسانیم؟

چون در این خاکدان دنیایی در دام افتاده ایم و این جهان ما را به خود جذب نموده است با این جاذبه کاذب دنیایی هیچگاه نمی‌توانیم خود را به کوی دوست برسانیم و به وصال او نائل آییم.

من خاکی که ازین در نتوانم برخاست از کجا بوسه زنم بر لب آن قصر بلند

(۱۴۷) زاهد برای آنکه به سلامت از این دنیا بگذرد باید دست به چه کار مهمی بزند؟

زاهد باید از کوچه‌رندان و مسیری که عارفان می‌گذرد عبور نمایند تا آلوده به دنیا و نفسانیات نشود تا صحبت و همنشینی با دیگران آنان را خراب نکند و این نقش خرابی است که گذر از دنیا برای انسان در بر خواهد داشت.

زاهد از کوچه‌رندان به سلامت بگذرد تا خرابت نکند صحبت بد نامی چند

(۱۴۸) راستی، ای حافظ عزیز! پیر میخانه به مرید دُردی کش خود چه نصیحتی بجا و زیبایی نموده است؟

پیر میخانه به یکی از مریدان عشق گفته است که این حال عاشقانه و دلسوخته‌ای را که از غم هجران در جستجوی کوی یار است برای افراد خام که از عشق بهره‌ای نبرده‌اند بیان نکنید چون آنان این حالت را درک نمی‌کنند.

پیر میخانه چه خوش گفت به دُردی کِش خویش که مگو حال دل سوخته با خامی چند

(۱۴۹) ای حافظ عزیز! چطور شد که شما به کام و آرزوی خود رسیدید و خوشدل و راضی شدید؟

برای رسیدن به این مقام معنوی و درجه قرب و وصال، زحمات زیادی را متحمل شدم و استحقاق یافته‌ام و آنچه را که در این راه بدست آوردم در حد شایستگی و لیاقت من بود و نیز بعنوان زکات تمام این تلاش اخذ نمودم.

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب مستحق بودم و اینها بزکاتم دادند

(۱۵۰) این همه اختلاف‌ها در عقاید و افکار به چه معنی است؟

چون مبنای افکار و کار آنان رسیدن به حقیقت نیست و حق و حقیقت محور اصول و مبانی آنها را تشکیل نمی‌دهد از طریق تصورات خود مذاهب را تشکیل داده‌اند در صورتی که یک حقیقت است و یک صراط مستقیم حق و بس. پس می‌بایستی به یک نتیجه برسند که نرسیدند!! چون اگر همه آنان حقیقت را می‌دیدند به یک نتیجه می‌رسیدند.

جنگ هفتاد دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

(۱۵۱) این رنج‌ها یا راحتی‌هایی که به ما می‌رسند ریشه در کجا دارد؟

تمام این رنج‌ها و راحتی‌ها از جانب اوست. مگر این نظام مستحکم خلقت و این بنای عظیم جهان بر اساس عقل و فهم آدمی برافراشته شده است که حال می‌خواهیم با این عقل و خرد سست و ضعیف در باره رفتار آدمی به تحلیل بنشینیم و مسائل پیش آمده را حل کنیم؟ چنین چیزی غیر ممکن است!! (این سخن حافظ نیاز به بحث و کندوکاو دارد پس اگر نیکی و بدی از اوست رابطه آن با اختیار و آزادی انسان چگونه است و جزا و پاداش چگونه ارزیابی خواهد شد؟!!)

گر رنج پیش آید و گر راحت ای حکیم نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند

در کارخانه ای که ره عقل و فضل نیست فهم ضعیف رأی فضولی چرا کند؟

(۱۵۲) چه کسی به اسرار و حقایق همه عالم وجود پی خواهد برد؟

کسی که در صدد تعلیم و تربیت جام جهان نمای درون خود که به قلب و دل تعبیر می شود بنماید و آنرا صاف و بدون گرد و غبار دنیایی و شبهه ها و ناپاکی ها کند به راحتی می تواند همه اسرار عالم را بفهمد و همه حجاب ها در مقابل چشمان نافذ او کنار خواهند رفت و آنگاه از مُلک تا ملکوت عالم بالا را ملاحظه خواهد نمود.

ز مُلک تا ملکوتش حجاب بردارند هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند

(۱۵۳) اگر کار را به خدا واگذار نمائیم و به او توکل کنیم عاقبت کار چه خواهد شد؟!

بی شک خدای مهربان در آن کار ترا مورد لطف و رحم قرار می دهد و سرانجام نیکویی نصیب تو خواهد شد ، کاری که دیگران که مدعی حمایت و کمک به شما هستند هیچگاه قادر نخواهند بود که به کمک شما بشتابند.
تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی ، خدا بکند

(۱۵۴) واقعاً با کدام کلید و گشایش می توانیم به گنج سعادت ورستگاری ابدی برسیم؟!

اگر در خدمت مردان حق و حقیقت قرار گیرید و از رهبری فکری و عملی آنان بهره مند شوید و تحت تأثیر ارشادات و معنوی آن بزرگواران در مسیر سیر و سلوک قرار گیرد بی شک به سعادت و رستگاری خواهید رسید و باید بدانید که در این موضوع و نکته خاص نباید شک و ریبی بخود راه دهید.

کلید گنج سعادت قبول اهل دل است مباد آنکه درین نکته شک و ریب کند

(۱۵۵) آن چوپانی که در خدمت شعیب نبی بود چگونه خود را به صحرای سینا رساند و دعوت حق را از زبان درختی شنید؟

آن شبان ، موسای نبی بود که تحت رهبری معنوی و پیامبر گونه حضرت شعیب آن لیاقت ها و شایستگی ها را یافت تا مورد خطاب قرار گیرد و برای هدایت فرعونیان صاحب رسالت شود. تا شایسته شنیدن پیام حق از آن درخت در وادی ایمن گردد.
شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند

(۱۵۶) فلک و گردش روزگار در رابطه با عاشقان چه کاری را لازم است که انجام دهد که آنان را خوشحال سازد؟

ما عاشقان به یکی از سه کار راضی می شویم که اگر یکی از آنها تحقق یابد به هدف رسیده ایم ، چون هر سه بهم به نحوی نزدیک و تأثیر گزار هستند :

• یا یار به عهد و پیمان خود وفا کند و ما را بپذیرد و به وصال او برسیم.

• یا خود خبر وصل را به عاشقان برساند و به انتظار پایان دهد.

• یا رقیبان و دشمنان عشق را نابود سازد .

یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب بود آیا که فلک زین دو سه کاری بکند

(۱۵۷) لاف زدن و سخن دروغ به یار نسبت دادن دارای چه آثار سوئی برای عاشق خواهد بود؟

چنین کسانی که قصد رسیدن و خواهان وصال او هستند نباید سخنان بیهوده و توقعات بیجا و حرف های خارج از اصول بندگی و سیر و سلوک بزنند و از یار گله و شکایت داشته باشند چون این گونه افراد به هدف نمی رسند و در راه عشق رشد نخواهند کرد و سپس مستحق هجران و دوری می گردند.

لاف عشق و گله از یار، زهی لاف دروغ عشق بازان چنین مستحق هجرانند

(۱۵۸) عاشق و معشوق چگونه و از چه راهی ارتباط خود را نسبت بهم آشکار و محکم می سازند؟
یار از طریق نسیم صبا که از مشرق می وزد با عاشقان و دوستداران خود ارتباط برقرار می کند و آنان را مورد لطف و عنایت قرار می دهد و عاشقان با گریه و ناله شبانه خود این ارتباط را بر قرار می سازند و از غم هجران و دوری از یار نگرانی و علاقه خود را نشان می دهند.

ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز و گر نه عاشق و معشوق رازدارانند

(۱۵۹) راستی انسان از راه زهد و طاعت خدا و یا از طریق رندی و عاشقی می تواند به او و به وصال او برسد؟
نه زاهدی و روش خاص آن و نه رندی و سیر و سلوک به تنهایی نمی تواند ما را به کوی دوست برساند اگر عنایت و توجه و تجلی او نباشد این راه ها هیچکدام ما را به او و به نعمت های خاص او نخواهند رساند.

چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی است آن به که کار خود به عنایت رها کنند

(۱۶۰) آیا راه زهد بهتر است یا راه رندی و عرفان به خدا؟
کسی که مست شراب الست شده و عرفان و راه وصال را برگزیده است به مرحله ای خواهد رسید که به مراتب بهتر از آن زهد و طاعتی خواهد بود که در آن ریا و خودخواهی باشد. چون در مقایسه می توان گفت که صد گناه هم که در پنهانی انجام گیرد بهتر از عبادتی است که از روی دورویی و نفاق و ریا باشد. چون راه عشق که همان راه رسیدن به دوست است خارج از ریا و دورویی مورد قبول و مقبولیت قرار خواهد گرفت.

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

(۱۶۱) چرا همه دست به تزویر و ریاکاری می زنند و راه درست عشق را نمی پیمایند؟
بدون عشق خالص که از مستی و شوق نسبت به یار ریشه دارد و نفاق و دورویی در آن راهی ندارد از راه های دیگر ی که افراد می روند و عنوان های خاصی هم از قبیل شیخ، حافظ، مفتی، محتسب دارند نمی توان به اهداف بلند عشق رسید. باید همه راه ها را کنار گذاشت و به عشق روی آورد و از شراب ناب آن نوشید و بس.

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می کنند

(۱۶۲) در برابر خودخواهی و باد غرور و استغنا و بی نیازی، باید مواظب چه چیزی بود؟
وقتی باد استغناء و بی نیازی بسوی انسان بوزد و آدمی از طریق خودخواهی به تلاش و عبادت روی آورد همه تلاش های او بهدر خواهد رفت. و آنچه را که از طاعت و عبادت برای قرب خدا جمع نموده است بی شک ناامید خواهد شد. چون هزار بار عبادت از روی تکبر و احساس بی نیازی به اندازه یک جو نمی ارزد.

بهوش باش که هنگام باد استغناء هزار خرمن طاعت به نیم جو نهند

(۱۶۳) چرا شما طرفدار عاشقان یکرنگ هستید؟

چون این گروه صاحب همت و جدیت در طریق سیر و سلوک هستند و از ریا و نفاق بدورند و یکرنگ و خالصند به دست یابی حقیقت موفق می شوند نه آن گروهی که لباس ریا و دورویی و تزویر به تن کرده اند در حالیکه درون آنان سیاه و آلوده است.

غلام همت دُردی کشان یکرنگم نه آن گروه که ازرق لباس و دل سپهند

(۱۶۴) ای حافظ عزیز! حال که جناب عشق جایگاه بلندی دارد ما چگونه می توانیم به آن برسیم؟ عاشقان واقعی با همت خود می توانند خود را به کوی دوست و به بارگاه ملکوتی آن برسانند و بی شک افرادی که از همت و تلاش بدورند در این جمع قرار نمی گیرند و آنان نمی توانند این مسیر سخت و دشوار را به آسانی طی کنند.

جناب عشق بلندست همتی حافظ که عاشقان ره بی همتان بخود ندهند

(۱۶۵) آیا به نظر شما یک زاهد که به عشق توجه ای ندارد می تواند اسرار نهان را درک کند؟ زاهد بعلت خود بینی از یار دور و بی توجه به عشق رو بسوی خود دارد و دچار خود بینی است و چون به وصال او نمی رسد و یار در آینه درون او تجلی نمی کند او به اسرار نهان که در پشت پرده غیب است مطلع نمی شود و همچنان از چشمان او دور خواهد بود.

برو ای زاهد خودبین که ز چشم من و تو راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود

(۱۶۶) چه می شود که اگر سایه محبت و توجه معشوق برسر عاشق قرار گیرد؟ و عاشق در زیر سایه محبت و عشق او به کام دل خود برسد؟

اگر چنین اتفاقی بافتد کاری بعید و نشدنی نیست بهر حال او مشتاق ما بود که ما را آفرید و عشق را در ما قرار داد و ما هم نیازمند و محتاج او هستیم تا به رشد معنوی برسیم و خود را به بارگاه او برسانیم.

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

(۱۶۷) وقتی دل آدمی خواست که به حل مشکلات بشر در رابطه با جهان و سرنوشت آن بپردازد شرح این سخنان را از کجا دانست؟ اصولاً حل مشکلاتی که برای جهان و نظام خلقت وجود دارد تنها از عشق میسر بود و عقل و خرد انسان از این معانی و شرح و تفسیر آن بدور بودند (چون عقل با تجربه بدست آمده تقویت و بارور می شود و اگر به عشق متکی نباشد و کسب فیض نکند توان تفسیر و تحلیل جهان را ندارد).

دل چو از پیر خرد نقل معنای می کرد عشق می گفت بشر آنچه برو مشکل بود

(۱۶۸) وقتی سبب درد فراق و هجران عاشقان از یار را از عقل پرسیدید چه جوابی شنیدید؟ عقل که خود را مدعی و حلال هر مشکلی می دانست و از عشق بدور بود و در میدان تقویت و حمایت آن قرار نداشت موضوع هجران و دوری از یار را نمی دانست و راه حلی برای آن نداشت و نیز از عهده حل مشکلات آن هم عاجز ماند.

بس بگشتم که پرسم سبب درد فراق مفتی عقل درین مسئله لایعقل بود

(۱۶۹) راستی رستگاری و دولت و خوشبختی در زندگی را باید از چه طریقی بدست آورد؟ وقتی وارد عشق شدی از طریق مرغ همایون (قدرت معنوی) که همان مرغ سعادت است می توان اوج گرفت و به مقام و منزلت بالایی دست یافت، در غیر این صورت در خارج از میدان عشق با پر و بال مرغانی چون زاغ و زغن (قدرت مادی) که قدرت پرواز قوی ندارند نمی توان به رشد معنوی و دولت و رستگاری رسید.

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او زانکه با زاغ و زغن شهر دولت نبود

(۱۷۰) در چه شرایطی کعبه و بتخانه یکی می شود؟

موقعی که طهارت و پاکی ملاک عمل نباشد چه فرقی دارد که به زیارت کعبه بروی یا بتخانه ای را زیارت کنی! خانه ای که در آن طهارت و پاکی نیست و از هر گونه شبهه و آلودگی مصفا نشده است بی شک خیری هم در آن دیده نمی شود و سودی هم برای کسی ندارد.

چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکی است نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود

(۱۷۱) چه عاملی باعث شد تا شور عشق در جهان طنین انداز شود و عالم عاشق شود؟

جهان خلقت چیزی از عشق و تحرکات و توانمندی های آن نمی دانست و آشنایی هم نداشت تا اینکه نگاه جادویی تو جهان را دگرگون کرد و عشق را در ذرات و کانون آن قرار داد و هستی عالم را به جانب کمال و زیبایی کشاند و عاشق و شیفته گرداند.

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت فتنه انگیز جهان غمزه جادوی تو بود

(۱۷۲) کسانی که در دنیا خداپرستی را رها نموده اند و یار را رها کرده اند و به دنیا طلبی روی آورده اند، چه حال و روزگاری پیدا خواهند نمود؟

افرادی که از بند بندگی خدا و مسئولیت ناشی از آن رها شده اند باید بدانند که اگر در هر کاری که بخواهند وارد شوند سود و نفعی متوجه آنان نخواهد شد و کار آنان چنان است که یوسف یعقوب را که ارزشمندترین انسان بود با چند پول سیاه و تقلبی معامله کرده باشند!! (خدا فروشی در قبال خدا خواهی!!)

یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود

(۱۷۳) آیا به نظر جنابعالی در سیر و سلوک عشق آسایش و عافیت طلبی چه جایگاهی دارد؟

در همه منازل و مقامات سیر و سلوک سیر کردم اینگونه مشاهده نمودم که در هیچ جای آن سالک با عافیت طلبی و راحتی و آسودگی به جایی نرسید و امکان رشد و راهیابی پیدا نمی نمود و در همه لحظات خطرات و گرفتاری ها ملاحظه شد.

در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر عافیت را با نظر بازی فراق افتاده بود

(۱۷۴) کسی که در دنیا موفق به نیکوکاری نشد و دست به کار خوب نزد، شبیه چیست؟

کسی که در زندگی خود به دنبال نیکی به دیگران بر نیامد و گلی از محبت و دوستی با دیگران نچید، بی شک به هیچ ارزشی دست نیافته است چون کار او شبیه این است که انسان از گل لاله ای که در مسیر تند بادی قرار دارد محافظت نماید! معلوم است که چنین عملی نشدنی است!! (کارهای هایی که بر اساس بی مهربانی ها و نگاه مادی ساخته می شود بی دوام بوده و باد قوی حوادث آن را نابود خواهد نمود)

هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نچید در رهگذار باد نگهبان لاله بود

(۱۷۵) حافظ عزیز، بهترین اوقات شما چه موقعی است؟

بهترین اوقات آن زمانی است که ما با دوست بودیم و با او و با خاطراتی با او زندگی کردیم ، ما بنده و چاکر بودیم و او خدای ما بود و در آن ایام عمر که چنین نبود لحظات بی حاصلی و بی خبری را طی کردیم و زندگی به بطالت گذشت!!

اوقات خوش آن بود که با دوست بسر شد باقی همه بیحاصلی و بی خبری بود

(۱۷۶) حافظ عزیز بفرمائید که چگونه خدای متعال گنج سعادت نصیب شما کرد و بشارت های فراوانی داد؟

طی این مراحل عشق و رسیدن به گنج سعادت و رستگاری و دولت عشق ، بخاطر تلاشی بود که من با دعاها و شبانه و اذکاری که در سحرگاهان داشتم بدست آوردم.

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود

(۱۷۷) اگر ما بخواهیم نام نیک در این دنیا داشته باشیم باید چه راهی را برگزینیم؟

کسی که خواهان نام نیک در این دنیا است باید با افراد بد و ناجنس که پلیدی ها را در جان ما وارد می سازند دوست و رفیق نگیریم ، باید بدانید که تعلیمات افراد پلید ریشه خودخواهی و خودپسندی را در ما تقویت نموده و دلیل نادانی و جهل که ما را از عشق و عاشقی دور می سازد همین خودپسندی است.

نیکنامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار خودپسندی جان من برهان نادانی بود

(۱۷۸) در مسیر عشق که پر آشوب و فتنه است باید چگونه حرکت نمود؟

راه عشق پر خطر و پر از حوادث و گرفتاری هاست ، ای انسان عاقل! توجه داشته باش که باید حساب شده حرکت کنی و با دانایی و رهبری صحیح معنوی این مسیر را بروی ، چون با حرکت شتاب آمیز به جایی نمی رسی و به مقصدی دسترسی نخواهی یافت.

طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل بیفتد آنکه درین راه پر شتاب رود

(۱۷۹) گدایی کوی دوست و دست حاجات بدان سو دراز کردن به چه اندازه ارزشمند است؟

همه نیازها و خواسته ها و مقاصد خود را از بارگاه الهی بخواه و گدای این درگاه باش که به سعادت و رستگاری می رسی. توجه داشته باش که حتی نباید آن را بر سلطنت دنیایی و جلوه های آن عوض کنی ! کسی که در سایه حمایت این بارگاه جانان قرار گرفت به آفتاب معنویت که اوج آگاهی و رستگاری است خواهد رسید.

گدایی در جانان به سلطنت مفروش کسی ز سایه این در به آفتاب رود

(۱۸۰) سالک و رهروی عشق چگونه راه به دوست خواهد برد؟

سالک و عاشق حق موقعی به دوست خواهد رسید که راه هدایت را پیدا کند و باید دانست که از راه های گمراهی که بیرون از صراط مستقیم حق است راهی بسوی او گشوده نیست از هدایت صحیح به دوست می رسیم نه از راه ضلالت و گمراهی.

سالک از نور هدایت بیرد راه به دوست که بجایی نرسد گر به ضلالت برود

(۱۸۱) کدام دل بهتر و کدام انسان در نظر شما شایسته تر است؟

انسانی که دارای دل هدایت شده دارد و تحت تأثیر نگاه و خواسته نفسانی بدنبال هر چیزی نمی رود و اگر او را به هر مکتب و مشربی خواندند بدون مطالعه و آگاهی و اخبار صحیح وارد آن نمی شود چون راه عشق راه آگاهی و دانایی است نمی توان در این راه بدون دانش و آگاهی قدم گذاشت.

خوشا دلی مدام از پی نظر نرود بهر درش که بخواند پی خبر نرود

(۱۸۲) چرا نباید اعتنایی به عشوه و جلوه های فریبنده دنیا داشته باشیم؟

اگر راه حقیقت را رها ساختید و به دنیا گرایش یافتید این پیر زن به ظاهر زیبا با مکر و فریب های خود ترا به سوی خود خواهد کشاند و چون به سوی او رفتی ترا با ترفندهای خود به نابودی می کشاند و تو هرگز به کام خود نخواهی رسید.

از ره مرو بعشوه دنیا که این عجز مگاره می نشیند و محتاله می رود

(۱۸۳) چرا باید رندی را بیاموزیم و نیکوکار باشیم؟

هنر و ارزش واقعی انسان در این است که راه عشق و رندی را برود و در آن با اصول نیکوکاری و گذشت آشنا شود ، کسانی که وارد عشق نشده اند واز شراب عشق به حق ننوشیده اند انسان نمی شوند و چون به مرحله انسانیت نرسیده اند در عالم حیوانیت و بی خبری نمی توانند با دنیای حقیقت و حقایق و اسرار ارتباط برقرار سازند.

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است حیوانی که نوشد می و انسان نشود

(۱۸۴) چرا بعضی از انسانها بسوی هدایت روی نمی آورند و در صراط مستقیم حق قرار نمی گیرند و فیض و رحمت الهی شامل حال آنان نمی شود؟

فیض و توجه الهی شامل کسی است که دارای گوهر پاک درونی و زمینه مناسب دل دارند و خود را آماده این فیض و رحمت می نمایند بهمین لحاظ است که هر سنگ و گل ناچیزی نمی تواند ارزشمند شود و به مروارید و مرجان گرانقیمت تبدیل گردد.(دل پاک مانند مروارید و دل با گرایش مادی مانند گل و خاک است!!)

گوهر پاک بیايد که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

(۱۸۵) وقتی به عشق رسیدیم آیا اسم اعظم می تواند کاری برای ما انجام دهد ؟

پس از عاشقی و ورود در این جرگه به اسم اعظم دسترسی خواهی یافت در این زمینه دل خوش دار و مطمئن باش که کارهای مفید و مؤثری خواهید نمود ، بهر حال افراد ناپاک و دیو صفت با حيله و مکر و فریب نمی توانند راه درست مسلمانی و حقیقت را بیابند .

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود

(۱۸۶) انسان که ذره ای بیش نیست چگونه به آفتاب معنویت و رستگاری خواهد رسید؟

انسان در حکم یک ذره کوچک است که با همت عالی و جدی و با سعی و تلاش خود مراحل سیر و سلوک را به نیکویی قادر است طی کند.

ذره را تا نبود همت عالی حافظ طالب چشمه خورشید درخشان نشود

(۱۸۷) اگر همه جهانیان در رابطه با قطع ارتباط با عشق به شما فشار آورند شما چه کاری خواهید کرد؟
من در قبال این فشارها و ناملایمات مقاومت نموده و راه عشق را ادامه می دهم و آنچه را که خداوند فرمان داده است عمل خواهم نمود.

جهانیان همه گر منع من کنند از عشق من آن کنم که خداوند گار فرماید

(۱۸۸) در رابطه با جذابیت و کشش دنیایی وظیفه چیست؟
دنیا مانند عروسی زیبا و جذاب و جمیل است ولی باید با هوشیاری و زیرکی با او برخورد نمود چون او در عقد کسی در نمی آید و کسی نمی تواند او را تصاحب نماید چون ثبات و وفایی در ذات او نیست.

جمیله ای است عروس جهان ، ولی هوش دار که این مخدره در عقد کس در نمی آید

(۱۸۹) چه چیزی را باید در دل خود راه بدهیم؟
در حقیقت درون انسان جایی برای بیگانگان و عوامل پلید و ناپاک وجود ندارد ، بی شک وقتی دل از اینگونه عوامل پلید پاک شد فرشته با بشارت ها و الهام های پاک خود وارد آن می شود. و انسان در این مرحله به آگاهی و حقایق دسترسی می یابد.

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید

(۱۹۰) همکاری و همگامی با سران اقتدار و حکومت های ظالم چه آثاری برای انسان خواهد داشت؟
نزدیکی و در رکاب سلاطین و مظاهر قدرت بودن انسان را به تاریکی و گمراهی سوق می دهد این گمراهی مانند شب اول دی (شب یلدا) بسیار طولانی و سخت و شکننده است در حالیکه ما باید بدنبال حقیقت باشیم و در زمانی که خورشید حقیقت طلوع نمود نور حقیقت را از آن کسب کنیم.

صحبت حکام ظلمت شب یلداست نور ز خورشید خواه بو که بر آید

(۱۹۱) گدایی و ابراز نیازمندی و طلب و خواستن از درگاه ربوبی چه فرآورده ای برای رهروی عشق خواهد داشت؟
هر چقدر رهروی عشق و سیر و سلوک ، احساس نیازمندی و فقر و گدایی نماید راه رشد و ترقی معنوی را بهتر و با آمادگی بیشتری طی خواهد نمود و بی شک به گنج بزرگی و رستگاری و سعادت دسترسی خواهد یافت.

ترک گدایی مکن که گنج بیابی از نظر رهروی که در گذر آید

(۱۹۲) در سیر و سلوک با سعی و تلاش خود به کجا خواهیم رسید؟
آنچه را که گوهر با ارزش مقصود یک رهرو است با سعی و تلاش فردی بدون رهبری معنوی نمی توان بجایی رسید. و اگر تصور می کنیم که این کار بدون لطف دوست و تأیید او به ثمر می رسد خیال خامی بیش نیست.

به سعی خود نتوان برد ره به گوهر مقصود خیال بود که این کار بی حواله بر آید

(۱۹۳) هر گاه رهروان عشق صبر نوح بیابند راه عشق را با چه توانی طی خواهند نمود؟
اگر انسان در برابر طوفان حوادث و گرفتاری ها صبر نوح نبی را داشته باشد و تحمل کند بی شک بلا و نارسایی ها بی اثر خواهند شد و آن بلاها ضربه و آسیبی نخواهند رساند و کام هزارساله هم به ثمر خواهد نشست و انسان به آرزوهای گذشته خود خواهد رسید.

گرت چو نوح نبی صبر هست در غم طوفان بلا بگردد و کام هزار ساله بر آید

(۱۹۴) چرا در راه طلب و راه رسیدن به او ، نباید گله و شکایتی داشت؟

در راه عشق خطرهای زیادی وجود دارد بهر حال کسی که تحمل مشکلات نکند و زحمت و تلاشی از خود نسان ندهد به راحتی نمی تواند به مقصود برسد و لذا از غم و غصه پیش آمده نباید شکایت داشته باشد و اظهار تأسف و یأس و ناامیدی نمود.

مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب به راحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید

(۱۹۵) اگر این لباس وصله دار عرفانی شما را افراد شایسته و خود ساخته اعتنایی نکنند عکس العمل شما چیست؟

هرگاه در راه عشق باشیم و لباسی که نشانه عشق و عاشقی است و نام آن را مرقع رنگین نام نهاده و به تن کرده ایم توسط پیر باده فروش که رهبر معنوی عاشقان است برای آن ارزشی قائل نباشد و نپذیرد باید آن را مانند گل سوخت و آتش زد و از بین برد.

من این مرقع رنگین چو گل بخواهم سوخت که پیر باده فروشش به جرعه ای نخرید

(۱۹۶) چرا باید سخنان نصیحت آمیز و پند و عبرت حکیم و دانشمند را بپذیریم؟

چون پند حکیمان و سخنان خیرخواهانه آنان به حقیقت نزدیک تر و در آن خیر و صلاح نهفته است ، خوشا به حال آن کسی که این سخنان را با رضایت و علاقه بشنود و اطاعت کند و راه مقصود را دریابد.

پند حکیم محض صواب است و عین خیر فرخنده بخت آنکه به سمع و رضا شنید

(۱۹۷) اگر الطاف الهی شامل حال عاشقان گردد غم چه خواهد کرد؟

به دوست قسم که اگر ما به او اعتماد داشته باشیم بی شک الطاف و رحمت و محبت های او نمی گزارد که غم و اندوه مشکلاتی برای ما ایجاد کند و پرده عصمت و پاکی درون ما پاره گردد و رسوا شویم.

بجان دوست که غم پرده شما ندرد گر اعتماد بر الطاف کارساز کنید

(۱۹۸) چه رابطه ای بین عاشق و معشوق نهفته است؟

فرق و تفاوت بین عاشق و معشوق زیاد است ولی برای آنکه عاشق در راه رسیدن به معشوق تلاش نماید در برابر ناز و کمال معشوق ، عاشق هم نیاز و علاقه و شوق خود را نشان دهد و با همه وجود او را بخواهد و احساس نیاز و شیفتگی نماید.

میان عاشق و معشوق فرق بسیار است چو یار ناز نماید شما نیاز کنید

(۱۹۹) نخستین و مهم ترین موعظه و سفارش پیر می فروش و مرشد میکده عشق و معرفت چه چیزی بود؟

او به اصرار می گوید که از رفاقت و همنشینی و تأثیر پذیری افراد بدکار و بدجنس احتراز و دوری نمائید تا شما را از راه عشق و حقیقت و معرفت و خداخواهی منصرف ننماید و آسیب و بلا وارد نسازد.

نخست موعظه پیر می فروش این است که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

(۲۰۰) هر آن کسی که در حلقه عشق نیست و عاشق دوست نباشد چه وضعیتی دارد؟

کسی که وارد حلقه و جمعیت عاشقان نشده است و با عشق حیات و تحول نیافته باشد موجودی مرده و بی حیات است و به فتوای من بر چنین انسان های مرده ای باید نماز میت خواند و آنان را به حقیقت مرده پنداشت هر چند که در ظاهر زنده باشند!!

هر آنکسی که در این حلقه نیست زنده به عشق بر او نمرده به فتوای من ، نماز کنید

(۲۰۱) بجای دل بستن به دنیا باید چه چیزی را جایگزین نمود؟

دل بستن به جهان و گرایش به آن شما را از میدان عشق دور می کند در این صورت از فیض بخشی جام عشق و معرفت ، سؤال کنید و مقایسه کنید با قصه جمشید شاه که چگونه ناکام ماند و با تمام اقتداری که داشت به آرزوهای خود نرسید.

دل در جهان میند و به مستی سأل کن از فیض جام و قصه جمشید کامگار

(۲۰۲) در نظر مبارک جنابعالی جهان چه شکلی دارد و اهل معرفت از آن باید چه تصویری را ارائه دهند؟

جهان و هر آنچه که در آن قرار دارد ساده و مختصر و کم ارزش و پیش پا افتاده است و آنچنان ارزش و قداستی ندارد که انسان عمر شریف و گرانیامیه خود را صرف جمع آوری مال و دارایی و سایر امکانات آن نماید و آنگاه هزینه لذت های زود گذر گرداند! ما از خدا می خواهیم که برای سیر و سلوک عاشقان و اهل معرفت این دنیای مختصر را دریغ ندارد و راه را برای رشد آنان هموار سازد.

جهان و هر چه درو هست سهل و مختصر است ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار

(۲۰۳) روش جانبازان راه عشق چیست؟

کسانی که جان خود را برای عشق گذاشته اند و جانبازان عشق محسوب می شوند هیچگاه خام و بی خبر از حقایق نیستند و ساده لوح و فریب خورده نمی باشند بلکه آنان کسانی هستند که بدنبال یار واقعی و دوست حقیقی انسان هستند تا خبر درستی بدست آورند و مشعل راه خود قرار دهند.

خامی و ساده دلی شیوه جانبازان نیست خبری از بر آن دابر عیار بیار

(۲۰۴) در راه عشق چگونه می توان به نتایج خوب و مثبت رسید؟

بدون سعی و تلاش در راه عشق و سیر و سلوک نمی توان به مقاصد و اهدافی رسید. بهر حال اگر کسی طالب مزد و پاداش است باید از استاد و رهبر معنوی ، راه درست سیر و سلوک را بیاموزد و از طریق فرمانبری و اطاعت از او و کسب تجارب و شایستگی ها به این مرحله برسد.

سعی نامبرده درین راه بجایی نرسی مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

(۲۰۵) چرا باید در راه عاشقی ثابت قدم بود؟

باید در راه عشق ثابت قدم بود و با جدیت و محکم و آگاهانه مسیر را طی کرد چون این کار بی اجر و پاداش نمی ماند و کسانی که راه عشق را با نیکی و حساب شده طی کنند بی شک به نتایج مطلوب و سرانجام به وصال محبوب خواهند رسید.

دلا در عاشقی ثابت قدم باش که در این ره نباشد کار بی اجر

(۲۰۶) چرا انسان عاشق باید جفا و سختی های سیر و یلوک عشق را تحمل کند تا به وصال او برسد؟

چون این کار نوعی تجارت محسوب می شود که امکان سود و زیان در آن هست که برای رسیدن به وفای دوست و اهداف عاشقی ، باید سختی ها و دشواری ها را تحمل نمود تا به نتیجه این تلاش ها که رسیدن به کوی دوست و سعادت ابدی است موفق شد.

وفا خواهی جفا کش باش حافظ فان الريح و الخسران فی التجر

(۲۰۷) چرا حافظ باید سخن بگوید؟

حافظ بعنوان یک هنرمند عارف که به حقایقی در طول سیر و سلوک و شب زنده داریهای شبانه و دعا‌های صبحگاهی و درس قرآن و پاک نمودن درون خود رسیده است باید مطالبی از خامه سحر انگیز خود بجا گزارد تا برای همیشه در میان بشر به یادگار باقی بماند و در صورت لزوم از آن اندیشه های تابناک برای یک زندگی عالی استفاده گردد.

حافظ سخن بگو که بر صفحه جهان این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

(۲۰۸) چرا شما از اینکه یارت غایب است و تو نمی توانی او را ببینی ، شکایتی نداری و بهمین شکل قانع شده ای؟

این عدم شکایت و ابراز نکردن ناراحتی برای آن است که تا غیب و نبود یار و محبوب نباشد انسان لذت حضور و وصال آن عزیز را درک نخواهد کرد بهمین جهت به غیبت تو خو کرده ام و بدان راضی ام.(غم دوری و هجران یار در لحظه وصال به لذت حضور تبدیل می شود)

از دست غیبت تو شکایت نمی کنم تا نیست غیبتی نبود لذت حضور

(۲۰۹) ای حافظ! انسان ها معمولاً در زندگی خود شاد و خوشحالند و از لحظات آن لذت می برند شما از چه چیزی شادمان می شوید و شما را راضی و خشنود می نماید؟

شادمانی و عیش در زندگی برای من کافی نیست و شادی اصلی آن است که ما در غم هجران و دوری نگار مسرور و خوشحال باشیم چون روزی به او خواهیم رسید. چون خوشحالی واقعی در کنار یار با معنی و لذت بخش است.

گر دیگران به عیش و طرب خرمند و شاد ما را غم نگار بود مایه سرور

(۲۱۰) حال که زاهد به نعمت های بهشت به حور العین و کاخ های آن دلخوش کرده است شما به چه چیزی دلخوش نموده اید؟

در نظر عاشقان خدایی، شرابی که ما را مست حق گرداند و نور خدایی در آن باشد همان کاخ های بهشتی است و حور العین بهشتی ما همان یار مهربان است. دلخوشی عاشقان همین هست و بس.

زاهد اگر به حور و قصور است امید وار ما را شرابخانه قصور است و یار ، حور

(۲۱۱) چرا شما نباید از غم هجران شکایت داشته باشید؟

چون تا هجران و دوری از یار نباشد و وصال و قرب به او صورت نمی گیرد و معنی و مفهومی نخواهد داشت و بدینگونه است که در ظلمت و تاریکی ، نور و روشنایی پدید می آید. (پس در هجران باید بدنبال وصل بود و در ظلمت بدنبال نور و هدایت) حافظ شکایت از غم هجران چه می کنی ؟ در هجر وصل باشد و در ظلمت است نور

(۲۱۲) اگر زمان و دوران به نفع ما نچرخید و به ما سود و نفعی نرساند و به کام ما نبود ، آیا به همین شکل خواهد ماند؟

شما باید بدانید که اوضاع و حوادث دوره های تاریخی همواره به یکسان نبوده است بالاخره روزی تغییراتی در آن رخ خواهد داد و یکسان نخواهد ماند و ما به آرزوهای خود خواهیم رسید.

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور

(۲۱۳) حال که منازل سیر و سلوک خطرناک و سخت و دشوار است و مقاصد و اهداف راه هم دور است ، پس چاره چیست؟

شما مطمئن باشید که هر چه راه عشق دشوار و مقصد بعید باشد ولی هیچ راهی نیست که انسان در آن حرکت کند و سرانجام به پایان آن نرسد ، بهر حال ما عاشقان هم روزی به وصال یار خواهیم رسید و جای نگرانی نیست.
گر چه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید هیچ راهی نیست کانرا نبیت پایان ، غم مخور

(۲۱۴) ای حافظ ! چطور شد که شما غم روزگار نمی خورید؟

تا زمانی که به کنج فقر و قناعت پناه گرفته ام و درخلوت شب ها بدور از همه غوغاها به راز و نیاز با او مشغولم و ورد و ذکرم دعا و درس های با عظمت قرآن است هیچ غمی نخواهم داشت . و هیچ غمی هم به سراغ من نخواهد آمد.
حافظا در کنج خلوت شب های تار تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

(۲۱۵) نعمت ها و خوشی های دنیا و آخرت را باید در نزد چه کسانی بجوییم و به توسط چه کسانی بدست آوریم؟

همه نعمت های دنیا و آخرت پیش عاشقان خدایی است چون موهبت عشق که در نزد آنان است همان عطای کثیر و فراوانی است که خدای عالم به ایشان اعطا نموده است که اگر در کنار آنان باشی از آن نعمت ها برخوردار می شوی ، نعمت هایی که به مراتب از نعمت های دنیا و آخرت با ارزش تر و لذت بخش تر و جاودانه است.

نعیم هر دو جهان پیش عاشقان بجوی که این متاع قلیل است و آن عطای کثیر

(۲۱۶) چرا نباید از گردش روزگار و تحولات سخت زمانه خرده گرفت و ایراد و انتقاد وارد ساخت؟

چون در آن دوره که هنوز جهان شکل نگرفته بود و انسان ها هم حضور نداشتند تا مورد مشورت قرار گیرند در این صورت اگر گردش روزگار اندکی با رضای شما موافقت نداشت و منطقی به نظر نرسید دهان به انتقاد نگشائید و با رضامندی و قبول آن را بپذیرید.و به رشد و تعالی خود ادامه دهید.

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر

(۲۱۷) به نظر شما اگر هر دو جهان با شما دشمن شود شما چگونه از خود عکس العمل مناسب نشان خواهید داد؟

اگر من فقط و تنها دوست و یار را داشته باشم و او با من باشد و مرا به خود بپذیرد در این شرایط بخت و خوشبختی به من روی خواهد آورد هر چند که لشگری برای مبارزه با عاشقان بسیج شوند و قصد هلاک آنان را داشته باشند!!
دوست گو یار شو و هر دو جهان دشمن باش بخت گو پشت مکن روی زمین لشکر گیر

(۲۱۸) چرا باید غم دوست را نهان داشته باشیم؟

در راه عشق بهتر است تا غم دوری و هجران دوست که یک موضوع شخصی و عرفانی عارفان است پنهان بماند تا از گفتگو و توطئه رقیبان عشق مصون باشند چون رازی که از طریق عشق نصیب انسان عاشق می شود نباید در اختیار نامحرمان و مخالفان عشق خدایی قرار گیرد ، بهر حال سینه پر از کینه و دشمنی آنان جای مناسبی برای این رازهای عاشقانه نیست.

غم حبیب نهان به ز گفتگوی رقیب که نیست سینه ارباب کینه محرم راز

(۲۱۹) حال که در این مجلس دنیا دوست حضور دارد و ما در محضر او هستیم در برابر سختی هایی که به ما می رسد وظیفه چیست؟

ما باید در قبال حضور دوست و بودن او در این جهان وسیع و فراخ و به احترام او سپاسگزار و خوشحال باشیم پس چنانچه جفایی بما رسید بسوزیم و بسازیم و بر درد آن رضایت خاطر داشته باشیم.

بدین پساس که مجلس منور است به دوست گرت چو شمع جفایی رسد بسوز و بساز

(۲۲۰) کسی که راه عشق را برگزیده است و در امتحانات و آزمایشات آن وارد شده است چرا نباید از بیان نیازهای خود کوتاهی کند؟ محور اصلی راه عشق داشتن فقر و نیاز است که هیچگاه نباید غبار آن از انسان رهرو پاک شود. چون آرزویی است بسیار ارزشمند و سرنوشت ساز که انسان عاشق را به بالاترین مقام و مرتبه می رساند.

نیازمند بلا گو رخ غبار مشوی که کیمیای مرادست خاک کوی نیاز

(۲۲۱) نماز یک عاشق در چه موقعی درست خواهد بود؟

نماز عاشق زمانی درست است که عاشق با خون جگر و غصه و ناراحتی خودش را پاک کرده باشد و چنین طهارتی باعث می شود تا نماز و عبادت عاشقانه اش در پیشگاه الهی قبول شود.

طهارت ار نه بخون جگر کند عاشق بقول مفتی عشقش درست نیست نماز

(۲۲۲) اگر عاقبت کار انسان مُردن است پس چه کاری باید در اولویت انجام انسان باشد؟

وقتی عاقبت و نهایت کار انسان در این دنیا به قبرستان که وادی خاموشان است منتهی می شود بهتر است در این زمانی که هستیم صدای عشق و محبت را در زیر این گنبد دوار در این دنیای پر سر و صدا ، پر آوازه سازیم و به گوش همه برسانیم.

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز

(۲۲۳) کدام دیده و نظری می تواند رخ یار را ببیند؟

هیچ چشم آلوده به گناه و شرک و انحراف نمی تواند او را مشاهده کند و برای دیدن او و درک جمال و جلال او باید آینه درون و قلب خدادادی را پاک و مصفا نمود و صاف و بیغش کرد تا آنگاه با نگاهی سالم و پر نفوذ و پاک ، رخ جانان دیده شود.

چشم آلوده نظر از رخ جانان دورست بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

(۲۲۴) ساقی شراب عشق را از کجا آورد و در چه زمانی به ما عاشقان داد؟

ساقی شرابی عاشقانه از لب لعل و سرخ فام تو در آن زمان که هنوز جهان را نیافریده بودی به ما عاشقان داد و ما را عاشق یار گرداند و ما هنوز مست آن جام هستیم.

در ازل دادست ما را ساقی لعل لب جرعہ ی جامی که من مدهوش آن جامم هنوز

(۲۲۵) دیشب هاتف و ندا دهنده میخانه عشق و معرفت چه نصیحتی به شما نموده است؟

دیشب ندا دهنده ای در میکده عشق و معرفت به من گفت که هر چه از طرف خدا می آید بپذیر و در مقام رضا و خوشنودی باش و سعی کن که از قضا و قدر الهی فرار نکنی.

بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت که در مقام رضا باش و ز قضا مگریز

(۲۲۶) آیا بین عاشق و معشوق حائل و فاصله ای وجود دارد؟

وقتی تو عاشق یار هستی بی شک او هم به تو نظر دارد و هیچ پرده و مانعی برای رسیدن عاشق به معشوق نیست اگر حجاب و مانعی برای رسیدن دیده می شود از جانب انسان است. انسان خود بخاطر پاک نمودن درون خود بین عاشق و معشوق مانع و حجاب می شود پس برای حل این مشکل باید خود انسان اقدام کند و این مانع را از سر راه رشد معنوی خود بردارد.

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

(۲۲۷) به نظر شما عاشق شدن و عشق ورزیدن با خدای خویش چگونه است؟

عشق ورزیدن و رسیدن به وصال حق یک کار معمولی و پیش پا افتاده و یک بازی معمولی نیست که هر کسی بتواند انجام دهد، باید برای رسیدن به عشق واقعی، انسان سر بیازد و آماده جانفشانی و از جان گذشتگی شود چون با هوی و هوس و خوشگذرانی و راحت طلبی به عشق حق نتوان رسید و این غیر ممکن است!! (با چوگان هوس به گوی عشق نتوان رسید)

عشق بازی کار بازی نیست ای دل سر بیاز زانکه گوی عشق نتوان زد به چوگان هوس

(۲۲۸) چرا از همصحبی افراد ریاکار و فریبکار خود را دور می کنید؟

کسانی که از حلقه عشق واقعی بدورند به ریا و خدعه و کسب وجهه و نفوذ در بین مردم هستند آنان از عشق و حقیقت آن خبری ندارند. ما به عشق روی آورده ایم و به آن عشقی می اندیشیم که همواره در آن ثابت قدم باشیم چون به دنبال بیشترین مستی و گرایش به عشق می گردیم.

من و همصحبی اهل ریا دورم باد از گرانان جهان رطل گران ما را بس

(۲۲۹) جناب حافظ شما که رند و عارف خدایی هستید بجای قصر فردوس به چیز دیگری قانع شده اید؟

زاهدان و افراد دیگر اعمال و طاعات خود را برای کسب بهشت و قصر فردوس انجام می دهند. عاشقان رابطه داد و ستد و تجارت با یار نمی کنند. عاشقان و رندان واقعی بجای بهشت و نعمت های آن گدای دیر مغان و همسویی با مردان خدا و کسانی که به وصال او رسیده اند برگزیده اند و لین روش و ارزو برای آنان کافی و تمام است.

قصر فردوس به پاداش عمل می بخشند ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس

(۲۳۰) واقعیت و هویت جهان هر چه باشد با آزار و اذیت فراوانی روبروست شما بعنوان یک عارف در باره آن چگونه می اندیشید؟

اساس کار جهان و موجودیت آن را سود و زیان تشکیل می دهد. مردم روزگار ما بر این پایه و محور زندگی خود را سپری می کنند. همه آن سودها با آزار و اذیت هایی که مردم نسبت به همه اعمال می کنند همراه و همگام است. اگر برای مخالفین عشق و عاشقی همین روابط کافی است برای ما رندان و عاشقان واقعی ناکافی است و مورد اعتناء و اطمینان نیست.

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان گر شما را نه بس این سود و زیان ما را بس

(۲۳۱) چرا نباید بدنبال زیاده روی و جمع آوری مال و دارایی و اقتدار و باشیم که گاهی بیش از حد و اندازه نیاز انسان است ؟

وقتی که یار حضور دارد و ما هم در محضر او هستیم و او یار و پشتیبان ماست و هر موضوعی را می داند و چاره می کند و کمک انسان است چه لزومی دارد که حرص بزنیم و به جمع مال و اموال دنیایی بپردازیم، خدایی که مایه انس و علاقه روح و جان ماست و دولت صحبت و وصال او باعث رستگاری است.

یار با ماست چه حاجت به زیادت طلبیم دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

(۲۳۲) چرا با اعمال صالح و عبادات و سایر کارهای مفید ی که انجام می دهید و شخصیت شما را ساخته است نمی خواهید شما را

مورد بررسی و ارزیابی قرار دهند و آنگاه بر اساس آن به بهشت روانه سازند؟

انسان هر چقدر در سیر و سلوک خود تلاش کند هیچگاه به آن اندازه ای که کارهای خوب جمع نموده با آنچه را که خدای عالم پاداش می دهد برابری نتواند کرد. در حالیکه اگر عاشق آنقدر لیاقت یابد و مورد لطف حق قرار گیرد بطوریکه اگر به کوی یار برسد از همه هستی بالاتر است و این برای یک عاشق پاک نهاد و پاکباز کافی است.

از در خویش خدا را به بهشتم مفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

(۲۳۳) چرا گله و شکایت از سرنوشتی که برای ما رقم می خورد نادرست است؟

از آنچه را که قسمت قضای الهی برای انسان در نظر گرفته است بی انصافی است که ما گله و شکایتی داشته باشیم بهر حال این طبع و ذوق درونی که مانند آب روان است و غزل های عاشقانه و بدیع که در خامه من است از تفضلات اوست که از طریق همین قسمت و سرنوشت به من رسیده است.

حافظ از مشرب قسمت گله ناانصافی است طبع چون آب و غزل های روان ما را بس

(۲۳۴) فلک و چرخ گردنده زمام مراد و آرزوها را بدست چه کسی می دهد؟

افراد نادان که از حقیقت عشق که محور حقایق عالم است خبری ندارند و زمام و کنترل دنیا را بدست گرفته اند تو که اهل دانش و فضل هستی همین گناه تو است که خوب دریافته ای که جهان قابل اعتماد نیست و نباید به آن گرایش داشته باشی و بس.

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس

(۲۳۵) مگر شما به چه کاری مشغولید که دیگر هیچ ورد و ذکر دیگری نیاز ندارید؟

به دو کار مشغولم : یکی شب زنده داری و راز و نیاز به درگاه او و دیگری درس قرآنی که در هر صبح دارم و مرا متوجه حضرت دوست می کند. همین دو برای رستگاری و وصال دوست کافی است.

به هیچ ورد دگر نیست حاجت ای حافظ دعا نیمشب و درس صبحگاهت بس

(۲۳۶) یک عارف سالک باید به چه کاری دست زند تا سرحلقه رندان جهان شود؟

عارفی می تواند در رأس عارفان دیگر قرار گیرد و خود از همه بالاتر باشد که آتش عشق و تحول باطنی را به خرقه و شخصیت عرفانی خود برساند و خود و شخصیت جدید خود را دگرگون سازد و با جهد و تلاش در سیر و سلوک خود در جایگاه بالاترین مقام معنوی واقع شود.

در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک جهدی کن و سرحلقه رندان جهان باش

(۲۳۷) راه حل چیست اگر بخواهیم که رهبری معنوی چون خضر نبی علیه السلام داشته باشیم؟

اگر تصمیم داری که تحت ارشادات و رهبری خضر نبی (اقتدار و مقام معنوی) قرار گیری باید خودت آب حیوان که زندگی جاویدان در آن است بدور از چشم اسکندر (اقتدار مادی و ظاهری) را بدست آوری و چون در کنار آن قرار گرفتی خضر نبی هم در کنار تو خواهد بود و به عنوان یک رهبر معنوی و راهنمای ترا تا مقصود رهبری خواهد نمود.

گرت هواست که با خضر همنشین باشی نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش

(۲۳۸) چرا باید طریق خدمتگزاری و آئین بندگی را کنار گذاشت؟

راه خدمتگزاری نوعی معامله و تجارت با خداست که اگر به تکالیف و وظائف خود انجام دادیم پاداش آن بهشت و نعمت های بهشتی است. در حالیکه عشق غیر از این است و صرفاً یاد و سر کوی او را طالب است و این مقام سلطانی عرفان و عاشقی است که بالاترین مقام دنیایی و حتی جایگاه رفیع بهشت که همه خواهان آن هستند به پایش نمی رسد.

طریق خدمت و آئین بندگی کردن خدای را رها کن به ما و سلطان باش

(۲۳۹) برای آنکه به کمال دلبری و شیفتگی و به یار برسیم و حسن و زیبایی او را درک کنیم از چه راه و روشی می توان وارد شد؟ انسان از طریق نظربازی و نگاه عاشقانه خالص که هیچ شبهه ای در آن نباشد قادر است به مقام درک دلبری و حسن معنوی او موفق شود. البته باید سعی کرد که این نظربازی از همه شیوه های رسیدن به او مؤثر و بی نظیر باشد.

کمال دلبری و حسن در نظربازی است به شیوه نظراز نادران دوران باش

(۲۴۰) چرا حافظ باید از جور و ستمی که از یار می رسد ناله و شکایتی نداشته باشد؟ چون او روی دوست را دیده و عاشق او شده است و این عشق و بقدری عمیق و اصیل و جدی است که باید سختی ها و مشکلات را تحمل کند تا او به وصال حضرت دوست برسد.

خמוש حافظ و از جور یار ناله مکن ترا که گفت که در روی خوب حیران باش

(۲۴۱) اگر پیر سالک عشق ، مرا به شراب عشق دستور دهد ، وظیفه چیست ؟ وقتی پیر سالک مرا به شراب عشق حواله دهد و تعارف کند ، باید آن را بنوشم و آنگاه منتظر رحمت حق باشم تا لطف او بر این عاشق ناچیز نازل شود و مرا به وصال خود برساند.

چو پیر سالک عشقت به می حواله کند بنوش و منتظر رحمت خدا می باش

(۲۴۲) اگر خواسته باشیم که مانند جمشید پادشاه پیشدادی اسرار غیب را بدانیم باید به چه کاری دست بزنیم؟ برای درک اسرار غیب که در ورای پرده این جهانی است باید همدم و در خدمت جام جهان نمای درون و ضمیر خود باشیم و آن را از هر گونه خطایی مصون نگهداریم تا موفق به دیدن اسرار در آن گردیم.

گرت هوست که چون جم به سر غیب رسی بیا و همدم جام جهان نما می باش

(۲۴۳) حال که در کار جهان گشایش و موفقیتی دیده نمی شود در برابر آن چه کاری باید کرد؟ حال که اعتمادی به جهان نیست و همه امور چون غنچه بسته و مشکلات در آن دیده می شود انسان باید بر خلاف آن مانند باد بهاری که غنچه ها را باز می کند تو هم کارهای بسته و مشکلات را باز کن و نقش فعالی در این زمینه از خود نشان بده.

چو غنچه گر چه فرو بستگی است کار جهان تو همچو باد بهاری گره گشا می باش

(۲۴۴) اگر سخن حق را نشنویم باید منتظر چه عواقبی باشیم؟ اساس ارتباط با مردم درک حقیقت از طریق شنیدن حقایق است ، پس اگر سخن حق را گوش نمی دهی نباید از کسی عهد و پیمان و وفاداری را توقع داشته باشی و به دروغ خود را طالب سیمرغ هدایت (در کتاب ارزشمند منطق الطیر عطار نیشابوری که منظور خدای مهربان است) و خواهان کیمیای سعادت عشق باشی.

وفا مجوی ز کس و سخن نمی شنوی به هرزه طالب سیمرغ و کیمیا می باش

(۲۴۵) چرا یک عارفی که از نفس گرم آن ، دنیا متحول می شود و متوجه عشق می گردد نباید بدنبال مصلحت گرایی باشد ؟

کسی که از طریق عشق و محبت و خداپرستی می خواهد جهان را متحول کند و با نفس رحمانی خود اداره نماید نباید از راه حقیقت منحرف و به سوی مصلحت که خلاف عشق است متمایل شود. در هر صورت اداره عاشقی مانند اداره یک سرزمین بدون تدبیر و تفکر و عقل میسور نیست.

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار کار مُلک است آنکه تدبیر و تأمل بایدش

(۲۴۶) وقتی از طریق تقوی و دانش نمی توانیم به هدف عشق برسیم چاره چیست؟

تقوی که دوری از گناه و مصونیت از آن است و دانش که ما را به آگاهی و دانایی می رساند منحصرأ یک روش موفقیت آمیز در راه عشق نیست و رهرو عشق و معرفت اگر صد هنر و امکان رشد و ترقی داشته باشد باز هم باید به خدا توکل داشته باشد و منتظر لطف او باشد چون بدون تأیید و مساعدت او نمی توان به اهداف عشق و هیچ هدف دیگری دست یافت.

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

(۲۴۷) چرا در بساطی که روزگار برای انسان ها گشوده است آسایش و دوران خوشی دیده نمی شود؟

این روزگار زودگذر که همه چیز آن در حال دگرگونی است افراد پست و نادان را در روی سفره و بساط خود پرورش می دهد و لذا آسایش را به کسی هدیه نمی کند ، بهتر است حرص و طمع را از خود دور کنی و از تلخ و شیرینی که او از خود نشان می دهد مواظب و مصون باشی و فریب آن را نخوری و در دام آن نافتی.

سماط دهر دون پرور ندارد شهد آسایش مذاق حرص و آز ای دل بشو از تلخ و از شورش

(۲۴۸) برای درک اسرار جام جم (قلب و ماهیت انسانی) که خدای مهربان در ازل در درون ما بودیعه نهاده است باید چه کار شایسته ای نمود؟

با این کمندی که بهرام گور ، گورخر می گرفت و یک وسیله صرفاً مادی و محدود و ضعیف است نمی توان جام جم را بدست آورد! آن کمند را به کناری انداز و خود جام جم را بردار و به ارزش آن آشنا شو . چون من در این صحرای دنیا با همه تلاش هایی که نمودم بهرامی ندیدم که چنین کاری را انجام دهد.

کمند بهرامی بیفکن ، جام جم بردار که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش

(۲۴۹) راز دهر و علت پیدایش آفرینش و تحولات آن را از کجا بدست آوریم؟

اگر شراب عشق را به شکل صافی و خالص بدست آوری که شبهه ای در آن نباشد بی شک رحمت حق شامل تو می شود و تو به راحتی می توانی راز پیدایش دهر و علل تحولات عالم را بفهمی . البته بهتر است که این راز ها را در اختیار افراد کج طبع که کوردل هستند قرار ندهی. تا مورد سوء استفاده یا تمسخر آنان قرار نگیرد.

بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم به شرط آنکه نمایی به کج طبعان دل کورش

(۲۵۰) شما چرا بدنبال همنفس و محرم رازی می گردید ؟ آیا می خواهید نکته مهمی را با او در میان بگذارید؟

همنفس و همفکری می خواهم تا به او بگویم که من عارف و عاشق از دوری و هجران آن یار عزیز چه دردها و رنج ها کهنه می کشم ، بی شک آن انسان همنفس این حقایق را بهتر از هر کس دیگر درک می کند.

کجاست همنفسی تا به شرح عرضه دهم که دل چه می کشد از روزگار هجرانش

(۲۵۱) وقتی انسان به راحتی می تواند به یاد عشق حق ، راه درستی را طی کند افراد پست و سفله چه راهی را انتخاب خواهند نمود؟

وقتی که عاشق او هستی و عشق تو برای اوست از خودخواهی و تکبر بدوری ، و کسی که به یاد خود است و محور خودخواهی ها همه کارهای او را در بر گرفته است سفله و کم خرد است چون از حقیقت عشق چیزی درک نکرده است. در مقامی که به یاد لب او می نوشند سفله آن مست که باشد خبر از خویشتنش

(۲۵۲) چرا نباید در میخانه عشق بدنبال آبرو و مال و ثروت باشیم؟

میخانه عشق برای رشد معنوی و رسیدن به مقامات عرفانی است در این جایگاه مقدس نمی توان بدنبال آبرو و مال و ثروت بود و جلوه های دنیایی را پی گیری نمود و هر کس بخواهد که این روش را برود باید او را به دریا انداخت تا از ساحت پاک عشق و عرفان جدا شود و آن را آلوده مطامع خام و دنیایی خود نسازد.

عرض و مال از در میخانه نشاید اندوخت هر که این آب خورد رخت به دریا فکشن

(۲۵۳) راه نجات و رستگاری در چیست؟

یک دلالت و راهنمایی خیر و پر برکت آن است که برای رسیدن به راه نجات دو کار باید در اولویت کارهای تو باشد :

- دست به کارهای فسق و تباهی و امور زشت نرنی و به آن مباهات و افتخار نکنی.
- خود را زاهد وعابد به مردم معرفی نکنی که دکانی است برای شهرت ونفوذ در میان مردم.

دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات مکن به فسق مباهات و زهد هم مفروش

(۲۵۴) در نظر شما کدام نکته مهمی است که در حد یک راز سربسته ای است که باید دانست و بیان نکرد؟

یک نکته مهم که در حد یک راز مهم و سر بسته است و هیچگاه نباید از یاد برد این حقیقت است که لطف خدا نسبت به انسان بسیار زیاد است و حتی از جرم و خطاهایی که مرتکب می شویم بیشتر است و لذا باید امیدوار به لطف و رحمت او بود. لطف خدا بیشتر از جرم ماست نکته سر بسته چه دانی خموش

(۲۵۵) ما در چه موقعیت و شرایطی می توانیم از پرده موسیقی عشق ، صدای رمز و راز حقیقت را بشنویم؟

تا آشنای صدای عشق نباشی و در سیر و سلوک آن به موفقیت نرسی هیچگاه به اسرار و حقایق عشق پی نخواهی برد چون کسی که به حقیقت اعتقادی ندارد در مسیر عشق نیست و چنین نامحرمی ، اسرار و حقایق عالم را از سروش غیب نخواهد شنید!!

تا نگردي آشنا زين پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

(۲۵۶) به نظر شما آن چه سخنی است که باید گوش داد ، سخنی که مانند مروارید با ارزش است؟

آن سخن چون مروارید این است که ای پسر (ای کسی که در ابتدای راه هستی!) برای کسب دنیا و جلب امکانات آن غم و اندوه بخود راه ندهی و توجه داشته باشی که دنیای زودگذر مورد اعتماد و اعتنا نیست!!

گوش کن پند ای پسر از بهر دنیا غم مخور گفتمت چون دُر حدیثی گر توانی دار گوش

(۲۵۷) در برابر افراد نکته دان که به اسرار عشق پی برده اند باید چگونه بود؟

ما نباید در قبال افراد آگاه به حقایق عشق خود را دانا و مطلع جلوه دهیم و فضل فروشی کنیم و دانش های ناقص و ضعیف خود را به رخ آنان بکشیم چون یک انسان عاقل یا دانسته سخن می گوید و یا خاموش می ماند و به سخنان آن مردان گوش می دهد.

بر بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست یا سخن دانسته گو ای مرد دانا یا خاموش

(۲۵۸) چرا به کوی میکده گریان و سرافکنده می روید؟

گریان و سرافکندگی من بخاطر آن است که عملی در خور و شایسته جایگاه رفیع آن ندارم که بتواند در جمع آن مردان صالح و خداجوی قرار گیرم و از نفس گرم و ملکوتی آنان بهره مند شوم تا بتوانم و به وصال یار برسم ، من واقعاً شرمسار این رفتار خود هستم!

به کوی میکده گریان و سرافکنده روم چرا که شرم همی آیدم ز حاصل خویش

(۲۵۹) چرا نباید بر سر بدست آوردن دنیا با هم نزاع و کشمکش داشته باشیم؟

دنیا پایدار نیست و ثبات و اعتمادی در رفتار و کار آن نسبت به انسان و سرنوشت آن دیده نمی شود. چون نه آدمی می ماند هر چند که عمر طولانی خضر داشته باشد و نه سرزمین و حکومت اسکندر مقدونی که با همه وسعت و گسترده گیش ماندگاری داشت ، پس نزاع بر سر این دنیای دون و پست کاری لغو و بیهوده و بی حاصل است.(آیا اینگونه نیست ؟ تجربه شما چه می گوید؟)

نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر نزاع بر سر دنیی دون مکن درویش

(۲۶۰) آیا می خواهی که جهان بر تو سخت نگیرد و یا سهل انگاری و بی توجهی های آن ضرر و زیانی بر تو وارد نسازد؟

تو باید برای رسیدن به این منظور از دو چیز پرهیز کنی :

- عهد و پیمان و ارتباطی که سست و بی ارزش و فاقد اعتبار و معنی باشد.
- سخن های خشونت آمیزی که باعث رنجش و کراهت و تنفر دیگران شود .

خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد بگذر ز عهد سست و سخن های سخت خویش

(۲۶۱) عارفان در چه رشته و موضوعی با هم سر جنگ و نزاع ندارند؟

عارفان از اینکه زلف شاهد دنیایی بند و فریبی بیش نیست و بر خلاف عشق است با هم مخالفتی ندارند و این یک اصل ثابت و لایتغیر است که عاشقان و مردان حق در دام فریبندگی دنیا سقوط نمی کنند.

طره شاهد دنیا همه بند است و فریب عارفان بر سر این رشته نجویند نزاع

(۲۶۲) پیروی از خاندان عصمت و طهارت رسول خدا (ص) چه آثاری برای شما دارد؟

این پیروی صادقانه از خاندان عصمت و طهارت رسول خدا محمد مصطفی (ص) باعث می شود تا رهبری و هدایت الهی امیرالمؤمنین علی علیه السلام که عامل و محور معنوی و روحانی شهر نجف است به کمک تو آید و تو را در راه عشق و تحمل سختی های آن مساعدت نماید.(علی حیدر کرار دروازه شهر نبی است با نگاه او حقایق عالم فهمیده می شود)

حافظ اگر قدم زدن در ره خاندان به صدق بدرقه رهن شود همت شحنه نجف

(۲۶۳) وقتی فلک تورا عاشق دید چه عکس العملی از خود نشان داد؟

وقتی چرخ گردنده و روزگار گذرنده مرا دید که در چنبره عشق گرفتار و عاشق شده ام عشق را به صبر عجین و همراه نمود تا فراق و هجرانی که نصیب من شده بود همچنان با خود داشته باشم و ادامه دهم و ناملایمات آن را تحمل نمایم.

فلک چو دید سرم را اسیر چنبر عشق بیست گردن صبرم بریسمان فراق

(۲۶۴) حافظ عزیز به نظر شما کار و تحولات جهان چگونه است؟

جهان و هر آنچه را که در آن انجام می شود و تمام تحولات آن برای انسان در نهایت هیچ و بیهوده است و من هزار بار این حقیقت را به تجربه دیده ام!! (نظر شما چیست؟)

جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

(۲۶۵) شما از چه چیزی تأسف می خورید که تا این زمان آن را نمی دانستید و به اهمیت و نقش مؤثر آن پی نبرده بودید؟

من تا کنون نمی دانستم و به اهمیت این موضوع بطور دقیق پی نبرده بودم که گنج بزرگ سعادت و رستگاری انسان رفیق و همنشین اوست که اثر عمیقی روی انسان و مواضع فکری او دارد. و گاهی او را در مسیر سرنوشت سازی رهنمون می شود.

دریغ و درد که تا این زمان نمی دانستم که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

(۲۶۶) چرا ظالم و ستمگر راه به منزل مقصود نمی برد؟

برای اینکه نظام گردش جهان بر اساس عدل بنا شده است و این عدل در جامعه بشری هم اعمال می شود و لذا ظالم و ستمگر که بر خلاف عدل اقدام می کند راه بجایی نمی برد و نمی تواند مانع به ثمر رسیدن کار عاشقان گردد.

دور فلکی یکسره بر منهج عدل است خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل

(۲۶۷) ای حافظ! وظیفه تو در قبال عشق و رموز آن چیست؟

در رابطه با عشق به حق چند محور را باید دنبال کنم و روی آنان پافشاری نمایم:

- با درد و ناراحتی های ناشی از عشق بسازم و سختی و شدائد راه عشق را تحمل نمایم.
- سخن از عشق نگویم و خاموش شوم و اسرار آن را هویدا ننمایم.
- رموز و اسرار و حقایق عشق که بدست آورده ام پیش اهل عقول و فلاسفه فاش نکنم.

به درد عشق بساز و خاموش شو حافظ رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول

(۲۶۸) چطور بر تحولات درونی شما حوادث روزگار اثر چندانی ندارد؟

برای اینکه از راه عشق به مهر و محبت تو دست یافتیم و آینه درون را صیقلی و جلا دادیم و این تجلی شما در این آینه درون ما را در قبال حوادث بزرگ زندگی صیقلی داد و محفوظ نگهداشت تا گرفتاری ها و زنگار مسائل روزگار بر آدمی اثرات سوء نداشته باشد.

دل از جواهر مهرت چو صیقلی دارد بود ز زنگ حوادث هر آینه مصقول

(۲۶۹) چرا بدست آوردن عشق و رندی در ابتداء آسان است و بعد رهرو را دچار مشکلات می کند؟

ورود به عشق اول آسان است ولی بدست آوردن فضائل و مقامات آن زحمات زیادی را می طلبد و به این درجه از سوختن و شدائد را عارف بزرگ حسین بن منصور حلاج رسید و در سردار که چند شبانه روز آویخته شده بود حقایق آن را بازگو نمود این مسائل را افراد غیر عاشق نمی دانند.

تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول
آخر بسوخت جانم در کسب این فضائل
حلاج بر سر دار این نکته خوش سراید
از شافعی مپرسید امثال این مسائل

(۲۷۰) حافظ عزیز شما در راه عشق چند هنر را آشکار می سازید؟
انسان عاشق دارای چندین هنر است که از جمله آنهاست:

- عاشق و شیفته حق هستیم.
- رندم و آلوده به دنیا و جلوه های آن نشده ام.
- به معبود و جلوه های حسن و زیبایی آن نظر و نگاه عاشقانه دارم.
- مسائل مربوط به عشق را فاش می گویم.

عاشق و رند و نظر بازم و می گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

(۲۷۱) چرا از خرقة خود که نشانه عرفانی و ارزش تلاش های شما در راه عشق است نگران هستید و احساس شرم می کنید؟
چون این خرقة ای که من دارم وصله ها و تکه های تشکیل دهنده آن آلودگی ها و شعبده هایی است که من به آن پیراسته
ام و این باعث شرمندگی من می شود و من از این اندوخته و رفتار خود نگران هستم!
شرم از خرقة آلوده خود می آید که برو وصله به صد شعبده پیراسته ام

(۲۷۲) شما که خود را غرق گناه می دانید چطور شد که از اهل رحمت شدید و به قرب حق رسیدید؟
این درجه رحمتی که بدان رسیدم بخاطر آشنایی با عشق و تأثیرات آن است و عشق باعث رحمت و توجه حق نسبت به
انسان می شود هر چند که آن انسان در معرض حوادث روزگار و آلودگی های فراوان باشد.
هر چند غرق بحر گناه ز صد جهت تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمتم

(۲۷۳) چرا شیوه عاشقی از طریق کسب و اختیار آدمی حاصل نمی شود؟
عشق حق یک موهبت الهی و بخشایش خدایی است که در فطرت و آفرینش انسان خدای عالم قرار داده است . پس ریشه
عشق در انسان در فطرت اوست. نه اینکه صرفاً با تلاش او بدست می آید. (جام عشق در سرای فطرت آدمی از گذشته به
امانت و ارث گذاشته شده است.)

می خور که عاشقی نه به کسب است و اختیار این موهبت رسید ز میراث فطرتم

(۲۷۴) شما چرا به کمک رهبری مانند خضر نبی نیاز دارید؟
در راه عشق خطرات و فراز و نشیب های زیادی مثل کوه و دریا وجود دارد و من خسته و ضعیف از این گرفتاریهایم و بهمین
خاطر است که بدنبال رهبری معنوی مانند خضر نبی هستم که به همتم مدد رساند و مرا در طی این راه پر خطر مساعدت
نماید.

دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف ای خضر پی خجسته مدد کن به همتم

(۲۷۵) چرا در قبال دوست خجالت می کشید و شرمسارید؟

چون نتوانستم کاری انجام دهم که در شأن دوست باشد. و خدمتی از دستم بر نیامد که شایسته آن عزیز باشد. این اعمالی که من از خود نشان داده ام مایه خجالت و شرمساری من است (لطف دوست هر چند بالاتر از جرم ماست ولی تلاش انتسان هیچگاه به پاداش و محبت او نمی رسد)

چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم

(۲۷۶) چرا حافظ هیچگاه از تو (یار) روی بر نمی گرداند؟

حافظ سعی می کند که از عشق تو خارج نشود و اگر جور و جفایی از یار برسد بازهم شاکر است چون از آن زمان که حافظ به عرفان و عشق تو روی آورد و در دام تو افتاد به آزادی واقعی رسید. پس عشق تو یعنی آزادی از تمام تعلقات دنیایی !!

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی من از آن روز که در بند توام آزادم

(۲۷۷) چه حقیقتی را دوست دارید که با صدای بلند بگوئید؟

من بنده و دوستدار عشق هستم و همین عشق باعث شده تا از هر دو جهان آزاد باشم و هیچگونه وابستگی و پیوستگی به آن دو نداشته باشم و این حقیقتی است که من به شکل آشکار می گویم و از این گفته خود دلشاد و خوشحالم. (عشق انسان را از هر دو جهان آزاد و برگزیده و ممتاز می سازد)

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

(۲۷۸) قبل از آمدن به دنیا کجا بودید؟

انسان قبل از آمدن در این دنیا که باعث خرابی او شده است ملک (فرشته) بود و در فردوس (باغی) زندگی می کرد ولی بر اساس یک سری روابط و علل، آدم از بهشت بیرون آمد و همه انسان ها در این دنیا زندگی خود را شروع کردند.

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم

(۲۷۹) بر لوح وجود جنابعالی چه چیزی وجود دارد؟

بر لوح وجود من جز الف قامت یار نقش نبسته است و من جز به او به چیز دیگری نمی اندیشم چون بهر حال این همان چیزی است که دوست و یار به من آموخته است و من در اینجا نقشی نداشتم که او فقط همین را به من آموخت.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

(۲۸۰) شما چه طور شد که همه نعمت های بهشتی را فراموش نمودید مگر به چیز با ارزش تری رسیده اید؟

وقتی مراحل عشق را طی کردم به هوای اینکه به سر کوی تو برسم فقط به تو و سر کوی تو فکر می کردم در این شرایط عاشقانه نعمت های بهشتی که سایه درخت طوبی و دلجویی ها و محبت حور العین و حوض کوثر را از یاد بردم. (چون عاشق به رضای دوست و عشق به او می اندیشد لاغیر)

سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض بهوای سر کوی تو برفت از یادم

(۲۸۱) شما چگونه و از چه طریقی خود را مانند هُدهُد (شانه بسر) به لانه سیمرغ (وصال یار) رساندید؟

برای رسیدن به بالاترین مقام معنوی عشق که در مثل عنقا و سیمرغ است به تنهایی و با تجربه و توان خودی و فرد غیر ممکن نیست بلکه طی این مراحل دشوار از طریق سلیمان و به راهنمایی های او (هدهد) توانستم موفق شوم. (پیامبران راهنمای اصلی انسان برای رسیدن به سرمنزل مقصود هستند)

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

(۲۸۲) گرایش به تقوی و پاکدامنی و مستی و از خود بیخود شدن و به او پیوستن چگونه جامه عمل بخود می پوشد؟ رسیدن به مقام پاکی و مستی حق کار آسانی نیست که بدست من و تو باشد بلکه خدای مهربان و صانع پروردگار که سلطان ازل است و همه چیز در ید قدرت اوست هر طور صلاح بدانند ما هم باید مطیع و فرمانبردار او باشیم. علم و توانمندی او بهتر از تجربه و توان ضعیف ماست.

نقش مستوری و مستی نه بدست من و توست آنچه سلطان ازل گفت بگو می گویم

(۲۸۳) چطور شد که در دوران پیری مانند یعقوب کنعانی عشق یوسف (یار) را برگزیدی که انگیزه نوازش و محبت شما شد؟ برای اینکه عمری را به صبر و شکیبایی و خودسازی و طی مراحل سیر و سلوک و هزاران سختی دیگر گذراندم و شدائد را چون یعقوب در کلبه احزان سپری نمودم تا مانند او به یوسف رسیدم و به وصال یار نائل شدم. این که پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت اجر صبری است که در کلبه احزان کردم

(۲۸۴) شما در سن پیری و در دوران خستگی و ناتوانی چطور احساس جوانی دارید و شاداب و سرزنده هستید؟ من گر چه پی عشق شدم و دورانی را در آن گذراندم و اکنون خسته و ناتوان شده ام ولی وقتی به یاد یار مهربان می افتم احساس قدرت و جوانی بمن دست می دهد و همه آن ناملایمات را بفراموشی سپری می کنم. هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم

(۲۸۵) شما که از اول تحولات عشق را در وجود خود نداشتید چطور شد که به آن رسیدید و رشد و ترقی شما چگونه بود؟ در صفحه درون من چیزی از عشق و تحول نبود پس از آنکه غم هجران و دوری یار را در خود احساس کردم این تحمل و کشیدن بار غم او مرا متحول کرد و مطالب و اسرار زیادی یاد گرفتم و نکته ها از عشق آموختم و اینگونه نکته دان عشق شدم.

اول ز حرف لوح وجودم خبر نبود در مکتب غم تو چنین نکته دان شدم

(۲۸۶) از چه زمانی درهای خزانه علم و دانایی بروی شما گشوده شد؟ من از آن زمان که پیرو پیر مغان شدم و خود را ساکن و پیوسته کوی مغان نمودم به اسرار فراوانی دست یافتم که قبل از آن نمی دانستم حقایقی که فقط آنان آشنایی دارند.

آن روز بر دلم در معنی گشوده شد کز ساکنان در گه پیر مغان شدم

(۲۸۷) ما چگونه می توانیم به شعر ناب عاشقانه و شراب بیغش برسیم که ما را مست حق گرداند و از این دنیای دنی رها سازد ؟

برای این منظور بهتر است قدمی جدی بسوی کاشانه و مأوای رندان و عاشقان واقعی بزنید و در دیر آنان با افکار و عرفان و خودسازی آنان آشنا شوید و تأثیر بپذیرید. در این زمان تحت ارشادات آنان به حقایقی دست خواهید یافت که قبلاً بدان آگاهی نداشتید.

گر به کاشانه رندان قدمی خواهی زد نقل شعر شکرین و می بیغش دارم

(۲۸۸) چرا صلاح می دانید و می خواهید که همواره خاطر شما خوش باشد؟

چون غم و شادی جهان بی ثبات و ناپایدار است هر غم و شادی که انسان را دربر گیرد بزودی از او دور می گردد. بهمین جهت است که انسان عاشق، فکر و ذهن خود را متوجه این نوسانات و تغییرات نمی کند و در میدان کشش های کاذب آن قرار نمی گیرد بلکه از طریق عشق، خوش و مسرور است.

حافظا چون غم و شادی جهان در گذر است بهتر آن است که من خاطر خود خوش دارم

(۲۸۹) چرا از پرنده عالم قدس و ملکوت کمک و مساعدت می طلبید؟

راه عشق طولانی و مقصد و مقصود آن دور است و من هم تجربه کمی دارم و نیاز دارم که طایر قدس که پرنده ای است که بسوی معنویت پیش می رود (پیر و مرشد) به بدرقه من آید و همتم را تقویت کند تا من با این توانی که مورد توجه او قرار گرفته است راه عشق را تا کوی دوست طی کنم.

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که درازست ره مقصد و من نو سفرم

(۲۹۰) چرا حافظ باید این خرقة تقوی که نشانه ایمان و زحمات و شخصیت تقوی و پرهیزگاری اوست بسوزاند؟

چون زهد ریایی و تقوایی که قصد اصلی آن نفوذ در مردم است نه رسیدن به وصال حق، باید سوزاند و از بین برد چون اگر عشق آتشی شود نمی تواند این خرقة را عاشقانه بسوزاند و متحول سازد.

بسوز این خرقة تقوی تو حافظ که گر آتش شوم در وی نگیرم

(۲۹۱) چطور شد که به فکر خویش نیستید و خود را گم کرده اید؟

چون همه افکار و اندیشه هایم در فضای سینه و ضمیر درونم را عظمت و جمال و جلال دوست پر نموده است و دیگر جایی برای کسی نمانده است و حتی خودم از یاد رفته ام!!

چنان پر شد فضای سینه از دوست که فکر خویش گم شد از ضمیرم

(۲۹۲) چرا می خواهید به دیار حبیب و پیش دوستان خود بروید؟

چون حقیقت وجودی من از شهرهای غریب و بیگانه این دنیا نیست و اصل من از سرزمینی است که دوست من در آنجاست. من از نگهبانی که همراه من است می خواهم تا مرا به شهر و دیار واقعی خود پیش دوستانم برساند.

من از دیار حبیب نه از بلاد غریب مهیمن به رفیقان خود رسان بازم

(۲۹۳) اگر لطف ازلی خداوند دستگیر و راهنمای تو نباشد تا کجا می توانی گام برداری؟

بدون لطف و مرحمت ازلی او با این همت و تلاش فردی در راه عشق به مقصودی که وصال دوست در آن باشد نمی رسم و تا ابد و برای همیشه شرمنده اعمال و رفتار و اندیشه های ناقص و ضعیف خود خواهم بود.

بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ و گر نه تا به ابد شرمسار خود باشم

(۲۹۴) چرا در راه عاشقی او مثل یک شمع می سوزید و ذوب می شوید؟

راه عشق پر خطر و کسب تجارب مربوط به آن سخت و دشوار و به لطف او متکی است باید عاشق درد هجران را در خود تحمل کند و صبر پیشه سازد و سازگاری نماید و مانند یک شمع بسوزد و نور دهد و تزلزل بخود راه ندهد تا به هدف عاشقی نائل آید.

در عاشقی گزیر نباشد ز سوز و ساز استاده ام چو شمع مترسان ز آتشم

(۲۹۵) پدرتان حضرت آدم علیه السلام بهشت را در قبال دو دانه گندم از دست داد شما با چقدر این دنیا را معامله خواهید نمود؟

همانطور که باغ های زیبای رضوان در نظر پدرم حضرت آدم بی ارزش بود و او آن نعمت ها را در برابر دو دانه گندم از دست داد من هم حاضریم که دنیا و نعمت های آن را به یک دانه جو بفروشم که برای من ارزشی بیش از آن ندارد.

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم

(۲۹۶) می فرمائید که کاری به کار کسی ندارید و در صدد ارزیابی دیدگاه فکری کسی هم نیستید ، پس در پی چه چیزی هستید؟

بی شک اگر من رند و عاشق خدایی شوم و در این راه ثابت قدم گردم و یا شیخ و مشهور در بین مردم شوم بیشتر بدنبال حفظ رازی هستم که بدست آورده ام و یا در صدد آن هستم که از این لحظات در راه عرفان و قرب خدا استفاده کنم راهی که آن را برگزیده ام.

من اگر رندم اگر شیخ چه کارم با کس حافظ راز خود و عارف وقت خویشم

(۲۹۷) چرا خودتان را در زندان احساس می کنید قصد رفتن به کجا را دارید ؟

من مانند مرغی که در داخل قفس باشد در این دنیا زندانی شده ام آیا حیف نیست که انسانی که توان پریدن به بالاترین مقام و مرتبه معنویت را دارد در این خاکدان دنیایی اسیر شود . من مرغ باغ ملکوت و رضوان الهی بودم و به آنجا تعلق داشتم و سعی و تلاش من این است که هر چه زودتر به آنجا بروم و خود را به آنجا برسانم.

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم

(۲۹۸) چرا نباید بر عاشقان خرده گرفت و ایراد وارد نمود؟

عاشقان و دردکشان راه درست را پیدا نموده اند و خدای عالم این لطف و توفیق را در حق آنان نموده است ولذا افراد نصیحت کننده و ناصح نباید بر آنان خرده بگیرند و نقص کارشان را به انتقاد بکشند بهر حال عشق راهی بسوی کمال است و همه اختیارات آن در دست خود انسان نیست.

برو ای ناصح و بر دُردکشان خرده مگیر کارفرمای قدر می کند این ، من چه کنم

(۲۹۹) چرا بدنبال مساعدت کسانی هستید تا راه سیر و سلوک را در جلوی تان روشن نمایند؟

ما به کمک رهبری معنوی نیاز داریم تا چراغی را به اندازه نور و گرمای درختی در کوه طور مسیر سیر و سلوک ما را روشن گرداند در غیر این صورت نمی توانیم شب تیره **وادی ایمن صحرای سینا** را طی کنیم و به سلامت از تاریکی ها و دشواریهای آن بگذریم!!

مددی گر به چراغی نکند آتش طور چاره تیره شب وادی ایمن چه کنم

(۳۰۰) ای حافظ خانه اصلی انسان ها در کجاست؟

انسان ها در دنیا در حال گذرند این مکان موقت خانه دائمی آنها نیست خانه اصلی و استقرار همیشگی ما که به ما ارث رسیده است جهان ابدیت و خلد برین است که باید خود را به آنجا برسانیم نه این دنیای کوچک و بی ثبات و زودگذر .

حافظا خلد برین خانه موروث من است اندرین منزل ویرانه نشیمن چه کنم

(۳۰۱) در میکده عشق بدنبال چه چیزی هستید؟

میکده دریایی است وسیع و من عاشق در حکم غواصی را دارم که در عمق این دریا افتاده ام و بدنبال مروارید دُرَدانه ای هستم که در اعماق این دریا نهفته است. خدا می داند که با این همه سعی و تلاش کی به آن برسم و در کجای این دریا بالا بیایم و به سلامت به رستگاری برسم.

عشق دُرَدانه است و من غواص و دریا میکده سر فرود بردم در آنجا تا کجا سر بر کنم

(۳۰۲) چرا شما به نور درخشان خورشید آسمان بلند و وسیع احتیاجی ندارید؟

همه فکر و همت من متوجه اوست و من به یاد لب لعل سرخ فام او در شب ها اشک ها ریخته ام و گنج ها و فواید معنوی و مقامات عرفانی رسیده ام که دیگر نیازی به نور خورشید بلند اختر ندارم.

من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنج ها کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم

(۳۰۳) چرا با پیمان و ساغر عشق عهد و پیمان بسته اید؟

من هیچ اعتمادی به این دنیا و جلوه ها و پدیده های آن ندارم و لذا سعی نموده ام که وابسته آن نشوم و همه ذهن و قلب من متوجه عشق و پیمانی است که با آن بسته ام و هیچگاه به پیمان و ساغر عشق که مرا از خودخواهی ها رها نموده و به معبود و یارم متصل می کند پشت نخواهم کرد و بر این عهد و پیمان پایدارم.

عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار عهد با پیمان بدم شرط با ساغر کنم

(۳۰۴) چرا علاقه و طمعی به گردش روزگار ندارید و علاقه ای نسبت به آن نشان نمی دهید؟

وقتی من در عشق پاک خود به مرحله ای از فقر و نیاز رسیده ام که به گنج بزرگ عشق دسترسی دارم دیگر نیازی به چیز دیگری نخواهم داشت در این صورت کی می توانم طمع در دنیا و گردش آن داشته باشم دنیایی که پست و بی ارزش است و اعمادی به آن نیست.

من که دارم در گدایی گنج سلطانی بدست کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم

(۳۰۵) در راه دوست و عشق او تا چه میزان و اندازه ای پایبند هستید؟

اگر دوست می پسندد که به من لطف داشته باشد ولی در آتش او باشم همان آتش را قبول دارم و تنگ چشم و حسود خواهم بود اگر بجای آن ، نظر به چشمه کوثر بهشت داشته باشم.

عاشقان را گر در آتش می پسندد لطف دوست تنگ چشم گر نظر در چشمه کوثر کنم

(۳۰۶) به نظر شما مایه خوشدلی و عامل شادی برای شما در کجاست؟

مایه خوشدلی و سرور زندگی و سعادت در آنجایی است که دلدار و یار من در آنجاست. باید جهد و تلاش کنم تا خود را به کوی دوست برسانم و به خوشدلی و رستگاری نائل آیم.

مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست می کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم

(۳۰۷) به نظر شما چرا نباید در رسیدن به عشرت امروز سهل انگاری نمود؟

تکیه و اعتماد به دنیا فکر درستی نیست در همه آن سهو و خطا وجود دارد حال که اینگونه است باید نقد زندگی امروز را محکم کنیم و سعی نمائیم که عشرت و زندگی درست و عاشقانه را به فردا موکول نکنیم و این بهترین فرصت است.

حافظا تکیه به ایام چو سهوست و خطا من چرا عشرت امروز به فردا فکنم

(۳۰۸) شما چگونه می توانید صد گدای عشق را مثل خودتان به گنج بی پایان دوست برسانید و قارون و ثروتمند کنید؟

وقتی من به حسن و زیبایی بی پایان دوست که گنج فراوانی است رسیده ام، می توانم افراد زیادی را با خود به آن سوی بیرم و به سعادت برسانم. و مانند قارون بی نیاز سازم. (بی نیازی در عشق خدایی)

من که ره بردم به گنج بی پایان دوست صد گدای همچو خود را بعد از این قارون کنم

(۳۰۹) چرا می خواهید سر دشمن را با سنگ خاره که سنگی سخت و محکم است بشکنید و خرد کنید؟

چون وقتی روی زیبای دوست را دیدم همه آرزوهایی که داشتم مانند یک گل بسته باز شدم و به آن آرزوهایی رسیدم و لذا دشمن را از خود راندم و اعتنائی نکردم و با سنگی سرش را شکستم. و از خود دور نمودم.

زروی دوست مرا چون گل مراد شکفت حواله سر دشمن به سنگ خاره کنم

(۳۱۰) چرا می خواهید تمام تلاش هایی که در جمع آوری زهد و علم بدست آورده اید به کناری بگذارید؟ به چه حقیقتی غیر از آن می اندیشید؟

در باره زهد که بی رغبتی به دنیاست و علم که کسب آگاهی و خبر است می خواهم آنچه را که در این زمینه جمع نموده ام از درس و بحث های مدرسه به کناری بگذارم و بسوی عشق عمیقاً حرکت کنم و همه انرژی خود را در این راه قرار دهم و لذا بدنبال مطرب عشقم تا با چنگ و بربط و آوازی که می خواند و فضایی که بوجود می آورد مرا بدان سو که عشق نشان می دهد سوق دهد و تشویق کند.

مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم در کار چنگ و بربط و آوازی کنم

(۳۱۱) چرا می خواهید بسوی جام شراب عاشقانه دستی دراز کنید و مست حق شوید؟

زمانه و تحولات آن نشان می دهد که اصلاً قابل اعتماد نیست پادشاهان و بزرگان با همه قدرت و شکوه و اقتداری که داشتند راه به جایی نبردند و آنچه که داشتند به تباهی و فنا رفته است. این نشانه بی وفایی و بی ثباتی دنیاست و لذا علاقمندم تا از طریق عشق به اهداف بلند آن برسم.

کی بود در زمانه وفا، جام می یار تا من حکایت جم و کاووس کی کنم

(۳۱۲) وقتی رخ دوست را ببینید چه چیزی به او تقدیم خواهید کرد؟

وقتی رخ سراسر حسن و زیبایی او را ببینم و به وصال او برسم این جانی که به من داده است به او تقدیم می کنم و خود را تسلیم او می نمایم و اطاعت و سرسپردگی خود را به وی ابلاغ خواهم نمود.

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست روزی رخسار بینم و تسلیم وی کنم

(۳۱۳) تا کوی دوست چگونه حرکت می کنید و گام های خود را چگونه برمی دارید؟

من به همراهی باد مشرقی صبا که با پیام یار بسوی عاشقان می وزد افتان و خیزان سعی می کنم خود را به کوی دوست برسانم و در این راه از رفیقان کمک می طلبم تا بر همت من بافزایند و بر تلاش هایم برای زودتر رسیدن مساعدت نمایند.

با صبا افتان و خیزان می روم تا کوی دوست وز رفیقان ره استمداد همت می کنم

(۳۱۴) چرا از خدا می خواهید که بدی های شما را نادیده بگیرد؟

قصد من در راه عشق رسیدن به دوست است. چون ضعف و خطا در کار من است ولی دلیری ها و از خودگذشتگی هایی را که در کنج خلوت و راز و نیاز های خود نسبت به یار دارم که همواره از او می خواهم که ای کریم عیب پوش! این بدی ها و کاستی ها را از من نادیده بگیرد و یاریم دهد تا مسیر عشق را به درستی بپیمایم.

دیده بد بین پوشان ای کریم عیب پوش زین دلیری ها که من در کنج خلوت می کنم

(۳۱۵) شما به جای نعمت های بهشتی به چه چیز دیگری علاقه دارید؟

در نظر من باغ بهشت و سایه آرامشی که در زیر درخت طوبی آن است و کاخ های زیبا و حورالعین، هیچگاه در رسیدن به کوی دوست برابری نمی کنند و دارای یک ارزش نیستند. چون خاک کوی دوست برای من از همه این نعمت ها برتر و بالاتر است.

باغ بهشت و سایه طوبی و قصر و حور با خاک کوی دوست برابر نمی کنم

(۳۱۶) اهل نظر و عارفان چه چیزی به ما می آموزند؟

درس عرفان و شناخت و تلقین درس و بحث به طالبین یک اشاره و علامتی است که باید عاشقان از طریق آن علائم راه درست را بیابند و طی یک برنامه درست خودسازی دنبال کنند تا به حقیقت آن برسند. و این حقیقتی است که بطور غیر مستقیم و خلاصه و مختصر بیان شده است و نیازی به تکرار نیست.

تلقین و درس اهل نظر یک اشارت است گفتم کنایتی و مکرر نمی کنم

(۳۱۷) چرا از افسون و جادوگری های جهان صحبت می کنید که جان شیرین را نگران و ملول کرده است؟

جهان تجربه های زیادی در مبارزه و مخالفت با عاشقان دارد، جهانی که منطق صحیح و درستی را ارائه نمی دهد و از اصول عدالت و انصاف بر خوردار نیست و عاشقان را بی حساب می کشد و از رسیدن به اهداف عشق محروم می کند و از افسون و جادوگری ها و فریب های آن جان عاشقان دلتنگ و ملول گشته است.

جهان پیرست و بی بنیاد ازین فرهاد کش فریاد که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم

(۳۱۸) اگر جهان فانی است پس چه چیزی باقی و ابدی است؟

جهان بی ثبات رو به سوی فنا و نابودی دارد و اعتمادی به آن شاید و در مقابل آن جهان باقی و پایدار ی وجود دارد که با عشق و حرکت بسوی خدای مهربان دارای معنی و پایداری است و همه چیز فدای شاهد و ساقی عشق است و جهان با همه عظمت و سلطانی خود وابسته و پیوسته و طفیل عشق محسوب می شود. و از رهگذر عشق به حرکت ادامه می دهند.

جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم

(۳۱۹) اگر دوست ، کسی دیگر را بجای شما انتخاب کند و او را به وصال بپذیرد ، عکس العمل شما چیست؟

اگر دوست کسی دیگر را بجای من انتخاب کند بر من حرام باد که اگر بجای دوست جان خود را بر گزینم و خودم را بجای دوست مقدم دارم ، چون اساس عشق اوست و بس.

اگر بر جای من غیری گزیند دوست حاکم اوست حرامم باد اگر من جان بجای دوست بگزینم

(۳۲۰) چرا می خواهید از اهل ریا دور شوید؟

به عشق و جام آن روی آوردم و با پرهیز از اهل ریا کاری و فریبکاری برای اینکه در جهان راهی را انتخاب کنم که از اساس پاک و درست باشد. چون راه عشق راه پاکی و صداقت است و ریاکاری اساس انحراف از عشق خالص است. عشق ما را به پاکی درون می رساند در حالیکه ریا و دورویی ما را از حقیقت عشق دور خواهد نمود.

جام می گیرم و از اهل ریا دور شوم یعنی از اهل جهان پاک دلی بگزینم

(۳۲۱) در چه صورتی شما خواهید توانست تا به آزادی در میان مردم برسید؟

اگر بتوانم و موفق شوم که فریب دنیا و زیبایی های آن را نخورم و آلوده به ترفندهای آن نشوم آنگاه مانند سرو به آزادی و استقلال می رسم و در میان خلق جهان به آزادی و عدم آلودگی به گناه و انحراف زندگی خواهم نمود.

سرو به آزادی از خلق بر آم چون سرو گر دهد دست که دامن ز جهان در چینم

(۳۲۲) به نظر شما که شاعری عرفانی و درونگرا هستی کلام دلپذیرتر و مورد پذیرش اهل فهم و دانایی است؟

کلام دلپذیر و مؤثر در درون آدمی که منشأ تحولات فکری و روانی او شود صرفاً یک نقش و نوشته منظم مثل شعر نیست بلکه باید مانند حافظ که چون شاهین پر قدرت اندیشه ها و حکمت هایش بقدری قوی و مسلط باشد تا بتواند با چالاکي قرقاول زیبا و تازه ای را در دام خامه خود صید کند. (همانطور که شاهین قرقاول کوچک را با چنگال های قوی خود شکار می کند یک شاعر عرفانی چون حافظ با چالاکي و استعداد شگرف درونی می تواند اشعار بسیار عالی بسراید)

نه هر کو نقش نظمی زد کلامش دلپذیر افتد تدر و طرفه من گیرم که چالاک است شاهینم

(۳۲۳) رموز مستی و رندی را باید از چه کسی بشنویم؟

واعظ که صرفاً به موعظه و پند دیگران می پردازد از مستی و عشق و عاشقی اطلاعی ندارد و سخنی نمی داند که بگوید. پس سخن عشق را از من بپرسید که هر شب با عبادات و اذکار و توجه و عرفان خود با آسمان ملکوت و با ماه و پروین همراز و هم صحبت شده ام، از هستی خود بریده و به یار که همه چیز من است ، پیوسته ام.

رموز مستی و رندی ز من بشنو نه از واعظ که با جام و قدح هر شب ندیم ماه و پروینم

(۳۲۴) با چه نشانه و علامتی می توانیم اهل دل را بشناسیم ؟

اهل دل و مرد خدا کسی است که عشق تارو پود وجودش را در نوردیده و عشق نشانه و علامت شناسایی اوست ، پس عشق و شیفتگی در چهره و درون و رفتار آنان نباشد مرد خدا نیستند ، متأسفانه در بزرگان شهر که مدعی بزرگی در فهم و دانایی هستند این علائم دیده نمی شود!!

نشان اهل خدا عاشقی است با خود دار که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم

(۳۲۵) اگر آشنایان و عارفان عشق شما را بیازارند و خون جگر به شما بدهند چه عکس العملی نشان خواهید داد؟

من چون خود در این راه هستم عاشقان را دوست دارم و اگر مرا بیازارند و از غصه و درد خون جگر بدهند من هیچگاه به شکایت بسوی بیگانه دست کمک و مساعدت دراز نخواهم کرد.

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه روم

(۳۲۶) در وقت سحر پس از راز و نیاز شبانه ، پیر میخانه چه هدیه ای به شما داد؟

پیر میخانه (مرشد و راهنمای عارفان و عاشقان) در سحرگاه یکی از روزها ، جام جهان بین به من داد بطوریکه قلب مرا متحول نمود و من توانستم در آینه پاک آن حسن و زیبایی یار را ببینم و مرا به آنچه که نمی دانستم آگاه نمود.

پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد واندر آن آینه از حسن تو کرد آگاهم

(۳۲۷) در کجا باید بدانیم که شما چه جایگاه معنوی و عرفانی پیش خدای عالم دارید؟

اگر شما با من راه نشین عشق به میکده عشق و معرفت بیائید در آنجا خواهید دید که در جمع عارفان و عاشقان صادق حق دارای چه جایگاه و مقام معنوی هستم . به درجه معنوی من فقط در آنجا آنهم در کنار انفاس گرم و ملکوتی مردان خدا پی خواهید برد.

با من راه نشین خیز و سوی میکده آی تا در آن حلقه ببینی که چه صاحب جامم

(۳۲۸) شما چه بشارتی برای دل انسانها دارید؟

ای دل باید بدانی هیچکس قادر نیست مانع عشق تو شود چون جهان پر از می و عوامل مست کننده است و انسان به هر سو که بنگرد مست حق می شود و کسانی که خود مست حقند و ما را بدان سو هدایت می کنند بسیارند و اینگونه است که عشق و عاشقی سراسر دنیا را مشحون نموده است.

ای دل بشارتی دهمت محتسب نماند وز می جهان پر است و بت می گسار هم

(۳۲۹) به نظر شما اینهمه رنگ تعلق و نقش خیالاتی که در ذهن انسان پدید می آید واقعاً چیست؟

این همه نقش خیالات و تعلقاتی که مشاهده می کنید در واقع وجود ندارند و لوح ضمیر و حقیقت درونی ما که همان روح خدایی است از هر گونه نوشته و نقشی خالی است و فطری و ساده است.

گفتی که حافظ اینهمه رنگ و خیال چیست نقش غلط مبین که همان لوح ساده ایم

(۳۳۰) از کجا آمده ایم و به کجا می رویم؟

حرکت کاروان انسان ها از جهان عدم شروع شده و در راه عشق بسوی منزل و نهایت خود در جریان است و تا اینجا که رسیده است راه طولانی را طی نموده و دارای مشکلات و سختی های فراوانی بوده است.

رهرو منزل عشقیم و ز سر حد عدم تا به اقلیم وجود اینهمه راه آمده ایم

(۳۳۱) چرا می خواهید این دلق ریاکارانه را چاک بزیند و پاره پاره کنید و از بین ببرید؟!

ریا و دورویی دلق مرا که شخصیت و هویت من در آن شکل گرفته است ضایع نموده است و من از این دلق کاذب و ریاکارانه در عذاب هستم ، همانطور که روح و روان آدمی از همصحبیتی با یک موجود بد ذات و ناجنس به عذاب دردناک مبتلا می شود.

چاک خواهم زدن این دلق ریایی چکنم روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم

(۳۳۲) انسان چگونه می تواند از دام تزویر های شیطانی جان سالم بدر برد؟

دام خطراتی که انسان را در این دنیا تهدید می کند بسیار است و انسان در راه عبور از این دنیا و در حرکت و سیر خود موقعی می تواند از ترفندها و فریب های شیطان رانده شده در امان باشد و جان سالم بدر برد که لطف خدا شامل حال او گردد و او را مدد رساند.

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

(۳۳۳) شما گشایش و موفقیت در عرفان و کسب مقامات معنوی را از کجا می طلبید؟

مدرسه و بحث های علمی و استدلالی و قیل و قال فلسفه و دانش های دیگر راهی به رستگاری و وصال که عارف بدنبال آن است نمی گشایند باید خود را به میخانه عشق و معرفت برسانیم و گشایشی برای موفقیت وصال دوست بیابیم. از مدرسه و علم و فلسفه و غیره حقیقتی که ما را به کوی یار برساند دیده نمی شود.

بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم

(۳۳۴) وقتی به این دنیا آمدید سلطان ازل چه چیزی به شما داد؟

خدای مهربان که خالق و مسلط و اداره کننده جهان است قبل از پیدایش آن ، عشق را در کانون این نظام خلقت قرار داد. و جهان بر این اساس بنا نهاده شد و چون عاشقان وارد این دنیا شدند و در خرابی های آن حوادث و تحولاتی را مشاهده کردند با غم هجران و دوری دوست خو نمودند و همین اندوه و غم باعث شد تا این دنیا را با همه گرفتاریهایش به سلامت سپری نمایند و در دام آن نافتند.

سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد تا روی درین منزل ویرانه نهادیم

(۳۳۵) وقتی دم از عشق می زنیم تا آخر باید چگونه باشیم؟

یکی از ویژگی ها و شرایط محوری راه عشق مقاومت و ثبات در آن است. پس اگر کسی در روز نخست در این مسیر پر خطر قرار گرفت شرط موفقیت در آن است که در این راه ثابت قدم باشد و با آشنایی درست از راه آن منحرف نشود تا به مطلوب برسد.

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق شرط آن بود که جز ره آن شیوه نسپریم

(۳۳۶) چرا شما مخالف نصیحت های واعظان هستید؟

برای اینکه مقصود اصلی واعظان و زاهدان رسیدن به فردوس است و هر عملی که توصیه می کنند پاداش آن عمل را فردوس در نظر گرفته اند و این یک معامله و تجارت است که به مذاق عاشقان خوش نمی آید چون عاشقان فقط به او و وصال او می اندیشند نه به بهشت او. گر چه عاشقان به بهشت هم می رسند ولی کوی دوست را با بهشت برابر نمی دانند.

واعظ مکن نصیحت شویدگان که ما با خاک کوی دوست به فردوس ننگریم

(۳۳۷) چرا نباید در این دنیا غم و اندوه بخوریم؟

وقتی در این دنیا مقتدرترین حکومت ها خواه جمشید یا سلیمان باشد روزی به زمین می خورند و همه چیزشان به باد می رود . دنیایی که در آن ثبات و پایداری نیست و هر چیزی در آن روزی به نابودی و متلاشی شدن می رود غم و اندوه خوردن اشیایی که به غلط به دنبال آنها هستیم خوش و جالب نیست ، بهتر آن است که به عشق روی آوریم و خود را از این کشمکش ها ی کاذب دنیایی دور کنیم.

جائی که تخت و مسند جم می رود به باد گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم

(۳۳۸) چرا خاک زمین از عشق او مروارید و لعل شدند و ارزشمند گردیدند ولی انسان چنین نشد؟

همه موجودات بر اساس عشق شور و شوق یافتند و ارزشمند و با کرامت شدند بیچاره انسان که پیمودن راه عشق برایش سخت و دشوار بود ظاهراً غیر عاشقان از خاک زمین هم که در زیر پاهایشان است کمترند و موفقیت کمتری بدست می آورده اند.

از جرعه تو خاک زمین دُرّ و لعل یافت بیچاره ما که پیش تو از خاک کمتریم

(۳۳۹) چرا نباید از خود کرامات نشان دهیم؟

وقتی که در خودسازی راه عشق و معرفت موفق نبوده ایم و هزاران مشکل و گرفتاری در کار های ماست و در خرقة پشمینه ما خود را نشان می دهد چرا باید خود را موفق جلوه بدهیم و به غلط نام فضل و هنر بر آن بگذاریم ، این نوعی ریا و دورویی است باید از این اعمال زشت شرم نمود!!

شرمان باد ز پشمینه آلوده خویش گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم

(۳۴۰) از شر آفات دنیایی باید به کجا پناه برد؟

بهترین جا برای خودسازی و رشد معنوی و پناه بردن از آفات و گرفتاریهای این جهانی و تحولات ویرانگر آن ، میخانه معرفت و دانایی است اگر خود را به آنجا برسانید در زیر این کاخ بلند دنیا به سلامت مسیر سیر و سلوک را طی خواهید نمود و مشکلی برای عاشقان نخواهد بود.

فتنه می بارد ازین سقف مقرنس برخیز تا به میخانه پناه از همه آفات بریم

(۳۴۱) برای آنکه در این دنیا گم نشویم چاره چیست؟

برای اینکه در این دنیای وسیع گم نشویم و هستی و حیثیت انسانی خود را به باد ندهیم باید راه درست و اهداف بلند زندگی را از رهبر معنوی که آشنای راه و سیر و سلوک آدمی است بپرسیم و اهداف مهم و اساسی را بشناسیم و به راه خود ادامه دهیم و در این دنیا در دام آن به نابودی نرویم.

در بیابان فنا گم شدن آخر تا کی رو بپرسم مگر پی به مهمات بریم

(۳۴۲) از مشرب ها و گرایشات گوناگون حرف ها و ادعاهای زیادی شنیده می شود راه برخورد با آنان چیست؟

کسانی که فیلسوف هستند و مبنای کار آنان استدلال عقلی و استفاده از خردمندی انسانی است و یا کسانی که به عشق و معرفت روی آورده اند و یا از طامات و ادعاهای بدیع و جدیدی که در حد درک عامه نیست دست می زنند باید دآوری و قضاوت صحیح در باره این نظرات را که برای شناخت حق و حقیقت ابراز می شود به خدای عالم واگذار کرد که داور و راهنمای انسان ها و احکام الحاکمین است.

یکی از عقل می لافد ، یکی طامات می بافد بیا کاین داوریه را به پیش داور اندازیم

(۳۴۳) اگر به درستی عشرت نداشته باشیم به چه سرانجامی دچار خواهیم شد؟

اگر بر اساس و قاعده اصولی به یک زندگی با ارزش و عشرت درست نرسیم سرانجام به حسرت و پشیمانی دچار خواهیم شد که دیگر چاره ای برای ما باقی نخواهد ماند . چون به پایان عمر نزدیک می شویم و این جان انسانی خود را بسوی جهان دیگر کوچ خواهیم داد و دیگر فرصتی برای بهره وری از این موقعیت که برای ما فراهم شده است بوجود نخواهد آمد و سرانجام همه چیز تلف خواهد شد.

عشرت کنیم ورنه به حسرت کشندمان روزی که رخت جان به جهانی دگر کشیم

(۳۴۴) چرا نباید به این دنیا تکیه کنیم؟

چون آسمان کشتی عظمت و شوکت هنرمندان و صاحبان خرد و عشق را می شکند و نابود می سازد و با آنان دشمنی دارد . پس بهتر است که ما بر این جهان که چون دریایی وارونه است مثل همه کارهایش که به درستی و ثبات و حکمت نیست تکیه نکنیم و حقیقت را در ظاهر فریبنده آن جستجو ننمائیم. و دلخوش نشویم.

آسمان کشتی ارباب هنر می شکند تکیه آن به که برین بحر معلق نکنیم

(۳۴۵) انگیزه و عامل اصلی خنده و گریه عاشقان از کجاست؟

دنیا و خیر و شر موجود در آن عامل و انگیزه خنده و گریه عاشقان نیست. ریشه اصلی این خنده هاو گریه ها در این است که آیا به وصال یار می رسند یا خیر. اگر به قرب او برسند خوشحال و چنانچه در هجر دوری او بمانند گریانند! و من(حافظ) در مسیر شب زنده داریهای خود در شب تیره غزل های عاشقانه ای را می سرایم و چون دامن شب برچیده می شود و سحر پدیدار می گردد از غم هجران او ناله سر می دهم که چرا صبا پیامی از یار برای من عاشق نیاورد!!

خنده و گریه عاشق ز جایی دگر است می سرایم به شب و وقت سحر می مویم

(۳۴۶) واقعاً آخرین و مهم ترین سخن عاشقان چیست؟

خلاصه سخن و کلام عاشقان در این جمله خلاصه می شود که عاشقان بدون حضور یار حیات دنیایی را نمی خواهند و بطور مطمئن این پیامی محکم و استوار است که باید پیک خبر آن را بگیرد و هر چه زودتر به محضر دوست برساند و به او اطمینان دهد که عاشقان ، او را می خواهند و به چیز دیگری دلبسته نیستند!!

سخن این است که ما بی تو نخواهیم حیات بشنو ای پیک خبر گیر و سخن باز رسان

(۳۴۷) خرقة آلوده یا قبای می فروشان ، کدامیک صلاح است؟

در این خرقة و لباس درویشی و عرفانی که برای خود ساخته ایم بسی آلودگی و ریا و انحراف از حق وجود دارد. بهترین شخصیت عاشقانه را مردان خدا دارند که شراب عشق را با خود حمل می کنند و به دیگران می چشانند . چقدر خوشایند است که ما لباس آنان را داشته باشیم و با راه و روش و مرام و سلیقه آنان آشنا شویم و مثل آنان راه سیر و سلوک را بیمائیم چون بر این شخصیت خود ساخته کاذب خودی اطمینانی نیست.

درین خرقة بسی آلودگی هست خوشا وقت قبای می فروشان

(۳۴۸) پیر پیمانه کش که عشق حق در تار و پود شخصیتش می درخشید چه نصیحتی نسبت به شما داشت؟

او که خداوند روانش را شاد گرداند به من گفت: چند چیز را رعایت کن تا به موفقیت در راه عشق برسی:

□ از صحبت و همنشینی و تأثیر پذیری کسانی که عهد و پیمان با خدای خویش را می شکنند پرهیز کن.

□ دامن دوست را بدست آور و ارتباط خود را با دشمن عشق قطع کن.

□ مرد خدا و بنده و مطیع او باش.

□ از اهریمنان و افراد پلید و زشتکار دوری کن.

پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

دامن دوست بدست آر و ز دشمن بگسل مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهریمنان

(۳۴۹) راه صدق و راستی را چگونه باید بیاموزیم؟

وقتی درون و فطرت خدادادی خود را از هر گونه گناه وزشتی و پلیدی دور کردی و آینه درون را صاف نمودی چشمه حکمت درون تو جوشان شده و صدق و راستی همه وجودت را تسخیر می کند و تو باید به راستی آزادگی و رهایی از تعلقات فریبنده دنیایی را از سرو چمن بیاموزی.

طریق صدق بیاموز از آب صافی دل بر راستی طلب آزادگی ز سرو چمن

(۳۵۰) ما عاشقان کی موفق به دیدار یار خواهیم شد و به وصال او می رسیم ؟

وقتی می خواهی بسوی وصال او بروی و به کوی دوست برسی باید گدایی و فقر و قناعت را بر پادشاهی و اقتدار ترجیح دهی. انسان عاشق با روش خودخواهانه و زور مدارانه راهی به کوی دوست ندارد.

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن

(۳۵۱) وقتی از پیر میکده در باره راه نجات و منظور از تماشای باغ عالم را پرسیدی چه جوابی شنیدی؟

او راه نجات را در این می دانست که انسان عاشق رمز و رازهایی را که در حین سیر و سلوک بدست می آورد پنهان نگهدارد و رازدار باشد و حقیقت آن بشارت ها را برای کسی بیان نکند.

ضمناً پیر میکده در برابر این سؤال که هدف از مشاهده عالم چیست پاسخ داد که هدف این است که انسان با مشاهده آیات و پدیده های عالم که آیات اوست از حسن رخ دوست گلی بچیند و خود را به وصال او برساند.

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست ؟ بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

(۳۵۲) چرا به می پرستی و عشق خدایی روی آوردید؟

من بسوی عشق خدایی آمدم تا این نقش غلط و کاذب دنیایی که به غلط آن را حقیقت تصور می نمودم و برای خود ساخته ام بر آب زم و باطل سازم و این خود پرستیدن را بشکنم چون اگر خود را بشکنم به او خواهم رسید.
به می پرستی از آن نقش خود زدم بر آب که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

(۳۵۳) چرا عنان اسب را به طرف میکده عشق گردانیدید و به آنجا می روید و این مجلس را ترک می کنید؟

برای اینکه در اینگونه مجالس سخنانی گفته می شود که گویندگانش به آن عمل نمی کنند و معلوم است که آنها به این سخنان اعتمادی ندارند پس نشنیدن این سخنان واجب است.
عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس که وعظ بی عملان واجب است نشنیدن

(۳۵۴) پیران سخن و تجربه به افراد بی تجربه عشق چه نصیحتی دارند؟

بهترین راه و موفق ترین آنان این است که افراد مبتدی عشق حرف های مردان خدا و با تجربه را بشنوند و بر اساس تجربه های آنان راه سیر و سلوک را بیمایند در غیر اینصورت پیر می شوند و چیزی حاصل آنان نمی شود.
پیران سخن به تجربه گویند گفتم هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن

(۳۵۵) چه موقع تلاش های زاهد و عارف بیهوده و کم ثمر ظاهر می شود؟

هدف اصلی رسیدن به اوست از آنجائیکه نماز و عبادات زاهد یک حالت معامله گری و تجارت دارد و از طرفی عارفی که بهمین مقصود راز و نیاز شبانه دارد و نیاز های خود را آشکار می سازد به یک نتیجه خواهند رسید پس باید عبادات برای قرب حق و رسیدن به کوثر او باشد نه نوعی معامله برای دستیابی به خوشی های بهشت و نعمت های آن.
زاهد! چو از نماز تو کاری نمی رود هم مستی شبانه و راز و نیاز من

(۳۵۶) مردم در چه زمانی در باره عشق تو افسانه ها خواهند گفت؟

اگر من در عشق ثابت قدم باشم و آنچه را که شرط عاشقی و مشتاقی است مراعات کنم و همچنان شیفته و دلدادۀ او باشم و جز او به کس دیگری ناندیشم مردم در هر گوشه ای از جهان که باشند حرف های زیادی در باره من و راه عاشقی من خواهند زد و در این رابطه افسانه هایی زیادی منتشر خواهند نمود.
صبر کن حافظ که گر زین دست باشد درس عشق خلق در هر گوشه ای افسانه ای خواند ز من

(۳۵۷) کسی که مرا نصیحت می کند به من گفت آیا عشق غیر از غم و درد هجران، هنر دیگری هم دارد؟

به او گفتم که هنر عشق غم و اندوهی است که انسان در فراق یار می یابد و عشق از طریق همین غم ها و فراق ها ما را به وصال او می رساند و نیز هنرمندی های بسیاری دارد که بزرگترینش همین غم برای رسیدن به کوی معبود است.
ناصرم گفت که جز غم هنر دارد عشق گفتم ای خواجه عاقل هنری بهتر از این

(۳۵۸) کلک حافظ (قلم شعری و هنرمندانه او) چه تأثیری دارد؟

قلم هنرمندانه حافظ که از تراوشات اندیشه درونی و چشمه حکمت باطنی اوست دارای میوه ها و آثار شیرین و جذاب است که ما طالبان حقیقت عشق باید از آن بهره برداری درست نمائیم و آن میوه ها را به موقع بچینیم، بی شک در باغ عشق و عاشقی که افراد زیادی در کیفیت آن سخن ها گفته اند سخنی به زیبایی و شیرینی سخن حافظ دیده نمی شود!!
کلک حافظ شکرین میوه نباتی است بچین که درین باغ نبینی ثمری بهتر از این

(۳۵۹) سروش عالم غیب دیشب به شما چه الهامی فرموده است؟

ای ساقی مرا به باده عشق مست حق گردان که دیشب در میان راز و نیازهای خود الهامی از جانب فرشته غیب به من رسید که پیامی داشت و در آن پیام مژده داد که رحمت الهی شامل همه می شود. پس در میدان پر جاذبه الهی عشق وارد شوید و از این رحمت عام بهره مند گردید.

بیار باده که دوشم سروش عالم غیب نوید داد که عامست فیض رحمت او

(۳۶۰) آیا مهر و وفا هم در این مزرعه کهنسال دنیا دیده می شود؟

آنچه را که انسان در طول حیات خود جمع آوری می کند و از مادیات و معنویات فراهم می آورد، دارای نتایجی خواهد بود که در موقع درو به آن خواهد رسید و بی شک دنیا محل کار و تلاش و نشان دادن هنرمندی های انسان است ولی نتیجه این اعمال در آخرت عیان خواهد شد.

تخم وفا و مهر درین کهنه کشته زار آنکه عیان شود که بود موسم درو

(۳۶۱) چرا نباید بر ستاره شب گرد و تحولات این جهانی تکیه نمود؟

این جهان شبیه یک عیار و شبگرد است که دائماً در حال تغییر و تحول رفت و آمد است و در تحولات آن ثبات و پایداری وجود ندارد و بر اساس همین تحولات است که عظمت حکومت های مقتدر گذشته مثل کاووس شاه و کیخسرو (خسرو پرویز) را ربوده و آنها را بر زمین مذلت و خواری زده است.

تکیه بر اختر شب گرد مکن کاین عیار تاج کاووس ربود و کمر کیخسرو

(۳۶۲) چرا گوشواره های گرانقیمت مثل طلا و سنگ لعل را بر گوش آویزان می کنند؟

گوشواره های با ارزش از آن جهت به گوش آویزان می کنند که نشان دهند که دوران خوب زندگی در حال گذر است، باید سخنان نیکو را از پیران تجربه برای کسب حقیقت و راه درست زندگی شنید و عمل نمود و این نصایح سرمایه اصلی پیشرفت و رشد آدمی است.

گوشوار زر و لعل ار چه گران دارد گوش دور خوبی گذراست نصیحت بشنو

(۳۶۳) چرا حافظ باید این خرقه پشمینه را از خود رها کند و به دور اندازد؟

وقتی لباس عشق که نشان دهنده شخصیت اعتقادی و عرفانی ماست با زهد دروغین و ریا و دورویی آلوده می شود هستی ایمانی ما را از بین خواهد برد و چون حافظ یک عاشق صادق است این وضعیت غلط را نمی پذیرد و قصد دارد که این خرقه دروغین را از خود دور کند.

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو

(۳۶۴) آیا حافظ که گنج سخن حکمت آمیز را در درون خود به یمن عشق الهی به امانت دارد چطور در ارائه آن گاهی به مشکل می افتد؟

رنج ها و غم های هجران حافظ و صبر و شکیبایی، او را خازن حکمت هایی نموده است که از جام جهان بین بدست آورده است ولی غم روزگار و آزار زمانه اجازه نمی دهد و بستر مناسبی را فراهم ننموده است تا او این دانش ها را بر اساس طبع و میل درونی خود توسعه دهد. و لذا غم دنیا و تحولات زمانه مانع بروز طبع روان شاعر گردیده است!!

حافظ اگر چه در سخن خازن گنج حکمت است از غم روزگار دون طبع سخن گزار کو

(۳۶۵) چرا شما دعوت زاهد به خُلد برین و بهشت را رد می کنید؟

چون آنچه را که زاهدان و عابدان بدان دعوت می کنند و ما را به خلدبرین و بهشت فرا می خوانند در قبال آنچه را که عاشقان بدست آورده اند ناچیز است. چون آن زیبایی و حسنی که عاشق در رخ او می بیند و به وصال او می رسد از همه نعمت های باغ های بهشتی برتر است.

به خُلد دعوت ای زاهد مفرما که این سیب زنج زان بوستان به

(۳۶۶) چرا جوانان باید از تجارب پیران استفاده کنند؟

جوانان برای رشد خود به تجارب پیران باتجربه نیاز دارند چون تجربیات مفید و رأی و نظرات افراد کاردان و دانای روزگار از اقبال و بخت جوانان ارزشمند تر است. جوانان بدون این راهنمایی ها راه پیشرفت را پیدا نخواهند کرد.

جوانا سر متاب از پند پیران که رأی پیراز بخت جوان به

(۳۶۷) دوران پیری را چگونه باید گذراند؟

دوران پیری را با طهارت و پاکی دل بگذرانید و هیچگاه شخصیت و منش خود را در زمان پیری آلوده نسازید و مانند جوانان در زمان توانایی و مستی لباس تقوی را آلوده به گناه و خطا و انحراف ننمائید.

به طهارت گذران منزل پیری و مکن خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده

(۳۶۸) چرا نباید اهل نظر را آزار برسانیم؟

ای نور دیده! و ای عزیز من! که مانند دو چشمم عزیز و گرامی هستی! افراد با بصیرت و اهل رأی و نظر که دارای تجارب ارزنده ای در زندگی و کسب حقایق هستند آزار و اذیت نرسانید و با رفتار مخالفت آمیز خود آنان را آزرده خاطر نکنید. بهر حال بدون هدایت و راهیابی آنان زندگی برای شما تلخ و ناگوار خواهد شد و بی شک دنیا هم برای شما وفا نخواهد داشت.

ز نهار تا توانی اهل نظر میازار دنیا وفا ندارد ای نور هر دو دیده

(۳۶۹) چرا نباید حدیث مدرسه و خانقاه را بگوئیم؟

چون درس و بحث و مباحث قیل و قال که در مدرسه و خانقاه گفته می شود در حد رسیدن به عشق پاک نیست و انسان ها را در راه رشد عشق الهی قرار نمی دهد و لذا در سر حافظ و در فکر و اندیشه او چنین است که خود را به میخانه عشق و معرفت برساند و از طریق نردبان عشق مقامات معنوی را یکی پس از دیگری طی نماید.

حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز فتاد در سر حافظ هوای میخانه

(۳۷۰) در باره وجود ما انسان ها ، کدام سخن از همه مهم تر و با ارزش تر است؟

وجود آدمی پیچیده و لاینحل و معمایی است که نمی توان به همه ابعاد آن پی ببرند و اگر از راه های گوناگون علم و فلسفه و تجربه و تحقیق دست به تلاش و تفحص بزنیم به نتایج واقعی نخواهیم رسید و جز مشتی مطالب که در حد افسانه و غیر واقعی است دست نخواهیم یافت.

وجود ما معمایی است حافظ که تحقیقش فسون است و فسانه

(۳۷۱) احساس بی نیازی و کبر و غرور چه آثاری برای انسان دارد؟

کبر و غرور و ناز و احساس بی نیازی اگر ما را به حد بالایی از قدرت و اقتدار برساند مثلاً شوکت و عزت قیصر را ببخشد و عظمت کیکاووس و سایر قدرت های تاریخ را بدست دهد روزی به فنا خواهد رفت و تاریخ براین حقیقت گواه خواهد بود.
بگذر ز کبر و ناز که دیدست روزگار چین قباى قیصر و طرف کلاه کی

(۳۷۲) امروز و فردای عشق چگونه است؟

امروز که در این دنیا هستید از طریق **ساقی** عشق شراب مستی و از خود بیخود شدن و به او پیوستن را در کام عاشقان ریخته می شود و **جام شرابی** که رحمت و توجه خدایی در آن است بدست خواهی آورد. و از طرفی فردای قیامت جایگاه عاشقان بهشت است که از شراب معنوی **چشمه کوثر** خواهید نوشید و از **حور العین** بهره مند خواهند شد و این بخاطر پاداش رهروی عشق است.

فردا شراب کوثر و حور از برای ماست و امروز نیز ساقی مهروی و جام می

(۳۷۳) چرا از سلطنت و حکومت جمشید و کیکاووس (مقتدرین تاریخ) خبری و آثاری نمانده است؟

چون در کار دنیایی و تحولات ناشی از تغییرات زندگی ثبات و پایداری دیده نمی شود و بهمین خاطر شکوه حکومت و زیبایی هایی که قدرتمندان تاریخ در کاخ های خود پرداخته اند و آثاری نمانده است که نشاندهنده این حقیقت است که به دنیا اعتمادی نیست.

شکوه و سلطنت و حسن کی ثباتی داد ز تخت جم سخی مانده است و افسر کی

(۳۷۴) چرا نباید زحمات و ثروت های خود را برای دیگران به ارث بگذاریم؟

جمع ثروت و سرمایه که در برابر عمر از دست رفته بدست می آید در مذهب عشق کفر است و کسانی که راه عشق را برگزیده اند به راه جمع آوری ثروت و قدرت نمی روند و این **مطرب عشق** که فضای عشق را معنوی نشان می دهد و **ساقی** که شراب عشق را به کام عاشقان می ریزد همه متفق اند که دنیا طلبی و گرایش به جمع مال و دارایی بر خلاف رشد معنوی و عرفانی عشق الهی است.

خزینة دارى میراث خوارگان کفر است به قول مطرب و ساقی به فتوی دَف و نی

(۳۷۵) زمانه (روزگار) با انسان ها چه رابطه ای برقرار نموده است؟

هر چیزی را که روزگار به تو از شوکت و عزت بدهد به همان اندازه از تو می گیرد که عمر تو یکی از آنهاست!! این دنیای دنی و پست دارای مروت و جوانمردی و گذشت نیست و به انسان ترحم نمی کند و چیزی را که به انسان می دهد بدرد سرنوشت او نخواهد خورد و در واقع فریبی بیش نیست.

زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند مجو ز سفله مروت که شیئه لا شی

(۳۷۶) عشق را چه کسی به درون آدمی آورد و به او هدیه داد؟

عشق چون گنجی با ارزش توسط خدای عالم که مهربان و پشتیبان انسان است در دل و درون ما که مانند خانه ویرانه ای بیش نبود قرار داد و او بود که دولت و موفقیت را نصیب انسان نمود. تا درون انسان آباد شود و تحول یابد و راه رشد و ترقی معنوی ادامه دهد تا اینکه خود را به وصال دوست برساند.

گنج عشق خود نهادی در دل میران ما سایه دولت برین گنج خراب انداختی

(۳۷۷) این دل چگونه می تواند آزاد و مستقل باشد؟

اگر این دل که حقیقت درون انسان در آن بودیعه نهاده شده است یک لحظه از عشق به خدا و مستی به او خالی نباشد آنگاه انسان می تواند از غم نیستی و هستی دور بماند و تحولات و تغییرات دنیا در او که عاشق حق است اثری نداشته باشد.

ای دل مباش یکدم خال ز عشق و مستی و آنگه برو که رستی از نیستی و هستی

(۳۷۸) کدام قبله برای انسان مفید و سودمند است؟

تا زمانی که زنده ای و جانی را در وجود خود احساس می کنی باید بدانی که باید به یاد او باشی و در پی او تلاش کنی ، اگر این کار را انجام ندهی به خود پرستی دچار می شوی و بجای خداپرستی در چاه خودپرستی و خودخواهی سقوط می کنی در این صورت هر قبله ای که مورد پرستش قرار دهی بهتر از خود پرستی و خودخواهی است.(خود پرستی منجر به پستی و سقوط انسان می شود)

گر جان به تن ببینی مشغول کار او شو هر قبله ای که بینی بهتر ز خودپرستی

(۳۷۹) در مذهب عشق ، خامی و نادانی چه آثار سوئی دارد؟

در راه عشق اگر رهروی خام و نادان باشد و دانا و آگاه به راه و رشد و هدایت نباشد به اهداف عشق دسترسی نمی یابد در حالیکه طریق بدست آوردن دولت و خوشبختی در عشق الهی چالاکي و زیرکی است که بایستی با قدرت و بدون فریب مسیر را طی نمود.

در مذهب طریقت خامی نشان کفر است آری طریق دولت چالاکي است و چُستی

(۳۸۰) رستگاری چیست؟

وقتی به علم و عقل می رسی و خود را در این راه قوی و دانا احساس می کنی از معرفت واقعی و عرفان الهی دور می شوی و با حقیقت فاصله خواهی گرفت. یک نکته مهم به تو بگویم و آن اینکه اگر بخواهی که خود را نبینی و از خودخواهی ها برکنار باشی سرانجام به رستگاری خواهی رسید.

تا علم و عقل بینی بی معرفت نشینی یک نکته ات بگویم خود را مبین که رستی

(۳۸۱) وقتی در مسیر رسیدن به کوی دوست هستیم چه نکاتی باید رعایت شود؟

در مسیر عشق بسوی کوی جانان هر چقدر که اوج بگیریم نباید مایه غرور و تکبر شود و خود را موفق تصور کنیم چون از آن اوج سربلندی که احساس کنیم به خاک مذلت و پستی سقوط خواهیم کرد.

در آستان جانان از آسمان میندیش کز اوج سربلندی افتی به خاک پستی

(۳۸۲) چرا نباید اسرار عشق را با مدعی عشق که چیزی از آن درک نکرده است در میان بگذاریم؟

مدعی عشق که مخالف عشق و ارزش های آن است و قصد او این نیست که در مسیر عاشقان خود را به کوی دوست برساند و لذا نباید اسرار عشق و مستی به حق را در اختیار آنان گذاشت بهر حال این افراد در همان خودپرستی و خودخواهی های خود غرقند و بسوی نابودی خواهند رفت.

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرد در درد خود پرستی

(۳۸۳) اگر در این جهان عاشق نشوی چه اتفاقی خواهد افتاد؟

اگر در طول حیات خود به عشق و ارزش های آن نرسی بالاخره روزی جهان به پایان خود می رسد و بساط عشق و عاشقی که خدای عالم در نهاد آن گذاشته است برچیده خواهد شد و تو بدون اینکه مقصود از آفرینش کارگاه هستی را بدانی که برای چه منظوری آفریده شده است و به کجا می رود ، دنیا را در نادانی ترک خواهی نمود.

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی

(۳۸۴) آیا عشق با تنعم و تن آسائی سازگاری دارد؟

وقتی روی سکوی میکده عشق نشستیم و عاشق و مست حق شدم ، دیدم که تنعم و تن آسائی با سختی و شدائدی که باید در راه عشق تحمل کنم سازگاری ندارد و اینگونه نخواهد بود که بجای خشت (آجر خام) بخواهیم بالش زربفت را زیر سر بگذاریم و آسوده و راحت به راه خود ادامه دهیم.

در مصطبه عشق تنعم نتوان کرد چون بالش زر نیست بسازیم به خشتی

(۳۸۵) چرا نباید غم دنیای دنی را بخوریم؟

کسی که دارای دل دانا و درون آماده است هیچگاه غم دنیای پست را نخواهد خورد و خود را در مسیر نابودی قرار نمی دهد بهر حال حیف است انسانی که فطرت و اساس آفرینش او بر خوبی و راستی بنا شده است عاشق زشتی و زشتکاری قرار گیرد و خود را به پستی برساند.

تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا حیف است ز خوبی که شود عاشق زشتی

(۳۸۶) چرا خرقة (شخصیت معنوی) ما آلوده است؟

خرقه ما از آن جهت آلوده به انحراف و ضعف و سستی است که جهان این خرابی را در او بوجود آورده است و نقش زشتی روی ما گذاشته است . لازم است به دنبال رهرو عشقی برویم که اهل دل باشد و درون او صاف و پاک شده باشد. تا او مارا از این خرابی ها و خطرات به آسانی عبور دهد!

آلودگی خرقة خرابی جهان است کو راهروی اهل دلی پاک سرشتی

(۳۸۷) چگونه دل و حقیقت وجودی انسان راه هرزه و بیهودگی را خواهد کرد؟

برای اینکه انسان امکانات زیادی دارد مثل دانش و آگاهی برای شناخت حقایق و عمر با برکت و استعداد های فراوان خدادادی که خدای عالم در انسان به امانت گذاشته است همه را به باد فنا داد و از بین برد . بهمین جهت نتوانست راه کمال و رشد واقعی را طی کند چون این امکانات برای او کافی نبود و بی نیازش نکرد و به حقیقت نرسانید

ای دل به هرزه دانش و عمرت به باد رفت صد مایه داشتی و نکردی کفایتی

(۳۸۸) واقعاً مقصود حافظ از این همه درد و غصه ای که تحمل می کند چیست؟

تمام هدف حافظ از تحمل درد و غصه هایی که در راه دشوار عشق می کشد برای این است که از ساقی محبتی ببیند و شراب عشق را از او دریافت دارد و از یار که خدای عالم است و دوست و حامی انسان است عنایت و لطفی به او برسد.

دانی مراد حافظ ازین درد و غصه چیست ؟ از تو کرشمه ای و ز خسرو عنایتی

(۳۸۹) چرا فیض ازلی حق ، به زور و زر بدست نمی آید؟

در راه عشق لیاقت و آمادگی عاشق برای ابدی شدن لازم است هر کسی نمی تواند با اجبار و مال دنیا بدون اینکه مورد لطف و محبت الهی قرار گیرد این راه را بپیماید اگر اقتدار و ثروت دنیا چاره ساز بود اسکندر مقدونی که بیشترین سرزمین عصر خود را تسخیر کرده بود به آب حیات ابدی که در نزد خضر نبی (ع) است دست می یافت و جاودانه می شد!!(اقتدار مادی انسان را به عشق نمی رساند!!)

فیض ازل بزور زر ار آمدی به دست آب خضر نصیبه اسکندر آمدی

(۳۹۰) با کدام روش می توان به دلدار پیوست و به وصال او رسید؟

مقصد اصلی راه عشق و عاشقی یار و کسب لطف او وصال اوست. کلید حل این مشکل دعای عاشقانه صبح و راز و نیاز شبانه عاشق صادق است که برای کسب لطف الهی ناله سر می دهد و التماس می کند ، این دو روش ما را به گنج مقصود و وصال یار می رساند.

دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است بدین راه و روش میرو که با دلدار پیوندی

(۳۹۱) چرا جهان قابل اعتماد نیست؟

چون جهان در عین کهنسالی و پیری خودش را جوان و شاداب جلوه می دهد در حالیکه در ذات و خمیرمایه خود ترحم و گذشت و نرمی ندارد و به کسی رحم نمی کند و تو ای انسان چرا با مهر و محبت با او صحبت می کنی و می خواهی که او به کمک تو بیاید و ترا یاری نماید و بر همت و محبت تو بافزاید!!

جهان پیر رعنا را ترحم در جلت نیست ز مهر او چه می پرسی درو همت چه می جویی

(۳۹۲) چرا انسان نباید به این دنیا و جلوه های کاذب و فریبنده آن پایبند باشد؟

انسان مانند مرغ همای سعادت مربوط به عالم معنویت و قدس الهی است برای خوردن چند استخوان ناچیز و پوک که حرص و طمع او را می افزاید نباید به این زمین فرود آید و از همت عالی خود که باید به آسمان معنویت اوج بگیرد مسیر بی ارزشی ها را برود.

همائی چون تو عالی قدر حرص استخوان تا کی دریغ آن سایه همت که بر نااهل افکندی

(۳۹۳) انسان تا کی به مراد خود خواهد رسید؟

اگر برای یک لحظه کوتاه لایق شوی که به وصال دوست برسی ،خواهید دید که هر چه مراد و آرزو و خواسته در این دنیا داشته باشی و آنچه را که باید به آن برسی خواهی رسید و به کمال مطلوب خود دسترسی پیدا خواهی کرد. به وصل دوست گرت دست می دهد یک دم برو که هر چه مرادست در جهان داری

(۳۹۴) آیا نصیحت برای انسان مفید و شایسته است یا آن گوهر هایی که در صندوق خود جمع کرده اید؟

نصیحت ها و سخنان پند آموز پیران راه و افراد با تجربه مشعل های روشن راه عاشقی است.و مسیر درست زندگی و عیش واقعی را بسوی انسان می گشایند این کلمات دانه های مرواریدی هستند که از گوهرهایی که ما در طول زندگی جمع آوری نموده و در گنجینه خود پنهان نموده ایم بهتر و مفید تر ند.

نصیحت گوش کن کاین دُر بسی به از آن گوهر که در گنجینه داری

(۳۹۵) چرا به نقد حضور (خودسازی درون) نرسیده ایم؟

وقتی دلق رنگارنگ پر از ریا و خدعه به تن کرده ایم و از حقیقت عشق حاصلی برداشت ننموده ایم چگونه می توانیم به نقد حضور و خودسازی دل و کسب لیاقت و شایستگی برسیم و این انتظار را از افرادی داریم که به بصیرت نرسیده اند چون اگر دارای بصیرت و شناخت بودند به خودسازی خود می پرداختند!!

ای که در دلق ملمع طلبی نقد حضور چشم خیری عجب از بی بصران می داری

(۳۹۶) مکان و جایگاه اصلی جام جم که همه حقایق در آن منعکس است در کجاست و از کجا به این دنیا آمده است؟

جام جم که با دیدن آن به حقایق و اسرار عالم دسترسی می یابیم از این دنیای مادی و خاکی نیست بلکه از جهان بالا و معنویت و ملکوت است. تو چرا برای بدست آوردن آن در این گل کوزه گران به جستجو می پردازی و عنصری را که در آسمان معنویت است در درون این خاک ناچیز جستجو می کنی؟ (آن جام در درون توست !!)

گوهر جام جم از کان جهان دگر است تو تمنا ز گل کوزه گران می داری

(۳۹۷) چرا باید برای رسیدن به عشق کوشید؟

بدون عشق بسر بردن یعنی در بی هنری و بی لیاقتی زندگی کردن و این کمال بی ارزشی است! اگر در راه عشق تلاش نکنید و خود را شایسته این راه ندانید و از عشق بی نصیب شوید بی شک هیچکس برای انسانی که فاقد هنر عشق و ارزش های آن است اعتنایی نخواهد نمود و ارزشی قائل نیست.

بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری

(۳۹۸) در چه موقع انسان باید بدنبال وصال او باشد؟

وقتی برای پیمودن راه عشق آمادگی های لازم را کسب نکردید و بصیرت و بینایی پیدا ننمودید مستعد و آماده لطف و نظر الهی نمی باشید در این حالت نباید به وصال او باندیشید چون جام جم هم نمی تواند ترا به آن مرحله از لیاقت و شایستگی برساند. اول خودسازی بعد کسب جام جم و سپس رسیدن به وصال او.

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی که جام جم نکند سود وقت بی بصری

(۳۹۹) در چه موقع نصیحت ها و نیازها روی انسان تأثیر خواهند داشت؟

ارتعاش تارهای چنگ در پرده موسیقی خود اینگونه به تو پند می دهد که اگر تو قابل و آماده پذیرش حق نباشی و درون خود را از هر گونه شائبه و پلیدی پاک نکرده باشی بی شک وعظ و پند و نصایح افراد با تجربه در تو تأثیری نخواهد داشت پس برای درک حقایق، لیاقت و شایستگی کسب کنید. و برای این منظور باید آینه درون را قابل سازید و از هر گونه پلیدی و گرد و غبار دنیایی و شراره های نفسانی سالم سازید.

چنگ در پرده همین می دهدت پند ولی وعظت آنگاه کند سود که قابل باشی

(۴۰۰) چرا نباید از مدار و گردش چرخ فلک امیدی داشت؟

این چرخ فلک و روزگار گردنده نه تنها خوبی و ترحم ندارد بلکه هزار عیب و ایرادی در آن هست و هیچگونه تفضل و گذشتی نسبت به انسان از خود نشان نمی دهد و نباید انسان ها امید بهروزی و موفقیت از این چرخ عالم داشته باشند.

حافظ مدار امید فرج از مدار چرخ دارد هزار عیب و ندارد تفضلی

(۴۰۱) در کوی رندان چه کسانی را راه می دهند؟

رهروان عشقی که از تأثیر وجود خویش جهان را متحول کنند و پخته روزگار و راه عشق باشند به کوی یار و به وصال او می رسند . اهل کام که بطور دائم در پی خوشی و خوشگذرانی و راحت طلبی هستند و مرد راه و تلاش و سختی نیستند راهی به کوی رندان و عاشقان ندارند. (راه لذت خواهی به عشق خدایی منتهی نمی شود)

اهل کام و ناز را در کوی رندان راه نیست رهروی باید جهان سوزی نه خامی بی غمی

(۴۰۲) آیا آن انسان مطلوب عشق که ویژه گی های آن در مکتب عشق بیان شده است در این عالم بدست می آید؟
آن انسانی را که عشق می خواهد و در پی آن است در این عالم خاکی که محل زندگی ماست بدست نمی آید ، برای بدست آوردن چنین انسانی باید عالم دیگری را ساخت تا بتوانیم طرح یک انسان عاشق و مطلوب را در آن برنامه ریزی کنیم و از نوع بوجود آوریم! (البته منظور تغییرات اجتماعی است که با تربیت صحیح می توان به انسان مطلوب رسید.)
آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست عالمی دیگر بیاید ساخت و ز نو آدمی

(۴۰۳) چرا عیش و تنعم و راحت طلبی شیوه عشق نیست و ما را در راه عشق موفق نمی کند؟
راه عشق راه پر خطر و دشوار و سخت است ، کار هر کسی نیست که آن را طی کند ، راحت طلبی در زندگی و آسوده خاطری راهی نیست که ما را از خطرات و مصائب راه عشق عبور دهد در حالیکه عاشقان از طریق غم و درد و ناله های شبانه خود که در هجران یار از خود نشان می دهند خود را آماده و به خودسازی می پردازند ، کسانی که راه عشق را برگزیده اند باید همانند عاشقان از نیش غم بچشند و از تحمل دشواریها خود را آماده و شایسته وصال کوی دوست نمایند!!
دوام عیش و تنعم نه شیوه عشق است اگر معاشر مائی بنوش نیش غمی

(۴۰۴) برای عاشقان کنج فقر و قناعت چقدر با ارزش و مهم است؟
کنج فقر و قناعت باعث رشد عارف و آمادگی او در مسیر راه عشق و عرفان می شود و اگر آن را از دست بدهد و با گنج و نعمت های دنیایی عوض کند راه عشق و عزت و فواید ناشی از آن را از دست خواهد داد ، در چنین حالتی او یوسف مصری را که در کمال زیبایی و دارای جایگاه عزت و احترام است با کمترین مقدار و پول سیاه معامله نموده است!!
هر آنکه کنج قناعت به گنج دنیا داد فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی

(۴۰۵) صبر و شکیبایی عاشق در راه عشق به خدا چقدر مؤثر و کار ساز است؟
باید انسان مشتاق عشق صبر و شکیبایی پیشه کند و با صبر و تحمل سختی ها مقاومت و ایستادگی نماید تا موفق به طی راه عشق گردد. بی شک خدای متعال هیچگاه اجازه نمی دهد که اهریمنان و افراد نابکار انگشتی با ارزش و درخشان عشق را در دستان پلید خود قرار دهند و از آن سوء استفاده نمایند!!
به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند چنین عزیز نگینی بدست اهرمنی

(۴۰۶) وقتی از جام بیخودی بنوشیم چه تغییر و تحولی در ما اتفاق می افتد؟
موقعی می توانیم از خودخواهی ها و خودکامی های خود رها شویم که از جام بیخودی سر کشیم و این **خود زیرک و عقل** **وسوسه گر** که انسان را بطور پیوسته به خود می خواند و به جولان در می آورد محدود سازیم ، در آن زمان کمتر سخنان بیهوده خواهیم گفت و لاف از تأیید خویشتن خواهیم زد.

چون ز جام بیخودی رطلی کشیم کم زنی از خویشتن لاف منی

(۴۰۷) در چه موقع می توان ریا و سالوس را از خود دور نمود؟

در آن موقع که از شراب عشق بنوشیم که اکسیری در دگرگون نمودن دل و درون آدمی است آنگاه با نیروی لایزال عشق مردانه وار می توانیم گردن ریاکاری و فریب و سالوس را بشکنیم و تقوای و پرهیز به ظاهر زاهدانه و معامله گرایانه را که در مقام عشق ارزشی ندارد بکلی از خود دور سازیم و به آسانی و سرعت راه عشق را طی کنیم!!

دل به می در بند تا مردانه وار گردن سالوس و تقوی بشکنیم

(۴۰۸) چگونه و در چه شرایطی قادر خواهیم بود تا آستینی از گل (خیر و نیکی) با خود از این دنیا ببریم؟

کسی از این دنیا بهره و سود با خود می برد که دشواریها و سختی هایی که در کنار آنهاست تحمل نماید چون گلی در این جهان یافت نمی شود که در کنار آن خار آزار دهنده ای وجود نداشته باشد. برای رسیدن به شادی ها و خوشی ها باید از سختی های آن عبور نمود.

ترسم کزین چمن نبری آستین گل کز گلشنش تحمل خاری نمی کنی

(۴۰۹) خدا ی عالم از چه چیزی تنفر دارد و بیزار است؟

خدا از آن خرقة ای بیزار است و متنفر می باشد که صد بت از خودپرستی و خودکامگی ها در آستین خود داشته باشد. چون کسی که خدا را می خواهد و در عرفان خدا را هدف اصلی خود قرار داده است باید از گرایشات غیر خدایی پرهیز کند. انسان با علاقه شدیدی که بین خود و اشیاء اطرافش برقرار می سازد نوعی پرستش و عشق شدید بوجود می آورد، همین گرایشات بت ها یی هستند که عامل انحراف آدمی می باشند و او را از عشق الهی و تحولات آن دور می سازند.

خدا زان خرقة بیزار است صدبار که صد بت باشدش در آستینی

(۴۱۰) چرا نباید به جهان تکیه کرد و امید داشت؟

چون جهان سرشت و طبعی سفله و پست دارد نباید بر کرم و گذشت او امید بست و خوشحال شد. ای کسی که جهان را با بصیرت دیده و تجربه نموده ای تو خوب می دانی که جوهر و ذات جهان چقدر پست و بی ارزش است پس ثبات قدم از این سفله و پست نداشته باش!!

سفله طبع است جهان بر کرمش تکیه مکن ای جهان دیده ثبات قدم از سفله مجوی

(۴۱۱) ای حافظ عزیز! آن دو نصیحتی که اگر گوش دهیم صد گنج نصییمان می شود، کدام است؟

آن دو نصیحت که چون بشنوی و صد گنج در آن است این است که :

□ از در عیش در آ و به زندگی اهمیت و ارزش بده.

□ در فکر آشکار نمودن عیب دیگران نباش.

دو نصیحت کثمت بشنو و صد گنج ببر از در عیش در آ و به ره عیب مپوی

(۴۱۲) برای دیدن روی جانان باید چه شرایطی را بدست آورد و خود را آماده کرد ؟

در صورتی می توان روی جانان را دید که آینه درون را از گرد و غبار هر نوع آلودگی و گرایشات و تعلقات، پاک و سالم نمود، قلب و درونی که دیو از آن بیرون رفته و فرشته الهام پاکی ها در آن وارد شده باشد، چنین کسی می تواند حسن و زیبایی خدایی را در خود ملاحظه نماید. و اگر کسی چنین ویژگی هایی نداشته باشد موفق نخواهد شد چون هیچگاه گل و نسرین از آهن و روی که فلز و جسمی سختند بوجود نمی آید!!

روی جانان طلبی آینه را قابل سازد و نه هرگز گل و نسرین ندمد ز آهن و روی

(۴۱۳) چرا شایسته نیست که انسان ها به اسباب دنیا دل ببندند و اسیر آن شوند؟

جمشید پادشاهی که جام جهان نما داشت و قدرتمندان تاریخ که جهان را در زیر چکمه ها و شمشیرهای خود داشتند جز نامی از خود بجا نگذاشتند و حکومت و اقتدارشان دوامی نداشت و متلاشی گردید و به فراموشی سپرده شد. تو ای انسان باید برای تو عبرتی شود که دل به اسباب و جلوه های به ظاهر زیبا و فریبنده دنیا نبندی و خود را عاشق و اسیر آن نشان ندهی.

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد ز نهار دل مبد بر اسباب دنیوی

(۴۱۴) دهقان سالخورده چه سخن خوشی به فرزند خود گفت؟

دهقان پیر که در اواخر عمرش به پسر خود وصیت می نمود به او گفت: تو آن چیزی را بدست می آوری که قبلاً در زمین کشاورزی کاشته باشی و آگاه باش که جز از کشته و محصول خود بهره برداری دیگری نخواهی کرد.

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

(۴۱۵) در چه موقع به مرحله ای خواهیم رسید که از آفتاب خوب تر خواهیم شد؟

وقتی نور عشق حق به دل و درون تو راه یابد و آن را با رحمت و لطف حق آشنا سازد و منور کند به ارزشی خواهید رسید که از درخشندگی خورشید آسمان هم خوبتر و بالاتر خواهی شد! چون عشق ترا از نردبان معنویت بالا می برد و باعث رشد تو می شود.

گر نور عشق حق به دل و جانت او فتد بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

(۴۱۶) اگر به وسوسه های عقل گوش دهیم چه اتفاقی برای ما خواهد افتاد؟

مواظب باش که فریب وسوسه های عقل را نخوری! چون اگر بخواهی به مصلحت اندیشی های عقل ضعیف خود گوش کنی بی شک همانند آدم از باغ بهشت بیرون خواهی شد و دیگر توفیق ورود به ارزش های معنوی و بهشت نعمت های الهی را پیدا نخواهی کرد.

هش دار که گر وسوسه عقل کنی گوش آدم صفت از روضه رضوان بدر آیی

(۴۱۷) در حال حاضر و با توجه به توانمندی های خود برای آینده چه چیزی را باید ذخیره نمود؟

امروز که بازار گرم و پر رونق است و از قدرت و توانمندی برخوردار و مورد توجه هستی برای آینده خود گنجی از نیکویی و نیک کرداری ذخیره کن و تا آنجا که برای تو امکان دارد از کار نیک پرهیز نکن چون بعداً که پیر و ضعیف می شوی قادر نیستی دست به کاری بزنی و یادگاری هایی از خود برای آینده باقی گذاری!! (انسان با نیکی هایی که نسبت به دیگران از خود نشان می دهد جاودانه می شود همانطور که عشق خدایی انسان را جاودانه می کند چون عشق یعنی نیکی و جاودانگی)

امروز که بازار پر جوش خریدارست دریاب و بنه گنجی از مایه نیکویی

صدای سخن عشق

(مروری بر مصرع های برگزیده و برجسته و دارای پیام کوتاه در غزلیات دیوان حافظ)



از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند

محمد نقی تسکین دوست



شمس الدین محمد حافظ شیرازی (لسان الغیب)

شفاز گفته شکر فشان حافظ جوی که حاجت به علاج گلاب و قند مباد

صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست
 بجان او که به شکرانه جان بر افشانم
 و گر چنانکه در آن حضرت نباشد بار
 من گدا و تمنای وصل او هیهات
 دل صنوبریم همچو بید لرزانست
 اگر چه دوست به چیزی نمی خرد ما را
 چه باشد ار شود از بند غم دلش آزاد
 بیار نفخه ای از گیسوی معنبر دوست
 اگر بسوی من آری پیامی از بر دوست
 برای دیده بیاور غباری از در دوست
 مگر بخواب بینم خیال منظر دوست
 ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست
 به عالمی نفروشیم موئی از سر دوست
 چو هست حافظ مسکین غلام و چاکر دوست

سوز دل ، اشک روان ، آه سحر ، ناله شب
هر دم از روی تو نقشی زنده راه خیال
کسی ندیدست ز مُشک خُتن و ناله چین
دوستان عیب نظر بازی حافظ نکنید
این همه از نظر لطف شما می دانم
پاک گویم که در این پرده چها می بینم
آنچه من هر سحر از باد صبا می بینم
که من او را ز محبسان خدا می بینم

این سخنان دارای عناوین برجسته ای هستند که پیام های مهمی برای طالبان حق دارند و اگر از روی دقت و دل سپردن و تأمل خوانده شوند خواننده به تجربیات ارزشمندی خواهد رسید که می تواند آنها را در زندگی معمولی با خود داشته باشد تا نکاتی را که حافظ عارف و دانای به حقایق عرفان و خدانشناسی فرموده اند برای یک زندگی ارزشمند که هشدارهای حافظ در آن آمده است سودمند باشد.

حافظ یک مرد تجربی عرفانی است و با تمام سعی و تلاش در غبارروبی جام درونی خود که خدای عالم اسرار جهان را در آن به ودیعه نهاده است موفق بوده است. حال آن سخنان نغز و درست را که با تأملات فراوان بدست آورده است در اختیار ما می گذارد و ما که در گردونه زندگی به حرکت و رفت و آمد بیهوده سرگرم شده ایم اگر خوب بنگریم خواهیم دانست که از حقیقت زندگی دورمانده ایم و با سرعت به ناکجا آباد آن در حرکتیم. حافظ که خود متوجه این نارسایی در فکر و رفتار انسان شده است دریافت های خود را در قالب هنری با همین کلماتی که آنها را می شناسیم سخن می گوید اگر انسان پذیرای حقیقت باشد و قصد پیمودن راه درست زندگی که با نگاه حافظ لذت بخش و با معنی است قادر خواهد بود تا از منجلاب این جهانی که ثباتی در آن نیست خود را نجات دهد و به قدر و ارزشی که صانع و خالق جهان بر اساس آن او را آفریده است واقف شود و آگاهانه در مسیر سعادت و بهروزی قدم بگذارد.

اگر وقت نداریم و یا حوصله خواندن و فهمیدن دیوان غزلیات حافظ را نداریم با یک نگاه دقیق و معقول در این جملات کوتاه که همه از غزلیات دیوان است می توان مروری هر چند نه کامل ولی مؤثر از کل دیوان و سر فصل های آن داشته باشیم که کمک کارمان در زندگی روزمره باشد و یا بطور ضرب المثل از آن برای گفتگو با دیگران استفاده نمائیم که فراگیری آن چندان سخت و دشوار نیست بلکه با اندکی تکرار و تمرکز در خاطره باقی می ماند.

من که ره بردم به گنج حسن بی پایان دوست صد گدای همچو خود را بعد از این قارون کنم

زندگی امروزی ما دستخوش تغییراتی است و وقت گذرانی و بطالت اوقات بسیار شده است. حافظ با تعلیمات خود به زبان زیبا و جذاب غزل به ما می فهماند که عمر نباید ضایع شود و عشق باید نقش اساسی را در زندگی فردی و اجتماعی ما داشته باشد و آن عشقی خالص و پاک است که با تلاش شبانه روزی و توفیق الهی حاصل شده باشد که اگر چنین لطفی از جانب حضرت دوست نصیب ما گردد زهی سعادت. بهر حال حافظ دارای گوهری تابناک است و عاشقی صادق و دلباخته . او صادقانه زیست و صادقانه سخنان ارزشمندی را در زیر این گنبد دوار برای ما از عشق و عاشقی که جوهره نظام خلقت آدمی را تشکیل می دهد به یادگار گذاشته است . باید گوهرشناسان بیایند و آن را بشناسند و قیمت آن را درست برآورد کنند در غیر این صورت مجبورند در بن بست زندگی که با تار و پود مادیگرایی شکل یافته است و هر روز بر شبکه تار عنکبوتی و سست و بی اساس آن اضافه نموده و هر لحظه بر استرس و نگرانی انسانها می افزاید همچنان اسیر بمانند که جز فنا و نابودی و افسوس و پشیمانی چیزی در آینده درانتظار آنان نخواهد بود.

دوستان عیب من بی دل حیران مکنید گوهری دارم و صاحب نظری می جویم

۱- به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

پیر و مرشد در نشان دادن راه درست اشتباه نمی کند حرف او را بپذیر و اطاعت کن و چنانچه از تو برای سیر و سلوک عشق دعوت کرد و خواست که عبادت تو بر اساس عشق به حق و شیفتگی او باشد و سجاده تو رنگ عشق خدایی داشته

باشد از او بپذیر. نه اینکه بجای عشق و جلب نظر او به معامله و داد و ستد با خدا برنامه ریزی داشته باشی. **وقتی عبادت و عبودیت رنگ عاشقانه و عرفانی گرفت همین کافی است تا در تو و در زندگی تو تأثیر عالی و ارزشمندی داشته باشد.**

۲- جوانا سر متاب از پند پیران

پیر دانا دارای تجارب ارزنده ای است که دیگران از آن بهره ای ندارند و این قاعده درست و معقولی است که باید در اصول زندگی و حرکت بسوی کمال از سخن و کلام آنان سود جست. در این صورت است که می توان خطرات و دشواری های راه زندگی را خوب شناخت و از تجربیات کسانی که این راه را رفته اند برای رسیدن به کوی دوست استفاده کرد. **پیران خرد و دانایی مطمئن تر و قابل اعتمادتر از سایر اقشار جامعه هستند و کلام آنان دلنشین تر و صادقانه تر از دیگران است. و حقیقت در سخنان آنان موج می زند. جوانان که در ابتدای راه هستند بسیار به این پندها و اندرزها نیازمندند تا در مسیر پر خطری که دارند دچار دام های هوسناک نشوند و گرفتاراندیشه های باطل و خطرناک نگردند که دائماً از حقیقت می گویند ولی فرسنگ ها با آن فاصله دارند!!** قرار گرفتن یک جوان هوشمند در کنار یک انسان با تجربه و آزموده روزگار فرصت بسیار مغتنمی است برای رشد و ترقی معنوی که چنانچه خوب درک شود حائز اهمیت است.

۳- ز عشق نا تمام ما جمال یار مستغنی است

عشق به جمال و کمال تعلق می گیرد و خدای بزرگ که یار و یاور انسان است در اوج کمال و استغنا و بی نیازی از کل موجودات بسر می برد و نیازی به انسان که مخلوق اوست نخواهد داشت و بر عکس این انسان است که از طریق عشق و نیاز باید به بسوی کمال و پاکی ها حرکت کند و این تلاش ها را تا قرب او ادامه دهد. پس **انسان نیاز به عشق حق دارد تا مدارج و مراحل معنوی و کسب فضائل انسانی و اخلاقی را طی نماید و این نیاز فطرتی و ذاتی اوست** بهر حال چون انسان طالب رشد و ترقی معنوی است پس طالب خدای مهربان که بی نیاز مطلق است نیز می باشد و از طریق عشق پاک هر چند که ناقص هم باشد از رحمت و نعمتهای او بهره مند می گردد، هر چند که خدای بزرگ نیازی به این گرایش انسان ندارد و صمد و بی نیاز ذاتی است و رحمت عام او همه موجودات را بر گرفته است از جمله انسان را.

۴- ندانم از چه سبب رنگ آشنایی نیست ؟

عارف که خود آشنای به حقیقت و اهل سیر و سلوک و کار و تلاش است از اینکه در اطراف خود درد آشنایان و عارفان را نمی بیند که از عشق و محبت الهی برخوردار باشند و باعث دلگرمی دیگران گردند ناراحت و نگران می باشد. و این به اوضاع اجتماعی و شرایط حکومتی جامعه ای که انسان در آن زندگی می کند بستگی خواهد داشت. **هر چقدر محیط تعلیم و تعلم خداپرستی و عرفان و حق طلبی باز باشد مردان با خصلت های حق آشنا بیشتر مطرح و دیده می شوند و باعث قوت قلب مردم و طالبان حقیقت می گردند.** و این نشاندهنده این حقیقت است که حافظ به اطراف خود نظر و توجه دارد و سیر و سلوک او فقط برای خود نیست بلکه سرنوشت دیگران برای او در اهمیت و اولویت است. اگر اساس دوستی و مکتب دوستی و عشق و محبت شناخته شود همه یک رنگ می شوند و در یک لباس دیده خواهند شد. چنانچه گرایشات گوناگون شود و هر کسی ساز مخالف دیگری را به صدا در آورد و با حق آشنایان درافتد اختلافات بالا می گیرد و رنگ ها متفاوت خواهد شد و صداها و رفتارها و تأثیر گذاری ها هم متفاوت خواهد شد و رنگ آشنایی دیده نمی شود و یا در شلوغ بازار پدید آمده جهان و جامعه ای که در آن زندگی می کنیم گم می شوند و به چشم نمی آیند.

۵- هنگام تنگدستی در عشق کوش و مستی

باید علاقه و توجه و رشد و پیشرفت انسان خدایی و در مسیر حقیقت باشد. در این شرایط است که نیاز و نیازمندی که طالب حق را در راه حق و عشق قرار می دهد. تا انسان با تلاش و همت و پشتکار خود راه سربلندی عشق و معرفت الهی را

بپیماید. و خود را در دریای وسیع محبت و رشد و رحمت حق غرق نماید و به فیض کامل برسد. اگر می خواهیم که از عمر خود به خوبی بهره مند شویم باید از جاذبه های کاذب و زود گذر دنیایی بدرائیم و به مستی حق برسیم و از شاهراه عشق حق خود را به کوی دوست برسانیم. **چون خدا رحمن و رحیم است راه او که عشق و مستی است ما را به کیمیایی می رساند که می توانیم به اوج اقتدار معنوی و سعادت برسیم.** چون فقر راه کوتاه تری به عشق دارد بر خلاف راه تنعم که راهی به دوست ندارد و افراد رفاه طلب در مسیر عشق موفقیتی بدست نخواهند آورد.

۶- آئینه سکندر جام می است بنگر

با طرح ارسطو حکیم یونانی بر مناره ساحل شهر اسکندریه آئینه ای نصب کردند که با آن می توانستند کشتی هایی که از دوردست می آمدند ببینند و با خبر شوند. در اینجا شراب معنوی و معرفتی می تواند بالاتر از آئینه اسکندر آگاهی هایی از اسرار عالم به انسان بدهد که فراتر از آئینه اسکندر است. پس با روی آوردن به عشق الهی و با پاکسازی درون می توان به دانایی و نور حقیقت رسید و این از آثار عشق به خدا و سیر و سلوک است. و آن حکمت و دانشی که از این رهگذر بدست می آید ناشی از گرایش به عشق است. **کسی که شراب ظهور الهی را بنوشد و به مرحله عشق برسد به اسرار و آگاهی های زیادی دسترسی خواهد یافت که با هیچ ابزار دیگری مثل آئینه اسکندر نمی توان به آن حقایق رسید.** پس شراب معنوی شراب معرفت و آگاهی است.

۷- ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم

پیاله در اینجا همان عامل مستی به حق است از طریق همین پیاله معرفت و آگاهی است که انسان عارف و سالک الی الله به مقامات بالایی می رسد بر خلاف جنبه هایی مادی و معمول آن که انسان را به قهقرا می رساند و عقل او را تحت تأثیر ناتوانی قرار می دهد در حالیکه عشق و مستی ما را به ارزش های الهی می رساند. پس **هدف اصلی رسیدن به خدا است که یار و یاور انسان است و در این آفرینش به انسان مشتاق است. پس عشق مسیری است که ما را به یار انسان که خداوند است می رساند.** حال اگر این شوق و شیفتگی به خدا منتهی نشود و مادی گرایی و دنیا طلبی منظور باشد خواه به هر شکلی که باشد هدف عشق محقق نشده است و انسان به آن رشد و ترقی واقعی دست نیافته است!!

۸- هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

چون انسان در راه عشق قصد رسیدن به او را دارد همین عشق او را به پایداری و به زندگی پایدار و همیشه زنده می رساند و هستی آدمی را به سلامت به مقصد عشق و دانایی و کمال و وصال منتهی می گرداند. و عشق الهی که عارفان پی گیر آن هستند یکی از آثار مهم آن است. پس همان طور که **عشق پاینده است انسان هم در رهگذر عشق حق به ابدیت می پیوندد و جاودانه می شود.** زندگی مادی محدود در همین طول عمر به اتمام می رسد و زندگی با نگاه عشق برای همیشه است و فنا و نیستی در آن راه ندارد. چون خدا جاودانه است عشق به او هم انسان را جاودانه و ابدی می کند. در این صورت انسان همیشه زنده است و مردن او نوعی کوچ کردن از دنیای کوچک مادی به جهان بی نهایت و وسیع معنوی و آخرت است. این جهان بزرگ و بلند و رفیع که هنوز چشمان قوی تلسکوپهای قول پیکر نتوانسته اند بخش کوچکی از آن را رصد کنند و به نظاره بنشینند و یا در همین نزدیکی ها در میان باغ و سبزه ها و همه طراوتهای زیبایی هایی که در دامن طبیعت به رویت و شگفتی انسان در می آید. آیا صرفاً برای این چند روز مختصر و مادی طراحی شده اند و بی دریغ و مسرفانه در اختیار انسان قرار گرفته اند؟! شاید دیده های ظاهر بین انسان دارای برد کوتاهی در دیدن باشد، **بی شک نگاه آگاهانه از درون که با پاکسازی درون حاصل می شود طور دیگری سخن می گوید و آن سخنان این است که زندگی ادامه دارد و هرگز نمی میرد و اگر انسان خواهان تداوم زندگی و پیوستن به آن است باید خود را به کاروان عاشقان واقعی برساند و در زمره آنان به مقصد و مقصود کوی دوست از جاده عشق به حق برساند**

۹- نبود نقشی دو عالم که رنگ آفت بود

موضوع وجود عشق و محبت بسی طولانی تر از جهان وجود است. در آن موقع که هنوز خدای مهربان جهان را نیافریده بود الفت و محبت وجود داشت و جهان چون آفریده شد با محبت و عشق به حق و تسبیح گوی او بوجود آمد چون عشق از اوست و او در ذات خود مشتاقی و عشق را به جهانیان هدیه داد. و بهمین خاطر است که وقتی از پیر و مرشد که جام جهان بین

داشت پرسیده شد که این جام را خدای حکیم در چه زمانی به انسان هدیه داده است فرمود آن موقع که این گنبد مینا را می ساخت . پس الفت و محبت و عشق مقدم بر وجود بوده است. و **موجودات بر اساس محبت الهی ساخته شده اند. و ذرات عالم بر مدار عشق حرکت نموده و با هم ارتباط دارند.** که اگر این عشق نباشد همه چیز فرو می ریزد. و لذا آنچه را که جهان را به نظم در آورده است و بر پای نگهداشته است عشق الهی است. این تفسیر عرفانی جهان است از نگاه حافظ .

۱۰- آنچه او ریخت به پیمانه ، ما نوشیدیم

عاشق حق از شراب طهوری که حضرت دوست در پیمانه او ریخته و تقدیم او نموده است نوشیده است. این عشق دنیایی و زود گذر و مبهم و موهوم نیست و اصالت و تأثیر آن همی بس که خدای مهربان آن را در کام عاشقان خود ریخته و آنان را عاشق و مشتاق و شیفته خود نموده است. یعنی عشق واقعی و اصیل که ریشه و علل در اراده و مشیت حق دارد و اوست که اینگونه خواسته است. به عبارتی دیگر همه موجودات از این عشق بهره برده اند و بدون آن هیچ اند. **عشق بوجود آورنده و عشق نگهدارنده و عشق به مقصد رساننده موجودات و از جمله انسان است.** نه تنها انسان از این عشق بهره هادارند بلکه همه ذرات عالم از این پیمانه نوشیده اند و مست اویند و بسوی او در حرکت می باشند.

۱۱- من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می

لعل گوهری به رنگ سرخ که از یاقوت سست تر است. در اینجا منظور **لب سرخ** گونه و زنگاری یار است که شراب معرفت و دانایی و مشتاقی حق هم از آن است. و آن **جامی** که باید عاشقان از آن بنوشند از همین لب و با این رنگ و کیفیت است. کسی که از آن بنوشد مست حق می شود و از منیت و خودخواهی ها رها می گردد و تنها یک هستی را به یاد خواهد داشت و آن خداست و بس. چون مستی راهی است برای رسیدن به او. و **انسان از طریق عشق خدایی که صراط مستقیم رسیدن به اوست به سعادت و رستگاری می رسد.** پس حافظ مثل سایر عارفان و رندان درد آشنا از دو چیز هیچگاه چشم نخواهند دوخت یکی از حسن و زیبایی حضرت دوست و دیگری عشق و مستی که او را از کشش های این دنیایی نجات داده و به او منتهی گرداند.

۱۲- گدای کوی تو از هشت خُلد مستغنی است

سالک و عارفی که فقط به دوست می اندیشد و سر کوی او را از هر چیز دیگری برتری می دهد نیازی به هشت بهشت هم ندارد و اصولاً به نعمت های دنیایی و بهشتی فکر نمی کند و این عشق خالص که فقط برای اوست و در آن شائبه ای وجود ندارد یک عشق سالم و پاک است که حافظ عمیقاً به آن می اندیشد و تبلیغ می کند. پس معلوم می شود که **عشق خالص الهی از هر نعمت و رحمت و لطفی بیشتر و مهم تر است و کسانی که به آن مرحله از عشق برسند در جایگاه ویژه و بهشت مخصوص حق قرار می گیرند و متنعم می شوند.** و این اوج معنویت و سیر مقامات معنوی است. چون به او که رسیدی هر چه که بخواهی بدان دسترسی خواهی داشت. به همین لحاظ است که خداخواهی و رسیدن به او منشأ و مبدأ همه تحولات و تغییرهاست. بدون او به هیچ چیز نخواهی رسید!!

۱۳- اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است

کسی که عاشق واقعی خداست نیازی به دو جهان و تحولات و نعمت های آن ندارد چون وابسته و پیوسته به حضرت دوست می شود و تحت تأثیر او قرار می گیرد. و **این فنا و از خود رستن یک مرحله مهم از سیر و سلوک است و آنگاه ره آورد بزرگ عشق آزادی به معنی حقیقی است و این آزادی مافوق آن آزادی مادی و ظاهری است که گاهی هست و گاهی هم نیست!!** آزادی که ریشه در درون و معنویت دارد باعث رهایی انسان از تعلقات و آلودگی ها و خرابی های این جهانی است و آزادی در کمال رشد معنوی و پیشرفت واقعی آدمی است. این آزادی خواست اوست نه خواست ما. یعنی عشق رسیدن به آزادی است و آزادی رها شدن از تعلقات این جهانی است. و چون رها شدی به او می پیوندی و چون به او پیوستی در بهشت برین او به همه خوشی ها و پیروزی ها می رسی.

۱۴- خیال زلف تو پختن نه کار هر خامی است

خداشناسی و شناخت حضرت دوست از عهده هر کسی بر نمی آید و انسان های بی تجربه و کار ناآزموده که مراحل سیر و سلوک و خودسازی عشق را طی نکرده اند قادر نیستند که مراحل این شناخت و گرایش و عشق به حق را فراگیرند و در جاذبه قوی آن گرفتار شوند. افراد خام و جاهل نسبت به مکتب عشق هرگز نخواهند توانست که به عشق به حق که عشق به حقایق و عالم خلقت است نائل آیند و در جرگه عاشقان و دوستداران حضرت او بحساب آیند. **باید دردها و رنج ها را تحمل نمود و آنچه را که شایسته عشق سالم است دریافت و عمل نمود تا به پختگی و کمال به عشق برسیم.** و عشق بدون رهروی عشق و پیر خرد و دانایی که استاد عشق است نمی توان به مراحل آن دست یافت و با خامی و نادانی نمی توان راه رسیدن به حقایق و اسرار عشق را بدست آورد!! و باید آگاه بود که هر خامی با عشق به خدا پخته شده و به کمال و رستگاری می رسد.

۱۵- لطیفه ای است نهانی که عشق از او خیزد

عشق به خدا و همه زیبایی ها از طریق عناصری که معمولاً گفته می شود و راهی که سالک می پیماید تنها بوجود نمی آید. عشق یک موضوع کاملاً لطیف و پنهان و از عالم بالاست که باید کاری کرد تا لطف و فضل الهی شامل عاشق و رهرو گردد. **در واقع عشق با تلاشی ما بدست نمی آید گر چه سعی ما مؤثر است ولی عشق مربوط به حضرت حق است و با نظر و مشیت او تعلق می گیرد و کسی را لایق بداند عشق را به او هدیه خواهد داد و او را عاشق خود می سازد.** بر خلاف نظر مادیون بطور کلی عشق یک عنصر مادی و از جنس خاک نیست که چون به چیزی علاقه شدید پیدا کردیم و میل به نزدیک شدن نسبت به آن عنصر را در خود دیدیم نام عشق را بر آن بگذاریم! در مکتب فکری و عرفانی حافظ عارف که به وصال معبود رسیده است و هنر بیان کشفیات عرفانی خود را برای دیگران دارد منشأ و مبدأ و خالق عشق خدای مهربان است که بر اساس همین عشق جهان را آفرید و برای آنکه انسان با عشق آمیخته شود و به کمال برسد او را از این دنیا عبور داد تا آن انسان فطری عاشقانه دنیای فانی را برای بقای خود طی کند و این نظریه نشان می دهد که عشق الهی و آسمانی است نه زمینی و عنصری این جهانی. **و لذا می بینیم که فرموده است که هر چند عبادت کنی و اشک بریزی و درس قرآن و شب زنده داری داشته باشی و رهبر معنوی هم جلودار تو باشد چون لطف او شامل حال تو نشود در شاهراه با عظمت عشق و قرب حق قرار نخواهی گرفت و این بخاطر آن جهانی بودن ذات و عنصر عشق است!!** و چون انسان دارای روح خدایی است فقط شامل حال او می شود و بس. بهر حال هدف خلقت انسان است و هرگاه او به رشد برسد جهان به رشد خود نائل شده است!! (توجه شود)

۱۶- در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست

سالک و عارف چون در مسیر حق و صراط عشق الهی قرار گرفت هر چه برای او پیش می آید از دل و جان می پذیرد و با چشم منت قبول می کند در غیر این صورت نخواهد توانست که راه حق را به سلامت طی کند. **پس رهروان و افرادی که قصد سیر و سلوک دارند چون مردان حق را می بینند نسبت به آنان شک و ریب به خود راه ندهند و آنان را جاهل و منحرف تلقی ننمایند در این صورت است که رهرو حق می تواند از سالک حق برای طی مسیر حق بهره مند شود.** و آن خیر و صلاحی که برای سالک پیش می آید شامل حال پیروان و شاگردان او هم خواهد شد. کسی که در مکتب عشق وارد شده و نشان دار شده است نمی تواند گمراه باشد و در ضلالت بسر برد و بی شک تمام کسانی که بدنبال او هستند در همین مسیر به سعادت و رستگاری خواهند رسید.

۱۷- در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

صراط مستقیم که همان راه عبودیت و بندگی خداست و رضایت خدا در آن قرار دارد و در سوره یس خطاب به رسول حق محمد مصطفی فرمود که (انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم). **در صراط حق که صراط اطاعت و رشد و بالندگی معنوی است کسی گمراه نیست و بی شک به رستگاری جاوید خواهد رسید و انبیا و اولیاء و مردان سالک بزرگ ترین آرزوی آنان قرار گرفتن در این راه می باشد.** حال اگر کسی در راهی غیر از این راه قرار گیرد در راه هدایت نبوده و آن راه به حضرت دوست منتهی نمی شود و گمراهی او مسجل و یقین خواهد بود. چون فقط یک راه هست که به او و به رضامندی او وصل می گردد و آن صراط مستقیم است که پیامبران و فرستادگانش در آن هستند و بس.

۱۸- بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود

می و شراب که در غزلیات عرفانی عارفان به مقدار زیادی آمده است همان شراب طهور بهشتی است که در قرآن آمده است. **این شراب معنوی و عرفانی که غیر مادی است و چون انسان آن را بنوشد به حقایق عالم و اسرار آن پی می برد و در معرض رحمت و الطاف خداوندی قرار می گیرد در میخانه عارفان پیدا می شود.** ولی کسانی می توانند وارد آن شوند که تعلق دنیایی نداشته باشند و رنگ مادی و خودخواهی و آثار نفس و شهوت و وسوسه های عقلانی از آنها دور شده باشد. **می**، انسان را مست حق می کند و دنیا را در نظر او با همه جلال و عظمت ظاهریش بی ارزش جلوه می دهد و تنها خدا و عزت و عظمت او را در نگاه و قلب انسان آشکار و مجذوب می سازد. کسی که در میخانه هست از مدد انفاس مردان و اولیاء الهی می تواند راه حق را بیابد و آن شراب معنوی و معرفت رادر جام وجود خود بریزد و مشحون از عشق حضرت دوست شود و به مقامی برسد که مقام مردانی است که به قرب او رسیده اند. یکرنگی خالص بودن از شائبه ها و آلودگی های دنیایی است. پس کسی به این شراب پاکیزه دسترسی خواهد یافت که یکرنگ باشد و هدف آن صرفاً خدا باشد نه چیز دیگر. بر خلاف دنیاطلبان که از دو رویی شکل گرفته اند مردان خدا یکرنگ آنها رنگ خدایی دارند و بس.

۱۹- راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست

راه عشق که برای رسیدن و وصال حق باید آن را طی نمائیم راهی بی انتها و وسیع و کامل است هر چقدر که انسان توانمند تر باشد بهتر و بیشتر می تواند این راه را طی کند و به مقاصد و مقامات بالاتر برسد. و این موضوع نشان می دهد که **انسان قدرت و شعاع پرواز گسترده ای را در جلوی خود دارد و می تواند به هر مقدار و اندازه که بخواهد تا مراتب و مراحل بالا و کمال یافته تر در حرکت و رشد و بالندگی باشد.** پس راه عشق طولانی و نامحدود است و سطح پرواز هم برای انسان رهرو وسیع تر و گسترده تر است. چون انسان با روح خدایی نامحدودی که در خود به امانت دارد تا ابدیت در حرکت است و اصولاً محدودیت در رشد معنوی و کسب کمالات عرفانی در پیش روی او وجود ندارد و این از الطاف حضرت دوست است.

۲۰- هر که دل به عشق دهی خوش دمی بود

عشق بسیار عزیز و مغتنم است و انسان برای رسیدن به معبود به آن نیازمند است و در هر فرصتی که توانست باید آن را بدست آورد. از طرفی آن عیش خوش که با عشق تقویت و پربار گردد برای رشد معنوی آماده می گردد و چون انسان در صراط مستقیم حق افتاد با اطمینان راه درست و متعالی را طی خواهد نمود و دم خوش همان لحظاتی است که آدمی فارغ از جاذبه های کاذب دنیایی در مسیر درست عشق واقع شود. و همت و تلاش های خود را در این راه مقرون دارد. **چون هنر واقعی و برجسته انسان عشق به خداست که همه چیز در آن معنی و مفهوم پیدا می کند و چون به عشق رسید در حقیقت به خوشی و شادی واقعی رسیده است.** چون عنصر اصلی عشق را علیرغم مشکلات و خطرات آن را شادی و سعادت و رستگاری تشکیل می دهد و عاشقان خوشحالان جهانند هر چند که ساده زیست باشند واز اقتدار دنیا چیزی نداشته باشند و درازهان متمولین و صاحبان زر و زور بحساب نیایند.

۲۱- شیر در بادیه ی عشق تو روباه شود

شیر قوی پنجه و مقتدر به علل مشکلات و گرفتاریهایی که در راه عشق به تو وجود دارد روباه و ضعیف می شود. راه عشق راهی پر خطر و صعب و پر موانع است و انسان توانمند در این مسیر انرژی مادی خود را بتدریج از دست می دهد. صحرای وسیع و طولانی عشق به حق بسیار مصائب و موانع دارد که کنار زدن آنان و هموار نمودن راه رشد معنوی کار آسانی نیست. اینگونه نیست که انسان به اندک پشت سر گذاشتن مشکلات راه عشق را بپیماید. بهمین منظور گفته اند که **پیمودن راه عشق کار هر کسی نیست و یا نمی توان این راه را بدون مقتدا و رهبر فکری و خودساخته طی نمود.** در این خصوص عاشقان وارسته بیشترین سختی راه را تحمل می کنند و آماده توجه و لطف او می گردند

۲۲- بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی

ساقی کسی است که شراب عشق را در جام وجود انسان می ریزد و او را مشتاق و عاشق می گرداند و عشق به حق را در وجود او قرار می دهد. انسان بدون عشق، انسان بی هنر و فانی است که چیزی از حقیقت زندگی و معنا و مفهوم آن نفهمیده

است. این ساقی گاهی خداست و گاهی هم مردان نمونه حق و اولیاء او که جام جهان بین را در درون خود دارند و به همه اسرار دسترسی دارند. عشق مختص حق است و بدون اجازه او به کسی داده نمی شود چون ذات عشق از جهان دیگری است و هر قلبی بدون لطف و فضل او بسوی او نمی گردد و عاشق و شیفته او نمی شود. عشق چون از راه برسد و همه وجود انسان را در بر گیرد انسان به بقا می رسد و به لقاء او دست می یابد و از فنا و نابودی و حقارت و پستی این دنیایی نجات می یابد.

۲۳- چنین که از همه سو دام راه می بینم

خوب شدن و در مسیر حق و درستی قرار گرفتن کار ساده و عادی تلقی نمی شود چون مشکلات راه فراوان و عدیده است بویژه که انسان بخواهد راهی را برود که هدف آن وصال دوست باشد و کمال معنوی و عرفانی مد نظر او باشد. بی شک هر طرف که برود موانع و گرفتاریها از جهات گوناگون سر راه او سبز می شوند و اگر تجربه راه نداشته باشد و یا کسی نباشد تا به او کمک نماید بطور قاطع موفق به گذر از این مخمصه ها نخواهد شد. **صیادان زیادی هستند که بر سر راه انسان دام صید گسترده اند و یا گودال هایی کنده اند و روی آن پوشانده اند که اگر مراقبت و مواظبت صورت نگیرد افتادن و نابود شدن و عمر را از دست دادن امری عادی خواهد بود.** دنیا پر از دام است و این دام ها یا از ناحیه نفسانی انسان است و یا از جانب بیرون از وجود او. و گذر از این دنیای پر از دام و موانع، کار هر کسی نیست و رندی که حافظ از آن به نیکی و کمال یاد می کند به این معنی است که از این دام هایی که برای نابودی آدمی پهن نموده اند انسان سالک به خوبی و خوشی عبور کند و تعلق دنیایی نپذیرد و راه رشد عرفانی را تا مقصود ادامه دهد.

۲۴- گر مرید راه عشقی فکر بد نامی مکن

این یک موضوع حساب شده و درست است که هر کسی که در راه حق و عشق قرار گرفته است فکر بد درباره دیگران نخواهد داشت. چون **راه عشق راه صداقت و راستی و درستی است کینه جویی و دشمنی با دیگران با اصول اعتقادی این رهروان حق ناسازگار خواهد بود.** خوب ندیدن و تصورات غلط و خصومت نسبت به دیگران بر خلاف اخلاق و روش خودسازی است که لازم است تا مرید راه عشق آن را سر لوحه تفکرات و روش خود قرار دهد.

۲۵- همه جا خانه عشق است چه مسجد چه گنشت

در همه جا می توان عشق به حقیقت و خدا را در دل داشت. آسمان و زمین با همه وسعت و گستردگی ها و گوناگونی خود سرزمین عبادت و اطاعت خداوندی است. **همانطور که جهان خلقت مطیع و تسبیح گوی حضرت حق است انسان هم در هر مکان و منزلی که هست توحید گو و تسبیح گوی اوست.** پس برای انسان زمینه عشق و خداخواهی در سرزمین وسیع الهی وجود دارد و محدودیتی در این مورد نیست. حال اگر انسان موضوع را درک کند و بخواهد می تواند او را بشناسد و بفهمد و عشق ورزد و سرنوشت و آینده خود را کامل نماید.

۲۶- سخن عشق نه آن است که آید به زیان

عشق عرفانی از جنس حرف و سخن معمولی نیست و لذا هر کسی نمی تواند بدون سیر و سلوک آن را در درون خود بیابد و تجربه کند. باید انسان رهرو در مسیر آن قرار گیرد و در رفتار و کلام و حالات او این عشق متعالی دیده شود. **آن دریچه های زیبایی و حکمت و دانشی که خدای عالم بسوی عاشق خود می گشاید چیزی نیست که بتوان برای دیگران به نمایش گذاشت.** عارفان و آگاهان به راه عشق نه خود خواهان آن هستند که این موفقیت را بازگو کنند و نه در پی آن هستند که رازهای درون خود را برای دیگران آشکار سازند چون هدف اصلی آنان رسیدن به لطف و فضل حق تعالی است فقط او برای آنان مهم است نه حتی بهشت و نعمتهای بهشتی. پس کسی که وراء این مسائل سیر می کند و افکار و احساسات درونی خود را به آن سوی مرزهای معنوی و خداخواهی متوجه نموده است کلام و سخنی نمی یابد آن دیده ها و تصویرهای یقینی را بر ملأ سازد. نه در پی آن است و نه آن را لازم و ضروری می داند

۲۷- عشق بازی را تحمل باید ای دل، پای دار

عشق راه ساده و آسانی نیست که بدون مقدمه وارد آن شوی. عشق راهی پر خطر و دارای موانع بسیار است. کسی می تواند آن را طی کند که صبر و شکیبایی و تحمل مشکلات در آن بسیار باشد و گر نه قادر نخواهد بود که این راه دشوار را پیماید. باید زمینه تحمل این حالات در درون آماده شود و انسان از درون خواهان طی این راه و تحمل سختی های آن را داشته باشد تا در عمل و اجرا مراحل راه را به سلامت بگذراند.

۲۸- در راه عشق مرحله قُرب و بُعد نیست

راه عشق به حق یک راه معنوی است نه مادی که در آن نزدیکی یا دوری مطرح باشد. وقتی راه عشق درست طی شود و انسان به آن مرحله عالی برسد از مزایای عشق و رحمت حق برخوردار می شود. و به حالت و شخصیتی می رسد که با شرایط قبلی کاملاً متفاوت خواهد بود. پس اگر شرایط در تو فراهم بود به عشق پاک خواهی رسید و از مزایای معنوی و فضائل آن بهره مند خواهی شد.

۲۹- عشق و شباب و رندی مجموعه ی مراد است

حافظ که خود رهروی عشق است راه کامل عشق را در یک مسیری می بیند که دارای سه عنصر است. اگر این سه عنصر با هم بودند راه درست و صراط حق به آسانی طی خواهد شد. یکی عنصر عشق است که از جهان معنوی است و خدای عالم در قلب هر کسی که بخواهد می تاباند. چون هر کسی نمی تواند به آن بدون لطف حق برسد بهر حال یک عنصر لطیف و بالارزشی است که از جهان دگر است. عنصر دوم جوانی و شادابی و فعال بودن در راه عشق است که در جوانی این روحیه اگر حاصل شود می توان مراحل عشق را سپری نمود در دوران پیری که توان فیزیکی بدن رو به تحلیل می رود عبور از مراحل عشق پر طراوت نیست و عاشق سرمایه کمتری از خود دارد که ارائه دهد. سومی عنصر رندی و به سلامت از ناملایمات دنیایی و وسوسه های نفس و عقل گذشتن و در گرداب پر خطر دنیا و گرایشات و تمایلات نیفتادن. رندی یعنی در عمل مراحل را طی کنیم و به مقصود برسیم. اگر عشق باشد ولی جوانی نباشد و شادابی در راه عشق به حق نباشد موفقیت حاصل نمی شود و اگر عشق باشد ولی رندی که می تواند ما را از دروازه های دنیایی بسوی دوست عبور دهد نباشد باز هم کماکان ناقص است. تنها انسان موفق است که راه را به کمال و تمام می شناسد و طی خواهد نمود!!

۳۰- فراز و نشیب راه عشق دام بلاست

حافظ بارها در لابلای غزلیات خود به این نکته مهم تذکر داده است که راه عشق یک راه هموار و ساده که قابل عبور برای همه انسانها باشد نیست. راه عشق راه پرخطر و پرپیچ و خم است مرحله ای دارد که باید طی شود بویژه خود سازی درون و پاک سازی قلب از گرد و غبارهای گناه و خطا و وسوسه ها کاری سخت و دشوار است و به تمرین مخلصانه نیاز دارد. پس کسی که می خواهد این راه را تا کوی دوست طی کند باید بداند که دام های زیادی در مسیر او پهن شده است اگر دقت نکند و مراقب و مواظب خود نباشد در آن سقوط نموده و به نابودی می رود. دنیا طلبی در رأس آن است. انسان عاشق به دنیا و به لذت و اقتدار ظاهری و موقت آن نمی اندیشد و خود را در دام پر نیرنگ آن نمی اندازد. حال چنانچه رهروی عشق به خدا این راه را نشانسد و به این هشدارهای یک عارف واصل توجه ای نداشته باشد بی شک در دامی که در هر گوشه ای از زندگی گسترده شده است خواهد افتاد و با هر بادی که بوزد چون بید خواهد لرزید و مسیر را در جهل و هوای نفس گم خواهد نمود. بهر حال زمینه ساز رسیدن به عشق، هدایت و لطف الهی است. و هدایت الهی باعث رندی عارف است که از دام بلای عالم به سلامت می گذرد.

۳۱- جام می و خون دل هر یک به کسی دادند

خداوند متعال جهان را بر اساس عشق و شوق به خود آفرید و این گرایش و تمایل عمیق درذات و خمیرمایه کائنات و هستی موج می زند و انسان هم یکی از آنان است. در نگاه حافظ کسانی که راه عشق را برگزیده اند و در مسیر آن به سعی و تلاش و آماده سازی مشغولند و به لطف حق چشم دوخته اند معمولاً دو گونه اند: افرادی به وصال حق می رسند و جام می مستی حق را دریافت می دارند و از دنیا و مافیها دور می شوند و دنیا برای شامه آنان بدبو و برای ذائقه آنان تلخ و زنده است و همه زیبایی

ها و حسن را در او که حضرت دوست است می بینند و لذتی می برند که کسی به پای آن نمی رسد. **افراد دیگری که در این راه تلاش هستند و خون دل می خورند ولی هنوز به کام دل نرسیده اند و لیاقت وصال نیافته اند و به درگاه دوست و به کوی عطر آگین او هجرت ننموده اند.** توضیح این موضوع بسیار سخت و گاهی غیر ممکن بنظر می رسد و حافظ وقتی از یار صحبت می کند و درس خدشناسی می دهد این نکات را بازگو می کند که راه عشق و علی الخصوص معشوق و محبوب ما که خداوند عزیز و مهربان است چیزی ساده و پیش افتاده ای نیست که هر کسی به مجرد تمایل به آن برسد و از آستانه او بگذرد خداوند چون پادشاهان تند حمله نشسته است و در کمال حسن و رحمت است و جهان را با همه پیچیدگی های خود خلق و امر می نماید و به سرانجام می رساند اینگونه تصور نشود که بدون شناخت و طی راه عشق و پشت سر گذاشتن فراز و نشیب های آن بطوریکه مورد لطف حق قرار بگیریم قادر باشیم که به او برسیم؟!

۳۲- قدحی در کش و سرخوش به تماشا بخرام

نگاه انسان عاشق با سایر نگاه ها متفاوت است. تماشا نمودن و مشاهده زیبایی ها و تحولات فصل بهار برای یک انسان معمولی با نگاه معمولی فقط یک زیبایی مختصر است که به آسانی از کنار آن می گذرد ولی **اگر همین انسان با نگاه عاشقانه و مستی حق به تماشا رفته باشد تمام زیبایی ها را با خالق زیبایی ها می بیند و به اعماق آن نفوذ می کند و به حیرت و شگفتی او خواهد افزود.** و این مختص عاشقان خدایی است. بی جهت نیست که هر سحر باد صبا برای عارف شب زنده دار دارای پیام های ملکوتی است نسیمی که معطر و خوشبوست و عارف از آن پیام یار را دریافت می دارد. هر چقدر این عشق خالصانه باشد عمق این نگاه بیشتر و وسیعتر است. و عارف سرخوش تر از لحظات دیگر است.

۳۳- نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند

عشق یک لطیفه ای است الهی که از جهان دیگر است و یک عنصر مادی و زمینی نیست که افراد مادی و دنیایی به آن دسترسی یابند. و ساقی این شراب عشق را به کسی که لایق آن است در جام وجود او می ریزد و او را شیفته خود می گرداند حال اگر کسی بخواهد فقط چهره بر افروخته گرداند و یا ادا و شکل عاشقان را در آورد عاشق محسوب نمی شود و یک فریب بیش نخواهد بود. بجای ظاهر سازی باید در درون و عمق وجود آماده پذیرش عشق و تحولات آن بود.

۳۴- هر که شد محرم دل در حرم یار بماند

چه کسی به کوی او راه دارد و می تواند خود را به او و به درگاه او برساند؟ کسی می تواند آشنای او باشد و او آن شخص را بسوی خود بخواند و محرم و آشنای رازهای ناگفته و پنهان او باشد که دیگران بدان راهی ندارند که درون را پاکسازی کرده باشد و کینه ها و ناهنجاریها را از آن دور نموده باشد و تسلیم رضای او باشد **چنین انسانی که محرم دل است و حق در آن تجلی می کند و حضور دارد به او اجازه داده می شود که در کوی یار بماند و رحمت و لطف او برخوردار شود.** در آن زمان است که پرده ها کنار می رود و انسان چیزهایی را می بیند و حضرت دوست به او نشان می دهد که دیگران یارای دیدن و توان شنیدن آن اسرار را ندارند و برایشان غیر ممکن است که به آن سرزمین امن و امان و پر از اسرار الهی وارد شوند. و اگر کسی در این مکان وارد نشود در انکار حقایق و نگاه مادی و مختصر و ضعیف زمینی باقی می ماند و برای همیشه از رشد معنوی و کسب کمال انسانی باز می ماند. پس باید از خود و از خودسازی خود شروع نمود تا از نفی حقیقت به حقیقت و صراط حق روی آوریم. و این از آموزش های حافظ عزیز است.

۳۵- از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر

در دیدگاه حافظ که تبیین کننده مکتب عشق است عشق یعنی هنر واقعی که می تواند از انسان سر زند و هیچ کاری بالاتر از آن نیست. و همه چیز در عشق به حق معنی و مفهوم می یابد و در مکتب عشق هر چیزی دارای ارزش ها و انرژی و استعداد بخصوصی است که با شناخت و آگاهی از آن انسان قادر است دست به تحول و تغییر اساسی در زندگی خود بزند. در مقایسه با کارهای دیگر و آثاری که از انسان بروز می کند عشق از برجستگی خاص و ممتازی برخوردار است. و این برجستگی و تعالی عشق آن را مشهور عالم نموده است و صدای زیبای آن را به گوش همه رسانده است و اصولاً آنچه که زنده و باقی چیزی غیر از عشق

نیست چون بقیه فانی و از صحنه زندگی و تاریخ به بیغوله ها و به فراموشی سپرده می شوند. چون بقا در آن راه ندارد و هر چیزی که روزی نابود می شود و از حق نشانی ندارد صدای زیبا و ماندگاری در عالم نخواهد داشت.

۳۶- دلا بسوز که سوز تو کارها بکند

دل همان دنیای پرتلاطم درون و فطرت آدمی است. و این درون گاهی بی توجه و بی احساس است و دنیای مادی این عنصر معنوی و ملکوتی را سخت و بی تمایل می کند و نقش اصلی را از آن می گیرد. دلی که سوز عشق دارد و نگران عشق به حق و حقیقت است و جهان را از دریچه آن می بیند با توجه و راز و نیازهای شبانه و تلاشهای عرفانی لطف خدا را بخود جلب خواهد نمود. **دلی که در آن سوزی نباشد تحولی ندارد و شوری در خود و در زندگی خود قادر نیست برانگیزد.** و لذا از اینجا تفاوت اصلی بین مردان خدا با انسانهای معمولی پیدا می شود. کسانی که زندگی دیگران و غم و شادی آنان بر چنین مردانی اثر می گذارد مردان بی تفاوت و بی احساس نیستند بلکه با پاکسازی درون خود دنیای خود و دیگران را بسوی کمال و معنویت متحول و دگرگون خواهند نمود.

۳۷- جناب عشق بلند است همتی حافظ

حافظ عشق را معنوی و از جهان دیگر و دارای مقام و مرتبه بالایی می داند که دست هر کسی باو نمی رسد. تنها مردان با اراده و بزرگ با همتهای والای خود قادرند در مسیر عشق حق قرار گیرند. **از راه تنبلی و کله و شکایت و ناشکیبایی و بدون رهبر فکری و درونی عشق راه عشق پیموده نمی شود.** و حافظ در حصول به وصال که به آب حیات پایداری رسید همت خود و انفاس سحرخیزان را عامل این موفقیت می داند. غم هجران برای عارف دردناک و شکننده است و دعاها و اشک های شبانه و مراقبت و مواظبت و سوسه ها و لغزش های فراوانی که هر لحظه بسراغ او می آید به همت مؤثر و جدی نیاز دارد و گر نه با اولین دگرگونی و فشار از ادامه راه باز خواهد ماند!!

۳۸- طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل

همانطور که حافظ بارها تذکر داده است راه عشق به حق راه پر درد سر و آشوب و گرفتاری است و مراحل و آزمایشات فراوانی در آن وجود دارد که رهرو عشق باید آن ها را طی کند. گرایش به عشق که جنبه معنوی دارد با گرایش به عناصر طبیعی که دارای نشانه ها و جاذبه های مادیگرایی است متفاوت است. **عشق بخاطر مشکلات و فتنه هایی که در خود دارد کار هر کسی نیست که وارد آن شود چون بدون تحمل سختی ها و شدائد و مصائب نمی توان کار دیده و خبره و برگزیده عشق شد و تا آن ظرفیت ها و استعداد های سرشار پدید نیاید انسان رهرو مناسب لطف حق نمی گردد.** پس اگر کسی بدون سختی و عبور از مشکلات بخواهد در مسیر عشق به هدف برسد توهمی بیش نیست و به اهداف بلند عشق نخواهد رسید. این سخنان بزرگانی چون حافظ است. عشق مرد میدان عمل و تحمل سختی ها می خواهد با ناز و تنعم نمی توان به بلندای آن رسید!!

۳۹- کام خود آخر عمر از می و معشوق بگیر

این نکته حافظ اشاره به این حقیقت است که حال که پس از سالها زندگی به آرزوهای خود نرسیدی از طریق مستی ناشی از عشق به حق و معشوق و محبوب حقیقی که خدای متعال است به آرزوهای خود دسترسی پیدا کن. خواسته ها و آرزوهای زودگذر دنیایی بسیار است و ذهن آدمی را بخود مشغول می دارد و بقدری برای او مهم است که دل کندن از آنها برای او غیر ممکن است در حالیکه آنچه را که باید مورد حب و دوستی انسان قرار گیرد معشوق و محبوب حقیقی خدای متعال است. این حسن و زیبایی بی نظیر و کمال اوست که عالم را مشحون از رحمت خود نموده است. **پس چه بهتر تا خود را به قرب حق نزدیک کنیم و تمام راههای نرسیده را با ورود به آن کامل کنیم و اینگونه است تا معنی زندگی را دریابیم و به حقیقت رهسپار ابدیت شویم.** حافظ با این نظریه عرفانی خود راه درست زندگی و آینده را به انسان نشان می دهد ولی متأسفانه همه انسان ها به این شکل فکر نمی کنند و بر خلاف دریافت ها و تفکرات ایشان راه دنیا و علاقه به آن را در پیش گرفته اند و دست به هر کاری که بخواهند می زنند و ارزش ها برای آنان مفهومی ندارد. با تمام تلخی های زندگی دل به آن لحظات کوتاه شادی و لذت زندگی چشم دوخته اند

در حالیکه اگر با نگاه حافظ به زندگی نگرسته شود جهان بسیار بزرگ و گسترده است و انسان در این جهان بینی جهان و ماوراء جهان را به نیکی خواهد شناخت و زندگی را بر اساس ارزش های متعالی الهی بنا خواهد نمود و به سیر و سلوک برای حفظ کرامت و ابدی بودن انسان گام بر خواهد داشت. انسان مادی کوچک و حقیر است ولی انسان حافظ با خداست و محبوب و معشوقی غیر او ندارد و از همه تعلقات دنیایی آزاد است بی شک خدای متعال مشتاق چنین انسانی است که حافظ ترسیم می کند و در تابلوهای هنرمندانه خود به همگان نشان می دهد!!

۴۰- از کیمیای مهر تو زر گشت روی من

محبت و رحمت خداوندی که بر جهان و نظام خلقت بسط و توسعه یافته و همگانی است بر همه عناصر جهان ساری و جاری است و بدون این توجه و عشق و محبت، موجودی قابل دوام نخواهد بود و عشق نشان دهنده این حقیقت است که چقدر عزیز عالم خدای مکرم برای انسان ارزش و کرامت قائل است. از این سرمایه گزاری های فراوانی که عقل آدمی در حیرت است می توان دانست که انسان برای او چقدر حائز اهمیت است. آیا انسان بخودی خود رشد می کند و به پیشرفت معنوی دست می یابد؟ بی شک چنین نیست در حالیکه تا مهر و محبت او نباشد انسان کی و چگونه می تواند زر گردد و با ارزش ها و کمال انسانی پیوند بخورد و سرافراز عالم گردد؟ انسان عاشق چهره و مشی عاشقانه را از او دارد تا محبت و لطف او نباشد مگر آدمی می تواند گامی به جلو بردارد!! پس عشق عاشق از اوست همانگونه که عشق از اوست و رحمت در ذات اوست، و به هر کس که آن را شایسته بداند اعطاء خواهد نمود.

۴۱- دامنی گر چاک شد در عالم رندی چه باک

اگر در مسیر عشق به حق و راه رندی و مراقبت و دوری از گناه و خطا سختی و مشقت تحمل کردیم شایسته است و جای ترس و نگرانی نیست. بالاخره انسان باید در این راه پر ارزش که ما را به کوی دوست می رساند تلاش کند و سختی های راه را بر خود هموار سازد. تفاوت این راه که راه عشق است و راه معمول زندگی که انسان بدنبال راحتی و تنعم از زندگی است کاملاً فرق می کند و معلوم است که با راحت طلبی و تنبلی و سهل انگاری به جایی در عرفان نمی توان رسید. سختی های در این راه انسان را آماده و مهیا برای رشد معنوی و پرواز عرفانی می کند که چنین حالتی معنوی در راه معمول زندگی حاصل نمی شود. چون تحمل سختی ها نشان می دهد که انسان در طی این راه جدی است. بهر حال رسیدن به مراتب بالای عشق و رندی بسیار با ارزش تر از سختی هایی است که انسان در طول سیر و سلوک می کشد. چون محصول چنین کاری به مراتب بیشتر و عالی تر از خود راه و سختی های آن است.

۴۲- دلا در عاشقی ثابت قدم باش

یکی از صفات عاشقی ثبات در قدم و استواری آن است چنانچه کسی در هر مرحله ای بماند و قدرت اقدام و انگیزه نداشته باشد از راه باز می ماند و این عدم موفقیت ناشی از عدم آگاهی و جدیت در کار است که پیمودن راه عشق الهی را دشوار می سازد. فردی که در محدوده عشق قرار گرفت باید بداند که این راه بدون تحمل سختی و طی مراحل هیچگاه انسان به مقامات آن نمی رسد. و ثبات و استواری در راه به میزان ایمان و جدیت و آگاهی او بستگی دارد در این صورت است که می توان در مقابل سختی های آن مقاومت نمود و موانع را یکی پس از دیگری کنار زد. و اگر انسان ایستادگی نداشته باشد با اندک سختی رشته تحمل او گسسته می شود و او را از راه درستی و حق منحرف می سازد. سستی و تنبلی باعث ناامیدی و بیزاری می شود و انسان را از جدی گرفتن کار دور می کند.

۴۳- وفا خواهی، جفا کش باش حافظ

این یک فرمولی است که حافظ ارائه می دهد. حافظ به حقیقت مرد عمل و تجربه است و روابط درستی فکر و عمل را بیان می کند و در این فرمول جدید می فرماید که اگر می خواهی که حضرت دوست به تو وفا کند و به عهد و پیمان خود نسبت به تو وفادار باشد و تو را به آستانه خود بپذیرد باید جفا و سختی راه را تحمل کنی و ابراز ناراحتی و دشواری ننمایی و زبان و عمل خود را کنترل کنی و کله و شکایتی نداشته باشی چون بیان دشواری راه نپیمودن آن است و عدم تحمل دشواری یعنی نرسیدن به او. این دو رابطه

متقابل است که انسان رهرو باید مواظب آن باشد که در قبال سختی بجای گله و شکایت اندازه صبر و ثبات خود را بالا ببرد و قدر و منزلت و شایستگی خود را افزون کند تا او که آگاه به همه حقایق آشکار و پنهان است به عهد خود وفا کند!! و این انسان ره نشین را به درگاه کبریایی خود راه دهد و در کمال عزت و کرامت و احترام برساند.

۴۴- روندگان طریقت ره بلا سپرند

در مکتب فکری حافظ که مبتنی بر عشق و عرفان الهی است راه عشق صعب و سخت و پر خطر است و طریقت و پیمودن آن کار چندان ساده و بی اهمیتی نیست بلکه باید بطور جدی و عمیق و فعالانه شناخته شود و آنگاه پیموده گردد. **گسانی که اهل این کارند و راه عاشقی به خدا را برگزیده اند بلاهای آن را طی می کنند تا بیشتر آماده شوند تا قادر باشند که به اهداف بلند آن برسند.** بلا و گرفتاری ها آزمایش انسان رهرو است و بدون آزمایش و سپری نمودن سختی های راه نمی توان به حرکت خود ادامه داد. بخاطر سختی های راه است که عده معدودی این راه را می روند و مشکلات ناشی از آن را بر دوش می کشند ولی سرانجام به لذت و نتایج ارزشمند می رسند که سعادت ابدی و قرب خدا و رضای او از جمله آنهاست.

۴۵- میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

میان خدای عالم که معشوق انسان است و انسان هیچ مانع و پرده ای وجود ندارد ولی انسان باید با کسب لیاقت موانعی که خود ایجاد کرده است بر طرف نماید و این ارتباط و اتصال معنوی را برقرار کند. پس انسان می تواند و این راه کاملاً باز است تا خود را به او برساند و به هیچ واسطه ای نیاز نیست و **این ارتباط بین انسان با خدای خود در هر لحظه که بخواهد قادر خواهد بود و تنها باید با پاک سازی درون و کسب شایستگی های معنوی ، موانعی که در انسان و در فکر و اندیشه و قلب اوست بر طرف شود.** پس بمجرد بدست آوردن لیاقت دیدار، این اتصال برقرار می شود و انسان از مواهب آن برخوردار می شود که بدست آوردن اسرار جهان و حقیقت زندگی یکی از آنهاست. عشق انسان با معشوق عملی شدنی و با ارزش است و در نظام فکری حافظ شدنی است و حافظ دیگران را به آن دعوت می کند. در واقع حافظ از دیگران دعوت می کند تا در این راه با رهروان و سیر و سلوک کنندگان آن همراهی نمایند. شاید در مکتب های فکری دیگر بین این دو ارتباط چندان ساده و بی پیرایه نیست و راه گشوده نباشد. ولی خدای عالم که جهان را آفریده است فیض او پیوسته و دائمی و همه موجودات از جمله انسان در محضر او حاضرند و چیزی از عالم خواه پنهان یا آشکار از نظر حضرت دوست درکتمان نیست. پس او به انسان و همه موجودات نزدیک می باشد. این انسان است باید خود را آماده این دیدار نماید و درون خود را از هر گونه خطا و گناه و انحراف مصون دارد. در این حالت هیچ حائلی بین عاشق و معشوق نخواهد بود.

۴۶- زموز عشق نوازی نه کار هر مرغی است

هر کسی نمی تواند وارد جرگه عشق شود و جزو عاشقان قرار گیرد. چون باید آینه درون را پاکیزه کند و رمز و راز و اسرار عشق را فراگیرد و با شناخت و آگاهی و با رهروی و رهبری مرد دانا به این کار ادامه دهد. **از طریق تقلید نمی توان به عشق علاقمند شد چون رسیدن به رموز و راههای درست و حقیقی عشق چندان سهل الوصول نیست** و افراد عادی که نه راه را می شناسند و نه تصمیمی برای طی راه عشق دارند قادر به پیمودن آن نیستند!! پس دانستن اصول عشق و پیمودن راه آن کار هر کسی نیست ، مرد میدان عمل و اخلاص و لطف خدا می خواهد.

۴۷- تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است

در مسیر طریقت و سیر و سلوک که فقط خدا و رسیدن به او مطرح است از خود دم زدن و بر کار خیری که انجام داده ایم مثل تقوی و پرهیزگاری و علم و دانشی که بدست آورده ایم امری نادرست و ناصواب است و انسان رهرو را به مقصد و مقصود معنویت سوق نمی دهد. **انسان تلاش می کند ولی بر اساس الگوهای درست عرفانی که مردان کاردان و با تجربه در این راه بدست آورده اند و در جلوی افراد در حرکتند می تواند به اهداف بلند برسد.** اگر قرار باشد که تجربه های کوچک و ضعیف بدست آمده مسیر هدایت و جاده حق را نشان دهد پس هر کسی می تواند این راه را بشناسد و طی کند در حالیکه چنین چیزی امکان پذیر نیست!! علت ناموفق بودن مکتب های ساختگی عرفانی مادی در همین است که می خواهند بجای آن راه شناخته شده و موفق

این راههای تجربی افراد را پیش روی انسانها قرار دهند چون ندیدند حقیقت راه افسانه زده اند و به ناکجاده آباد می روند و بجای هدایت به ضلالت می رسند!!

۴۸- بسی شدید و نشد عشق را کرانه پدید

راه عشق راه کوتاه و ناچیزی نیست بلکه بی پایان و گسترده و طولانی است و در عین اینکه پر از نور و هدایت و خوشحالی و رشد معنوی است ولی به پایان آن کس نتواند که رسید. این خاصیت عشق و محبت به خداست که چون خود خارج از جلوه های مادی است و محدودیت و نقص بدور است و در کمال حسن و زیبایی قرار دارد و جهان را نسبت به خود در حد عشق و شوق آفریده است کرانه و انتها نداشته باشد و همه طالبان و علاقمندان به خود را در خود جای دهد. پس کسی که در این جاده عظیم حرکت کند به عزت روندگان و بزرگی راهی که در آن قرار گرفته است پی می برد و این موضوع برای افراد معمولی قابل درک نخواهد بود!!

۴۹- این خرد خام به میخانه بر

مقام عشق و عظمت و موقعیت آن به مراتب بالاتر از عقل و خردمندی است و این عقل کوچک که با تجربیات و تربیت و تلاش های معمول بدست آمده است قادر نیست راه عشق را بشناسد و رهرو را در مشکلات آن راهنما باشد. باید این عقل و خرد خام و نیخته وارد میخانه عشق گردد و در تحت رهبری رهبر معنوی و نفس گرم آنان از عشق تأثیر پذیرد و رنگ محبت الهی پیدا کند و تقویت شود تا انسان را به پیش برد و قدرت پرواز و رشد معنوی تا ملکوت عنایت کند. خرد خام مربوط به انسان خام و نادان است کسی که از مراتب و منزلت و راه عشق به حق خبری ندارد و دری بروی او گشوده نشده است. این خرد تا رهبری نشود و کامل و باتجربه نگردد و رنگ عشق بخود نگیرد و از گردونه پر جاذبه دنیایی رها نشود به پرواز در نمی آید. و همچنان زمینی و مادی و غرق در تعلقات دنیایی باقی می ماند.

۵۰- تا نگردي آشنا زین پرده رمزی نشنوی

چه کسی از عشق و اسرار آن مطالبی را دریافت خواهد نمود و چون حافظ از نسیم سحری بوی خوش و معطری که در نافه آهوی ختن هم دیده نمی شود احساس خواهد نمود؟ این درک و کشف و فهم و دانایی عرفانی که او با حواس باطنی خود دریافت می کند ناشی از چیست؟ برای پاسخ به این سؤالات باید دید که انسان رهرو و عاشق حق چقدر وارد این راه سیر و سلوک شده است و آن را به دقت و مراقبت طی نموده و با مسیر آشنایی یافته است. تا انسان سالک با اخلاص و خلوص نیت آمادگی لازم را در خود ایجاد نکند هیچگاه نخواهد توانست رمز و رازی از حقایق را بشناسد. باید مراحل عشق به حق را شناخت و به صداقت و سلامت پیگیری کرد و آنگاه که تجربیات و نفس گرم رهبر الهی او را به دوست رسانید و مورد محبت او قرار گرفت و در این جرگه پذیرفته شد اعضای درون فعال شده و حقایق را درک خواهند نمود و از طریق اشارت ها ، بشارت ها فهمیده و دیده و شنیده خواهد شد. اسرار مخصوص افراد آشنا و عارفان حق است نه هر که سر تتراشد قلندری داند!!

۵۱- در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید

جاده با عظمت و بزرگ عشق به حق با تجربیات کوچک و اندک ما پیموده نمی شود و انسان که بطور معمول در جاذبه های دنیایی و هوی و هوس ها و خود بینی ها غرق است قادر نیست صراط عشق را طی کند. از خود گفتن و از شنیده های خود دم زدن نوعی ساده لوحی است. چون باید مکتب عشق را آموخت و در کنار رهبران معنوی که راه عشق را طی نموده اند قرار گرفت و سراپا چشم و گوش بود تا خطراتی که انسان را تهدید می کند و موانع راه و سیر و سلوک هستند یکی پس از دیگری با صبر و تحمل پیموده شود. تنعم و راحت طلبی که انسان بطور طبیعی بدان گرایش دارد مانع پیگیری کار می گردد و در همت و تلاش های انسان خلل و ناامیدی ایجاد می کند و تجربه های عادی معمولاً ناقص و بدون پشتوانه هستند در حالیکه سخنان و رفتار مردان حق صادقانه از مسیر عشق انسان را عبور می دهند!!

۵۲- در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است

باید دانست که راه عشق راه افتان و خیزان است. یک راه باز و ساده و بدون پیچ و خم نیست که بدون خطر باشد و با خیال راحت و بدون درد سر بتوانی آن را طی کنی. مرد عمل و همت می خواهد که این راه دشوار را بشناسد و با راهنمایی رهبر الهی در صدد کسب لطف حق باشد تا موانع و خطرات به سلامت و صحت بگذرد و به اهداف بلند و سعادت مند آن برسد. راستی این خطرات از کجا پدید می آیند؟ انسان بالقوه دارای استعدادهای درونی است و از خواسته های نفسانی و وسوسه های عقلانی و محدودیت در علم و دانایی برخوردار است و حوادث و مشکلات اجتماع و روزگار که در هر لحظه و زمان به نوعی و شکلی آشکار می گردد مزید بر علت است. باید انسان بفهمد و ارزش راه و حرکت در آن را بداند و این کار چندان آسان نیست. **حافظ و مردان عارف که این راه را طی کرده اند و باعث افتخار بشر گردیده اند از استثنائات بشر محسوب می شوند.** و چون به شرح حال این انسانهای بزرگ نگاه و دقت شود بزرگی و اهمیت راه و سختی و همت فراوان آنان بر شگفتی انسان می افزاید. این تربیت الهی و خودسازی معنوی و ملکوتی که نصیب آنان شده است با مراقبت و مواظبت از خود و در پیش گرفتن تقوی و هموار نمودن سختی ها بر نفس خود و کنترل و تقویت عقل و فهم و دانایی حاصل شده است که چندان سهل و آسان نیست.

۵۳- در عاشقی گریز نباشد ز سوز و ساز

عشق بدون سوختن و ساختن عشق نیست. عشق به عبارتی یعنی آماده شدن برای دیدار دوست. و این آمادگی با تنعم و تن پروری و راحت طلبی بدست نمی آید. چون با سختی ها و عبور از شدائد می توان لیاقت و شایستگی دیدار پیدا کرد. سوختن تحمل سختی ها و طی مراحل خودسازی است. و ساختن به دیگران پرداختن و در خدمت آنان بودن و خدمت به خلق خدا کردن. عشق بدون تجربه و حکمت عملی بی ثمر و بی نتیجه است. عشقی که در آن دردی نباشد توجه و نگاه انسان عوض نمی شود و از جرکه خودخواهی و دنیا طلبی ممتاز و برتر نمی گردد. تا نگاه عوض نشود و درون آماده این دگرگونی نشود انسان رهرو به کمال و لیاقت برای ملاقات نمی گردد و او نمی پذیرد چون در غیر این صورت دکانی خواهد شد برای ریاکاری و ایجاد تفرقه و سالوس و گمراهی خلق عظیم.

۵۴- عشق دُر دانه است و من غواصی و دنیا میکده

رابطه و فاصله انسان با عشق در دنیا بیان شده است که عشق مانند مرواریدی است که در دهان صدفی در اعماق دریای دنیاست که انسان باید با غواصی در اعماق این میکده دنیا وارد شود و آن را بدست آورد. **یک عاشق باید غواصی بداند و در میکده دنیا که هر کسی در جاذبه ای فرو رفته است و در مغناطیس آن افتاده است این دُرّ عزیز که عشق است بدست آورد.** در اینجا عشق بهترین کاری است که انسان بدنبال آن است. و باید در طلب آن تلاش کند. و در میان تمام آن چیزهایی که برای انسان مهم و عزیز است در جستجوی حقیقت عشق باشد. چون تنها زورق عشق ما را به ساحل سعادت و خوشبختی می رساند.

۵۵- ز آفتاب قدح ارتفاع عیش بگیر

(آفتاب قدح) عشق پر نور و آفتاب معنوی خدایی. (ارتفاع عیش) مقام و مرتبت ارزشمند و رفیع زندگی. یعنی از طریق معنویت و نور هدایتی که از عشق به خدا کسب می کنی زندگی خود را ارزشمندی و با محبت نمائی. **زندگی هنگامی از لوٹ پلیدی دنیایی و جلوه های کاذب آن منزّه و دور می شود که به رنگ طلایی و خدایی معنوی و روحانی در آید و مقام و درجه اعلی پیدا کند.** وقتی که زندگی بر این اساس دیده شود و پایه ریزی گردد و عناصر و پدیده های پیوند دهنده آن از عشق و معنویت لبریز باشد کل زندگی و به تبع آن جامعه و جهان دگرگون خواهد شد. **آن عامل باثبات و رفیعی که بتواند جهان را بهم پیوند دهند عنصر با کمال عشق به حق است و چون حق پایدار و ابدی است این زندگی عاشقانه که رنگ الهی و معنوی گرفته از هر گونه کژی و ناهنجار مبرا خواهد شد و این یک هنر برتر آدمی است.**

۵۶- رهروی منزل عشقیم و ز سر حد عدم

راه عاشقان و دوستداران حضرت دوست راهی است مقدس و محترم که از عدم آغاز شده و اکنون به دنیا رسیده است و تا کوی دوست که محل استقرار و آرامش و آسایش واقعی است ادامه دارد. **اگر عاشق به کوی دوست که همه آرزوهایش در آن تحقق پیدا می کند نرسد در واقع به هدف زندگی و هدف آفرینش نرسیده است!!** این راهی که حافظ نشان می دهد صراط مستقیم عشق به حق و حقیقت است که شاهراه سعادت و موفقیت انسان است. و چون در این راه قرار گیریم زندگی دارای معنی و مفهوم درستی خواهد داشت و روابط انسانی اصلاح می گردد و افکار و اندیشه ها مبانی استواری را به انسان عرضه خواهند نمود. و جامعه در مسیر با ارزشی به وحدت و سلامت حول محور کرامت و ارزش های متعالی بشری خواهد رسید. **حافظ که خود فیلسوف و متفکر بزرگی است در میدان وسیع عشق الهی در مسیر این راه قرار گرفته و نکات برجسته و مشکلات اساسی آن را با زبان هنر شعر عرفانی ترسیم نموده است.** تا دیگران این راه را بشناسند و بدان اعتماد نمایند و با کمال یقین آن را بپیمایند تا به منزل عشق برسند. اگر راهی غیر از راهی که حافظ نشان می دهد انتخاب کنی بی شک در گرداب مادیگرایی و انجماد و سردی می افتی و بدون اینکه محضر عشق به حق را درک کنی به فنا خواهی رفت چون برنامه ریزی صرفاً برای ماندن در دنیا نابودی و فناست و راه عشق یعنی رسیدن به بقاست که حافظ با هنرمندی این راه را آشکار می کند.

۵۷- عبوس زهد به وجه خمار ننشیند

زهد بی رغبت است یعنی انسان با تلاش های که دارد حداقل استفاده را از دنیا ببرد. و **حافظ از آن جهت که زهد و زاهدی گرچه خوب و پسندیده است ولی چون با خدا در برابر پاداش بهشت در معامله است با مکتب عشق که اینار و خود ندیدن است مورد انتقاد قرار می دهد و عشق را به مراتب برتر از زهد می داند و لذا زهد زاهدان را به الفاظ زهد خشک ، زهد عبوس و تروشروی تعبیر می کند.** در اینجا حافظ از آثار عشق به حق که همواره خرم و با طراوت و جوان و فعال و پر انرژی است یاد می کند که آثار زهد که تروشروی است در آن هیچگاه پدید نمی آید!! و عشق که پیوسته با حرارت و شاداب است به زهد خشک که فاقد این تحرک و پویایی است دچار نمی شود.

۵۸- خنده و گریه عشاق ز جای دگر است

عارفان و عاشقان حق که دل و دیده به او سپرده اند و از او متحول می شوند تحت تأثیر دوست هستند و در این راه خودسازی خود به رضای دوست عمل می کنند. اگر دوست راضی و خشنود شود او هم راضی و خشنود است و چنانچه او ناراضی و ناخشنود باشد آنان نیز از انجام آن کار امتناع می کنند و ناراضی و ناخشنود هستند. **پیروزی ها و موفقیت های این جهانی برای آنان ناچیز و بی اهمیت است چون نگاه آنان به آسمان معنویت و حقیقت و عدالت است و این تحولات زودگذر این جهانی در آنان تأثیر بسزایی ندارد و خندان و گریانسان نمی کند** چون برای دنیا ارزشی قائل نیستند و دل به آن و به آثار آن نیستند و اگر چیزی از دست برود عکس العمل نشان دهند و متأثر گردند!!

۵۹- در راه عشق وسوسه اهرمن بسی است

همیشه عاشقان و مومنان در کنار غیر عاشقان و غیر مومنان هستند مثل گلی که در کنار خود خاری منتظر اوست!! این مخالفان که حافظ آنان را اهریمن و دیو و ناپاک می داند یعنی موجوداتی که چه دیده شوند و به چشم در آیند و یا دیده نشوند و با وسوسه ها و بزرگ نمایی ها و غلط نمایی ها انسان را بفریبند و راه انحرافی را درست و صراط حق جلوه دهند همواره در مقابل انسان صف آرایی می کنند. منظور این است که انسان رهروی عشق باید این وسوسه ها را بشناسد یا با توجه و دقت خود یا از نگاه رهبر معنوی و راهنمایی های مردان بزرگ آن جلوه های باطل و گمراه کننده را که به اشکال گوناگون و جدیدی در دیدگاه انسان و بر سر راه زندگی او ظاهر می شوند بشناسند و آنان را کنار زنند. **افراد ناپاک با اندیشه های غلط خود راه حق را سد می کنند و مانع رشد معنوی می شوند و اصرار هم دارند که نیک فهمیده اند در حالیکه از عشق بی بهره اند و در راه عشق قرار نگرفته اند!!** اگر این وسوسه ها را حقیقت تلقی کنیم بی شک مبارزه با آنها غیر ممکن می شود و چنانچه به وسوسه ها پی ببریم و به یقین بشناسیم آنها را از راه ترقی خود حذف خواهیم نمود. این اهریمنان همه جا هستند و دائماً در جلوی چشمان ما و در گوش و حواس ما القاء شیطننت و باطل و ناحق خواهند نمود که اگر شناخته نشوند به انحراف کشیده می شویم.

۶۰- بر هوشمند سلسله نهاد دست عشق

حافظ در تحلیل راه عشق انتقاداتی دارد و به انسان رهرو می گوید و یاد می دهد که موانع را کنار زند از جمله اینکه زیرکی و هوشمندی را که نشانه افراد دنیا طلب است که می خواهند از راه میانبر خود را به مقصد برسانند و خودسازی را به کمال طی نکنند هشدار می دهد که تسلیم انجام مراحل راه باشند و به سخن حق گوش بدهند و راهی که پیر نشان می دهد امتناع نکنند. **چون کسی که از زیرکی می خواهد به عرفان برسد ناموفق می شود در این صورت در سلسله و گروه دوستان حق قرار نمی گیرد و نمی تواند در زمره عارفان و عاشقان واقع شود!!** بکار گیری عقل و زیرکی که انسان را بطور طبیعی به دنیا و مظاهر آن متمایل می کند در راه پاک عرفان الهی که متکی به لطف حق است موانعی بیش نیست!! و بهمین منظور هوشمندان و زیرکان کمتر بسوی عشق روی می آورند!!

۶۱- بیماری اندرین ره بهتر ز تن درستی

عاشق ناتوان بهتر از انسان تن درست ولی طالب دنیا است. ارزش عشق به خدا آنقدر پاک و بی آلایش است که انسان را دگرگون می سازد حتی اگر انسان ناسالم باشد!! **مکتب عشق مکتب دگرگونی و رشد معنوی است و نیاز انسان است و انسان برای رسیدن به آن پا به این دنیا گذاشته است.** تن درستی ای که صرف زخارف دنیا شود و انسان را در کام هوس ها و خواسته های نامشروع فرو برد چه توفیقی برای او خواهد داشت؟! دعوت به عشق از اهداف بلند حافظ است که هیچگاه از آن روی گردان نیست. منظور حافظ این است که اگر انسان رنجور و دردمند در راه عشق شود بهتر از حالتی است که بطور طبیعی در زندگی معمولی خود دارد و عشق را ذی قیمت و با ارزش می داند.

۶۲- در مذهب طریقت خامی نشان کفر است

خامی و نادانی و نشناختن راه نشانه کفر و نرسیدن به اوست. ولی آگاهی و دانایی و شناخت مراحل و دشواری های عشق باعث رشد معنوی و مایه کسب توانمندی های معنوی برای رسیدن به اوست. انسان رهرو با دانایی و تجربیات مردان دانایی و خرد به اوج عشق می رسد و مراحل آن را طی خواهد نمود که چنان لطف حق شامل حال او شود بی شک به اهداف بلند عشق به خدا دست خواهد یافت. **پس هر چقدر از منابع درست و حقیقی آگاهی یابیم در راه عشق مطمئن تر گام خواهیم گذاشت و از نعمت ها و آثار برجسته آن بیشتر بهره مند خواهیم گشت.** گرفتن اخبار و اطلاعات غلط از مسیرهای نادرست و افرادی که خود به راه عشق آشنایی ندارند ولی مدعی آن هستند همان خامی و نادانی و نشناختن راه درست عشق و معرفت و عرفان الهی است. مردان حق که خود راه معرفت الهی را رفته اند شایسته تر از دیگران در این راه پر صعب و خطر هستند باید به کمک آنان این راه پیموده شود.

۶۳- با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی

عاشق حق و مدعی عشق دو چیزند. آنکه بدنبال حقیقت خواهان عشق به خداست صادقانه در این راه قدم می گذارد. ولی آنکه خدا را نمی شناسد و بدنبال عشق به اوست و دیدگاه مجازی نه حقیقی نسبت به عشق و عظمت آن دارد کاملاً با هم مختلف و در تضاد هستند. **از راه باطل و شعبده و خیالات و تصورات غلط و ادعاهای عجیب و غریب که تمام آنان ناشی از عدم شناخت حقیقت است به خدا و به عرفان پاک او نمی توان رسید.** مدعیان دروغین عرفان سنگ اندازند و راه مومنین را سد می کنند و دغدغه آفرین و مایه نگرانی و آفت رشد معنویتند. سخنان و اسرار عشق به خدا که عارفان کسب نموده اند بدرد کار آنان نمی خورد چون آنان به حقیقت در این راه گام نمی زنند و سودای رسیدن به کوی دوست ندارند و نفوذ در انسانها و بدست آوردن اقتدار مادی و دنیایی ملاک کار آنان است و بس.

۶۴- عاشق شو ، ار نه روزی ، کار جهان ، سر آید

عشق در این جهان و در این طول عمر باقیمانده بدست خواهد آمد. سعی و تلاش معنوی انسان باید در همین اندک زمان مانده جوابگو باشد و احساس شود. و چون عمر بگذرد و به پایان خود رسد و یا جهان به آخر خود برسد دیگر مجالی برای انسان نیست که بر همای عشق سوار شود و از امواج پر تلاطم زندگی بگذرد و خود را به آنسوی حقایق برساند و از اسرار و جایگاه رفیع آن بهره مند گردد. **برای پیروی از مکتب عشق همین زمان حال باید ملاک کار باشد و موکول نمودن به آینده کار را دشوار و ناممکن می سازد.** آمادگی انسان برای طی نمودن مراحل عشق الهی به آسانی حاصل نمی شود و دشواریهایی همراه است که باید انسان توفیق آن را بیابد تا از این عقبه ها و گردنه های سخت و صعب نفسانی و گرفتاریهایی که در حین راه با آن روبرو می شود از عهده کار بر آید. تنها با جدی گرفتن و مشغول کار او شدن می توان راه عشق به حق را پیمود و لاغیر!!

۶۵- در مصطبه عشق تنعم نتوان کرد

در راه عشق دو چیز با هم است: اول آنکه هدف بسیار ارزشمند و گرمی است. دوم اینکه مسیر صعب و سخت است. (مصطبه: سکو) به این معنی است که چون تصمیم گرفتی که راه عشق را طی کنی و آن را جدی گرفتی، باید بدانی که با تنعم و تن پروری و راحت طلبی به مقصد نمی رسی. راه پر خطر و پر دردسر با انواع و اقسام گرفتاریها و انحرافات و امواج هوس ها که هر لحظه می تواند بر آن کشتی سوار شده وارد شود و آن را به گوشه ای پرتاب نماید و هستی آن را به باد دهد!! انسان تنها با آمادگی و کسب لیاقت و شایستگی می تواند این تلاطم گردابها و طوفانها را تحمل نماید نه با فرار از حوادث و گرفتاریها. **مسیر زندگی یک مسیر دشوار سیر و سلوک است که انسان در متن آن واقع است.** اگر راحت طلبی را پیشه و مرام خود سازیم بناچار باید از حد و حدود خود بگذریم و به حقوق دیگران تجاوز کنیم و این آغاز انحراف از مسیر عرفان و حقیقت است. که عاقبت بجای عشق به خدا و رسیدن به حقیقت، باطل و گناه درو می کنیم و در خسارت و خسران فرو خواهیم رفت.

۶۶- خامان ره نرفته چه داند ذوق عشق

افراد خام و نادان که حقیقت زندگی را به کناری گذاشته اند و با آن کاری ندارند و راه عشق را نرفته اند و تجربه نکرده اند کی می توانند لذت و شوق عشق داشته باشند و آن را سرلوحه فعالیت و علاقه و شیفتگی خود قرار دهند؟! آن عشق پاک دگرگون کننده که هستی انسان را زیر و رو می کند و همانطور که کیمیا مس را طلا کند انسان را از خاک به افلاک معنویت می رساند قادر نیست که انسان بی مسئولیت که نادانی را بر دانایی ترجیح می دهد و زندگی را به شوخی و تمسخر گرفته و غرق در مادیت آن است متحول سازد! **دانش و دانایی چراغ روشن ورود به میدان عشق الهی است که افراد مادی با نگاه و دیدگاه مادی خود راه عشق را نخواهند یافت و از شوق و ذوقی که عارفان و مومنان به دوست رسیده اند بهره مند شوند.** چون چراغ دانایی ندارند و خود را آماده و شایسته ننموده اند و در راه هدایت عشق واقع نشده اند و معلوم است که چون در راه عشق نیستند به مقاصد برتر آن هم نخواهند رسید!!

۶۷- قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز

آنچه را که در دنیای عرفان و احساس درون است و آنچه را که عارفان و مردان خدا می دانند و می بینند با کلام و سخن قابل تفسیر و بیان نیست. دنیای وسیع معنویت که پر از زیبایی های حقایق معنوی است با این چند کلمه که ابداع انسان است نمی توان همه ابعاد و حسن و کمال آن را نشان داد. **آن محتوای غنی و با ابعاد گوناگون و شکفت انگیز که بیان حقایق جدید و مجموعه بشارت هاست در این قالب کوچک کلام انسانی نمی گنجد!!** پس باید رهرو این راه را طی کند و خود با چشمان جدیدش آن حقایق را درک کند و گر نه در راهی که انسان نرفته است نمی تواند آن حقایق را بداند و به چون و چرای آن پی برد. بهر حال عشق و راه و مقام آن آنقدر با ارزش و گرانبه است که با بیان قابل تشریح و تفسیر نیست باید که خود انسان آن را مشاهده نماید.

۶۸- دلم که گوهر اسرار حسن و عشق در اوست

در دل و درون انسان حقایقی از اسرار الهی که کانون و مرکز حسن و کمال و زیبایی و عشق و کشش به سوی خدای جهان که خالق هستی است مانند گوهری درخشان و ارزشمند وجود دارد. این اندیشه حافظ در باره انسان و ماهیت وجودی او نشان می دهد که او در رابطه با انسان و استعدادهای او چگونه فکر می کرده است. **این گوهر درون که همان شخصیت برجسته و یکه**

ناز انسانی است گاهی تعبیر به جام جهان نما می شود که انسان از طریق خودسازی و پاکی درون می تواند حقایق و اسرار الهی از حسن و عشق را در آن ملاحظه کند. پس انسان بر خلاف تصور باطل بعضی ها یک موجود ناچیز و بی کرامتی نیست که هر بلایی خواستی سر او در آوری و او را به خاک مذلت بنشانی . بلکه او عزیز ترین موجود با گوهری پر قیمت در درون که می تواند به حسن بی پایان دوست پی ببرد و به عشق او نائل آید از فضای معنوی و گسترده آن بهره مند شود، موجودی که سایر موجودات به پای او نمی رسند و همشان او نیستند!! پس باید با انسان با آن لیاقتی که در اوست برخورد نمود!!

۶۹- در گوی عشق شوکت شاهی نمی خردند

سرزمین عشق با سرزمینی که ما برای خود ساخته ایم کاملاً متفاوت است. در این محیط از خودخواهی های و هوس های انسانی خبری نیست همه تسلیم محض خدایی و راه او هستند . از این خود گذشتن و به او و به کمال و حسن او پیوستن از ویژگی های عشق به خداست. انسان با همه توان و شکوهمندی هایی که بدست آورده است در آنجا چون رسید فقیر و مسکین است. و از فقر و نیاز باید سیر و سلوک عرفانی خود را تحت نظر عارفان حق آغاز و به تمام برساند. چون فراهم آورده های انسان که نشان این دنیایی دارد برای گذر از دنیا و رسیدن به سر کوی او کافی نیست و بضاعتی نیست که مسافر خود را به آن سوی ارزش های متعالی راهسپار شود. هر چقدر که جمع کنیم و هر چه که در ذهن و عقل و تدبیر داریم رویهم بریزیم در مقابل کار بزرگی که در پیش روی انسان است ناچیز و اندک است!! پس برای رشد معنوی و پیشرفت در این عرصه لازم است دست به ابتکار بزنیم و از نفس مردان حق کمک بگیریم و راه معنوی و صراط حق را جستجو کنیم تا به مقصد عالی نائل آئیم.

۷۰- طفیل هستی عشقند آدمی و پری

عشق محور اصلی هستی موجودات و پیدایش و حرکت آنان در حیاتشان است. همه موجودات در این دایره عشق معنی و مفهوم می یابند. بدون عشق موجودیت اشیاء قابل تفسیر نیست چون هدفمندی موجودات معلوم نمی گردد. عشق و مکتب پر تحرک آن معنی بخشنده به موجودات و حرکت هماهنگ آنان به اهداف بلند خلقت است. بدون عشق نمی توان معنی زندگی را دانست و اصول و مبانی یک زندگی درست و با اصالت را پایه ریزی نمود. اگر انسان در جستجوی عشق به حق نباشد در دنیا سرگردان و بی نتیجه به هر سو دوان است بی آنکه به حقیقتی دست یابد و یا به هدفی متعالی برسد. در نظر حافظ که مفسر بزرگ عشق الهی است که سر آمد هر اندیشمند دیگری به این موضوع می اندیشد که جهان خلقت با نظم و هماهنگی خود بر مدار حقیقت و عشق به اوست. و این عشق پاک الهی معنا بخشنده به جهان ، انسان و زندگی اوست.

۷۱- بگوش خواجه از عشق بی نصیب مباش

در مکتب فکری حافظ عشق مبنای هر تحول و تفسیری در انسان و زندگی اوست. با عشق سالم باید به مدار زندگی ادامه داد و در آن به تحول رسید و دگرگونی در اصول زندگی پیدا کرد. بی جهت نیست ارزشمندترین عنصری که باید در زندگی بدست آورد و آن را ملاک و محور هر کاری قرار داد عشق پاک است که مورد توصیه و سفارش حافظ است. اگر کار جهان به تمام برسد و انسان نصیبی از آن نبرده باشد چیزی از زندگی متوجه نشده و آن را بهدر داده است!! هنر زندگی و زیستن در پیروی از عنصر با ارزش عشق و محبت است. نگاه عاشقانه که حاصل پیروی از عشق است جهان را به شکل واقعی به ما نشان خواهد داد و آدمی از رهگذر این نگاه و جهان بینی افکار و تجربیات خود را دسته بندی و متمرکز می نماید و با استعدادهای خدادادی به سوی کمال و جهان آخرت که شخصیت واقعی انسان در آن دیده می شود هدف بندی می کند. عشق راهنما و مشعل روشن در جلوی آدمی است.

۷۲- طریق عشق طریقی عجب خطرناکی است

راه عشقی که عارفان از آن دم می زنند راه ساده که قابل پیمودن برای همه باشد نیست. سخت و صعب است و با دشواری هایی در راه است و از عقبه ها و مسیرهای خطرناک آن نمی توان به آسانی گذشت. پس برای کسانی که می خواهند از آن بگذرند آمادگی اولیه لازم است و این آمادگی بدون فکر و همت و پیگیری و جدیت بدست نمی آید. تنها افراد لایق و شایسته قادرند که مراحل عشق را بروند و این سخن حافظ است که اگر درون را اصلاح نکنیم و در پاکسازی خود تلاش نداشته باشیم از این خطرات

راه عشق عبور نتوان نمود. خطراتی که از هر جانب انسان را تهدید می کنند و بزرگترینش هوس ها و خود خواهی های انسان است که به شکل علف هرز و خودرو در درون انسان قد می کشند و چشم و گوش او را برای درک حقایق می بندند و این آغاز فلاکت و بدبختی اوست!!

۷۳- در طریق عشق بازی امن و آسایش بلاست

حافظ موضوع راه عشق را که خود رهرو صادق آن است خطرناک و پر مسئولیت و سخت و دشوار می داند. حال اگر بخواهیم که با راحت طلبی و تنبلی و بی فکری و بی دقتی این راه را برویم بی شک ناموفق خواهیم بود. چون راه دشوار با تجربه و دانایی و شناخت و آمادگی در رهرو پیموده خواهد شد که با تنعم و آسایش و احساس بی خطری سازگار نیست. **انسان با تلاش هایش به لیاقت می رسد و از طریق کسب لیاقت ها راه عشق را طی خواهد نمود.** و این سخنی است که حافظ بسیار تکرار می نماید و دائماً تذکر می دهد که بدون درک این حقیقت به راه عشق نروید و وقت خود را بیهوده و هرزه تلف نکنید چون به نتیجه ای نمی رسید

۷۴- طیب راه نشین درد عشق نشناسد

آن طبیبی که در سر راه حرکت و رفت و آمد مردم می نشیند تا آنان را درمان کند قادر به مداوای دردهای ناشی از عشق نیست. ما با ابزارهای معمولی مادی نمی توانیم مسائل مهم معنوی بویژه بارگاه ملکوتی عشق حق را حل نمائیم بلکه باید از نفس گرم و کیمیایی افراد معنوی کمک بگیریم و راه تحول و دگرگونی عشق را مورد تجربه قرار دهیم. آن درد عشق و هجران با این تشخیص زمینی و محدود ساخته نیست بلکه به مردانی نیاز دارد که عشق را و درد عشق را بشناسند و درمان آن را بدانند و دواي آن را در اختیار مشتاقان قرار دهند. **وقتی در کنار این اولیاء حق قرار گرفتی و از کلام و سخنان آنان بهره مند شدی سیکال بسوی حقیقت عشق شناور می شوی و آن را با کمال آزادی و صمیمیت در آغوش می گیری در این صورت دیگر راضی نمی شوی که حتی برای زمان اندکی از این گوهر خلقت الهی دور شوی.**

۷۵- دوام عیش و تنعم نه شیوه عشق است

بعضی ها در زندگی آرام و راحت خود بدنبال راه عشق و شوق الهی هستند و می خواهند بر همان منوال و سبکی که در زندگی جاری خود دارند به دیدار عشق بروند و در این زمینه سرمایه گذاری کنند در حالیکه راه عشق که بارها گفته شده است راه دشواری ها و سختی هاست چون باید انسان از آن الگوهای غلط بیرون آید و به انسان مطلوب که با دستان پر قدرت عشق دگرگون شده است نوسازی شود. این کار بزرگ که تحول و خودسازی انسان است کاری بزرگ و با عظمت است که از عهده هر کسی ساخته نیست و بویژه که بخواهیم با روش های معمولی به سراغ حل این مشکل اساسی برویم. **انسان با روش معمول مادی که در مدار زندگی بدان خو گرفته است راه عشق قابل پیمودن نیست و درد هجران و دوری از یار، عاشق را فارغ نمی کند و به وصال حق وارد نمی سازد.** در عیش و زندگی معمولی همه هدف انسان راحتی و رفاه و آسایش است در حالیکه در عیش معنوی تنعم و راحت طلبی آفت و آسیب بزرگی برای عاشق محسوب می شود پس بین این دو فاصله زیاد است و انسان با دو دیدگاه به سراغ آنها می رود.

۷۶- بوی یگرنگی از این نقش نمی آید خیز

یک شخصیت و یک نقش ناشی از آن از انسان باقی می ماند که فطرت اولیه و تربیت و مکتوبات بشری و سایر تأثیرات او را شکل می دهد و یک نقش دیگری است که عشق از انسان می سازد، همان نقشی که برجسته و عالی است. این نقش خودساخته مورد انتقاد حافظ است چون این نقش کارایی ندارد و نمی تواند در جهان هنری از خود چیزی نشان دهد و دست به تحول بزند چون او خود متحول و دگرگون نشده است و توان متحول کردن دیگران را هم ندارد. **آن نقش برجسته و سرآمد که از عشق ساخته است هم قدرت تحول در شخص را دارد و هم می تواند نقش برجسته ای از انسان در جهان باقی گزارد و این شگفت انگیز است!!** بوی یگرنگی همان وحدت در درون است که شخصیت معمولی قادر به بدست آوردن آن نیست. چون هر چه هست نفاق و دورویی و اختلاف و برخورد است و ما به روشنی می توانیم این شخصیت پر مخاصمه را ببینیم که زندگی را به میدان جنگ و

نبرد تبدیل نموده است. رنگ واقعی رنگ عشق است که چون عشق از آن جهان است رنگ و تدبیر آن هم از آن جهان خواهد بود و بی جهت نیست که عاشقان بیشترین انرژی خدایی و معنوی را از عشق به خدا کسب می کنند و جهان را به رنگ آن در می آورند.

۷۷- حضوری گر همی خواهی ازو غائب مشو حافظ

اگر می خواهی که در پیشگاه الهی حاضر باشی و عظمت و بزرگی او را درک نمایی هیچگاه با اعمال بد و ناصالح که درون را تیره می کند از او غائب و دور نشو. چون با رفتار و نیت پاک می توان به او رسید. و هر چقدر انسان با انگیزه بهتر و سلامت درون و دوری از گناه خود را آماده سازد در محضر او به شایستگی حضور خواهد یافت. او هیچگاه غائب نیست و پرتو لطف و کرم و رحمت او همه هستی را پر نموده است.

۷۸- ز روی دوست دل دشمنان چه در یابد؟

کسی که دشمن است از دوستی نشانی نخواهد داشت و نگاه دوستانه ظاهری او دلیل بر دوستی او نخواهد بود. کسی که نگاه مادیگرایانه به جهان دارد و جهان بزرگ و با عظمت را بدون صانع و خالق مهربان می شناسد، بی شک نگاه و تفکر مادی او غیر دوستانه است. چون با این نگاه و بینش حقایق و واقعیت ها ی عالم را که آیات خدایی است درک نخواهد کرد و به عظمت وجودی آنان پی نخواهد برد. چون دوست را با نگاه دوستانه می توان شناخت نه با نگاه دشمنانه و این از عهده مکتب های مادیگرایان خارج است. از طرفی انسان عارف با همه وجود و علاقه راغب و مشتاق اوست و این جاذبه قوی هیچگاه در مخالفان دیده نخواهد شد!! بهمین لحاظ است که مخالفان عشق و افراد مادی در رابطه با عشق خدایی چیزی دیده نشده و نقل نخواهد شد. بهر حال این زمینه درونی در آنها بوجود نیامده است تا احساسی شبیه به عارفان و رندان نسبت به حضرت حق از خود نشان دهند.

۷۹- ز عشق نا تمام ما جمال یار مستغنی است

عشق به جمال و کمال تعلق می گیرد و خدای بزرگ که یار و یاور انسان است در اوج کمال و استغنا و بی نیازی از کل موجودات بسر می برد و نیازی به انسان که مخلوق اوست نخواهد داشت و بر عکس این انسان است که از طریق عشق و نیاز باید به بسوی کمال و پاکی ها حرکت کند و این تلاش ها را تا قرب او ادامه دهد. پس انسان نیاز به عشق حق دارد تا مدارج و مراحل معنوی و کسب فضائل انسانی و اخلاقی را طی نماید و این نیاز فطرتی و ذاتی است بهر حال چون انسان طالب رشد و ترقی معنوی است پس طالب خدای مهربان که بی نیاز مطلق است نیز می باشد و از طریق عشق پاک هر چند که ناقص هم باشد از رحمت و نعمتهای او بهره مند می گردد، هر چند که خدای بزرگ نیازی به این گرایش انسان ندارد و صمد و بی نیاز ذاتی است و رحمت عام او همه موجودات را در بر گرفته است از جمله انسان را.

۸۰- ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم

پیاله در اینجا همان عامل مستی به حق است از طریق همین پیاله معرفت و آگاهی است که انسان عارف و سالک الی الله به مقامات بالایی می رسد بر خلاف جنبه هایی مادی و معمول آن که انسان را به قهقرا می رساند و عقل او را تحت تأثیر ناتوانی قرار می دهد در حالیکه عشق و مستی ما را به ارزش های الهی می رساند. پس هدف اصلی رسیدن به خدا است که یار و یاور انسان است و در این آفرینش به انسان مشتاق است. پس عشق مسیری است که ما را به یار انسان که خداوند است می رساند. حال اگر این شوق و شیفتگی به خدا منتهی نشود و مادی گرایی و دنیا طلبی منظور باشد خواه به هر شکلی که باشد هدف عشق محقق نشده است و انسان به آن رشد و ترقی واقعی دست نیافته است!!

۸۱- کسی به دور نرگست طرفی نیست از عافیت

آن کسانی که عاشق چشمان مست تو شدند هیچگاه آرام و قرار نگرفتند و به آسایش نرسیدند و این در جای خود به اثبات رسیده است که راه عشق پر خطر و سخت و دشوار است و رهرو به سهولت و بدون راهنما و دلیل راه نمی تواند از این مرحله عبور نماید. راه عشق و معرفت الهی راه آسایش و رفاه و ماندگاری در دنیا نیست!! و لذا از طریق عافیت و آسایش، راه عشق که پر خطر است پیموده نمی شود. انسان رهرو با ارشادات رهبر معنوی این راه پر پیچ را با دانایی و آگاهی طی می کند و آماده و شایسته

دیار او می گردد در حالیکه عافیت و تنبل پروری انسان را از راه پر خطر عشق عبور نمی دهد و بهمین دلیل گفته شده است که عافیت و رفاه مانع بزرگ عشق است!!

۸۲- گر چه دوریم از بساط قرب ، همت دور نیست

گر چه فاصله ما تا او زیاد است و قرب به حضرت حق دور و طولانی است و رسیدن به او دشوار است. بهر حال او خدای عالم و مسلط بر جهان است و ما بنده او که توان محدودی داریم و بدون لطف او قادر به رشد معنوی نیستیم ولی اینگونه نیست که ما نتوانیم به او برسیم چون با تلاش می توان به او نزدیک شد. ولی همت و جدیت عمیقی نیاز است و به رهرو و تحمل و تفکر و پایداری او بستگی دارد. پس **راه آماده است و امکان رفتن در این راه هم برای آدمی فراهم است تا با توان معنوی و لطف حق این راه را برود و به مقامات معنوی و ارزش های عالی آن برسد.** این موفقیت برای انسان است که می تواند با همت و رهبری معنوی راه طولانی عشق را برود و آن را کوتاه نماید و به قرب حق نائل آید.

۸۳- من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می

لعل گوهری به رنگ سرخ که از یاقوت سست تر است. در اینجا منظور لب سرخ گونه و زنگاری یار است که شراب معرفت و دانایی و مشتاقی حق هم از آن است. و آن جامی که باید عاشقان از آن بنوشند از همین لب و با این رنگ و کیفیت است. کسی که از آن بنوشد مست حق می شود و از منیت و خودخواهی ها رها می گردد و تنها یک هستی را به یاد خواهد داشت و آن خداست و بس. چون مستی راهی است برای رسیدن به او. و **انسان از طریق عشق خدایی که صراط مستقیم رسیدن به اوست به سعادت و رستگاری می رسد.** پس حافظ مثل سایر عارفان و رندان درد آشنا از دو چیز هیچگاه چشم نخواهند دوخت یکی از حسن و زیبایی حضرت دوست و دیگری عشق و مستی که او را از کشش های این دنیایی نجات داده و به او منتهی گرداند.

۸۴- ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست

انسان در عین کمالات فراوان که از ویژگی های اوست وجودی نیازمند و محتاج است و خواسته های فراوانی دارد گر چه شاید به همه آن نیازها و سؤالات اشراف نداشته باشد ولی خداوند از آنها آگاه است. از طرفی انسان آن لسان که به درستی نیاز واقعی خود را بیان کند ندارد. و لذا با اینکه همه وجود او را نیاز و سؤال پر کرده است معهذا نمی تواند به درستی خواهش های درونی خود را آشکار سازد. و یا به میل و مراد خود برسد. و این نشان می دهد که **انسان در مقابل او که خدای عالم است سراسر نیاز و احتیاج و سؤال و خواسته است. و خدای مهربان که انسان را آفریده و خود را احسن الخالقین نامیده است سراسر مهر و محبت است و مشتاق اوست تا به اندکی لیاقت او را بسوی او بکشاند و به مراتب و مقامات بالا برساند.** خوشا به حال آنان که از این فرصت و امکان به بهترین وجه سود می برند و توجه و عنایت دارند.

۸۵- جام جهان نماست ضمیر منیر دوست

خداوند متعال در ذات خود دارای جام جهان بین است و به کل هستی و آفرینش آگاهی و دانایی کامل دارد و به همه نیازها اطلاع دارد و بویژه نسبت به سرنوشت انسان ها که در زمان پیدایش و خلقت آنان به احسن الخالقین خود را خطاب نموده است تسلط و آگاهی دارد. گر چه او دوست و همراه و یاور انسان است ولی از همه احتیاجات و خواسته های نظام آفرینش مطلع است پس چنانچه انسان نیازهای خود را بیان نکند ولی او می داند و به همه آن خواسته ها باخبر است. و این بدان معنی نیست که آدمی خواسته های خود را به پیشگاه الهی بیان نکند و آنها را اظهار ندارد. بهر حال **انسان برای رسیدن به نیازهای واقعی خود تنها به خدای مهربان نیاز دارد و بس.** و جز درگاه الهی جایگاه دیگری را برای رسیدن به حقیقت سراغ نخواهد داشت!!

۸۶- به لطف خال و خط از عارفان ربودی دل

منظور عشق خداست که عشق فقط از خدای مهربان است و بس. پس ریشه عشق و عاشقی خود حضرت دوست است که با جاذبه هایی که تنها عارفان و مردان خدا از آن زیبایی ها خبر دارند و با حواس باطنی خود می بینند جذب و شیفته عشق می گردند. و همان طور که حافظ در جای دیگر فرمودند ما به او محتاج بودیم و او به ما مشتاق بود. و در این رابطه بود که عشق را در همان پیدایش عالم بوجود آمد و **تمام انسان های شیفته ی او از عشق او سرمایه برای سیر و سلوک خود انباشته می کنند.** پی اگر

بخواهیم که از طریق عشق به او برسیم باز هم باید به مدد و کمک او باشد. و این زمانی رخ می دهد که پاکسازی درون شروع شده باشد و کسب لیاقت هایی که ما را به رستگاری می رساند حاصل شده باشد.

۸۷- گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است

سالک و عارفی که فقط به دوست می اندیشد و سر کوی او را از هر چیز دیگر برتری می دهد نیازی به هشت بهشت ندارد و اصولاً به نعمت های دنیایی و بهشتی فکر نمی کند و این عشق خالص که فقط برای اوست و در آن شائبه ای وجود ندارد یک عشق سالم و پاک است که حافظ عمیقاً به آن می اندیشد و تبلیغ می کند. **پس معلوم می شود که عشق خالص الهی از هر نعمت و رحمت و لطفی بیشتر و مهم تر است و کسانی که به آن مرحله از عشق برسند در جایگاه ویژه و بهشت مخصوص حق قرار می گیرند و متنعم می شوند.** و این اوج معنویت و سیر مقامات معنوی است. چون به او که رسیدی هر چه که بخواهی بدان دسترسی خواهی داشت. به همین لحاظ است که خداخواهی و رسیدن به او منشأ و مبدأ همه تحولات و تغییرهاست.. بدون او به هیچ چیز نخواهی رسید!!

۸۸- اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است

کسی که عاشق واقعی خدا ست نیازی به دو جهان و تحولات و نعمت های آن ندارد چون وابسته و پیوسته به حضرت دوست می شود و تحت تأثیر او قرار می گیرد. و این فنا و از خود رستن یک مرحله مهم از سیر و سلوک است و آنگاه ره آورد بزرگ عشق آزادی به معنی حقیقی است و این آزادی مافوق آن آزادی مادی و ظاهری است که گاهی هست و گاهی هم نیست!! آزادی که ریشه در درون و معنویت دارد باعث رهایی انسان از تعلقات و آلودگی ها و خرابی های این جهانی است و آزادی در کمال رشد معنوی و پیشرفت واقعی آدمی است. این آزادی خواست اوست نه خواست ما. یعنی **عشق رسیدن به آزادی است و آزادی رها شدن از تعلقات این جهانی است.** و چون رها شدی به او می پیوندی و چون به او پیوستی در بهشت برین او به همه خوشی ها و پیروزی ها می رسی.

۸۹- مردم دیده ما جز به رخت ناظر نیست

چشم افراد عاشق فقط به خدای مهربان که دوست انسان است نظر دارد و نگاه عاشقانه تنها به او افکنده می شود. در این زمینه نگاه و توجه به دنیا و خواسته های نفسانی و خواهش های انسانی مطرح نیست. اگر عارف که هدفش رسیدن به اوست از این مسیر غافل شود و به انحراف گرایش یابد به مقصود نخواهد رسید و تلاش بیهوده ای خواهد نمود. **پس با دید مادیگرایی و خودخواهی و دنیا طلبی نمی توان به ارزش های بالای عشق و اسرار آن دست یافت.** چون دل کندن از دنیا و جلوه های کاذب و دروغین آن شرط اول عشق است که چون از دنیا بریدیم به او خواهیم پیوست و این راه کوتاه و مختصر عشق است. در تبیین این سخن توجه داشته باشیم که **دنیا فی نفسه ، نور و آفریده الهی است، مهد انسان ، سرای رشد آدمی ، و محل آمادگی و کسب لیاقت های انسانهاست. آنچه را که ناپسند است تمایل به دنیا است نه خود دنیا.** دنیا که آفریده دست با کفایت حضرت حق است در نظام استوار و متقن خلق شده است و ذره ای اعوجاج و خلل و کژی در آن دیده نمی شود. و منظور حافظ مقایسه ای است بین دنیا و دوست ، که نکند بجای دوست در دنیا غرق و گم شویم و از رفتن به سر کوی او باز مانیم!!

۹۰- دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست

دل عاشق و سرگشته ما که از هر طرف بدنبال معشوق است فقط ذکر و یاد و تمنای تو بر لبانش هست و بس. **عشق بریدن از غیر است و پیوستن به او.** و عاشق همواره به یاد اوست و نام و یاد او در خاطر و قلبش طنین انداز است. و این توحید و نگاه واحد به معبود عالم هدف اصلی عشق است. پس کسی که از عشق دم می زند ولی از معبود و معشوق واقعی سخنی نمی گوید و نشانی نمی دهد از حقیقت عشق دور افتاده است. چون عشق یادگار اوست و او تنها کسی است که عشق و محبت را در عالم خلقت قبل از پیدایشش در نهاد آن قرار داده است و همه هستی را عاشق خود گردانیده است.

۹۱- عاقبت دست بدان سرو بلندش برسد

هدف عشق رسیدن به اوست و این رسیدن یعنی به رضایت او گام برداشتن. خدای متعال که عالم را آفرید عشق را در نهاد آن گذاشت و آن را متمایل و عاشق خود قرار داد و انسان با تلاش عرفانی و همت سیر و سلوک خود می تواند رضایت حضرت دوست را جلب نماید. اگر از این سو کشش بسوی او باشد بی شک این کشش از آن سو هم هست و چنانچه انسان در جهت رضای خدا و کسب محبت او تلاش نماید و این تلاش خالصانه و سالم و پاک باشد به این مرحله عالی خواهد رسید. راه طلب و رسیدن بسوی آدمی بسته نیست و همت و زحمات خالصانه او بی نتیجه نخواهد ماند و کسانی که این راه را رفته اند و به موفقیت رسیده اند حکایت رسیدن خود را روایت نموده اند و نشانه های آن را بازگو نموده اند که در سرگذشت زندگی مردان خدا درج شده است.

۹۲- او را به چشم پاک توان دید چون هلال

اگر مانعی بر سر راه دیدن تو باشد هلال ماه را قادر نیستی که خوب ببینی و باید آن مانع را برداری. حال اگر خواستی تا حق را مشاهده نمائی و به یقین بررسی باید موانع و غبارهایی را که مانع درک تو هستند کنار بزنی در این حالت حقایق و خدای عالم را درک خواهی نمود. با چشم پاک و بدون آلودگی و گناه و انحراف تنها می توان او را دید نه با چشمان پلید و ناپاک. پس هر چقدر در خودسازی تلاش کنیم و همت در پاک سازی آینه درون بکاریم بهتر و سریع تر به شناخت و معرفت حق نائل خواهیم آمد. پس خداشناسی و خداخواهی و در طریق حق قرار گرفتن جز با پاکیزه نمودن دل و درون امکان پذیر نخواهد بود.

۹۳- هر دیده جای جلوه ی آن ماه پاره نیست

هر کسی با هر چشم و دلی نمی تواند او را درک کند و ببیند. تنها انسان پاک از انحرافات که موفق به پاک سازی درون خود شده است می تواند او را درک کند و با چشم دل او را ببیند و در سیر و سلوک خود به مقامات بالا برسد و مراحل رشد معنوی را طی کند. چشم های آلوده و چشم مردان دنیایی که به جلوه های مادی و حرص و ولع دنیایی خو گرفته اند نمی توانند این ماه پاره که در کمال حسن و زیبایی است ملاحظه نمایند. پس راه شناخت و عشق به حق بسوی انسان گشوده است به شرط آنکه زمینه خودسازی را در خود فراهم نموده باشد. پس عارفان که عمری را به پاکی و ذکر و توجه به او گذرانده اند درون و قلب سالم و ملکوتی آنان در معرض تجلی و جلوه حق قرار می گیرند که حافظ یکی از آنان است.

۹۴- شیر در بادیه ی عشق تو روباه شود

شیر قوی پنجه و مقتدر به علل مشکلات و گرفتاریهایی که در راه عشق به تو وجود دارد روباه و ضعیف می شود. راه عشق راهی پر خطر و صعب و پر موانع است و انسان توانمند در این مسیر انرژی مادی خود را بتدریج از دست می دهد. صحرای وسیع و طولانی عشق به حق بسیار مصائب و موانع دارد که کنار زدن آنان و هموار نمودن راه رشد معنوی کار آسانی نیست. اینگونه نیست که انسان به اندک پشت سر گذاشتن مشکلات راه عشق را بپیماید. بهمین منظور گفته اند که پیمودن راه عشق کار هر کسی نیست و یا نمی توان این راه را بدون مقتدا و رهبر فکری و خودساخته طی نمود. در این خصوص عاشقان وارسته بیشترین سختی راه را را تحمل می کنند و آماده توجه و لطف او می گردند

۹۵- جز آستان توام در جهان پناهی نیست

عاشق خالص تنها به یک حقیقت می اندیشد و او هم خداست. چون خداست که جهان را همراه با عشق به خود آفریده و انسان را جزئی از آن قرار داده است پس غیر از خدا دیاری نیست و اینگونه است که انسان جز رسیدن به او راه دیگری ندارد و تنها پناهگاه انسان اوست. و صراط مستقیم حق به خدا منتهی می شود چون وقتی او موجودی را آفرید هدایت را و اندازه آن را در وجود و در رشد و تعالی او قرار داد و هدفمند در جاده تکوین بسوی اهداف متعالی روان نمود. و بدین جهت است که انسان در نهایت رشد معنوی و سیر و کمال خود به او می رسد و او غایت و نهایت همه تلاش ها و هدف های بلند در نظام آفرینش است. چون از اوئیم و بسوی او باز می گردیم. و این سنت مسلم و قطعی و جاری جهان است. ولی اگر بتها و قدرت هایی در این جهان بودند که دیگران را به خط مشی و راه و روش خود دعوت می کنند راهی انحرافی و پر لغزش و گمراهی خواهد بود. و انسان تنها با خدا پیوند دارد و آن قدرتهای پوشالی که روزی در بیابان فنا گم می شوند نه پایداری دارند و نه مورد اعتماد.

۹۶- در نمی گیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست

دو چیز برای انسان متصور است و در شاکله وجود او قرار دارد **نیاز آدمی** که سکوی پرواز اوست و **استعدادهای خدادادی** که خدای متعال در درون او برای او بودیعه گذاشته است. این دو رویهم در مقابل حسن و کمال و زیبایی که حضرت دوست دارند برابری نمی کند و انسان با این امکانات و موجودیت ضعیف خود قادر نیست در برابر خدای متعال که آفریننده جهان و عشق و محبت است مورد توجه و عنایت او قرار گیرد. پس **برای رسیدن به او باید این موجودیت و هویت را که خودساخته است کنار گذاشت و با سعی و همت و ذکر و عبادت و خلوص درون و پاک کردن آینه باطن به مرحله ای رسید که مورد لطف او واقع شود.** در نظر عرفانی حافظ گر چه سعی و همت انسان در سیر و سلوک مؤثر و ارزشمند است ولی اصل و اساس رشد معنوی و رسیدن به او کسب رضایت حضرت حق است و بس.

۹۷- همه کس طالب یارند چه هوشیار و چه مست

در نظر حافظ همه انسانها طالب خداوندند و در درون وجود خود به او گرایش دارند. کسانی که هوشیار و دانا هستند با استدلال و دانش و علوم خدا را دوست دارند و باور می کنند و خواه کسانی که بی خبر و بی توجه به این موضوع هستند. **بهر حال رحمت و توجه خداوند نسبت به همه موجودات گسترده است و موجودی نمی تواند به مبدأ وجود گرایش و تمایل نداشته باشد.** و این نشان می دهد که خداخواهی و خداپرستی یک امر فطری و درونی است.

۹۸- در راه عشق مرحله قرب و بُعد نیست

راه عشق به حق یک راه معنوی است نه مادی که در آن نزدیکی یا دوری مطرح باشد. وقتی راه عشق درست طی شود و انسان به آن مرحله عالی برسد از مزایای عشق و رحمت حق برخوردار می شود. و به حالت و شخصیتی می رسد که با شرایط قبلی کاملاً متفاوت خواهد بود. **پس اگر شرایط در تو فراهم بود به عشق پاک خواهی رسید و از مزایای معنوی و فضائل آن بهره مند خواهی شد.**

۹۹- نظر پاک تواند رخ جانان دیدن

هیچ نگاه آلوده ای از درون انسان ناپاک نمی تواند حقیقت را بشناسد و ببیند و زندگی را بر اساس آن تنظیم نماید. دیدن حقیقت و سیر در آن تنها با نظر و نگاه پاک ممکن است. **برای آنکه نگاه پاک شود باید درون پاک شود و برای آنکه درون پاک شود باید گرد و غبار آلودگی روی آینه آن را پاک نمائیم و این ممکن نیست مگر آنکه یک رهبر معنوی ما را مساعدت نماید و راه درست را نشان دهد.** پس خودسازی زمینه دیدن حقیقت است. و نگاهی که ناشی از خودسازی است می تواند حقایق را ملاحظه نماید. نگاه ناپاک که بدون خودسازی و رهبری درست معنوی بدست آمده باشد نه حقیقت را تواند دیدن و نه می تواند در باره آن چیزی به دیگران منتقل نماید. کسانی که به خدا و مکتب وحی انبیا اعتقادی ندارند و عشق به خدا و مستی به حق را نمی شناسند در این خودسازی موفق نیستند و گام در تاریکی برمی دارند و بس!!

۱۰۰- علاج ضعف دل ما کرشمه ساقی است

ساقی که شراب عشق و شوق به حق را در جام وجودی عاشقان می ریزد و آنان را عاشق و شیفته خود می سازد. اگر او گوشه چشمی و نیم نگاهی به عاشقان اندازد و آنان را مورد لطف و عنایت قرار دهد درد ها و مشکلات درونی عاشقان حل خواهد شد و دیگر این عارفان به لقای خدا و به قرب و رضای او خواهند رسید **در این حالت که خدای مهربان نظری از روی کرم داشته باشد همه هستی انسان مشحون از عشق او خواهد شد و جز خدا چیزی و کسی دیگر دیده نخواهد شد.** چون خالق عشق اوست و اوست که می عشق و مستی عشق را به کسی که لایق بداند عنایت خواهد فرمود و همه مشکلات عاشقان را حل خواهد نمود.

۱۰۱- سخن در احتیاج ما و استغناي معشوق است

حافظ در اینجا به نکته بسیار مهمی اشاره دارند که اساساً عشق برای چیست و دو سر عاشق و معشوق در اینجا چه جایگاه و نقشی خواهند داشت. رابطه این عاشقی و معشوقی از طرف انسان احتیاجی است که نسبت به خدای خود دارد و خواهان رشد و تعالی و قرب به حق است و این لازمه عشق به خداست که در وجود آدمی نهاده شده است. و از طرف معشوق که خدای متعال است بی نیازی و کمال و عدم احتیاج در ذات اوست. **پس احتیاج از جانب ما و بی نیازی از جانب او انسان را به او متمایل و**

علاقمند و شیفته نموده است. حال که انسان او را دوست دارد و عاشق و شیفته او شده است بخاطر آن است که او در کمال زیبایی و استغنا و بی نیازی بسر می برد و انسان را در مسیر کمال حق به حرکت و تکاپو وامی دارد. البته این سخن حافظ باید در کنار دیگر سخنان و نظرات او گذاشته شود و آن اینکه ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود. پس آنچه را که حافظ در اینجا بیان می کند یک بخش مهم از رابطه عاشق و معشوق است.

۱۰۲- ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست

این یک اصل اساسی و مهم است که از راه تنعم و راحتی و آسایش نمی توان راه عشق به حق را طی نمود و مقامات و مراحل آن را با موفقیت پشت سر گذاشت. حافظ به کرات راه پر خطر و دشوار عشق را توضیح داده و دام ها و خطرات آن سخن ها گفته است و به این نتیجه می رسد که این راه سخت و صراط حق را باید درنورید و با سعی و اخلاص و به کمک مردان خدا که اهل دل و نظر هستند. بطوریکه لطف خدا شامل حال گردد می توان مسیر عشق را پیمود. **حافظ از رنج هایی که کشیده است و نمازهای و ناله های شبانه و ذکر و دعای سحرگاهان و دقت و مراقبت در تهذیب نفس و مواظبت از وسوسه های عقل جزئی و ضعیف که دائم انسان را بسوی جاذبه های دنیایی فرامی خواند و وسوسه می کند توانست خود را به معبودش برساند و تجلی صفات حق را در قلب نازنین و ملکوتی خود احساس نماید و از بند غم ایام و هجران خلاص شود.** تئوری هایی که بر خلاف گفته حافظ می خواهند ما را از مسیر دنیایی و ظواهر به پیش ببرند مطمئن باشند که تحقق نخواهد یافت و انسان عاشق و خالص که به کوی دوست می اندیشد باید راه پرفراز و نشیب آن را بیابد و با اخلاص طی کند و از گمراهانی که خود با آن راه بیگانه اند مساعدت نطلبند و تنها مردان خدا و لطف حق را بدرقه راه خود قرار دهد و لاغیر.

۱۰۳- چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس

این یک اصل مسلم و قطعی است که در مجلس خصوصی و انس و محبت خود، بیگانه را راهی نیست. انسان برای آسایش و رشد خود هیچگاه در جمع صمیمی خود افراد ناآشنا و نامأنوس را راه نمی دهد تا بهتر بتواند به مقصود خود برسد و شادی را تمام کند. وقتی انسان یار و دوستی چون خدای متعال دارد چه نیازی دارد تا اهریمنان را در درون خود راه دهد و اصولاً چه نیازی به آنان است؟! پس انسان با یک طرف می تواند سازگار باشد یا اهرمن یا سروش. **اگر بدنبال زشتی ها هستیم و راه باطل و گمراهی را می خواهیم با فاسدان و نادانان همخانه شده ایم و اگر می خواهیم که راه دوست برویم و تا کوی او مخلصانه حرکت کنیم باید نامحرمان و منکرین حق و حقیقت را در مجلس انس خود راه ندهیم.** و این در اختیار انسان است که با تلاش و خودسازی در تحکیم این راه بکوشد.

۱۰۴- تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

بندگی در آئین شریعت و خداپرستی یعنی تسلیم او شوی و از روی اخلاص به طاعت و اطاعت او پردازی و از خود خواسته و ادعایی نداشته باشی و منتظر باشی تا او چه خواهد و چه کند! در مکتب فکری زهد و در مکتب فکری عشق محور و رکن اصلی بندگی و تسلیم به حضرت دوست است. در راه زهد و زاهدی که انسان با برداشت کم از دنیا به بهشت می اندیشد و در این داد و ستد با خدای مهربان می خواهد در عین تسلیم و دوری از خودخواهی به قرب او برسد ولی در عشق انسان رهرو اهل داد و ستد نیست و هدف اصلی رسیدن به او و به رضای اوست هر طور که او صلاح بداند! و این دو اندیشه بطور مکرر و فراوان در افکار و غزلیات حافظ مطرح است و دلنگرانی و دغدغه اصلی اوست. حافظ بندگی خدا می خواهد و برای آن اشک می ریزد و ناله سر می دهد ولی بدون هیچ ادعایی که نفس او را قانع کند بلکه همه را به او واگذار می کند و تمام سعی او این است که خود را به کوی دوست برساند و در این راه فنای خود به بقا و کمال دوست می اندیشد و اینگونه است که از هر گونه قید و تعلق آزاد است و رندانه جهان را می گذراند و سلیقه زاهد را نمی پذیرد. **بندگی کمال انسان است ولی نه به شرط مزد و گرفتن پاداشی از او.** گر چه او بخشنده و مهربان است و از خزانه غیبش به هر که لایق و شایسته بداند می بخشد ولی آیا این درست است که خدایی چنین بخشنده و مهربان که حتی قبل از خلقت انسان جهان را با تمام نعمتهایش را در اختیار و تسخیر او نموده است با نگاه معامله گرایانه و داد و ستدی نگاه کنیم و برای هر ذکر و تعظیمی مزدی بخواهیم؟!

۱۰۵- مدار نقطه بینش ز خال تست مرا

عشق و زیبایی و آفرینش و کمال از خال او و از اوست. اصولاً همه چیز از اوست. بینش و هر شناختی که انسان در مسیر سیر و سلوک برای رشد معنوی خود کسب می کند از عنایات اوست. یعنی **خداوند در کمال حسن و زیبایی منشأ و مبدأ همه بینش ها و تحولات و دگرگونی هاست و بدون لطف و عنایت او کار اصولی و مثبتی تحقق عملی نخواهد گرفت.** و انسان نمی تواند بدون توجه الهی راه معنویت را طی کند و راه دشوار آن را در مکتب عشق بیپیماید. چون همه چیز اوست و عشق و بینش عشق هم اوست بدون او هیچ راهی طی نمی شود و به سامان و کمال نمی رسد

۱۰۶- هر که شد محرم دل در حرم یار بماند

چه کسی به کوی او راه دارد و می تواند خود را به او و به درگاه او برساند؟ کسی می تواند آشنای او باشد و او آن شخص را بسوی خود بخواند و محرم و آشنای رازهای ناگفته و پنهان او باشد که دیگران بدان راهی ندارند که درون را پاکسازی کرده باشد و کینه ها و ناهنجاریها را از آن دور نموده باشد و تسلیم رضای او باشد چنین انسانی که محرم دل است و حق در آن تجلی می کند و حضور دارد به او اجازه داده می شود که در کوی یار بماند و رحمت و لطف او برخوردار شود. در آن زمان است که پرده ها کنار می رود و انسان چیزهایی را می بیند و حضرت دوست به او نشان می دهد که دیگران یارای دیدن و توان شنیدن آن اسرار را ندارند و برایشان غیر ممکن است که به آن سرزمین امن و امان و پر از اسرار الهی وارد شوند. **و اگر کسی در این مکان وارد نشود در انکار حقایق و نگاه مادی و مختصر و ضعیف زمینی باقی می ماند و برای همیشه از رشد معنوی و کسب کمال انسانی باز می ماند.** پس باید از خود و از خودسازی خود شروع نمود تا از نفی حقیقت به حقیقت و صراط حق روی آوریم. و این از آموزش های حافظ عزیز است.

۱۰۷- تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

هر کاری که برای رشد معنوی و سیر و سلوک و قرب به حضرت دوست انجام می دهیم باید با اصرار و یکجانبه نباشد باید به او توکل نمود و حصول کار را به او واگذار کرد. بهر حال خدای مهربان مشتاق انسان است و چون انسان را برای رسیدن بخود در تلاش مخلصانه ببیند بی شک به مساعدت او می کوشد و یاریش می نماید. **پاک و منزّه دانستن و اعتماد و توکل به او کارها را به جلو خواهد برد و این اعتماد در عشق به او از یکطرف انسان محتاج و نیازمند است و از طرف دیگر خدای بی نیاز امری بدهی و ضروری است.** وقتی کار برای اوست و شائبه فریب و دورویی و نفاق در آن نمی رود و کار هم به او واگذار شده است بی شک خود این رهرو را به سر منزل مقصود می رساند و آنگاه در این راه باید راضی و قانع بود و با خوشحالی مسیر را طی نمود.

۱۰۸- یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب

حافظ سه چیز را در ذهن و خواسته خود قرار می دهد: یا به عهد خود وفا کن و این عاشق زار و شیفته خود را بپذیر و به درگاه قرب خود راه ده ، یا خبر وصل خود را به ما برسان و مارا خوشحال کن که بزرگترین آرزوی هر عارف حق است یا مرگ کسانی که با تو و با عشق به تو مخالفند به ما برسان . **در هر کدام از این سه عامل تحقق یابد انسان رهرو به آرزوی خود می رسد و سیر او کامل می شود.** کسی که در راه عرفان و قرب به حق در تلاش است بدنبال یکی از این خواسته هاست تا به هدف خود برسد. و این نشان می دهد که در هر سه حالت زمینه برای رسیدن به او فراهم و تحقق می یابد.

۱۰۹- لاف عشق و گله از یار ، زهی لاف دروغ!!

در اینجا حافظ از برخور کسانی که طالب عشقند ولی مشکلات راه و ضعف در شناخت و دلایل دیگر گله و شکایت دارند و به خواسته های خود می اندیشند و می خواهند که هر چه زودتر مراحل را طی کنند سخن می گوید. در اینجا حافظ خطاب به آنان می گوید که باید راه درست شناخته شود و درست پیموده شود و شکایت نمودن از یار و معشوق بر خلاف ادب و نشانه عدم موفقیت انسان است. **پس کسانی که از عشق و عرفان دم می زند ولی از صبر و مقاومت و شکیبایی در راه خطرات و مشکلات عشق آثاری ندارد در عشق ثابت قدم نیستند و کار آنان دروغی بیش نیست.** و تسبیح خداوند در نماز و مبرا دانستن او از هر کژی و ظلم و انحراف

برای همین منظور است. چون خدای عالم مشتاق انسان است و می خواهد تا او به راه رشد برسد و در این کار استعداد و امکانات فراوانی را در اختیار او گزارده است که باید در عمل به ظهور برسد.

۱۱۰- در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز

عشق بدون دوست بی معنی و بی نتیجه است. هدف اصلی از سیر و سلوک عشق، یار است که دوست آدمی است و از روح خود در عالم امر در او دمیده است. مکتب هایی که مدعی عرفاند اگر دوست را به آن شکلی که هست نشناسند و به دیگران معرفی نکنند در این مسیر به ناکجا آباد در حرکتند هر چند که مغرض نباشند هیچگاه به مقصد و مقصود نمی رسند. حال اگرما حضرت دوست را شناسیم و یا بطور ناقص به کمال و ماهیت او پی ببریم راه گمراهی را به پیروان چشم و گوش بسته نشان داده ایم. **بهمان میزان که از یاد دوست جدا می شویم بهمان میزان از عشق دور مانده ایم. عشق بدون دوست و حضور و محضر او کاری عبث و بیهوده است.** بطور اصولی عشق برای رسیدن به دوست واقعی انسان که خداست می باشد و بس. مکتبهای جدید عرفانی که نشانی از دوست ندارند معلوم نیست به چه علت و چگونه می خواهند راه عرفان و خداشناسی را برونند و به قله های آن برسند!! بدون دوست یعنی غریبی و بی کسی و این ذهن و فکر حافظ را اشغال نموده است و هیچگاه از قلب و درون او رخت بر نمی بندد.

۱۱۱- اوقات خوش آن بود که با دوست بسر شد

واقعاً اوقات و لحظات خوش که انسان از آن راضی و خشنود است کدام است؟ شاید هر کسی مطابق با مشرب فکری و تلقی ای که از خوشی و شادی دارد راه حلی ارائه دهد و دایره خوشی را معین کند ولی **در نگاه عرفانی حافظ اوقات خوش آن موقعی است که انسان رهرو در کنار دوست باشد و دوست او را پذیرفته باشد. این ایام و لحظات شیرین ترین زمانی است که به یک انسان می تواند دست دهد** چون هر چه بخواهد از شرف و برتری و کرامت و بزرگی و اقتدار معنوی برای او آماده است. و خوشی ای واقعی در این محدوده دیده می شود که انسان نظیر و شبیه آن هیچگاه ندیده و نخواهد دید. برخلاف کسانی که لذت زودگذر دنیایی را لذت واقعی پنداشته اند چون از لذت معنوی در کنار دوست بهره ای ندارند ره افسانه رفته اند و لذت را در عناصر زودگذر و مادی دنیایی دانسته اند که زهی اشتباه و بیخبری!!

۱۱۲- گدایی در جانان به سلطنت مفروش

حافظ بحقیقت شارح عشق و بیان کننده مراتب و مراحل آن است. و بر این نکات و اشارات که در سیر عارفانه خود بدست آورده است و آن حقایق مسیر را برای دیگران به نیکی و با قلم هنرمندانه تشریح و تبیین می کند. در کنار مطالب بسیار زیادی که فرموده است این نکته که شاهد آن است از اولویت و اهمیت خاصی برخوردار است. **وجود انسان سراسر احتیاج و نیاز است و چون این نیازها به درگاه وجود بی مانند آن بی نیاز گفته می شود از آن جهت که خدای عالم غنی بالذات است و از خزائن بی کران برخوردار است بسیار پر معنی و باارزش است و عامل اوج معنوی و کمال طلبی آدم می گردد.** حال اگر دنیاپرستانی بیابند و این لذت معنوی که بی حد و بی اندازه است با اقتدار و سیطره و سلطنت دنیایی معامله کنند بی شک زیان کرده اند و از بالندگی به سیر قهقرایی می افتند. قرب به حق و رشد در مسیر حق و حق خواهی و خداطلبی به هیچ چیز دنیایی برابر نیست!! چون دنیا در حال فنا و پیر شدن است و عالم معنوی در جهت بقا و گسترش است و انسان با سیر خود به این جهان فراخ معنوی و ملکوت می رسد و در سرزمین سعادت از لطف حق بهره مند می شود. هر چقدر بسوی خدای مهربان حرکت کنیم و خود را بکوی او برسانیم برای ما بهتر و مفید تر است که نباید آن را با چیزی همطرز دانست.

۱۱۳- سالک از نور هدایت بیرد راه به دوست

راه درست عرفان راه هدایت است که خداوند از طریق انبیا به بندگان ابلاغ نموده است. مکتب های مادی چون از محوریت خداشناسی خارجند راه هدایت را نمی شناسند و چون راه هدایت را نمی شناسند به دوست راهی ندارند!! مدار هدایت که مهمترین مسیر انسانی است در مکتب قرآنی و با وحی الهی بیان شده است. چنانچه خواهان رسیدن به معبود هستیم باید از راه هدایت که وحی الهی ترسیم فرموده است مسیر را دنبال کنیم. **آن صراط مستقیم حق که راه عشق به خداست همان هدایت الهی است.**

اصولاً راه عشق همان راه هدایت و راه سیر و سلوک به حق است. مکتب ها و مشرب های مادیگرایی چون با این راه بیگانه اند نمی توانند باراهی که خودساخته اند و به ناکجاآباد منتهی می شود مسیر عرفان و راه هدایت را طی کنند چون هر راهی که نشان دهند به صانع و خالق جهان متصل نخواهد شد و سرابی بیش نیست!! آن رهرو حق از طریق روشنی و درخشانی هدایت الهی راه به دوست را می یابد راهی که مردان خدا و انبیا و اوصیا پیموده اند و ما به اقتدای آنان این راه را می رویم.

۱۱۴- گام خود آخر عمر از می و معشوق بگیر

این نکته حافظ اشاره به این حقیقت است که حال که پس از سالها زندگی به آرزوهای خود نرسیدی از طریق مستی ناشی از عشق به حق و معشوق و محبوب حقیقی که خدای متعال است به آرزوهای خود دسترسی پیدا کن. خواسته ها و آرزوهای زودگذر دنیایی بسیار است و ذهن آدمی را بخود مشغول می دارد و بقدری برای او مهم است که دل کندن از آنها برای او غیر ممکن است در حالیکه **آنچه را که باید مورد حب و دوستی انسان قرار گیرد معشوق و محبوب حقیقی خدای متعال است** این حسن و زیبایی بی نظیر و کمال اوست که عالم را مشحون از رحمت خود نموده است پس چه بهتر تا خود را به قرب حق نزدیک کنیم و تمام راههای نرسیده را با ورود به آن کامل کنیم و اینگونه است تا معنی زندگی را دریابیم و به حقیقت رهسپار ابدیت شویم. حافظ با این نظریه عرفانی خود راه درست زندگی و آینده را به انسان نشان می دهد ولی متأسفانه همه انسان ها به این شکل فکر نمی کنند و بر خلاف دریافت ها و تفکرات ایشان راه دنیا و علاقه به آن را در پیش گرفته اند و دست به هر کاری که بخواهند می زنند و ارزش ها برای آنان مفهومی ندارد. با تمام تلخی های زندگی، دل به آن لحظات کوتاه شادی و لذت زندگی چشم دوخته اند در حالیکه اگر با نگاه حافظ به زندگی نگریسته شود جهان بسیار بزرگ و گسترده است و انسان در این جهان بینی جهان و ماوراء جهان را به نیکی خواهد شناخت و زندگی را بر اساس ارزش های متعالی الهی بنا خواهد کرد و به سیر و سلوک برای حفظ کرامت و ابدی بودن انسان گام برخواهد داشت. انسان مادی کوچک و حقیر است ولی انسان حافظ با خداست و معشوقی غیر او ندارد و از همه تعلقات دنیایی آزاد است. و خدای متعال مشتاق چنین انسانی است!!

۱۱۵- در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند

عشق به خالق از کی و کجا شروع شده است؟! آیا عشق مربوط به تفکرات و احساسات زودگذر انسانی است یا نوعی توهّم و خیال و فاقد ارزش می باشد؟! آیا این عشق محدود در همین زمین است و نشانی در آسمان ندارد؟! آیا انسان با توانمندی ظاهری خود همه مشکلات را حل نموده و به رشد خود ادامه می دهد؟! در این زمینه سؤالات و گفته های فراوانی وجود دارد. ولی حافظ عشق را دارای منشأ الهی می داند که جهان و انسان بعنوان بخشی از آن در دایره مغناطیس آن است. از طرفی آفرینش بر اصول عشق به خدا طراحی و اداره و به سرانجام می رسد در غیر این صورت آفریده نمی شد و در مدار خود با نظمی خاص نمی چرخید و عامل حیرت و شگفتی نمی گردید. و **انسان از عشقی که در ازل جهان را پدید آورد و معنا بخشید شکل گرفته و تا ابد ادامه دارد و بودن و رشد معنوی و رسیدن به سعادت به آن وابسته می باشد.** و این پیوند که از یک طرف انسان عاشق و شیفته حق است که محتاج اوست و از طرفی خدای عزیز و مقتدر است که مشتاق و خیر خواه آدمی است و همانطور که او را خلق نمود خود را مورد تحسین قرار داد این بار با کشتی با عظمت عشق او را به سرمنزل خیر و کمال و ابدیت و بقا و جاودانگی رهنمون می شود.

۱۱۶- از کیمیای مهر تو زر گشت روی من

محبت و رحمت خداوندی که بر جهان و نظام خلقت تسلط و سیطره دارد بر همه عناصر جهان ساری و جاری است و بدون این توجه و عشق و محبت موجودی قابل دوام نخواهد بود و **عشق نشان دهنده این حقیقت است که چقدر عزیز عالم خدای مکرّم برای انسان ارزش و کرامت قائل است. از این سرمایه گزاری های فراوانی که عقل آدمی در حیرت است می توان دانست که انسان برای او چقدر حائز اهمیت است.** آیا انسان بخودی خود رشد می کند و به پیشرفت معنوی دست می یابد؟ بی شک چنین نیست درحالیکه تا مهر و محبت او نباشد انسان کی و چگونه می تواند زر گردد و با ارزش ها و کمال انسانی پیوند بخورد و سرافراز عالم گردد؟ انسان

عاشق چهره و مشی عاشقانه را از او دارد تا محبت و لطف او نباشد مگر آدمی می تواند گامی به جلو بردارد!! پس عشق عاشق از اوست همانگونه که عشق از اوست و رحمت در ذات اوست.

۱۱۷- خلوت دل نیست جای صحبت اغیار

درون انسان بعبارتی روح و فطرت آدم است این درون با اعمال خوب و در پیش گرفتن روش های نیکو به خوبی و نیکی گرایش می یابد و بر عکس می تواند به بدی گرایش یابد. **مکتب تربیتی حافظ که انسان را بطور دائم زیر نظر دارد به او می گوید که در درون خود غیر خدا را جای نده و بجای او بت و آثار زشت آن را در درون خود وارد نکن.** اگر انسان به این سخن نیکوی حافظ گوش دهد بی شک اهریمن و وسوسه ها و نیات شوم آن از ذهن و قلب آدمی خارج و بجای آن خدای متعال که دوست و یاور اوست در آن وارد می شود و رحمت و برکاتش نفس و زندگی او را متعالی خواهد نمود. این شخصیت درست الهی که رحمت حق و لطف و فیضش در آن متجلی است انسان را عاشق و دلباخته می سازد و تحول و تغییر بوجود می آورد. خلوت دل مخصوص حق و حضرت حق است نه جای پلیدان و اهریمنان.

۱۱۸- بنمای رخ که خلقی واله شوند و حیران

چرا اگر او نقاب از روی بردارد همه واله و شیفته او می شوند؟! **در مکتب حافظ عشق به کمال مطلق و زیبایی مطلق تعلق می گیرد** در غیر این صورت آن عشق ناپایدار و بی ثبات خواهد بود. و خدای مهربان زیباترین و در کمال حسن است و همین زیبایی بود که یک لحظه نشان داد و همه جهان بر اساس این دین بوجود آمد و شکل گرفت و در مدار معینی به حرکت و شوق افتاد. این تعبیر عاشقانه که مخصوص نگاه عاشقانه حافظ است در افکار او بوفور دیده می شود و اصولاً حافظ می گوید انسان پس از خلقت در بهشتی که خدا او را بطور موقت جای داده بود خط سبزی از زیبایی او را دید و انسان عاشق شد و لذا بدنبال همان خط به این دنیا هبوط کرد و تا آخرت بدنبال همان است و علت سیر و سلوک آدمی همین است.

۱۱۹- کام جان تلخ شد از صبر که کردم بی دوست

جان حافظ عارف سخت و محکم به دوست وابسته است و این نشان می دهد که ریشه و اساس عرفانی حافظ خدای متعال است که دوست و حامی انسان است. شناخت خدا و شوق رسیدن به او بقدری در انسان رهرو حق جدی و عمیق است که بدون او گذر زمان بر وجودش سنگینی می کند و تنفس حیات را برای او دشوار می سازد. چون کسی که به حقیقت و به درستی خدای عالم را بشناسد و به حسن و زیبایی و اقتدار و ارتباطش با انسان پی ببرد هیچگاه از جان و روح خود او را جدا نمی داند و بی او نمی تواند به زندگی خود ادامه دهد و اینگونه است که بی حضور او تلخی و ناکامی و نگرانی را در لحظات عمر خود شاهد است و این برای او که همه چیزش حضرت دوست است بسیار دردناک و کشنده است!! تا آن زمان که انسان رهرو با صبر شایستگی حضور پیدا کند این هجران و دوری برای او تلخ و شکننده است و غم و اندوهی فراوان در کالبد وجود او می ریزد و گذر ایام و جریان زندگی را بی معنی و بی انگیزه خواهد نمود!! **پس چه موقع زندگی دارای شور و شوق حیات است که با دوست بسر شود چون باقی همه بی حاصلی و بی خبری است!!**

۱۲۰- روی بنمای وجود خودم از یاد ببر

عارف بدنبال یک شخصیت برتر و عالی تری است و به همین لحاظ این شخصیت ظاهری و جستجوگرایانه ای که خود بدست آورده است برای او کافی نیست و از طریق آن نمی تواند به سیر خود تا کوی دوست ادامه دهد و لذا در خواست راه دیگری دارد و **می خواهد که او که با نگاه اکسیری خود خاک آدم را زر و متحول می کند لطفی نماید تا انسان این شخصیت ظاهری که گاهی آن را با دلق یا خرقة و غیره تعبیر می کند دگرگون سازد** چون خودسازی عرفانی مورد پی گیری عارف است و هیچگاه از ذهن و قلب او جدا نمی شود. و این شخصیت معمولی و عادی که ویژگی خاصی ندارد او را قانع نمی سازد و از طریق عشق به حق به بالندگی معنوی می اندیشد. و از فنا خود می خواهد به بقای بسوی او در حرکت باشد.

۱۲۱- دوست گو یار شو و هر دو جهان دشمن باشی

یک بحث جدی خدانشناسی که از عمق تعلیمات حافظ عزیز ناشی می شود. این است که وقتی خدا هست و حاضر و ناظر است و در کنار تو قرار گرفته است جای هیچ نگرانی از تمام حوادثی که انسان را تهدید به نابودی و خسارت می کند نخواهد بود. و این سخن محکم و شدنی و حقیقی است که حافظ بدان اشاره دارد. هیچ قدرت و دستی بالا تر از خدا نیست و هیچ اراده و توانی نمی تواند در مشیت عادلانه و مهربانانه و پر از رحمت و برکت او خلل ایجاد کند **بی شک وقتی او چیزی را بخواهد در آن واحد خواهد شد و بس. و این سخن خداپرستان واقعی است که حافظ یکی از برجسته ترین آنان می باشد.** از این جمله که ایده عرفانی حافظ عارف است چنین بر می آید که رشد واقعی در ظل توجهات حضرت دوست شدنی و امکان پذیر است و با اطمینان می توان صراط مستقیم حق را درنوردید. و هیچ ترفند و توطئه ای از هر جانبی و با هر قدرتی بر آن کارگر نیست. مسیر حق که تسلیم و عبویت همه ذرات عالم است هیچ دشمنی و مخالفتی را نمی پذیرد و از جاده خود منحرف نمی کند و این نظام متقن و محکم الهی در مدار خود در حال تداوم است و با استواری و دقت و هوشمندانه بسوی او که منتهای آمال و آرزوهای بشری است خواهد رسید.

۱۲۲- اگر چه حسن تو از عشق غیر مستغنی است

یک نکته مهم در امر خدانشناسی است. که خدای عالم در کمال بی نیازی و حسن است و نیازی به کسی و چیزی ندارد و این خدانشناسی در مکتب فکری حافظ از تعلیمات قرآن اخذ شده است **الله صمد به همین معنی است. یعنی هیچ نیاز و کمبودی به ذات حضرت حق راه ندارد بلکه همه موجودات به او نیازمندند.** و هر کاری که انسان نسبت به او انجام می دهد برای رشد و تعالی خود آدمی است و خدای متعال نیازی به آن ندارد. و عشق عاشقان و مدح و حمد عارفان چیزی به او اضافه نخواهد کرد!!

۱۲۴- بدین سپاس که مجلس منور است به دوست

شاید عده ای تصور کنند که خدا عالم را آفریده و آن را به حال خود گزارده است. در حالیکه به لسان حافظ خدا بطور مستقیم و بدون واسطه بر جهان مسلط است و جهان در پیش او حاضر است و در تمام ذات و اجزای ریز و درشت آن حضور دارد و نور هدایت و وجود او در همه جا تلوتلؤ می کند و کل هستی نور اوست. و اگر این توجه و فیض الهی از جهان برداشته شود جهان موجودیت خود را از دست خواهد داد. **حال که خدا حاضر و ناظر است و نور او بر جهان هستی و وجود می درخشد ارتباط ما با او چگونه خواهد بود آیا جایی برای خلافتی باقی می ماند و می توان دست به هر کاری زد که بر خلاف رضای او که بر اساس عدل و انصاف است زد؟!!** در اینجا انسان احساس تنهایی نمی کند چون پشتیبان قوی ای دارد که بر همه امور ناظر است و از انسان حمایت می کند.

۱۲۵- چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است

با دیدن و گوش دادن به حرام و خطا و گناه، درون انسان تیره و تاریک می گردد. و انسان آلوده به حرام و گناه چشمان آلوده می یابد و با این چشمان آلوده نمی تواند حسن و زیبایی آن خدای مهربان که جان جانان و از همه عزیزان عزیزتر است مشاهده نمود. **با دیده و نگاه پاک می توان نظر بر آن پاک انداخت.** افراد آلوده که دل و دیده **آنان ناپاک است از درک عظمت الهی و شناخت آن و پیروی و اطاعت از او محرومند و قادر نیستند که او را درک کنند و در زندگی و فکر و عمل خود او را وارد سازند.** تا به جهان معنویت و حق و عشق آشنا شوند و رنگ حقیقت به زندگی خود دهند!

۱۲۶- میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

میان خدای عالم که معشوق عارفان است و انسان هیچ مانع و پرده ای وجود ندارد ولی انسان باید با کسب لیاقت موانعی که خود ایجاد کرده است بر طرف نماید و این ارتباط و اتصال معنوی را برقرار کند. پس انسان می تواند و این راه کاملاً باز است تا خود را به او برساند و به هیچ واسطه ای نیاز نیست و این ارتباط بین انسان با خدای خود در هر لحظه که بخواهد قادر خواهد بود و تنها باید با پاک سازی درون و کسب شایستگی های معنوی موانعی که در انسان و در فکر و اندیشه و قلب اوست بر طرف شود. **پس بمجرد بدست آوردن لیاقت دیدار این اتصال برقرار می شود و انسان از مواهب آن برخوردار می شود که بدست آوردن اسرار جهان و حقیقت**

زندگی یکی از آنهاست. عشق انسان با محبوب الهی عملی شدنی و با ارزش است و در نظام فکری حافظ شدنی است و حافظ دیگران را به آن دعوت می کند. در واقع حافظ از دیگران دعوت می کند تا در این راه با رهروان و سیر و سلوک کنندگان آن همراهی نمایند. شاید در مکتب های فکری دیگران بین این دو ارتباط چندان ساده و بی پیرایه نباشد و راه نیز گشوده نباشد. ولی **خدای عالم که جهان را آفریده است فیض او پیوسته و دائمی است و همه موجودات از جمله انسان در محضر او حاضرند و چیزی از عالم خواه پنهان یا آشکار از نظر حضرت دوست کتمان نیست.** پس او به انسان و همه موجودات نزدیک می باشد این انسان است باید خود را آماده این دیدار نماید و درون خود را از هر گونه خطا و گناه و انحراف مصون دارد. در این حالت هیچ حائلی بین عاشق و معشوق نخواهد بود

۱۲۷- یار با ماست چه حاجت به زیادت طلبی

زیادت طلبی و حرص و ولع به مال و قدرت و زر و زور یک امر عادی در روابط بین انسانهاست. که ریشه آن در دنیا خواهی و مادیگرایی است. چون وقتی انسان جز دنیا چیز دیگری نبیند و درک نکند و جهان بینی او تنها ماده و دگرگونی های آن باشد بی شک در برخورد با جهان اطراف برای تأمین نیازهای خود که اکثر آنان کاذب است به تلاش می پردازد و گاهی برای کسب منافع و اقتدار و کالاهای بیشتر به حقوق مسلم دیگران تجاوز می کند و از حد خود نیز می گذرد. حافظ که دیدگاه الهی دارد و در مکتب وحی انبیا تعلیم و تربیت یافته است برای جلوگیری از این زیاده خواهی که ناشی از حرص انسانی است راه حلی پیشنهاد می کند و می گوید حال که خدای مهربان که یار و یاور انسان است و از او حمایت می کند و رزق و روزی او را می رساند این حرص و طمع برای چیست؟! تجربه های عادی زندگی نشان می دهد که **این موضوع به آسانی در حال تحقق است و انسان با تلاش و کوشش و توکل خود زندگی مادی و آنگاه زندگی معنوی خود را می تواند سر و سامان دهد و نیازی ندارد که به حقوق دیگران با فریکاری تجاوز نماید و ارزش ها را زیر پای خود گزارد.** در این صورت است که یک زندگی دستجمعی متعادل در یک جامعه تحقق می یابد.

۱۲۸- حافظ از مشرب قسمت گله نانصافی است

مشرب قسمت یعنی آنچه را که از خدا به انسان رسیده است که اگر گله و شکایتی انسان داشته باشد بی انصافی است. در مکتب عرفانی حافظ بجای گله و شکایت از کار خدای عالم تسلیم و رضا مبنای اعتقادات و رسیدن به او را تشکیل می دهد. بعضی ها از آن شرایطی که در آن هستند ناراضی بوده و چیز دیگری آرزو دارند و خود را لایق تر از آن می دانند و همین امر باعث شکایت و اعتراض آنان گشته است. ما برای رسیدن به دوست باید وضع موجود را بپذیریم تا بتوانیم خود را به او برسانیم. گله و شکایت و انتقاد نوعی ناامیدی را به انسان رهرو وارد می سازد و مانع رشد معنوی او می گردد. در صورتیکه **با توجه به شرایط فعلی و امکانات داده شده به انسان او باید به تلاش خود ادامه دهد و براساس تکلیف و ظرفیت وجودی خود به رشد معنوی برسد و اگر لطف خدا شامل حال او شود مشکلات بر او آسان خواهد شد.**

۱۲۹- مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ

کسی که در میدان عمل به عرفان و شناخت خدایی گام گزارده است نباید سخنان باطل و بیهوده را قبول کند و سخنان هجو و بی اساس **افراد بیگانه از دین و عرفان را بپذیرد. بیگانگان از حقایق سیر و سلوک و خودسازی افراد مادی و دین گریز هستند و بشارت ها و حقایق خداشناسی را نمی فهمند** به همین لحاظ نباید مقتدای ما قرار گیرند. چون ما را در راهی که قرار گرفته ایم منع می کنند و از حقیقت زندگی سالم دور نگه می دارند. و این واضح است کسی که به حقایق دسترسی ندارد چگونه و از چه طریقی می تواند دیگران را به طاعت حق رهنمون شود؟!

۱۳۰- لطف خدا بیشتر از جرم ماست

یک فرمول درست در مکتب عرفانی حافظ است چون انسان بخاطر محدودیت هایی که دارد دچار جرم و جنایت می شود و باید این لوث از وجود انسان پاک گردد و تنها با لطف و غفران او می توان از این پلیدی ها گذشت. در این شرایط باید بدانیم که **خدای مهربان با لطف و عنایت و رحمت بی حد و اندازه خود جرم بشر را به خوبی ها تبدیل نموده و خواست انسان را اجابت می کند که**

البته این بستگی به نیت پاک و تلاش انسان دارد. پس لطف و رحمت خدا همه هستی و موجودات را در بر گرفته است و محیط بر موجودات است و خدا کسی را بخواهد از مرحله پائین و پست زندگی به مرحله بالایی معنویت و فضائل هدایت می کند و ابزار این کار تنها در دستان پر قدرت رحمت اوست.

۱۳۱- مرا امید وصال تو زنده می دارد

حیات و دوام حیات از ذات باری تعالی است. و جریان زلال زندگی و شادی و جوانی و شوق و حرارت زندگی همه از اوست. **این انسان ناچیز که به لحاظ دارا بودن روح بالندگی و اختیار و آزادی خدادای قدرت و اجازه پرواز و رشد معنوی را تا گوی دوست پیدا کرده است و قصد دارد تا با سیر و سلوک و پیروی از مردان خدا و نفس ملکوتی آنان صراط حق را تا وصال دوست طی کند همیشه احساس شادی و موفقیت او را به تلاش بیشتر و کار بهتر تشویق می کند** و به حرارت و حرکت او می افزاید و اگر پیر هم باشد جوانی و طراوت را در رگ های خود در جریان می اندازد. این زندگی که همه عناصر آن را رشد و بالندگی و پرواز و حرکت تشکیل می دهد پر از امید و امیدواری است. همینطور که انسان در این راه قرار گیرد چنین احساسی به او دست می دهد و چنین آثاری در او پدیدار می گردد هر چند تا او فاصله ها باشد !!

۱۳۲- اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم

افکار حافظ پر از خداشناسی است که محبوب و معشوق اوست. البته با نگاه خاص عاشقانه ای که حافظ دارد که از ویژگی های جهان بینی اوست. حافظ به یک موضوع که خالق جهان است و در کمال مطلق حسن و زیبایی است و دائماً این زیبایی و کمال در جلوی چشمان معرفتی اوست سخن می گوید. او این سخنان را به تقلید از دیگران بازگو نمی کند و یا قصد او توقف در بیان هنری یک حقیقت نیست که فقط جنبه هنری داشته باشد و بس. **راه خدا و رسیدن به او و سیر و سلوک و کسب کمال و لیاقت معنوی زندگی او را تشکیل می دهد و خود در متن آن است و اکثر آن چرا که می گوید تبیین این دریافت ها و دیدن ها و شنیدن هاست.** و کتاب غزلیات او نه یک کتاب ادبی که در کنار شومینه ها خوانده شود و مورد تحسین قرار گیرد بلکه بیان و نشان دادن راهی است که سرنوشت انسان در آن رقم می خورد و به عبارتی دیگر انسان بجز پیمودن آن راه دیگری در پیش روی نخواهد داشت. **حافظ داستان و افسانه نمی سراید بلکه از حقیقت زندگی و نظام آفرینش می گوید حقیقتی که به او تجلی شده و خدای مهربان او را مورد لطف و عنایت قرار داده است.** و این لطف بقدری است که غم او و حتی زخمی که از او برسد مایه دلگرمی خواهد بود که از مرهم دیگران که خارج از گود هستند شایسته تر است. (گر چه خدای مهربان رحمت مطلق است)

۱۳۴- نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار

معنی توحید و اعتقاد به وحدانیت خدای عالم در این جمله معلوم است. و **حافظ به زیبایی تمام عشق به خدا و توجه به او و عبودیت و تسلیم خود را نسبت به حضرت حق نشان می دهد.** که نه تنها به او معتقد است و دوستی دارد و در قلب خود او را جای داده است بلکه به او عشق می ورزد و همه زندگی و اداره حیات خود را او می داند و کسی و چیز دیگری را وارد ذهن و قلب خود نکرده است و این بزرگ ترین و زیباترین نابلویی است که وی در خداپرستی نشان می دهد. این نگاه عاشقانه که از روی شوق و رغبت و علاقه و درونی است با نگاه زاهدان که برای بهشت خدا را دوست دارند متفاوت است!! عظمت الهی و وحدانیت خدا باید در قلب و حقیقت وجودی انسان تجلی داشته باشد نه برای رسیدن به خوشی و بهشت از لطف او استفاده ابزاری شود! که حافظ این نگاه را بارها مورد نقد و بررسی قرار داده است.

۱۳۵- هوای منزل یار آب زندگانی ماست

سخنان حافظ در باره خدای مهربان در اوج زیبایی و توحید و مسلمانی است. این سخنان که تفسیری است از آیات قرآنی به بهترین شکل به زبان فارسی بیان شده است که درون را منقلب می کند!! **این احساس خویشی و خودی که از کلمه مبارک یار به انسان القاء می شود انسان بزرگی و عظمت و مهم بودن را می فهمد.** آن خدای بزرگ که با همه کبریایی و قدوسی و اقتدار و سلطنت که بر جهان هستی دارد چگونه با این انسان ره نشین نرد عشق می بازد و ابراز دوستی و محبت می کند!! از طرفی اگر به زندگی واقعی می اندیشی و به آب زندگانی ابدی و جاودانگی می خواهی باید خود را به کوی دوست برسانی و از هوای معطر آن جان خود را پر

سازی! اما که از او هستیم و در کنف لطف او به جهان آمده ایم مگر از غیر از او می توانیم به عظمت و کرامت و اعتلای معنوی برسیم؟! تنها یک مسیر است که به او ختم می شود و آن صراط عشق به اوست. و آب حیات ابدی و جاودانگی یعنی قرار گرفتن در این صراط حق.

۱۳۶- مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست

خوشدلی جنبه دورنی است که چون انسان در خود بیابد احساس سعادت پیدا می کند. این خوشدلی موقعی بوجود می آید که دلدار و یار انسان در کنار انسان باشد و انسان در زیر سایه آن به چنین مرحله ای برسد. **حافظ بارها و به اشکال گوناگون به این حقیقت رسیده است که انسان با دوست بودن و اطاعت و پیروی از خدای مهربان به سعادت درونی و خوشدلی خواهد رسید** و بدون او و راه و نام او که مقتدای انسان باشد به هیچ هدف ارزشمندی نخواهد رسید. پس در دیدگاه حافظ ماهیت وجودی انسان در سایه آن یار دنواز دارای معنی و مفهوم خواهد بود. و این نشان می دهد که خداشناسی چقدر در نظر حافظ به انسان ماهیت می بخشد و بدون او همه چیز بویژه انسان و زندگی او بی معنی و بی سرانجام خواهد بود. پس ارتباط با خدای جهان فقط در این رابطه که انسان بخواهد و او به این نیاز توجه کند خاتمه نمی یابد. بلکه انسان سعادت و خوشدلی و رشد و تمام آنچه را که می خواهد به آنها برسد تنها در بندگی و اطاعت و تسلیم و بودن در حضور او می داند و هرگاه احساس کرد که در کنار اوست و با اوست احساس رضایت و سعادت خواهد داشت و این تعبیر بسیار عالی است که در این شرایط انسان از خدا راضی است و خدا هم از بنده اش رضایت دارد و او را می پذیرد و مهربان و با رحمت و گذشت است و انسان در کوی او از هر جای دیگر در آرامش بسر خواهد برد. (رضی الله عنهم و رضوا عنه)

۱۳۷- جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی

دو جهان وجود دارد یک جهان فانی که همین دنیاست و در آن بسر می بریم که هر چه باشد و به هر درجه و کمال که در آن برسیم عاقبت به فنا و نیستی می رود. **که عارفان آن را بی بنیاد و سست نهاد می دانند که اعتماد نشاید. دیگری جهان باقی و پایدار و بسی گسترده تر از این جهان فانی است. که اصل انسان از آن جهان است و سرانجام به آن می پیوندد.** این جهان با دوستی و محبت و عشق بدست می آید بر خلاف دنیا که با جلوه های و عناصر مادی و جاذبه های خود انسان را بطرف خود می کشد. و او را در کام خود فرو می برد. در اینجا این موضوع مطرح است که آیا باید بدنبال دنیا بود و یا به بدنبال آخرت؟ در حالیکه حافظ همانند سایر عارفان حق هر دو را در مقابل عظمت عشق الهی ناچیز می دانند. پس اگر شاهد و ساقی را که خدای عالم است داشتی آنگاه به همه چیز رسیده ای!!

۱۳۹- هر دو عالم یک فروغ روی اوست

در مکتب فکری حافظ که با عشق به خدا رقم می خورد دو جهان (دنیا و آخرت) فقط با یک نگاه حسن و زیبایی او بوجود آمده است و چون او جمال و زیبایی خود را یک لحظه نشان داد همه موجودات بر این حسن و زیبایی بوجود آمدند و دو جهان از این فروغ و درخشندگی و هدایت و تکوین خلق شده اند. این دیدگاه عرفانی حافظ و عارفانی است که تعالیم فکری خود را از قرآن گرفته اند. **و این فروغ روی او اشاره به رحمت و فیض و محبت الهی است که بی دریغ موجودات را در بر گرفته است.** کسی که این دیدگاه را پذیرفته است و جهان را بر اساس محبت نه کینه او می داند خود هرگز با کینه و دشمنی با کسی برخورد نمی کند و زندگی را به کام خود و دیگران ناگوار و زشت نمی گرداند و یا با صفات دیگری که از این رهگذر درک خواهد نمود یک زندگی با کرامت و ارزشمندی را پایه ریزی خواهد کرد

۱۴۰- دام سخت است مگر یار شود لطف خدا

در نظر حافظ که نگاهی عمیق و موشکافه به مسائل اطراف خود بویژه نسبت به انسان دارد و او را به نیکی و از سر کنجکاوی دریافته است و بطور پیوسته او را به استعدادها و توان های مادی و معنوی که در وجود او نهفته است آگاه می سازد و

از او دعوت می کند که سیر و سلوک عشق به خدا را طی کند ولی از دام های خطرناکی صحبت می کند که در پیش روی او گسترده اند تا او را در گرداب وسوسه های نفسانی و ظاهرسازی های شیطانی و خودخواهی هایی که دائم بسرآغ او می آید و پهنه ذهن و قلب او را تسخیر می کند و موانع دیگر که در غزلیات او موج می زند مطلع و برحذر دارد. **و اینگونه خطاب به انسان می گوید که با این توانمندی ها و آن دامهای خطرناک فقط یک راه در جلوی خود دارد و آن لطف الهی است که اگر با پاکسازی درون کسب کند به گوی دوست که هر چه بخواهد در آن است رهنمودن خواهد شد.** پس همه چیز به او ختم می گردد و متکی به اوست.

۱۴۱- من اگر خارم و گر گل چمن آرایی است

انسان هر که باشد و دارای هر شخصیت و کردار و عملکردی که داشته باشد پرورش دهنده ای دارد که او را به این طور متحول نموده است. و این نشان آن است که مافوق اراده و خواست انسانی اراده و مشیت بالغه او که محیط بر همه عناصر و پدیده های عالم از جمله انسان است می باشد. تا اراده و خواست او نباشد اراده و خواست انسان تحقق نمی یابد و در عمل خود را به نمایش نمی گذارد. ولی در اینجا این حقیقت در انسان دیده می شود که **انسان در میان خیر و شر و بد و خوب مختار است و این از لوازم اختیار اوست.** و این آزادی عمل و اختیار به این شکل از جانب خدای متعال به او عنایت شده است. پس در عین اینکه انسان کننده کار و انجام دهنده کار است ولی چون اراده ای بالاتر از آن موجود است به عبارتی دیگر کننده کار اوست!! رویهمرفته انسان در قبال اعمال خود که مختار است مسئول و باید جوابگو باشد و سلب مسئولیت از جانب او نادرست خواهد بود و بر خلاف اراده و اختیاری است که به او داده شده است.

۱۴۲- سخن این است که ما بی تو نخواهیم حیات

یکی از عالی ترین نگاه حافظ است به حضرت دوست که خالق و صانع جهان گسترده است. این نگاه بسیار بامعنی و جدی و عمیق است و اساس تفکرات عرفانی حافظ را تشکیل می دهد چون عرفان یعنی او و راه او و رسیدن به او و سعادت مند شدن در کنار او. و این همه آن چیزی است که می توان در این زمینه گفت. حیات گرانقدر ترین هدیه الهی است و انسان یعنی حیات. ولی اگر این حیات در جاذبه و اعتقاد و محبت و دوستی و علاقه با حضرت دوست نباشد و از او انرژی نگیرد و رنگ تعلق به او را نداشته باشد به چه درد می خورد و دارای چه فوایدی خواهد بود؟! **یک عاشق که با رندی و مراقبت از دنیا عبور کرده و با پاکسازی و خودسازی خود به گوی گرامت و بزرگی و عظمت او رسیده است و هر چه بخواهد و هر لذتی که به دنبال او باشد بدان دست یافته است بطوریکه از آن بالاتر قابل تصور و خواست انسان نیست و نمی تواند باشد!!** در زیر سایه با محبت خدایی آرمیدن و زندگی را ساختن و رشد و بهبودی بخشیدن، بزرگ ترین خواسته انسان است که از آن عالی تر نخواهد بود.

۱۴۳- به چشم و ابروی جانان سپرده ام دل و جان

همه چیز حافظ اوست و حافظ چون سایر عارفان و حق شناسان دل و جان و روح و روان خود را که همه چیز اوست به او و به حسن و زیبایی او که همانند انسان زیبایی در چشم و ابروی او نمایان است. **این دل سپردن و این تمایل و در مسیر او همه چیز را به میدان فنا و تقدیم به او کشاندن یک تعارف معمولی نیست یک نیاز درون و خواست عارفانه است که انسان جز او کسی یا چیز دیگری ندارد و به او و به رحمت و لطف و فیض باری تعالی امیدوار می باشد.** تا انسان در این راه قرار نگیرد. و دل و توجه خود را از غیر او نبرد و تنها او را یگانه عالم بشمارد و همه امید خود و نیاز درونی خود را به او متوجه نکند به عشق و ترقی در راه عشق به خدا نخواهد رسید. صرف دانستن و خواستن بدون تحول و تمایل درونی ورود در میدان پر جاذبه عشق به خدا غیر ممکن است. مگر می شود انسان از گرایشات دنیایی و تمایلات نفسانی و کسب اقتدار مادی و دنیاطلبی در مسیر حق و صراط مستقیم الهی قرار گیرد و از عشق به او به گوی او برسد و سعادت ابدی را بدست آورد و در بهشت مخصوص او از نعمت های معنوی و بی کران او بهره مند گردد؟!

۱۴۴- حجاب دیده ی ادراک شد شعاع جمال

از بس که او ظهور دارد و نور جمال و حسن او عالم را خیره و درخشان نموده است دیدن او غیر ممکن گردیده است چون انسان نمی تواند این همه زیبایی خیره کننده و شعاع های متراکم و فراوان نور جمال حضرت دوست را ببیند!! و این بیان گر این حقیقت است که خدای عالم پنهان نیست بلکه از هر چیز دیگر آشکارتر است و این انسان است که با این ابزارهای ظاهری

حواس خود قادر به دیدن او نیست. و توان دیدن او را با چشم سر ندارد!! و این ندیدن دلیل بر نبودن نیست چون بر اساس این سخن موشکافانه حافظ او نه تنها وجود دارد بلکه ظهور او بقدری زیاد و پر نور و خیره کننده است که نمی توان او را دید و این ندیدن از جانب انسان است نه از جانب خدا. و لذا حافظ عارف فرموده است اگر می خواهی که حضور او را درک کنی تو نباید با عدم خودسازی خود از او غائب شوی. چون نقص و احتیاج از جانب انسان است نه از جانب او که کمال مطلق است و صمد بودن او بخاطر آن است که هیچ نیاز و کمبودی در وجود مبارک و پر رحمت او وجود ندارد و عالم را منور نموده است.

۱۴۵- کدورت از دل حافظ بُرد صحبت دوست

حافظ بحث خدانشناسی در قالب عرفان را به آن حد بالا می برد و اساسی می شمرد که انگار یک بحث روانشناسی و اصیل است که صحبت و عشق و عاشقی با دوست کدورت ها و نگرانی ها و غم و اندوه را از آدم دور می کند و او را سبک بال و آماده سیر و سلوک می نماید. وقتی خود را اینگونه درمان کردیم و دنیای درون خود را با این پاکسازی تمیز و آباد نمودیم بهتر می توانیم به دوست بپردازیم و به سیر خود ادامه دهیم. این همان خروج از مرحله تفرقه و ورود به مرحله وحدت در درون است که قلب انسان محل تجلی حق می گردد و او را دگرگون می نماید. و انسان آماده رشد می گردد. در میان همه دوستانی که انسان دارد دوستی با خدای عالم مؤثرتر و مهم تر است و تأثیر آن همین بس که کدورت را از دل انسان می برد و جای آن را به محبت های الهی می دهد که انسان سخت بدان محتاج است.

۱۴۶- دلا دائم گدای کوی او باش

در مسیر عرفان خیلی از مسائل برای دست یابی مطرح است که در این میان رسیدن به او از همه عالی تر و مهم تر است و حافظ بعنوان کسی که قصد رسیدن به او را دارد و به عناصر دیگر دل نبسته است همواره از او یاد می کند و همه حواس و استعداد های خود را متوجه او نموده است. چون او به ما مشتاق است و ما هم به او محتاجیم بهتر آن است که انسان این احتیاج و نیازمندی را نشان دهد تا آمادگی بیشتری بیابد. بر خلاف کسانی که به کرامت می اندیشند و امتیازات دیگر که نمود آنها در همین دنیاست یا زهد و داد و ستد با خدای عالم که آنهم نوعی امتیاز طلبی و دکان سازی برای مردم است در حالیکه این عناصر هدف نیستند و عارف وقت خود را معطوف و مصروف آنان نخواهد کرد. این گدایی برای آن است که جز به او به چیز دیگری فکر و اندیشه نشود و گرایش دیگری در سالک بوجود نیاید. پس در عرفان حافظ رسیدن به خداست نه شهرت و مقام در این دنیا.

۱۴۷- هر کسی از مهره مهر تو نقشی مشغول

سخن عشق است که خداوند آن را برای انسانها قرار داده است و هر کسی در محور عشق نقشی را بازی می کند و ظاهراً همه در این عشق هستند و کسی از آن جدا نیست. پس این زندگی معمولی هم بر اساس عشقی است که حضرت دوست در ما گذاشته است که باید همه حرکات انسانی بر اساس آن تغییر کند. پس عشق عمومی و فرا گیر است و همه را دربر میگیرد و کسی را گزیری از آن نیست. ولی عشق عاشقان که به همت آنان و راهنمایی رهبران معنوی و لطف خدا تکمیل می گردد یک حرکت ویژه و مخصوص است که عارفان را فرا می گیرد و در خود جای می دهد و تنها مردان خدا به آن عرصه وارد می شوند تا برای کسب رضای او تا کوی دوست کوچ نمایند.

۱۴۸- ندیم و مطرب و ساقی همه اوست

بر اساس نظریه عرفانی حافظ انسان آثار عشق را از او دارد. و در این ارتباط می فرماید که (ندیم) همراه و یار و دوست انسان خداوند است. (مطرب) و شادی بخشنده و شادکننده انسان از طریق عشق باز اوست. (ساقی) که شراب طهور و پاک عشق را در کالبد انسان می ریزد و او را مجذوب خود می سازد و شعله محبت و عشق را در او برافراشته نگه می دارد اوست. با این تعریف و توصیفی که حافظ از مکتب عشق دارد معلوم می شود که انسان که ساخته و پرداخته دست با کفایت خداوندی است چقدر مورد توجه و لطف اوست و برای سربلندی و رشد معنوی او برنامه ریزی مفصلی دارد که مایه حیرت انسان است. پس خداوند که مسلط بر عالم و آدم است اینقدر به انسان نزدیک و مشتاق است خوشا به سعادت انسان که مورد التفات و همراهی حضرت دوست قرار می گیرد و

این ارزش و کرامت انسان را نشان می دهد که او باید وقت را غیمت شمرده و خود را با خودسازی به کوی دوست برساند و در راهی که بسوی اوست در حرکت و تلاش باشد.

۱۴۹- بخیل بوی خدا نشنود یا حافظ

جهان و آسمان و زمین و هر چه در آن است بر مدار عدالت و حق و لطف خدای مهربان است. و نیکی و نیک کرداری و کارهای حسنه و خوبی ها در این جهان و در زیر این گنبد دوار باقی می ماند و بس. هر چقدر بیشتر نیکی و خوبی کنی و از خود بجا بگذاری به مدار حق و به لطف او دسترسی بیشتری خواهی یافت. و کسی که از این حقیقت بدور است و با حق و خدای مهربان ارتباطی ایجاد ننموده است بجای ابراز خوبی به بخل و خساست روی می آورند و در جمع مال بیشتر از دیگران تلاش می کنند و چون این خصلت بخل و امساک و خرج نکردن و به داد دیگران نرسیدن در آنان ملکه می شود مصروف خود هم نمی کنند و خودشان هم قادر به مصرف آن نیستند و لذا برای میراث خواران که منتظر مرگ آنان هستند باقی می گزارند. و این نکته هایی است که حافظ به درستی فهمیده و آثار سوء آن را با بیان هنری خود در اختیار دیگران می گذارد، کو گوش شنوا؟؟!! برای آنکه بتوانی در زیر سایه حق قرار گیری باید با محبت و درستی و حق با دیگران برخورد کنی تا از لطف او بهره مند شوی.

۱۵۰- گر جان به تن ببینی مشغول کار او شو

از بهترین سخنان عرفانی حافظ است که به سادگی بیان شده است. در این دنیا و زندگی این جهانی چه کاری بهتر از آن می تواند باشد که انسان عمر و وقت و همه وجودش را برای خدای مهربان و نزدیکی و قرب او بگذارد!! زندگی در این صورت است که به معنی و مفهوم و ارزش نائل می آید. آیا اینگونه نیست؟ چرا برای دیگران و پر کردن شکم دیگران که نیازی هم به ما ندارند میراث بگذاریم و با علاقمندی و ظواهر دنیایی زندگی پر گهر خود را بهدر دهیم و خود را در باتلاق هوس های نابخردانه غرق کنیم و با فضائل اخلاقی ای که بزرگان می گویند و عارفان خدا مظاهری از آنها هستند فاصله بگیریم؟! ارزش انسان به قرب به حق است. اگر در این مسیر قرار گیریم از هدیه الهی بدرستی سود برده ایم و کامیاب خواهیم شد. چون ما از او هستیم و سرانجام بسوی او باز می گردیم و این اعتقاد محکم به ما می گوید که عمر خود را باید در باره چه کاری مصروف کنیم. او را پرستیدن و او را دوست داشتن و در راه عدل و حق بودن و سرانجام با سعی و کسب فضائل به او رسیدن از لیاقت هایی است که از انسان خواسته شده است و او می تواند با تلاش های خود در این راه حقیقت باشد و سعادتمند شود.

۱۵۱- در آستان جانان از آسمان میندیش

وقتی در مسیر عشق و محبت الهی هستی و قصد خودسازی و پاکسازی درون خود را داری و راه دوست و سعادت ازلی و ابدی را برگزیده ای از آسمان و حوادثی که در پیش است هیچ باکی به خود راه نده و نگران توطئه ها و گرفتاری های آینده نباش که خدای مهربان که یار و یاور انسان است و چون او را آفرید خود را از اینکه انسان بزرگ و صاحب کرامتی را آفریده است که توانسته جهان و مافیها را زیر نگین تسخیر خود بگیرد خود را تحسن و تقدیر نمود که انسان آفریده شده است. و اینگونه بود که مشتاق او شد تا او را در راه رشد و ترقی معنوی قرار دهد و لذا همه موجودات و ملائکه (موجودات مادی و غیر مادی) را دعوت به اطاعت و مساعدت به او نمود. و این نشان می دهد که او با تمام قوا می تواند به راه خود ادامه دهد و هیچ چیز جلودار او نیست.

۱۵۲- دلم خون شد از نادیدن دوست

حافظ یک خدانشناس واقعی است که او را با کلمه دوست در درون خود می جوید و می شناسد و دوست دارد و این شوق و شغف و شیفتگی و علاقه مندی بقدری جدی و عمیق و ارزشمند است که بدون او دلش خون است. این انسان کوچک که در مقیاس جهانی و در مقابل کهکشان ها و سیاراتی که به مراتب از سیاره ای که در آن ساکن هستیم بزرگ تر و عظیم تر است چیزی بحساب نمی آید چون روح خدایی دارد و به شرف این امتیاز بر آمده است با خالق و پروردگار خود که بنای بلند جهان را با همه عظمت خیره کننده خود برافراشته است نرد عشق می بازد و او را چون عزیزی در قلب خود جای داده است و یک لحظه از او غافل نیست. این خداپرستی و خداخواهی که با احساس عمیق درونی همراه است به شکلی در عشق پاک این موجود زمینی نفوذ کرده است که از نادیدن و نرسیدن به او

دلش خون است و بسیار ناراحت و در رنج و عذاب است. این رابطه تگاتنگ و نزدیکی که او با خالقش دارد در کدام مکتب و مسلکی اینگونه عمیق و زیبا و شوق انگیز در یک تابلوی زیبا در جلوی چشمان ما تبیین شده است؟!

۱۵۳- پیام دوست شنیدن سعادت است و سلامت

یک رابطه جذاب و زیباست که عاشق با معشوق خود دارد. بر خلاف نظر مسلک هایی که می گویند خدا آفرید و دیگر کاری با انسان ندارد. حال بیا و ببیند که این عاشق و شیفته او چه می گوید!! از او خواسته های مادی که مربوط به تلاش های روزمره زندگی است ندارد و نیز از او هیچگاه نخواسته است که خانه ای در دنیا به او بدهد و یا به اقتدار و قدرتی برسد!! و یا در چشم دیگران عزیز شود و دیگران حرف او را بپذیرند و سخنش را قبول کنند تا مشکلی در توسعه نفوذ خود در دیگران نداشته باشد!! او در راه توحید خالص و ایمان راستینش به او و به حسن و عشق به او می اندیشد و به پیامی که از او به او برسد. این پیام که هر سحر پس از عبادت شبانگاهی به عارف و دانای ما می رسد او را جوان می کند گرچه پیر است!! **در کلام دوست محبت و عشق است و سلامت و رحمت در آن موج می زند. بهر حال او مشتاق انسان است و با اندک حرکت و شوقی بسوی او می آید و او را در کنار خود تا به اوج عزت و احترام می رساند** بی جهت نبود که چون او را آفرید به تمجید خود پرداخت و خود را احسن الخالقین نامید.

۱۵۴- روی جانان طلبی آینه را قابل ساز

در صورتی خواهی توانست که روی جانان را درک کنی و به حقیقت آن نور لایزالی پی ببری که آینه درون خود را از پلیدی ها و ناپاکی های گناه و انحراف و خطا مصون نگهداری و گرد و غبار را از آن دور سازی. یعنی خودسازی مقدمه و زمینه شناخت خدای جهان است. **خدایی که از روح و حیات خود در ما دمیده و انسان را با کرامت نموده است و خود جانان است و عزیزتر از همه است. چون طلب روی جانان و دیدن آن آرزوی هر انسانی است.** واز اینکه او ما را بپذیرد و درکوی خود جای دهد انسانها از درد و غم رها می شوند و دنیا با همه عظمت و رنگارنگی در نظر آنان کوچک و حقیر می آید چون با ارزشی آشنا شده اند که به مراتب از دنیا بزرگ تر و برتر و با دام تر است. نگاه به جاودانگی و رسیدن و در مسیر آن قرار گرفتن تنها از طریق عشق به خدا بدست می آید. هر چیزی که معنوی است و پیش اوست دارای بقاست و جاودانه است و آنچه که در نزد ماست روزی از بین خواهد رفت ما باید از فنا به بقا و جاودانگی حرکت کنیم و در صورتی تحقق خواهد یافت که خود را با دوران خودسازی قابل و لایق سازیم **إن شاء الله.**

۱۵۵- فراق و وصل چه باشد؟ رضای دوست طلب

فراق، دوری و هجران از یار است و وصال رسیدن معنوی و درک عظمت یار در درون خود است. فراق فاصله ای است که رهرو در آغاز راه از خود تا دوست احساس می کند گر چه او دور نیست و از رگ گردن به انسان نزدیک است ولی به دلیل عدم خودسازی و نبود آمادگی درونی این احساس حاصل است. حافظ تنها به یک اصل توجه و تأمل دارد و همه امید خود را متوجه آن نموده است و آن یار است که به انسان نسبت به هر موجود دیگری نزدیک تر است. **اگر رضا و خواست دوست را داشتی هجران یا وصل لزومی ندارد و ملاک کار و دلیل راه عشق همان رضای دوست خواهد بود.** دوری و هجران در ابتدای راه رهرو را رنج می دهد و بر غم و اندوه او می افزاید ولی بتدریج که مراحل را طی نمود و به رتبه بالای عرفان و معرفت رسید فقط به رضای دوست خواهد اندیشید که اصل و اساس رسیدن به کوی دوست است.

۱۵۶- حضوری گرهمی خواهی ازو غائب مشو حافظ

اگر می خواهی که در پیشگاه الهی حاضر باشی و عظمت و بزرگی او را درک نمایی هیچگاه با اعمال بد و ناصالح که درون را تیره می کند از او غائب و دور نشو. **چون با رفتار و نیات پاک می توان به او رسید.** و هر چقدر انسان با انگیزه بهتر و سلامت درون و دوری از گناه خود را آماده سازد در محضر او به شایستگی حضور خواهد یافت. او هیچگاه غائب نیست و پرتو لطف و کرم و رحمت او همه هستی را پر نموده است.

۱۵۷- صلاح کار کجا و من خراب کجا ؟

بین آن انسانی که هست و آن انسانی که مطلوب است و باید باشد تفاوت زیادی وجود دارد و انسان بدون سیر و سلوک و تعلیم و تربیت به نقطه مطلوب نمی رسد چون در گذر زمان و عبور از تحولات زندگی به شکل خاصی از شخصیت و فکر و تغییر می رسد که بین او و حقیقت فاصله می اندازد. و این فاصله ها نشان می دهد که او چقدر از اوضاع واقعی خود دور می شود!! در صورتی که با همت و تلاش و ایمان درست و راهی را که عاشقان واقعی خدا رفته اند می توان این راه دشوار را کوتاه نمود و از این مرحله خرابی و آلودگی که در دنیا نصیب ما شده است به آنچه را که صلاح ماست که طرح بزرگ جهان برای ما در نظر گرفته است نائل آئیم.

۱۵۸- هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست !!

هر مشکلی که داریم و هر بلایی که بر سر ما می آید از خودمان و از نیات و اعمال بد ماست. چون این سرنوشت بد که از آن می نالیم ناشی از ناسازگاری و مشکلاتی است که در اندام و شاکله وجودی ما واقع شده است. و در این رابطه کسی و یا چیزی مقصر نیست. الطاف حق بر انسان فراوان است و در این موضوع خدای مهربان کوتاهی ننموده و کم نگذاشته است. پس اگر خواستیم که آن مشکلات و ناسازگاریها را علاج کنیم باید به خود آئیم و آن نقص ها در خود را ریشه کن سازیم و به تربیت و تعلیم و خودسازی خود بپردازیم. این نکته سر آغاز همه تلاش ها را تشکیل می دهد چون انسان وقتی از پیمودن راهی باز می ماند فلک و طبیعت و روزگار و دهر و... را متهم به دخالت و اشکال تراشی می نماید و در عوض آنکه خود را به بازار نقد ببرد مشکلات را به گردن دیگران می اندازد و اینگونه برخورد و روش ، او را از خودسازی و رسیدن به حق محروم می سازد. در حالیکه انتقاد از خود و پی بردن به استعدادها و توانمندی های درون باعث می شود تا راه درست شناخته گردد و موانع بتدریج با تلاش برطرف گردد.

۱۵۹- در روی خود تفرج صنع خدای کن

در آفرینش خود شگفتی های زیادی وجود دارد که اگر با دقت نگریسته شود آثار خلقت الهی در آن دیده شده و درس بزرگی برای انسان خواهد بود. این خود شناسی و پی بردن به صنع الهی که به شکل کامل و حساب شده در انسان وجود دارد هر بیننده و داننده را به تعجب و اقرار به توحید و قدرت الهی وامی دارد. و این شناخت و خودشناسی عامل پیشرفت ها و شناخته های بعدی خواهد بود. چنانچه موجودات عالم از حیوانات و گیاهان و جامدات با هم مقایسه شوند انسان برترین موجود است و دقت در اعضا و جوارح و رفتارها و استعدادها و امکانات او باعث تعجب و تکریم و سپاس آدمی خواهد شد. گشتن و پی بردن به کارآمدی و شگفتی وجود انسان بزرگ ترین شناخت ها و آگاهی را به او خواهد داد .

۱۶۰- گره ز دل بگشا و ز سپهر یاد مکن

اشاره به دنیای درون و برون آدمی است. اگر دنیای فکر و اندیشه و احساس انسان از نامالیمات و کژیه و انحرافات مبرا شود جهان برون بهتر و مؤثرتر دیده می شود و این انسان خودساخته با دیدگان شایسته و زندگی درست به سوی رشد و ترقی گام خواهد برداشت و گناهان و گرفتاریها را به گردن سپهر و فلک و آسمان نخواهد انداخت. حافظ در مرتبه های گوناگون از جهان و دنیای اطراف انسان به زشتی یاد می کند و آن را با الفاظ بی عهده فلک ، رهن دهر ، کار جهان مثل غنچه بسته است، دنیا نقش خرابی دارد، سفله پرور است ، چرخ شعبده باز ، هیچ در هیچ ، گردون دون پرور ، جهان فریبکار، جهان بی بنیاد و یاد می کند. ولی در اینجا به خود انسان تکیه دارد و به او می فهماند که به خود متکی باشد و از استعدادهای درونی خود برای رشد خود بهرمند گردد. و این نگاه واقع بینانه راه ترقی را به او می نمایاند.

۱۶۱- دلا بسوز که سوز تو کارها بکند

دل همان دنیای پرتلاطم درون و فطرت آدمی است. و این درون گاهی بی توجه و بی احساس است و دنیای مادی این عنصر معنوی و ملکوتی را سخت و بی تمایل می کند و نقش اصلی را از آن می گیرد. دلی که سوز عشق دارد و نگران عشق به حق و حقیقت است و جهان را از دریچه آن می بیند با توجه و راز و نیازهای شبانه و تلاشهای عرفانی لطف خدا را بخود جلب خواهد نمود. ولی دلی که در آن سوزی نباشد تحولی ندارد و شوری در خود و در زندگی قادر نیست برانگیزد. و لذا از اینجا تفاوت اصلی بین مردان خدا

با انسانهای معمولی پیدا می شود. کسانی که زندگی دیگران و غم و شادی آنان بر چنین مردانی اثر می گذارد مردان بی تفاوت و بی احساس نیستند بلکه با پاکسازی درون خود دنیای خود و دیگران را بسوی کمال و معنویت متحول و دگرگون خواهند نمود.

۱۶۲- حجاب راه توای حافظ از میان برخیز

من یا او؟! سؤالی است که عارف از خود می پرسد. او در کمال حسن و مطلوب است و در استغناء کامل بسر می برد و انسان مظهر احتیاج به ذات اوست تا در زیر سایه لطف و رحمت او بیارامد. این رابطه اصل و اساس عرفان و شناخت حق را تشکیل می دهد. آیا خداوند مانع این رابطه حسنه و محبت آمیز است یا انسان؟! به این سؤال باید وجدانی جواب داد تا به حقایقی برسیم. از جانب خدا که اشتیاق و خواستن بسوی انسان است چون وقتی او را آفرید به خود احسن الخالقین گفت و خود را ستود. و از طرفی انسان می داند که به جز خدا کسی را ندارد چون روی هر چیزی که تکیه کند و خود را محور استواری خود تلقی نماید روزی آن افول نموده و در افق نابودی به زوال و محو شدن پیش خواهد رفت. بوضوح دیده می شود که انسان از بیان این نیاز خودداری می کند و در گرداب خودخواهی و خودمحوری و خودکامگی دست و پا می زند. پس چه کسی مانع راه است حضرت دوست که پیش از خلقت انسان در طول میلیاردها سال همه گونه نعمتها را برای زندگی انسان آماده نموده است یا خود انسان که کبک وار سر در خاک دنیا فرو برده و از سیر و باز سازی خود بازایستاده است؟! **حافظ می گوید که این انسان است که با شخصیت کاذب و غیر واقعی خود راه رشد را بسوی خود می بندد که اگر او از سر راه برخیزد و به خودسازی بپردازد مشکل حل می شود.**

۱۶۳- گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض

در رابطه پاک عشق و عاشقی بین انسان و خدای مهربان آن چیزی که مهم و اولویت قرار می گیرد خود انسان و قصد و نیت او. انسان تا زمینه لطف و فیض الهی را در خود فراهم نسازد مشمول آن نمی شود و این خودسازی عرفانی که بسیار آن تأکید شده است برای آن است که انسان لایق و شایسته جذب رحمت و برکات حق گردد. **بقول حافظ باید ذات انسانی و گوهر و ضمیر درونی او پاک و خالی از نقص و تباهی باشد تا توجه و فیض حق بر قلب و درون او متجلی گردد و او را بالا بکشد و سر بلند نماید.** گوهر های ناپاک نه تنها به عشق روی نمی آورند بلکه به مقابله با آن بر می خیزند که حافظ در باره موانع انسانی سخن ها و نگرانی ها بروز داده است. و تمام این آزارها و مشکلاتی را که برای اولیا و مردان خدا و سبکباران عالم فراهم ساخته اند غیر از این بد گوهران هستند؟! پس ملاک کسب رحمت و توجه حق باید اخلاص و آمادگی درونی باشد.

۱۶۴- روزگاری است که دل چهره مقصود ندید

این ندیدن و درک ننمودن یک مرحله از سیر و سلوک حافظ است. بطور کلی غزلیات حافظ سیر و سلوک عرفانی و تجربیات و دریافتهای خود را نشان می دهد و به شکل هنرمندانه ای آن را برای درک دیگران تصویر می کند. به احتمال قوی یکی از مراحل اولیه سلوک است که هنوز به تجلی نرسیده است و در هجران و فراق بسر می برد و شایستگی های لازم را برای دریافت نور تجلی که همه جان و وجود او را در بر گیرد نرسیده است. تلاش ها باید ادامه یابد و پایداری و صبر باید تداوم داشته باشد تا لطف او حاصل گردد. **ناامیدی و طی کردن نیمه راه نوعی انحراف و شکست است و این نشان می دهد که هنوز رهرو بطور جد راه را نپذیرفته است و قدرت ادامه کار را ندارد.** دیدن چهره مقصود برای کسی است که به مرحله پذیرش دوست رسیده باشد و مورد عنایت و توجه او قرار گیرد. که در باره حافظ چنین هم شد.

۱۶۵- چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است

با دیدن و گوش دادن به حرام و خطا و گناه، درون انسان تیره و تاریک می گردد. و انسان آلوده به گناه چشمان آلوده می یابد و با این چشمان آلوده نمی تواند حسن و زیبایی آن خدای مهربان که جان جانان و از همه عزیزان عزیزتر است مشاهده نماید. با دیده و نگاه پاک می توان نظر بر آن پاک انداخت. **افراد آلوده که دل و دیده آنان ناپاک است از درک عظمت الهی و شناخت آن و پیروی و اطاعت از او محرومند و قادر نیستند که او را درک کنند و در زندگی و فکر و عمل خود او را وارد سازند.** تا به جهان معنویت و حق و عشق آشنا شوند و رنگ حقیقت به زندگی خود دهند!!

۱۶۶- از در خویش خدا را به بهشتم مفرست

نظریه حافظ پیرامون رسیدن انسان به قرب الهی اینگونه است. که انسان تنها با کسب لیاقت ها و شایستگی ها و با سعی و تلاش های خود به تنهایی نمی تواند مراحل رسیدن به دوست را حاصل کند! چنین است؟! چون انسان موجودی محدود و ضعیف است و احتیاج همه اجزای او را در بر گرفته است در حالیکه خدای مهربان در حد کمال استغناء و بی نیازی است و احتیاج و کمبود در ذات او راه ندارد. رسیدن به حضرت دوست به این سادگی ها و با چند عمل صالح و عبودیت حاصل نمی شود بهر حال اعمالی که داریم و نیت و شخصیت ما در آن حد و اندازه ای نیست که بهشت پاداش آن باشد و یا بتوانیم به لقاء الهی برسیم! از یک طرف ما کوچک و بی اهمیتیم و از طرفی او بزرگ و بی نیاز می باشد. اگر با این اعمال و رفتار و سایر فعل و انفعالات بخواهیم جایگاهی از معنویت و بهشت را برای خود دست و پا کنیم چندان حائز اهمیت و با ارزش نخواهد بود. در حالیکه رسیدن به کوی دوست و بدست آوردن رضای دوست آنچنان با ارزش است که بهشت در برابر آن چیزی بحساب نمی آید. اصولاً دعوا و اختلاف عارف و زاهد در همین یک نکته است.

۱۶۷- در حریم عشق نتوان زدم از گفت و شنید

جاده با عظمت و بزرگ عشق به حق با تجربیات کوچک و اندک ما پیموده نمی شود و انسان که بطور معمول در جاذبه های دنیایی و هوی و هوس ها و خود بینی ها افتاده است قادر نیست صراط عشق را طی کند. از خود گفتن و از شنیده های خود دم زدن نوعی ساده لوحی است. چون باید مکتب عشق را آموخت و در کنار رهبران معنوی که راه عشق را طی نموده اند قرار گرفت و سراپا چشم و گوش بود تا خطراتی که انسان را تهدید می کند و موانع راه هستند یکی پس از دیگری با صبر و تحمل پیموده شود. تنم و راحت طلبی که انسان بطور طبیعی بدان گرایش دارد مانع پیگیری کار می گردد و در همت و تلاش های انسان خلل و ناامیدی ایجاد می کند و تجربه های عادی معمولاً ناقص و بدون پشتوانه هستند در حالیکه سخنان و رفتار مردان حق صادقانه از مسیر عشق انسان را عبور می دهند!!

۱۶۸- پای ما لنگ است و منزل بسی دراز

این یک حقیقتی است که صراط حق بخاطر مهم و پر خطر بودن طولانی است و انسان بخاطر محدودیت در استعداد و همت و راهنمایی ضعیف و ناتوان است. و در سیر این راه با دشواریهای جدی و عمیقی روبروست. از یک طرف انسان است و از طرفی خدای عالم که در کمال حسن و اقتدار است. و در دیدگاه حافظ ما چون گدایی ره نشین و او خدایی مقتدر که بر جهان مسلط است حال این انسان چگونه و از چه طریقی می خواهد خود را به او برساند و به وصال و لقاء او نائل آید؟! اگر به این موفقیت دست یابد به سعادت ابدی رسیده است و در کوی او و در کنار رحمت بی پایان او خواهد آرامید و چه سعادت بالاتر از آن. حافظ رسیدن به کمال را وظیفه او نمی داند ولی دریافته است که او بسیار مهربان است و انسان را دوست دارد و بدنبال سعادت انسان است و جهان کهکشانی و سیارات و آنچه را که در بین آنهاست برای انسان آفریده است. این سرمایه گزاری سنگین و بالاتر از تعقل آدمی است انسان را شگفت زده نموده و در بهت و حیرت فرو می برد. اگر انسان این عظمت را در خود احساس کند به او نزدیک تر می شود و او با محبت، انسان را در رحمت و غفران خود جای می دهد!!

۱۶۹- شرمم از خرقه آلوده خود می آید

خرقه لباس پاره و وصله داری که غالباً از پشم و کرک ساخته می شده و افراد عارف می پوشیدند و در اینجا خرقه نشانه شخصیت معنوی و تلاش های عرفانی انسان است. ولی حافظ که مرد عمل و اخلاص است و از عمل کرد خود ناراضی است و آن را برای رسیدن به حضرت دوست کافی و شایسته نمی داند زبان به انتقاد می گشاید و احساس شرم می کند!! این نگاه به خود و به عملکرد خود صرفاً برای کسانی است که قصد رشد و ترقی معنوی دارند و می خواهند تا از راه خودسازی و کسب مقامات و فضائل اخلاقی و ریاضت نفسانی خود را تربیت و آماده سیر و سلوک کنند و این خود شکستن شامل آن خوی می شود که کاذب و نالایق است و مانع راه می شود که فرمود (تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز).

۱۷۰- شرممان باد ز پشمینه آلوده خویش

یک انتقاد و تجزیه و تحلیل از خود است. و این نگاه عمیق و صادقانه ای که در بسیاری از مواقع حافظ از خود دارد نشان می دهد که او در سیر و سلوک خود چقدر جدیت و درستی را پیشه و افکار و همت خود ساخته است. پشمینه اشاره به شخصیتی است که حافظ و یا دیگر عارفان در بدو راه از خود ساخته اند که چندان کامل نیست!! این منی که هنوز از خودخواهی ها و وسوسه های نفسانی و دنیا طلبی دور نشده است و پشمینه، آلوده به معصیت اخلاقی و از فضائل انسانی که لایق دوست باشد فاصله گرفته است انسان تیز بین شرمنده می شود و افسوس و پشیمانی دارد که چرا در خودسازی خود نکوشیده و عمر را تبه کرده است. البته انسان پس از این نگاه صادقانه با همت و کمک انفس مردان خدا در صدد رفع آن نقیصه در خود خواهد رفت و در آینه نزدیک به مقام عرفانی خواهد رسید. آن منفی گرایی به نفس باعث مثبت گرایی عملی بعدی خواهد شد و راه رشد معنوی را برای انسان به ارمغان خواهد آورد.

۱۷۱- تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود؟؟

سخن پیر و عارفی است که خطاب به حافظ گفته است. ولی این سخن عام است و مربوط به همه. سخن این است که چرا انسان در خودسازی خود در کسب رشد معنوی تلاشی از خود نشان نمی دهد و در تاب و توان نیست. در کنار مردان خودساخته که عمری را به جمع ارزشها و کرامت پرداخته اند انسان به بهبودی و موفقیت می رسد به انجام امور نیک تشویق و ترغیب می گردد و با انگیزه بسوی خوبی ها در حال حرکت و جنب و جوش خواهد بود. انسان با ارزش ها و فضائل معنی می یابد و شناخته می شود و به اوج می رسد پس باید در این راه بی وقفه در تلاش باشد و کار و فعالیت انجام دهد. همه جهان با همه امکاناتش در اختیار انسان و مسخر و مطیع فرمان او هستند. حال اگر او در کسب ارزش ها نکوشد و آن نقشی که باید داشته باشد از خود نشان ندهد خسارت می بیند و بدون عشق و شناخت حق جهان را ترک می کند. خسرالدنیا و الآخرة.

۱۷۲- طریق صدق پیاموز از آب صافی دل

باید عمل و کردار شایسته و درستکاری با درون و نیت انسان که صاف و پاک است هماهنگی و تأثیر پذیری داشته باشد. اگر انسان با نیت صاف و پاک عملی را انجام داد بی شک آن عمل بر صدق و راستی خواهد بود که عمل در بیرون دیده می شود و آثار و تأثیراتش مشخص است ولی همین عمل ریشه در دل و درون انسان دارد که اگر در مسیر آب زلال و پاک درون قرار گیرد عمل هم سودمند و دارای ارزش خواهد شد. خود عمل به تنهایی و بدون تکیه و پشتوانه دل صاف و پاک امکان بروز نخواهد داشت. و لذا اعمال ریاکارانه و پرفریب و نیرنگ برای آن است که دیگران را گول بزنیم و باطل را در دیدگاه آنان حق جلوه دهیم. پس این خودسازی است که به درستی و راستی عمل انسان را شکل خواهد داد.

۱۷۳- از این مرقع پشمینه نیک در تنگم

(مرقع پشمینه) خرقة از جنس پشم که دارای وصله های فراوانی است و نشان دهنده شخصیت و موضع گیری عرفانی من است. سخت در نقص و کمبود هستم و نتوانسته ام که خود را به عرفان و شناخت واقعی برسانم!! چرا این تلاش ها به جایی نمی رسد و عارف نگران اوضاع خود است و خود را لایق آن مقام عالی عرفانی نمی داند؟! چون هنوز به عشق الهی رنگین نشده است و صیغه خدایی نگرفته است و با محبت و تحول اکسیری عشق دگرگون نگردیده است!! بدون عشق واقعی که حافظ مراحل و مسیر آن را مشخص کرده است نمی توان به مقام آن رسید و خود را عاشق و شیفته حق جلوه داد و معرفی نمود. خودسازی و دگرگونی درون بر اساس عشق الهی سکوی پرش انسان رهرو است و باید این راه گرانقدر را انسان از خود شروع کند چون او نقطه آغاز است و منظور آفرینش او می باشد که در پایان آفرینش آمده است ولی در آغاز آفرینش منظور او بوده است و بس. و ظاهراً هدف اصلی از آفرینش انسان است و رشد و بالندگی او در جهت رسیدن به رضای دوست.

۱۷۴- شستشویی کن و آنکه به خرابات خرام

خرابات محل خودسازی و تحول عاشقانه است. اکسیر قوی عشق در خرابات انسان را دگرگون می سازد و متناسب وصال و لقاء الهی می گرداند. ولی برای ورود به آن باید یک آمادگی و انگیزه داشت که موتور جهش انسان است که بدون این حرکت

اولیه نمی توان در خرابات به خودسازی پرداخت. این شستشوی اولیه قبل از ورود به خرابات همان (هدی للمتقین) است. هر کسی در معرض وزش هدایت الهی قرار نمی گیرد و مراحل سیر و سلوک عشق را نمی تواند طی کند. چرا قبل از ورود به جایگاه خودسازی عرفانی باید آمادگی قبلی داشت؟! چون انگیزه ها و خواستن های اولیه قبل از ورود ما را برای بهسازی نفس یاری می رسانند و راه را برای بهبودی و رشد و تعالی هموار می گردانند. اگر قرار باشد که افراد بی انگیزه و مشکل دار و دنیا طلب وارد اینگونه مکانهای پاک و معنوی شوند افراد صادق از ورود به آن پرهیز خواهند نمود. در این صورت آن اهدافی که در این جاها انتظار هست حاصل نمی شود. **خرابات محل شکستن خودی ای است که انسان با خودخواهی های خود ساخته است.** و بنا نمودن آن خودی ای است که مطلوب و رضای خداست که توسط مردان خدا به دیگر انسان های طالب تعلیم داده می شود. مصداق واقعی این خرابات زیارت خانه خدا و انجام مراسم حج است.

۱۷۵- پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدر آی

طبیعت نور و مظهر آیات الهی است. طبیعت یکی از آیات بزرگ الهی است. که از زیبایی های آن انسان دست پر قدرت حق را می بیند و در تحیر و شگفتی فرو می رود. انسان با اینکه از طبیعت است و در آن رشد می کند ولی نباید در آن زندانی شود و همه استعداد های خود را صرف آن نماید و دنیا را پایان راه خود تلقی نماید!! حافظ چند نصیحت عارفانه می کند. **(پاک شو)** به گناه و خطا و فسق و فجور مبتلا نشو و در خودسازی خود تلاش کن. **(صافی شو)** درون را به آن مرحله پاکی برسان و صاف و بدون هر گونه شائبه و کدورت شو. **(از چاه طبیعت بدر آی)** خود را در طبیعت زندانی و محبوس نکن. اصل تو از عالم بالاست و باید خود را به آنجا برسانی. **غوطه وری در باتلاق دنیا یعنی نابودی در حالیکه سیر به سوی ارزش های معنوی و ملکوتی یعنی ورود به دنیای واقعی که بدان تعلق داریم و باید در آنجا باشیم تا از نعمتهای الهی بهره مند شویم.**

۱۷۶- تاج شاهی طلبی؟ گوهر ذاتی بنمای

توجه حافظ به انسان و استعدادهای آن بسیار عجیب است و در عین اینکه او را از دنیا طلبی و غرق در لذت خواهی منع می کند و بر حذر می دارد ولی به درون و آن گوهری که در آن خوابیده است مطلع است و می خواهد تا انسان با گوهر با ارزش و آن جام جهان نمای درون خود تحولی در خود پدید آورد همان گوهری که خدای عالم در فطرت او به رسم امانت گذاشته و از او خواسته که از آن به جهان بنگرد و جهان و رب خود را بهتر بشناسد و مراحل کمال و رشد را طی کند. پس **اگر آدمی مایل به تکامل است و تاج شاهی طلب می کند تا به اوج انسانیت و تعالی و فضائل برسد و در نظر دوست صاحب قدر و جاه شود باید به خود و به درون خود مراجعه نماید و گوهر ذاتی و استعدادهای غنی درونی خود را کشف کند و غبار از روی آن بشوید و حقایق را در آن ببیند.** حال اگر تاج شاهی عرفان و قرب به حق را می خواهد باید به گوهر ذاتی خدادادی مراجعه کند. گر چه راه دوری نیست و در همین نزدیکی هاست ولی به فکر و همت و تلاش پی گیر نیازمند است که اگر موفق شد خوشا به حالش که از دنیا رسته و به او پیوسته است.

۱۷۷- روی جانان طلبی آینه را قابل ساز

در صورتی خواهی توانست که روی جانان را درک کنی و به حقیقت آن نور لایزالی پی ببری که آینه درون خود را از پلیدی ها و ناپاکی های گناه و انحراف و خطا مصون نگهداری و گرد و غبار را از آن دور سازی. یعنی خودسازی مقدمه و زمینه شناخت خدای جهان است. خدایی که از جان خود در ما دمیده و انسان را با کرامت نموده است و خود جان جانان است و عزیزتر از همه است. چون طلب روی جانان و دیدن آن آرزوی هر انسانی است. **وازی اینکه او ما را بپذیرد و در گوی خود جای دهد انسانها از درد و غم رها می شوند و دنیا با همه عظمت و رنگارنگی در نظر آنان کوچک و حقیر می آید چون با ارزشی آشنا شده اند که به مراتب از دنیا بزرگ تر و برتر و با دام تر است.** نگاه به جاودانگی و رسیدن و در مسیر آن قرار گرفتن تنها از طریق عشق به خدا بدست می آید. هر چیزی که معنوی است و پیش اوست دارای بقاست و جاودانه است و آنچه که در نزد ماست روزی از بین خواهد رفت ما باید از فنا به بقا و جاودانگی حرکت کنیم و در صورتی تحقق خواهد یافت که خود را با دوران خودسازی قابل و لایق سازیم ان شاء الله.

۱۷۸- بر اهرمن ننابد انوار اسم اعظم

نور پاک الهی که رحمت و لطف اوست بر اهریمنان و دشمنان انسانیت جلوه نخواهد نمود چون آنان لایق این کار نیستند و زمینه و بستر جذب این خوبی ها و حسن و کمال را ندارند. بلکه انسان هایی که در مکتب خودسازی و عرفان و معرفت آینه درون را پاک نموده اند قابل هستند تا اسم اعظم الهی بر قلب نازنین آنان بتابد و آنان را دگرگون نموده و رنگ خدایی بخشد. کسانی که یا اهرمنند و یا راه و فکر آنان را در سر می پرورند با حقیقت کاری ندارند و از نسیم خوشبوی و معطر عشق الهی و نور و تجلی معنوی بهره ای نخواهند داشت چون با آن بیگانه اند و مساعد این لطف و نور نیستند ولذا در زمین شوره زار دانه پاشیدن چه سود!!

۱۷۹- دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس

صومعه و دیر محل عبادت و خودسازی معنوی است البته اگر این نگاه عبادی با عشق به حق عجین نشود و آتشی از عشق در عابد ایجاد نکند تنها یک سری اعمال تکراری و یکنواخت که فاقد رشد و بالندگی معنوی است در انسان باقی می گذارد ، بطوری که برای رسیدن به بهشت و مراحل کرامت و درجات معنوی این عبادت صورت گیرد نه آن مسیر دوستی و علاقه قلبی عاشق به معشوق. خرقة عارفانه که نشان شخصیت واقعی است از طریق عشق پاک بدست می آید و شخصیت های دروغین و ریاکارانه که هدف اصلی آنان نفوذ در مردم و اقتدار مادی است سد راه پیشرفت عرفانی و خداشناسی است و باعث نگرانی و دلنگی عارف و دانای سیر و سلوک است!! چون با صداقت و راستی می توان در صراط مستقیم حق به مقصود عشق به حق رسید و تنها به راه به او و همه حقایق ختم می شود و آن راه حق و صراط مستقیم عشق است.

۱۸۰- من و همصحبی اهل ریا ، دورم باد

اهل ریا کسانی هستند که با حق و رهروان حق مخالفند و این مخالفت را در اکثر مواقع پنهان می کنند و با زبان موافق ولی با عمل دشمنانه تیشه به ریشه اهل عرفان و مردان خدا می زنند. اهل نفاق و دورویی چون حقیقت را نشناختند راه کفر و الحاد را در پیش می گیرند ولی برای آنکه در جامعه و بین مردم جایی و جایگاهی برای خود باز کنند از این روش استفاده می کنند تا آنان را بفریبند و در ایمان و رشد معنوی مردم خلل ایجاد کنند. جبهه نفاق بسیار وسیع و روش آنان یک روش معمول و متداول است و حافظ از رنجی که از آنان می کشید هیچگاه نمی خواست تا با آنان باشد و با آنان همصحبت گردد. چون آنان حق را نمی شناسند و در زمره نادانان و باطل محسوب می شوند بطور دائم مزاحم مردان حق هستند و با اندیشه باطل و غلط خود بذر شبهه و نفاق در جاده حق می کارند و بر نگرانی و تشویش رهروان حق می افزایند. اهل عرفان با اهل ریا در دو جبهه و مسیر مخالف هم هستند و اهل ریا ترمز حرکت مردان خدا می باشند. هدف عرفا بیان حق و رسیدن به حضرت دوست است در حالیکه اهل نفاق و سالوس در فکر نفوذ در مردم هستند تا از این طریق به اقتدار و قدرت سیاسی یا اقتصادی دست یابند و این تصویر نشان می دهد که نمی توانند در یکجا جمع شوند و با هم مشارکت و همفکری داشته باشند. البته شناخت منافقان و دورویان در اکثر مواقع تنها از افراد کاردان و زیرک بر می آید و مردم معمولی غالباً فریب آنان را می خورند و دچار خسارت مادی و معنوی می شوند و تاریخ از اینگونه دغلبازان پر است!!

۱۸۱- آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت

زهد در عمل بی میلی به زخارف دنیایی است و زاهد کسی است که در قبال اعمال صالحی که انجام می دهد بهشت خدا طلب می کند. برای حافظ که همه چیز را در مکتب عشق می بیند این رفتار کافی نیست و دارای نواقصی است. چون انسان باید خود را به او برساند و در کوی او قرار گیرد و هدف تنها اوست نه بهشت او. این نگاه عاشقانه به خدا و به جهان است که با نگاه زاهدانه که تکیه به داد و ستد و گرفتن بهشت و خوشی ها را دارد کاملاً متفاوت است. در نظر حافظ که مرد عمل و عرفان است این زهد خشک گاهی اساس دین و شریعت را به مخاطره و آسیب خواهد انداخت. چون روشی که در آن جاذبه و زیبایی برای دعوت و کشیدن دیگران به حقایق و آئین دینی نداشته باشد به تدریج مردم از آن بری خواهند شد. چون اساس عرفان عملی با عمل به آئین و شریعت اسلامی تحقق می یابد و نقطه آغاز عرفان عمل به احکام شریعت است پس اگر از فریب و زهد ریاکارانه دست بر نداریم به حقیقت شریعت و آنگاه به عرفان و خداخواهی نخواهیم رسید.

۱۸۲- حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو

اصل محور زندگی را عشق و معرفت تشکیل می دهد و زیبایی و خوشحالی از طریق عشق و دوستی با حق حاصل می شود و هر آنچه که انسان طالب آن باشد از دریچه عشق قابل دسترسی خواهد بود. راه مطمئن همان راه عشق است و بس. بهر حال راه عشق راه میانبر و تأثیر گذاری است و حال اگر بخواهیم از راه جستجو و تحقیق راز جهان و تحولات آن را بدست آوریم بی شک به نتیجه ای نخواهیم رسید. معماها و مطالب ناگشوده و فراوانی که در پیش روی انسان جلوه نمایی خواهند نمود بقدری است که انسان از حل آنان عاجز و عمر او هم کوتاه و کافی نخواهد بود! **اسرار عالم و آن رمز و رازهایی که جهان بر اساس آنها شکل گرفته است بدون کشف و بینش عشق قابل حصول و دست یافتن نخواهد بود.** چون سخنان جستجوگرایانه انسان که از دریچه عقل و محاسبات تجربی بدست آید و کاری با درون نداشته باشد چون و چرایی بیش نیست و عاقبت نتیجه ای بدست نخواهد آمد!!

۱۸۳- در بزم دور یک دو قدح درکش و برو

در مجلس عشق و معرفت که در این روزگاران برقرار است به اندازه ای که می توانی به عشق و سیر و سلوک گرایش نشان بده و اگر به کمال آن نرسیدی نا امید نشو و به راه خود ادامه بده و به آن قناعت کن که سهم تو از این خوان الهی همین خواهد بود و بس. چون همین مقدار هم برای تو کافی است که به سعادت برسی و دچار مشکلات در این دنیا نگردی. **هر کس به قدر همت خود در این راه عشق شرکت کند و از آن غافل نباشد.** به نظر می رسد که حافظ به حداقل گرایش به عشق برای بعضی ها بسنده نموده است چون ارزش عشق بسیار است و انسان لایق آن است تا بر مدار عشق زندگی کند و بر اساس آن هستی خود را رقم زند.

۱۸۴- به هرزه بی می و معشوق عمر می گذرد

هشدار حافظ به همه کسانی است که در چرخ دنده های تحولات دنیایی گیر افتاده اند و می چرخند و از عشق بی بهره اند و به دنیا گرایش عمیق یافته اند و حق و عشق به حق را از یاد برده اند. اگر بنای زندگی و آن کارهایی که انجام می دهیم بدون وابستگی و عشق به حق باشد و راه و یاد دوست که خدای مهربان و رحمن و رحیم است در قلب ما نقش نداشته باشد زندگی را به بیهوده و هرزه گذرانده ایم و **این دیدگاه عاشقانه و عرفانی حافظ است که زندگی بدون عشق واقعی هیچ و هرزه است.** زندگی مادی که انسان تنها با دنیا و جلوه ها و تعلقات آن در داد و ستد است هیچ گونه ارزشی ندارد و انسان بدون پرواز معنویت که در باتلاق پرهیاهو و زرق و برق این دنیا افتاده است نمی تواند از آن خارج شود مگر از طریق قایق پر قدرت مستی حق که در شراب طهور الهی در حرکت است. اگر جامی از آن بنوشی معنی زندگی را عالی تر و بهتر درک خواهی نمود و زندگی در نگاه تو طوری دیگری خواهد شد که با گذشته متفاوت است. حافظ عارف که مفسر و رهرو عشق خدایی است همه را دعوت به این عشق خدایی می کند و آن هنر حافظ است که به بشر هر عصر و زمانی هدیه داده است.

۱۸۵- کام خود آخر عمر از می و معشوق بگیر

این نکته حافظ اشاره به این حقیقت است که حال که پس از سالها زندگی به آرزوهای خود نرسیدی از طریق مستی ناشی از عشق به حق و معشوق و محبوب حقیقی که خدای متعال است به آرزوهای خود دسترسی پیدا کن. خواسته ها و آرزوهای زودگذر دنیایی بسیار است و ذهن آدمی را بخود مشغول می دارد و بقدری برای او مهم است که دل کندن از آنها برای او غیر ممکن است در حالیکه آنچه را که باید مورد حب و دوستی انسان قرار گیرد معشوق و محبوب حقیقی خدای متعال است. این حسن و زیبایی بی نظیر و کمال اوست که عالم را مشحون از رحمت خود نموده است پس چه بهتر تا خود را به قُرب حق نزدیک کنیم و تمام راههای نرسیده را با ورود به آن کامل کنیم و اینگونه است تا معنی زندگی را دریابیم و به حقیقت رهسپار ابدیت شویم. حافظ با این نظریه عرفانی خود راه درست زندگی و آینده را به انسان نشان می دهد ولی متأسفانه همه انسان ها به این شکل فکر نمی کنند و بر خلاف دریافت ها و تفکرات ایشان راه دنیا و علاقه به آن را در پیش گرفته اند و دست به هر کاری که بخواهند می زنند و ارزش ها برای آنان مفهومی ندارد. با تمام تلخی های زندگی دل به آن لحظات کوتاه شادی و لذت

زندگی چشم دوخته اند در حالیکه اگر با نگاه حافظ به زندگی نگریسته شود جهان بسیار بزرگ و گسترده است و انسان در این جهان بینی جهان و ماوراء جهان را به نیکی خواهد شناخت و زندگی را بر اساس ارزش های متعالی الهی بنا خواهد نمود و به سیر و سلوک برای حفظ کرامت و ابدی بودن انسان کام بر خواهد داشت. انسان مادی کوچک و حقیر است ولی انسان حافظ با خداست و محبوب و معشوقی غیر او ندارد و از همه تعلقات دنیایی آزاد است. و خدای متعال مشتاق چنین انسانی است!!

۱۸۶- بیاور می که نتوان شد ز مکر آسمان ایمن

(بیاور می) یعنی به عشق پناه ببر و از جام آن بنوش و مست حق باش تا از مکر و حيله این جهان و مردم آن و حوادث ناگوار و غیر مترقبه در امان و مصون باشی. این مکر آسمان به نظر می رسد که گرفتاریهایی است که برای انسانها به فراخور شرایطی که در آن قرار گرفته است بوجود می آید. و چون پای صحبت انسانها بنشینیم آن گرفتاریها را برای ما نقل می کنند. از حوادث طبیعی تا درگیریها و مسائل فردی و اجتماعی و سختی هایی که در یک سرزمین در طول تاریخ سراغ آدم می آید و غیره که به اشکال مختلف است و حافظ همه آنها را از فریبکاریهای آسمان می داند و سرنوشتی که کسی را گریزی از آنها نیست در واقع مصائب و دردسرهایی است که باید از محیط آن بگذری و عبور کنی. حال چگونه باید از این مشکلات که راحتی و آسایش و رشد را از انسان ساقط می کند به سلامت سیر نمود؟! حافظ بر اساس مشرب عرفانی خود راه عشق و مستی که در جام می متجلی است پیشنهاد می کند و منظور این است که از طریق عشق و شیفگی به حق و آثار و دگرگونی های ناشی از آن می توانی دچار این خسارتها نشوی و موفق از این گردنه ها عبور کنی و سربلند باشی.

۱۸۷- بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم

(می) همان شراب طهور و پاک عرفانی است که حافظ از قرآن الگو برداری نموده است شرابی که ساقی آن حضرت دوست است و به هر کسی که لایق آن باشد در جام وجودش می ریزد و او را مست خود می کند. این شراب صاف و بی غش و خالص که هیچگونه شائبه و ناخالصی و خلل و نقص در آن نیست و با هیچ افکار و اعتقاد غلطی شکل نگرفته باشد و تنها از جانب او که خدای عالم است رسیده باشد این شراب صاف شده و کامل و خالص که انسان عارف و سالک بدست آورد و بنوشد پرده های پندار و اوهام و تصورات غلط از جلوی چشمان او کنار خواهد رفت و انسان عاشق که شیفته حق است راز عالم را می فهمد و گوش و چشمانش به صدای حق آشنا می گردد و راز و پیچیدگی های آن را در می یابد و این درجه سعادت مندی و شوق و موفقیت انسان است. این مقصد عالی تنها از طریق عشق خالص به خدای متعال بدست می آید.

۱۸۸- کار صواب، باده پرستی است حافظا

راه درست زندگی و نقش صحیح انسان در این کره خاکی چیست؟ بهترین کار در این عالم چیست؟ چگونه می توان این مدت کوتاه عمر آدمی را با بهترین و شورآفرین ترین لحظات مورد استفاده و بهره مندی قرار داد؟ شاید هر کسی بر اساس مکتب فکری و گرایشات اعتقادی و باورهای فردی موضوعی را مطرح سازد ولی حافظ تنها راه را راه عشق و مستی حق می داند بطوریکه که انسان دنیا برای او بی ارزش باشد و در عین اینکه در آن به تلاش و رشد مشغول است ولی یک لحظه و زمان اندک از تمایل و گرایش به خدای عالم که در کمال حسن و زیبایی است غافل نیست. با او زندگی می کند و با او به مشاهده پدیده های عالم و تماشای باغ عالم می رود و با او به رشد و ترقی خود ادامه می دهد و تا کوی دوست با اوست و این راه عشق و راه حافظ است که بدون دوست حتی حیات هم نمی خواهد و توحید و یگانه خواهی و یگانه پرستی عارفانه حافظ بی نظیر و قابل تقدیر و تحسین است. یعنی کار صواب و درست در این بازار عالم عشق و پرستش معبود بر مدار شیفگی و عشق به اوست و جز او نیندیشیدن و جز او زندگی نکردن و جز هر چه غیر از اوست دل نبستن. این مقام معنوی و کرامت بشری تنها در سایه با محبت و گسترده عشق به خدا حاصل است نه چیز دیگر.

۱۸۹- حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو

اصل محور زندگی را عشق و مستی تشکیل می دهد و زیبایی و خوشحالی از طریق عشق و دوستی با حق حاصل می شود و هر آنچه که انسان طالب آن باشد از دریچه عشق قابل دسترسی خواهد بود. و راه مطمئن همان راه عشق است و بی بهره حال راه عشق راه میانبر و تأثیر گذاری است و حال اگر بخواهیم از راه جستجو و تحقیق راز جهان و تحولات آن را بدست آوریم بی شک به نتیجه ای نخواهیم رسید. معماها و مطالب ناگشوده و فراوانی که در پیش روی انسان جلوه نمایی خواهند نمود بقدری است که انسان از حل آنان عاجز و عمر او هم کوتاه و کافی نخواهد بود! **اسرار عالم و آن رمز و رازهایی که جهان بر اساس آنها شکل گرفته است بدون کشف و بینش عشق قابل حصول و دست یافتن نخواهد بود.** چون سخنان جستجوگرایانه انسان که از دریچه عقل و محاسبات تجربی بدست آید و کاری با درون نداشته باشد چون و چرایی بیش نیست و عاقبت نتیجه ای بدست نخواهد آمد!!

۱۹۰- به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر

استفاده و بهره مندی و برخورداری از نفس گرم و معنوی افراد عارف و حق آشنا از روش مهربانی و احترام و لطف و محبت و نرمی امکان پذیر است و تندوی بی حرمتی و تحکم و بی احترامی ما را از این خوان گسترده محروم خواهد نمود. دریافت ها و اندیشه های آنان را تنها از این طریق می توان مورد استفاده قرار داد. با رفتار صمیمی و کلام محبت از تجربیات عارفانه آنان بهره مند شوید. **عدم و تمسخر سخنان پرمغز آنان که ریشه در نادانی و بی خبری ما دارد ما را از این سرچشمه هدایت و عرفان دور می سازد و سرانجام راه زندگی ما را به بن بست منتهی می نماید!**

۱۹۱- راز درون پرده ز رندان مست پرس

پی بردن به راز عالم و دانش هایی واقعی که نسبت به زندگی و سرنوشت او تأثیر بسزایی دارند از طریق علوم ظاهری و دانش های معمول و مرسوم بدست نمی آیند بلکه باید به سراغ مردان خدا و عارفان واقعی رفت و آن دانش ها را دانست و فهمید. **کسانی که از طریق علوم حسی و عقل و تلاش در محسوسات می خواهند به رازهای جهان پی ببرند به تنهایی قادر نخواهند شد که به آن حقایق دست یابند در حالیکه مردان پاک الهی که رندانه زندگی نموده و آلوده به خرابیهای این جهانی نشده اند در جام جهان بین درون خود آن را دانسته اند.** حال اگر به آن حقایق علاقمندیم باید به این رندان و عارفان روی آوریم و با خلق نیکو و لطف و نرمی به سخنان آنان گوش دهیم و رهبری های معنوی آنان استفاده کنیم.

۱۹۲- راز درون پرده چه داند فلک ، خاموش!

فلک گردنده و دوار که سیارات در مدار معینی در دور آن در حال گردش هستند از آنچه که برای انسان اتفاق می افتد و از اسرار که سرنوشت ساز است اطلاع دقیقی ندارد و مانباید تصورات خود را به او نسبت دهیم و از او خواسته های نابجا داشته باشیم چون فلک گردنده ، گرداننده ای دارد که او را به سرانجام می رساند. سکوت و خاموشی در این ارتباط شایسته است. **آن آگاهی ها و راز و اسراری که انسان خواهان شنیدن آنهاست و قصد دارد تا به آنها به حقایق عالم دسترسی یابد از فلک کار ساخته نیست بلکه در شاهراه عشق و شیفتگی حق بدست خواهد آورد.** دنیا طلبی و بکار گیری عقل فضول و محدود و جزئی ما را بسوی ظواهر دنیا سوق می دهد و علاقمند می کند در حالیکه عقل عاشق که مست او شده و از خدای مهربان کمک طلبیده است ما را بسوی معنویت و جهان وسیع آگاهی ها سوق می دهد که تنها در مکتب و پای درس عشق الهی بدست می آید و لا غیر. این رازهای ناگفته که در نزد حکیم عالم است به کسانی منتقل می شود که ولی اویند و دوست او محسوب می شوند نه دنیا طلبان و کرکسان که مانند لاشخوران به کندن و خوردن گوشت مردگان مشغولند و تعفن به وجود خود وارد می سازند که بعد خود به تعفن تبدیل می شوند و آنگاه باید در زیر خروار ها خاک آنها را مدفون نمود!!

۱۹۳- ز سر غیب کسی آگاه نیست قصه مخوان

دو جهان داریم غیب و شهادت. جهان شهادت جهانی است که ما بخشی از آن هستیم و در آن زندگی می کنیم و کیهکشانها و سیارات و همه تحولات در آن صورت می گیرد که در حال گذر و گردش است. ولی جهان غیب در نزد خداست و فقط او از آن آگاه است و به هر که بخواهد از حقایق آن آگاه می سازد. پس آن اسراری که مربوط به جهان غیب است کسی از

آن آگاه نمی باشد چون (لایعلمها الا هو). آنچه را که پیام انبیا است تنها از طریق وحی الهی واصل و به اطلاع مردم می رسد و به این منظور، کسی نمی تواند دم از اسرار غیب زند و سخنانی را به آنجا نسبت دهد. چون کسی از جهان غیب سخن بگوید و از معاد و جهان حساب و بهشت و جهنم مطالبی بگوید که ریشه در وحی الهی نداشته باشد بی شک در خطا و گناه بسر می برد و توهمی بیش نخواهد بود. مراجعه به قرآن ابعاد این موضوع را بسهولت آشکار خواهد ساخت.

۱۹۴- رهن دهر نختست مشو ایمن از او!!

دهر و روزگار لحظات و تحولاتی است که بر ما می گذرد. تحولات دنیا و تغییرات آن که انسان بخشی از این تحولات است قابل مشاهده است. حال که ما در درون این تحولات بسوی قهقرا می رویم یا بسوی تعالی و اهداف بلند. روزگار در نگاه حافظ یک راهزن است که هستی و عمر آدمی را که همه چیز اوست به یغما می برد و او متوجه این از دست دادن ها نیست!! هشدار حافظ که بسیار جدی است از آن جهت است که باید کام خود را از عشق بگیری و از عمر خود برای رسیدن به وصال و رضایت دوست استفاده نمایی. حال اگر متوجه این نکته نشدی و جهان را محل دائمی پنداشتی و همه وجود خود را صرف او کردی و عمر گرانبهایه را در داد و ستد به او از دست دادی. باید بدانی برای معنویت و رسیدن به دوست توشه ای جمع نموده ای و کاری برای سعادت خود انجام نداده ای!! هر لحظه بر مدت عمر تو کاسته می شود و تو از حقیقت دور مانده ای و این نشان آن است که تو در گمراهی و ظلمات دنیا مانده ای و آنچه را که اندوخته ای از دست داده ای. روزگار راهزن و غارتگر بود ولی افسوس که تو او را دوست پنداشتی و مورد اعتماد قرار دادی و کالای عمر عزیز خود را به او سپردی!!

۱۹۵- هان مشو ناامید چون واقف نه ای از سر غیب

حافظ با این دستور العمل خط بطلان بر ناامیدی می کشد و آدمی را بسوی امید سوق می دهد و به او بینشی می بخشد تا به راه خود ادامه دهد و به او یادآور می شود که روزگار همواره به این شکل نیست و بروز حوادث به اینگونه نخواهد بود. مگر تو از آینده چه اطلاعی داری و از غیب چه می دانی؟! در مطالعات تاریخی همیشه این برداشت هست که تاریخ پر از فراز و نشیب است و این فراز و نشیب انسانها و صحنه های اقتدار آنان پند آموز است که افرادی موفق از راه سختی ها با امید به آینده بهتر آن مشکلات را درنوردیدند و خود را به قله پیروزی رساندند. بویژه این دگرگونی ها برای حوادثی که اتفاق می افتد و جامعه و مردم آن را برهم می ریزد پیش می آید مثل سقوط دیکتاتورها و مستبدین تاریخ در گذشته و حال. و همین امر راه رشد و ترقی مادی و معنوی را برای انسان می گشاید. و امید و تلاش را پیش روی او می گذارد.

۱۹۶- رموز عشق نوازی نه کار هر مرغی است

هر کسی نمی تواند وارد جرگه عشق شود و جزو عاشقان قرار گیرد. چون باید آینه درون را پاکیزه کند و رمز و راز و اسرار عشق را فراگیرد و با شناخت و آگاهی و با رهروی و رهبری مرد دانایی به این کار ادامه دهد از طریق تقلید نمی توان به عشق علاقمند شد چون رسیدن به رموز و راههای درست و حقیقی عشق چندان سهل الوصول نیست و افراد عادی که نه راه را می شناسند و نه تصمیمی برای طی راه عشق دارند قادر به پیمودن آن نیستند!! پس دانستن اصول عشق و پیمودن راه آن کار هر کسی نیست. مرد، میدان عمل و اخلاص می خواهد.

۱۹۷- بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم

(می) همان شراب طهور و پاک عرفانی است که حافظ از قرآن الگو برداری نموده است شرابی که ساقی آن حضرت دوست است و به هر کسی که لایق آن باشد در جام وجودش می ریزد و او را مست خود می کند. این شراب صاف و بی غش و خالص که هیچگونه شائبه و ناخالصی و خلل و نقص در آن نیست و با هیچ افکار و اعتقاد غلطی شکل نگرفته باشد و تنها از جانب او که خدای عالم است رسیده باشد. این شراب صاف شده و کامل و خالص که انسان عارف و سالک بدست آورد و بنوشد پرده های پندار و اوهام و تصورات غلط از جلوی چشمان او کنار خواهد رفت و انسان عاشق که شیفته حق است راز عالم را می فهمد و گوش و چشمانش به صدای حق آشنا می گردد و راز و پیچیدگی های آن را در می یابد و این درجه سعادت مندی و شوق و موفقیت انسان است. این مقصد عالی تنها از طریق عشق خالص به خدای متعال بدست می آید.

۱۹۸- مرا به دور لب دوست هست پیمانی

یک عاشق و یک عارف به حق همواره عهد و پیمانی با دوست دارد که همواره بر سر پیمان خود استوار ایستاده است. عارف، عاشق لب زنگاری دوست شده است و این عشق در دل و جان او تنیده و نفوذ نموده و همه اجزاء او را تحت تأثیر قرار داده است. **لذا این عشق با ثبات قدم همراه است و کسی که عاشق است با استحکام گام بر می دارد و تزلزل در خود راه نمی دهد.** حافظ از پیمانی که عاشق نسبت به او دارد سخن گفته است در حالیکه پیمان او محکمتر از پیمان عاشق است و چون آن پیمان هست این پیمان هم می باشد. چون خالق و صانع عشق و هستی اوست. و این کمال و حسن و زیبایی است که جهان را مجذوب خود نموده است و عشق و عاشقی را رقم زده است.

۱۹۹- با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی

عاشق حق و مدعی عشق دو چیزند. آنکه بدنبال حقیقت خواهان عشق به خداست صادقانه در این راه قدم می گذارد. ولی آنکه خدا را نمی شناسد و بدنبال عشق به اوست و دیدگاه مجازی نه حقیقی نسبت به عشق و عظمت آن دارد کاملاً با هم مختلف و در تضاد هستند. **از راه باطل و شعبده و خیالات و تصورات غلط و ادعاهای عجیب و غریب که تمام آنان ناشی از عدم شناخت حقیقت است به خدا و به عرفان پاک او نمی توان رسید.** مدعیان دروغین عرفان سنگ اندازند و راه مؤمنین را سد می کنند و دغدغه آفرین و مایه نگرانی و آفت رشد معنویتند. سخنان و اسرار عشق به خدا که عارفان کسب نموده اند بدرد کار آنان نمی خورد چون آنان به حقیقت در این راه گام نمی زنند و سودای رسیدن به کوی دوست ندارند و نفوذ در انسانها و بدست آوردن اقتدار مادی و دنیایی ملاک کار آنان است و بس.

۲۰۰- قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز

آنچه را که در دنیای عرفان و احساس درون است و آنچه را که عارفان و مردان خدا می دانند و می بینند با کلام و سخن قابل تفسیر و بیان نیست. دنیای وسیع معنویت که پر از زیبایی های حقایق معنوی است با این چند کلمه که ابداع انسان است نمی توان همه ابعاد و حسن و کمال آن را نشان داد. **آن محتوای غنی و با ابعاد گوناگون و شگفت انگیز که بیان حقایق جدید و مجموعه بشارت هاست در این قالب کوچک کلام انسانی نمی گنجد!!** پس باید رهرو این راه را طی کند و خود با چشمان جدیدش آن حقایق را درک کند و گر نه در راهی که انسان نرفته است نمی تواند آن حقایق را بداند و به چون و چرای آن پی برد. بهر حال عشق و راه و مقام آن آنقدر با ارزش و گرانبه است که با بیان قابل تشریح و تفسیر نیست باید که خود انسان آن را مشاهده نماید.

۲۰۱- دلم که گوهر اسرار حسن و عشق در اوست

در دل و درون انسان حقایقی از اسرار الهی که کانون و مرکز حسن و کمال و زیبایی و عشق و کشش به سوی خدای جهان که خالق هستی است مانند گوهری درخشان و ارزشمند وجود دارد. این اندیشه حافظ در باره انسان و ماهیت وجودی او نشان می دهد که او در رابطه با انسان و استعدادهای او چگونه فکر می کرده است. **این گوهر درون که همان شخصیت برجسته و یکه تاز انسانی است گاهی تعبیر به جام جهان نما می شود که انسان از طریق خودسازی و پاکی درون می تواند حقایق و اسرار الهی از حسن و عشق را در آن ملاحظه کند.** پس انسان بر خلاف تصور باطل بعضی ها یک موجود ناچیز و بی کرامتی نیست که هر بلایی خواستی سر او در آوری و او را به خاک مذلت بنشانی. بلکه او عزیز ترین موجود با گوهری پر قیمت در درون که می تواند به حسن بی پایان دوست پی ببرد و به عشق او نائل آید از فضای معنوی و گسترده آن بهره مند شود، موجودی که سایر موجودات به پای او نمی رسند و همشأن او نیستند!! پس باید با انسان با آن لیاقتی که در اوست برخورد نمود!!

۲۰۲- به خلق و لطف توان گرد صید اهل نظر

استفاده و بهره مندی و برخورداری از نفس گرم و معنوی افراد عارف و حق آشنا از روش مهربانی و احترام و لطف و محبت و نرمی امکان پذیر است و تندی و بی حرمتی و تحکم و بی احترامی ما را از این خوان گسترده محروم خواهد نمود. دریافت ها و اندیشه های آنان را تنها از این طریق می توان مورد استفاده قرار داد. با رفتار صمیمی و کلام محبت از تجربیات عارفانه آنان

بهره مند شوید. **عدم و تمسخر سخنان پرمغز آنان که ریشه در نادانی و بی خبری ما دارد ما را از این سرچشمه هدایت و عرفان دور می سازد و سرانجام راه زندگی ما را به بن بست منتهی می نماید!**

۲۰۳-راز درون پرده ز رندان مست پرس

پی بردن به راز عالم و دانش هایی واقعی که نسبت به زندگی و سرنوشت او تأثیر بسزایی دارند از طریق علوم ظاهری و دانش های معمول و مرسوم بدست نمی آیند بلکه باید به سراغ مردان خدا و عارفان واقعی رفت و آن دانش ها را دانست و فهمید. **کسانی که از طریق علوم حسی و عقل و تلاش در محسوسات می خواهند به رازهای جهان پی ببرند به تنهایی قادر نخواهند شد که به آن حقایق دست یابند در حالیکه مردان پاک الهی که رندانه زندگی نموده و آلوده به خرابیهای این جهانی نشده اند در جام جهان بین درون خود آن را دانسته اند.** حال اگر به آن حقایق علاقمندیم باید به این رندان و عارفان روی آوریم و با خلق نیکو و لطف و نرمی به سخنان آنان گوش دهیم و رهبری های معنوی آنان استفاده کنیم.

۲۰۴-عنقا شکار کس نشود دام باز دار

در افسانه ها ، عنقا همان سیمرغ است در دوردستها در کوه افسانه ای قاف منزل گزیده است و در اینجا حقایق و راز عالم منظور است. کسی که بخواهد با این ابزارهای معمولی و علم و دانش های ضعیف به سراغ حقایق عالم برود بطور طبیعی به آن حقایق دسترسی نخواهد یافت و اگر دامی برای کسب حقایق بگستراند باد آن را خواهد برد، **بلکه عشق و راه آن است که انسان رهرو را به حقایق می رساند.** پس با ابزار ضعیف و ناتوانی که انسان بسیج کرده است عنقای عشق را نمی تواند شکار کند و به دام اندازد.

۲۰۵-چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

اهل دل که دوستان خدایند و شوق و اشتاقی حضرت دوست را دارند با درک نکته ها و اشارت های عشق به اسرار و حقایقی رسیده اند که برای دیگران رسیدن به آن حقایق نشدنی است. سخنان و تجارب عرفانی آنان برای نو آموزان و مردم عادی بسیار ارزنده و با ارزش است و می تواند راه های رشد معنوی و کمال و پیشرفت را نشان دهد. چنانچه با این سخنان نیکو مقابله کنیم و آنها را نشنیده بگیریم و خطا و غلط و نادرست تلقی نمائیم بی شک خود به خطا افتاده ایم و از حقیقت دور شده ایم. در حالیکه اگر اطاعت کنیم و آن حرف های چون دُرّ و مروارید را بشنویم و حلقه گوش کنیم به موفقیت های بزرگی می توانیم دسترسی یابیم!! **اهل دل که سالم ترین و داناترین و صمیمی ترین مردم زمین اند با سخنان پر نغز و مفید خود راه درست را در پیش پای ما می گذارند.** چون دل آنان خزینه اسرار الهی است و سخنان حق از دهان مبارک آنان شنیده خواهد شد که باعث وحدت و یکپارچگی خواهد شد.

۲۰۶-به لطف خال و خط از عارفان ربودی دل

منظور عشق خداست که عشق فقط از خدای مهربان است و بس. پس ریشه عشق و عاشقی خود حضرت دوست است که با جاذبه هایی که تنها عارفان و مردان خدا از آن زیبایی ها خبر دارند و با حواس باطنی خود می بینند جذب و شیفته عشق می گردند. و همان طور که حافظ در جای دیگر فرمودند ما به او محتاج بودیم و او به ما مشتاق بود. و در این رابطه بود که عشق را در همان پیدایش عالم بوجود آمد و تمام انسان های شیفته ی او از عشق او سرمایه برای سیر و سلوک خود انباشته می کنند. پی اگر بخواهیم که از طریق عشق به او برسیم باز هم باید به مدد و کمک او باشد. این زمانی رخ می دهد که پاکسازی درون شروع شده باشد و کسب لیاقت هایی که ما را به رستگاری می رساند حاصل شده باشد.

۲۰۷-ورای طاعات دیوانگاه زما مطلب

عاشق واقعی هر چه دارد برای محبوب و معشوق است و در طی مراحل خودسازی و سیر و سلوک می خواهد خود را به رضایت محبوب خود نزدیک کند. جوهره اصلی عشق به حق خود حق است نه انسان. و اینگونه است که انسان عاشق از ابزارها و استعدادهایی که دارد برای رسیدن به او بکار می گیرد و عقل که بزرگترین امتیاز و برتری انسان است در این مسیر بسیار فعال است و چون با مستی و عشق حق عجین می شود به شکل جدیدی در می آید که در گذشته به آن شکل فعال و چالاک نبوده است و این عقل عاشق و مست که حافظ آن را عقل دیوانه و نترس می خواند توسط عاشق صادق در قدم های دوست قربانی

می شود و فدا می گردد و عاشق خود را در برابر او نه عاقل بلکه دیوانه می داند. **بهر حال در رابطه عاشق و معشوقی فقط معشوق مطرح است نه عاشق!!** و لذا فداکاریها و عبادت و اطاعتی که انسان عاشق به حق و خدا از خود نشان می دهد بالاتر از معمول است و از حد و اندازه عادی خارج است چون راه عشق راه محاسبه و سودطلبی و منفعت خواهی نیست بلکه قرب به حق و فنا در رضای دوست مقصود و منظور است. که چون در او به فنا رسیدی به همه چیز می رسی و این راه عشق الهی است.

۲۰۸- قدر مجموعه ی کل مرغ سحر داند و بس

گل از نظر زیبایی و لطافت و کمال در آفرینش بی نظیر و بی مانند است و مجموعه گل همان اسرار و مسیری است که جهان خلقت بر اساس آن اهداف ساخته و هدف بندی شده اند و پی بردن به آن اسرار از طریق عادی و کسب علوم حسی و عقل و تجزیه و تحلیل مسائل و پدیده ها حاصل نمی گردد و تنها یک راه برای آن متصور است و آن اینکه از طریق عرفان و خودسازی درون و راه سیر و سلوک و کشف و شهود که لطف حق در آن تجلی خواهد نمود به آن بتوان رسید. مرغ سحر همان عارف شب زنده دار است که در سحرگاهان به راز و نیاز حق می پردازد و آینه درون و قلب خود را مصفا می نماید و در راه رضای دوست همت بلندی از خود نشان می دهد و در پایان این کوشش های معنوی و عرفانی پیام و بشارت از جانب دوست که پیک سوار آن نسیم صباست دریافت می نماید. چون دایره تلاش های علمی و معمول بشری نمی تواند او را به آنچه را که عارف از طریق عرفان و خدانشناسی و مسیر سیر و سلوک بدست می آورد نائل آید. پس **در مکتب عشق حافظ و راهی که او نشان می دهد که همان راه عرفای پاک دل و اهل نظر و مردان خداست می توان به حقایق دست یافت!!**

۲۰۹- در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست

سالک و عارف چون در مسیر حق و صراط عشق الهی قرار گرفت هر چه برای او پیش می آید از دل و جان می پذیرد و با چشم منت قبول می کند در غیر این صورت نخواهد توانست که راه حق را به سلامت طی کند. پس **رهروان و افرادی که قصد سیر و سلوک دارند چون مردان حق را می بینند نسبت به آنان شک و ریب به خود راه ندهند و آنان را جاهل و منحرف تلقی ننمایند در این صورت است که رهرو حق می تواند از سالک حق برای طی مسیر حق بهره مند شود.** و آن خیر و صلاحی که برای سالک پیش می آید شامل حال پیروان و شاگردان او هم خواهد شد. کسی که در مکتب عشق وارد شده و نشان دار شده است نمی تواند گمراه باشد و در ضلالت بسر برد و بی شک تمام کسانی که بدنبال او هستند در همین مسیر به سعادت و رستگاری خواهند رسید.

۲۱۰- بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود

می و شراب که در غزلیات عرفانی عارفان به مقدار زیادی آمده است همان شراب طهور بهیشتی است که در قرآن آمده است. این شراب معنوی و عرفانی که غیر مادی است و چون انسان آن را بنوشد به حقایق عالم و اسرار آن پی می برد و در معرض رحمت و الطاف خداوندی قرار می گیرد در میخانه عارفان پیدا می شود. ولی **کسانی می توانند وارد آن شوند که تعلق دنیایی نداشته باشند و رنگ مادی و خودخواهی و آثار نفس و شهوت و وسوسه های عقلانی از آنها دور شده باشد.** می، انسان را مست حق می کند و دنیا را در نظر او با همه جلال و عظمت ظاهریش بی ارزش جلوه می دهد و تنها خدا و عزت و عظمت او را در نگاه و قلب انسان آشکار و مجذوب می سازد. کسی که در میخانه هست از مدد انفاست مردان و اولیاء الهی می تواند راه حق را بیابد و آن شراب معنوی و معرفت رادر جام وجود خود بریزد و مشحون از عشق حضرت دوست شود و به مقامی برسد که مقام مردانی است که به قرب او رسیده اند. یکرنگی خالص بودن از شائبه ها و آلودگی های دنیایی است. پس کسی به این شراب پاکیزه دسترسی خواهد یافت که یکرنگ باشد و هدف آن صرفاً خدا باشد نه چیز دیگر. بر خلاف دنیاطلبان که از دو رویی شکل گرفته اند مردان خدا یکرنگند، آنهم رنگ خدایی دارند و بس.

۲۱۱- خود فروشان را به کوی می فروشان راه نیست

خود فروشان کسانی هستند که در خواهمش های نفسانی خود افتاده اند و خود را در قبال متاع بی ارزش دنیایی معاوضه نموده اند، نشان پستی و دون صفتی بر پیشانی آنان زده شده است، افرادی که با مردان بزرگ معنوی در می افتند و با آنان به مجادله می پردازند تا مانع تحقق حق گردند چنین انسان هایی به حلقه انس مردان خدا راهی ندارند تا بتوانند رنگ مردان خدایی

بگیرند و مست حق گردند و راه حق را بپویند. چون ورود به این مکان معنوی شرایطی را می طلبد که در آنان نیست و از طرفی راه عرفان و خداپرستی با راه دنیاطلبی کاملاً متفاوت است. **همنفس عارفان شدند و در زمره اهل نظر قرار گرفتن کار هر کسی نیست انسان خودفروش و مادی که دنیا را هدف قرار داده است با می فروشان که دیدن آنان انسان را مست حق می کند و به یاد خدای متعال می اندازد بسیار متفاوت و مختلف است!!** پس یا در راه عشقید و رهبرتان عارفانند یا در خط خوشی دنیائید و رهبرتان غافلانند!!

۲۱۲- گذار بر ظلمات است خضر راهی کو

مسیر اصلی انسان که از دنیا می گذرد ظلمت و تاریکی است و انسان که به دنبال جاودانگی است از این ظلمت می گذرد ولی هر چه می گردد آن آب حیات جاودانگی را پیدا نمی کند چون اگر آن را بیابد از این دنیای فانی به راحتی می گذرد در غیر این صورت در پیچ و خم آن به نابودی و فنا خواهد رفت. ولی چگونه می توان به آن چشمه حیات دسترسی پیدا کرد. در این باره **باید به سراغ رهبر معنوی بود که خود رندانه از این ظلمت گذشته و از آن آب حیات جاودانگی نوشیده و به عشق حق از تعلقات دنیایی رسته و ابدی شده است بطوری که دنیای فانی در او بی اثر و بی خلل است.** مردان خدا و رهبران سیر و سلوک که خود عمری را به پاکی طی کرده اند و جام جهان نمای درون و قلب فطری خود را به دنیا نفروخته اند آنان می توانند راه درست را به رهروان نشان دهند چون بدون آنان رفتن در این راه و پیدا نمودن جاودانگی غیر ممکن است. عشق به حق که یگانه وسیله اوج آدمی از دنیا به قرب حق است با رهبر معنوی امکان پذیر است. کسی که بخواهد به تجربه ضعیف و غیر مطمئن خود این راه را برود به مقصود نخواهد رسید و به قول حافظ من صد اهتمام نمودم ولی نشد!!

۲۱۳- اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند

عاشق واقعی حق دارای نگاه مؤثر و پرنفوذی است که از طریق عشق بدست می آورد چون عشق یعنی نگاه درونی به حقایق. وقتی رهروی حق به آن نگاه و نظر و جهان بینی رسید و همه چیز را در ید قدرت با کفایت الهی دید و از آیات و نشانه های فراوانی که او آفریده است پی به بی ماندی و بی نظری او برد و هر چقدر به او و به رحمت و حسن او که آفرینش را پر نموده است نگاه می کند به عظمت و عشق به او عجین تر می شود و او را در درون قلب خود جای می دهد و **چون او در قلب بی ریا و صاف عارف تجلی کرد و حضور داشت آنگاه دیدگاه و نگاهی به او می بخشد که فقط او را می بیند و بس و تنها به او عشق می ورزد و بس و دیگر موجودات و همه عالم در نزد او بی چیز و بی قدر خواهد بود.** و دنیا و آخرت و کل نعمت های موجود در آن در برابر حسن و زیبایی حضرت دوست بحساب نخواهند آمد.

۲۱۴- کلید گنج سعادت قبول اهل دل است

در مکتب تربیتی حافظ افراد خودساخته عرفانی که راه سیر و سلوک را طی نموده اند در رأس قرار دارند و بدون آنان به سعادت و رستگاری نمی توان رسید. تجربه حافظ خود نشان می دهد که بدون استاد و رهبر فکری و کسانی که در سیر و سلوک موفق بوده اند نمی توان به راه ادامه داد. کسی که راه را بدرستی رفته تنها او می تواند جلودار دیگران باشد. رسیدن به سعادت آرزوی هر انسانی است و افراد رهرو بیشتر به این موضوع می اندیشند. **حال اگر کسی بخواهد این راه را برود باید از اهل دل که مردان خدا هستند تأثیر بپذیرد و در پای مکتب درس و تجربه و مجلس وعظ و سخن آنان حاضر شود تا از طریق راهنمایی های آنان گنج سعادت و رستگاری را بدست آورد.** این سه عنصر تلاش انسان، صراط عشق، رهبر معنوی که پیشقراول باشد می تواند مارا به لطف حق برساند. راه معنوی بدون رهبر و مقتدای معنوی غیر ممکن است. و حافظ معتقد است که بارها این تجربه را خواسته تا اجرا کند ولی هیچگاه موفق نبوده است!!

۲۱۵- سالک از نور هدایت ببرد راه به دوست

راه درست عرفان راه هدایت است که خداوند از طریق انبیا به بندگان ابلاغ نموده است. مکتب های مادی چون از محوریت خداشناسی خارجند راه هدایت را نمی شناسند و چون راه هدایت را نمی شناسند به دوست راهی ندارند!! مدار هدایت که مهمترین مسیر انسانی است در مکتب قرآنی و با وحی الهی بیان شده است. چنانچه خواهان رسیدن به معبود هستیم باید از راه هدایت که وحی الهی ترسیم فرموده است مسیر را دنبال کنیم. **آن صراط مستقیم حق که راه عشق به خداست همان هدایت الهی است.** و

اصولاً راه عشق همان راه هدایت و راه سیر و سلوک به حق است. مکتب ها و مشرب های مادیگرایی چون با این راه بیگانه اند نمی توانند باراهی که خودساخته اند و به ناکجاآباد منتهی می شود مسیر عرفان و راه هدایت را طی کنند چون هر راهی که نشان دهند به صانع و خالق جهان متصل نخواهد شد و سرابی بیش نیست!! آن رهرو حق از طریق روشنی و درخشانی هدایت الهی راه به دوست را می یابد راهی که مردان خدا و انبیا و اوصیا پیموده اند و ما به اقتدای آنان این راه را می رویم.

۲۱۶- خامی و ساده دلی شیوه جانبازان نیست

آنان که جان خدایی دارند و خود را با ارزش های او با ارزش نموده اند و جان در طبق تقدیم به او دارند و در شمار جانبازان می باشند از دو روش برای رسیدن به حق باید پرهیز نمایند: یکی خامی و بی اطلاعی و بی خبری است. و دیگری ساده دلی و پذیرفتن اکاذیب و خرافات و دروغ های دیگران. **انسان عاشق باید خود را به آگاهی و دانایی مجهز کند تا راه عشق را بتواند بییماید و اگر به این آگاهی در مکتب عشق به حق دست نیابد به سخنان بوج و بی اساس دیگران که به غلط وارد میدان عرفان حق شده اند گوش خواهد داد و تسلیم خواهد شد که منشأ گمراهی و انحراف از حق است!!** برای دوری از خامی باید به کلام وحی الهی قرآن کریم و سخنان ائمه هدی و مردان خدا و اولیاء حق روی آورد و چون از مرد حق پیروی کردی و رهبر معنوی و الهی را شناختی به آگاهی و دانای در جوار او خواهی رسید و راه درست خداشناسی و خداخواهی را خواهی پیمود. یک عاشق وارسته که جان معنوی خود را در طبق اخلاص دارد هیچگاه ساده لوح و خام و نادان که تحت القائات شیاطین و اهریمنان قرار نمی گیرد.

۲۱۷- نعیم هر دو جهان پیش عاشقان بجوی

یک عبارت عاشقانه است و نقش یک عاشق واقعی را بیان می کند. و عاشق که همان رهبر معنوی و پیر خرد است از اسرار دوعالم و حقایق قابل بیان آن اطلاع دارد و نعمت ها و موفقیت های آنها را می داند و راه را بهتر از دیگران به ما نشان می دهد. سخنان و دریافتهای آنان دلنشین تر و به حقیقت نزدیک تر و انسان را خوشحال تر خواهد نمود. **بحث و درس و کلاس اخلاق و تقوای آنان بشارت دهنده اند. باید سخن حق را از دهان آنان شنید و بکار گرفت.** دنیا مادی و افرادی که برای جهان خالق نمی شناسند از دایره درک و فهم این دنیای عاشقان بدورند. درس و دریافتهای مادی برای سودطلبی و لذت خواهی و برتری طلبی است و زبان عارفان و عاشقان شیرین و بالنده و دارای مضامین حقیقی و مسرت بخش است و جهان را به آن حقیقتی که باید باشد نشان می دهد نه در محدوده اعمالی که حیوانات هم در محدوده آن قرار گرفته اند و از آن خارج نمی شوند. **این زندگی محدود و تنگ و مختصر با آن نگاه کوچک و تنگ کجا و آن دیدگاه باز و فراخی که دنیا و آخرت را می بیند و حقایق را بازگو می کند کجا!!! نعمتهای زودگذر یا نعمتهای پایدار و ابدی که هیچگاه به پایان نمی رسد و انتهای ندارند!!**

۲۱۸- فدای پیرهن چاک ماهرویان باد

پیراهن پاک مردان خدا که در کمال عرفان و زیبایی است. (از هزار جامه تقوی و خرقة درویشان) بالاتر است و بیشتر اثر گزار است. کدام شخصیت هایی هستند که در سیر و سلوک خود موفق بوده اند به حق و حقیقت و کمال و زیبایی نزدیک تر ند؟! تقوی و پرهیزگاری روشی است که زاهدان در پیش می گیرند و هدف اصلی رسیدن به انجام اوامر و نواهی است و از طرفی دیگر اهل سلوک هستند که در خلوت خود قصد رسیدن به لقا دوست را دارند و از دنیا پرهیز می کنند. ماهرویان کسانی اند که رنگ خدایی دارند و زیباتر از همه هستند و مورد لطف حق واقع شده اند. این گروه از همه افرادی که قصد رسیدن به او را دارند از جایگاه خاصی برخوردارند و شایستگی و لیاقت بیشتری کسب نموده اند. **این زیبایی معنوی و لیاقت عرفانی ممتاز بر خرقة پرهیز اهل سلوک و جامه تقوی و پرهیزگاری زاهدان است.**

۲۱۹- رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار

رند عاشق مطیع حق است که آلوده به دنیا و مغناطیس پر قدرت او نیست و بدون آنکه رنگ تعلق بگیرد از جهان به سلامت نفس و اعتقاد و سیر و سلوک می گذرد و خود را به کوی دوست می رساند. چنین انسان عاشقی که به این درجه از کمال عشق رسیده و روی مردم عالم تأثیر گذاشته و جهان از رهگذر عرفان و ایمان او بهره برده و سودگرفته و به عشق روی آورده هیچگاه با مصلحت بینی ها ، خود را آلوده به جلوه های این دنیایی نمی کند و در باطلاق آن نمی افتد و از مسیر سلوک دست

بر نمی دارد. تحمل سختی ها و پیروی از رهبر معنوی که اهل سلوک است و کسب لیاقت برای لطف حق تا به منزل مقصود و وصال حق برسد راهی است که او برگزیده است. چگونه او می تواند در این راه مکث کند و هدف دیگری انتخاب کند و در راه خود خلل ایجاد نماید. رفتن در راه مصلحت ها انسان را از مسیر دور می کند و این فاصله ایجاد شده برای یک رند عاشق زیان آور است.

۲۲۰- بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست

نکته دانان عارفان و آشنایان به عرفان خدایی و اسرار آن هستند. وقتی آنان در صراط عشق قرار گرفته اند و راه را شناخته اند باید در کنار آنان قرار گرفت و از آنان تبعیت و پیروی کرد تا از نفس ملکوتی و معنوی آنان انسان های دیگری به حقایق زندگی دست یابند. چون آن افراد ما را بهتر و زودتر و مطمئن تر به سعادت و رستگاری می رسانند و از معابر دشوار آن ما را عبور خواهند داد. حال اگر با چنین افرادی از روی نادانی و خودخواهی برخورد کنیم خود را ضایع نموده ایم در این صورت نه به درستی راه مطلع خواهیم شد و نه به حقیقتی خواهیم رسید. بهر حال اسراری که آنان می دانند و دانش و حکمتی که از چشمه های درون خود بدست آورده اند با بروز خودخواهی های ما که آنان را آزار می دهد در اختیار ما قرار نخواهد گرفت و این برای ما بسیار دردآور خواهد بود!! افراد عاقل از نفس گرم نکته دانان سخنان ارزشمندی خواهند آموخت و نادانان و خودفربیان جز رنج خود و آزار دیگران حاصل دیگری نخواهند داشت.

۲۲۱- برو ای ناصح و بر دُرْدکشان خُرده مگیر

دُرْدکشان کسانی هستند که شراب طهور الهی را به کمال و اخلاص نوشیده اند و در زمره عارفان بالحق قرار گرفته اند. این افراد به اسرار و توانمندی هایی دست پیدا می کنند که دیگران از آن بی اطلاع و در انجام آنان ناتوانند. این پیران خرد و تجربه و عرفان حرفها و مطالب ارزنده ای برای دیگران دارند که لازم است شنیده شود و مورد تبعیت قرار گیرد. حال اگر اشخاصی که خود اهل سیر و سلوک نیستند و از حقایق چیزی نمی دانند چگونه به این مردان خدا خرده می گیرند و ایراد و انتقاد وارد می سازند. مگر نادانان چه علم و دانش یافته ای دارند که لازم است تا در اختیار دانایان و عارفان قرار گیرد؟! آن نصیحت کننده که در ظاهر و از روی دلسوزی افراد نیکوخال را نقد می کنند در باطن توجه داشته باشد که از مرتبه و جاذبه آنان کاسته اند و از تأثیر کلامشان در مردم خلل می آفرینند!! چون نصیحت برای کسانی خوب و مفید است که در درجه پائین باشد و نیاز به آن نصایح داشته باشند. نه برای کسانی که سرچشمه علم و معرفتند و دیگران به کلام و بیان آنان نیازمندند.

۲۲۲- تلقین و درس اهل نظر یک اشارت است

سخنان اهل نظر که مردان پاک خدایی هستند و خود را در بندگی او ساخته و ذوب نموده اند و به حقایق و اسراری رسیده اند که دیگران بدان دسترسی ندارند دارای ارزش و جایگاه والایی است. کلام و سخن آنها با کلام و سخن معمولی متفاوت است چون پختگی و حکمت و استحکام کلام آنان فوق العاده است و هرگاه آنان سخنی در موضوعی بگویند و راهی را نشان دهند بیهوده و بی هدف و بدون دانایی و شناخت عمیق دین نیست و از روی تخیل و واهی و بی اساس سخن نمی گویند درس و بحثی که ارائه می دهند و آنچه را که به دیگران می آموزند و تلقین می کنند. دارای اشارتها و نکات برجسته عرفانی است و حقایقی را در بر خواهد داشت. که راه را برای انسان خواهد گشود و مسیر درست زندگی و فکر و اندیشه را نشان خواهد داد. بهر حال آنان در سیر و سلوک خود اشارات عشق و معرفت به حق را درک نموده و به بشارت ها رسیده اند که پراز حقایق است. و لذا وقتی به یک اهل نظر رسیدیم فقط باید گوش بود و بس. باید حقایق و نکات زندگی و رشد معنوی و رسیدن به حق و معبود را از آنان فرا گرفت.

۲۲۳- نشان اهل خدا، عاشقی است با خود دار

عشق به خدا که عشق عرفانی و اصیل و پایدار است در اهل خدا و اهل نظر تحول اساسی بوجود می آورد و مردان یقین از طریق عشق و آثار نورانی آن که در شخصیت و گفتار و رفتار و نیات آن جلوه گر است شناخته می شوند. اگر کسی دم از عشق به خدا و تحول بزند باید او را به محک عاشقی زد. چنانچه این محک نباشد افراد صادق و کاذب از هم شناخته نمی گردند. دنیا طلبی، بی وفایی، دروغ گویی، حق نگفتن، به مال و ناموس و ارزش های بشری تطاول و تجاوز کردن، در جبهه باطل مشهور و معروف شدن، از صراط حق دور شدن از آثار مشخص انحراف از عشق است. مدعیان دروغین عرفان که خود را عاشق حق جا زده اند چون به این مرحله

از آزمون برسند بی شک مردود خواهند شد!! پس بدون محک و تعقل کسی را نباید پذیرد و رهبر فکری و عرفانی و ذوقی خود برگزید!! بهر حال محور اصلی حق است و صراط حق و لاغیر.

۲۲۴- کردار اهل صومعه ام کرد می پرست

جمع دوستان عرفانی روی انسان سالک بی تأثیر نیست. در جمع خوبان انسان به خوبی گرایش می یابد و تشویق می شود و بر عکس در جمع بدان که حافظ سخت ما را از آنها برحذر می دارد ما را به زشتی ها گرایش می دهد. صومعه که همان دیر و عبادتگاه عارفان است محلی برای رشد معنوی و قرب انسان به خداست. فرصتی که شاید در زندگی پرهیاهوی کنونی بدست نیاید!! پس دوستان هدایت یافته ما را در مسیر سیر و سلوک یآوری و کمک می کنند و نفس گرم و ملکوتی آنان انسان های دوستدار حضرت دوست را در مسیر سخت و دشواری که در پیش دارند پشتیبان و حامیان خوبی هستند. و عشق به خدا از گرمی نفس آنان و اعتقادات راست آنان حاصل می شود که خود عمل به آن حقایق می کنند و دیگران را هم به آنها تشویق می نمایند که به حال آدمی مؤثر خواهد بود

۲۲۵- جان پرور ست قصه ارباب معرفت

(ارباب معرفت) انسانهای بزرگی که در طول زندگی پربار خود به حقایقی دسترسی پیدا کرده اند. کسانی که به حکمت و دانش محکم و استوار دست یافته اند که چون از آن برای دیگران بازگو کنند جان و روح آنان اوج می گیرد و به رشد و ترقی معنوی می رسد. مردان معرفت از طریق عشق و اخلاص به دانش بی پایانی دست می یابند که دیگران بدان آگاهی ندارند. پس چنانچه می خواهیم که جان ما تقویت شود و بسوی بالندگی و رشد معنوی برسیم باید خود را به این مردان برجسته و خودساخته برسائیم و از کلام پربرکت آنان بهره مند شویم. سخن حق و کلام عشق پاک و راه درست حق در ذهن و قلب آنان است که با صداقت و کسب آمادگی می توان از آنان تأثیر پذیرفت.

۲۲۶- زنهار تا توانی اهل نظر میازار

اهل نظر کسانی هستند که با نگاه و دیدگاه عارفانه و عاشقانه خود به حقایقی رسیده اند که این تجربیات برای دیگران مفید و مورد نیاز خواهد بود. انسان ها در کنار این افراد دانا و خودساخته می توانند به شناخت بیشتر در راه رسیدن به رشد معنوی برسند و از گردنه های سخت و پرخطر به آسانی عبور کنند. چون به تنهایی رهرو قادر نیست این راه را بپیماید. بهر حال مردان با تجربه عرفان یک بخش مهم در عرفان معنوی هستند. حال اگر آنان را با جهل و خطاهای خود آزار دهیم و سخنان پخته آنان را رد کنیم از نفس گرم آنان محروم می شویم و راه را بر خود سخت تر می سازیم. حکمت و دانایی مسیر حقیقت در نزد آنهاست تنها با محبت و اطاعت می توان از انرژهای معنوی آنان سود برد. هر چقدر با مردان صالح بیشتر مخالفت کنیم بر محرومیت خود افزوده ایم و راه رشد را بروی خود بسته ایم و این روش خردمندانه نیست!! و آسیب های فراوانی را برای ما خواهد داشت.

۲۲۷- دعای گوشه نشینان بلا بگرداند

گوشه نشینان و عابدان که از روی اخلاص خدا را عبادت می کنند و در فکر و همت خود به او می اندیشند به قرب حق می رسد و مورد علاقه و دوستی او هستند و در محور حمایت او قرار می گیرند. ندا و سخن آنان در حق دیگران مورد توجه و استجاب حق قرار می گیرد و حافظ بارها در این ارتباط تأکید داشته است که سخن مردان بزرگ را نادیده نگیرید و از موعظه آنان بهره مند شوید و بی جهت با آنان به مجادله نپردازید و با گوش هوش از آنان بشنوید تا گرفتاری ها پشت سر گذاشته شود و مسیر آینده بدون مشکل طی گردد. چون تجربه و نفس گرم آنان کارساز است همان چیزی که دیگران آن ها را ندارند و در بلا و گرفتاری می افتند. در عرفان بدون سالک به مقصد نتوان رسید و راهنمای رهروان در راه پر خطر عشق گوشه نشینان بلا گردان هستند.

۲۲۸- پند عاشقان بشنو و ز در طرب باز آ

حافظ از همه و بویژه از کسانی که به معنویت و ارزش های اخلاق و فضائل انسانی پشت کرده اند دعوت می کند تا به حقیقت عالم و مکتب عشق الهی رو آورند و به طرب و شادی واقعی برسند و به نصایح عاشقان خدایی که این راه را پیموده اند

گوش دهند. چون اگر سرنوشت آنان در این گرایش به عاشقان رقم بخورد سعادتمند می شوند و راه درست و موفقیت آمیز زندگی را خواهند یافت. حافظ مانند مصلحان دلسوز جهانی که از اعماق تاریخ بر آمده و بشر را مورد خطاب پاک خود قرار می دهند در عین اینکه او را نسبت به گرایش به قدرت و فریب و دنیا طلبی بر حذر می دارد از او می خواهد که برای کسب حقیقت از موتور پر قدرت عشق سود ببرد و سوار بر ماشین آن راه پر صلابت و دشوار عشق را تا بر دوست طی کند و خود را به قله های رستگاری برساند. این یک دعوت عام است که همه را در بر می گیرد. و شامل حال کسانی می شود که در دوران بعد از آنکه از گرد راه می رسند و دیوان حافظ را می گشایند و به این جمله برخورد می کنند که عاشقان راست گویانند که حقیقت را دیده اند و از شما برای رسیدن به آن دعوت می کنند چون مدار زندگی بر حسب حقیقت دارای معناست و بس. و هیچ عنصر جایگزین آن نیست

۲۲۹- ده روز مهر گردون افسانه است و افسون

زندگی در این دنیا به قدری کم و ناچیز است که شاید ده روزی بیش به نظر نیاید و انسانی که تمام برنامه ریزی های او در همین چند روز اندک دنیایی و آنهم برای کسب خوشی ها و محبت و متاع دنیا خلاصه می شود قادر نیست در مسیر حقیقت قرار گیرد. ابدی و جاودانه تصور کردن زندگی از آنجائیکه جهان رو بسوی فنا دارد و چیزی از او سرانجام باقی نمی ماند افسانه و افسون است. افسانه است چون با واقعیت مطابقت ندارد و چنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد و افسون است چون حقیقتی در آن دیده نخواهد شد. پس در نگاه حافظ که نگاهی توسعه یافته تا کرانه های مرزهای معنوی دارد و راه عشق را تا کوی دوست گسترده است نباید زندگی انسانی را که هدیه خدای مهربان است با ده روز خوشی و مهربانی های دنیا عوض کرد و این راه شکوهمند و با عظمت را طی نمود!! و این سخن هشدار است از حافظ که دنیا را نیک بشناسیم و از دام آن در امان باشیم!!

۲۳۰- برو از خانه گردون پدر و نان مطلب

اسیر و در بند جلوه های طبیعت نشو و خود را در گردونه آن زندانی نکن. بی شک پناه بردن به دنیا و گرایش به آن باعث می گردد که آدمی از مسیر حق و عشق به خدا دور بماند و نتواند سیر و سلوک عشق را ادامه دهد. انتظار سود و فایده داشتن از سرای طبیعت و بدان دلبسته بودن مانند زنجیری به پای انسان بسته می شود و او را از پرواز باز می دارد. نان خواستن از دنیا و تصور بودن و پابندی در آن ترا از ترقی مانع می شود. اگر به نصیحت عارفانه حافظ گوش می دهید باید از جاذبه های کاذب طبیعت خود را رها سازیم و نان و علاقه آن را نپذیریم چون در رهگذر دنیایی ماندن با فنا یکی است و فنا یعنی فانی عمر که در نهایت افسوس و پشیمانی است.

۲۳۱- هر که را خوابگاه آخر مشتی خاک است

عاقبت زندگی و انتهای آن مردن و خوابیدن در گور است. نیازی نیست و عاقلانه هم به نظر نمی رسد که انسان همه توان و انرژی خود را برای کسب وجهه دنیایی بگذارد و برای جمع نمودن مال و دارایی در تلاش باشد و از اصل زندگی و ارزش های آن باز ماند. مسیر همین است که گفته شد و این موضوع را با همین چشم ظاهری می توان پی برد. وقتی به آن آخر رسیدی فرصت بازگشت نخواهی داشت. پس همین لحظات را غنیمت بدان و خود را به عمق این حقیقت برسان. منظور حافظ این است که با مردن، عمر به پایان خواهد رسید و حال که زنده ایم و حیات داریم در مکتب و هنر عشق وارد شویم و خود را به رشد معنوی برسانیم.

۲۳۲- نبود نقش دو عالم که رنگ آفت بود

موضوع وجود عشق و محبت بسی طولانی تر از جهان وجود است. در آن موقع که هنوز خدای مهربان جهان را نیافریده بود الفت و محبت وجود داشت و جهان چون آفریده شد با محبت و عشق به حق و تسبیح گوی او بوجود آمد چون عشق از اوست و او در ذات خود مشتاقی و عشق را به جهانیان هدیه داد. و بهمین خاطر است که وقتی از پیر و مرشد که جام جهان بین داشت پرسیده شد که این جام را خدای حکیم در چه زمانی به انسان هدیه داده است فرمود آن موقع که این گنبد مینا می کرد. پس الفت و محبت و عشق مقدم بر وجود بوده است. و موجودات بر اساس محبت الهی ساخته شده اند. و ذرات عالم بر مدار عشق حرکت نموده و با هم ارتباط دارند و در همه حال مطیع و تسلیم او هستند. که اگر این عشق نباشد همه چیز عالم فرو می ریزد. و

لذا آنچه را که جهان را به نظم در آورده است و بر پای نگهداشته است عشق الهی است. این تفسیر عرفانی جهان است از نگاه حافظ .

۲۳۳- هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد

هر انسانی که در این دنیا متولد شده است نقش بد و خرابی پیدا کرده است. و این سخن اشاره است به آیه مبارکه سوره والعصر که می فرماید: **انسان در خسران و کمبود غرق شده است** و به هر طرف که می چرخد به زیان و ضرر می افتد علی الخصوص که عمر او به سرعت در این عصر و زمان مانند یک شمع ذوب می شود و از بین می رود مگر کسانی که ایمان آورده اند و ذهن و روح و عمل و شخصیت خود را در راه حق متمرکز کرده اند. در این صورت انسان از این گرداب سخت و دشوار می تواند رها شود. حافظ که استاد مکتب عشق است برای نجات انسان عشق را پیشنهاد می کند تا از این خسران و خسارت دوری گزیند. از آنجائیکه انسان یک موجود صاحب اختیار و خلاق است در موقع عبور از این دنیا به نقاط ضعف خود پی می برد و در صدد خودسازی خود بر می آید تا بر اساس الگوی عشق به ملاقات دوست نائل آید. چون جهان گاهواره تربیت ورشد و تعالی انسان است.

۲۳۴- که شنیدی که در این بزم دمی خوش بنشست؟

در بزم دنیا و زندگی این جهانی گرفتاری و مشکلات فراوانی است که اگر آدمی آمادگی لازم را در مقابله با آن نداشته باشد در هم پیچیده می شود و دمار از روزگار او در می آید. حال آیا دنیا خراب است یا انسان نحوه برخورد با او را تجربه نمی کند و یا اصولاً باید این مشکلات برای کمال او در صحنه زندگی پدیدار گردد؟! هر کسی در هر وضعیت و موقعیت به شکلی از زمانه گله دارد و زندگی به کام او نمی چرخد! پس توقع اینکه سراسر زندگی آسایش و امنیت باشد تصور درستی نیست و این ناخوشی زندگی و موانع و سختی های آن باید زمینه عدم پیوستگی به دنیا را در انسان فراهم آورده باشد تا او به جهان دل نبندد بلکه همه استعداد خود را برای رسیدن به خدای جهان که دوست آدمی است به ظهور برساند. **در نگاه حافظ همگام با او بودن بریدن از علایق و دل بستگی های این جهانی تحقق خواهد یافت.** چون در دنیا و خوشی های آن فرو رفتن مساوی است با دور شدن از قرب خدایی.

۲۳۵- به هست و نیست مر نجان ضمیر و خوش می باش

هر چیزی را که انسان دارد و یا بدست نیاورده است چون سرانجام جهان نیستی و نبودن است پس نباید ابدی و جاودان باشد و باعث نگرانی و دلمشغولی انسان گردد. بهر حال داشتن و نداشتن منشأ رنج و درد انسان نیست! حال که چنین است ضروری است تا از اصول عیش و زندگی صحیح فاصله نگیریم و شادی و خوشی آن را از دست ندهیم و غمگین نباشیم. **چون وقتی خاطر و درون انسان ناراحت و دردمند بود از خوشی گریزان خواهد شد و به عبارتی دیگر از راه رشد باز می ماند و انگیزه ها در او بارور نخواهد شد** و این عمل آدمی را به قهقرا می برد. حالات انسان باید حتی المقدور جدای از واکنش های بیرونی استحکام داشته باشد. و عشق می تواند انسان را در این زمینه بیمه کند و آسیب ها را از او دور گرداند. در نگاه حافظ چون جهان سرانجام به فنا می رود پس چرا در بود و نبود آن با هم چون و چرا کنیم!!

۲۳۶- بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است

امل آرزوهای انسان است، آرزوهایی که همواره در ذهن و قلب او صف آرای دارند و یک لحظه او را به حال خود نمی گذارند. این آرزوها و خواسته های او یک امر منطقی برای او محسوب می شوند و انسان در تلاش است که حتی المقدور به آنها تحقق ببخشد. ولی باید به یک نکته اساسی توجه داشت که آن آرزوها که بیشتر متمایل و متوجه جهان مادی و زندگی روزگذر دنیایی است عمر و وقت انسان را که بایستی در راه کسب حقایق و ارزش ها و مقامات انسان سپری شود تلف می نماید و اگر آدمی در مسیر عشق به حقایق و خدای مهربان نباشد اوقات خود را به هدر داده است!! **و حافظ که بیشتری بهره برداری را از وقت و زمان خود برای سیر و سلوک و ارزش های معنوی صرف می کند دیگران را توصیه می نماید که از جاده مادیت به شاهراه معنویت حرکت کنند و به جهان بی ثبات دل نبندند و همه انرژی های خدادادی را به آن اختصاص ندهند.** چون دنیا بی ثبات و قابل اعتماد نیست دل بستن و

داشتن آرزوهای طولانی و زیاد بی ثبات و بی ارزش خواهد بود!! و آن قصری که ما از تصورات خود می سازیم و می خواهیم برای همیشه به آن تکیه کنیم سست و بی بنیاد خواهد بود !!

۲۳۷- مجو درستی عهد از جهان سست نهاد

جهان از نظر حافظ سست نهاد و دارای پایه های محکمی نیست. یعنی اگر عهد و پیمانی با شما می بندد به آنها وفا نمی کند و لذا به این جهان بی وفا و بد عهد نباید تکیه نمود و همه استعدادهای خود را صرف آن کرد. چون با اعتماد به آن از حقیقت دور می شویم و چون جهان فانی است و سرانجام با تغییر و تحول بی ثبات است آنچه را که ساختیم بهم می ریزد و دوامی نخواهد داشت!! و اگر خواستیم بر این سستی و لرزانی کاخ عمل بنا کنیم بی شک کار بیهوده ای انجام داده ایم و انسان عاقل و دانا دل به این بی وفایی ها و سستی ها نخواهد داد. چون باید به ثبات و ماندگاری اندیشید و همانطور که انسان با روح بزرگی که در خود به امانت و ماندگاری دارد با عمل شایسته ماندگار می شود!!

۲۳۸- مجوی عیش خوش از دور باژگون سپهر

عیش زندگی با عزت و بر اساس حقیقت و معنویت و ارزش های خدایی است. و این زندگی در متن خود خوشی و شادی را برای انسان به ارمغان خواهد آورد. و حافظ که یک متفکر در عرصه زندگی است و برای آن فوق العاده ارزش و اهمیت قائل است و بارها عظمت و بزرگی و لزوم آن را تأکید نموده است، معتقد است که انسان در این دنیا و با نگاه مادی نمی تواند به عیش واقعی برسد و در لابلای زندگی دنیایی که با فکر و اندیشه و تلاش های خود ساخته است قادر نیست به آن عیش نائل آید. چون لحظات و اوقات عمر و آنچه را که برای او پیش می آید بطور دائم در حال تغییر است به شکلی که اگر خوبی و رضایت از خود نشان دهد تلخی به کام انسان می رساند و با خوشی او مخالف است و مسیر واژگونه و غیر قابل اعتماد دنیا لحظات و زندگی را به کام انسان نازیبیا و نادرست خواهد نمود. پس از اینکه بخواهیم خوشی زندگی را از این فراز و نشیب به ظاهر موافق و خوب و خوش بجوئیم بسیار غلط و فریبکارانه خواهد بود. بلکه با نردبان عشق به آسمان معنویت می رسیم که خوشی آن است و بس.

۲۳۹- قدر مجموعه ی گل مرغ سحر داند و بس

گل از نظر زیبایی و لطافت و کمال در آفرینش بی نظیر و بی مانند است و مجموعه گل همان اسرار و مسیری است که جهان خلقت بر اساس آن اهداف ساخته و هدف بندی شده اند و پی بردن به آن اسرار از طریق عادی و کسب علوم حسی و عقل و تجزیه و تحلیل مسائل و پدیده ها حاصل نمی گردد و تنها یک راه برای آن متصور است و آن اینکه از طریق عرفان و خودسازی درون و راه سیر و سلوک و کشف و شهود که لطف حق در آن تجلی خواهد نمود به آن بتوان رسید. مرغ سحر همان عارف شب زنده دار است که در سحرگاهان به راز و نیاز حق می پردازد و آینه درون و قلب خود را مصفا می نماید و در راه رضای دوست همت بلندی از خود نشان می دهد و در پایان این کوشش های معنوی و عرفانی پیام و بشارت از جانب دوست که پیک سوار آن نسیم صباست دریافت می نماید. چون دایره تلاش های علمی و معمول بشری نمی تواند او را به آنچه را که عارف از طریق عرفان و خدانشناسی و مسیر سیر و سلوک بدست می آورد نائل آورد. پس در مکتب عشق حافظ و راهی که او نشان می دهد که همان راه عرفای پاک دل و اهل نظر و مردان خداست می توان به حقایق دست یافت!!

۲۴۰- در این چمن گل بی خار کس نجید آری

یک منظور در افکار حافظ موج می زند و آن اینکه در این زندگی دنیایی سود و زیان و زشتی و زیبایی و خوب و بد و نور و ظلمت با هم است پس اگر گنجی خواستیم بی شک در کنار آن ماری وجود دارد که ما را تهدید می کند و اگر خواستیم که گلی بچینیم باید مواظب بود که خاری که در کنار آن است در دستان ما فرو نرود. کسانی که پنداشته اند که از زندگی تنها کام خوشی بگیرند و به لذت های آن برسند و از غم و اندوه آن ذره ای به خود راه ندهند در تصورات نادرست خود غرق شده اند و از واقعیت جریان زندگی بی خبرند! تحولات عالم که زندگی بخشی از آن است با این دو تشکیل یافته و به تحولات خود ادامه می دهد.

پس برای سالم ماندن و عبور از دنیا باید مواظب خاها بود که در جان ما فرو نرود و به ما آسیب جدی وارد نسازد. و در عین اینکه زشتی ها و بدیها را می بینیم توجه داشته باشیم که وجود آنان حاشیه ای است چون ما باید از میان آنان فقط گذر کنیم و خود را به شاهراه خوبی ها و عشق به حق برسانیم. درست مثل ابراهیم خلیل که از میان ناملایمات گذر کرد و آنگاه همه چیز برای او گل و خوشی گردید.

۲۴۱- سبب میرسی که چرخ از چه سفله پرور شد

اگر خوب دقت کنیم می بینیم که بعضی از افراد پست که افکار و اعمال زشتی از خود بروز می دهند و از راه های ناصواب و با حيله ها و روش های خلاف انسانیت به اقتدار مالی و اقتصادی می رسند بایستی بر انسان های شریف حاکم شوند و آنها را محدود نمایند این زشت پروری و سفله پروری که در تاریخ به وفور دیده می شود و حافظ آن را به چرخ روزگار نسبت می دهد چرا باید واقعیت یابد و انسانها را در رسیدن به حقایق دچار مشکلات کند؟ در این رابطه اصولاً نمی توان سؤالی پرسید چون در گردش ایام و تحولاتی که اتفاق می افتد چنین چیزی دیده می شود و چاره ای نیست. در نگاه حافظ در مکتب عشق، دنیا همین است و بس. چون کارهای زشت را او بوجود می آورد و گر نه اگر کار او بر اساس عدل و انصاف بود افراد خوب سکندار همه کارها می شدند نه افراد زورگوی مقتدر. در ذهن حافظ در باره دنیا چنین قضاوتی وجود دارد ولی باید دانست که در روزگار آینده این سیر اصلاح خواهد شد و افراد عادل و صالح سکندار زندگی و مقتدای مردم می شوند و از آن ظلم ها خبری نخواهد بود. منتظر چنین روزی هستیم!!

۲۴۲- راز درون پرده چه داند فلک، خموش!

فلک گردنده و دوار که سیارات در مدار معینی در دور آن در حال گردش هستند از آنچه که برای انسان اتفاق می افتد و از اسراری که سرنوشت ساز است اطلاع دقیقی ندارد و مانباید تصورات خود را به او نسبت دهیم و از او خواسته های نابجا داشته باشیم چون فلک گردنده، گرداننده ای دارد که او را به سرانجام می رساند. سکوت و خاموشی در این ارتباط شایسته است. آن آگاهی ها و راز و اسراری که انسان خواهان شنیدن آنهاست و قصد دارد تا به آنها به حقایق عالم دسترسی یابد از فلک کار ساخته نیست بلکه در شاهراه عشق و شیفگی حق بدست خواهد آورد. دنیا طلبی و بکار گیری عقل فضول و محدود و جزئی ما را بسوی ظواهر دنیا سوق می دهد و علاقمند می کند در حالیکه عقل عاشق که مست او شده و از خدای مهربان کمک طلبیده است ما را بسوی معنویت و جهان وسیع آگاهی ها سوق می دهد که تنها در مکتب و پای درس عشق الهی بدست می آید و لا غیر. این رازهای ناگفته که در نزد حکیم عالم است به کسانی منتقل می شود که ولی اویند و دوست او محسوب می شوند نه دنیا طلبان و کرکسان که مانند لاشخوران به کندن و خوردن گوشت مردگان مشغولند و تعفن به وجود خود وارد می سازند که بعد خود به تعفن تبدیل می شوند و باید در زیر خروارها خاک آنها را مدفون نمود!

۲۴۳- چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش؟

دنیا در این سخن در نظر حافظ با سه عنوان نامیده شده است که قابل بررسی است: یکی (سقف بلند) که بسیار رفیع و مرتفع است و تا کنون با قوی ترین امکانات نمی توان انتهای آن را دید. (ساده) از آن جهت است که پیچیدگی در نگاه آدم دیده نمی شود و جهان در ظاهر از عناصر ساده و کرات تشکیل یافته است. این سقف بلند ساده (دارای نقش و نگار) و موجودات رنگارنگ و متنوع و متفاوت و شگفت انگیز است و در اعماق دریاها و در دل زمین و در هوا دیده می شوند و چشم ها را از دیدن خود مات و مبهوت می سازند. واقعاً این جهان چیست و چرا به این شکل ساخته شده است که مورد پرسش قرار گرفته است؟ البته این سؤالی است که هر انسانی از خود می پرسد چون خود انسان بخشی از آن است و نمی تواند از این موضوع فارغ باشد و به آن نیندیشد. بهر حال هر لحظه که انسان به این موجود عظیم نگاه می کند در کار آن در می ماند که از چیست و برای چه اینگونه ساخته شده است؟ البته قرآن در هدفمند بودن این جهان آن را با این آیه بیان می کند که (ما خلقت هذا باطلاً) یعنی که خلقت جهان بیهوده و باطل نبوده و اهداف بلندی در برپایی و ایجاد آن در کار است هر چند که انسان به همه آن علل و عوامل

و فلسفه وجودی عالم پی نبرده باشد. گر چه تلسکوب ها تا کنون با چشمان قوی و بلند خود اعماق آن را به تصویر کشیده اند که تا حال حکایت از کهکشان های زیادی است که شگفتی و وسعت عالم را نشان می دهد .

۲۴۴- گره ز دل بگشا وز سپهر یاد مکن

اشاره به دنیای درون و برون آدمی است. اگر دنیای فکر و اندیشه و احساس انسان از ناملايمات و کژيها و انحرافات مبرا شود جهان برون بهتر و مؤثرتر دیده می شود و این انسان خودساخته با دیدگاه شایسته و زندگی درست به سوی رشد و ترقی گام خواهد برداشت و گناهان و گرفتاریها را به گردن سپهر و فلک و آسمان نخواهد انداخت. **حافظ در مرتبه های گوناگون از جهان و دنیای اطراف انسان به زشتی یاد می کند و آن را با الفاظ بی عهدي فلک ، رهن دهر ، کار جهان مثل غنچه بسته است ، دنیا نقش خرابی دارد ، سفله پرور است ، چرخ شعبده باز ، هیچ در هیچ ، گردون دون پرور ، جهان فریبکار ، جهان بی بنیاد و یاد می کند.** ولی در اینجا به خود انسان تکیه دارد و به او می فهماند که به خود متکی باشد و از استعداد های درونی خود برای رشد خود بهر مند گردد. و این نگاه واقع بینانه راه ترقی را به او می نمایند.

۲۴۵- گنج زر گر نبود ، گنج قناعت باقی است

بحث ثروت و دارایی با فقر و قناعت یک بحث کهن و همیشگی است. برای مردم عادی که به زندگی معمولی خود مشغولند مال و ثروت نقش اساسی دارد و بطور دائم در باره آن می اندیشند و به دنبال آن در سعی و تلاشند. ولی مرد خدا و عارف به حق به دنیای بی ثبات و گنج و زر و ثروت ناشی از آن نمی اندیشد و دل خوش ننموده است چون دنیا را در حال گذر می بیند و عقل عارفانه او به این تشخیص رسیده است که دنیا و همه آنچه را که به آن وابسته است قابل اعتماد و تکیه نمی باشد و لذا به گنج قناعت و توجه به خدا عنایت دارند و آن را گنج عظیم زندگی می داند چون پایدارتر از گنج دنیایی است!! **قناعت که در آن حرص و ولع نیست و تجاوز به حقوق دیگران و بی عدالتی و بی انصافی مطرح نیست شایسته تر از مقام فانی دنیایی در پیش عارفان است و این سخنی است که حافظ به کرات گفته است.**

۲۴۶- چو حافظ در قناعت کوش و ز دینی دون بگذر

حافظ یک انسان با تجربه های عرفانی است بهمین لحاظ دو موضوع مهم را که از تجربه های بدست آمده عرفانی اوست بعنوان نصیحت در اختیار ما می گذارد. قناعت داشتن و از حرص و طمع و جمع آوری مال و قدرت پرهیز کردن و خلاصه از دنیای پست و دون گریختن و تن به آن ندادن از توصیه های حافظ است. **دنیا و اشکال مختلف آن در لسان حافظ بسیار آمده است و هر بار از همه خواسته که مواظب آن باشند و آلوده به آن نشوند.** و از طرفی برای سیر و سلوک عرفانی فقر و قناعت سرمایه های موفق و قویی هستند و در پرواز معنوی رهرو عشق نقش بسزایی بازی خواهند نمود

۲۴۷- اهل نظر دو عالم در یک نظر بیازند

عاشق واقعی حق دارای نگاه مؤثر و پرنفوذی است که از طریق عشق بدست می آورد چون عشق یعنی نگاه درونی به حقایق. وقتی رهروی حق به آن نگاه و نظر و جهان بینی رسید و همه چیز را در ید قدرت با کفایت الهی دید و از آیات و نشانه های فراوانی که او آفریده است پی به بی ماندی و بی نظری او برد و هر چقدر به او و به رحمت و حسن او که آفرینش را پر نموده است نگاه می کند به عظمت و عشق به او عجب تر می شود و او را در درون قلب خود جای می دهد و **چون او در قلب بی ریا و صاف عارف تجلی کرد و حضور داشت آنگاه دیدگاه و نگاهی به او می بخشد که فقط او را می بیند و بس و تنها به او عشق می ورزد و بس و دیگر موجودات و همه عالم در نزد او بی چیز و بی قدر خواهد بود.** و دنیا و آخرت و کل نعمت های موجود در آن در برابر حسن و زیبایی حضرت دوست بحساب نخواهند آمد.

۲۴۸- اگر ستیزه کنی روزگار بستیزد

اگر انسان با حق در افتاد و به جنگ و جدال با آن پرداخت و از آستانه تسلیم دور شد بی شک عکس العمل این ناهنجاری ها و ناروایی ها از جانب دنیا و زندگی به او خواهد رسید و انتقام خواهد گرفت. چون مدار همه چیز بر حق است و

جهان بر اساس حق ساخته و در حرکت است. بر خلاف حق اقدام کردن انسان را دچار مشکلات خواهد نمود. **ستیزه گران و تبهکاران و جهان خواران که بر خلاف عدل و حق چند صباحی به ناروا به خوشی و کسب ثروت و قدرت و ظلم و تجاوز می پردازند از این حقیقت غافلند که روزی همان خشونت ها و ظلم ها به خودشان بر می گردد و دمار از روزگار آنان در خواهد آورد.** اتحاد و به هم پیوستگی و بهم نزدیکی و در مدار حق و درستی چرخیدن ناموس جهان آفرینش است و تخطی از آن که همان ستیزه جویی و عناد و مخالفت است روزگاری به خود عامل آن بر می گردد و این تجربیات در عمل دیده شده است.

۲۴۹- ز گرد خوان نگون فلک طمع نتوان داشت

در نظر عرفانی و فلسفی حافظ انسان از دنیا عبور می کند ولی نباید به آن دل ببندد!! و دلبستگی یعنی در جا زدن و از سیر معنوی باز ایستادن. گردش فلک که آثار آن در این لحظات و شب و روز آشکار می گردد همان زندگی دنیایی و بیشتر وابستگی به آن است که با انسان رو راست و صادقانه نیست و این نگون بختی به سراغ آدم هم می آید. **پس با عشق به خدا و مستی به حق که همان دوری از گرایشات دنیایی و این جهانی است می توان طمع و حرص به دنیا را از خود دور سازیم و بس.** چون دنیا دارای کشش و جاذبه فراوان و قوی ای است که انسان را در کام گرداب خود فرو می برد که نجات یافتن و خلاص شدن از آن در اکثر مواقع غیر ممکن است. و حافظ این هشدار را می دهد که در این نابودی سقوط نکنیم و با حرص و ولع به زیبایی های ظاهری دنیا در کام آن نیفتیم!!

۲۵۰- دل در جهان میند و به مستی سؤال کن

یک شعار عالی که همه موقعیت راه عرفان واقعی را نشان می دهد. دو موضوع کلی مطرح است. چه رابطه ای با دنیا داشته باشیم و دیگری آنکه به کدام سو حرکت کنیم. از یک طرف نباید به دنیا دل ببندیم و تمام تلاش ها را بسوی عشق به خدا معطوف داریم و دنیا زودگذر را جایگاه ابدی و دائمی خود بپنداریم. و دیگری آنکه مسائل و دشواریها را از طریق عشق به خدا حل کنیم که درهای علوم معنوی و اسرار آن به سوی انسان گشوده می شود. پس می توان گفت که دنیا طلبی با عشق به خدا ناسازگار است و این سخنی است که حافظ بارها فرموده است. **انسان در این دنیا زندگی می کند و کمالات را در آن بدست می آورد ولی نباید به آن دلبسته شود و جهان گذرا را باثبات تلقی کند** و این نگاه اشتباه او را از ترقی معنوی و پرواز روحانی ملکوتی باز می دارد که حافظ آن را به زیبایی ترسیم نموده است.

۲۵۱- جهان و هر چه در او هست سهل و مختصر است

این جهان گذران بر اساس تشکیلات ماهیتی و برخوردی که با انسان بعنوان بزرگ ترین فرآورده خود دارد سهل و مختصر است و برای انسان رهرو که می خواهد خود را به کوی دوست برساند بسیار کم ارزش و در شأن انسان نیست!! سهل است چون کم ارزش است و برای انسان که روح خدایی در خود به امانت دارد بسیار کم و بی مقدار است. **در حالیکه انسان با این ترکیب وجودی که از خاک برآمده و روح خدایی را به درون خود آورده است شایسته نیست که در حلقه محدود این جهانی در سیکل بسته در حرکت باشد و شایستگی های و استعداد های درونی خود را بهدر دهد.** انسان در جهان برای رشد خود در تلاش است ولی هدف او فراتر از این جهان است و می خواهد که به آخرت که جهان برتر و فراخ تر این جهانی است به نتایج شایستگی های خود برسد و در مسیر ابدی در جوار لطف حق آرام گیرد.

۲۵۲- در هر طرف ز خیل حوادث کمینگی است

انسان بخشی از جهان و محیط اطراف و بناچار بخشی از رویدادها و حوادث آن است. این ناگواریها طبیعی و اجتماعی و شکل های دیگری که وجود دارد روی انسان اثر می گذارد و در انتخاب و آزادی او تأثیر گزار است. این حوادث در کمین انسانند و در هر لحظه بسراغ او می آیند و دست به توطئه بر علیه او می زنند و حافظ به الفاظ گوناگون از آن نام می برد و انسان را متوجه آن می گرداند. بهر حال انسان نباید و نمی تواند آن حوادث را نادیده بگیرد و اعتنایی نکند و صرفاً به راه خود ادامه دهد. در زمان حافظ حکومت های کوچک محلی و کارگزاران آنان گاهی مسائلی را بوجود می آوردند و مانع راه رشد معنوی و عرفانی می

شدند و کشور صحنه درگیری و چالش هایی می شد. در هر صورت طرح و اجرای مطالب و سیستم های فرهنگی و عرفانی نیازمند محیط امن می باشد. در واقع این سخن حافظ هشداری به انسان است که مواظب حوادث باشد و امواج آن هستی انسان را به باد ندهد!!

۲۵۳-نعم هر دو جهان یش عاشقان بجوی

یک عبارت عاشقانه است و نقش یک عاشق واقعی را بیان می کند. و عاشق که همان رهبر معنوی و پیر خرد است از اسرار دوعالم و حقایق قابل بیان آن اطلاع دارد و نعمت ها و موفقیت های آنها را می داند و راه را بهتر از دیگران به ما نشان می دهد. سخنان و دریافتهای آنان دلنشین تر و به حقیقت نزدیک تر و انسان را خوشحال تر خواهد نمود. بحث و درس و کلاس اخلاق و تقوای آنان بشارت دهنده اند. باید سخن حق را از دهان آنان شنید و بکار گرفت. دنیا مادی و افرادی که برای جهان خالقی نمی شناسند از دایره درک و فهم این دنیای عاشقان بدورند. درس و دریافتهای مادی برای سودطلبی و لذت خواهی و برتری طلبی است و زبان عارفان و عاشقان شیرین و بالنده و دارای مضامین حقیقی و مسرت بخش است و جهان را به آن حقیقتی که باید باشد نشان می دهد نه در محدوده اعمالی که حیوانات هم در محدوده آن قرار گرفته اند و از آن خارج نمی شوند. این زندگی محدود و تنگ و مختصر با آن نگاه کوچک و تنگ کجا و آن دیدگاه باز و فراخ که دنیا و آخرت را می بیند و حقایق را بازگو می کند کجا؟! نعمتهای زودگذر یا نعمتهای پایدار و ابدی که هیچگاه به پایان نمی رسد و انتهای ندارد؟!

۲۵۴-مُلک این مزرعه دانی که ثباتی نکند

اشاره به دنیاست. ماندن و حکومت و تسلط بر این دنیا دارای ثبات و دوامی نخواهد بود و این سخنی است که حافظ بطور مکرر و پی در پی تذکر داده است. در نظر او دنیا محل عبور انسان است و انسان در آن ماندگار نیست. و این در تجربه عادی همه انسان ها قابل مشاهده و دیدن است. پس حکومت که برای انسان بسیار شیرین و جذاب است و سیطره بر طبیعت و انسان ها برای او شکوهمند است روزی از دست او خارج می شود و انسان بدون آن جلوه ها و عناصر و پدیده ها به همان وادی خاموشان در زیر خروارها خاک آرام می گیرد!! دنیا در حال تحول و تغییر است و اصولاً ثبات را در خود نمی پذیرد چون همه بناها و آثار باقیمانده در آن روزی به نابودی و فراموشی سپرده خواهند شد. حافظ در جهت عدم دلبستگی به دنیای بی ثبات هشدار می دهد و گوشزد می کند که به آن آلوده نشوید و به راه درست خود ادامه دهید.

۲۵۵-نقد بازار جهان بین و آزار جهان

نقد بازار جهان همین تعامل و برخوردی است که مردم جهان با هم دارند. در این برخورد سود و کسب منفعت بعنوان منافع فردی و ملی در رأس امور قرار گرفته است و اساس تجارت و تبادلات و داد و ستدها را تشکیل می دهد. در این بازار شلوغ دنیا که هر کسی بدنبال چیزی است تصادم و تزاخم و درگیری امری غیر ممکن است که به اشکال گوناگون خود را نشان می دهد که یکی از آنها آزار و اذیتی است که انسان های حساس و آگاه و دانا می بینند که به حقیقت آنها را در رنج و گرفتاری مزاحمت قرار می دهد. بطوریکه روزگار بر آنان سخت و دشوار می گردد. دنیا طلبی و خودکامگی و خود بینی که پایه اصلی و محوری این تزاخم است زندگی را به شکل صرفاً مادی متجلی نموده است و بعد معنوی زندگی را در هاله ای از ابهام فرو برده است!! جهان دیروز با مکانیزم ساده و گذشته خود با جهان مدرن و پیچیده حال در این موضوع با هم یکی هستند. بویژه که دنیای کنونی ابزارها و امکانات فراوانی را در اختیار آن بخش از مردم که قادر به آزار رساندن به دیگران هستند قرار داده است که کشورها را با ترفندها تسلیم خود می کنند و انسان ها را برده خود ساخته اند و آسایش و آرامش را به سخره و مسخره گرفته اند که چندان نیاز به توضیح ندارد!! حافظ از زندگی انسانها و اوضاعی که در پیش است اغلب گله و شکایت دارد و نمی پسندد و لذا به انتقاد آن می پردازد و شاید آرزو دارد که روزی این ناهنجاری ها به پایان برسد.

۲۵۶-سمات دهر دون پرور ندارد شهد آسایش

دنیا محل آسایش و آرامش انسان نیست! حافظ بر این نکته اصرار عجیبی دارد و پیوسته بدان تأکید می کند. کسی در این جهان به آن شهد و شیرینی ای که منجر به آسایش و راحتی او گردد بدست نخواهد آورد چون سفره رنگارنگی که به نام طبیعت گسترده شده

است تنها افراد پست و دون پرور می نشینند و از آن بهره مند می شوند به تصور اینکه از آن لذت ببرند و به شهد و شیرینی آن برسند و همواره در آن خوش باشند!! که هرگز چنین نیست!! افراد شریف و عزیز در این سفره بدنبال خوشی دائمی نیستند چون اعتمادی به آن ندارند و آن را زود گذر و بی ثبات و محلی نه برای ماندن بلکه برای رفتن و عبور کردن می دانند. باید از این نعمت های الهی در سفره طبیعت خورد و رفت و راه رشد معنوی را در پیش گرفت.

۲۵۷- بیاور می که نتوان شد ز مکر آسمان ایمن

(بیاور می) یعنی به عشق پناه ببر و از جام آن بنوش و مست حق باش تا از مکر و حيله این جهان و مردم آن و حوادث ناگوار و غیر مترقبه در امان و مصون باشی. این مکر آسمان به نظر می رسد که گرفتاریهایی است که برای انسانها به فراخور شرایطی که در آن قرار گرفته است بوجود می آید. و چون پای صحبت انسانها بنشینیم آن گرفتاریها را برای ما نقل می کنند. از حوادث طبیعی تا درگیریها و مسائل فردی و اجتماعی و سختی هایی که در یک سرزمین در طول تاریخ بسراغ آدم می آید و غیره که به اشکال مختلف است و حافظ همه آنها را از فریبکاریهای آسمان می داند و سرنوشتی که کسی را گریزی از آنها نیست در واقع مصائب و دردهای است که باید از محیط آن بگذری و عبور کنی. حال چگونه باید از این مشکلات که راحتی و آسایش و رشد را از انسان ساقط می کند به سلامت سیر نمود؟! **حافظ بر اساس مشرب عرفانی خود راه عشق و مستی که در جام می متجلی است پیشنهاد می کند و منظور این است که از طریق عشق و شیفگی به حق و آثار و دگرگونی های ناشی از آن می توانی دچار این خسارتها نشوی و موفق از این گردنه ها عبور کنی و سربلند باشی.**

۲۵۸- گوش کن پند ای پسر وز بهر دنیا غم مخور

در نگاه عرفانی و دقیق حافظ چون دنیا محل عبور انسان است و انسان در آن نمی ماند نباید علاقه ای به آن نشان داد. باید همه توجه به سرای باقی و جهان آخرت که بسی وسیع تر و ابدی است داشته باشیم و بهمین دلیل توصیه این عارف واصل چنین است که نباید به آن دل بست و چون چیزی را از دست دادیم غصه و ناراحتی آن را به دل راه دهیم!! افراد دانا که دنیا را تجربه کرده اند با چشم عقل و خرد دریافته اند که دنیا با آنان چه کرده است و چه گرفتاریهایی برای آنان ایجاد نموده است هیچگاه خود را در باتلاق آن قرار نمی دهند و جهان فانی را با جهان باقی آخرت عوض نمی کنند. غم عشق است که راه بلند هجران را با آمادگی هایی که در سالک بوجود می آورد به راه کوتاه وصال تبدیل می کند و او را به کوی دوست می رساند و سعادتمند خواهد نمود. **دنیای فانی که ثباتی در آن متصور نیست دلپستن نشاید و انسانی که رو بسوی بقا و ابدیت و جاودانگی دارد و روح خدایی در او دمیده شده است و گل سر سبد عالم خلقت است غم دنیا او را فرسوده خواهد نمود و راه رشد معنوی را از او خواهد گرفت.** و این سخن گهربار نه تنها سخن حافظ است بلکه همه بزرگان علم و معرفت و مردان خدا گفته اند و از ما خواسته اند که انسان به دنیا اعتماد نکند و غم از دست رفتن آن را به درون خود نبرد و جهان آخرت و دنیای معنویت را از یاد نبرد و با غم بیهوده معاوضه نکند!!!!

۲۵۹- شاهد دینی همه بندست و فریب

دنیای بی ثبات درکار فریب انسان است. اگر موی پر چین و شکن او را به حکم زیبایی و علاقه بسوی خود بکشی و خدعه ظاهر او را بپذیری در دام آن اسیر می شوی که نجات و رهایی از بند و فریب آن غیر ممکن است. **چون فطرت پاک آدمی که آن جهانی است چون با عناصر این دنیایی آشنا می شود بتدریج رنگ و بوی آن را می پذیرد دل و توجه خود را معطوف آن می کند و نگاه حقیقت بین خود را از دست می دهد و همه تلاش خود را متوجه آن می کند.** این انسانی که صبغه خدایی و آخرتی داشت اندک اندک از آن فاصله می گیرد و حقیقت و ارزش ها را از یاد می برد و به رنگ خاک که پست ترین عنصر دنیایی است در می آید آنگاه این انسان خاکی و مادی که از آخرت بریده است با تمام آرزوهایی که هیچگاه بدان دسترسی نخواهد یافت در دنیا در زیر خروارها خاک مدفون می شود و از یادها می رود!!

۲۶۰- جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است

منظور حافظ گرایش و تمایل و دلبستن به دنیا است و گر نه جهان نور است و رحمت و آیات حق در آن به نمایش آمده است. که انسان بخشی از آن است. از طریق همین جهان و برداشت درست از آن می توان به حقایق عالم رسید و یابا دلبستن و گرایش به آن می توان از ارزش ها و فضائل اخلاقی و آخرت دوری نمود!! **این رابطه انسان با جهان است که تعیین کننده است و گر نه جهان که انسان جزء ناچیزی از آن است همه چیز را در بر گرفته است و امکانات خود را در اختیار و تسخیر آدمی برای رشد و آسایش در اختیار او گذاشته است.** بیشتر باید به خود انتقاد کرد نه به جهان و فلک. در هر صورت عمل از انسان صادر می شود و او مسئول و پاسخ گوی آن خواهد بود که اگر عمل صالحی از خود نشان داد به موفقیت خواهد رسید و لا غیر.

۲۶۱- عشق دُر دانه است و من غواص و دنیا میکده

رابطه و فاصله انسان با عشق در دنیا بیان شده است که عشق مانند مرواریدی است که در دهان صدفی در اعماق دریای دنیاست که انسان باید با غواصی در اعماق این میکده دنیا وارد شود و آن را بدست آورد. **یک عاشق باید غواصی بداند و در میکده دنیا که هر کسی در جاذبه ای فرو رفته است و در مغناطیسی آن افتاده است این دُر عزیز که عشق است بدست آورد.** در اینجا عشق بهترین کاری است که انسان بدنبال آن است. و باید در طلب آن تلاش کند. در میان تمام آن چیزهایی که برای انسان مهم و عزیز است در جستجوی حقیقت عشق باشد. چون تنها زورق عشق ما را به ساحل سعادت و خوشبختی می رساند.

۲۶۲- جهان پیر است و بی بنیاد از این فرهاد کُش فریاد

جهان در نظر حافظ در این مصرع شعری بوضوح دیده می شود. جهان پیر و با تجربه است و سر آمد همه است. دارای اساس و بنیادی نیست و نمی توان به او اعتماد نمود. فرهاد کُش و عاشق کُش است و عاشقان و عارفان و رهروان حق و حقیقت را می آزارد و نابود می کند و در رنج فرو می برد. از کارهای او افراد خردمند در ناله و فریاد هستند. این تصاویر نشان می دهد که انسان باید چگونه با جهان اطراف خود ارتباط داشته باشد. این بعنوان ترسیدن از دنیا نیست بهر حال انسان پدیده فعال و منتخب و برجسته عالم است و با تعقل و درایت و دانایی خود مواظب این ترفندها باشد و از راه رشد باز نایستد و در دام آن اسیر نشود. این تصور برای او پیش نیاید که هر چه هست همین دنیاست. و **حافظ شبیه سایر موحدین و عارفان و دانایان روزگار نگران چنین برخورد غلطی است که بعضی ها با دنیا دارند و خیال می کنند که دنیا یعنی همه چیز.** و اگر ما بخواهیم تعبیرات حافظ از دنیا و جهان را بدانیم یک بحث مفصلی خواهد شد که بیانگر اهمیت موضوع است.

۲۶۳- غم زمانه که هیچش کران نمی بینم

حافظ از دو غم و اندوه صحبت می کند و که ذهن او را به خود مشغول داشته است. غم زمانه که فراوان است و انسان را در اکثر مواقع در بر می گیرد و لحظات زندگی را بر او تلخ و ناگوار می سازد و دیگری غم عشق است. غمی که از هجران و دوری از یار در عاشق و سالک بوجود می آید و او را آماده و دارای لیاقت برای دیدار دوست می سازد. که غم اول مردود و محکوم است ولی غم عشق که باعث رشد عارف و توجه او به دوست است مورد پسند و توجه و عنایت مردان خداست. واقعاً این غم زمانه چیست و چرا انسان را در خود غوطه ور می کند؟! **این غم زمانه نارسایی ها و نواقص و بدی هایی است که انسانها در طول تاریخ برای خود ساخته اند.** از نقطه ضعف های فردی تا اشکالاتی که در افکار و اندیشه ها ی مردم از بد روزگار و نبود تربیت و آموزش صحیح بوجود آمده است تا انحرافات که در نظام استبداد سیاسی است و هرج و مرج های اجتماعی و نبود قانون و شریعت که در عمل و واقعیت زمانه اجرا شود و عدالت و انصاف مورد احترام و عمل باشد و مسائل دیگر که بر حسب نوع اقلیم و زمانه متفاوت است. زندگی درست اندیشان و مردان خودساخته در چنین دوره و زمانه بسیار ناگوار و سخت و دشوار خواهد بود. افراد حساس و دانا این غم زمانه را بهتر از افراد معمولی می فهمند و در زندگی خود برخورد دارند و نیش زهرآگین آن را چشیده اند. غم زمانه اولین ضرر و زبانی که دارد امنیت و آسایش را از جامعه و بویژه از انسانهای مفید و کاردان می گیرد و نمی گذارد تا افرادی مثل حافظ از فیوضات و حکمت های درونی خود دیگران را مطلع نمایند. شاید یکی از دلایل عقبگرد و انحطاط مردم همین باشد.

۲۶۴-اعتمادی نیست بر کار جهان

جهان و کار جهان هیچ در هیچ ، بی ثبات ، سست نهاد ، غیر قابل اعتماد ، عروس هزار داماد ، فانی ، پیر و بی بنیاد ، فرهاد کش ، بی فایده ، و مخالف رشد و پیشرفت انسان و تعبیرات دیگر که در دیوان حافظ مشحون است. اصولاً این تعبیر برای چیست؟ واقعاً دنیا همینطور است که می گویند؟ حافظ در جواب می گوید که تاریخ پر از مردانی است که به اقتدار و ثروت و مکنت رسیدند و در عصر و زمان خود شهره آفاق بودند و چون نگینی می درخشیدند . او برای مثال کیکاووس و بهرام گور ، جمشید پادشاه پیشدادی ، خسرو پرویز و افراد دیگری را می گوید که از کاخ های با شکوه آنان جز خرابه ای که صدای کوکوی جغدها به گوش می رسد چیزی باقی نمانده است. یعنی به افراد عزیز خود که به آن دلبسته بودند و دوستش می داشتند و برای آن فداکاری کردند و کاخ ها ساختند هیچ وفایی نکرد و عنصری از تلاش های آنان را به یادگار نگذاشت. **جهان فانی قابل اعتماد نیست. چون بقا قابل اعتماد است نه فنا.** و لذا عشق هیچگاه به فنا تعلق نمی گیرد بلکه به بقا متعلق است. چون از جنس بقاست و به ابدیت و بقا می پیوندد. از بقا و حق آمده است و به آن هم ملحق می شود

۲۶۵-ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

دنیا برای انسان محل گذر و عبور است و دنیا جاده ای است که در پیش روی انسان گزرده اند تا از آن برای رفتن نه برای ماندن بگذرد. کسی در محل عبور مثل پلی که روی رودخانه ای ساخته اند چادر اقامت نمی زند و یا در گذرگاهی که محل رفت و آمد است نمی خوابد و مکانی که در حال فروریختن است اقامت دائمی بنا نمی کند!! **حافظ معتقد است که آمدن ما به دنیا برای کسب شوکت و کرامت و اقتدار و بزرگی در این دنیا نیست بلکه حادثه ای ما را به اینجا کشانده است و قصد ما برای عبور است نه ماندگاری !** با این جهان بینی و نگاه حکیمانه به دنیا باعث می گردد که انسانها با هم مهربان باشند و بجای آنکه در جمع مال بکوشند در جلب رضای یکدیگر در تلاش خواهند بود چون در راهی طولانی و سخت و صعب با هم همسفرند. و اهداف بلند زندگی و آینده را باید با هم درنوردند و به پایان آن برسند.

۲۶۶-دام سخت است مگر یار شود لطف خدا

در نظر حافظ که نگاهی عمیق و موشکافه به مسائل اطراف خود بویژه نسبت به انسان دارد و او را به نیکی و از سر کنجکاوی دریافته است و بطور پیوسته او را به استعدادها و توان های مادی و معنوی که در وجود او نهفته است او را آگاه می سازد و از او دعوت می کند که سیر و سلوک عشق به خدا را طی کند ولی از دام های خطرناکی صحبت می کند که در پیش روی او گسترده اند تا او را در گرداب وسوسه های نفسانی و ظاهرسازی های شیطانی و خودخواهی هایی که دائم بسراغ او می آید و پهنه ذهن و قلب او را تسخیر می کند و موانع دیگر که در غزلیات او موج می زند مطلع و برحذر دارد . **و اینگونه خطاب به انسان می گوید که با این توانمندی ها و آن دامهای خطرناک فقط یک راه در جلوی خود دارد و آن لطف الهی است که اگر با پاکسازی درون کسب کند به کوی دوست که هر چه بخواهد در آن است رهنمودن خواهد شد.** پس همه چیز به او ختم می گردد و متکی به اوست.

۲۶۷-فتنه می بارد از این سقف مَقَرَنسی برخیز

(سقف مقرنسی) جهان بلند و با عظمت که مانند عمارتی بلند و کنگره دار می باشد. که منظور همان دنیاست و زندگی دنیایی. یعنی در چرخ دنده های این دنیا نیفتی و رنگ دنیایی نگیری. باید کاری برای خود انجام دهی. **از سقف این دنیا فتنه و گرفتاری برای انسان می بارد و او را تهدید می کند اگر به عشق پناه نبریم در زیر این خروارها فتنه و فساد و درگیری و دلمشغولی به فنا خواهیم رفت و زندگی را به تباهی سپری خواهیم نمود که خسارتی عظیم است.**

۲۶۸-در بیابان فنا گم شدن آخر تا کی

در این دنیا که مانند یک بیابان وسیعی است چرا باید گم شویم و با دست خود، خود را به فراموشی بسپاریم؟! اگر دنیا محل گذر است ماندن در آن برای چیست؟! و دلبستن به آن و گم شدن در آن برای چیست؟! **باید راه درست را از اهل ذکر و نظر بیرونی و آنگاه راه درست را بیابیم و بیمائیم که انسان باید در مسیر بقا گام بردارد.** چون از اهل بقاست و برای ابدیت ساخته و پرداخته شده

است. و چون بمیرد جسم خاکی او به زمین به همان جایی که زادگاهش است برمی گردد ولی روح که هویت واقعی انسان را تشکیل می دهد همیشه زنده خواهد بود. پس انسان باید برای بقا در تلاش باشد و از فنا در دنیا گریزان گردد.

۲۶۹- آسمان گشتی اریاب هنر می شکند

اشاره به سرنوشتی است که هنرمندان و صاحبان اندیشه و خرد و علم در روزگار خود بدان دچار می شوند. دشمنی دنیا و فلک و آسمان با انسان فراوان گفته شده است و این بار آسمان با هنرمندان سر مخالفت دارد و با آنان گلاویز است. **به نظر می رسد که آسمان و دوران و ایام که بر ما می گذرد هنرمندان بیشتر در معرض گرفتاری هستند** و این سخن آنگاه رنگ حقیقت به خود می گیرد که متفکری هنرمند و شاعر در برابر سفاکی خونریز بخواهد حقایقی را بیان کند و او را از این کار باز دارد در آن زمان آن هنرمند این دشمنی ها و سختی ها را شدیدتر از هر زمان دیگر مشاهده خواهد نمود.

۲۷۰- پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدر آی

طبیعت نور و مظهر آیات الهی است. طبیعت یکی از آیات بزرگ الهی است. که از زیبایی های آن انسان دست پر قدرت حق را می بیند و در تحیر و شگفتی فرو می رود. **انسان با اینکه از طبیعت است و در آن رشد می کند ولی نباید در آن زندانی شود و همه استعدادهای خود را صرف آن نماید و دنیا را پایان راه خود تلقی نماید!!** حافظ چند نصیحت عارفانه می کند. (پاک شو) به گناه و خطا و فسق و فجور مبتلا نشو و در خودسازی خود تلاش کن. (صاف شو) درون را به آن مرحله پاکی برسان و صاف و بدون هر گونه شائبه و کدورت شو. (از چاه طبیعت بدر آی) خود را در طبیعت زندانی و محبوس نکن. اصل تو از عالم بالاست و باید خود را به آنجا برسانی. غوطه وری در باتلاق دنیا یعنی نابودی در حالیکه سیر به سوی ارزش های معنوی و ملکوتی یعنی ورود به دنیای واقعی که بدان تعلق داریم و باید در آنجا باشیم و از نعمتهای الهی بهره مند شویم.

۲۷۱- مرا به دور لب دوست هست پیمانی

یک عاشق و یک عارف به حق همواره عهد و پیمانی با دوست دارد که همواره بر سر پیمان خود استوار ایستاده است. عارف، عاشق لب زنگاری دوست شده است و این عشق در دل و جان او تنیده و نفوذ نموده و همه اجزاء او را تحت تأثیر قرار داده است. لذا این عشق با ثبات قدم همراه است و کسی که عاشق است با استحکام گام بر می دارد و تزلزل در خود راه نمی دهد. **حافظ از پیمانی که عاشق نسبت به او دارد سخن گفته است در حالیکه پیمان او محکمتر از پیمان عاشق است و چون آن پیمان هست این پیمان هم می باشد.** چون خالق و صانع عشق و هستی اوست. و این کمال و حسن و زیبایی است که جهان را مجذوب خود نموده است و عشق و عاشقی را رقم زده است.

۲۷۲- ندیم و مطرب و ساقی همه اوست

براساس نظریه عرفانی حافظ T انسان آثار عشق را از او دارد. و در این ارتباط می فرماید که (ندیم) همراه و یار و دوست انسان خداوند است. (مطرب) و شادی بخشنده و شادکننده انسان از طریق عشق باز اوست. (ساقی) که شراب طهور و پاک عشق را در کالبد انسان می ریزد و او را مجذوب خود می سازد و شعله محبت و عشق را در او برافراشته نگه می دارد اوست. **با این تعریف و توصیفی که حافظ از مکتب عشق دارد معلوم می شود که انسان که ساخته و پرداخته دست با کفایت خداوندی است چقدر مورد توجه و لطف اوست** و برای سربلندی و رشد معنوی او برنامه ریزی مفصلی دارد که مایه حیرت انسان است. پس خداوند که مسلط بر عالم و آدم است اینقدر به انسان نزدیک و مشتاق است. خوشا به سعادت انسان که مورد التفات و همراهی حضرت دوست قرار می گیرد و این ارزش و کرامت انسان را نشان می دهد که او باید وقت را غیمت شمرده و خود را با خودسازی به کوی دوست برساند و در راهی که بسوی اوست در حرکت و تلاش باشد.

۲۷۳- بر مهر چرخ و شیوه او اعتماد نیست

چرخ همان چرخش روزگار و آمد و شد ایام و شب و روز و لحظات است. بیشتر در کلام، چرخ یا چرخ فلک سرنوشت و برخورداری است که برای انسان پیش می آید. پس اگر انسان به هر دلیلی احساس خوشبختی و سعادت کرد و روزگار به کام بود و شادی و موفقیت در او دیده شد چرخ نسبت به او مهر و مهربانی ورزیده است در غیر این صورت با او دشمنی کرده و قصد

هلاک او را دارد و با تمام قوا به نبرد با او ایستاده است! به نظر می رسد منظور از چرخ دنیاست که تحولات زندگی اجتماعی و تطورات قوم و جامعه محل نشو و نماي انسان می باشد. از این سخن این برداشت حاصل می شود که گرایشات دنیایی و این جهانی انسان ناکام و سرمایه گذاری در آن بی نتیجه است و **همانطور که حافظ بارها توضیح داده است دنیا محل گذر و عبور انسان است و صرف عمر برای ماندن در آن غلط است چون اعتمادی به مهر و خوشی های آن نیست و بزودی ترا بر زمین می زند و در دل خاک می اندازد!!** چون عاقبت انسان در این دنیا چنین است پس بر او و بر مهر او اعتمادی نیست!!

۲۷۴- شگوه و سلطنت و حسن کی ثباتی داد

دنیا محل بی وفایی است و برای این موضوع نگاه کنید به تاریخ زندگی شکوهمندی و سیطره انسانی و زیبایی هایی که انسان در اطراف خود جمع نموده و دائم بدان فخر می فروخت ، آن عظمت های گذشته کجا رفتند؟! چرا ثبات و پایداری در آنها نبود و برای نسل های آینده باقی نماندند تا انسان ها در رهگذر تاریخ آن ها را ببینند و لذت ببرند! **در نگاه تیز و عمیق حافظ گذشت و عبور از تاریخ همه دستاوردهای بشری و سعی و تلاشهایی که به شکل کاخ و کشور و حسن و کمال در بناها از خود بروز داده و به نمایش گزاشده است را به فراموشی سپرده و از بین برده است و همانطور که انسان را به خاک می سپارد آثار باقیمانده از او را هم به تل خاکی تبدیل می نماید و برای پند و عبرت نسل ها باقی می گذارد!!** منظور حافظ آن است که به دنیا دل نبندیم و بجای عشق به حق ، عشق به دنیا را بر نگزینیم.

۲۷۵- زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند!!

نوعی بده و بستان بین انسان که موجودی صاحب اختیار و کرامت و آزادی است و جهان مسخر اوست و راه رشد هم تا بی نهایت بروی او باز است و جهان و فلک که همان زمانه و گردش ایام و روزگار باشد. **هر خوشی که از او بگیری و هر قهقهه ای که بزنی و هر کاخ و جلال و جبرودتی که برای خود از مшти خاک پدید آوری سرانجام آنها را از تو خواهد گرفت و تو را به روز سیاه می نشاید!!** این سخن حافظ هشدار می دهد که انسان و واقعیتی است که هر کسی در طول زندگی خود می تواند به صراحت و روشنی این حوادث را ببیند و از آن پند و عبرت گیرد، کاری که حافظ از این بیان شیرین و انداز دهنده خود نموده است. چقدر لازم است کسانی که چهار نعل در مسیر کسب متاع بی ارزش دنیا در تلاشند به این سخن حافظ دقت کنند و زندگی را که از انوار الهی است و عالی ترین هدیه است به با کرامت ترین موجودات ، با محبت های اندک و ظاهری دنیا عوض نکنند و خود را به بهای کم نفروشدند که خدای عالم مشتاق خوبی ها و فضائلی است که انسان باید در زندگی خود بدست آورد..

۲۷۶- در آستان جانان از آسمان میندیش

وقتی در مسیر عشق و محبت الهی هستی و قصد خودسازی و پاکسازی درون خود را داری و راه دوست و سعادت ازلی و ابدی را برگزیده ای از آسمان و حوادثی که در پیش است هیچ باکی به خود راه نده و نگران توطئه ها و گرفتاری های آینده نباش که خدای مهربان که یار و یاور انسان است و چون او را آفرید خود را از اینکه انسان بزرگ و صاحب کرامتی را آفریده است که توانسته جهان و مافیها را زیر نگین تسخیر خود بگیرد خود را تحسن و تقدیر نمود که انسان آفریده شده است. **و اینگونه بود که مشتاق او شد تا او را در راه رشد و ترقی معنوی قرار دهد و لذا همه موجودات و ملائکه (موجودات مادی و غیر مادی) را دعوت به اطاعت و مساعدت به او نمود .** این نشان می دهد که او با تمام قوا می تواند به راه خود ادامه دهد و هیچ چیز جلودار او نیست.

۲۷۷- عاشق شوار نه روزی کار جهان سر آید

عشق در این جهان و در این طول عمر باقیمانده شاید بدست آید. سعی و تلاش معنوی انسان باید در همین اندک زمان مانده جوابگو باشد و احساس شود. و چون عمر بگذرد و به پایان خود رسد و یا جهان به آخر خود برسد دیگر مجالی برای انسان نیست که بر همای عشق سوار شود و از امواج پر تلاطم زندگی بگذرد و خود را به آنسوی حقایق برساند و از اسرار و جایگاه رفیع آن بهره مند گردد. **برای پیروی از مکتب عشق همین زمان حال باید ملاک کار باشد و موکول نمودن به آینده کار را دشوار و ناممکن می سازد.** آمادگی انسان برای طی نمودن مراحل عشق الهی به آسانی حاصل نمی شود و دشواریهایی همراه است که باید انسان

توفیق آن را بیابد تا از این عقبه ها و گردنه های سخت و صعب نفسانی و گرفتاریهایی که در حین راه با آن روبرو می شود از عهده کار بر آید. تنها با جدی گرفتن و مشغول کار او شدن می توان راه عشق به حق را پیمود و لاغیر!!

۲۷۸- تا کی غم دنیای دنی ، ای دل دانا

فرد نادان خطر دنیا و گرایشات آن را درک نمی کند و لذا حافظ خطاب به دانایان از آنان می خواهد که غم دنیای دون و پست را نخورید و خود را در ورطه آن نیندازید!! دنیا از آن جهت دون و پست است که سست نهاد و بی ثبات و بی وفا به عهد و پیمان و فریبکار و هزار داماد است. و غم و اندوه از امید و انرژی انسان برای رسیدن به او می کاهد و انسان غمگین به دنیا به عشق نخواهد اندیشید و چون در لابلای چرخ دنده های آن گم شده است جهان با آن فراخنایی را با دنیای کوچک زودگذر معاوضه می کند و بجای رشد معنوی که رشد اصلی اوست به دنیا که محل فنا و نابودی است رو می آورد و همه استعداد های خود را در آن سرمایه گذاری می نماید که عاقبت همه زیان و ضرر است و سرانجام او را در زیر خروارها خاک از بوی گند و مشمئز کننده اش پنهان می سازند و راهی شهر و دیار خود می گردند!! این سخنان را دانایان روزگار درک می کنند آنان که بدنبال حقایق عالمند و زندگی خود را بر اساس ارزش های آن رقم زده اند. در دنیا هر چه باشی و به هر پایه و مقامی که بررسی در نهایت نابودی و از دست دادن آن شکوهمندی و عظمت جمع آوری شده است!! اینگونه نیست؟؟!!

۲۷۹- جهان پیر و رعنا را ترجم در جبلت نیست

این جهان پیر در ذات خود فریبنده و گول زننده است بخاطر آنکه سنش از سن تو و تجربه اش از تجربه تو بیشتر است و دانش فریب و خدعه فراوانی در آستین دارد و اینطور نیست که تو بتوانی حریف او شوی و به آرزوها و تمناهای خود بررسی!! حافظ بطور کلی دنیا را محل گذر می داند نه ماندن. او در مکتب فکری و عرفانی خود به ما تعلیم می دهد که همه استعداد های خود را متوجه دنیا نکنیم بلکه به دوست بیندیشیم که مسیر حرکت زندگی و سرانجام ما اوست. چون همه از اوئیم و به سوی او باز می گردیم. حال اگر این حقیقت از ذهن و فکر ما دور شود و دنیا برای ما فریبنده و جذاب و مورد اعتماد قرار گیرد و به سوی او کشیده شویم و حقایق عالم و سمت و سوی گرامی عشق به خدا را فراموش کنیم در گرد نه های پر تلاطم و پیچ و خم دنیا خواهیم افتاد که بیرون آمدن از آن غیر ممکن است. و این سخن طلایی حافظ است که زندگی دنیایی را به آن شکلی که هست برای ما معنی و تفسیر می کند. تا دنیا زودگذر را با جهان پایدار و همیشگی معاوضه نکنیم و به یاد داشته باشیم که در ذات دنیا رحم و مروت و جوانمردی وجود ندارد بی شک او در قبال اعتماد تو در فرصت مناسب تو را بر زمین می زند و هستی و نیستی تو را به باد فنا خواهد داد!!

۲۸۰- در چمن هر ورقی دفتر حالی دگر است

دنیا در نظر دقیق حافظ مورد توجه و بررسی و تجزیه و تحلیل است او با نگاه عمیق و فکر بلیغ و عقل سلیم خود همانطور که در مسیر سیر و سلوک الهی قرار گرفته است گرایش به دنیا و طلب هوی و هوس و انحراف از حق را ناشایست می شمارد و این بار با نگاه عبرت آموز به موجودات که آیات و نشانه های عظمت و شناخت خدایند نظر و توجه دارد. هر عنصری و پدیده ای در عالم و در طبیعت اطراف ما می تواند توجه ما را به حقایق و رمز و راز نظام متقن خلقت سیر دهد و چون این نگاه به یک باغ زیبای پر گل بچرخد و بخواهد که آن زیبایی ها و لطافت گل را ببیند این عظمت خیره کننده تر خواهد بود. دیدن و شنیدن زود گذر و سریع که انسان را از درک عظمت آن پدیده زیبا محروم سازد ما را به کنه خلقت نمی برد و متوجه حسن بی پایان و جذاب طبیعت نمی نماید. مردانی که قدم در راه عرفان و شناخت خدا گزاردند در هر پدیده ای از عالم که فکر کننده عظمت آن برای آنان جالب و دارای بشارت و هدایت بسوی حقیقت عالم است. و این توجه و دقت تنها از خردمندان و دانایان ساخته است و بس. با خردمندی آغاز می شود و در مدار عشق و شوق به کمال می رسد و این شناخت عمیق باعث تحول در بیننده دارد که وصف آن در این کلمات میسر نیست.

۲۸۱- چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو

(سپهر تیزرو) اشاره به آسمان حوادث است که تند و تیز از جلوی چشمان انسان می آید و می گذرد و نوش و نیش خود را در جان آدمیان فرو می کند. و به عبارتی نشانه گذر عمر هم هست که چون جهان و سپهر بگذرد روزگار عمر انسان هم خواهد

گذشت. ولی اگر در جامعه و مردمی که در آن زندگی می کنیم امنیت و آسایش نباشد چه سودی برای انسان متصور خواهد بود؟! اگر ما منتظر تحولاتی که اوضاع بشر را رو به بهبودی ببرد و دگرگونی هایی در آن ایجاد کند از نظر حافظ بیجاست؟! **ظاهراً قدرت حاکم که با زور سوار بر امواج قدرت شده است به سرنوشت بشر نمی اندیشد و کرامت انسانها را رعایت نمی نماید و آنان را در مدیریت و اداره کشور مشارکت نمی دهد. و این جدایی که ریشه ایجاد نگرانی و افسوس و ترس است همواره سایه اش را بر مردم ایران در طول تاریخ گسترده است که این دانای روزگار ما از آن می گوید و از بی ارزش هایی که به حرمت پاک انسانی وارد آمده است!!**

۲۸۲- سفله طبع است جهان بر گرمش تکیه مکن

جهان ، ذاتی پست دارد و محبت و وفاداری را نمی فهمد. و حافظ در باره جهان و دنیا چنین نظری دارد! تمام این دیدگاه از آن ناشی می شود که انسان دنیا را به عوض آخرت که با عشق به خدا حاصل می شود برنگزیند و با او ارتباط محبت آمیز برقرار نکند که روزی او را بر زمین خواهد زد و تار و پودش را به باد خواهد داد!! **اگر جهان با تو مهربان باشد و از امکانات خود برای آسایش تو در اختیار قرار دهد روزی از تو خواهد ستاند و تو را به خاک سیاه مبتلا خواهد نمود.** در آن زمان از عشق و حقیقت بازمانده ای و در دام دنیا هم افتاده ای! ببین که چه می باید می شدی و اکنون در کجا ایستاده ای؟!

۲۸۳- آئینه سکندر جام می است بنگر

با طرح ارسطو حکیم یونانی بر مناره ساحل شهر اسکندریه آئینه ای نصب کردند که با آن می توانستند کشتی هایی که از دوردست می آمدند ببینند و با خبر شوند. در اینجا شراب معنوی و معرفتی می تواند بالاتر از آئینه اسکندر آگاهی هایی از اسرار عالم به انسان بدهد که فراتر از آئینه اسکندر است. **پس با روی آوردن به عشق الهی و با پاکسازی درون می توان به دانایی و نور حقیقت رسید و این از آثار عشق به خدا و سیر و سلوک است.** و آن حکمت و دانشی که از این رهگذر بدست می آید ناشی از گرایش به عشق است. کسی که شراب طهور الهی را بنوشد و به مرحله عشق برسد به اسرار و آگاهی های زیادی دسترسی خواهد یافت که با هیچ ابزار دیگری مثل آئینه اسکندر نمی توان به آن حقایق رسید. پس شراب معنوی شراب معرفت و آگاهی است.

۲۸۴- آن کسی است اهل بشارت که اشارت داند

کسی می تواند مژده ها و بشارت ها را از سوی حق دریافت دارد و به اسرار ناگفته و ناشنیده مطلع شود که اشارت ها و نکات و دقایق پیرامون حقیقت و عشق به حق را درک کند و بفهمد. رهروی حق که در مسیر حق به سیر و سلوک می پردازد با صداقت و تلاش معنویی که از خود نشان می دهد به همان میزانی که درون را پاک سازی می کند و خود را آماده لطف حق می نماید به همان میزان به علم ها و دانایی هایی آشنا می شود و به اسرار آنها پی می برد که از طریق معمولی و عادی رسیدن به آن غیر ممکن است. **کسی که محرم راز شود درواقع به نکات مربوط به عشق حق آشنایی یافته است. توجه به این امور در ظرفیت حواس عادی نیست باید آن حواس درون را به فعالیت رساند.** انسان در مسیر خودسازی عرفانی حواس درونی را فعال می سازد و آنگاه با نگاه نافذ خود به اسراری پی می برد و به آهنگها و سخنانی آشنا می شود و از طبیعت به گوش و جان او می رسد که تا قبل از آن ناممکن بود. پس کسی اهل بشارتهای الهی است و باد صبا پیام بر او خواهد رساند که اشارت و نکاتی که ما را بسوی او رهنمون می شود بشناسد و به نیکی آشنا شود.

۲۸۵- مردم دیده ما جز به رخت ناظر نیست

چشم افراد عاشق فقط به خدای مهربان که دوست انسان است نظر دارد و نگاه عاشقانه تنها به او افکنده می شود. در این زمینه نگاه و توجه به دنیا و خواسته های نفسانی و خواهش های انسانی مطرح نیست. اگر عارف که هدفش رسیدن به اوست از این مسیر غافل شود و به انحراف گرایش یابد به مقصود نخواهد رسید و تلاش بیهوده ای خواهد نمود. **پس با دید مادیگرایی و خودخواهی و دنیا طلبی نمی توان به ارزش های بالای عشق و اسرار آن دست یافت.** چون دل کندن از دنیا و جلوه های کاذب و دروغین آن شرط اول عشق است که چون از دنیا بریدیم به او خواهیم پیوست و این راه کوتاه و مختصر عشق است. در تبیین این سخن توجه داشته باشیم که دنیا فی نفسه ، نور و آفریده الهی است، مهد انسان ، سرای رشد آدمی ، و محل آمادگی و کسب لیاقت های انسانهاست. آنچه را که ناپسند است تمایل به دنیاست نه خود دنیا. دنیا که آفریده دست با کفایت حضرت حق است در نظام

استوار و متقن خلق شده است و ذره ای اعوجاج و خلل و کژی در آن دیده نمی شود. و منظور حافظ مقایسه ای است بین دنیا و دوست، که نکند بجای دوست در دنیا غرق و گم شویم و از رفتن به سر کوی او باز مانیم!!

۲۸۶- دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست

دل عاشق و سرگشته ما که از هر طرف بدنبال معشوق است فقط ذکر و یاد و تمنای تو بر لبانش هست و بس. عشق بریدن از غیر است و پیوستن به او. عاشق همواره به یاد اوست و نام و یاد او در خاطر و قلبش طنین انداز است. و این توحید و نگاه واحد به معبود عالم هدف اصلی عشق است. پس کسی که از عشق دم می زند ولی از معبود و معشوق واقعی سخنی نمی گوید و نشانی نمی دهد از حقیقت عشق دور افتاده است. چون عشق یادگار اوست و او تنها کسی است که عشق و محبت را در عالم خلقت قبل از پیدایشش در نهاد آن قرار داده است.

۲۸۷- او را به چشم پاک توان دید چون هلال

اگر مانعی بر سر راه دیدن تو باشد هلال ماه را نمی توانی که خوب ببینی و باید آن مانع را برداری. حال اگر خواستی تا حق را مشاهده نمائی و به یقین بررسی باید موانع و غبارهایی را که مانع درک تو هستند کنار بزنی در این حالت حقایق و خدای عالم را درک خواهی نمود. با چشم پاک و بدون آلودگی و گناه و انحراف تنها می توان او را دید نه با چشمان پلید و ناپاک. پس هر چقدر در خودسازی تلاشی کنیم و همت در پاک سازی آینه درون بکاریم بهتر و سریع تر به شناخت و معرفت حق نائل خواهیم آمد. پس خداشناسی و خداخواهی و در طریق حق قرار گرفتن جز با پاکیزه نمودن دل و درون امکان پذیر نخواهد بود.

۲۸۸- هر دیده جای جلوه ی آن ماه پاره نیست

هر کسی با هر چشم و دلی نمی تواند او را درک کند و ببیند. تنها انسان پاک از انحرافات که موفق به پاک سازی درون خود شده است می تواند او را درک کند و با چشم دل او را ببیند و در سیر و سلوک خود به مقامات بالا برسد و مراحل رشد معنوی را طی کند. چشم های آلوده و چشم مردان دنیایی که به جلوه های مادی و حرص و ولع دنیایی خو گرفته اند نمی توانند این ماه پاره که در کمال حسن و زیبایی است ملاحظه نمایند. پس راه شناخت و عشق به حق بسوی انسان گشوده است به شرط آنکه زمینه خودسازی را در خود فراهم نموده باشد. پس عارفان که عمری را به پاکی و ذکر و توجه به او گذرانده اند درون و قلب سالم و ملکوتی آنان در معرض تجلی و جلوه حق قرار می گیرند که حافظ یکی از آنان است.

۲۸۹- نظر پاک تواند رخ جانان دیدن

هیچ نگاه آلوده ای از درون انسان ناپاک نمی تواند حقیقت را بشناسد و ببیند و زندگی را بر اساس آن تنظیم نماید. دیدن حقیقت و سیر در آن تنها با نظر و نگاه پاک ممکن است. برای آنکه نگاه پاک شود باید درون پاک شود و برای آنکه درون پاک شود باید گرد و غبار آلودگی روی آینه آن را پاک نمائیم و این ممکن نیست مگر آنکه یک رهبر معنوی ما را مساعدت نماید و راه درست را نشان دهد. پس خودسازی زمینه دیدن حقیقت است. و نگاهی که ناشی از خودسازی است می تواند حقایق را ملاحظه نماید. نگاه ناپاک که بدون خودسازی و رهبری درست معنوی بدست آمده باشد نه حقیقت را تواند دیدن و نه می تواند در باره آن چیزی به دیگران منتقل نماید. کسانی که به خدا و مکتب وحی انبیاء اعتقادی ندارند و عشق به خدا و مستی به حق را نمی شناسند در این خودسازی موفق نیستند و گام در تاریکی برمی دارند و بس!

۲۹۰- اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند

عاشق واقعی حق دارای نگاه مؤثر و پرنفوذی است که از طریق عشق بدست می آورد. چون عشق یعنی نگاه درونی به حقایق. وقتی رهروی حق به آن نگاه و نظر و جهان بینی رسید و همه چیز را در ید قدرت با کفایت الهی دید و از آیات و نشانه های فراوانی که او آفریده است پی به بی ماندی و بی نظری او برد و هر چقدر به او و به رحمت و حسن او که آفرینش را پر نموده است نگاه می کند به عظمت و عشق به او عجین تر می شود و او را در درون قلب خود جای می دهد و چون او در قلب بی ریا و صاف عارف تجلی کرد و حضور داشت آنگاه دیدگاه و نگاهی به او می بخشد که فقط او را می بیند و بس و تنها به او عشق می ورزد و

بس و دیگر موجودات و همه عالم در نزد او بی چیز و بی قدر خواهد بود. و دنیا و آخرت و کل نعمت های موجود در آن در برابر حسن و زیبایی حضرت دوست بحساب نخواهند آمد.

۲۹۱- قدحی درکش و سرخوش به تماشا بخرام

نگاه انسان عاشق با سایر نگاه ها متفاوت است. تماشا نمودن و مشاهده زیبایی ها و تحولات فصل بهار برای یک انسان معمولی با نگاه معمولی فقط یک زیبایی مختصر است که به آسانی از کنار آن می گذرد. ولی اگر همین انسان با نگاه عاشقانه و مستی حق به تماشا رفته باشد تمام زیبایی ها را با خالق زیبایی ها می بیند و به اعماق آن نفوذ می کند و به حیرت و شگفتی او خواهد افزود. و این مختص عاشقان خدایی است. بی جهت نیست که هر سحر باد صبا برای عارف شب زنده دار دارای پیام های ملکوتی است نسیمی که معطر و خوشبوست و عارف از آن پیام یار را دریافت می دارد. **هر چقدر این عشق خالصانه باشد عمق این نگاه بیشتر و وسیعتر است.** و عارف سرخوش تر از لحظات دیگر است.

۲۹۲- مدار نقطه بینش ز خال تست مرا

عشق و زیبایی و آفرینش و کمال از خال او و از اوست. اصولاً همه چیز از اوست. بینش و هر شناختی که انسان در مسیر سیر و سلوک برای رشد معنوی خود کسب می کند از عنایات اوست. یعنی خداوند در کمال حسن و زیبایی منشأ و مبدأ همه بینش ها و تحولات و دگرگونی هاست و بدون لطف و عنایت او کار اصولی و مثبتی تحقق عملی نخواهد گرفت. **و انسان نمی تواند بدون توجه الهی راه معنویت را طی کند و راه دشوار آن را در مکتب عشق بیامد.** چون همه چیز اوست و عشق و بینش عشق هم اوست بدون او هیچ راهی طی نمی شود و به سامان و کمال نمی رسد.

۲۹۳- در نظربازی ما بی خبران حیرانند

کسانی که در اندیشه شناخت خدای عالم هستند و برای رسیدن به او صبر و شکیبایی دارند از نگاه تیز و پر نفوذی برخوردارند و حقایق را با چشم درون مشاهده می کنند و این نگاه و نظر آنان بی نظیر و بی مانند است. اصولاً تفاوت افراد عادی با عارفان در همین است. اگر انسان با نگاه معمولی و ضعیف بخواهد راه کمال و معنوی را طی کند بی شک موفقیت اندکی خواهد داشت. **انسان با نگاه و دید قوی می تواند حقایق را دریابد و به مقاصد عشق توجه و گرایش داشته باشد. انسان عارف با نظر و نگاه درست خود اسرار را می فهمد اسراری که دیگران از آنان بی خبرند.** علت اینکه افراد معمولی عرفا را درک نمی کنند برای آن است که آن نگاه و شناخت را ندارند و در کار عارفان حیران و سرگردانند چون از حیطه دانش و تحقیق و نظر آنان دور است.

۲۹۴- دل در جهان میند و به مستی سؤال کن

یک شعار عالی که همه موقعیت راه عرفان واقعی را نشان می دهد. دو موضوع کلی مطرح است. چه رابطه ای با دنیا داشته باشیم و دیگری آنکه به کدام سو حرکت کنیم. از یک طرف نباید به دنیا دل ببندیم و تمام تلاش ها را بسوی عشق به خدا معطوف داریم و دنیا زودگذر را جایگاه ابدی و دائمی خود بپنداریم. و دیگری آنکه مسائل و دشواریها را از طریق عشق به خدا حل کنیم که درهای علوم معنوی و اسرار آن به سوی انسان گشوده می شود. **پس می توان گفت که دنیا طلبی با عشق به خدا ناسازگار است و این سخنی است که حافظ بارها فرموده است.** انسان در این دنیا زندگی می کند و کمالات را در آن بدست می آورد ولی نباید به آن دلبسته شود و جهان گذرا را باثبات تلقی کند و این نگاه اشتباه او را از ترقی معنوی و پرواز روحانی ملکوتی باز می دارد که حافظ آن را به زیبایی ترسیم نموده است.

۲۹۵- تلقین و درس اهل نظر یک اشارت است

سخنان اهل نظر که مردان پاک خدایی هستند و خود را در بندگی او ساخته و ذوب نموده اند و به حقایق و اسراری رسیده اند که دیگران بدان دسترسی ندارند دارای ارزش و جایگاه والایی است کلام و سخن آنها با کلام و سخن معمولی متفاوت است چون پختگی و حکمت و استحکام کلام آنان فوق العاده است و هرگاه آنان سخنی در موضوعی بگویند و راهی را نشان دهند بیهوده و بی هدف و بدون دانایی و شناخت عمیق دین نیست و از روی تخیل و واهی و بی اساس سخن نمی گویند درس و بحثی که ارائه می دهند و آنچه را که به دیگران می آموزند و تلقین می کنند دارای اشارتها و نکات برجسته عرفانی است و

حقایقی را در بر خواهد داشت. که راه را برای انسان خواهد گشود و مسیر درست زندگی و فکر و اندیشه را نشان خواهد داد. **بهر حال آنان در سیر و سلوک خود اشارات عشق و معرفت به حق را درک نموده و به بشارت ها رسیده اند که پراز حقایق است.** و لذا وقتی به یک اهل نظر رسیدیم فقط باید گوش بود و بس. باید حقایق و نکات زندگی و رشد معنوی و رسیدن به حق و معبود را از آنان فرا گرفت.

۲۹۶- چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی

دانایی و آگاهی منشأ تحول آدمی است. و انسان عاشق با دیدگاه و نگاهی که از طریق عشق بدست می آورد جهان را عاشقانه و به شکل درستش به آنچه را که هست می بیند و این نگاه متعالی نظر و بینش درست و مؤثری به او می بخشد تا عشق را بشناسد و مسیر آن را بداند و مراحل آن را به کمال و تمام ببیماید و در جستجوی وصال در تلاش و همت و کوشش باشد و بر صابری و شکیبایی خود در حصول به وصال امیدوار باشد. حال اگر راه عشق و معرفت به درستی شناخته نشود و بر اصول مشخص طی نگردد بطور طبیعی نظر و نگاه درستی هم در انسان بوجود نخواهد آمد تا با آن به مرحله بالای عشق که وصال است امید رسیدن داشته باشد. **انسان موقعی به ارزش های عشق می رسد که مساعد و مناسب باشد و زمینه دریافت آن را در خود فراهم و تدارک دیده باشد. و این مسلم و قطعی است که بی فکر و همت راهی به وصال حق که بالاترین اهداف عرفانی و خداشناسی است گشوده نخواهد شد** چون نه راهی شناخته شده است و نه همتی برای پیمودن آن در انسان بوجود آمده است!!

۲۹۷- در بزم دور یک دو قدح درکش و برو

در مجلس عشق و معرفت که در این روزگاران برقرار است به اندازه ای که می توانی به عشق و سیر و سلوک گرایش نشان بده و اگر به کمال آن نرسیدی نا امید نشو و به راه خود ادامه بده و به آن قناعت کن که سهم تو از این خوان الهی همین خواهد بود و بس. چون همین مقدار هم برای تو کافی است که به سعادت برسی و دچار مشکلات در این دنیا نگردی. **هر گس به قدر همت خود در این راه عشق شرکت کند و از آن غافل نباشد.** به نظر می رسد که حافظ به حداقل گرایش به عشق برای بعضی ها بسنده نموده است چون ارزش عشق بسیار است و انسان لایق آن است تا بر مدار عشق زندگی کند و بر اساس آن هستی خود را رقم زند.

۲۹۸- پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار

هشدار است مهم و جدی برای کسانی که احساس ماندگاری در این دنیا دارند و در غفلت خود غوطه ورنند. چون عمر چندان طولانی نیست و هر لحظه امکان بریدن این رشته وجود دارد عمری که به یک تار مو بسته شده است و با کوچک ترین حرکت بریده می شود نمی توان مورد اعتماد قرار داد و بی محابا به جلو راند چون این مرکب به ظاهر سریع السیر با حرکتی خلاف، نقش بر زمین می شود و دیگر فرصتی برای تلاش و رسیدن به ارزش ها و معنویت و خودسازی و رسیدن به دوست باقی نمی گذارد. **این عمر محدود و کم و آسیب پذیر و ناپایدار باید مورد حفاظت قرار گیرد و مورد بهره برداری واقع شود.**

۲۹۹- به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو

در این مدت عمر که توفیق آن را داری که زنده باشی از راه حقیقت و درستی خارج نشو. سعی و تلاش بر این باشد تا از این فرصت برای کسب کمال معنوی استفاده کنی. **چون هر تجربه و راهی که قرار است انسان تشخیص دهد و برود در این اندک زمان عمر باید صورت گیرد در غیر این فاصله و مدت غیر ممکن است.** انسان زیرک و باهوش از زمانی که در دست دارد به نحو شایسته سود می برد و در قبال دادن و تلف نمودن عمر گرانیهای که چیزی جایگزین ندارد بهترین و عالی ترین ارزش ها و مقامات معنوی که رضای خدا در آن است بدست خواهد آورد. در این مدت کم عمر می توانی بزرگ ترین کارها را انجام دهی.

۳۰۰- به هرزه بی می و معشوق عمر می گذرد

هشدار حافظ به همه کسانی است که در چرخ دنده های تحولات دنیایی گیر افتاده اند و می چرخند و از عشق بی بهره اند و به دنیا گرایش عمیق یافته اند و حق و عشق به حق را از یاد برده اند. اگر بنای زندگی و آن کارهایی که انجام می دهیم بدون وابستگی و عشق به حق باشد و راه و یاد دوست که خدای مهربان و رحمن و رحیم است در قلب ما نقش نداشته باشد زندگی را

به بیهوده و هرزه گذرانده ایم و این دیدگاه عاشقانه و عرفانی حافظ است که زندگی بدون عشق واقعی هیچ و هرزه است. زندگی مادی که انسان تنها با دنیا و جلوه ها و تعلقات آن در داد و ستد است هیچ گونه ارزشی ندارد و انسان بدون پرواز معنویت که در باتلاق پرهیاو و زرق و برق این دنیا افتاده است نمی تواند از آن خارج شود مگر از طریق قایق پر قدرت مستی حق که در شراب طهور الهی در حرکت است. اگر جامی از آن بنوشی معنی زندگی را عالی تر و بهتر درک خواهی نمود و زندگی در نگاه تو طوری دیگری خواهد شد که با گذشته متفاوت است. حافظ عارف که مفسر و رهرو عشق خدایی است همه را دعوت به این عشق خدایی می کند و آن هنر حافظ است که به بشر هر عصر و زمانی هدیه داده است.

۳۰۱- بنشین بر لب جوی گذر عمر ببین

لحظات عمر برای حافظ که به شکل شایسته ای از آن بهره می برد و برای رشد معنوی و عرفانی خود توشه بر می گیرد بسیار در اولویت و حائز اهمیت است. بهر حال باید پیشرفت های معنوی را در همین مدت عمر بدست آورد چون پس از مرگ اختیار از انسان ساقط است و کاری از دست او بر نمی آید. برای آنکه ببینیم و احساس کنیم که انسان چیست و زندگی و گذر ایام که او را هر روز پیر و شکسته می کند چگونه است باید به آب رونده نگاه کرد و دقت نمود که عمر هم مانند آن با سرعت می گذرد ولی انسان توجه ای به آن ندارد و آن را در ردیف کارهای عادی خود هم بحساب نمی آورد!! همه تلاش ها برای بدست آورد جلوهای این جهانی است و عناصر مادی و مسائل مربوط به آن عجیب انسان را در جنبه پر قدرت خود اسیر و تسلیم نموده است انگار از آن نمی تواند بگریزد!! همه چیز قابل دیدن و محاسبه و اندازه گذاری است الا عمر گذران آدمی که چون شبیه پدیده های دیگر دیده نمی شود کمتر مورد توجه و دقت قرار می گیرد و این روند باعث می گردد که وقتی به پایان جاده عمر رسیدیم از گذشت آن یادی نکنیم و بگوئیم جوانی کجایی که یادت بخیر!! ولی عارف بیدار دل ما که متوجه کوچک ترین حرکت در باغ این جهانی است عمر را می بیند و پیوسته از ضعف و پیری و شکسته شدن انسان و ناموفق بودن آن سخن می گوید و هشدار می دهد که مبادا روزی برسد که عمر گذشته باشد و تو به حقیقت عشق به حق نرسیده باشی!!

۳۰۲- به مأمنی رو و فرصت شمار غنیمت وقت

زمان که همه چیز را در بر گرفته است از اسرار عالم خلقت است چون در لحظه در شرایطی بسر میبری و در زمان و لحظه دیگری در شرایط دیگر که شاید بطور کلی با آن متفاوت و برای انسان سرنوشت ساز باشد. آدمی که به زندگی عادی خود مشغول و به سعی و تلاش می پردازد به این نکته حیاتی توجه ندارد و درک آن برایش محال است. وقت با زمان متفاوت است و وقت در اختیار انسان است که با برنامه ریزی درست از فرصتی که در اختیار انسان است باید به نیکی استفاده برد بویژه مردان کاردان و انسان های خودساخته و انبیاء و اولیاء و زیرکان جهان از این وقتی که اختصاص به آنان دارد به بهترین وجه برای رسیدن به ارزشمندترین هدف خلقت که شناخت جهان و خالق جهان است سود می برند و از آن غافل نیستند. حافظ نگران گذر عمر است و نبود عیش و زندگی که رنگ عشق و زیبایی نداشته باشد و این لحظات با یار نباشد. که یار و یاور انسان است و لطف و رحمت و مهربانی های خود را بی دریغ و بدون توقع و چشمداشتی نثار انسان و همه موجودات نموده است. بویژه در فصل بهار و در کنار رویش با طراوت سبزه ها و گل و شکوفه ها و جریان آب زلال و نسیم فرحبخش که برگهای سبز درختان را نوازش می دهد که چون با چشم بصیرت و نگاه دقیق نگریسته شود پیام دوست دریافت می شود و عطر خوش و بوی دلنوازی که جان و روح انسان را مست می کند!!

۳۰۳- ای دل به هرزه دانش و عمرت به باد رفت

دو چیز در اینجا مطرح است یکی دل که حقیقت و هویت درونی انسان است و من واقعی اوست و دیگری گذر زمان و مدت حیات که به عمر تعبیر می شود. ای دل! ای انسان آگاه و دانا!! این عمر گرانبه به بیهوده و هرزه از دست رفته است و تو از طریق دانش هایی که بدست آوردی به هیچ مقام انسانی و ارزش اخلاقی و کرامت عشق الهی نرسیدی و خود را خوار و ذلیل دنیا نمودی! این سخنان هشدار دهنده حافظ برای کسانی است که هنوز فرصت دگرگون شدن دارد و زمان به آنان برای خودسازی و در مسیر

حق قرار گرفتن مهلت می دهد. اگر طالب حقیق و راه حق طلب می کنیم باید این سخن حق را بپذیریم!! علم و دانش ها برای رسیدن یک زندگی بر مبنای حق و حقیقت است نه برای فراهم نمودن خوشگذرانی های زودگذر و موقت و ناپایدار!!

۳۰۴- عمر بگذشت به بی حاصلی و بوالهوسی

در نظر حافظ که نکته سنج هنر عشق است دو چیز عمر گرانبمایه انسان را بهدر می دهد: یکی بی حاصل بودن و بیهوده در هاون کوبیدن و کار بی ثمر کردن و لهو و لعب. دیگری بدنال هوی و هوس رفتن و ارضاء نفس و خودخواهی نمودن. **شما نگاه کنید که حافظ چگونه رفتار انسانی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد و روزگار او را بدقت بررسی می کند و از روی دلسوزی به او در ورای اعصار و قرنهای پیام می دهد که از لحظات عمر خود به نیکی و ارزشمندی استفاده کند و به یاد داشته باشد که زندگی چون آب روان با سرعت در روان است و انسان به پایان این هدیه خدایی نزدیک می شود!! هزار افسوس!!** همواره دانایان قدر عمر را می دانند و برای هر لحظه آن کاری مفید و لایق انسانی در نظر دارند و نادانان به بوالهوسی و بی خبری طومار عمر را کوتاه می کنند و به اعمال بی حاصل و بی مقدار خود سرگرمند تا از مرز دنیا بگذرند و در جهانی دیگر به حسرت و پشیمانی بخواهند که آنان را برگردانند تا آن کارهای با ارزشی که از آنان فوت شده است انجام دهند!! جواب می آید که : هرگز!!

۳۰۵- کام بخشی گردون، عمر در عوض دارد

همیشه در مقابل عشق، کام بخشی و لذت خواهی صف آرایی نموده است. چون از یک طرف برای کسانی که بدنال بر آورده کردن و سیر نمودن خود از راه عیش و نوش و خوشی و شادکامی هستند دنیا محل گرایش و جایگاه جاودانه است در حالیکه عیش بر اساس عشق گذشتن از راه دشوار و مصائب و دشواریهاست و گرایش آن معنویت و جهان برتر آخرت است و از این جهت است که دو جهان با دو نگاه و با دو گرایش و نتایج خواهد بود. پس **کسانی که خواهان عشق و تحولات دگرگون کننده آن هستند با کسانی که بدنال یک زندگی راحتی هستند متفاوت می باشند** و از دو راه و موقعیت به اهدافشان نزدیک می شوند. حال اگر با دقت بررسی کنیم کمال بخشی و ارضاء نمودن نفس و تمایلات حرکت بسوی دنیا و گرفتار شدن در دام آن است که پایانش نابودی و فنا و افسوس است و عمر انسان به باد می رود و دیگری جهان آخرت است که بهتر از دنیا و پایدارتر است.

۳۰۶- ای دل شتاب رفت و نجیدی گلی ز عیش

ای انسان عاقل و دانا توجه داشته باش که جوانی با همه شادابی و توان و نیرومندی خود از دست رفت ولی تو موفق نشدی که فایده ای از این استعداد و توانمندی درونی حاصل نمایی. **آن عیش واقعی که انسان با یاد خدا و معنویت به زندگی ادامه دهد و آن را به رشد برساند پیدا نشد!** این عیش یک زندگی واقعی است که انسان در مقام ارزش ها آن را بدست خواهد آورد بشرطی که برای آن فعالیت و تلاش نماید و گر نه حاصل نخواهد شد!! عیش بر اساس عشق و الگوهای آن یعنی یک زندگی ارزشمند که مورد تأیید حافظ هم می باشد. چون با انرژی های جوانی می توان زندگی واقعی را شناخت و آن را پایه گذاری کرد. در فصل پیری که دوره ناتوانی است عشق پرشور به زندگی انسان به دشواری راه خواهد داشت!!

۳۰۷- عشق و شباب و رندی مجموعه ی مراد است

حافظ که خود رهروی عشق است راه کامل عشق را در یک مسیری می بیند که دارای سه عنصر است. اگر این سه عنصر با هم بودند راه درست و صراط حق به آسانی طی خواهد شد. یکی عنصر **عشق** است که از جهان معنوی است و خدای عالم در قلب هر کسی که بخواهد می تاباند. چون هر کسی نمی تواند به آن بدون لطف حق برسد. بهر حال یک عنصر لطیف و باارزشی است که از جهان دگر است. عنصر دوم **جوانی** و شادابی و فعال بودن در راه عشق است که در جوانی این روحیه اگر حاصل شود می توان مراحل عشق را سپری نمود. در دوران پیری که توان فیزیکی بدن رو به تحلیل می رود عبور از مراحل عشق پر طراوت نیست و عاشق سرمایه کمتری از خود دارد که ارائه دهد. سومی عنصر **رندی** و به سلامت از ناملایمات دنیایی و وسوسه های نفس و عقل گذشتن و در گرداب پر خطر دنیا و گرایشات و تمایلات نیفتادن. رندی یعنی در عمل مراحل را طی کنیم و به مقصود برسیم. **اگر عشق باشد ولی جوانی نباشد و شادابی در راه عشق به حق نباشد موفقیت حاصل نمی شود و اگر عشق باشد ولی رندی که**

می تواند ما را از دروازه های دنیایی بسوی دوست عبور دهد نباشد باز هم کماکان ناقص است. تنها انسان موفق است که راه را به کمال و تمام می شناسد و طی خواهد نمود!!

۳۰۸- ز وصل روی جوانان تمتعی بردار

این یک مطلب درستی است که شادابی و ابتکار عمل و فعالیت در راه هدف و جستجو برای رسیدن به حقیقت از ویژگی های دوران جوانی است و انسان هر چقدر به پیری گرایش یابد از این ویژگی ها دور می شود و این هشدار است که حافظ به همه می دهد تا در چرخ دنده های ضعف و ناتوانی دوران پایدانی عمر انسان از شوق و حرکت و رشد معنوی باز نایستد و کار را تمام شده تلقی نکند چون **عشق تحرکت و بالندگی است** و این از نشانه های آن است. در کنار جوانان و همراه آنان این فرصت حاصل می شود تا با تأثیر پذیرفتن از آنان از مسیر حقیقت عشق دور نشویم.

۳۰۹- جوانا سر متاب از پند پیران

پیر دانا دارای تجارب ارزنده ای است که دیگران از آن بهره ای ندارند و این قاعده درست و معقولی است که باید در اصول زندگی و حرکت بسوی کمال از سخن و کلام آنان سود جست. در این صورت است که می توان خطرات و دشواری های راه زندگی را خوب شناخت و از تجربیات کسانی که این راه را رفته اند برای رسیدن به کوی دوست استفاده کرد. **پیران خرد و دانایی مطمئن تر و قابل اعتمادتر از سایر اقشار جامعه هستند و کلام آنان دلنشین تر و صادقانه تر از دیگران است.** و حقیقت در سخنان آنان موج می زند. جوانان که در ابتدای راه هستند بسیار به این پندها و اندرزها نیازمندند تا در مسیر پر خطری که دارند دچار دام های هوسناک نشوند و گرفتاراندیشه های باطل و خطرناک نگردند که دائماً از حقیقت می گویند ولی فرسنگ ها با آن فاصله دارند!! قرار گرفتن یک جوان هوشمند در کنار یک انسان با تجربه و آزموده روزگار فرصت بسیار مغتنمی است برای رشد و ترقی معنوی که چنانچه خوب درک شود حائز اهمیت است.

۳۱۰- ای دل شباب رفت و نجیدی گلی ز عیش

ای انسان عاقل و دانا توجه داشته باش که جوانی با همه شادابی و توان و نیرومندی خود از دست رفت ولی تو موفق نشدی که فایده ای از این استعداد و توانمندی درونی حاصل نمایی. آن عیش واقعی که انسان با یاد خدا و معنویت به زندگی ادامه دهد و آن را به رشد برساند پیدا نشد! این عیش یک زندگی واقعی است که انسان در مقام ارزش ها آن را بدست خواهد آورد بشرطی که برای آن فعالیت و تلاش نماید و گر نه حاصل نخواهد شد!! عیش بر اساس عشق و الگوهای آن یعنی یک زندگی ارزشمند که مورد تأیید حافظ هم می باشد. **چون با انرژی های جوانی می توان زندگی واقعی را شناخت و آن را پایه گزاری کرد. در فصل پیری که دوره ناتوانی است عشق پر شور به زندگی انسان به دشواری راه خواهد داشت!!**

۳۱۱- مقام عیش میسر نمی شود بی رنج

عیش در مکتب فکری حافظ یک زندگی و خوشی بر پایه عشق به حق و حقیقت و حضرت دوست است. انسانی که دقایق و قدر لحظات این زندگی را می داند و در سیر و سلوک خالصانه خود این دم را غنیمت می شمارد و آن را حتی المقدور از دست نمی دهد. **پس در عرفانی که معرفی می شود زندگی و رعایت اصول آن با ارزش می باشد. حال این زندگی بدون رنج و تحمل سختی ها و عبور از مشکلات حاصل نمی شود!** واگر بخواهیم با عافیت طلبی و بدور از هر گونه غم و درد و مشکلات به یک زندگی و عیش مطلوب برسیم در عمل غیر ممکن است. و این نشانگر آن است که با تلاش و پیمودن مسیر درست و رعایت اصول زندگی می توان به اهداف آن رسید و لا غیر! چون بی رنج گنج زندگی و مقام والای آن بدست نمی آید. خوشی های بی مورد و اطاعت بی چون و چرا از نفس و خواهش های نفسانی و تنبلی و بی تفاوتی ناشی از آنها ما را در مسیر حقیقت و عشق الهی نمی گذارد!! رنج ها و دردها ما را برای پذیرش عشق الهی مجهز خواهند نمود تا مراحل بعدی این صراط عزیز و با ارزش ها را به آسانی و توفیق الهی طی کنیم.

۳۱۲- مجوی عیش خوش از دور بازگون سپهر

عیش زندگی با عزت و بر اساس حقیقت و معنویت و ارزش های خدایی است. و این زندگی در متن خود خوشی و شادی را برای انسان به ارمغان خواهد آورد. و حافظ که یک متفکر در عرصه زندگی است و برای آن فوق العاده ارزش و اهمیت قائل است و بارها عظمت و بزرگی و لزوم آن را تأکید نموده است معتقد است که انسان در این دنیا و با نگاه مادی نمی تواند به عیش واقعی برسد و در لابلای زندگی دنیایی که با فکر و اندیشه و تلاش های خود ساخته است قادر نیست به آن عیش نائل آید چون لحظات و اوقات عمر و آنچه را که برای او پیش می آید بطور دائم در حال تغییر است به شکلی که اگر خوبی و رضایت از خود نشان دهد تلخی به کام انسان می رساند و با خوشی او مخالف است و مسیر واژگونه و غیر قابل اعتماد دنیا لحظات و زندگی را به کام انسان نازیا و نادرست خواهد نمود. پس از اینکه بخواهیم خوشی زندگی را از این فراز و نشیب به ظاهر موافق و خوب و خوش بجوئیم بسیار غلط و فریبکارانه خواهد بود. بلکه **با نردبان عشق به آسمان معنویت می رسیم که خوشی آن است و بس.**

۳۱۳- به گوش هوش نبوش از من و به عشرت گوش

عیش و عشرت در نگاه حافظ تنها خوش گذرانی و لهو و لعب نیست بلکه زندگی براساس عشق خدا و شوق به اوست که بطور مفصل در غزلیات به تشریح آنان می پردازد. در نظر حافظ زهد و برداشت بسیار کم از دنیا و زندگی به تنهایی کافی نیست. باید همه اجزا و عناصر زندگی را با عشق همراه نمود و انسان عاشق باید در همه حرکات و سکنات خود این عشق و عظمت و هنرمندی آن را نشان دهد. عیش زندگی بر اساس رضایت دوست است. زندگی بدون دوست برای حافظ بی خبری و بوالهوسی و تلف شدن عمر است و این زندگی نیست. پس عیش زندگی با ارزش و حقیقت است نه لابلایگری و هرج و مرج در اعتقادات و گناه و تجاوز از شریعت و بی قانونی و بی تفاوتی برای ارضای نفس. **حافظ بطور عمیق به ارزش ها و فضائل اخلاقی معتقد است و با تأکید و پافشاری آن را بیان می کند. حافظ که خود مرد زندگی و بیانگر ارزش های آن است از همه می خواهد که به زندگی ارزش بگذارند و آن را غنیمت بدانند و شادی و گذران آن را به کمال و تمام تجربه کنند.** البته سخن حافظ و خیرخواهان را کسی درک می کند که آمادگی درونی دارد یعنی گوش هوش خود را تیز کرده باشد نه مردم غافل و بی خبر و بی توجه به ارزش ها.

۳۱۴- وضع دوران بنگر ساغر عشرت برگیر

عیش و عشرت زندگی بر اساس و معیار عشق به حق است. این زندگی با اصول ارزش های متعالی خود مخصوص مردان دانایی و خردمندی و اهل عرفان است. **کسی که به باطل می اندیشد و استواری و استحکام جهان را حق و حقیقت و هدفمند نمی داند و در افکار و رفتار خود حق و عدل ملاک کار او نیست و با جهان پر رمز و راز و حسن و زیبایی عشق و شوق به خدا بیگانه و نامحرم است از لذت چشیدن این عیش پاک و حیات طیبه محروم است!!** اوضاع دورانی که در آن زندگی می کنیم و شرایطی و حوادثی که ما را محاصره کرده است و مشکلات روزگار و بقول حافظ نقش منفی فلک که هر لحظه ترفندی جدید بر علیه انسان آماده دارد نباید آرام و بی تفاوت نشست. برای آنکه عظمت زندگی که متکی به نظام متقن خلقت است خوب درک شود و آدمی از آن بهره ببرد و در نزد خالق به عزت باشد چاره ای و ارزشی بالاتر از روی آوری به مکتب عشق وجود ندارد!!

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی

۳۱۵- دوام عیش و تنعم نه شیوه عشق است

بعضی ها در زندگی آرام و راحت خود بدنبال راه عشق و شوق الهی هستند و می خواهند بر همان منوال و سبکی که در زندگی جاری خود دارند به دیدار عشق بروند و در این زمینه سرمایه گزاری کنند در حالیکه راه عشق که بارها گفته شده است راه دشواری ها و سختی هاست چون باید انسان از آن الگوهای غلط بیرون آید و به انسان مطلوب که با دستان پر قدرت عشق دگرگون شده است نوسازی شود. و این کار بزرگ که تحول و خودسازی انسان است کاری بزرگ و با عظمت است که از عهده هر کسی ساخته نیست و بویژه که بخواهیم با روش های معمولی به سراغ حل این مشکل اساسی برویم. در هر صورت با روش معمول مادی که در مدار زندگی بدان خو گرفته ایم راه عشق قابل پیمودن نیست و درد هجران و دوری از یار، عاشق را فارغ نمی کند و به وصال حق وارد نمی سازد. **در عیش و زندگی معمولی همه هدف انسان راحتی و رفاه و آسایش است در حالیکه در عیش**

معنوی تنعم و راحت طلبی آفت و آسیب بزرگی برای عاشق محسوب می شود پس بین این دو فاصله زیاد است و انسان با دو دیدگاه به سراغ آنها می رود

۳۱۶- هر که را خوابگاه آخر مشتی خاک است

عاقبت زندگی و انتهای آن مردن و خوابیدن در گور است. نیازی نیست و عاقلانه هم به نظر نمی رسد که انسان همه توان و انرژی خود را برای کسب وجهه دنیایی بگذارد و برای جمع نمودن مال و دارایی در تلاش باشد و از اصل زندگی و ارزش های آن باز ماند. مسیر همین است که گفته شد و این موضوع را با همین چشم ظاهری می توان پی برد. وقتی به آن آخر رسیدی فرصت بازگشت نخواهی داشت. پس همین لحظات را غنیمت بدان و خود را به عمق این حقیقت برسان. منظور حافظ این است که با مردن، عمر به پایان خواهد رسید و حال که زنده ایم و حیات داریم در مکتب و ز آفتاب قدح ارتفاع عیش بگیر (آفتاب قدح) عشق پر نور و آفتاب معنوی خدایی. (ارتفاع عیش) مقام و مرتبت ارزشمند و رفیع زندگی. یعنی از طریق معنویت و نور هدایتی که از عشق به خدا کسب می کنی زندگی خود را ارزشمندی و با محبت نمایی. زندگی هنگامی از لوث پلیدی دنیایی و جلوه های کاذب آن منزله دور می شود که به رنگ طلایی و خدایی معنوی و روحانی در آید و مقام و درجه اعلی پیدا کند. وقتی که زندگی بر این اساس دیده شود و پایه ریزی گردد و عناصر و پدیده های پیوند دهنده آن از عشق و معنویت لبریز باشد کل زندگی و به تبع آن جامعه و جهان دگرگون خواهد شد. آن عامل باثبات و رفیعی که بتواند جهان را بهم پیوند دهند عنصر با کمال عشق به حق است و چون حق پایدار و ابدی است این زندگی عاشقانه که رنگ الهی و معنوی گرفته از هر گونه کثری و ناهنجاری مبرا خواهد شد و این یک هنر برتر آدمی است. در هنر عشق وارد شویم و خود را به رشد معنوی برسانیم.

۳۱۷- هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

چون انسان در راه عشق قصد رسیدن به او را دارد همین عشق او را به پایداری و به زندگی پایدار و همیشه زنده می رساند و هستی آدمی را به سلامت به مقصد عشق و دانایی و کمال و وصال منتهی می گرداند. و عشق الهی که عارفان پی گیر آن هستند یکی از آثار مهم آن است. پس همان طور که عشق پاینده است انسان هم در رهگذر عشق حق به ابدیت می پیوندد و جاودانه می شود. **زندگی مادی محدود در همین طول عمر به اتمام می رسد و زندگی با نگاه عشق برای همیشه است و فنا و نیستی در آن راه ندارد.** چون خدا جاودانه است عشق به او هم انسان را جاودانه و ابدی می کند. در این صورت انسان همیشه زنده است و مردن او نوعی کوچ کردن از دنیای کوچک مادی به جهان بی نهایت و وسیع معنوی و آخرت است.

۳۱۸- عاقبت منزل ما وادی خاموشان است

اشاره به مرگ است که حافظ به آن می اندیشد و سرانجام انسان را به آنجا منتهی می داند که دیگر اختیاری ندارد و کاری از دست او بر نمی آید. حال که خاموش نیستیم و از اختیار و آزادی و سایر توانمندی و استعداد های خدادای برخورداریم به تلاش بپردازیم و راه حق و عشق را پیدا کنیم قبل از آنکه مرگ بساط ما را در هم نوردد!! منظور حافظ **کوتاهی عمر و طول زندگی است که بزودی به انتهای خود می رسد** و فرصت از دست می رود و ما بدون عشق و بهره مندی از آثار آن از دنیا رخت خواهیم بر بست.

۳۱۹- آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد

نگاه نافذ و خطاب حافظ به انسان هایی است که همه استعدادهای خود را متوجه دنیا نموده اند که با گذشتن از مرز دنیایی همه آن ساخته های خود را از دست می دهند و در بحر فنا گم می شوند و دیگر خبری از آنان نخواهد بود. **ای دنیا طلبان و ای عیاشان و خوشگذران!!** اگر رنگ دنیایی بگیرید و برای جهان باقی کاری نکنید و سوار بر مرکب عشق نشوید روزی خواهد آمد که در همین جهان در میان خروارها خاک شما را دفن کنند و بعد سال ها که با زمین یکی شدید و به رنگ و جنس آن در آمدید کوزه گران از گل وجود شما کوزه ها خواهند ساخت و شما را برای نمایش به خانه ها و بازارها خواهند برد!! یعنی با دید دنیایی عاقبت به اینجا خواهی رسید آیا ارزش آن را دارد که خود را از عشق به حقیقت جدا کنی و در دام این جهانی اسیر نمایی؟!

۳۲۰- کسی به دور نرگست طرفی نیست از عافیت

آن کسانی که عاشق چشمان مست تو شدند هیچگاه آرام و قرار نگرفتند و به آسایش نرسیدند و این در جای خود به اثبات رسیده است که راه عشق پر خطر و سخت و دشوار است و رهرو به سهولت و بدون راهنما و دلیل راه نمی تواند از این مرحله عبور نماید. راه عشق و معرفت الهی راه آسایش و رفاه و ماندگاری در دنیا نیست!! و لذا از طریق عافیت و آسایش راه عشق که پر خطر است پیموده نمی شود. انسان رهرو با ارشادات رهبر معنوی این راه پر پیچ را با دانایی و آگاهی طی می کند و آماده و شایسته دیار او می گردد در حالیکه **عافیت و تنبل پروری انسان را از راه پر خطر عشق عبور نمی دهد** و بهمین دلیل گفته شده است که عافیت و رفاه مانع بزرگ عشق است!!

۳۲۱- که شنیدی که در این بزم دمی خوش بنیست؟

در بزم دنیا و زندگی این جهانی گرفتاری و مشکلات فراوانی است که اگر آدمی آمادگی لازم را در مقابله با آن نداشته باشد در هم پیچیده می شود و دمار از روزگار او در می آید. حال آیا دنیا خراب است یا انسان نحوه برخورد با او را تجربه نمی کند و یا اصولاً باید این مشکلات برای کمال او در صحنه زندگی پدیدار گردد؟! هر کسی در هر وضعیت و موقعیت به شکلی از زمانه گله دارد و زندگی به کام او نمی چرخد! پس توقع اینکه سراسر زندگی آسایش و امنیت باشد تصور درستی نیست و این ناخوشی زندگی و موانع و سختی های آن باید زمینه عدم پیوستگی به دنیا را در انسان فراهم آورده باشد تا او به جهان دل نبندد بلکه همه استعداد خود را برای رسیدن به خدای جهان که دوست آدمی است به ظهور برساند. در نگاه حافظ همگام با او بودن بریدن از علایق و دلبستگی های این جهانی تحقق خواهد یافت. چون **در دنیا و خوشی های آن فرو رفتن مساوی است با دور شدن از قرب خدایی.**

۳۲۲- چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

اهل دل که دوستان خدایند و شوق و مشتاقی حضرت دوست را دارند با درک نکته ها و اشارت های عشق به اسرار و حقایقی رسیده اند که برای دیگران رسیدن به آن حقایق نشدنی است. سخنان و تجارب عرفانی آنان برای نو آموزان و مردم عادی بسیار ارزنده و با ارزش است و می تواند راه های رشد معنوی و کمال و پیشرفت را نشان دهد. **چنانچه با این سخنان نیکو مقابله کنیم و آنها را نشنیده بگیریم و خطا و غلط و نادرست تلقی نمائیم بی شک خود به خطا افتاده ایم و از حقیقت دور شده ایم.** در حالیکه اگر اطاعت کنیم و آن حرف های چون دُرّ و مروارید را بشنویم و حلقه گوش کنیم به موفقیت های بزرگی می توانیم دسترسی یابیم!! اهل دنیا که سالم ترین و داناترین و صمیمی ترین مردم زمین اند با سخنان پر نغز و مفید خود راه درست را در پیش پای ما می گذارند. چون دل آنان خزینه اسرار الهی است و سخنان حق از دهان مبارک آنان شنیده خواهد شد که باعث وحدت و یکپارچگی خواهد شد.

۳۲۳- به هست و نیست مرنجان ضمیر و خوشی می باش

هر چیزی را که انسان دارد و یا بدست نیاورده است چون سرانجام جهان نیستی و نبودن است پس نباید ابدی و جاویدان باشد و باعث نگرانی و دلمشغولی انسان گردد. بهر حال داشتن و نداشتن منشأ رنج و درد انسان نیست! حال که چنین است ضروری است تا از اصول عیش و زندگی صحیح فاصله نگیریم و شادی و خوشی آن را از دست ندهیم و غمگین نباشیم. چون وقتی خاطر و درون انسان ناراحت و دردمند بود از خوشی گریزان خواهد شد و به عبارتی دیگر از راه رشد باز می ماند و انگیزه ها در او بارور نخواهد شد و این عمل آدمی را به قهقرا می برد. **حالات انسان باید حتی المقدور جدای از واکنش های بیرونی استحکام داشته باشد. و عشق می تواند انسان را در این زمینه بیمه کند و آسیب ها را از او دور گرداند.** در نگاه حافظ چون جهان فانی است پس چرا در بود و نبود آن با هم چون و چرا کنیم!!

۳۲۴- مجوی عیش خوش از دور بازگون سپهر

عیش زندگی با عزت و بر اساس حقیقت و معنویت و ارزش های خدایی است. و این زندگی در متن خود خوشی و شادی را برای انسان به ارمغان خواهد آورد. و حافظ که یک متفکر در عرصه زندگی است و برای آن فوق العاده ارزش و اهمیت قائل است

و بارها عظمت و بزرگی و لزوم آن را تأکید نموده است معتقد است که **انسان در این دنیا و با نگاه مادی نمی تواند به عیش واقعی برسد** و در لابلای زندگی دنیایی که با فکر و اندیشه و تلاش های خود ساخته است قادر نیست به آن عیش نائل آید چون لحظات و اوقات عمر و آنچه را که برای او پیش می آید بطور دائم در حال تغییر است به شکلی که اگر خوبی و رضایت از خود نشان دهد تلخی به کام انسان می رساند و با خوشی او مخالف است و مسیر واژگونه و غیر قابل اعتماد دنیا لحظات و زندگی را به کام انسان نازیبا و نادرست خواهد نمود. پس از اینکه بخواهیم خوشی زندگی را از این فراز و نشیب به ظاهر موافق و خوب و خوش بجوئیم بسیار غلط و فریبکارانه خواهد بود. بلکه با نردبان عشق به آسمان معنویت می رسیم که خوشی آن است و بس.

۳۲۵- حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشدلی است

بالتر از خوشی زندگی که همان خوشی عیش است خوشدلی است که چون درون انسان از زندگی راضی و خوشنود بود انسان احساس سعادت می کند و در سیما و قلب او نشانه های رضایت و خوشنودی و موفقیت ظاهر می گردد. حافظ معتقد است برای آنکه به خوشدلی و خوشی درون برسیم باید تمایلی به دنیا نشان نداد و به آن پشت نمود. **چون آنچه که دنیا به انسان نشان می دهد با خواسته های واقعی و درونی انسان متضاد است** و انسان ساده لوح با گرایش به پدیده های این جهانی هیچگاه موفق به رسیدن به خوشی های درونی نخواهد شد. سست نهاد بودن و سیر و حرکت واژگونه ای که جهان نسبت به انسان دارد با هر گونه پیشرفت معنوی و سیر متعالی انسان مخالف است و دل سپردن به آن اشتباه محض است!! (زندگی را باید تقویت و محکم نمود ولی به آن تمایل و شیفتگی نداشت!!)

۳۲۶- هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار

شادی و خوشحالی اساس زندگی را تشکیل می دهد و انسان غمگین امیدی برای تحرک و فعالیت و نوآوری ندارد با توجه به اینکه مشکلات پیش آمده فراوان است و گرفتاریها و زشتی ها در کنار خوبی ها و خوشی ها پیش می آید هر وقتی که برای انسان خوشی اتفاق می افتد نباید آن را از دست بدهد و باید فرصت را مغتنم بدارد و از فرصت بدست آمده استفاده نموده و شادی و خوشحالی را وارد زندگی خود کند. البته حافظ به تکرار و پیوسته تأکید دارد که این عیش خوش و دقایق بالارزش خوشی باید در راه عشق به خدا باشد نه انحراف از آن. حیات معقول و زندگی با ارزش از طریق عشق به خدا و حضور خدای مهربان که یار انسان است تحقق می یابد. **و انسان از طریق او و به کمک و محبت و رحمت او به خوشی نائل می آید** و این خوشی که همان سعادت و رستگاری انسان است در دنیا برای او اتفاق نخواهد افتاد و این سخن حافظ است.

۳۲۷- هر که که دل به عشق دهی خوش دمی بود

عشق بسیار عزیز و مغتنم است و انسان برای رسیدن به معبود به آن نیازمند است و در هر فرصتی که توانست باید آن را بدست آورد. از طرفی آن عیش خوش که با عشق تقویت و پربار گردد برای رشد معنوی آماده می گردد و چون انسان در صراط مستقیم حق افتاد با اطمینان راه درست و متعالی را طی خواهد نمود و دم خوش همان لحظاتی است که آدمی فارغ از جاذبه های کاذب دنیایی در مسیر درست عشق واقع شود. همت و تلاش های خود را در این راه مقرون دارد. چون هنر واقعی و برجسته انسان عشق به خداست که همه چیز در آن معنی و مفهوم پیدا می کند و چون به عشق رسید در حقیقت به خوشی و شادی واقعی رسیده است. **چون عنصر اصلی عشق را علیرغم مشکلات و خطرات آن را شادی و سعادت و رستگاری تشکیل می دهد** و عاشقان خوشحالان جهانند هر چند که ساده زیست باشند و از اقتدار دنیا چیزی نداشته باشند و در اذهان متمولین و صاحبان زر و زور بحساب نیایند.

۳۲۸- ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست

و این یک اصل اساسی و مهم است که از راه تنعم و راحتی و آسایش نمی توان راه عشق به حق را طی نمود و مقامات و مراحل آن را با موفقیت پشت سر گذاشت. حافظ به کرات راه پر خطر و دشوار عشق را توضیح داده و دام ها و خطرات آن سخن ها گفته است و به این نتیجه می رسد که این راه سخت و صراط حق را باید درنوردید و با سعی و اخلاص و به کمک مردان خدا که اهل دل و نظر هستند بطوریکه لطف خدا شامل حال گردد می توان مسیر عشق را پیمود. حافظ از رنج هایی که کشیده است

و نمازهای و ناله های شبانه و ذکر و دعای سحرگاهان و دقت و مراقبت در تهذیب نفس و مواظبت از وسوسه های عقل جزئی و ضعیف که دائم انسان را بسوی جاذبه های دنیایی فرامی خواند و وسوسه می کند توانست خود را به معبودش برساند و تجلی صفات حق را در قلب نازنین و ملکوتی خود احساس نماید و از بند غم ایام و هجران خلاص شود. تئوری هایی که بر خلاف گفته حافظ می خواهند ما را از مسیر دنیایی و ظواهر به پیش ببرند مطمئن باشند که تحقق نخواهد یافت و **انسان عاشق و خالص که به کوی دوست می اندیشد باید راه پرفراز و نشیب آن را بیابد و با اخلاص طی کند** و از گمراهانی که خود با آن راه بیگانه اند مساعدت نطلبند و تنها مردان خدا و لطف حق را بدرقه راه خود قرار دهد و لاغیر.

۳۲۹- قدحی درکش و سرخوش به تماشا بخرام

نگاه انسان عاشق با سایر نگاه ها متفاوت است. تماشا نمودن و مشاهده زیبایی ها و تحولات فصل بهار برای یک انسان معمولی با نگاه معمولی فقط یک زیبایی مختصر است که به آسانی از کنار آن می گذرد ولی اگر همین **انسان با نگاه عاشقانه و مستی حق به تماشا رفته باشد تمام زیبایی ها را با خالق زیبایی ها می بیند و به اعماق آن نفوذ می کند و به حیرت و شگفتی او خواهد افزود.** و این مختص عاشقان خدایی است. بی جهت نیست که هر سحر باد صبا برای عارف شب زنده دار دارای پیام های ملکوتی است نسیمی که معطر و خوشبوست و عارف از آن پیام یار را دریافت می دارد. هر چقدر این عشق خالصانه باشد عمق این نگاه بیشتر و وسیعتر است. و عارف سرخوش تر از لحظات دیگر است.

۳۳۰- از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر

در دیدگاه حافظ که تبیین کننده مکتب عشق است عشق یعنی هنر واقعی که می تواند از انسان سر زند و هیچ کاری بالاتر از آن نیست. و همه چیز در عشق به حق معنی و مفهوم می یابد و در مکتب عشق هر چیزی دارای ارزش ها و انرژی و استعداد بخصوصی است که با شناخت و آگاهی از آن انسان قادر است دست به تحول و تغییر اساسی در زندگی خود بزند. در مقایسه با کارهای دیگر و آثاری که از انسان بروز می کند عشق از برجستگی خاص و ممتازی برخوردار است. و این برجستگی و تعالی عشق آن را مشهور عالم نموده است و صدای زیبای آن را به گوش همه رسانده است و اصولاً آنچه که زنده و باقی چیزی غیر از عشق نیست چون بقیه فانی و از صحنه زندگی و تاریخ به بیغوله ها و به فراموشی سپرده می شوند. چون بقا در آن راه ندارد و هر چیزی که روزی نابود می شود و از حق نشانی ندارد صدای زیبا و ماندگاری در عالم نخواهد داشت.

۳۳۱- رسید مزده که ایام غم نخواهد ماند

عارف در هجران یار از اینکه هنوز لایق دیدار و پذیرش حضرت او نشده است در درد و غم بسر می برد و به هر دری که مناسب ببیند می زند تا به کوی او برسد و این اندوه با او هست تا مزده وصل بیاید و این لیاقت در مسیر خودسازی عرفانی نصیب او شود در این موقعیت غم هجران به پایان می رسد و عارف که بطور جد در سیر و سلوک الی الله در تلاش است چون به این مرحله برسد مزده وصل و تجلی صفات حق را در قلب خود احساس می کند و **این بزرگترین مقام معنوی برای او محسوب می شود که با کسب شایستگی به قرب حق نائل شده است** و از شدائد و سختی های دنیا عبور نموده و خود را به کوی معبود رسانده است و این دریافت منحصرأ برای اوست چون کسانی که محرم راز هستند در کوی دوست می مانند.

۳۳۲- تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

هر کاری که برای رشد معنوی و سیر و سلوک برای رسیدن و قرب به او انجام می دهیم نباید با اصرار و یکجانبه باشد بلکه باید به او توکل نمود و حصول کار را به او واگذار کرد. بهر حال خدای مهربان مشتاق انسان است و چون انسان را برای رسیدن بخود در تلاش مخلصانه ببیند بی شک به مساعدت او می کوشد و یاریش می نماید. پاک و منزّه دانستن او . و اعتماد و توکل به او کارها را به جلو خواهد برد و این اعتماد در عشق به او از یکطرف انسان محتاج و نیازمند است و از طرف دیگر خدای بی نیاز امری بدهی و ضروری است. وقتی کار برای اوست و شائبه فریب و دورویی و نفاق در آن نمی رود و کار هم به او واگذار

شده است بی شک خود این رهرو را به سر منزل مقصود می رساند و در این راه باید راضی و قانع بود و با خوشحالی مسیر را طی نمود.

۳۳۳- اوقات خوش آن بود که با دوست بسر شد

واقعاً اوقات و لحظات خوش که انسان از آن راضی و خشنود است کدام است؟ شاید هر کسی مطابق با مشرب فکری و تلقی ای که از خوشی و شادی دارد راه حلی ارائه دهد و دایره خوشی را معین کند ولی **در نگاه عرفانی حافظ اوقات خوش آن موقعی است که انسان رهرو در کنار دوست باشد و دوست او را پذیرفته باشد.** این ایام و لحظات شیرین ترین زمانی است که به یک انسان می تواند دست دهد چون هر چه بخواهد از شرف و برتری و کرامت و بزرگی و اقتدار معنوی برای او آماده است. و خوشی ای واقعی در این محدوده دیده می شود که انسان نظیر و شبیه آن هیچگاه ندیده و نخواهد دید. بر خلاف کسانی که لذت زودگذر دنیایی را لذت واقعی پنداشته اند چون از لذت معنوی در کنار دوست بهره ای ندارند ره افسانه رفته اند و لذت را در عناصر زودگذر و مادی دنیایی دانسته اند که زهی اشتباه و بیخبری!!

۳۳۴- سباط دهر دون پرور ندارد شهد آسایش

دنیا محل آسایش و آرامش انسان نیست! حافظ بر این نکته اصرار عجیبی دارد و پیوسته بدان تأکید می کند. کسی در این جهان به آن شهد و شیرینی ای که منجر به آسایش و راحتی او گردد بدست نخواهد آورد چون سفره رنگارنگی که به نام طبیعت گسترده شده است تنها افراد پست و دون پرور می نشینند و از آن بهره مند می شوند به تصور اینکه از آن لذت ببرند و به شهد و شیرینی آن برسند و همواره در آن خوش باشند!! که هرگز چنین نیست!! افراد شریف و عزیز در این سفره بدنبال خوشی دائمی نیستند چون اعتمادی به آن ندارند و آن را زود گذر و بی ثبات و محلی نه برای ماندن بلکه برای رفتن و عبور کردن می دانند. **باید از این نعمت های الهی در سفره طبیعت خورد و رفت و راه رشد معنوی را در پیش گرفت.**

۳۳۵- شب صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان

شب و سحر دو آیت و نشانه بزرگی در نزد عارفان هستند. در شب خلوت است و تمرکز فکر و حواس. بدور از غوغا و سر و صدای روز که زمان عیش است. شب زمان استراحت انسان است که این هیاهو و انتشار ارتعاشات صوت و صدا برای مدتی بسیار کم و گاهی شنیده نمی شود و به حداقل می رسد و مجالی است برای فکر انسان و مهلتی است برای پرداختن به دنیای درون. خوشدلی کاویدن و به جستجو نشستن انسان است تا ببیند که کیست و چه می کند و از کجا آمده است و به کجا می رود و باید چه وظیفه و نقشی داشته باشد. این سؤالات برای هر کسی مطرح نیست و کمتر کسی است که بطور جد بدنبال این معما باشد. ولی بعضی از زیرکان که برای آینده و عمر خود ارزش قائلند و روزگار و روند آن را طور دیگری می بینند برای زمان شب که چادر آن گسترده می شود برنامه ای دارند و از آن به راحتی و غفلت نمی گذرند. **عارف که دانای زمان است وقت شناس است و قدر لحظات و زمان را می فهمد و سکوت که او را به اعماق جان و روح حقایق می برد دم غنیمتی است و بهیچ وجه از دست نمی دهد.** در شب به یاد دوست و به ذکر و عبادت اوست و در سحر پیام او را از نسیم صبا می شنود و این ارتباط دو طرفه که بین بنده و خداست عارف را به آگاهی و شایستگی می رساند و رستگاری و در کوی او به آرامش رسیدن از دستاورد این شب هاست.

۳۳۶- مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست

خوشدلی حالتی مربوط به دورن انسان است که چون انسان در خود بیابد احساس سعادت پیدا می کند. **این خوشدلی موقعی بوجود می آید که دلدار و یار انسان در کنار انسان باشد و انسان در زیر سایه آن به چنین مرحله ای برسد.** حافظ بارها و به اشکال گوناگون به این حقیقت رسیده است که انسان با دوست بودن و اطاعت و پیروی از خدای مهربان به سعادت درونی و خوشدلی خواهد رسید و بدون او و راه و نام او که مقتدای انسان باشد به هیچ هدف ارزشمندی نخواهد رسید. پس در دیدگاه حافظ ماهیت وجودی انسان در سایه آن یار دلتواز دارای معنی و مفهوم خواهد بود. این نشان می دهد که خداشناسی چقدر در نظر حافظ به انسان ماهیت می بخشد و بدون او همه چیز بویژه انسان و زندگی او بی معنی و بی سرانجام خواهد بود. پس ارتباط با خدای جهان فقط در این رابطه که انسان بخواهد و او به این نیاز توجه کند خاتمه نمی یابد. بلکه انسان سعادت و خوشدلی و رشد و تمام آنچه را

که می خواهد به آنها برسد تنها در بندگی و اطاعت و تسلیم و بودن در حضور او می داند و هرگاه احساس کرد که در کنار اوست و با اوست احساس رضایت و سعادت خواهد داشت و این تعبیر بسیار عالی است که در این شرایط انسان از خدا راضی است و خدا هم از بنده اش رضایت دارد و او را می پذیرد و مهربان و با رحمت و گذشت است و انسان در کوی او از هر جای دیگر در آرامش بسر خواهد برد. (رضی الله عنهم و رضوا عنه)

۳۳۷- خشک شد بیخ طرب راه خرابات کجاست

(خرابات) از خود رهایی است. محل شکستن خود مغرور و خودکامگی و خود فریبی با تبر همت و خودسازی در سایه مردان با اراده حق. **زندگی بدون خود واقعی و عرفانی که حقیقت بین باشد و انسان را در رشد و سعادت معنوی رهنمون شود ارزشی ندارد.** و فاقد خوشی و طرب واقعی و درونی است. تا انسان این خود خودخواهانه و مغرور و استکباری را فرونریزد به مانع بزرگی برای شادی انسان است به طرب و احساس شادی در درون دسترسی نخواهد یافت. خودسازی و خروج از من خودساخته به من مطلوب و هدایت شده تنها در خرابات حاصل می شود!! آنچه را انسان بدنبال آن است و قصد ساختن آن را در این دنیا دارد و آنهمه کبکبه و دبدبه ای که برای خود در میدان زندگی به نمایش دیگران می گذارد تنها به شهرت او می افزاید و بر افتخار او در این زندگی اضافه می کند در حالیکه او را به اندازه یک گام کوچک به دوست که حقیقت زندگی در این سیر و سفر است بر او نمی افزاید! خرابات و میخانه مکان معنوی و ارزشمند شدن و کامل شدن و از پوسته خودخواهانه رها شدن است و این کلام حافظ است.

۳۳۸- در مصطبه عشق تنعم نتوان کرد

در راه عشق دوجیز با هم است اول آنکه هدف بسیار ارزشمند و گرامی است. دوم اینکه مسیر صعب و سخت است. (مصطبه : سکو) به این معنی است که چون تصمیم گرفتی که راه عشق را طی کنی و جدی گرفتی باید بدانی که با تنعم و تن پروری و راحت طلبی به مقصد نمی رسی. راه پر خطر و پر دردسر با انواع و اقسام گرفتاریها و انحرافات و امواج هوس ها که هر لحظه می تواند بر آن کشتی سوار شده وارد شود و آن را به گوشه ای پرتاب نماید و هستی آن را به باد دهد!! **انسان تنها با آمادگی و کسب لیاقت و شایستگی می تواند این تلاطم گردابها و طوفانها را تحمل نماید نه با فرار از حوادث و گرفتاریها.** مسیر زندگی یک مسیر دشوار سیر و سلوک است که انسان در متن آن واقع است. اگر راحت طلبی را پیشه و مرام خود سازیم بناچار باید از حد و حدود خود بگذریم و به حقوق دیگران تجاوز کنیم و این آغاز انحراف از مسیر عرفان و حقیقت است. که عاقبت بجای عشق به خدا و رسیدن به حقیقت، باطل و گناه درو می کنیم و در خسران و ضرر فرو خواهیم رفت.

۳۳۹- چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو

(سپهر تیزرو) اشاره به آسمان حوادث است که تند و تیز از جلوی چشمان انسان می آید و می گذرد و نوش و نیش خود را در جان آدمیان فرو می کند. و به عبارتی نشانه گذر عمر هم هست که چون جهان و سپهر بگذرد روزگار عمر انسان هم خواهد گذشت. **ولی اگر در جامعه و مردمی که در آن زندگی می کنیم امنیت و آسایش نباشد چه سودی برای انسان متصور خواهد بود؟! اگر ما منتظر تحولاتی که اوضاع بشر را رو به بهبودی ببرد و دگرگونیهای در آن ایجاد کند از نظر حافظ بیجاست؟! ظاهرأ قدرت حاکم که با زور سوار بر امواج قدرت شده است به سرنوشت بشر نمی اندیشد و کرامت انسانها را رعایت نمی نماید و آنان را در مدیریت و اداره کشور مشارکت نمی دهد. و این جدایی که ریشه ایجاد نگرانی و افسوس و ترس است همواره سایه اش را بر مردم ایران در طول تاریخ گسترده است که این دانای روزگار ما از آن می گوید و از بی ارزش هایی که به حرمت پاک انسانی وارد آمده است!!**

۳۴۰- در طریق عشق بازی امن و آسایش بلاست

حافظ موضوع راه عشق را که خود رهرو صادق آن است خطرناک و پر مسئولیت و سخت و دشوار می داند. حال اگر بخواهیم که با راحت طلبی و تبلی و بی فکری و بی دقتی این راه را برویم بی شک ناموفق خواهیم بود. چون راه دشوار با تجربه و دانایی و شناخت و آمادگی در رهرو پیموده خواهد شد که با تنعم و آسایش و احساس بی خطری سازگار نیست. انسان با

تلاش هایش به لیاقت می رسد و از طریق کسب لیاقت ها راه عشق را طی خواهد نمود. و این سخنی است که حافظ بسیار تکرار می نماید و دائماً تذکر می دهد که بدون درک این حقیقت به راه عشق نروید و وقت خود را بیهوده و هرزه تلف نکنید چون به نتیجه ای نمی رسید.

۳۴۱- اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست

دنیا طلبانی که راه خوشگذرانی و شادکامی را برگزیده اند نمی توانند مشتاق راه عشق باشند. و اینگونه مردمان که در عصر ما هستند و بعضی از آنان قلم در دست گرفته و در زمینه عرفان حافظ نوشته اند مسیر فهم جهان بینی عرفانی حافظ را به سمت و سویی که خود دانسته و فهمیده اند می برند که نه تنها راه عرفان را نشناخته و ندانسته اند بلکه در صدد انحراف آن بر آمده اند که بسیار جای تأسف دارد!! مگر اهل ناز و دارمند که بدنبال خوشگذرانی و لذت خواهی هستند با این سخن حافظ که آنان به کوی رندی و عاشقی راه ندارند می توانند صادقانه برخورد نمایند و خود را با حقیقت کلام حافظ منطبق نمایند!! **ما که دنیا را بر آخرت ترجیح می دهیم و خدا را دوست انسان نمی دانیم و از دریچه وحی الهی به مفاهیم و مبانی زندگی توجه ای نداریم چگونه مفسر عرفان حافظ شده ایم و به شرح و توضیح راه عشق نشسته ایم!!** مگر نفرموده است که لذت جویان به کوی عارفان و دانایان عشق راهی ندارند. چرا به این نکات توجه ندارند؟! راه عشق راه دشواری هاست نه راه راحت طلبی و خوشگذرانی. با نگاه خوشگذرانی نمی توان از مسیر دشوار عشق به سلامت عبور نمود و از الطاف مردان با صداقت آن بهره مند شد.

۳۴۲- دوام عیش و تنعم نه شیوه عشق است

بعضی ها در زندگی آرام و راحت خود بدنبال راه عشق و شوق الهی هستند و می خواهند بر همان منوال و سبکی که در زندگی جاری خود دارند به دیدار عشق بروند و در این زمینه سرمایه گزاری کنند در حالیکه راه عشق که بارها گفته شده است راه دشواری ها و سختی هاست چون باید انسان از آن الگوهای غلط بیرون آید و به انسان مطلوب که با دستان پر قدرت عشق دگرگون شده است نوسازی شود. و این کار بزرگ که تحول و خودسازی انسان است کاری بزرگ و با عظمت است که از عهده هر کسی ساخته نیست و بویژه که بخواهیم با روش های معمولی به سراغ حل این مشکل اساسی برویم. **انسان با روش معمول مادی که در مدار زندگی بدان خو گرفته ایم راه عشق قابل پیمودن نیست** و درد هجران و دوری از یار، عاشق را فارغ نمی کند و به وصال حق وارد نمی سازد. در عیش و زندگی معمولی همه هدف انسان راحتی و رفاه و آسایش است در حالیکه در عیش معنوی تنعم و راحت طلبی آفت و آسیب بزرگی برای عاشق محسوب می شود پس بین این دو فاصله زیاد است و انسان با دو دیدگاه به سراغ آنها می رود.

۳۴۳- کام بخشی گردون عمر در عوض دارد

همیشه در مقابل عشق کام بخشی و لذت خواهی صف آرایی نموده است. چون از یک طرف برای کسانی که بدنبال بر آورده کردن و سیر نمودن خود از راه عیش و نوش و خوشی و شادکامی هستند دنیا محل گرایش و جایگاه جاودانه است در حالیکه عیش بر اساس عشق گذشتن از راه دشوار و مصائب و دشواریهاست و گرایش آن معنویت و جهان برتر آخرت است و از این جهت است که دو جهان با دو نگاه و با دو گرایش و نتایج خواهد بود. پس کسانی که خواهان عشق و تحولات دگرگون کننده آن هستند با کسانی که بدنبال یک زندگی راحتی هستند متفاوت می باشند و از دو راه و موقعیت به اهدافشان نزدیک می شوند. حال اگر با دقت بررسی کنیم کمال بخشی و ارضاء نمودن نفس و تمایلات حرکت بسوی دنیا و گرفتار شدن در دام آن است که پایانش نابودی و فنا و افسوس است و **عمر انسان به باد می رود** و دیگری جهان آخرت است که بهتر از دنیا و پایدارتر است.

۳۴۴- پند عاشقان بشنو و ز در طرب باز آ

حافظ از همه و بویژه از کسانی که به معنویت و ارزش های اخلاق و فضائل انسانی پشت کرده اند دعوت می کند تا به حقیقت عالم و مکتب عشق الهی رو آورند و به طرب و شادی واقعی برسند و به نصایح عاشقان خدایی که این راه را پیموده اند گوش دهند. چون اگر سرنوشت آنان در این گرایش به عاشقان رقم بخورد سعادت مند می شوند و راه درست و موفقیت آمیز زندگی

را خواهند یافت. حافظ مانند مصلحان دلسوز جهانی که از اعماق تاریخ بر آمده و بشر را مورد خطاب پاک خود قرار می دهند در عین اینکه او را نسبت به گرایش به قدرت و فریب و دنیا طلبی بر حذر می دارد از او می خواهد که برای کسب حقیقت از موتور پر قدرت عشق سود ببرد و سوار بر ماشین آن راه پر صلابت و دشوار عشق را تا بر دوست طی کند و خود را به قله های رستگاری برساند. این یک دعوت عام است که همه را در بر می گیرد. و شامل حال کسانی می شود که در دوران بعد از آنکه از گرد راه می رسند و دیوان حافظ را می گشایند و به این جمله برخورد می کنند که عاشقان راست گویانند که حقیقت را دیده اند و از شما برای رسیدن به آن دعوت می کنند چون مدار زندگی بر حسب حقیقت دارای معناست و بس. و هیچ عنصر جایگزین آن نیست.

۳۴۵- گر چه دوریم از بساط قرب، همت دور نیست

گر چه فاصله ما تا او زیاد است و قرب به حضرت حق دور و طولانی است و رسیدن به او دشوار است. بهر حال او خدای عالم و مسلط بر جهان است و ما بنده او که توان محدودی داریم و بدون لطف او قادر به رشد معنوی نیستیم ولی اینگونه نیست که ما نتوانیم به او برسیم چون با تلاش می توان به او نزدیک شد. و همت و جدیت عمیقی نیاز است و به رهرو و تحمل و تفکر و پایداری او بستگی دارد. پس راه آماده است و امکان رفتن در این راه هم برای آدمی فراهم است تا با توان معنوی و لطف حق این راه را برود و به مقامات معنوی و ارزش های عالی آن برسد. این موفقیت برای انسان است که می تواند با همت و رهبری معنوی راه طولانی عشق را برود و آن را کوتاه نماید و به قرب حق نائل آید.

۳۴۶- مقام عیش میسر نمی شود بی رنج

عیش در مکتب فکری حافظ یک زندگی و خوشی بر پایه عشق به حق و حقیقت و حضرت دوست است. انسانی که دقایق و قدر لحظات این زندگی را می داند و در سیر و سلوک خالصانه خود این دم را غنیمت می شمارد و آن را حتی المقدور از دست نمی دهد. پس در عرفانی که معرفی می شود زندگی و رعایت اصول آن با ارزش می باشد. حال این زندگی بدون رنج و تحمل سختی ها و عبور از مشکلات حاصل نمی شود! و اگر بخواهیم با عافیت طلبی و بدور از هر گونه غم و درد و مشکلات به یک زندگی عیش مطلوب برسیم در عمل غیر ممکن است. و این نشانگر آن است که با تلاش و پیمودن مسیر درست و رعایت اصول زندگی می توان به اهداف آن رسید و لا غیر! چون بی رنج گنج زندگی و مقام والای آن بدست نمی آید. خوشی های بی مورد و اطاعت بی چون و چرا از نفس و خواهش های نفسانی و تنبلی و بی تفاوتی ناشی از آنها ما را در مسیر حقیقت و عشق الهی نمی گذارد! رنج ها و دردها ما را برای پذیرش عشق الهی مجهز خواهند نمود تا مراحل بعدی این صراط عزیز و با ارزش ها را به آسانی و توفیق الهی طی کنیم.

۳۴۷- تیمار ضعیفان (غریبان) اثر ذکر جمیل است

خدمت نمودن و توجه و مهمان نوازی افراد ضعیف و غریب نشانه و اثر نیکوکاری و عمل شایسته و خوب است. پس یکی از کار های زیبا و نیک و شایسته آن است که در خدمت مردم و کمک رسانی به آنان باشیم چون در زیر این آسمان فقط خوبی و نیکی باقی می ماند و بس. چون این کار خدایی است همواره باقی می ماند و از صفحه روزگار پاک نمی شود. جهان بر مدار عدل و نیکی و عشق به او شکل گرفته و در طی دوره های که فقط خدای عالم از آن آگاه است کامل می گردد. پس اگر نیکی کردی در مسیر عدالت و نیکوکاری جهانی قرار گرفتی و مثل ذرات عالم و موجودات آن تو هم نیکوکار می شوی و در زمره عاشقان حق قرار می گیری. به داد افراد ضعیف رسیدن و مشکلات روحی و مالی آنان را رفع نمودن کاری نیک و پسندیده و در ردیف کاری است که موجودات در مدار عدل و نیکی انجام می دهند. پس زیبایی آن است که کار نیک انجام دهی و ارزش ها و فضائل را به دیگران برسانی تا همه از این خوان پر نعمت الهی برخوردار شوند.

۳۴۸- عاقبت دست بدان سرو بلندش برسد

هدف عشق رسیدن به اوست و این رسیدن یعنی به رضایت او گام برداشتن. خدای متعال که عالم را آفرید عشق را در نهاد آن گذاشت و آن را متمایل و عاشق خود قرار داد و انسان با تلاش عرفانی و همت سیر و سلوک خود می تواند رضایت حضرت دوست را جلب نماید. اگر از این سو کشش بسوی او باشد بی شک این کشش از آن سو هم هست و چنانچه انسان در جهت رضای خدا و

کسب محبت او تلاش نماید و این تلاش خالصانه و سالم و پاک باشد به این مرحله عالی خواهد رسید. راه طلب و رسیدن بسوی آدمی بسته نیست و همت و زحمات خالصانه او بی نتیجه نخواهد ماند و کسانی که این راه را رفته اند و به موفقیت رسیده اند حکایت رسیدن خود را روایت نموده اند و نشانه های آن را بازگو نموده اند که در سرگذشت زندگی مردان خدا درج شده است.

۳۴۹- عشق بازی را تحمل باید ای دل پای دار

عشق راه ساده و آسانی نیست که بدون مقدمه وارد آن شوی. عشق راهی پر خطر و دارای موانع بسیار است. کسی می تواند آن را طی کند که صبر و شکیبایی و تحمل مشکلات در آن بسیار باشد و گر نه قادر نخواهد بود که این راه دشوار را بپیماید. **باید زمینه تحمل این حالات در درون آماده شود** و انسان از درون خواهان طی این راه و تحمل سختی های آن را داشته باشد تا در عمل و اجرا مراحل راه را به سلامت بگذراند.

۳۵۰- نه هر که آینه سازد سکندری داند

در شهر ساحلی اسکندریه در یونان قدیم آینه ای بزرگ در کنار ساحل نصب کرده بودند تا کشتی هایی که بسوی ساحل می آیند راهنمایی و جهت یابی نمایند. حافظ با توجه به این موضوع تاریکی و نکته سنجی هایی که در هنر خود دارد به ما یادآور می شود که اینطور نیست که هر کسی بتواند نشانه ای از عشق را بیابد و یا خود را به یکی از حالات عاشقان در آورد و آنگاه خود را عاشق حق جا بزند. همانطور که نمی توان با ساختن یک آینه مثل اسکندر مقدونی دنیای شرق آن زمان را تسخیر نمود و دست به کار بزرگی زد!! **عشق به این است که در متن آن قرار گیری و اصول و مبانی آن را که بزرگان معنوی و مردان خدا و انبیا نشان داده اند بشناسی و در عمل بکار گیری و با اخلاص و پشتکار مراحل آن را طی کنی و بعد به انتظار لطف او بنشینی که شاید به تو توجه کند و تو را عزیز دارد و به وصال و قرب او برسی که آرزوی هر عارف اصلی است.**

۳۵۱- جناب عشق بلند است همتی حافظ

حافظ عشق را معنوی و از جهان دیگر و دارای مقام و مرتبه بالایی می داند که دست هر کسی باو نمی رسد. تنها مردان با اراده و بزرگ با همتی و والای خود قادرند در مسیر عشق حق قرار گیرند. **از راه تنبلی و کله و شکایت و ناشکیبایی و بدون رهبر فکری و درونی عشق راه عشق پیموده نمی شود.** و حافظ در حصول به وصال که به آب حیات پایداری رسید همت خود و انفس سحرخیزان را عامل این موفقیت می داند. غم هجران برای عارف دردناک و شکننده است و دعاها و اشک های شبانه و مراقبت و مواظبت و سوسه ها و لغزش های فراوانی که هر لحظه بسراغ او می آید به همت مؤثر و جدی نیاز دارد و گر نه با اولین دگرگونی و فشار از ادامه راه باز خواهد ماند!!

۳۵۲- به سعی خود نتوان برد راه به گوهر مقصود

شناخت خدای عالم و عشق و شیفتگی به او که راه عرفان حافظ است برای همه است و انسان باید با سعی و تلاش خود این راه را بپیماید. در اینجا این سؤال مطرح است که آیا این تلاش ها کافی است؟ تجربیات حافظ نشان می دهد که تنها با سعی و تلاش فردی نتوان راه به گوهر مقصود برد؟ **در اینجا کسی که راه را به سلامت رفته و رهبر معنوی است اگر مقتدای انسان باشد آن رهرو راه را طی می کند و چنانچه لطف خدا شامل حال او شود مسیر را به کمال خواهد پیمود.** سعی و تلاش لازم است ولی کافی نیست!! و نمی توان بدون الگوهای اصیل و اسوه های کامل این راه سخت را طی کرد. و اگر این سعی و تلاش متکی به مکاتب الحادی و مادی باشد غیر ممکن می شود!!

۳۵۳- سعی نابرده درین راه به جایی نرسی

راه عرفان و خدا خواهی به سادگی قابل حصول و دستیابی نیست و کسی که بخواهد بدون سعی و تلاش به گنج مقصود برسد و جام جهان نما را بدست آورده و در آن اسرار جهان را مشاهده نماید غیر ممکن است. انسان باید در میدان عرفان وارد شود و آن را بشناسد و طی کند. با گوش دادن و گفتن برای دیگران به آن ارزش ها نمی توان رسید. پس **انسان با سعی و زحمت خود آماده طی طریق می گردد و خود را لایق می سازد.** و اگر بخواهیم به لیاقت برسیم باید سعی و تلاش نمائیم چون انسان تا متحول نشود و در مسیر عمل قرار نگیرد به جایی نمی رسد و بس.

۳۵۴- دلا در عاشقی ثابت قدم باش

یکی از صفات عاشقی ثبات در قدم و استواری آن است چنانچه کسی در هر مرحله ای بماند و قدرت اقدام و انگیزه نداشته باشد از راه باز می ماند و این عدم موفقیت ناشی از عدم آگاهی و جدیت در کار است که پیمودن راه عشق الهی را دشوار می سازد. فردی که در محدوده عشق قرار گرفت باید بداند که این راه بدون تحمل سختی و طی مراحل هیچگاه انسان به مقامات آن نمی رسد. و **ثبات و استواری در راه به به میزان ایمان و جدیت و آگاهی او بستگی دارد** در این صورت است که می توان در مقابل سختی های آن مقاومت نمود و موانع را یکی پس از دیگری کنار زد. و اگر انسان ایستادگی نداشته باشد با اندک سختی رشته تحمل او گسسته می شود و او را از راه درستی و حق منحرف می سازد.

۳۵۵- حافظ از مشرب قسمت گله ناانصافی است

مشرب قسمت یعنی آنچه را که از خدا به انسان رسیده است که اگر گله و شکایتی انسان داشته باشد بی انصافی است. **در مکتب عرفانی حافظ بجای گله و شکایت از کار خدای عالم، تسلیم و رضا مبنای اعتقادات و رسیدن به او را تشکیل می دهد.** بعضی ها از آن شرایطی که در آن هستند ناراضی بوده و چیز دیگری آرزو دارند و خود را لایق تر از آن می دانند و همین امر باعث شکایت و اعتراض آنان گشته است. ما برای رسیدن به دوست باید وضع موجود را بپذیریم تا بتوانیم خود را به او برسانیم. گله و شکایت و انتقاد نوعی ناامیدی را به انسان رهرو وارد می سازد و مانع رشد معنوی او می گردد. در صورتیکه با توجه به شرایط فعلی و امکانات داده شده به انسان او باید به تلاش خود ادامه دهد و براساس تکلیف و ظرفیت وجودی خود به رشد معنوی برسد و اگر لطف خدا شامل حال او شود مشکلات بر او آسان خواهد شد.

۳۵۶- گر جان به تن ببینی مشغول کار او شو

از بهترین سخنان عرفانی حافظ است که به سادگی بیان شده است. در این دنیا و زندگی این جهانی چه کاری بهتر از آن می تواند باشد که انسان عمر و وقت و همه وجودش را برای خدای مهربان و نزدیکی و قرب او بگذارد!! زندگی در این صورت است که به معنی و مفهوم و ارزش نائل می آید. آیا اینگونه نیست؟ چرا برای دیگران و پر کردن شکم دیگران که نیازی هم به ما ندارند میراث بگذاریم و با علاقمندی و ظواهر دنیایی زندگی پر گهر خود را بهدر دهیم و خود را در باتلاق هوس های نابخردانه غرق کنیم و با فضائل اخلاقی ای که بزرگان می گویند و عارفان خدا مظاهری از آنها هستند فاصله بگیریم؟! **ارزش انسان به قرب به حق است.** اگر در این مسیر قرار بگیریم از هدیه الهی بدرستی سود برده ایم و کامیاب خواهیم شد. چون ما از او هستیم و سرانجام بسوی او باز می گردیم و این اعتقاد محکم به ما می گوید که عمر خود را باید در باره چه کاری مصروف کنیم. او را پرستیدن و او را دوست داشتن و در راه عدل و حق بودن و سرانجام با سعی و کسب فضائل به او رسیدن از لیاقت هایی است که از انسان خواسته شده است و او می تواند با تلاش های خود در این راه حقیقت باشد و سعادتمند شود.

۳۵۷- بکوش خواجه از عشق بی نصیب مباش

در مکتب فکری حافظ عشق مبنای هر تحول و تفسیری در انسان و زندگی اوست. با عشق سالم باید به مدار زندگی ادامه داد و در آن به تحول رسید و دگرگونی در اصول زندگی پیدا کرد. **بی جهت نیست ارزشمندترین عنصری که باید در زندگی بدست آورد و آن را ملاک و محور هر کاری قرار داد عشق پاک است که مورد توصیه و سفارش حافظ است.** اگر کار جهان به تمام برسد و انسان نصیبی از آن نبرده باشد چیزی از زندگی متوجه نشده و آن را بهدر داده است!! هنر زندگی و زیستن در پیروی از عنصر با ارزش عشق و محبت است. نگاه عاشقانه که حاصل پیروی از عشق است جهان را به شکل واقعی به ما نشان خواهد داد و آدمی از رهگذر این نگاه و جهان بینی افکار و تجربیات خود را دسته بندی و متمرکز می نماید و با استعدادهای خدادادی به سوی کمال و جهان آخرت که شخصیت واقعی انسان در آن دیده می شود هدف بندی می کند. عشق راهنما و مشعل روشن در جلوی آدمی است.

۳۵۸- هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد

هر انسانی که در این دنیا متولد شده است نقش بد و خرابی پیدا کرده است. و این سخن اشاره است به آیه مبارکه والعصر که می فرماید انسان در خسران و کمبود غرق شده است و به هر طرف که می چرخد به زیان و ضرر می افتد علی الخصوص که

عمر او به سرعت در این عصر و زمان مانند یک شمع ذوب می شود و از بین می رود مگر کسانی که ایمان آورده اند و ذهن و روح و عمل و شخصیت خود را در راه حق متمرکز کرده اند در این صورت انسان از این گرداب سخت و دشوار می تواند رها شوند. **حافظ که استاد مکتب عشق است برای نجات انسان عشق را پیشنهاد می کند تا از این خسران و خسارت دوری گزینند.** از آنجائیکه انسان یک موجود صاحب اختیار و خلاق است در موقع عبور از این دنیا به نقاط ضعف خود پی می برد و در صدد خودسازی خود بر می آید تا بر اساس الگوی عشق به ملاقات دوست نائل آید. چون جهان گاهواره تربیت و شدن انسان است.

۳۵۹- رضا به داده بده وز جبین گره بگشای

خداوند با لطف و محبت خود جهان و انسان را بیافرید و چون انسان را خلق نمود به خود تحسین کرد و احسن الخالقین گفت و این نشان می هد که پروردگار عالم در ترکیب آدمی ارزش هایی قرار داده که در سایر پدیده های جهان دیده نمی شود و از طرفی به او نظر دارد و دوست و یاور اوست و برای هدایت او عقل قرار داده و پیامبرانی را فرستاده است حال اگر اندکی مطابق با میل انسان نیست و آن هم در جای خود دلایلی دارد نباید غمگین و معترض گردد و این ناراحتی و نگرانی را در پیشانی و رفتار خود نشان دهد. **چون رضایت مندی انسان از خدا باب رحمت او را به سوی انسان می گشاید.** و بر عکس انسان ناامید و ناسپاس از رحمت او دور می شود!! یعنی عاشق صادق شرایط فعلی بوجود آمده برای خود را قبول می کند و در راه خودسازی و رشد معنوی خود هم تلاش خواهد نمود.

۳۶۰- گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگرده

اشاره حافظ به ذات و کیفیت فطرت و درون انسان است. کسانی که گوهرهای درونی آنان سالم است می توانند راه عشق را طی کنند و افراد بد گوهر از این کار استثنا هستند. این یک اصل کلی است که سنگ سیاه بی ارزش هر چند که سعی کند و ما بخواهیم که ذات او را تغییر دهیم و به لعل تبدیل کنیم هیچگاه به سنگ باارزش لعل تبدیل نخواهد شد!! **و به عبارتی دیگر اگر بخواهیم که یک انسان بد گوهر که زمینه تربیت و تعالی و استعداد دگرگونی در وجود او نیست به عرفان و خودسازی سوق دهیم بی شک موفق نیستیم** و حافظ به آن مسیری را که بدان دست یافته است ناشی از لطف خدا و میراث فطرت ذکر می کند که اشاره به همین گوهر تابناک فطرت است چون تربیت و خودسازی بدون داشتن زمینه مناسب آن غیر ممکن است. و معنی این سخن آن است که هر کسی قابل هدایت و خودسازی و تربیت نیست!!

۳۶۱- سخن در احتیاج ما و استغناي معشوق است

حافظ در اینجا به نکته بسیار مهمی اشاره دارند که اساساً عشق برای چیست و دو سر عاشق و معشوق در اینجا چه جایگاه و نقشی خواهند داشت. رابطه این عاشقی و معشوقی از طرف انسان احتیاجی است که نسبت به خدای خود دارد و خواهان رشد و تعالی و قرب به حق است و این لازمه عشق به خداست که در وجود آدمی نهاده شده است. و از طرف معشوق که خدای متعال است بی نیازی و کمال و عدم احتیاج اوست. پس احتیاج از جانب ما و بی نیازی از جانب او انسان را به او متمایل و علاقمند و شیفته نموده است. **حال که انسان او را دوست دارد و عاشق و شیفته او شده است بخاطر آن است که او در کمال زیبایی و استغنا و بی نیازی بسر می برد و انسان را در مسیر کمال حق به حرکت و تکاپو وامی دارد.** البته این سخن حافظ باید در کنار دیگر سخنان و نظرات او گذاشته شود و آن اینکه ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود. پس آنچه را که حافظ در اینجا بیان می کند یک بخش مهم از رابطه عاشق و معشوق است.

۳۶۲- کار ملک است آنکه تدبیر و تأمل بایدهش

در اداره کشور باید تدبیر و دانش و تجربه هدایت آن را داشت و با تأمل و اندیشه و تفکر برای بهبود آن تلاش نمود و این دو رکن مهم کشور داری است. بدون سیستم تدبیر و درایت و فکر و اندیشه اداره و کنترل و رشد بخش های گوناگون مملکت غیر ممکن است. **و در نظر حافظ این دو اصل در کار ملک و کشور امر بدیهی است و نمی توان آن را نادیده گرفت.** سیستم حاکم با رعایت این دو اصل باعث رضایت مردم و رشد و ترقی و رفع حوائج آنان می گردد و متقابلاً مردم با حکومت و مدیریت کشور هماهنگی و همکاری خواهند نمود و این عدم برخورد و تضاد پیشرفت و تعالی کشور را به همراه خواهد داشت.

۳۶۳- من از دیار حبیب، نه از بلاد غریب

انسان از (دیار حبیب) و از کوی دوست آمده است و نشان از آنجا دارد. اشاره به روح انسانی است که فرمود من از روح خود (من امر ربی) در انسان دمیده ام و این سخن بیان ماهیت واقعی انسان است که از آن جهان آمده است و سپس به آنجا بر می گردد (انا لله و انا الیه راجعون). اگر دقیق شویم عظمت وجودی انسان و ماهیت الهی بودن او مشخص است. این انسان به ظاهر کوچک ولی در حقیقت بزرگ و ابدی چگونه قدر و منزلت خود را خواهد شناخت؟! **انسان از سرزمین غریب و تنهایی نیامده است که در این دنیا کم شود و به دیار فراموشی سپرده شود و با کسی و چیزی ارتباط و محبتی نداشته باشد و مانند گیاهان و حیوانات پس از مدتی محو و نابود گردد و آثاری از او نباشد!!** این سخن حافظ که در اوج قرار دارد به سهولت ارزش معنوی انسان را نشان می دهد که ای انسان دنیا برای تو کوچک و بی ارزش است تو مربوط به آن عالم هستی برای رسیدن به دنیای وسیع و گسترده آخرت که سرنوشت تو در آنجا رقم می خورد خود را آماده کن و از همت و تلاش و سیر الی الحق باز نایست.

۳۶۴- عیان نشد چرا آدمم کجا رفتم؟

این سؤال باب ورود به خودسازی است. چون تا سؤالی نباشد و گم شده ای مطرح نشود بدنبال حل آن کسی نمی گردد!! البته این سؤال را همه مردم از خود دارند و می پرسند. ولی جواب ها متفاوت و گوناگون است. و **حافظ جواب این سؤال را در جهان بینی خود توضیح داده است.** به نظر می رسد که این سؤال مربوط به دوران قبل از تجلی است. چون برای کسی که ابتدای راه هست اینگونه سؤالات یک امر بدیهی است. باید با کندو کاو آنان حقایقی نصیب انسان شود. بهر حال آدمی برای آنکه به نقش واقعی خود پی ببرد باید جواب این سؤالات را پیدا کند.

۳۶۵- حافظا خُلد برین خانه موروث من است

خُلد برین بهشت جاویدان است که حافظ آن را خانه ای می داند که به او ارث رسیده است. منظور حافظ اشاره به روح انسان است که چون انسان از دنیا می گذرد وارد بهشت می شود که جایگاه اولیه روح انسانی است. و این سخن به آن معنی است **که حقیقت وجود آدمی که همان روح پایدار و ابدی انسان است از جهان غیب است و سرانجام به همان سو بر می گردد و معنی ابدی و جاودانی بودن انسان اینگونه تفسیر و تعبیر می شود.** پس با این جمله ماهیت اصلی و مکان اولیه انسان که گفته می شود از کجا آمده ایم معلوم و مشخص می شود.

۳۶۶- کمتر از ذره نه ای، پست مشو، مهر بورز

ذره غبار سبک است که به بالا می رود و این اوج گرفتن در مسیر روشنایی قابل رویت است. این مثل و تشبیه برای آن است که انسان هم چون ذره به بالا رود و مهر و عشق را در درون خود بیوردد و با ارزش ها هم آغوش شود و حقیقت را بپذیرد و در زیر سایه با عظمت آن به رشد خود ادامه دهد. این صحبت های بدیهی برای چیست؟! برای آنکه بعضی از انسان ها در گردونه پر سرعت زندگی که خود طراح آن هستند بقدری افتاده و در حرکتند که گذشت زمان را درک نمی کنند و از معنویت و ارزش ها فاصله گرفته اند. زندگی مادی و نگاه مادی و نگرانی های ناشی از آن همه فرصت ها را از آنان ربوده است و آنان مجال بررسی و تجزیه و تحلیل شرایط ناگوار پیش آمده برای خود را نمی دانند و تصور غلط آنان چنین است که همه چیز بر وفق مراد پیش می رود و مشکلی برای آنان پیش نخواهد آمد!! در صورتی که پس از مدتی متوجه این کم کاری می شوند که دیگر نه عمری باقی است و نه حال و توانی و نه امیدی!! چقدر شایسته است تا این سخن حافظ را به گوش جان بشنویم که **تنها در راه عشق می توان به رشد معنوی و رستگاری رسید!!**

۳۶۷- هر کسی از مهره مهر تو نقشی مشغول

سخن عشق است که خداوند آن را برای انسانها قرار داده است و هر کسی در محور عشق نقشی را بازی می کند و ظاهراً همه در این عشق هستند و کسی از آن جدا نیست. پس **این زندگی معمولی هم بر اساس عشقی است که حضرت دوست در ما گذاشته است که باید همه حرکات انسانی بر اساس آن تغییر کند.** پس عشق عمومی و فرا گیر است و همه را دربر میگیرد و کسی را گزیری از آن نیست. ولی عشق عاشقان که به همت آنان و راهنمایی رهبران معنوی و لطف خدا تکمیل می گردد یک حرکت ویژه و

مخصوص است که عارفان را دربر می گیرد و تنها مردان خدا به آن عرصه وارد می شوند تا برای رضای او تا کوی دوست کوچ نمایند.

۳۶۸- وجود ما معمایی است حافظ

با همه عظمت و کرامتی که حافظ برای انسان قائل است و او را لایق رسیدن حضرت دوست می داند معهذا او را یک معما تلقی می کند یعنی انسانی که خوب شناخته نشده است و همه ابعاد وجودی او قابل مشاهده نمی باشد و از طریق بررسی های ساده نمی توان او را شناخت. تاریخ گواه و شاهد است که انسانها به شکل های گوناگون با حقیقت و واقعیت ها برخورد داشته اند و رفتار و عکس العمل آنان شگفت انگیز و باعث تعجب است. در همان عصری که حافظ عارف شب زنده دار بسر می برد و با ذکر خدا و نماز شب و درس سحرگاهی مراحل عرفان را طی نموده و در معرض تجلی صفات الهی واقع شده است و کلامش شیرین و دلپذیر افتاده است و پس از قرن ها هنوز مردم سرزمین های این کره خاکی بدنبال حقایقی هستند که او دریافت داشته است مردان خونخواری می بینیم مانند چنگیز و تیمور که از کشته ها پشته ها می ساختند و چون بر کشوری حمله می آوردند هیچ جانداري را از تیغ های تیز خود در امان نمی گذاشتند، مقایسه کنیم خواهیم فهمید که انسان موجود شگفت انگیزی است!! این مقایسه ها می تواند در عصر و زمان ما هم باشد. ولی چرا اینگونه است؟! آیا آن اختیار عرفانی و رشد معنوی نشانه انسانی است یا این تکاپوی بیباکانه و گستاخانه؟!

۳۶۹- همایی چون تو عالی قدر حرص استخوان تا کی

خطاب به انسان است که می فرماید: تو انسان مانند آن پرنده عالیقدر و خوشبختی هستی که بر سر هر موجودی بنشیني آن را به سعادت و خوشبختی می رسانی، حیف و افسوس نیست که در دنیا به خوردن استخوان مشغولی و خود را از اوج سعادت و عزت و کرامتی که خدا در نهاد و وجود تو نهفته است مانند یک سگ با حرص و طمع یک چیز بی ارزشی را پیدا نموده و به دندان گرفته ای و آنگاه به خوردن استخوان سرگرمی و به استعداد و توانمندی معنوی خود توجه نداری!! و نمی دانی که برای چه اهدافی لایق و شایسته ای و باید در آن محور ارزشمند تلاش کنی؟! تو همای سعادت نیستی که از آن جهانی نه از این جهان، تو عالیقدری نه پست و دون، تو شایسته رشد معنوی هستی نه سگ دو زدن برای کسب متاع ناچیز دنیایی، از بالایی نه از پائینی، به بالا تعلق داری نه به زمین!!

۳۷۰- در این بازار اگر سودی است با درویشی خرسند است

دنیا مانند بازاری است که همه در آن به تلاش معاش و داد و ستد و بده و بستان سرگرم هستند. آیا کسی نباید سر بلند کند تا ببیند که در کجا و به چه کاری مشغول است؟ این بازار به خاطر سودی مادی و ظاهری ای که دارد انسان ها را به طرف خود می کشاند و در خود غرق می کند بطوریکه آدمی دیگر متوجه نمی شود که به چیزی تبدیل شده و از چه ارزشی فاصله گرفته و آمده بود تا عبور کند ولی اکنون در جاذبه های دروغین آن و در دام شلوغی ها و گفتگوهای بی مورد و بی نتیجه آن درجا زده است!! در نظر حافظ برای رسیدن سود دنیایی بهتر آن است خرسندی و رضایت را در درویشی و کم بهره مند شدن و قناعت جستجو نمود چون هر چقدر کمتر سود ببری در زمان فراق و جدایی از این شلوغی بازار دنیا راحت تر و سبکبال تر جدا خواهی شد و به جایگاه اصلی خود که کوی دوست است بهتر و سبک تر حرکت خواهی نمود.

۳۷۱- بال بگشای و صغیر از شجر طوبی زن

چرا مانند مرغی بی بال و پر در گوشه تنهایی قفس دنیا دست و پا می زنی؟ بال رشد معنوی و پرواز را بگشا و به پرواز در آی. و برشاخسار درخت پر رحمت الهی در بهشت خدایی بنشین و صدای زیبا و عاشقانه خود را به گوش دیگران برسان. تو از بهشتی و شایسته درخت طوبی آن، مانند یک مفلوک و سیه روز در زندان دنیا چه می کنی!!! به استعدادهای خود توجه کن و ببین که چه هستی و برای چه کار بزرگی ساخته شده ای و مأموریت و نقش تو در این گذر دنیایی چیست؟ تو باید آن پر پروازت را که در درون پنهان کرده ای به درستی ببینی و به کمک آن راه آسمان و اوج معنوی را در پیش بگیری که مرغ آن چمنی!!

۳۷۲- حدیث چون و چرا درد سر دهد حافظ

حافظ همانطور که آن انسان مطابق با الگوی عشق را نمی یابد از یک موضوع سخت گریزان است و آن اینکه در باره بود و نبود و چرایی جهان و حوادث روزگار سخنی بگوید. چون بر خلاف اکثر مردم که در ذهن و خاطرات خود از چون و چراهای فراوانی انباشته نموده اند او به حقیقت همیشه زنده عشق الهی می اندیشد نه تحلیل اوضاعی که ما در هر عصر و زمانی در آن بسر می بریم. حکومت ها که با زور و زر و تزویر حاکم می شوند و مردم برای آنان پشیزی ارزش ندارند و رعیت و برده محسوب می شوند اگر بخواهیم که گناه این کم کاری را به گردن چرخ فلک یا دهر بگزاریم که مشکل حل نمی شود و همین تحلیل هم یعنی که دستمان به هیچ تغییر و تحولی باز نیست و ناامید باید اوضاع نابسامان را تحمل نمود!! انسان به علت عدم اشراف به کل حوادثی که برای او و جامعه او پیش می آید قادر به نتیجه گیری متقنی نیست و حافظ که ذهن و فکر خود را در راه عشق به خدا نهاده است وقت و عمر خود را صرف این گونه سخنان و تحلیل ها نمی کند و خود را درگیر این چون و چراها نمی نماید. چون به درد سرش نمی آرد.

۳۷۳- خواب و خور و مرتبه خویش دور کرد

خوردن و خوابیدن از نمونه های برتر لذت از زندگی است. اگر توجه و توان خود را متوجه آن نمائیم و راه زندگی را صرفاً رسیدن به آن ببینیم زندگی از دریچه مادی کوچک و حقیر دیده می شود و انسان به دنیا طلبی و آثار بی نتیجه آن بر می گردد که مورد انتقاد و تردید حافظ است. انسان مسئول که نقش خودسازی و دیگر سازی دارد فراتر از خور و خواب به تلاش بیشتر و همت عالی تر می پردازد تا دستی بر تحولات دنیا داشته باشد و آن را از این ناگواریها و نابسامانی ها برهاند و نقش برتر که تنها از طریق عشق به حق حاصل می شود خواسته عارفان و دانایانی چون حافظ است. خوردن و خوابیدن و راحتی و آسایش و امنیت بخشی از زندگی است بطوریکه همه زندگی در این محدوده دیده نشود و مقام و کرامت زندگی فقط با این پنجره رویت نشود!!

۳۷۴- نه هر که نقش نظمی زد کلامش دلپذیر افتد

کلام باید محتوی و ارزش و بار معنوی و در بر دارنده حقیقت باشد تا پاسخگوی نیازهای انسانها گردد. هر کلام زیبا و نظم ظاهری کلام دلپذیر محسوب نمی شود و ارزشمند نیست. کسانی که تصور می کنند با آهنگین و موزون کردن کلام می توانند به حقایق برسند و یا آن را بعنوان یک کالای فرهنگی و یا عرفانی به دیگران ارائه دهند سخت در اشتباهند. هر سخنی حق نیست و حق را نشان نمی دهد آنچه را که حافظ می گوید نه یک نظم معمولی و خودساخته ناشی از تخیلات و تصورات شاعرانه است و بس. اصولاً اینگونه انسانهای شریف بدنبال شهرت نیستند و حتی از چاپ و تألیف اشعار خود ابا دارند. چون حافظ دارای سیر و سلوک و کشف حقیقت است و چشمه جوشان حکمت و حقایق در درون او می جوشد و آنچه را که او بیان می کند گر چه شعر است ولی حقایقی است که او هر سحر از باد سحر می شنود و هاتف غیب برای او می آورد چون حافظ با آن حواس درونی که فعال شده اند این حقایق را از عالم می گیرد و به تشنگانی که از این همت و فیض محرومند می رساند این کلام و سخن عارفانه که از دل بر آید بی شک بر دل افراد صادق خواهد نشست و آنان را در مسیر فکر و زندگی درست هدایت خواهد نمود. چون شعر اصیل و دورنی و معنوی چنین است.

۳۷۵- کلک حافظ شکرین میوه نباتی است بچین

صدق و نیت پاک و جدیت سالم حافظ کلام او را شیرین و مورد پسند نموده است. افراد صادق به این حقیقت پس از خواندن غزلیات حافظ واقفند. حافظ آنچه را که در سیر و سلوک خالصانه خود بدست آورده است در افکار و غزلیات خود به شکل هنرمندانه ای تبیین نموده است و این غزلیات که در نهایت زیبایی است از ابتکارات هنری اوست در واقع وی دو هنر برجسته و عالقدر را از خود نشان داده است یکی طی مراحل عرفان و رسیدن به اوج آن و دیگری بیان ادبیاتی که آن هنر رسیدن به دوست را برای دیگران به زیباترین و گواراترین سبک تبیین نماید بطوریکه پس از قرنهای سخنان بی بدیل او که از سرچشمه حکمت درون او جوشیده است برای انسان های قابل پذیرش و مورد نیاز و تحسین باشد. این شیرینی کلام که ناشی از حقیقتی است که او رسیده است در ذائقه خواننده مشتاق حقیقت شیرین و گواراست. بی جهت نیست که کلام او همچنان به پیش می رود و نگاه به قرن های آینده

دارد. در اینجا این سؤال مطرح است که این بالندگی و پیشرفت را از کجا آورده است؟! چرا اینقدر سخن حافظ شیرین است و به دل می نشیند و نقل مجالس عارفان و حق شناسان شده است؟!!

۳۷۶- قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز

آنچه را که در دنیای عرفان و احساس درون است و آنچه را که عارفان و مردان خدا می دانند و می بینند با کلام و سخن قابل تفسیر و بیان نیست. دنیای وسیع معنویت که پر از زیبایی های حقایق معنوی است با این چند کلمه که ابداع انسان است نمی توان همه ابعاد و حسن و کمال آن را نشان داد. آن محتوای غنی و با ابعاد گوناگون و شگفت انگیز که بیان حقایق جدید و مجموعه بشارت هاست در این قالب کوچک کلام انسانی نمی گنجد!! پس باید رهرو این راه را طی کند و خود با چشمان جدیدش آن حقایق را درک کند و گر نه در راهی که انسان نرفته است نمی تواند آن حقایق را بداند و به چون و چرای آن پی برد. **بهر حال عشق و راه و مقام آن آنقدر با ارزش و گر آنقدر است که با بیان قابل تشریح و تفسیر نیست** باید که خود انسان آن را مشاهده نماید.

۳۷۷- جام جهان نماست ضمیر منیر دوست

خداوند متعال در ذات خود دارای جام جهان بین است و به کل هستی و آفرینش آگاهی و دانایی کامل دارد و به همه نیازها اطلاع دارد و بویژه نسبت به سرنوشت انسان ها که در زمان پیدایش و خلقت آنان به احسن الخالقین خود را خطاب نموده است تسلط و آگاهی دارد. گر چه او دوست و همراه و یاور انسان است ولی از همه احتیاجات و خواسته های نظام آفرینش مطلع است پس چنانچه انسان نیازهای خود را بیان نکند ولی او می داند و به همه آن خواسته ها باخبر است. **و این بدان معنی نیست که آدمی خواسته های خود را به پیشگاه الهی بیان نکند و آنها را اظهار ندارد.** بهر حال انسان برای رسیدن به نیازهای واقعی خود تنها به خدای مهربان نیاز دارد و بس. و جز درگاه الهی جایگاه دیگری را برای رسیدن به حقیقت سراغ نخواهد داشت!!

۳۷۸- کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار

بهرام پنجم مشهور به بهرام گور پانزدهمین پادشاه ساسانی است وی در دربار منذر از پادشاهان عرب تربیت شد و بطوریکه مشهور است تاج سلطنت را از میان دو شیر ربود. او غالباً گور خر شکار می کرد. منظور حافظ این است که اقتدار و پادشاهی و برخورداری از ثروت و قدرت و نفوذ دنیایی را کنار بگذارد و از گردونه آن خارج شو بلکه بسوی پاکسازی درون برو و جام جهان بین که همان حقیقت درون و روح و قلب خدای است از هر گونه گرد و غبار و آلودگی دنیایی منزّه و سالم کن تا بتوانی در این جام که اسرار را به تو نشان می دهد نگاهی بیندازی. **به شکار دنیا و جلوه های کاذب آن نرو بلکه به شکار جام جهان بین برو** که خدای مهربان در درون تو بودیعه گذاشته است تا به اسرار زندگی و رمز و راز عالم برسی و مورد عنایت حق تعالی قرار گیری و در مکتب عشق تربیت شوی و راه رشد معنوی را در پیش گیری که این راه برای تو بهتر از اقتدار زودگذر دنیایی است!!

۳۷۹- گوهر جام جم از کان جهانی دگر است

گوهر جام جم که نشان می دهد که انسان چکیده و مختصر شده همه کمالات و زیبایی های عالم است در وجود انسان خدای مهربان بودیعه نهاده است. این گوهر درونی انسان که نشان دهنده ماهیت واقعی و ملکوتی انسان است از این دنیا نیست و نمی تواند باشد بلکه از جهان معنوی و غیب الهی است. (دو جهان داریم : **جهان شهادت** = دنیا ، **جهان غیب** = آخرت) پس **در دیدگاه حافظ ، انسان یک موجود این دنیایی و مادی و خاکی که متعلق به این جهان باشد و سرانجام در آن نیست و نابود شود نیست!!** انسان برای رسیدن به جهان بزرگی که به مراحل بزرگ تر و عظیم تر و گسترده تر است ساخته و در نظر گرفته شده است و اصولاً انسان در این دنیا با عناصر آن پیوند ندارد چون از کان جهان دیگر است. بخش ظاهری انسان که از همین مواد طبیعت است ولی اصل انسان از جهان دگر است. انسان یک موجود الهی و شریف با فطرتی پاک و خدادادی است که می تواند با این انسان شناسی غنی مرزهای جهان مادی و طبیعی را درنوردد و در اوج کمال قرار گیرد.

۳۸۰- حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود

بزرگ ترین هنر در نزد حافظ داشتن عشق به حق است. و کسی که این هنر را نداشته باشد به هیچ هنری آراسته نشده است!! و اصولاً کسی که به هنر عشق متمایل نباشد و به آن نرسیده باشد به هیچ هنری نرسیده است و این نظر حافظ است. ولی اگر کسی که به این هنر برجسته و عالی معنوی عشق مجهز شود خود آن هنر آنقدر تأثیر و نفوذ دارد که خود را به جهانیان نشان دهد و نیازی به تبلیغ و تعریف و حتی مخالفت و معاندت دیگران نداشته باشد. حافظ خود یک نمونه برجسته این دعوی است!! چون اصل و اساس حق و حقیقت و راه رسیدن به آن است و عشق صراط مستقیم رسیدن به حقیقت است و بزرگترین و مهم ترین هنری است که تنها از عهده آن ساخته است. اگر در این گیر و دار عشق و عاشقی راه حق و حق و رسیدن به حق مطرح نباشد عشق هم مطرح نیست و جایگاهی هم ندارد. چون هدف عشق رسیدن به حق است. و رسیدن به حق که کمال و رشد معنوی انسان است یک هنر برجسته محسوب می شود

۳۸۱- آسمان کشتی ارباب هنر می شکند

اشاره به سرنوشتی است که هنرمندان و صحبان اندیشه و خرد و علم در روزگار خود بدان دچار می شوند. دشمنی دنیا و فلک و آسمان با انسان فراوان گفته شده است و این بار آسمان با هنرمندان سر مخالفت دارد و با آنان گلاویز است. به نظر می رسد که آسمان و دوران و ایام که بر ما می گذرد هنرمندان بیشتر در معرض گرفتاری هستند و این سخن آنگاه رنگ حقیقت به خود می گیرد که متفکری هنرمند و شاعر در برابر سفاکی خونریز بخواهد حقایقی را بیان کند و او را از این کار باز دارد در آن زمان آن هنرمند این دشمنی ها و سختی ها را شدیدتر از هر زمان دیگر مشاهده خواهد نمود.

۳۸۲- خیال زلف تو پختن نه کار هر خامی است

خداشناسی و شناخت حضرت دوست از عهده هر کسی بر نمی آید و انسان های بی تجربه و کار نآزموده که مراحل سیر و سلوک و خودسازی عشق را طی نکرده اند قادر نیستند که مراحل این شناخت و گرایش و عشق به حق را فراگیرند و در جاذبه قوی آن گرفتار شوند. افراد خام و جاهل نسبت به مکتب عشق هرگز نخواهند توانست که به عشق به حق که عشق به حقایق و عالم خلقت است نائل آیند و در جرگه عاشقان و دوستداران حضرت او بحساب آیند. باید دردها و رنج ها را تحمل نمود و آنچه را که شایسته عشق سالم است دریافت و عمل نمود تا به پختگی و کمال به عشق برسیم. و عشق بدون رهروی عشق و پیر خرد و دانایی که استاد عشق است نمی توان به مراحل آن دست یافت و با خامی و نادانی نمی توان راه رسیدن به حقایق و اسرار عشق را بدست آورد!! و باید آگاه بود که هر خامی با عشق به خدا پخته شده و به کمال و رستگاری می رسد.

۳۸۳- خامی و ساده دلی شیوه جانبازان نیست

آنان که جان خدایی دارند و خود را با ارزش های او با ارزش نموده اند و جان در طبق تقدیم به او دارند و در شمار جانبازان می باشند از دو روش برای رسیدن به حق باید پرهیز نمایند: یکی خامی و بی اطلاعی و بی خبری است. و دیگری ساده دلی و پذیرفتن اکاذیب و خرافات و دروغ های دیگران. انسان عاشق باید خود را به آگاهی و دانایی مجهز کند تا راه عشق را بتواند بییماید و اگر به این آگاهی در مکتب عشق به حق دست نیابد به سخنان پوچ و بی اساس دیگران که به غلط وارد میدان عرفان حق شده اند گوش خواهد داد و تسلیم خواهد شد که منشأ گمراهی و انحراف از حق است!! برای دوری از خامی باید به کلام وحی الهی قرآن کریم و سخنان ائمه هدی و مردان خدا و اولیاء حق روی آورد و چون از مرد حق پیروی کردی و رهبر معنوی و الهی را شناختی به آگاهی و دانای در جوار او خواهی رسید و راه درست خداشناسی و خداخواهی را خواهی پیمود. یک عاشق وارسته که جان معنوی خود را در طبق اخلاص دارد هیچگاه ساده لوح و خام و نادان که تحت القائات شیاطین و اهریمنان قرار نمی گیرد.

۳۸۴- تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

چه کسی از عشق و اسرار آن مطالبی را دریافت خواهد نمود و چون حافظ از نسیم سحری بوی خوش و معطری که در نافه آهوی ختن هم دیده نمی شود احساس خواهد نمود؟! این درک و کشف و فهم و دانایی عرفانی که او با حواس باطنی خود دریافت می کند ناشی از چیست؟ برای پاسخ به این سؤالات باید دید که انسان رهرو و عاشق حق چقدر وارد این راه سیر و سلوک شده است و آن را به دقت و مراقبت طی نموده و با مسیر آشنایی یافته است. **تا انسان سالک با اخلاص و خلوص نیت آمادگی لازم را در خود ایجاد نکند هیچگاه نخواهد توانست رمز و رازی از حقایق را بشناسد.** باید مراحل عشق به حق را شناخت و به صداقت و سلامت پیگیری کرد و آنگاه که تجربیات و نفس گرم رهبر الهی او را به دوست رسانید و مورد محبت او قرار گرفت و در این جرگه پذیرفته شد اعضای درون فعال شده و حقایق را درک خواهند نمود و از طریق اشارت ها ، بشارت ها فهمیده و دیده و شنیده خواهد شد. اسرار مخصوص افراد آشنا و عارفان حق است نه هر که سر نترشد قلندری داند!!

۳۸۵- رقم مغلطه بر دفتر دانش نزنیم

افکار غلط و انحرافی خود را به شکل دانش و علم و تحقیق به دیگران عرضه نکنیم. و آنان را مجبور به پذیرفتن آن افکار و سخنان نگردانیم. چون تبلیغات غلط افکار سالم و انسانهای شریف و بی طرف را که دارای اندیشه ای پاک هستند دچار انحراف می کند. و از آنجائیکه اطلاعات صحیح و قدرت تجزیه و تحلیل در اختیار هر کسی نیست غالباً در آشفته بازاری که افکار غلط و انحرافی ایجاد می کنند مانع رسیدن حق و کلام حقیقت به طالبان حق می گردند و این برای جامعه در حال رشد و ترقی خسارت آمیز خواهد بود. **دانش بایستی مبرا از هر گونه گرایشات نفسانی و تمایلات غرض آمیز انحرافی و دغدغه ها و تخیلات ناصواب باشد تا مردم بر اساس آن به راه درست برسند و دانش پناهگاه و جایگاه مورد اطمینان افرادی باشد که در جستجوی حقیقت هستند.** چون هدف اصلی دانش باز نمودن راه ترقی و پیشرفت مادی و معنوی است.

۳۸۶- در مذهب طریقت خامی نشان کفر است

خامی و نادانی و نشناختن راه نشانه کفر و نرسیدن به اوست. ولی آگاهی و دانایی و شناخت مراحل و دشواری های عشق باعث رشد معنوی و مایه کسب توانمندی های معنوی برای رسیدن به اوست. انسان رهرو با دانایی و تجربیات مردان دانایی و خرد به اوج عشق می رسد و مراحل آن را طی خواهد نمود که چنان لطف حق شامل حال او شود بی شک به اهداف بلند عشق به خدا دست خواهد یافت. پس **هر چقدر از منابع درست و حقیقی آگاهی یابیم در راه عشق مطمئن تر گام خواهیم گذاشت و از نعمت ها و آثار برجسته آن بیشتر بهره مند خواهیم گشت.** گرفتن اخبار و اطلاعات غلط از مسیرهای نادرست و افرادی که خود به راه عشق آشنایی ندارند ولی مدعی آن هستند همان خامی و نادانی و نشناختن راه درست عشق و معرفت و عرفان الهی است. مردان حق که خود راه معرفت الهی را رفته اند شایسته تر از دیگران در این راه پر صعب و خطر هستند باید به کمک آنان این راه پیموده شود.

۳۸۷- تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا

نادان خطر دنیا و گرایشات آن را درک نمی کند و لذا حافظ خطاب به دانایان از آنان می خواهد که غم دنیای دون و پست را نخورند و خود را در ورطه آن نیندازند!! دنیا از آن جهت دون و پست است که سست نهاد و بی ثبات و بی وفا به عهد و پیمان و فریبکار و هزار دام است. و غم و اندوه از امید و انرژی انسان برای رسیدن به او می کاهد و **انسان غمگین به دنیا به عشق نخواهد اندیشید و چون در لابلای چرخ دنده های آن گم شده است جهان با آن فراخنایی را با دنیای کوچک زودگذر معاوضه می کند و بجای رشد معنوی که رشد اصلی اوست به دنیا که محل فنا و نابودی است رو می آورد و همه استعداد های خود را در آن سرمایه گذاری می نماید که عاقبت همه زیان و ضرر است و سرانجام او را در زیر خروارها خاک از بوی گند و مشمئز کننده اش پنهان می سازند و راهی شهر و دیار خود می گردند!!** این سخنان را دانایان روزگار درک می کنند آنان که بدنبال حقایق عالمند و زندگی خود را بر اساس ارزش های آن رقم زده اند. در دنیا هر چه باشی و به هر پایه و مقامی که برسی در نهایت نابودی و از دست دادن آن شکوهمندی و عظمت جمع آوری شده است!! اینگونه نیست؟!!!

۳۸۸- خامان ره نرفته چه داند ذوق عشق

افراد خام و نادان که حقیقت زندگی را به کناری گذاشته اند و با آن کاری ندارند و راه عشق را نرفته اند و تجربه نکرده اند کی می توانند لذت و شوق عشق داشته باشند و آن را سرلوحه فعالیت و علاقه و شیفتگی خود قرار دهند؟! آن عشق پاک دگرگون کننده که هستی انسان را زیر و رو می کند و همانطور که کیمیا مس را طلا کند انسانرا از خاک به افلاک معنویت می رساند قادر نیست که انسان بی مسئولیت که نادانی را بر دانایی ترجیح می دهد و زندگی را به شوخی و تمسخر گرفته و غرق در مادیت آن است متحول سازد! **دانش و دانایی چراغ روشن ورود به میدان عشق الهی است که افراد مادی با نگاه و دیدگاه مادی خود راه عشق را نخواهند یافت** و از شوق و ذوقی که عارفان و مومنان به دوست رسیده اند بهره مند شوند. چون چراغ دانایی ندارند و خود را آماده و شایسته نموده اند و در راه هدایت عشق واقع نشده اند و معلوم است که چون در راه عشق نیستند به مقاصد برتر آن هم نخواهند رسید!!

۳۸۹- در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

صراط مستقیم که همان راه عبودیت و بندگی خداست و رضایت خدا در آن قرار دارد و در سوره یس خطاب به رسول حق محمد مصطفی فرمود که **(انک لمن المرسلین علی صراط المستقیم)**. در صراط حق که صراط اطاعت و رشد و بالندگی معنوی است کسی گمراه نیست و بی شک به رستگاری جاوید خواهد رسید و انبیا و اولیاء و مردان سالک بزرگ ترین آرزوی آنان قرار گرفتن در این راه می باشد. حال اگر کسی در راهی غیر از این راه قرار گیرد در راه هدایت نبوده و آن راه به حضرت دوست منتهی نمی شود و گمراهی او مسجل و حتمی خواهد بود. چون فقط یک راه هست که به او و به رضامندی او وصل می گردد و آن صراط مستقیم است که پیامبران و فرستادگانش در آن هستند و بس.

۳۹۰- سالک از نور هدایت ببرد راه به دوست

راه درست عرفان راه هدایت است که خداوند از طریق انبیا به بندگانش ابلاغ نموده است. مکتب های مادی چون از محوریت خداشناسی خارجند راه هدایت را نمی شناسند و چون راه هدایت را نمی شناسند به دوست راهی ندارند!! **مدار هدایت که مهمترین مسیر انسانی است در مکتب قرآنی و با وحی الهی بیان شده است.** چنانچه خواهان رسیدن به معبود هستیم باید از راه هدایت که وحی الهی ترسیم فرموده است مسیر را دنبال کنیم. آن صراط مستقیم حق که راه عشق به خداست همان هدایت الهی است. و اصولاً راه عشق همان راه هدایت و راه سیر و سلوک به حق است. مکتب ها و مشرب های مادیگرایی چون با این راه بیگانه اند نمی توانند باراهی که خودساخته اند و به ناکجاآباد منتهی می شود مسیر عرفان و راه هدایت را طی کنند چون هر راهی که نشان دهند به صانع و خالق جهان متصل نخواهد شد و سرابی بیش نیست!! آن رهرو حق از طریق روشنی و درخشانی هدایت الهی راه به دوست را می یابد راهی که مردان خدا و انبیا و اوصیا پیموده اند و ما به اقتدای آنان این راه را می رویم.

۳۹۱- ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم

دو نصیحت و راهکار از حافظ به تمام کسانی که در راه تحقق حق و عدالت هستند. سخن بد و زشت نگوئیم و میل و گرایشی به ناحق و باطل نداشته باشیم. این بیان ساده و عمیق که در دو جمله خلاصه شده است مسیر درست سیر و سلوک را تصویر می کند. **سخن بد از گرایش فکر و خیال انسان به ناحق حاصل می شود** و اگر منشأ فکر آدمی حقیقت و درستی باشد گرایشات عملی و رفتاری او بر مبنای حقیقت و بهره مندی خواهد بود. وقتی کسی اساس مکتب فکری او را مادیگرایی و دنیاطلبی تشکیل می دهد و از آسمان معنویت و حقایق وحی الهی اطلاعی ندارد بی شک در مسیر ناحق خواهد بود و گرایشات و تمایلات ما را به مقصد عالی خداشناسی و حقیقت جویی نخواهد رسانید. چون اساس عشق به خدا حق است و راه حق همان راه عشق و معرفت الهی است در حالیکه راه باطل با حق و عشق شناختی نخواهد داشت و در مسیر آن هم نیست پس از اساس و پایه خطا و انحرافی است!!

۳۹۲- سر حق با ورق شعبده ملحق نکنیم

اسرار و حقایق را که در موسی و عصای موسی دیده می شود و به نمایش در می آید با نمادهای شعبده که بطور کلی بی اساس و بی منطق است اشتباه نگیریم و آنقدر دانش و تشخیص داشته باشیم تا بتوانیم این دو را تمیز بدهیم و هر گاه به ما عرضه شد و خواستن که شعبده و مطالب غیر علمی و تحقیقی را بجای علم و حقیقت به نمایش بگذارند و باور ما را متوجه آن سازند نباید آن دروغ ها را پذیرفت و به جای حق سرلوحه تفکرات خود قرار داد. چون ملاک کار عرفان شناخت حق است لازم است قدرت درک چنین موضوعی را داشته باشیم.

۳۹۳- به چشم و ابروی جانان سپرده ام دل و جان

همه چیز حافظ اوست و حافظ چون سایر عارفان و حق شناسان دل و جان و روح و روان خود را که همه چیز اوست به او و به حسن و زیبایی او متعلق می داند که همانند انسان زیبایی در چشم و ابروی او نمایان است. این دل سپردن و این تمایل و در مسیر او همه چیز را به میدان فنا و تقدیم به او کشاندن یک تعارف معمولی نیست یک نیاز درون و خواست عارفانه است که انسان جز او کسی یا چیز دیگری ندارد و به او و به رحمت و لطف و فیض باری تعالی امیدوار می باشد. تا انسان در این راه قرار نگیرد. و دل و توجه خود را از غیر او نبرد و تنها او را یگانه عالم بشمارد و همه امید خود و نیاز درونی خود را به او متوجه نکند به عشق و ترقی در راه عشق به خدا نخواهد رسید. صرف دانستن و خواستن بدون تحول و تمایل درونی ورود در میدان پر جاذبه عشق به خدا غیر ممکن است. مگر می شود انسان از گرایشات دنیایی و تمایلات نفسانی و کسب اقتدار مادی و دنیاطلبی در مسیر حق و صراط مستقیم الهی قرار گیرد و از عشق به او به کوی او برسد و سعادت ابدی را بدست آورد و در بهشت مخصوص او از نعمت های معنوی و بی کران او بهره مند گردد؟!!!

۳۹۴- تسبیح و خرقة لذت مستی نبخشدت

این بار طرف انتقاد حافظ کسانی است که در راه عرفان قدم گزاردند ولی به شوق تسبیح و خرقة ای که به تن نموده اند هدف اصلی که رضای دوست است را از یاد برده اند. بجای هدف بلند و ارزشمند به ابزار های آن و راه عشق و نموده های دیگر دلبسته می شوند و در همان می مانند. حافظ هشدار می دهد که نباید هدف را گم نمود و در عناصر ظاهری که وسیله راه عرفان و شناخت هستند درجا زد و در تسخیر آنان قرار گرفت. و این تصور بوجود آید که تمام راه یعنی به ذکر خدا مشغول شدن و نام او را بسیار به یاد آوردن و تسبیح را به همین منظور در دست چرخاندن و در لباس ظاهری عرفان که مورد حساسیت مردم است در آمدن به خیال اینکه به هدف رسیده ایم یک توهمی بیش نیست!! حافظ نه تنها تسبیح و خرقة بلکه زهد و کرامت را هم هدف نمی داند و از انسان رهرو می خواهد که از پیر دانایی و خرد که راه را می شناسد و مورد اعتماد در این شاهراه بزرگ است کمک بگیرد تا بتواند خود را به قله های بلند عرفان الهی برساند. و سعادت را با همه وجودش حس کند.

۳۹۵- خزینه داری میراث خوارگان کفر است

حافظ عزیز به شکل عجیب و بهت آوری نگاه عمیقی به عمر و زندگی انسان دارد و آن را تحت هیچ قیمتی نمی خواهد که از دست بدهد بلکه برعکس می خواهد که به درستی از ایام ارزشمند روزگار خود سود ببرد و در راه حقیقت خرج کند. پدیده های زیادی شاید در طول میلیاردها سال دست به دست هم داده اند تا زندگی و جهان و انسان شکل گیرد و لطف خدا که سرآمده همه است این کانون گرم و پرتحرک و بالنده زندگی و عمر انسانی را به انسان ها هدیه نموده است. آیا انسان می داند که زمان استفاده از آن اندک است و با سپری شدن عمر دیگر به آن نمی رسد مگر کسانی را که از گردونه جهان گذشته اند و عمر آنان سر آمد است در زندگی می بینند؟! چرا برای خود این گوهر ارزشمند زندگی را صرف نکنیم و آن را بدون استفاده درست به دیگران هدیه کنیم و آنان به غلط و بیهوده میراثدار و میراث خوار ما باشند و تمام تلاش ها را در جمع مال و منال دنیایی تلف کنیم آنگاه همه آنان را به بازماندگان خود تقدیم کنیم و جهان را ترک گوئیم، آیا این روش عاقلانه و درست است؟! حافظ این کار را کفر و ناسپاسی به درگاه حضرت حق می داند و آن را نهی می کند. هر کس در قبال این نعمت عظمای الهی مسئولیت و نقشی بعهده دارد که نباید از آن عدول کند و آن نقش را به زمین گزارد و همه تلاش های خود را بجای رسیدن به کوی دوست در پای دیگران بریزد

و از آن هم سودی نبرد!! اما باید برای سرنوشت خود در سختی و فعالیت باشیم نه برای پر کردن شکم دیگران و رفاه حال آنان که آنان باید خود در تلاش باشند و از حیات نورانی الهی بهره مند گردند که او رزق و روزی آنان را تضمین و تأکید نموده است. خزانه دار دیگران نباشید بلکه خزانه دار خودتان باشید!!

۳۹۶- بخیل بوی خدا نشود بیا حافظ

جهان و آسمان و زمین و هر چه در آن است بر مدار عدالت و حق و لطف خدای مهربان است. و نیکی و نیک کرداری و حسنه و خوبی ها و اعمال صالح در این جهان و در زیر این گنبد دوار باقی می ماند و بس. هر چقدر بیشتر نیکی و خوبی کنی و از خود بجا بگذاری به مدار حق و به لطف او دسترسی بیشتری خواهی یافت. و **کسانی که از این حقیقت بدور است و با حق و خدای مهربان ارتباطی ایجاد نموده است بجای ابراز خوبی به بخل و خساست روی می آورند و در جمع مال بیشتر از دیگران تلاش می کنند و چون این خصلت بخل و امساک و خرج نکردن و به داد دیگران نرسیدن در آنان ملکه می شود خرج خود هم نمی کنند و خودشان هم قادر به مصرف آن نیستند و لذا برای میراث خواران که منتظر مرگ آنان هستند باقی می گزارند.** و این نکته هایی است که حافظ به درستی فهمیده و آثار سوء آن را با بیان هنری خود در اختیار دیگران می گذارد، کو گوش شنوا؟؟!! برای آنکه بتوانی در زیر سایه حق قرار گیری باید با محبت و درستی و حق با دیگران برخورد کنی تا از لطف او بهره مند شوی.

۳۹۷- ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری

یک نصیحت شاهانه از حافظ که ای انسان که به اندازه نور چشم برای دیدن ارزش داری بهتر است تا با دیگران در صلح بسربری نه اینکه جنگ و نزاع را به اوج برسانی و ضرر و زیان را متوجه خود و طرف مقابل نمایی و آنگاه پشیمان شوی و عاقبت گرفتاریها و خسارتها را با داوری و قضاوت عادلانه به سرانجام برسانی که در اکثر مواقع جز کینه و کدورت نصیب انسان نمی شود!! **انسان در صلح و همکاری رشد می کند و راه زندگی و ترقی را می یابد و راه رشد معنوی هیچگاه در جنگ حاصل نمی شود و این نکته ای است که حافظ بدان توجه دارد.**

۳۹۸- نیل مراد بر حسب فکر و همت است

حافظ عجیب با تجربه و باهوش و کمال است و از نکته سنجی های او معلوم است که بطور عمیق به شناخت انسان و روحیات و رفتار و اندیشه های او پرداخته است. و چون او را می شناسد و ابعاد و زوایای وجودی او را در نظر دارد برای رسیدن به مراد و مقصود عشق الهی توصیه می کند تا به راهی که در پیش دارد فکر و اندیشه نماید و همه مسائل را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و آنگاه با گام های محکم که ناشی از همت و تلاش اوست به جلو حرکت کند و راه رشد را طی نماید. دیگران وسیله ای بیش نیستند و **این انسان است که باید با فکر و همت خود خود را از صراط حق به گوی دوست برساند و سعادت را بدست آورد.** اگر این دو امر در او تحقق نیابد و بخواهد از راه تنبلی و بیکاری و فریب وارد شود و اخلاص و صداقت را نادیده انگارد به مراد نمی رسد.

۳۹۹- خود فروشان را به گوی می فروشان راه نیست

خود فروشان کسانی هستند که در خواهش های نفسانی خود افتاده اند و خود را در قبال متاع بی ارزش دنیایی معاوضه نموده اند، نشان پستی و دون صفتی بر پیشانی آنان زده شده است، افرادی که با مردان بزرگ معنوی در می افتند و با آنان به مجادله می پردازند تا مانع تحقق حق گردند چنین انسان هایی به حلقه انس مردان خدا راهی ندارند تا بتوانند رنگ مردان خدایی بگیرند و مست حق گردند و راه حق را بیابند. چون ورود به این مکان معنوی شرایطی را می طلبد که در آنان نیست چون **راه عرفان و خداپرستی با راه دنیاطلبی کاملاً متفاوت است.** هم نفس عارفان شدند و در زمره اهل نظر قرار گرفتن کار هر کسی نیست انسان خودفروش و مادی که دنیا را هدف قرار داده است با می فروشان که دیدن آنان انسان را مست حق می کند و به یاد خدای متعال می اندازد بسیار متفاوت و مختلف است!! پس یا در راه عشقید و رهبرتان عارفانند یا در خط خوشی دنیائید و رهبرتان غافلانند!!

۴۰۰- روی بنمای وجود خودم از یاد ببر

عارف بدنبال یک شخصیت برتر و بالاتری است و به همین لحاظ این شخصیت ظاهری و جستجوگرایانه ای که خود بدست آورده است برای او کافی نیست و از طریق آن نمی تواند به سیر خود تا کوی دوست ادامه دهد و لذا در خواست شخصیتی دیگر می کند و می خواهد که او که با نگاه اکسیری خود خاک آدم را زر و متحول می کند لطفی نماید تا انسان این شخصیت ظاهری که گاهی آن را با دلق یا خرقة و غیره تعبیر می کند دگرگون سازد. **چون خودسازی عرفانی مورد پی گیری عارف است و هیچگاه از ذهن و قلب او جدا نمی شود.** و این شخصیت معمولی و عادی که ویژگی خاصی ندارد او را قانع نمی سازد و از طریق عشق به حق به بالندگی معنوی می اندیشد. و از فنا خود می خواهد به بقای بسوی او در حرکت باشد.

۴۰۱- بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست

نکته دانان عارفان و آشنایان به عرفان خدایی و اسرار آن هستند. وقتی آنان در صراط عشق قرار گرفته اند و راه را شناخته اند باید در کنار آنان قرار گرفت و از آنان تبعیت و پیروی کرد تا از نفس ملکوتی و معنوی آنان انسان های دیگری به حقایق زندگی دست یابند. چون **آن افراد ما را بهتر و زودتر و مطمئن تر به سعادت و رستگاری می رسانند و از معابر دشوار آن ما را عبور خواهند داد.** حال اگر با چنین افرادی از روی نادانی و خودخواهی برخورد کنیم خود را ضایع نموده ایم در این صورت نه به درستی راه مطلع خواهیم شد و نه به حقیقتی خواهیم رسید. بهر حال اسراری که آنان می دانند و دانش و حکمتی که از چشمه های درون خود بدست آورده اند با بروز خودخواهی های ما که آنان را آزار می دهد در اختیار ما قرار نخواهد گرفت و این برای ما بسیار دردآور خواهد بود!! افراد عاقل از نفس گرم نکته دانان سخنان ارزشمندی خواهند آموخت و نادانان و خودفربیان جز رنج خود و آزار دیگران حاصل دیگری نخواهند داشت.

۴۰۲- کفرست در این مذهب خود بینی و خود رأیی

خود را دیدن و به حقیقتی که از دهان دیگران در می آید و یا در رفتار آنان هست توجه نکردن و رأی و سخن خود را تنها قبول داشتن و دیگران را به تبعیت از آن فرا خواندن از نشانه های انحراف در مذهب و روش عرفان است. **علت خود بینی و خود رأیی جهل و نادانی و دنیا طلبی است** که دنیا خواهی منشأ و آغاز همه انحرافات است. در آثار همه عرفا و دانایان سیر و سلوک خودخواهی و خودکامگی از عوامل اصلی ناموفقیت در شناخت حقیقت است و کسانی که به صفات زشت دچار شوند به راه درست حقیقت خواهی و سیر عرفان الهی نخواهند رسید. تواضع و تسلیم در برابر حقیقت و گفتار دانایان و پذیرش حق از نشانه های رسیدن و موفقیت است. کشمکش و چالش در برابر بزرگان و بویژه مخالفت با دعوت انبیاء و اولیاء برگزیدن راه کفر بجای راه ایمان است. بدون ادعا و خواهش نفس باید گام در این وادی گذاشت چون خودخواهی پرده ای ضخیم در جلوی چشمان مخالفان آویزان می کند که حقیقت را نبیند و بدان تن در ندهد!!

۴۰۳- هر قبله ای که بینی بهتر ز خود پرستی

یا خود پرستی یا خداپرستی؟! برای رسیدن به او و خداپرستی که هدف آفرینش جهان است باید از خود و رأی خود فاصله گرفت. خود پرستی یعنی به سوی خود رفتن و نظر و فکر و هوس های شیطانی خود را ملاک حقیقت و گرایشات خود قرار دادن. در حالیکه خداپرستی یعنی از خود دور شدن و به او نزدیک شدن و تسلیم او گردیدند و سرانجام با چراغ پر نور و درخشان مشعل عشق به کوی او رفتن. بسوی خود رفتن یعنی بسوی دنیا و هوس ها رفتن. بسوی او رفتن یعنی بسوی کرامت و ارزش های انسانی رفتن. **وقتی در مکتب خداخواهی و خداپرستی بسوی او بروی آن شخصیت پلید را در خود خواهی شکست و بجای آن یک شخصیت محکم الهی خواهی نشاند که تو را به اوج می رساند.** پس اگر به این توانمندی هایی که داری و به آن خواسته های افرادی و فسق و فجور نزدیک شدی بسوی خود می روی از خدا دور شده ای. وقتی که خودپرست نباشی بی شک خداپرستی. چون دو قبله بیشتر نیست یا خودپرستی یا خداپرستی.

۴۰۴- یک نکته ات بگویم خود را مبین که رستی

این نکته که گفته شده است حاصل و چکیده افکار و تجربیات مردی است الهی و عرفانی که مراحل بندگی و عرفان و قرب به حق را گذرانده و در مقام تفسیر عشق به خدا نشسته و آن ها را برای ما بازگو می کند. تصور نشود ما که از این مفاهیم و معانی دور هستیم و تجربه آن را نداریم که خود در عمل بدان برسیم حافظ با استادی و اطمینان آن ارزش معنوی را برای رسیدن به کوی دوست برای ما باز گو می کند. همه تجربیات مفید در یک زندگی معنی دار آن است که انسان خودش را نبیند و از خودرایی و خودکامگی و خود بینی و خود محوری عبور کند و از این مسیر در جستجوی رضای دوست باشد آنگاه خواهد دید که چه پرده هاست که از جلوی چشمانش کنار خواهند رفت و چه حقایقی است که خواهد دید که تا آن زمان از آنها خبری نداشته است!! **تو خود را نادیده بگیر و به او و به لطف بیکران او تکیه و توکل کن. او تو را به همه چیز خواهد رساند و تا عرش اعلی و حقایق و اسرار عالم بالا خواهد برد.** و این دنیای حقیقی ولی شگفت انگیز برای کسانی است که از هوس ها و هوی های خود گذشته اند و بزرگ ترین مانع درک حقایق که خودشان هستند از میان برداشته اند. این همان خدمت به جام جهان ناست و خدمت به درون و قلب آدمی است که چون تحقق یابد به قول حافظ از مُلک تا ملکوت حجاب و مانع شناخت برداشته می شود و آن انسان لایق و دانا به حقایقی خواهد رسید که آرزوی هر انسان عاقل و فرزانه ای است!!

۴۰۵- طریق کام بخشی چیست؟ ترک کام خود کردن

حافظ بر خلاف کسانی که به لذت و خوشی دنیا علاقمندند و تنها برای رسیدن به آن تلاش می کنند و همه فکر و فعالیت خود را در این راه گذاشته اند معتقد است برای رسیدن به آرزوهای درست که در شأن انسان است باید از این کان خوشی ها و لذت جویی ها بگذریم و آن را ملاک زندگی خود قرار ندهیم! **چون لذت خواهی و گرایش به دنیا در نظر حافظ بی هنری و کنار گذاشتن راه عشق به حق است. و این در نظر حافظ مذموم و ناپسند است.** خوشی های افراطی و شادی هایی که با تجاوز به حقوق دیگران و حرص و طمع بدست می آید مانع رشد واقعی و معنوی انسان می گردد و نمی گذارد که او راه درست زندگی را بیابد و به ارزش های آن برسد. کام گرفتن از زندگی مادی که نوعی اعتماد داشتن به آن است انسان را در اعماق مادی زندگی فرو می برد و نمی گذارد راه رشد را او بیابد و فراتر از ظواهر دنیایی به کام خود برسد. راهی که خدای عالم در ابتدای آفرینش جهان و آسمان و زمین برای موجودات در نظر گرفته است. که در تفسیر حافظ راه عشق و شیفتگی و گرایش به خداست. وقتی از کام بخشی مادی و لذت های زودگذر گذشتی حواس درونت رشد می کنند و به لذتی می رسی که لذات مادی در قبال آن ناچیز و خرد و حقیرند!! بهر حال لذات مادی که در گذر زندگی ظاهر می شوند در برابر لذات معنوی که بسی گسترده ترند بحساب نمی آیند چون در قبال سرمایه گزاری هایی که انسان برای بدست آوردن آن تلف می کند ناچیز است. آنان که عرفان حافظ را قبول دارند باید بدانند که حافظ لذات دنیا را ناچیز و زودگذر تلقی می کند و حقیر و بی مقدار می داند و بجای آن لذات معنوی را پیشنهاد و جایگزین می کند.

۴۰۶- مباحث در پی آزار و هر چه خواهی کن

آزار رساندن دیگران و مانع پیشرفت و امنیت و آسایش دیگران شدن بر خلاف حقیقت و عشق به حق است. کسی که به حق و به راه متعالی او می اندیشد به نیکی و خیر خواهی برای سایرین می اندیشد و در صدد خوبی رساندن به دیگران است. **اگر انسان فکر و عملش نیک و درست باشد بی شک به هیچکس اذیت و آزاری نخواهد رساند** و اگر کسی بخواهد دست به کاری بزند که در آن آزار و اذیت دیگران وجود نداشته باشد آن عمل نیک و پسندیده و حسنه خواهد بود. آزار رساندن به دیگران ناشی از باطل بودن و انحراف از جاده حق است و انسان عاشق هیچگاه دست به کاری نمی زند که آزار دیگران در آن باشد. تمام کارهای زشت و شرارت انسان آزار دیگران را در پی خواهد داشت و این در مکتب عشق که اخلاق و کردار درست سرلوحه آن است سازگاری ندارد. آزار رسانان به دیگران از حق و عشق دورند و از آن چیزی درک ننموده اند.

۴۰۷- در نمی گیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست

دو چیز برای انسان متصور است و در شاکله وجود او قرار دارد یکی **نیاز آدمی** که سکوی پرواز اوست و دیگری **استعدادهای خدادادی** که خدای متعال در درون او برای او بودیعه گذاشته است. این دو رویهم در مقابل حسن و کمال و زیبایی که حضرت دوست دارند برابری نمی کند و انسان با این امکانات و موجودیت ضعیف خود قادر نیست در برابر خدای متعال که آفریننده جهان و عشق و محبت است مورد توجه و عنایت او قرار گیرد. پس برای رسیدن به او باید این موجودیت و هویت را که خودساخته است کنار گذاشت و با سعی و همت و ذکر و عبادت و خلوص درون و پاک کردن آینه باطن به مرحله ای رسید که مورد لطف او واقع شود. در نظر عرفانی حافظ گر چه سعی و همت انسان در سیر و سلوک مؤثر و ارزشمند است ولی اصل و اساس رشد معنوی و رسیدن به او کسب رضایت حضرت حق است و بس.

۴۰۸- وفا مجوی ز دشمن که پرتوی ندهد

تو از دشمنان توقع نداشته باش که خدمتی به تو انجام دهند و خیری از جانب آنان به تو برسد. دلبستن به افراد مخالف به امید دوستی و محبت و کمک ناممکن است. دشمن فکر و زندگی انسان همچون مار زهردار وقتی به ما نزدیک شوند در فرصت مناسب آن زهر را در جان ما وارد می سازند. عهد و پیمان آنان قابل اعتماد نیست و دوستی و ارتباط محبت آمیز به سرانجام درستی نخواهد رسید و موضوعی است که تجربیات عادی بشر آن را تأیید می کند. **کسانی به دشمنان روی می آورند که از دوستان بریده اند و قطع امید نموده اند.** بهر حال اگر از خویان ببریم بناچار حتی اگر درست هم ندانیم بسوی مخالفان روی می آوریم!

۴۰۹- گره به باد نزن گر چه بر مراد رود

کار بیهوده نکن. کاری که تو را به مقصد و مقصود عشق و حقیقت آن نمی رساند. کار بی ثمر و بی فایده شبیه آن است که گره بر آب بزنی و این معلوم است که کاری بی ارزش و غیر ماندگار است. **باید همواره اساس کار صحیح و حساب شده و عقلانی و درست پایه ریزی شده باشد.** در این صورت است که می توان کاری را صورت داد و مسیر حقیقتی را برای رسیدن به حضرت دوست انتخاب نمود. کارهای بی اساس هر چند صباحی ترا به هدفی برساند بی شک سرانجام آن بی حاصل و باطل و بی ثمر است و جز زیان و خسارت چیزی در پی نخواهد داشت.

۴۱۰- به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو

در این مدت عمر که توفیق آن را داری که زنده باشی از راه حقیقت و درست خارج نشو. سعی و تلاش بر این باشد تا از این فرصت برای کسب کمال معنوی استفاده کنی. چون هر تجربه و راهی که قرار است انسان تشخیص دهد و برود در این اندک زمان عمر باید صورت گیرد در غیر این فاصله غیر ممکن است. **انسان زیرک و باهوش از زمانی که در دست دارد به نحو شایسته سود می برد و در قبال دادن و تلف نمودن عمر گرانبمایه که چیزی جایگزین ندارد بهترین و عالی ترین ارزش ها و مقامات معنوی که رضای خدا در آن است بدست خواهد آورد.** در این مدت کم عمر می توانی بزرگ ترین کارها را انجام دهی.

۴۱۱- اگر ستیزه کنی روزگار بستیزد

اگر انسان با حق در افتاد و به جنگ و جدال با آن پرداخت و از آستانه تسلیم دور شد بی شک عکس العمل این ناهنجاری ها و ناروایی ها از جانب دنیا و زندگی به او خواهد رسید و انتقام خواهد گرفت. چون مدار همه چیز بر حق است و **جهان بر اساس حق ساخته و در حرکت است. بر خلاف حق اقدام کردن انسان را دچار مشکلات خواهد نمود.** پی ستیزه گران و تبهکاران و جهان خواران که بر خلاف عدل و حق چند صباحی به ناروا به خوشی و کسب ثروت و قدرت و ظلم و تجاوز می پردازند از این حقیقت غافلند که روزی همان خشونت ها و ظلم ها به خودشان بر می گردد و دمار از روزگار آنان در خواهد آورد. اتحاد و به هم پیوستگی و بهم نزدیکی و در مدار حق و درستی چرخیدن ناموس جهان آفرینش است و تخطی از آن که همان ستیزه جویی و عناد و مخالفت است روزگاری به خود عامل آن بر می گردد و این تجربیات در عمل دیده شده است.

۴۱۲- دلا ز رنج حسودان مرنج و واثق باش

یکی از مشکلات و خطرات ذکر شده در راه عشق حسادت افرادی است که نسبت به رهروی عشق اعمال می کنند این حسادت می تواند به اشکال گوناگون باشد و انسان را بیازارد و باعث رنجش خاطر و ناراحتی گردد. افراد معمولی و عادی با انسان های رهروی عشق در تضاد هستند و آنان را درک نمی کنند و آن راه را فردی و برای کسب قدرت تلقی می کنند و راه عرفان و خدانشناسی و خودسازی را با راهی که آنان می روند و بر اساس داد و ستد است یکی می دانند و بهمین خاطر به مخالفت ضمنی با مردان خدا بر می آیند و مورد انتقاد و حسادت آنان قرار می گیرند. **اگر افراد عادی حال و موقعیت چنین مردانی را درک کنند و آنان را در ردیف کارهای خود بحساب نیاورند به مخالفت و حسادت با آنان نمی افتند** و دچار جهل و خطا در درک شخصیت معنوی و عرفانی آنان نمی شوند. نصیحت حافظ این است که از حسادت و کینه حسودان و نادانان نگرانی و غم به دل نگیریم و به راه درست خود ادامه دهیم و دلسرد نشویم و توکل و امید ما به خدا باشد و بس.

۴۱۳- توانگرا دل درویش خود بدست آور!

یک نصیحت شاهانه و عارفانه از حافظ که خطاب به توانگران و کسانی که توفیق داشتن مال و اموال را بدست آورده اند. ارزش توانگری به این است که انسان توانگر و دارامند دل و رضایت درویش و مسکینان را بدست آورد و آنان را در خانه و جمع و ثروت خود راه دهد و شریک گرداند و این رضای دوست را باعث می شود. ثروت و مال در کنار افراد بی بضاعت و ندار چندان هنر نیست. **لیاقت و شایستگی اخلاقی در این است که همه از ارزش های زندگی برخوردار شوند** و در این راه پول داران و متمکین و صاحبان ثروت و دارایی نقش اساسی خواهند داشت. و این جامعه را بسوی امنیت پیش می برد و راه رشد معنوی را برای رهروان حق فراهم می سازد. فاصله طبقاتی و بی توجهی به این اصل اساسی اجتماعی که باید در جامعه عدالت و کار و تلاش ملاک باشد فراموش شود دیگر رسیدن به ارزش های عرفانی دشوار خواهد شد و این نکته ای است که حافظ به آن توجه و عنایت دارد.

۴۱۴- حافظ ابنای زمان را غم مسکینان نیست

حافظ علیرغم آنکه به مسائل و سیر مراحل عرفانی نظر دارد و در اولویت کاری اوست به مسائل اجتماعی و آنچه را که در دور و کنار و جامعه او می گذرد توجه می کند و این نشان دهنده جامع الاطراف بودن فکر و اندیشه اوست. جامعه خواه در گذشته یا حال دارای اصناف و گروه های متفاوتی است همگرایی و وحدت در زندگی و امنیت و رفاه مردم بطور یکسان دیده نمی شود و تمایز گسترده ای وجود دارد و حافظ بعنوان یک اندیشمند که خواهان تحول در فکر و زندگی جامعه خود است تأسف می خورد که چرا داراها به فکر ندارها نیستند و از نیکی به آنان توشه بر نمی گیرند مگر نمی دانند که **تنها نیکی باقی می ماند** و بس. در جامعه خواه بهر شکلی که باشد باز عده ای هستند که نیاز به فکر و تجربه و امکانات دیگران دارند تا مشکلاتشان حل شود و از گردونه ناملایمات بگذرند. معنی سخن حافظ آن است که باید برخورداران از نعمت های الهی بفکر مسکینان و محتاجان باشند و نسبت به آنان احساس مسئولیت نمایند. و در صورت لزوم و امکان گامی برای اصلاح امور آنان بردارند. اگر هر کسی بفکر و تلاش برای خود باشد یکپارچگی جامعه از بین رفته و هویت خود را از دست می دهد و تفرقه آن را به قهقرا خواهد کشاند. در زمان حال و در گذشته اینگونه تحولات و زوال قدرت ها بوضوح قابل رؤیت است.

۴۱۵- قصر فردوس به پاداش عمل می بخشند

دنیا محل ارائه کار و عمل است که نتیجه و حاصل این تلاش ها در آخرت معلوم خواهد شد و بهشت (فردوس) یا جهنم برای آن بوجود آمده است. هر عمل و کرداری مستحق فردوس نیست بلکه تنها عمل صالح که مطابق با دستورات الهی است و در قرآن به شکل زیبایی ترسیم شده است مورد قبول حق تعالی است. در آیه (من تاب و آمن و عمل صالحاً فاولئك یدخلون الجنة- ۶۰/مریم) عمل صالح که مورد رضایت حق است بعد از توبه و ایمان واقعی مورد تأیید قرار می گیرد. البته عرفای واقعی که بدنبال رضای دوست هستند مانند زاهدان با خدا دست به معامله نمی زنند بلکه در جستجوی کوی دوست و دیر مغان هستند که جایگاه انبیا و اوصیای حق است. همان بهشتی که با لفظ (فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی) بیان شده است که بهشت اول

بهشتی است که تو در قبال عمل صالح از خدا پاداش می گیری ولی بهشت دوم بهشت ویژه الهی که با دعوت او وارد آن می شوی . بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا!!

۴۱۶-زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن

بیش از حد مطالبه نکن. سبکبال باش تا رفتن راه و رسیدن به مقصد بر تو هموار شود. زیاده خواهی و حرص و طمع از نشانه های مومن و رهروی حق نیست چون مرد ره به دنیا نمی اندیشد و برای بدست آوردن آن با سرعت در حرکت و شتاب نیست. وقتی کمتر خواستیم و کمتر استفاده کردیم کار بر ما آسان می شود و سریعتر به مقصود تلاش های خود خواهیم رسید. بطور کلی زیاده خواستن مورد انتقاد حافظ است. چون سفر در پیش است و انسان همیشه در مسافرت است و درنگ و معطل شدن را جایز نمی شمارد پس هر چه سبکبال تر تند تر و موفق تر راه سلوک الی الله را طی خواهد نمود.

۴۱۷-یار ب به وقت گل گنه بنده عفو کن

در نظر حافظ گویا در زمانی که گل که کمال زیبایی و شکوهمندی جهان طبیعت و خلقت را نشان می دهد می روید لطف خدای مهربان بسیار است و موقعیت خوب و مناسبی است تا انسان از این فرصت استفاده نموده و مورد بخشش و غفران الهی قرار گیرد. این یک احساس عارفانه است که حافظ عزیز به گل و همه آثار طبیعت که دست قدرت و حسن و زیبایی الهی در اشکال زیبایی آنها را تصویر نموده است توجه و دقت دارد و همواره در ذهن و قلب خود آنان را می بیند و به یاد حضرت دوست می افتد. و هم یک دعاست که در ظاهر دیده می شود و هم پند و عبرتی است که ببینید چقدر خدای عالم مهربان و دارای گذشت و بخشندگی است. و این خداشناسی حافظ ، الحق و الانصاف عجیب ستودنی است. چون شناخت او از خالق و صانع جهان بر اساس الگوهای زیبایی شناسی بسیار تحسین برانگیز و درس آموز است و نگاهی است عمیق و دوست داشتنی از خالق جهان که در عین اقتدار بی نهایت که در مخیله انسان نمی گنجد و فراتر از آن است. ولی انسان با همه کوچکی خود مورد توجه و عفو و بخشش اوست. و این خدای مهربانی ها و محبت و عشق است که حافظ را تا اوج وصال و تجلی بالا برده است.

۴۱۸-لطف خدا بیشتر از جرم ماست

یک فرمول درست در مکتب عرفانی حافظ است چون انسان بخاطر محدودیت هایی که دارد دچار جرم و جنایت می شود و باید این لوث از وجود انسان پاک گردد و تنها با لطف و غفران او می توان از این پلیدی ها گذشت. در این شرایط باید بدانیم که خدای مهربان با لطف و عنایت و رحمت بی حد و اندازه خود جرم بشر را به خوبی ها تبدیل نموده و خواست انسان را اجابت می کند که البته این بستگی به نیت پاک و تلاش انسان دارد. پس لطف و رحمت خدا همه هستی و موجودات را در بر گرفته است و محیط بر موجودات است و خدا کسی را بخواهد از مرحله پائین و پست زندگی به مرحله بالای معنویت و فضائل هدایت می کند و ابزار این کار تنها در دستان پر قدرت رحمت اوست.

۴۱۹-بگذر ز عهد سست و سخن های سخت خویش

دو نصیحت عالی از حافظ شیرین سخن است. یکی آنکه از عهد و پیمانی که با دیگران می بندیم وفا کنیم و در انجام آن سستی از خود نشان ندهیم. دوم آنکه سخن های تند و خلاف که دیگران را به سختی و دشواری می اندازد نگوئیم و این نشان می دهد که حافظ راه آرامش را در زندگی طلب می کند و برای عشق و حقیقت زمینه سازی می نماید. پیمانهای درست بویژه پیمانی که انسان با خدای خود دارد باید اجرا گردد و پشت گوش گزارده نشود!! رفتار خشونت آمیز انسان می تواند چالش ها را بر افروزد و آتش جنگ و نزاع را برای همیشه روشن نگهدارد. پس زندگی بدون تنش و چالش و درگیری آرزوی مردان دانای روزگار است. چون در چنین محیط آرامی است که می توان حقایق را از منظر عشق به خدا فهمید و دانست و پی برد.

۴۲۰-پای ما لنگ است و منزل بس دراز

این یک حقیقتی است که صراط حق بخاطر مهم و پر خطر بودن طولانی است و انسان بخاطر محدودیت در استعداد و همت و راهنمایی ضعیف و ناتوان است. و در سیر این راه با دشواریهای جدی و عمیقی روبروست. از یک طرف انسان است و از طرفی خدای عالم که در کمال حسن و اقتدار است. و در دیدگاه حافظ ما چون گدایی ره نشین و او خدایی مقتدر که بر جهان

مسلط است حال این انسان چگونه و از چه طریقی می خواهد خود را به او برساند و به وصال و لقاء او نائل آید؟! اگر به این موفقیت دست یابد به سعادت ابدی رسیده است و در کوی او و در کنار رحمت بی پایان او خواهد آرمید و چه سعادتى بالاتر از آن. **حافظ رسیدن به کمال را وظیفه حضرت حق نمی داند نمی داند ولی به نیکی دریافته است که او بسیار مهربان است و انسان را دوست دارد و بدنال سعادت انسان است و جهان کهکشانشا و سیارات و آنچه را که در بین آنهاست برای انسان آفریده است.** این سرمایه گزاری سنگین و بالاتر از تعقل آدمی است انسان را شگفت زده نموده و در بهت و حیرت فرو می برد. و اگر انسان این عظمت را در خود احساس کند به او نزدیک تر می شود و او با محبت، انسان را در رحمت و غفران خود جای می دهد!!

۴۲۱- ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

دنیا برای انسان محل گذر و عبور است و دنیا جاده ای است که در پیش روی انسان گزارده اند تا از آن برای رفتن نه برای ماندن بگذرد. کسی در محل عبور مثل پلی که روی رودخانه ای ساخته اند چادر اقامت نمی زند و یا در گذرگاهی که محل رفت و آمد است نمی خوابد و مکانی که در حال فروریختن است اقامت دائمی بنا نمی کند!! **حافظ معتقد است که آمدن ما به دنیا برای کسب شوکت و کرامت و اقتدار و بزرگی در این دنیا نیست بلکه حادثه ای ما را به اینجا کشانده است و قصد ما برای عبور است نه ماندگاری!** با این جهان بینی و نگاه حکیمانه به دنیا باعث می گردد که انسانها با هم مهربان باشند و بجای آنکه در جمع مال بکوشند در جلب رضای یکدیگر در تلاش خواهند بود چون در راهی طولانی و سخت و صعب با هم همسفرند. و اهداف بلند زندگی و آینده را باید با هم درنوردند و به پایان آن برسند.

۴۲۲- ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم

دو نصیحت و راهکار از حافظ به تمام کسانی که در راه تحقق حق و عدالت هستند. سخن بد و زشت نگوئیم و میل و گرایش به ناحق و باطل نداشته باشیم. این بیان ساده و عمیق که در دو جمله خلاصه شده است مسیر درست سیر و سلوک را تصویر می کند. **سخن بد از گرایش فکر و خیال انسان به ناحق حاصل می شود** و اگر منشأ فکر آدمی حقیقت و درستی باشد گرایشات عملی و رفتاری او بر مبنای حقیقت و بهره مندی خواهد بود. وقتی کسی اساس مکتب فکری او را مادگرایی و دنیاطلبی تشکیل می دهد و از آسمان معنویت و حقایق وحی الهی اطلاعی ندارد بی شک در مسیر ناحق خواهد بود و گرایشات و تمایلات ما را به مقصد عالی خداشناسی و حقیقت جویی نخواهد رسانید. چون اساس عشق به خدا حق است و راه حق همان راه عشق و معرفت الهی است در حالیکه راه باطل با حق و عشق شناختی نخواهد داشت و در مسیر آن هم نیست پس از اساس و پایه خطا و انحرافی است!!

۴۲۳- کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم

در نظر بلند حافظ اصولاً نباید کار بد و خلاف اخلاق را انجام داد و به آن نزدیک شد. این رهنمود حافظ نشان می دهد که وی از اصل و اساس با پلیدی و آلودگی بیزار است و وارد آن نمی شود. بهر حال ورود به مرحله خودسازی با انجام بدی ناسازگار است و **انسان خود ساخته که می خواهد راه درست زندگی را برود و به ارزش های بلند آن برسد از راه زشتی و زشتکاری قادر نخواهد بود.** ما نمی توانیم و نباید راه حقیقت و حق را که در صراط مستقیم بدنال آن باشیم از طریق بدی و پلیدی و زشتی ها جستجو کنیم که بی شک به آن حقیقت همیشه زندگی و رشد دهنده نخواهیم رسید. در باره بدی خواه به خود و یا به دیگران نباید مرتکب شویم و عین اینکه به بدی خو گرفته ایم خواهان حقیقت زندگی و عرفان به حق باشیم!

۴۲۴- من اگر خارم و گر گل چمن آرایی است

انسان هر که باشد و دارای هر شخصیت و کردار و عملکردی که داشته باشد پرورش دهنده ای دارد که او را به این طور متحول نموده است. و این نشان آن است که مافوق اراده و خواست انسانی اراده و مشیت بالغه او که محیط بر همه عناصر و پدیده های عالم از جمله انسان است می باشد. تا اراده و خواست او نباشد اراده و خواست انسان تحقق نمی یابد و در عمل خود را به نمایش نمی گذارد. ولی در اینجا این حقیقت در انسان دیده می شود که انسان در میان خیر و شر و بد و خوب مختار است و این از لوازم اختیار اوست. و این آزادی عمل و اختیار به این شکل از جانب خدای متعال به او عنایت شده است. **پس در عین اینکه**

انسان کننده کار و انجام دهنده کار است ولی چون اراده ای بالاتر از آن موجود است به عبارتی دیگر کننده کار اوست!! رویهمرفته انسان در قبال اعمال خود که مختار است مسئول و باید جوابگو باشد و سلب مسئولیت از جانب او نادرست خواهد بود و بر خلاف اراده و اختیاری است که به او داده شده است.

۴۲۵- ای نور چشم من به جز از گشته ندری

حافظ پیامی برای همه ما دارد و آن اینکه به خودت متکی باش و از دسترنج و استعداد خود کمک بگیر که بدون کاشتن، برداشتن و محصول درو کردن غیر ممکن است. و این کاشتن و نقش ایفا کردن به این تلقی و معنی هم هست که با همت و تلاش خود می توانی به کرامت برسی و مقام معنوی و مورد پسند حق را کسب نمایی. پس از حاصل تلاش دیگران نمی توان به جایی رسید و مقامی بدست آورد. چون **بی رنج گنج بدست نمی آید و بدون طی راه به مقصد نخواهیم رسید.** پس کار و زحمت کشیدن و از حاصل دسترنج خود به مقامی خواه مادی و معنوی رسیدن ملاک ارزش و پیشرفت است. که حافظ یک نمونه برجسته آن است. که توانست با سعی و همت بالای خود مقام بالای عشق و عرفان را طی کند.

۴۲۶- زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه

زاهد کسی است که نسبت به خوشی های دنیا بی رغبت است و بیشتر هدف آن این است که با عبادت در قبال بهشت و نعمتهای آن معامله ای با خدا صورت دهد. **این روش زاهد که با روش رندی و عرفانی متفاوت است باعث اعتراض حافظ می باشد.** زاهد چون وارد عشق به خدا نشد و راه عرفان و شور و شوق و شیفتگی به حق را نپذیرفت مثل رندان عاشق به مقصد نرسید و راه عاشقی را طی نکرد. پس غرور عامل نرسیدن زاهد به وصال دوست شده است. در حالیکه راه عشق فداکاری و خود ندیدن و فنا در خداست و زاهد نتوانست که خود را نادیده بگیرد و فقط به او اندیشد!!

۴۲۷- عبوس زهد به وجه خمار ننشیند

زهد بی رغبتی و حداقل استفاده را از دنیا بردن است. و حافظ از آن جهت که زهد و زاهدی گر چه خوب و پسندیده است ولی چون با خدا در برابر پاداش بهشت در معامله است با مکتب عشق که ایثار و خود ندیدن است مورد انتقاد قرار می دهد و عشق را به مراتب برتر از زهد می داند و لذا زهد زاهدان را به الفاظ زهد خشک ، زهد عبوس و تروشروی تعبیر می کند. **در اینجا حافظ از آثار عشق به حق که همواره خرم و با طراوت و جوان و فعال و پر انرژی است یاد می کند** که آثار زهد که تروش رویی است در آن هیچگاه پدید نمی آید!! و عشق که پیوسته با حرارت و شاداب است به زهد خشک که فاقد این حالت است دچار نمی شود.

۴۲۸- آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت

زهد در عمل بی میلی به زخارف دنیایی است و زاهد کسی است که در قبال اعمال صالحی که انجام می دهد بهشت خدا طلب می کند. برای حافظ که همه چیز را در مکتب عشق می بیند این رفتار کافی نیست و دارای نواقصی است. چون انسان باید خود را به او برساند و در کوی او قرار گیرد و هدف تنها اوست نه بهشت او. این نگاه عاشقانه به خدا و به جهان است که با نگاه زاهدانه که تکیه به داد و ستد و گرفتن بهشت و خوشی ها را دارد کاملاً متفاوت است. **در نظر حافظ که مرد عمل و عرفان است این زهد خشک و بی روح همراه با ریاکاری و فریبکاری اساس دین و شریعت را به مخاطره و آسیب خواهد انداخت.** چون دینی که پایه های آن را دروغ و اعمال عده ای تشکیل دهد جاذبه و زیبایی برای دعوت و کشیدن دیگران به حقایق و آئین دینی نخواهد داشت و به تدریج مردم از آن بری خواهند شد. چون اساس عرفان عملی با عمل به آئینی و شریعتی که در اسلام است تحقق می یابد و نقطه آغاز عرفان عمل به احکام شریعت است پس اگر از فریب و زهد ریاکارانه دست بر نداریم به حقیقت شریعت و آنگاه به عرفان و خداخواهی نخواهیم رسید.

۴۲۹- کردار اهل صومعه ام کرد می پرست

جمع دوستان عرفانی روی انسان سالک بی تأثیر نیست. در جمع خوبان انسان به خوبی گرایش می یابد و تشویق می شود و بر عکس در جمع بدان که حافظ سخت ما را از آنها برحذر می دارد ما را به زشتی ها گرایش می دهند. صومعه که همان دیر و

عبادتگاه عارفان است محلی برای رشد معنوی و قرب انسان به خداست. فرصتی که شاید در زندگی پرهیاهوی کنونی بدست نیاید!! پس **دوستان هدایت یافته ما را در مسیر سیر و سلوک یآوری و کمک می کنند و نفس گرم و ملکوتی آنان انسان های دوستدار حضرت دوست را در مسیر سخت و دشواری که در پیش دارند پشتیبان و حامیان خوبی هستند.** و عشق به خدا از گرمی نفس آنان و اعتقادات راست آنان حاصل می شود که خود عمل به آن حقایق می کنند و دیگران را هم به آنها تشویق می نمایند که به حال آدمی مؤثر خواهد بود.

۴۳۰- همه کس طالب یارند چه هوشیار و چه مست

در نظر حافظ همه انسانها طالب خداوندند و در درون وجود خود به او گرایش دارند. یاکسانی که هوشیار و دانا هستند با استدلال و دانش و علوم خدا را دوست دارند و باور می کنند و خواه کسانی که بی خبر و بی توجه به این موضوع هستند. بهر حال رحمت و توجه خداوند نسبت به همه موجودات گسترده است و موجودی نمی تواند به مبدأ وجود گرایش و تمایل نداشته باشد. و این نشان می دهد که **خداخواهی و خداپرستی یک امر فطری و درونی است .**

۴۳۱- رند از در نیاز به دارالسلام رفت

عاشق رند که به سلامت از کوچه دنیا گذشته است و آلوده به تعلقات دنیایی نشده است بهتر و راحت تر توانسته مسیر کمال الی الله را طی کند. پس یک راه بسوی او وجود دارد که راه رندی است نه راه زهد خشک و معامله گرایانه. **راه رندی راهی خالص برای خداست و راه زاهدانه برای رفتن به بهشت.** و این دو با هم بسیار متفاوت است. هدف رند خداست و هدف زاهد بهشت است. این به بهشت و نعمتهایش او را می خواهد و عاشق رسیدن به کوی دوست را هدف سیر خود قرار داده است!!

۴۳۲- گنج زر گر نبود، گنج قناعت باقی است

بحث ثروت و دارایی با فقر و قناعت یک بحث کهن و همیشگی است. برای مردم عادی که به زندگی معمولی خود مشغولند مال و ثروت نقش اساسی دارد و بطور دائم در باره آن می اندیشند و به دنبال آن در سعی و تلاشند. ولی مرد خدا و عارف به حق به دنیای بی ثبات و گنج و زر و ثروت ناشی از آن نمی اندیشد و دل خوش ننموده است چون دنیا را در حال گذر می بیند و عقل عارفانه او به این تشخیص رسیده است که دنیا و همه آنچه را که به آن وابسته است قابل اعتماد و تکیه نمی باشد و لذا به گنج قناعت و توجه به خدا عنایت دارند و آن را گنج عظیم زندگی می داند. چون پایدارتر از گنج دنیایی است!! **قناعت که در آن حرص و ولع نیست و تجاوز به حقوق دیگران و بی عدالتی و بی انصافی مطرح نیست شایسته تر از مقام فانی دنیایی در پیش عارفان است و این سخنی است که حافظ به کرات گفته است.**

۴۳۳- بلاگردان جان و تن دعای مستمندان است

در جامعه نیازمند و بی نیاز به مسائل مادی وجود دارند و این روال عادی یک جامعه است. مستمندان بخش مهمی از مردم را تشکیل می دهند که باید برای ایجاد امنیت و رشد معنوی به آنان توجه شود و مورد حمایت قرار گیرند. از طرفی این مردان بی چیز به خدا بیشتر توجه دارند و روی آنان بسوی اوست. امتیازی که شاید ثروتمندان از آن برخوردار نیستند. **افراد مستمند و فقیر با دعا و نیات خالص خود به درگاه الهی بلا و گرفتاری ها را از کسانی که آنان را کمک می کنند دور می سازند و خدای متعال به پاس دلرحمی بندگان به آنان ترحم خواهد نمود.** توجه و گرایش ثروتمندان به مستمندان مردم جامعه را از خطرات و زیانهای ناشی از فقر و گرسنگی نجات خواهد داد و این تجربه ای است که قابل اثبات است. وقتی تو رحم کردی و لطف نمودی به کسی که نیاز به لطف و توجه تو داشت بی شک خدای مهربان که رحمن و رحیم است ترا مورد لطف و توجه و برکات خود قرار خواهد داد.

۴۳۴- چو حافظ در قناعت گوش و ز دینی دون بگذر

حافظ یک انسان با تجربه های عرفانی است بهمین لحاظ دو موضوع مهم را که از تجربه های بدست آمده عرفانی اوست بعنوان نصیحت در اختیار ما می گذارد. **قناعت داشتن و از حرص و طمع و جمع آوری مال و قدرت پرهیز کردن و خلاصه از دنیای پست و دون گریختن و تن به آن ندادن از توصیه های حافظ است.** دنیا و اشکال مختلف آن در لسان حافظ بسیار آمده است و هر بار از همه

خواسته که مواظب آن باشند و آلوده به آن نشوند. و از طرفی برای سیر و سلوک عرفانی فقر و قناعت سرمایه های موفق و قوی هستند و در پرواز معنوی رهرو عشق نقش بسزایی بازی خواهند نمود.

۴۳۵- درویش را نباشد برگ سرای سلطان

کسی که از عشق بهره دارد و راه فقر و قناعت را می پیماید از قدرت و ثروت و نفوذ دنیایی چیزی ندارد. چون با این عناصر می توان به راه سیر و سلوک خود ادامه داد. **با دنیا داری و اتصال به مظاهر اقتدار و دارایی و مال و منال نمی توان مسیر عشق به حق و کسب کمالات و مقامات معنویت را طی نمود.** چون دام ها گسترده تر و هوس های نفسانی پربارتر و حوادث و خطرات مؤثرتر انسان را محاصره خواهد نمود و در این شرایط سخت گریختن از این محیط پرجاذبه هوس انگیز کاری مشکل و غیر ممکن است.

۴۳۶- گدایی در جانان به سلطنت مفروش

حافظ بحقیقت شارح عشق و مراتب و مراحل آن است. و بر این نکات و اشارات که در سیر عارفانه خود بدست آورده است و آن حقایق مسیر را برای دیگران به نیکی و با قلم هنرمندانه تشریح و تبیین می کند. در کنار مطالب بسیار زیادی که فرموده است این نکته که شاهد آن است از اولویت و اهمیت خاصی برخوردار است. وجود انسان سراسر احتیاج و نیاز است و چون این نیازها به درگاه وجود بی مانند آن بی نیاز گفته می شود از آن جهت که خدای عالم غنی بالذات است و از خزائن بی کران برخوردار است بسیار پر معنی و بالارزش است و عامل اوج معنوی و کمال طلبی آدم می گردد. حال اگر دنیاپرستانی بیابند و این لذت معنوی که بی حد و بی اندازه است با اقتدار و سیطره و سلطنت دنیایی معامله کنند بی شک زیان کرده اند و از بالندگی به سیر قهقرایی می افتند. **قرب به حق و رشد در مسیر حق و حق خواهی و خداتلبی به هیچ چیز دنیایی برابر نیست!!** چون دنیا در حال فنا و پیر شدن است و عالم معنوی در جهت بقا و گسترش است و انسان با سیر خود به این جهان فراخ معنوی و ملکوت می رسد و در سرزمین سعادت از لطف حق بهره مند می شود. هر چقدر بسوی خدای مهربان حرکت کنید و خود را بکوی او برسانید برای ما بهتر و مفید تر است که نباید آن را با چیزی همطراز دانست.

۴۳۷- ترک گدایی مکن که گنج یابی

نیاز و نیازمندی در رهرو عشق باعث رشد معنوی و گرایش بیشتر او به سوی خدا خواهد شد. تا نیاز و احتیاج در انسان رخ ننماید انسان هدف متعالی را بر نمی گزیند و جهد و تلاشی هم برای آن نخواهد کرد. حافظ رشد انسان را در احساس نیاز می داند و نیاز می تواند او را به پرواز در آورد و استعدادهای درونی او را بارور سازد و راه کمال و ترقی را بروی او بگشاید. هر چقدر نیاز درونی تر باشد و انسان آن را درک کند و قدر این فقر و احتیاج را برای اوج گرفتن بداند در طی سیر و سلوک و کسب کمال معنوی موفق تر خواهد بود. **حافظ عارف می فرماید که هر چقدر در مسیر این فقر و نیاز به خدا باشی و خود را محتاج لطف و عنایت او ببینی به گنج سعادت و کرامت خواهی رسید.** ناز و نعمت و ثروت و قدرت انسان را به انحراف می کشاند و طی مسیر حق را دشوار می گرداند.

۴۳۸- یار با ماست چه حاجت به زیادت طلبی

زیادت طلبی و حرص و ولع به مال و قدرت و زر و زور یک امر عادی در روابط بین انسانهاست. که ریشه آن در دنیا خواهی و مادیگرایی است. چون وقتی انسان جز دنیا چیز دیگری نبیند و درک نکند و جهان بینی او تنها ماده و دگرگونی های آن باشد بی شک در برخورد با جهان اطراف برای تأمین نیازهای خود که اکثر آنان کاذب است به تلاش می پردازد و گاهی برای کسب منافع و اقتدار و کالاهای بیشتر به حقوق مسلم دیگران تجاوز می کند و از حد خود نیز می گذرد. **حافظ که دیدگاه الهی دارد و در مکتب وحی انبیا تعلیم و تربیت دیده است برای جلوگیری از این زیاده خواهی که ناشی از حرص انسانی است راه حلی پیشنهاد می کند و می گوید حال که خدای مهربان که یار و یاور انسان است و از او حمایت می کند و رزق و روزی او را می رساند این حرص و طمع برای چیست؟! تجربه های عادی زندگی نشان می دهد که این موضوع به آسانی در حال تحقق است و انسان با تلاش و کوشش و توکل خود زندگی مادی و آنگاه زندگی معنوی خود را می تواند سر و سامان دهد و نیازی ندارد که به حقوق دیگران با فریبکاری تجاوز نماید و ارزش ها را زیر پای خود گزارد.**

۴۳۹- غبار راه طلب، کیمیای بهروزی است

همت و طلب همواره دو عنصر پیش برنده انسان در مسیر سیر و سلوک است. همت تلاش بی وقفه سالک است و طلب خواست قلبی و غیر خدشه ناپذیر او برای رسیدن به کوی دوست. برای موفقیت و بهروزی و داشتن روزگار خوش و سعادت‌مند باید در طلب و تصمیم و اراده در انجام کار محکم و استوار باشیم که هر چه در این راه جدی و قوی باشیم آینده بهتری در انتظار ما خواهد بود. **پس در حالت بی تفاوتی و بی علاقه‌گی نمی توان به سر منزل مقصود رسید و راه درست زندگی و کرامت انسانی را بدست آورد.** و اگر از طلب در راه عشق به حق به طلب راه دنیایی گام برداریم و متمایل شویم بی شک در باتلاق دنیا فرو می رویم و در آن گم می شویم.

۴۴۰- دلا دائم گدای کوی او باش

در مسیر عرفان خیلی از مسائل برای دست یابی مطرح است که در این میان رسیدن به او از همه عالی تر و مهم تر است و حافظ بعنوان کسی که قصد رسیدن به او را دارد و به عناصر دیگر دل نبسته است همواره از او یاد می کند و همه حواس و استعدادهای خود را متوجه او نموده است. چون او به ما مشتاق است و ما هم به او محتاجیم. **بهر آن است که انسان این احتیاج و نیازمندی را نشان دهد تا آمادگی بیشتری بیابد.** بر خلاف کسانی که به کرامت می اندیشند و امتیازات دیگر که نمود آنها در همین دنیا است یا زهد و داد و ستد با خدای عالم که آنها هم نوعی امتیاز طلبی و دکان سازی برای مردم است در حالیکه این عناصر هدف نیستند و عارف وقت خود را معطوف و مصروف آنان نخواهد کرد. این گدایی برای آن است که جز به او به چیز دیگری فکر و اندیشه نشود و گرایش در سالک بوجود نیاید. پس در عرفان حافظ هدف رسیدن به خداست نه شهرت و مقام در این دنیا.

۴۴۱- آن کس که افتاد خدایش گرفت دست

رابطه انسان با خدا یک رابطه تنگاتنگ و نزدیک و پیوسته و مدام است. فیض خدای متعال که برپانگهدارنده عالم خلقت است بطور پیوسته و بدون منقطع در جریان است چون وجود یعنی همین ارتباط. نه اینکه خدا آفرید و رفت و به حال خود گذاشت و رفت!! **این تصورات مادی که از منبع و منشأ وحی انبیاء الهی اخذ نشده است با ماهیتی که حافظ برای انسان تعریف می کند ناسازگار است.** و لذا خدای مهربان نه تنها انسان و جهان را آفرید بلکه هدایت تکوینی او را تا آخر بعهدہ گرفته است و انسان جدای از این تعاملات و ارتباطات نیست. انسان ضعیف و ناتوان با لطف و توجه او دوران بلوغ و جوانی و پیری را طی می کند و اگر شایسته و صالح باشد در بهشت او و در کنار محبت و رحمت او جای می گیرد و هرگاه بیفتد بهر حال اوست که دستش می گیرد و بالا می کشد و از خطراتی که او را تهدید می کند می رها کند.

۴۴۲- عشق و شباب و رندی مجموعه ی مراد است

حافظ که خود رهروی عشق است راه کامل عشق را در یک مسیری می بیند که دارای سه عنصر است. اگر این سه عنصر با هم بودند راه درست و صراط حق به آسانی طی خواهد شد. یکی عنصر **عشق** است که از جهان معنوی است و خدای عالم در قلب هر کسی که بخواهد می تاباند. چون هر کسی نمی تواند به آن بدون لطف حق برسد بهر حال یک عنصر لطیف و بالارزشی است که از جهان دگر است. عنصر دوم **جوانی** و شادابی و فعال بودن در راه عشق است که در جوانی این روحیه اگر حاصل شود می توان مراحل عشق را سپری نمود در دوران پیری که توان فیزیکی بدن رو به تحلیل می رود عبور از مراحل عشق پر طراوت نیست و عاشق سرمایه کمتری از خود دارد که ارائه دهد. سومی عنصر **رندی** و به سلامت از ناملایمات دنیایی و وسوسه های نفس و عقل گذشتن و در گرداب پر خطر دنیا و گرایشات و تمایلات نیفتادن. رندی یعنی در عمل مراحل عشق را طی کنیم و به مقصود برسیم. **اگر عشق باشد ولی جوانی نباشد و شادابی در راه عشق به حق نباشد موفقیت حاصل نمی شود و اگر عشق باشد ولی رندی که می تواند ما را از دروازه های دنیایی بسوی دوست عبور دهد نباشد باز هم کماکان ناقص است.** تنها انسان موفق است که راه را به کمال و تمام می شناسد و طی خواهد نمود!!

۴۴۳- مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند

رند کسی است که راه عشق را طی می کند و در عمل موفق است و از گردنه های پر پیچ و خم عشق در دنیا بدون اینکه آلوده به گناه و خطا شود می گذرد و این هنر بزرگ عارف و رهرو صادق است. این سخن حافظ که رندی خود را به لطف خدا در ازل در آن زمان که هنوز خلقتی در کار نبود موکول می نماید در جواب کسانی است که عرفان او را زیر سؤال برده بودند و حسادت و مخالفت می کردند منظور این است که هر چه انسان دارد و عرفا دارند از لطف و مرحمت خدای متعال است. شاید کسی در ظاهر عاشق حق باشد ولی موفق به طی این مراحل نباشد و رند در عمل نگردد و نتواند که از خطرات راه بگذرد و آماده لطف و عنایت حضرت دوست گردد. **باور انسانهای عارف چندان ساده و آسان نیست** و مردم عادی که زندگی خود و داد و ستد مشغولند گاهی جهل و بی خبری وادارشان می کند تا به طعنه و تمسخر با مردان پاک سخن گویند و با ایرادات مضحکانه خود باعث رنجش خاطر آنان گردند. حافظ هنرمند و دانا و صاحب سبک در شعر تغزلی و دارای سلیقه در سیر و سلوک که در غزلیات خود آن مراحل را توضیح و تبیین نموده است گاهی به پاسخ دهی اینگونه سخنان و انتقادات می پردازند و در تحکیم راه عشق به حق می کوشد و مایه دلگرمی آنان می شود.

۴۴۴- دامنی گر چاک شد در عالم رندی چه باک

اگر در مسیر عشق به حق و راه رندی و مراقبت و دوری از گناه و خطا سختی و مشقت تحمل کردیم شایسته است و جای ترس و نگرانی نیست. بالاخره انسان باید در این راه پر ارزش که ما را به کوی دوست می رساند تلاش کند و سختی های راه را بر خود هموار سازد. **و تفاوت این راه که راه عشق است و راه معمول زندگی که انسان بدنبال راحتی و تنعم از زندگی است کاملاً فرق می کند** و معلوم است که با راحت طلبی و تنبلی و سهل انگاری به جایی در عرفان نمی توان رسید. سختی های در این راه انسان را آماده و مهیا برای رشد معنوی و پرواز عرفانی می کند که چنین حالتی معنوی در راه معمول زندگی حاصل نمی شود. چون تحمل سختی ها نشان می دهد که انسان در طی این راه جدی است. بهر حال رسیدن به مراتب بالای عشق و رندی بسیار با ارزش تر از سختی هایی است که انسان در طول سیر و سلوک می کشد.

۴۴۵- اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست

دنیا طلبانی که راه خوشگذرانی و شادکامی را برگزیده اند نمی توانند مشتاق راه عشق باشند. و اینگونه مردمان که در عصر ما هستند و بعضی از آنان قلم در دست گرفته و در زمینه عرفان حافظ نوشته اند مسیر فهم جهان بینی عرفانی حافظ را به سمت و سویی که خود دانسته و فهمیده اند می برند که نه تنها راه عرفان را نشناخته و ندانسته اند بلکه در صدد انحراف آن بر آمده اند که بسیار جای تأسف دارد!! مگر اهل ناز و دارمند که بدنبال خوشگذرانی و لذت خواهی هستند **با این سخن حافظ که آنان به کوی رندی و عاشقی راه ندارند می توانند صادقانه برخورد نمایند و خود را با حقیقت کلام حافظ منطبق نمایند!!** ما که دنیا را بر آخرت ترجیح می دهیم و خدا را دوست انسان نمی دانیم و از دریچه وحی الهی به مفاهیم و مبانی زندگی توجه ای نداریم چگونه مفسر عرفان حافظ شده ایم و به شرح و توضیح راه عشق نشسته ایم!! مگر نفرموده است که لذت جویان به کوی عرفان و دانایان عشق راهی ندارند. چرا به این نکات توجه ندارند!! راه عشق راه دشواری هاست نه راه راحت طلبی و خوشگذرانی. با نگاه خوشگذرانی نمی توان از مسیر دشوار عشق به سلامت عبور نمود و از الطاف مردان با صداقت آن بهره مند شد.

۴۴۶- مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند

رند کسی است که راه عشق را طی می کند و در عمل موفق است و از گردنه های پر پیچ و خم عشق در دنیا بدون اینکه آلوده به گناه و خطا شود می گذراند و این هنر بزرگ عارف و رهرو صادق است. این سخن حافظ که رندی خود را به لطف خدا در ازل در آن زمان که هنوز خلقتی در کار نبود موکول می نماید در جواب کسانی است که عرفان او را زیر سؤال برده بودند و حسادت و مخالفت می کردند منظور این است که هر چه انسان دارد و عرفا دارند از لطف و مرحمت خدای متعال است. شاید کسی در ظاهر عاشق حق باشد ولی موفق به طی این مراحل نباشد و رند در عمل نگردد و نتواند که از خطرات راه بگذرد و آماده لطف و عنایت حضرت دوست گردد. **باور انسانهای عارف چندان ساده و آسان نیست** و مردم عادی که زندگی خود و داد و ستد مشغولند

گاهی جهل و بی خبری وادارشان می کند تا به طعنه و تمسخر با مردان پاک سخن گویند و با ایرادات مضحکانه خود باعث رنجش خاطر آنان گردند. حافظ هنرمند و دانا و صاحب سبک در شعر تغزلی و دارای سلیقه در سیر و سلوک که در غزلیات خود آن مراحل را توضیح و تبیین نموده است گاهی به پاسخ دهی اینگونه سخنان و انتقادات می پردازند و در تحکیم راه عشق به حق می کوشد و مایه دلگرمی آنان می شود.

۴۴۷- در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند

عشق به خالق از کی و کجا شروع شده است؟! آیا عشق مربوط به تفکرات و احساسات زودگذر انسانی است یا نوعی توهم و خیال و فاقد ارزش می باشد؟! آیا این عشق محدود در همین زمین است و نشانی در آسمان ندارد؟! آیا انسان با توانمندی ظاهری خود همه مشکلات را حل نموده و به رشد خود ادامه می دهد؟! و در این زمینه سؤالات و گفته های فراوانی وجود دارد. ولی حافظ عشق را دارای منشأ الهی می داند که جهان و انسان بعنوان بخشی از آن در دایره مغناطیس آن است. از طرفی آفرینش بر اصول عشق به خدا طراحی و اداره و به سرانجام می رسد در غیر این صورت آفریده نمی شد و در مدار خود با نظمی خاص نمی چرخید و عامل حیرت و شگفتی نمی گردید. و **انسان از عشقی که در ازل جهان را پدید آورد و معنا بخشید شکل گرفته و تا ابد ادامه دارد** و بودن و رشد معنوی و رسیدن به سعادت به آن وابسته می باشد. و این پیوند که از یک طرف انسان عاشق و شیفته حق است که محتاج اوست و از طرفی خدای عزیز و مقتدر است که مشتاق و خیر خواه آدمی است و همانطور که او را خلق نمود خود را مورد تحسین قرار داد این بار با کشتی با عظمت عشق او را به سرمنزل خیر و کمال و ابدیت و بقا و جاودانگی رهنمون می شود.

۴۴۸- ز فکر تفرقه باز آی نا شوی مجموع

ریشه و محرک انسان از درون اوست و ماهیت واقعی او را قلب و فطرت خدادادی او رقم می زند هرگاه این هویت بدلایی تحول و تغییر یابد و یا دستخوش تأثیر قرار گیرد فکر که منشأ رفتار و بروز شخصیت انسان است به جولان در می آید حال اگر اهریمن و پلیدی را در درون راه دهیم و انباز و شریک خود کنیم فکر و اندیشه انسان از او که خدای عالم است منحرف می گردد و به تفرقه و تضاد گرایش می یابد. در این گرایش دنیایی و انسان قدرت پرواز را از دست می دهد و زمینی می گردد و چنانچه پلیدی و ناپاکی از صفحه دل و درون رخنه بر بندد و **انسان متحد در درون می تواند تجلی حق را بپذیرد** و تحولات روحی و روانی و معنوی را آغاز نماید. پس در دیدگاه حافظ درون ناپاک افکار ناهنجاری را برای انسان بجا می گذارد و بر عکس درون سالم و خدایی بستر صراط مستقیم حق را برای او تهیه و تدارک خواهد دید. و آنان که این اندیشه های سالم هنرمندانه دگرگونی هایی را برای او ایجاد خواهد نمود.

۴۴۹- خاطر به دست تفرقه دادن نه زیرکی است

خاطر آن تصویری است که مربوط به گذشته و حال و آیند است که در ذهن ما در حال چرخش است. اگر این تصورات و خیالات از طریق عشق دگرگون شوند و سالم و یکدست گردند و به وحدت برسند چنین انسانی سلامت فکر و نفس می یابد و **اگر به افکار نادرست و جلوه های باطل روی آورد و از ارزش هایی که عشق نشان می دهد جدا بماند و قلب را برای ورود اهریمنان و وسوسه های شیطانی آنان باز گزارد انسان به تفرقه و چند شخصیتی دچار می شود و آرامش از دنیای پرتضادی که برای خود می سازد از او سلب می گردد.** تفاوت مکتب عشق با سایر گرایشات در همین است که عشق حقیقی وحدت بخشنده درون و خاطر و افکار و آنگاه وحدت دهنده شخصیت انسان است و اکسیری بالاتر از آن در جهان دیده نمی شود که صدایی خوش تر از آن شنیده نشده است!!

۴۵۰- تو بندگی جو گدایان به شرط مزد مکن

بندگی در آئین شریعت و خداپرستی یعنی تسلیم او شوی و از روی اخلاص به طاعت و اطاعت او پردازی و از خود خواسته و ادعایی نداشته باشی و منتظر باشی تا او چه خواهد و چه کند! **در مکتب فکری زهد و در مکتب فکری عشق محور و رکن اصلی بندگی و تسلیم به حضرت دوست است.** در راه زهد و زاهدی که انسان با برداشت کم از دنیا به بهشت می اندیشد و در این داد و ستد با خدای مهربان می خواهد در عین تسلیم و دوری از خودخواهی به قرب او برسد ولی در عشق انسان رهرو اهل داد و ستد نیست

و هدف اصلی رسیدن به او و به رضای اوست هر طور که او صلاح بداند! این دو اندیشه بطور مکرر و فراوان در افکار و غزلیات حافظ مطرح است و دلنگرانی و دغدغه اصلی اوست. حافظ بندگی خدا می خواهد و برای آن اشک می ریزد و ناله سر می دهد ولی بدون هیچ ادعایی که نفس او را قانع کند بلکه همه را به او واگذار می کند و تمام سعی او این است که خود را به کوی دوست برساند و در این راه فتنای خود به بقا و کمال دوست می اندیشد و اینگونه است که از هر گونه قید و تعلق آزاد است و رندانه جهان را می گذراند و سلیقه زاهد را نمی پذیرد. بندگی کمال انسان است ولی نه به شرط مزد و گرفتن پاداش از او. گر چه او بخشنده و مهربان است و از خزانه غیبش به هر که لایق و شایسته بداند می بخشد ولی آیا این درست است که خدایی چنین بخشنده و مهربان که حتی قبل از خلقت انسان جهان را با تمام نعمتهایش را در اختیار و تسخیر او نموده است با نگاه معامله گرایانه و داد و ستدی نگاه کنیم و برای هر ذکر و تعظیمی مزدی بخواهیم؟!!

۴۵۱- چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس

و این یک اصل مسلم و قطعی است که در مجلس خصوصی و انس و محبت خود، بیگانه را راهی نیست. انسان برای آسایش و رشد خود هیچگاه در جمع صمیمی خود افراد ناآشنا و نامأنوس را راه نمی دهد تا بهتر بتواند به مقصود خود برسد و شادی را تمام کند. **وقتی انسان یار و دوستی چون خدای متعال دارد چه نیازی دارد تا اهریمنان را در درون خود راه دهد و اصولاً چه نیازی به آنان است؟! پس انسان با یک طرف می تواند سازگار باشد یا اهرمن یا سروش.** اگر بدنبال زشتی ها هستیم و راه باطل و گمراهی را می خواهیم با فاسدان و نادانان همخانه شده ایم و اگر می خواهیم که راه دوست برویم و تا کوی او مخلصانه حرکت کنیم باید نامحرمان و منکرین حق و حقیقت را در مجلس انس خود که صرفاً باید سروش و پیام های آن باشد راه ندهیم. و این در اختیار انسان است که با تلاش و خودسازی در تحکیم این راه بکوشد.

۴۵۲- نیک نامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار

طبق نظریه جهان بینی حافظ تنها نیکی و خوبی در زیر این گنبد زبرجد باقی می ماند و بقیه رفتارها و گفتارها ارزشی نخواهد داشت. **حال اگر کسی بخواهد که راه نیکی و نیک نامی را برود و با اعمال و رفتار نیکو جاودانه بماند باید از زشتی ها و افراد تبهکار و بد دوری کند در این صورت است که می تواند نیکی را به دیگران منتقل نماید و رضای حق را بدست آورد.** افراد بد با روش ها و سلیقه هایی که دارند بدی ها و خصلت های ناشایست را به نزدیکان خود سرازیر می کنند و مانع نیکنامی و نیک کرداری او می شوند. پس اگر قرار است که به خوبی و پسندیده ها نزدیک شویم باید اطراف و افکار خود را از اعمال مخالف آن پاکسازی کنیم. افراد کم تجربه بیشتر در معرض این بدنامی ها هستند بر عکس اگر سعی کنند تا با انسان های وارسته نشست و برخاست داشته باشند سخنان حکمت آمیز آنان راه درست زندگی و رشد معنوی را برای آنان هموار خواهد نمود. برای نیل به نیکی به نیکوکاران روی آوریم و از زشتکاران فاصله بگیریم.

۴۵۳- خلوت دل نیست جای صحبت اغیار

درون انسان بعبارتی روح و فطرت آدم است این درون با اعمال خوب و در پیش گرفتن روش های نیکو به خوبی و نیکی گرایش می یابد و بر عکس می تواند به بدی گرایش یابد. مکتب تربیتی حافظ که انسان را بطور دائم زیر نظر دارد به او می گوید که در درون خود غیر خدا را جای نده و بجای او بت و آثار زشت آن را در درون خود نبرد. **اگر انسان به این سخن نیکوی حافظ گوش دهد بی شک اهریمن و وسوسه ها و نیات شوم آن از ذهن و قلب آدمی خارج و بجای آن خدای متعال که دوست و یاور اوست در آن وارد می شود و رحمت و برکاتش نفس و زندگی او را متعالی خواهد نمود.** این شخصیت درست الهی که رحمت حق و لطف و فیضش در آن متجلی است انسان را عاشق و دلباخته می سازد و تحول و تغییر بوجود می آورد. خلوت دل مخصوص حق و حضرت حق است نه جای پلیدان و اهریمنان.

۴۵۴- صحبت حکام ظلمت شب یلداست

ظلمت و تاریکی نشانه گمراهی و بدور بودن از راه حقیقت است. و حاکمان و مقتدرین تاریخ که با جور و ستم بر انسانها حکومت میکنند وارزشها و کرامت بشری را زیر پا می گذارند مصداق بارز گمراهی و ظلمت در تاریخ بشری هستند. همنشین

و تأثیر پذیری از آنان درون را تیره و انسان را به گمراهی و نادانی سوق می دهد و حافظ از این همنشینی و تأثیر پذیری منع می نماید. چرا؟ **برای آنکه خلاف ها و بدیها به درون فکر و کردار انسان راه می گشایند و درون را تبه و بلید می کنند و انسان از ارزشهای چون عدالت و انصاف و احترام به فضائل و کرامت بشری دور می ماند!!** و این نکته مهمی است که حافظ به آن توجه خاصی دارد که وقتی حکومت و حاکمیت بر خلاف خواست و روش مردم و مدار حقیقت باشد چقدر در گمراهی و انحراف انسانهای جامعه مؤثر خواهد بود

۴۵۵- من و همصحبی اهل ریا دورم باد

اهل ریا کسانی هستند که با حق و رهروان حق مخالفند و این مخالفت را در اکثر مواقع پنهان می کنند و با زبان موافق ولی با عمل دشمنانه تیشه به ریشه اهل عرفان و مردان خدا می زنند. اهل نفاق و دورویی چون حقیقت را نشناختند راه کفر و الحاد را در پیش می گیرند ولی برای آنکه در جامعه و بین مردم جایی و جایگاهی برای خود باز کنند از این روش استفاده می کنند تا آنان را بفریبند و در ایمان و رشد معنوی مردم خلل ایجاد کنند. جبهه نفاق بسیار وسیع و روش آنان یک روش معمول و متداول است و حافظ از رنجی که از آنان می کشید هیچگاه نمی خواست تا با آنان باشد و با آنان همصحبت گردد. چون آنان حق را نمی شناسند و در زمره نادانان و باطل محسوب می شوند و بطور دائم مزاحم مردان حق هستند و با اندیشه باطل و غلط خود بذر شبهه و نفاق در جاده حق می کارند و بر نگرانی و تشویش رهروان حق می افزایند. **اهل عرفان با اهل ریا در دو جبهه و مسیر مخالف هم هستند و اهل ریا ترمز حرکت مردان خدا می باشند.** هدف عرفا بیان حق و رسیدن به حضرت دوست است در حالیکه اهل نفاق و سالوس در فکر نفوذ در مردم هستند تا از این طریق به اقتدار و قدرت سیاسی یا اقتصادی دست یابند و این تصویر نشان می دهد که نمی توانند در یکجا جمع شوند و با هم مشارکت و همفکری داشته باشند. البته شناخت منافقان و دورویان در اکثر مواقع تنها از افراد کاردان و زیرک بر می آید و مردم معمولی غالباً فریب آنان را می خورند و دچار خسارت مادی و معنوی می شوند و در تاریخ از اینگونه دغلبازان پر است!!

۴۵۶- گر رفیق شفیقی؟ درست پیمان باش

رفاقت و دوستی نوعی کمک و همراهی به انسان محسوب می شود. حافظ در عین اینکه ما را از مصاحبت بد باز می دارد و دوستی و رفاقت با افراد پلید و نابکار را نفی می کند ولی اصرار دارد که دوستان و همراهان موفق و خوبی داشته باشیم تا راه حق را بشناسیم و به پیمائیم. و گاهی دلتنگی های از او در بعضی از غزلها دیده می شود که جدایی از دوستان را دردناک و مایه تأسف می داند و در فراق دوستان اهل سلوک خود غمگین است. **برای آنکه دو طرف دوستی محکم شود و رفیق با محبت و دوست داشتنی پابر جا باشد و از دست نرود باید عهد و پیمان با آن دوست به موقع وفا شود تا رشته محبت مقابل استوارتر از گذشته گردد.** پس اگر وفای به عهد و پیمان درست نباشد دوستی سست شده و پیوند آن گسسته خواهد شد.

۴۵۷- شب صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان

شب و سحر دو آیت و نشانه بزرگی در نزد عارفان هستند. در شب خلوت است و تمرکز فکر و حواس. بدور از غوغا و سر و صدای روز که زمان عیش است. شب زمان استراحت انسان است که این هیاهو و انتشار ارتعاشات صوت و صدا برای مدتی بسیار کم و گاهی شنیده نمی شود و به حداقل می رسد و مجالی است برای فکر انسان و مهلتی است برای پرداختن به دنیای درون. **خوشدلی** کاویدن و به جستجو نشستن انسان است تا ببیند که کیست و چه می کند و از کجا آمده است و به کجا می رود و باید چه وظیفه و نقشی داشته باشد. این سؤالات برای هر کسی مطرح نیست و کمتر کسی است که بطور جد بدنبال این معما باشد. ولی بعضی از زیرکان که برای آینده و عمر خود ارزش قائلند و روزگار و روند آن را طور دیگری می بینند برای زمان شب موقعی که چادر آن گسترده می شود برنامه ای دارند و از آن به راحتی و غفلت نمی گذرند. عارف که دانای زمان است وقت شناس است و قدر لحظات و زمان را می فهمد و سکوت که او را به اعماق جان و روح حقایق می برد دم غنیمتی است و بهیچ وجه از دست نمی دهد. **در شب به یاد دوست و به ذکر و عبادت اوست و در سحر پیام او را از نسیم صبا می شنود و این ارتباط دو طرفه که بین بنده و خداست عارف را به آگاهی و شایستگی می رساند و رستگاری و در گوی او به آرامش رسیدن از دستاورد این شب هاست.**

۴۵۸- که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

رفیق و دوست و همراه فکری انسان اگر خوب و مفید باشد در نظر حافظ کیمیای سعادت است و انسان را تا رستگاری و سعادت ابدی همراهی می کند. بر عکس آن رفیق و دوست بدکار و پلید انسان را به قهقرا و بدبختی سوق می دهد. از طرفی داشتن دوست بد خطرناک و مایه فلاکت انسان است و از راه رشد باز خواهد ماند و از طرفی دیگر دوست خوب لازم است و در راه رشد معنوی و سعادت زندگی کمک کار انسان است. انسان یک موجودی است که از محیط اطراف خود تأثیر می پذیرد و حرف و رفتار انسان های دیگر در تشکیل شخصیت او دخالت دارند و از اینکه می گویند انسان موجودی اجتماعی است به این خصلت انسان توجه دارند که در اجتماع بشری شکل می گیرد و رشد می کند و سقوط و انحطاط او هم از همین اجتماعی است که در آن به نشو و نما مشغول است. **انسان خوب و شایسته به انسانهای خوب و شایسته نزدیک می شود و آنان را رفیق و همراه خود انتخاب می کند** تا در زندگی به آسانی مراحل تعالی را طی کند و با موانع و مشکلاتی همراه نباشد.

۴۵۹- با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست

حافظ لطف و توجه خاصی نسبت به دوستان خوب دارد که کمک کار انسان در رسیدن به حق هستند و او را در مسیر مساعدت می کنند و **چون چنین دوستانی داشتیم باید آنان مورد توجه ما قرار گیرند و از محبت و مساعدت ما سرشار شوند**. این گروگرایی که حافظ از آن می گوید برای طی راه صعب و سختی است که در پیش داریم و عبور از دام ها و خطراتی است که در زندگی با آن روبرو هستیم که تجربه های عادی و معمولی مشکلات را حل نخواهد نمود و موانع ایجاد شده را بر طرف نخواهد کرد. افراد مصلح و دانایان روزگار در زندگی خود از این روش سودبرده اند و یاران آنان کمک بسزایی به تحقق افکار آنان نموده اند.

۴۶۰- ملول از همراهم بودن طریق گاردانی نیست

یک انسان دقیق و نکته سنج از دوستان خود بخاطر لغزشی و ضعف و فتوری نگران و دلتنگ و ملول نمی شود و از آنان کنار نمی کشد. به نظر می رسد که حافظ دوست داشتن و پایداری در دوستی را تمرین می دهد تا انسان در برابر دوست واقعی و اصیل که خدای عالم است وقتی چیزی دید که بر خلاف تصورش می باشد عقب نکشد و کنار نرود و استوار بر جای باشد. حافظ عجیب به این موضوع که آن را یک حقیقت همیشه زنده تلقی می کند و کیمیای سعادت انسان می شمارد پایبند و دلبسته است و ارج می نهد. و این نشانگر آن احساس درونی اوست که **انسان بر عهد و تعهد خود وفا کند و با دوست سر مهربانی داشته باشد** که این سخن نه تنها برای دوستان کوی و برزن صادق است بلکه با دوست حقیقی که یار و یاور انسان است هم باید صادق و با دام باشد.

۴۶۱- نیک نامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار

طبق نظریه جهان بینی حافظ تنها نیکی و خوبی در زیر این گنبد زبرجد باقی می ماند و بقیه رفتارها و گفتارها ارزشی نخواهد داشت. حال اگر کسی بخواهد که راه نیکی و نیک نامی را برود و با اعمال و رفتار نیکو جاودانه بماند باید از زشتی ها و افراد تبهکار و بد دوری کند در این صورت است که می تواند نیکی را به دیگران منتقل نماید و رضای حق را بدست آورد. افراد بد با روش ها و سلیقه هایی که دارند بدی ها و خصلتهای ناشایست را به نزدیکان خود سرازیر می کنند و مانع نیکنامی و نیک کرداری آنها می شوند. پس **اگر قرار است که به خوبی و پسندیده ها نزدیک شویم باید اطراف و افکار خود را از اعمال مخالف آن پاکسازی کنیم**. افراد کم تجربه بیشتر در معرض این بدنامی ها هستند بر عکس اگر سعی کنند تا با انسان های وارسته نشست و برخاست داشته باشند سخنان حکمت آمیز آنان راه درست زندگی و رشد معنوی را برای آنان هموار خواهد نمود. برای نیل به نیکی به نیکوکاران روی آوریم و از زشتکاران فاصله بگیریم.

۴۶۲- سقله طبع است جهان بر گرمش تکیه مکن

جهان ، ذاتی پست دارد و محبت و وفاداری را نمی فهمد. حافظ در باره جهان و دنیا چنین نظری دارد! تمام این دیدگاه از آن ناشی می شود که انسان دنیا را به عوض آخرت که با عشق به خدا حاصل می شود برنگزیند و با او ارتباط محبت آمیز برقرار نکند که روزی او را بر زمین خواهد زد و تار و پودش را به باد خواهد داد!! **اگر جهان با تو مهربان باشد و از امکانات خود برای آسایش تو**

در اختیار قرار دهد روزی از تو خواهد ستاند و تو را به خاک سیاه مبتلا خواهد نمود. در آن زمان از عشق و حقیقت بازمانده ای و در دام دنیا هم افتاده ای ببین که چه می باید می شدی و اکنون در کجا ایستاده ای؟!

۴۶۳- هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر

حافظ در طی این سخن گهر بار خود به این سؤال برای همیشه پاسخ می دهد که چه سخنی و از چه کسی باید پذیرفت؟ کسی که نصیحت کننده به خیر است و حقیقتی را بدرستی فهمیده و به کنه آن پی برده و اکنون می خواهد صادقانه آن را در اختیار دیگران بگزارد. و چون صفت دیگری در خود دارد و مشفق و دلسوز است و تجربیات خود را از دلسوزی و صرفاً برای اطلاع و هدایت دیگران باز گو می کند باید پذیرفت. **افرادی که نه به حقیقتی رسیده اند و نه دلسوز دیگرانند و نه مشفقانه آن را بیان می کنند سخنان آنان مایه ای از حقیقت و راهنمایی ندارد.** سران خرد و دانایی بهتر از دیگران در ردیف این دانایان دلسوز و مشفق هستند پس باید اینگونه سخنان حق را از زبان آنان شنید و بدان عمل نمود. چون نادانان هیچگاه نه به حقیقت می رسند و نه قصد زندگی با اصول آن را دارند پس بطور کلی قابل اعتماد نیستند و شایسته مصاحبت و گفتگو را ندارند و باید از آنان پرهیز نمود. تا به تجربه دیگران در زندگی و بدست آوردن کمال نیاز داریم بهتر است این راهنمایی ها را از مردان فرهیخته و توانمند در عرصه اخلاق و عرفان و مهربانی بدست آوریم.

۴۶۴- وفا مجوی ز کس و سخن نمی شنوی

اگر حقایق را از مردان شایسته دریافت نمی کنی دیگر نمی توانی توجه و مساعدت معنوی آنان را جلب نمایی. مبنای بر خورد با دیگران باید حق و حقیقت باشد و **اگر سخن حق را دانستی و درک کردی آنگاه عهد و وفا و محبت دیگران را متوجه خود خواهی نمود** و در این راه هیچ جای نگرانی نیست. شنیدن سخن همان پیروی از سخن حق است که بعضی ها به وضوح و آشکار بیان می کنند ولی باید زمینه لازم برای پذیرش آن در انسان وجود داشته باشد و این آمادگی در کسب لیاقت ها و پاکسازی درون خود را نشان می دهد .

۴۶۵- گوش کن پند ای پسر وز بهر دنیا غم مخور

در نگاه عرفانی و دقیق حافظ چون دنیا محل عبور انسان است و انسان در آن نمی ماند نباید علاقه ای به آن نشان داد باید همه توجه به سرای باقی و جهان آخرت که بسی وسیع تر و ابدی است داشته باشیم و بهمین دلیل توصیه این عارف واصل چنین است که نباید به آن دل بست و چون چیزی را از دست دادیم غصه و ناراحتی آن را به دل راه دهیم!! **افراد دانا که دنیا را تجربه کرده اند با چشم عقل و خرد دریافته اند که دنیا با آنان چه کرده است و چه گرفتاریهایی برای آنان ایجاد نموده است هیچگاه خود را در باتلاق آن قرار نمی دهند و جهان فانی را با جهان باقی آخرت عوض نمی کنند.** غم عشق است که راه بلند هجران را با آمادگی هایی که در سالک بوجود می آورد به راه کوتاه وصال تبدیل می کند و او را به کوی دوست می رساند و سعادتمند خواهد نمود. دنیای فانی که ثباتی در آن متصور نیست دلستن نشاید و انسانی که رو بسوی بقا و ابدیت و جاودانگی دارد و روح خدایی در او دمیده شده است و گل سر سبد عالم خلقت است غم دنیا او را فرسوده خواهد نمود و راه رشد معنوی را از او خواهد گرفت. و این سخن گهربار نه تنها سخن حافظ است بلکه همه بزرگان علم و معرفت و مردان خدا گفته اند و از ما خواسته اند که انسان به دنیا اعتماد نکند و غم از دست رفتن آن را به درون خود نبرد و جهان آخرت و دنیای معنویت را از یاد نبرد و با غم بیهوده معاوضه نکند!!!!

۴۶۶- پند عاشقان بشنو و ز در طرب باز آ

حافظ از همه و بویژه از کسانی که به معنویت و ارزش های اخلاق و فضائل انسانی پشت کرده اند دعوت می کند تا به حقیقت عالم و مکتب عشق الهی رو آورند و به طرب و شادی واقعی برسند و به نصایح عاشقان خدایی که این راه را پیموده اند گوش دهند. چون اگر سرنوشت آنان در این گرایش به عاشقان رقم بخورد سعادتمند می شوند و راه درست و موفقیت آمیز زندگی را خواهند یافت. حافظ مانند مصلحان دلسوز جهانی که از اعماق تاریخ بر آمده و بشر را مورد خطاب پاک خود قرار می دهند در عین اینکه او را نسبت به گرایش به قدرت و فریب و دنیا طلبی برحذر می دارد از او می خواهد که برای کسب حقیقت از موتور

پر قدرت عشق سود ببرد و سوار بر ماشین آن راه پر صلابت و دشوار عشق را تا بر دوست طی کند و خود را به قله های رستگاری برساند. این یک دعوت عام است که همه را در بر می گیرد. و شامل حال کسانی می شود که در دوران بعد از آنکه از گرد راه می رسند و دیوان حافظ را می گشایند و به این جمله برخورد می کنند که عاشقان راست گویانند که حقیقت را دیده اند و از شما برای رسیدن به آن دعوت می کنند چون **مدار زندگی بر حسب حقیقت دارای معناست و بسی**. و هیچ عنصر جایگزین آن نیست.

۴۶۷- از طعنه رقیب نگرده عیار کم

حافظ این بار به افرادی که با راه حق مخالفند می پردازد و طعنه و سرزنش های آنان را که بطور معمول نثار افراد باایمان می کنند ناچیز و بی اهمیت می داند و معتقد است که **مخالفت خوانی های آنان تأثیری بر افکار و روش درست اهل سیر و سلوک نخواهد داشت** و چیزی از قدر و قیمت آنان نخواهد کاست. بعضی ها نسبت به معتقدات درست بویژه عرفانی موضع گیری می کنند و گهگاهی سد راه آنان می شوند و ناراحتی ایجاد می نمایند چون با این دنیای عرفان و خدانشناسی آشنایی ندارند و با ادبیات و روش گفتگوی آن آگاهی ندارند سخنان بیهوده می گویند و با آنان رقابت می کنند و افکارشان را به تمسخر می گیرند. حافظ این روش را بعنوان یک عامل بازدارنده مطرح می کند و معتقد است که اگر در این راه ثبات قدم باشد طعن حسودان و رقیبان اثری نخواهد داشت.

۴۶۸- مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن

آزار رساندن دیگران و مانع پیشرفت و امنیت و آسایش دیگران شدن بر خلاف حقیقت و عشق به حق است. کسی که به حق و به راه متعالی او می اندیشد به نیکی و خیر خواهی برای سایرین می اندیشد و در صدد خوبی رساندن به دیگران است. اگر انسان فکر و عملش نیک و درست باشد بی شک به هیچکس اذیت و آزاری نخواهد رساند و اگر کسی بخواهد دست به کاری بزند که در آن آزار و اذیت دیگران وجود نداشته باشد آن عمل نیک و پسندیده و حسنه خواهد بود. **آزار رساندن به دیگران ناشی از باطل بودن و انحراف از جاده حق است و انسان عاشق هیچگاه دست به کاری نمی زند که آزار دیگران در آن باشد.** تمام کارهای زشت و شرارت انسان آزار دیگران را در پی خواهد داشت و این در مکتب عشق که اخلاق و کردار درست سرلوحه آن است سازگاری ندارد. آزار رسانان به دیگران از حق و عشق دورند و از آن چیزی درک ننموده اند.

۴۶۹- نقد بازار جهان بین و آزار جهان

نقد بازار جهان همین تعامل و برخوردی است که مردم جهان با هم دارند. در این برخورد سود و کسب منفعت بعنوان منافع فردی و ملی در رأس امور قرار گرفته است و اساس تجارت و تبادلات و داد و ستدها را تشکیل می دهد. در این بازار شلوغ دنیا که هر کسی بدنبال چیزی است تصادم و تزاخم و درگیری امری غیر ممکن است که به اشکال گوناگون خود را نشان می دهد که یکی از آنها آزار و اذیتی است که انسان های حساس و آگاه و دانا می بینند که به حقیقت آنها را در رنج و گرفتاری مزاحمت قرار می دهد. بطوریکه روزگار بر آنان سخت و دشوار می گردد. **دنیاطلبی و خودکامی و خود بینی که پایه اصلی و محوری این تزاخم است زندگی را به شکل صرفاً مادی متجلی نموده است و بعد معنوی زندگی را در هاله ای از ابهام فرو برده است!!** جهان دیروز با مکانیزم ساده و گذشته خود با جهان مدرن و پیچیده حال در این موضوع با هم یکی هستند. بویژه که دنیای کنونی ابزارها و امکانات فراوانی ها را در اختیار آن بخش از مردم که قادر به آزار رساندن به دیگران هستند قرار داده است که کشورها را با ترفندها تسلیم خود می کنند و انسان ها را برده خود ساخته اند و آسایش و آرامش را به سخره و مسخره گرفته اند که چندان نیاز به توضیح ندارد!! حافظ از زندگی انسانها و اوضاعی که در پیش است اغلب گله و شکایت دارد و نمی پسندد و لذا به انتقاد آن می پردازد و شاید آرزو دارد که روزی این ناهنجاری ها به پایان برسد.

۴۷۰- زنهار تا توانی اهل نظر میازار

اهل نظر کسانی هستند که با نگاه و دیدگاه عارفانه و عاشقانه خود به حقایقی رسیده اند که این تجربیات برای دیگران مفید و مورد نیاز خواهد بود. انسان ها در کنار این افراد دانا و خودساخته می توانند به شناخت بیشتر در راه رسیدن به رشد معنوی

برسند و از گردنه های سخت و پرخطر به آسانی عبور کنند. چون به تنهایی رهرو قادر نیست این راه را پیماید. بهر حال مردان با تجربه عرفان یک بخش مهم در عرفان معنوی هستند. **حال اگر آنان را با جهل و خطاهای خود آزار دهیم و سخنان پخته آنان را رد کنیم از نفس گرم آنان محروم می شویم و راه را بر خود سخت تر می سازیم.** حکمت و دانایی مسیر حقیقت در نزد آنهاست تنها با محبت و اطاعت می توان از انرژهای معنوی آنان سود برد. هر چقدر با مردان صالح بیشتر مخالفت کنیم بر محرومیت خود افزوده ایم و راه رشد را بروی خود بسته ایم و این روش خردمندانه نیست!! و آسیب های فراوانی را برای ما خواهد داشت.

۴۷۱- مجو درستی عهد از جهان سست نهاد

جهان از نظر حافظ سست نهاد و دارای پایه های محکمی نیست یعنی اگر عهد و پیمانی با شما می بندد به آنها وفا نمی کند و لذا به این جهان بی وفا و بد عهد نباید تکیه نمود و همه استعدادهای خود را صرف آن کرد. چون با اعتماد به آن از حقیقت دور می شویم و چون جهان فانی است و سرانجام با تغییر و تحول بی ثبات است آنچه را که ساختیم بهم می ریزد و دوامی نخواهد داشت!! و اگر خواستیم بر این سستی و لرزانی کاخ عمل بنا کنیم بی شک کار بیهوده ای انجام داده ایم و انسان عاقل و دانا دل به این بی وفایی ها و سستی ها نخواهد داد. چون باید به ثبات و ماندگاری اندیشید و همانطور که انسان با روح بزرگی که در خود به امانت و ماندگاری دارد با عمل شایسته ماندگار می شود!!

۴۷۲- وفا و عهد نکو باشد ار بیاموزی

انسان یک موجود صاحب اختیار است و قادر است بر اساس نیک و بد دست به کارهایی بزند و این توان و استعداد را هم دارد تا براساس آموزش ها و عقلانیت به کار خیر و مثبت و درست تمایل داشته باشد که در دیدگاه حافظ یک هنر محسوب می شود. حافظ می فرماید که همه انسانها به کاری که بخواهند انجام می دهند و هر کسی که خوب نگاه و دقت نمائید در حال ستمگری و ناهنجاری است و هنر و ارزش آن است که انسان به خوبی ها و فضائل و کرامت گرایش داشته باشد بویژه انسان رهرو عشق که هیچگاه از راه درست خوبی و ارزش های اخلاقی دست بردار نیست. **واقعاً اگر انسان خوب یاد گرفته باشد خواهد دریافت که وفا و عهد نسبت به آنچه را که انسان تعهد می سپارد باید عمل کند و وفاداری و به عهد و پیمان وفا کردن یک ارزش بزرگ و باعث رشد معنوی انسان است.**

۴۷۳- وفا خواهی جفا کش باش حافظ

این یک فرمولی است که حافظ ارائه می دهد. حافظ به حقیقت مرد عمل و تجربه است و روابط درستی فکر و عمل را بیان می کند و در این فرمول جدید می فرماید که **اگر می خواهی که حضرت دوست به تو وفا کند و به عهد و پیمان خود نسبت به تو وفادار باشد و تو را به آستانه خود بپذیرد باید جفا و سختی راه را تحمل کنی و ابراز ناراحتی و دشوار نمایی و زبان و عمل خود را کنترل کنی و گله و شکایتی نداشته باشی چون بیان دشواری راه نیمودن آن است و عدم تحمل دشواری یعنی نرسیدن به او.** این دو رابطه متقابل است که انسان رهرو باید مواظب آن باشد که در قبال سختی بجای گله و شکایت اندازه صبر و ثبات خود را بالا ببرد و قدر و منزلت و شایستگی خود را افزون کند تا او که آگاه به همه حقایق آشکار و پنهان است به عهد خود وفا کند!!

۴۷۴- وفا مجوی ز کس ورنه سخن نمی شنوی

اگر حقایق را از مردان شایسته دریافت نمی کنی دیگر نمی توانی توجه و مساعدت معنوی آنان را جلب نمایی. مبنای بر خورد با دیگران باید حق و حقیقت باشد و اگر سخن حق را دانستی و درک کردی آنگاه عهد و وفا و محبت دیگران را متوجه خود خواهی نمود و در این راه هیچ جای نگرانی نیست. **شنیدن سخن همان پیروی از سخن حق است که بعضی ها به وضوح و آشکار بیان میکنند ولی باید زمینه لازم برای پذیرش آن درانسان وجود داشته باشد و این آمادگی در کسب لیاقت ها و پاکسازی درون خود را نشان می دهد.**

۴۷۵- وفاداری و حق گویی نه کار هر کسی باشد

حافظ بعنوان یک ارزش برجسته و اصیل به دو مطلب اشاره دارد. یکی وفا به عهد و پیمان و انجام تعهداتی که انسان دارد. و دیگری بیان حق و حق گویی که بسیار مهم است. اگر روابط بین انسانها را خوب دقت کنیم می بینیم که این دو اصل زندگی

که باعث تحکیم وحدت نظام خانوادگی و جامعه می شود چقدر مهجور و دورافتاده است و نزاع ها و چالش ها بخاطر آن برپا می شود. حافظ که مرد عمل و عرفان است و باید حقایق عناصر راه زندگی را تشکیل دهند از این دو عنصر مطلوب و محبوب یاد می کند. **در صورتی که نشانه مردان حق این است که به عهد و پیمان خود نسبت به خدای خود و خلق او وفا می کنند و هیچگاه پا را فراتر از آن نمی گزارند و از طرفی دیگر در راه حق و برای حق و بیان حق و اِهمه ای به خود راه نمی دهند و زبان حقگوی آنان کلام حق را به گوش دیگران و نیازمندان می رساند.** و این صفات برجسته اهل نظر و دانایان زمان است. بر عکس افراد دون صفت که از حقیقت عالم بویی نبرده اند و تصمیمی هم برای درک حقیقت ندارند نه به عهد خود نسبت به مردم وفا می کنند و نه از آزار و اذیت آنان دریغ دارند و نه با حق آشنایند تا آن را برای دیگران بیان کنند. بجای حق زیرکانه حق را باطل و باطل را حق جلوه می دهند تا با تبانی و خدعه گری چند صباحی بر خر مراد سوار شوند و دیگران را به ریشخند بگیرند و قلب انسانهای شریف را به درد آورند و عرش خدا را بلرزانند و بعد به عذاب خدا دچار شوند که **خالدین فیها ابداً!!**

۴۷۶- مرا به دور لب دوست هست پیمانی

یک عاشق و یک عارف به حق همواره عهد و پیمانی با دوست دارد که همواره بر سر پیمان خود استوار ایستاده است. عارف، عاشق لب زنگاری دوست شده است و این عشق در دل و جان او تنیده و نفوذ نموده و همه اجزاء او را تحت تأثیر قرار داده است. لذا این عشق با ثبات قدم همراه است و کسی که عاشق است با استحکام گام بر می دارد و تزلزل در خود راه نمی دهد. حافظ از پیمانی که عاشق نسبت به یار و محبوب دارد سخن گفته است در حالیکه پیمان او محکمتر از پیمان عاشق است و چون آن پیمان هست این پیمان هم می باشد. بهر حال خالق و صانع عشق و هستی اوست. و این کمال و حسن و زیبایی است که جهان را مجذوب خود نموده است و عشق و عاشقی را رقم زده است.

۴۷۷- راهرو گر صد هنر دارد توکل بایش

برای موفقیت و رسیدن به هدف متعالی عرفانی هر چند که هنرها ودقت های لازم انجام شده باشد بازهم باید توکل نمود و کار را به خدا واگذار کرد تا او با لطف خود بنده مشتاق دیدار خود را به سر منزل مقصود برساند. توکل یعنی به او و به عنایت و تفضل او اندیشیدن و منتظر لطف و مساعدت او بودن. سعی و تلاش آدمی در اشکال گوناگون تنها یک سر موضوع است که با توکل به خدای عالم کامل می گردد. **پس هر انسان به تنهایی و صرفاً با تلاش های خود قادر نیست راه سخت و دشوار عرفان و خداپرستی را طی کند و به آستانه حضرت دوست برسد.** چون انسان با همه هنرها و توانمندیهایی که دارد بازهم ضعیف و محدود است آن سلطانی که او را از این جاذبه ها بکند و به اوج خود برساند در اختیار ندارد و یا به عبارتی با این تلاش های روزمره و عادی بدست نمی آید!!

۴۷۸- این خرد خام به میخانه بر

مقام عشق و عظمت و موقعیت آن به مراتب بالاتر از عقل و خردمندی است و این عقل کوچک که با تجربیات و تربیت و تلاش های معمول بدست آمده است قادر نیست راه عشق را بشناسد و رهرو را در مشکلات آن راهنما باشد **باید این عقل و خرد خام و نیخته وارد میخانه عشق گردد و در تحت رهبری رهبر معنوی و نفس گرم آنان از عشق تأثیر بپذیرد و رنگ محبت الهی پیدا کند و تقویت شود تا انسان را به پیش برد و قدرت پرواز و رشد معنوی تا ملکوت عنایت کند.** خرد خام مربوط به انسان خام و نادان است کسی که از مراتب و منزلت و راه عشق به حق خبری ندارد و دری بروی او گشوده نشده است. این خرد تا رهبری نشود و کامل و باتجربه نگردد و رنگ عشق بخود نگیرد و از گردونه پر جاذبه دنیایی رها نشود به پرواز در نمی آید. و همچنان زمینی و مادی و غرق در تعلقات دنیایی باقی می ماند

۴۷۹- بهشت عدن می خواهی بیا با ما به میخانه

اگر به دنبال بهشت خدایی هستی باید در میکده عشق و معرفت که عارفان و شب زنده داران در آن به ذکر خدا مشغولند و جز دوست و محبت او به چیزی نمی اندیشند وارد شد و رنگ و تعلق خدایی گرفت. میخانه محل دگرگون شدن از من خودساخته به من عرفانی توسط مردان حق می باشد که از خود گسسته و به خدا پیوسته اند و رنگ و تعلق پاک الهی دارند و با رندی از دنیا

و تعلقات کاذب آن گریخته و جان سالم بدر برده اند. **اولین چیزی که انسان در بدو ورود به میخانه از دست خواهد داد خودخواهی و خودمحوری و خودکامگی و گرایش به نفس شیطانی است!!!** اگر چیزی دیگر انسان بدست آورد بعد از این خواهد بود. میخانه یعنی مست حق شدن و از دنیا و مافیها بریدن. از دنیا بریدن و قطع امید کردن و به او پیوستن و همه امید را بسوی او متوجه کردن. بعد از چنین حالتی است که انسان به همه چیز می رسد چیزهایی که قبلاً نداشته است. چون از میخانه نه تنها به بهشت بلکه بطور مستقیم و با اطمینان به مرکز آن که چشمه کوثر ولایت علی و اولاد علی است خواهی رسید و چه فوز و سعادت بالاتر از آن.

۴۸۰- چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس

و این یک اصل مسلم و قطعی است که در مجلس خصوصی و انس و محبت خود، بیگانه را راهی نیست. انسان برای آسایش و رشد خود هیچگاه در جمع صمیمی خود افراد ناآشنا و نامأنوس را راه نمی دهد تا بهتر بتواند به مقصود خود برسد و شادی را تمام کند. **وقتی انسان یار و دوستی چون خدای متعال دارد چه نیازی دارد تا اهریمنان را در درون خود راه دهد و اصولاً چه نیازی به آنان است؟! پس انسان با یک طرف می تواند سازگار باشد یا اهرمن یا سروش.** اگر بدنبال زشتی ها هستیم و راه باطل و گمراهی را می خواهیم با فاسدان و نادانان همخانه شده ایم و اگر می خواهیم که راه دوست برویم و تا کوی او مخلصانه حرکت کنیم باید نامحرمان و منکرین حق و حقیقت را در مجلس انس خود راه ندهیم. و این در اختیار انسان است که با تلاش و خودسازی در تحکیم این راه بکوشد.

۴۸۱- هر که شد محرم دل در حرم یار بماند

چه کسی به کوی او راه دارد و می تواند خود را به او و به درگاه او برساند؟ کسی می تواند آشنای او باشد و او آن شخص را بسوی خود بخواند و محرم و آشنای رازهای ناگفته و پنهان او باشد که دیگران بدان راهی ندارند که درون را پاکسازی کرده باشد و کینه ها و ناهنجاریها را از آن دور نموده باشد و تسلیم رضای او باشد **چنین انسانی که محرم دل است و حق در آن تجلی می کند و حضور دارد به او اجازه داده می شود که در کوی یار بماند و از رحمت و لطف او برخوردار شود.** در آن زمان است که پرده ها کنار می رود و انسان چیزهایی را می بیند و حضرت دوست به او نشان می دهد که دیگران یارای دیدن و توان شنیدن آن اسرار را ندارند و برایشان غیر ممکن است که به آن سرزمین امن و امان و پر از اسرار الهی وارد شوند. و اگر کسی در این مکان وارد نشود در انکار حقایق و نگاه مادی و مختصر و ضعیف زمینی باقی می ماند و برای همیشه از رشد معنوی و کسب کمال انسانی باز می ماند. پس باید از خود و از خودسازی خود شروع نمود تا از نفی حقیقت به حقیقت و صراط حق روی آوریم. و این از آموزش های حافظ عزیز است.

۴۸۲- گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

اگر با کسب لیاقت مراحل عرفان را طی نمودی آشنای این کوی می شوی و چون غافل شوی و توان طی مراحل را نداشتی نامحرم و دور از این حقیقت خواهی ماند. در این صورت چیزی از حقایق دریافت نخواهی داشت و سخنی و پیامی همانند حافظ نخواهی شنید. افرادی که نامحرم با مکتب عشق خدایی هستند و در طلب دنیا همه مقصود خود را متوجه کرده اند و جهان را سرای ماندن نه محل گذر و عبور می دانند و آخرت برای آنان معنی و مفهومی ندارد بی شک مسیر عرفانی و خداپرستی را طی نمی کنند و به اهداف عالی آن نمی رسند. و حقیقتی که جان آنان را دگرگون نماید نخواهند شنید چون با دنیای حقایق و اسرار آن بیگانه اند و حواس درون خود را به فعالیت نینداخته اند و گرد و غبار روی جام جهان نمای درون را از هر گونه لوث و آلودگی پاک و مصفا نموده اند. و شخصیت و موجودیت خود را به رنگ عشق در نیاورده اند. **این نامحرمان کوی دوست و این ناعاشقان، صدایی از حقایق عالم نخواهند شنید و اسراری را نخواهند دید!!!** چون همه سیر و حرکت آنان در این گردونه سرگردان دنیاست که عاقبت گم شدن و به فراموشی سپرده شدن است!

۴۸۳- مرا امید وصال تو زنده می دارد

حیات و دوام حیات از ذات باری تعالی است. و جریان زلال زندگی و شادی و جوانی و شوق و حرارت زندگی همه از اوست. **این انسان ناچیز که به لحاظ دارا بودن روح بالندگی و اختیار و آزادی خدادای قدرت و اجازه پرواز و رشد معنوی را تا کوی دوست**

پیدا کرده است و قصد دارد تا با سیر و سلوک و پیروی از مردان خدا و نفس ملکوتی آنان صراط حق را تا وصال دوست طی کند همیشه احساس شادی و موفقیت او را به تلاش بیشتر و کار بهتر تشویق می کند و به حرارت و حرکت او می افزاید و اگر پیر هم باشد جوانی و طراوت را در رگ های خود در جریان می اندازد. این زندگی که همه عناصر آن را رشد و بالندگی و پرواز و حرکت تشکیل می دهد پر از امید و امیدواری است. همینطور که انسان در این راه قرار گیرد چنین احساسی به او دست می دهد و چنین آثاری در او پدیدار می گردد هر چند تا او فاصله ها باشد !!

۴۸۴- هر چند که هجران ثمر وصل بر آرد

این یک قاعده و فرمول است که از طریق هجران و دوری می توان به قرب و وصال رسید. چون دوره طولانی هجران برای آمادگی انسان رهرو و طالب عشق امری لازم و برای خودسازی و پالایش درون او کاری ضروری است و نمی توان انسان را بدون کسب لیاقت و داشتن ظرفیت های معنوی به قرب حق رساند و به درجه بالای عرفان و کرامت و ملکوت رساند. کسانی که مراحل و کلاس های اولیه مکتب عشق را نگذرانده اند در کلاس بالاتر قرار نمی گیرند و این واضح است که دوره هجران دوره دردناک و غم و اندوه عاشق و شیفته حق است **ولی باید وصال از میان درد و رنج هجران حاصل شود** تا رسیدن به وصال او گوارتر و لذت بخش تر گردد. مثل رسیدن به قله کوه است که چون از پائین با رنج و مشکلات مسیر بلندی و دشواری را طی کنی پس از رسیدن به اوج آن به خوشحالی زاید الوصفی برای تو حاصل خواهد شد!!

۴۸۵- چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی

دانایی و آگاهی منشأ تحول آدمی است. و انسان عاشق با دیدگاه و نگاهی که از طریق عشق بدست می آورد جهان را عاشقانه و به شکل درستش به آنچه را که هست می بیند و این نگاه متعالی نظر و بینش درست و مؤثری به او می بخشد تا عشق را بشناسد و مسیر آن را بداند و مراحل آن را به کمال و تمام ببیماید و در جستجوی وصال در تلاش و همت و کوشش باشد و بر صابری و شکیبایی خود در حصول به وصال امیدوار باشد. حال اگر راه عشق و معرفت به درستی شناخته نشود و بر اصول مشخص طی نگردد بطور طبیعی نظر و نگاه درستی هم در انسان بوجود نخواهد آمد تا با آن به مرحله بالای عشق که وصال است امید رسیدن داشته باشد. **انسان موقعی به ارزش های عشق می رسد که مساعد و مناسب باشد و زمینه دریافت آن را در خود فراهم و تدارک دیده باشد.** و این مسلم و قطعی است که بی فکر و همت راهی به وصال حق که بالاترین اهداف عرفانی و خداشناسی است گشوده نخواهد شد چون نه راهی شناخته شده است و نه همتی برای پیمودن آن در انسان بوجود آمده است!!

۴۸۶- فراق و وصل چه باشد؟ رضای دوست طلب

فراق، دوری از یار است و وصال رسیدن معنوی و درک عظمت یار در درون خود است. فراق فاصله است که رهرو در آغاز راه از خود تا دوست احساس می کند گر چه او دور نیست و از رگ گردن به انسان نزدیک است ولی به دلیل عدم خودسازی و نبود آمادگی درونی این احساس حاصل است. حافظ تنها به یک اصل توجه و تفکر دارد و همه امید خود را متوجه آن نموده است و آن یار است که به انسان نسبت به هر موجود دیگری نزدیک تر است. **اگر رضا و خواست دوست را داشتی هجران یا وصل لزومی ندارد** و ملاک کار و دلیل راه عشق همان رضای دوست خواهد بود. دوری و هجران در ابتدای راه رهرو را رنج می دهد و بر غم و اندوه او می افزاید ولی بتدریج که مراحل را طی نمود و به رتبه بالای عرفان و معرفت رسید فقط به رضای دوست خواهد اندیشید که اصل و اساس رسیدن به کوی دوست است.

۴۸۷- هوای منزل یار آب زندگانی ماست

سخنان حافظ در باره خدای مهربان در اوج زیبایی و توحید و مسلمانی است. این سخنان که تفسیری است از آیات قرآنی به بهترین شکل به زبان فارسی بیان شده است که درون را متقلب می کند!! این احساس خویشی و خودی که از کلمه مبارک یار به انسان القاء می شود انسان بزرگی و عظمت و مهم بودن را می فهمد. آن خدای بزرگ که با همه کبریایی و قدوسی و اقتدار و سلطنت که بر جهان هستی دارد چگونه با این انسان ره نشین نرد عشق می باز و ابراز دوستی و محبت می کند!! از طرفی اگر به زندگی واقعی می اندیشی و به آب زندگانی ابدی و جاودانگی می خواهی باید خود را به کوی دوست برسانی و از

هوای معطر آن جان خود را پر سازی! **اما که از او هستیم و در کنف لطف او به جهان آمده ایم مگر از غیر از او می توانیم به عظمت و کرامت و اعتلای معنوی برسیم!!!** تنها یک مسیر است که به او ختم می شود و آن صراط عشق به اوست. و آب حیات ابدی و جاودانگی یعنی قرار گرفتن در این صراط حق.

۴۸۸- نبود نقش دو عالم که رنگ آفت بود

موضوع وجود عشق و محبت بسی طولانی تر از جهان وجود است. در آن موقع که هنوز خدای مهربان جهان را نیافریده بود الفت و محبت وجود داشت و جهان چون آفریده شد با محبت و عشق به حق و تسبیح گوی او بوجود آمد چون عشق از اوست و او در ذات خود مشتاقی و عشق را به جهانیان هدیه داد. و بهمین خاطر است که وقتی از پیر و مرشد که جام جهان بین داشت پرسیده شد که این جام را خدای حکیم در چه زمانی به انسان هدیه داده است فرمود آن موقع که این گنبد مینا می کرد. **پس الفت و محبت و عشق مقدم بر وجود بوده است.** و موجودات بر اساس محبت الهی خلق شده اند. و ذرات عالم بر مدار عشق حرکت نموده و با هم ارتباط دارند. که اگر این عشق نباشد همه چیز فرو می ریزد. و لذا آنچه را که جهان را به نظم در آورده است و بر پای نگهداشته است عشق الهی است. این تفسیر عرفانی جهان است از نگاه حافظ .

۴۸۹- اهل نظر دو عالم در یک نظر بآزند

عاشق واقعی حق دارای نگاه مؤثر و پرنفوذی است که از طریق عشق بدست می آورد چون عشق یعنی نگاه درونی به حقایق. وقتی رهروی حق به آن نگاه و نظر و جهان بینی رسید و همه چیز را در ید قدرت با کفایت الهی دید و از آیات و نشانه های فراوانی که او آفریده است پی به بی ماندی و بی نظری او برد و هر چقدر به او و به رحمت و حسن او که آفرینش را پر نموده است نگاه می کند به عظمت و عشق به او عجب تر می شود و او را در درون قلب خود جای می دهد و **چون او در قلب بی ریا و صاف عارف تجلی کرد و حضور داشت آنگاه دیدگاه و نگاهی به او می بخشد که فقط او را می بیند و بس و تنها به او عشق می ورزد و بس و دیگر موجودات و همه عالم در نزد او بی چیز و بی قدر خواهد بود.** و دنیا و آخرت و کل نعمت های موجود در آن در برابر حسن و زیبایی حضرت دوست بحساب نخواهند آمد.

۴۹۰- نعیم هر دو جهان پیش عاشقان بجوی

یک عبارت عاشقانه است و نقش یک عاشق واقعی را بیان می کند. و عاشق که همان رهبر معنوی و پیر خرد است از اسرار دو عالم و حقایق قابل بیان آن اطلاع دارد و نعمت ها و موفقیت های آنها را می داند و راه را بهتر از دیگران به ما نشان می دهد. سخنان و دریافتهای آنان دلنشین تر و به حقیقت نزدیک تر و انسان را خوشحال تر خواهد نمود. بحث و درس و کلاس اخلاق و تقوای آنان بشارت دهنده اند. باید سخن حق را از دهان آنان شنید و بکار گرفت. دنیا مادی و افرادی که برای جهان خالقی نمی شناسند از دایره درک و فهم این دنیای عاشقان بدورند. درس و دریافتهای مادی برای سودطلبی و لذت خواهی و برتری طلبی است و زبان عارفان و عاشقان شیرین و بالنده و دارای مضامین حقیقی و مسرت بخش است و جهان را به آن حقیقتی که باید باشد نشان می دهد نه در محدوده اعمالی که حیوانات هم در محدوده آن قرار گرفته اند و از آن خارج نمی شوند. **این زندگی محدود و تنگ و مختصر با آن نگاه کوچک و تنگ کجا و آن دیدگاه باز و فراخ که دنیا و آخرت را می بیند و حقایق را بازگو می کند کجا!!! نعمتهای زودگذر یا نعمتهای پایدار و ابدی که هیچگاه به پایان نمی رسد و انتهای ندارد!؟**

۴۹۱- جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی

دو جهان وجود دارد یک جهان فانی که همین دنیاست و در آن بسر می بریم که هر چه باشد و به هر درجه و کمال که در آن برسیم عاقبت به فنا و نیستی می رود. که عارفان آن را بی بنیاد و سست نهاد می دانند که اعتمادی نشاید. دیگری جهان باقی و پایدار و بسی گسترده تر از این جهان فانی است. که اصل انسان از آن جهان است و سرانجام به آن می پیوندد. این جهان با دوستی و محبت و عشق بدست می آید بر خلاف دنیا که با جلوه های و عناصر مادی و جاذبه های خود انسان را بطرف خود می کشد. و او را در کام خود فرو می برد. در اینجا این موضوع مطرح است که **آیا باید بدنبال دنیا بود و یا به دنبال آخرت؟ در حالیکه حافظ**

همانند سایر عارفان حق هر دو را در مقابل عظمت عشق الهی ناچیز می داند. پس اگر شاهد و ساقی را که خدای عالم است داشتی آنگاه به همه چیز رسیده ای!!

۴۹۲- هر دو عالم یک فروغ روی اوست

در مکتب فکری حافظ که با عشق به خدا رقم می خورد دو جهان (دنیا و آخرت) فقط با یک نگاه حسن و زیبایی او بوجود آمده است و چون او جمال و زیبایی خود را یک لحظه نشان داد همه موجودات بر این حسن و زیبایی بوجود آمدند و دو جهان از این فروغ و درخشندگی و هدایت و تکوین خلق شده اند. این دیدگاه عرفانی حافظ و عارفانی است که تعالیم فکری خود را از قرآن گرفته اند. **این فروغ روی او** اشاره به رحمت و فیض و محبت الهی است که بی دریغ موجودات را در بر گرفته است. کسی که این دیدگاه را پذیرفته است و جهان را بر اساس محبت نه کینه او می داند خود هرگز با کینه و دشمنی با کسی برخورد نمی کند و زندگی را به کام خود و دیگران ناگوار و زشت نمی گرداند و یا با صفات دیگری که از این رهگذر درک خواهد نمود یک زندگی با کرامت و ارزشمندی را پایه ریزی خواهد کرد.

۴۹۳- دوست گویار شو و هر دو جهان دشمن باش

یک بحث جدی خدانشناسی که از عمق تعلیمات حافظ عزیز ناشی می شود. وقتی خدا هست و حاضر و ناظر است و در کنار تو قرار گرفته است جای هیچ نگرانی از تمام حوادثی که انسان را تهدید به نابوی و خسارت می کند نخواهد بود. و این سخن محکم و شدنی و حقیقی است که حافظ بدان اشاره دارد. هیچ قدرت و دستی بالا تر از خدا نیست و هیچ اراده و توانی نمی تواند در مشیت عادلانه و مهربانانه و پر از رحمت و برکت او خلل ایجاد کند. بی شک وقتی او چیزی را بخواهد در آن واحد خواهد شد و بس. و این سخن خداپرستان واقعی است که حافظ یکی از برجسته ترین آنان می باشد. از این جمله که ایده عرفانی حافظ عارف است چنین بر می آید که رشد واقعی در ظل توجهات حضرت دوست شدن و امکان پذیر است و با اطمینان می توان صراط مستقیم حق را درنوردید. و هیچ ترفند و توطئه ای از هر جانی و با هر قدرتی بر آن کارگر نیست. مسیر حق که تسلیم و عبویت همه ذرات عالم است هیچ دشمنی و مخالفتی را نمی پذیرد و از جاده خود منحرف نمی کند و این نظام متقن و محکم الهی در مدار خود در حال تداوم است و با استواری و دقت و هوشمندانه بسوی او که منتهای آمال و آرزوهای بشری است خواهد رسید.

۴۹۴- نقد بازار جهان بین و آزار جهان

نقد بازار جهان همین تعامل و برخوردی است که مردم جهان با هم دارند. در این برخورد سود و کسب منفعت بعنوان منافع فردی و ملی در رأس امور قرار گرفته است و اساس تجارت و تبادلات و داد و ستدها را تشکیل می دهد. در این بازار شلوغ دنیا که هر کسی بدنبال چیزی است تصادم و تزاخم و درگیری امری غیر ممکن است که به اشکال گوناگون خود را نشان می دهد که یکی از آنها آزار و اذیتی است که انسان های حساس و آگاه و دانا می بینند که به حقیقت آنها را در رنج و گرفتاری مزاحمت قرار می دهد بطوریکه روزگار بر آنان سخت و دشوار می گردد. **دنیاطلبی و خودکامگی و خود بینی که پایه اصلی و محوری این تزاخم است زندگی را به شکل صرفاً مادی متجلی نموده است و بعد معنوی زندگی را در هاله ای از ابهام فرو برده است!!** جهان دیروز با مکانیزم ساده و گذشته خود با جهان مدرن و پیچیده حال در این موضوع با هم یکی هستند. بویژه که دنیای کنونی ابزارها و امکانات فراوانی هارا در اختیار آن بخش از مردم که قادر به آزار رساندن به دیگران هستند قرار داده است که کشورها را با ترفندها تسلیم خود می کنند و انسان ها را برده خود ساخته اند و آسایش و آرامش را به سخره گرفته اند که چندان نیاز به توضیح ندارد!! حافظ از زندگی انسانها و اوضاعی که در پیش است اغلب گله و شکایت دارد و آن را نمی پسندد و لذا به انتقاد آن می پردازد و شاید آرزو دارد که روزی این ناهنجاری ها به پایان برسد.

۴۹۵- غم زمانه که هیچش کران نمی بینم

حافظ از دو غم و اندوه صحبت می کند و ذهن او را به خود مشغول داشته است. **غم زمانه** که فراوان است و انسان را در اکثر مواقع در بر می گیرد و لحظات زندگی را بر او تلخ و ناگوار می سازد و دیگری **غم عشق** است. غمی که از هجران و دوری از یار در عاشق و سالک بوجود می آید و او را آماده و دارای لیاقت برای دیدار دوست می سازد. که غم اول مردود و محکوم است ولی غم عشق که باعث رشد عارف و توجه او به دوست است مورد پسند و توجه و عنایت مردان خداست. واقعاً این غم زمانه چیست و چرا انسان را در خود غوطه ور می کند؟! این غم زمانه نارسایی ها و نواقص و بدی هایی است که انسانها در طول تاریخ برای خود ساخته اند. از نقطه ضعف های فردی تا اشکالاتی که در افکار و اندیشه ها ی مردم از بد روزگار و نبود تربیت و آموزش صحیح بوجود آمده است تا انحرافات که در نظام استبداد سیاسی است و هرج و مرج های اجتماعی و نبودن قانون و شریعت که در عمل و واقعیت زمانه اجرا شود و عدالت و انصاف مورد احترام و عمل باشد و مسائل دیگر که بر حسب نوع اقلیم و زمانه متفاوت است. زندگی درست اندیشان و مردان خودساخته در چنین دوره و زمانه بسیار ناگوار و سخت و دشوار خواهد بود. **افراد حساس و دانا این غم زمانه را بهتر از افراد معمولی می فهمند و در زندگی خود برخورد دارند و نیش زهر آکین آن را چشیده اند.** غم زمانه اولین ضرر و زبانی که دارد امنیت و آسایش را از جامعه و بویژه از انسانهای مفید و کاردان می گیرد و نمی گذارد تا افرادی مثل حافظ از فیوضات و حکمت های درونی خود دیگران را مطلع نمایند. شاید یکی از دلایل عقبگرد و انحطاط مردم همین باشد!!

۴۹۶- تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا

فرد نادان خطر دنیا و گرایشات آن را درک نمی کند و لذا حافظ خطاب به دانایان از آنان می خواهد که غم دنیای دون و پست را نخورید و خود را در ورطه آن نیندازید!! دنیا از آن جهت دون و پست است که سست نهاد و بی ثبات و بی وفا به عهد و پیمان و فریبکار و هزار دام است. و غم و اندوه از امید و انرژی انسان برای رسیدن به او می کاهد و **انسان غمگین به دنیا به عشق نخواهد اندیشید** و چون در لابلای چرخ دنده های آن گم شده است جهان با آن فراخانی را با دنیای کوچک زودگذر معاوضه می کند و بجای رشد معنوی که رشد اصلی اوست به دنیا که محل فنا و نابودی است روی می آورد و همه استعداد های خود را در آن سرمایه گذاری می نماید که عاقبت همه زیان و ضرر است و سرانجام او را در زیر خروارها خاک از بوی گند و مشمئز کننده اش پنهان می سازند و راهی شهر و دیار خود می گردند!! این سخنان را دانایان روزگار درک می کنند آنان که بدنبال حقایق عالمند و زندگی خود را بر اساس ارزش های آن رقم زده اند. در دنیا هر چه باشی و به هر پایه و مقامی که برسی در نهایت نابودی و از دست دادن آن شکوهمندی و عظمت جمع آوری شده است!! اینگونه نیست؟؟!!

۴۹۷- طیب راه نشین درد عشق نشناسد

آن طیبی که در سر راه حرکت و رفت و آمد مردم می نشیند تا آنان را درمان کند قادر به مداوای دردهای ناشی از عشق نیست. ما با ابزارهای معمولی مادی نمی توانیم مسائل مهم معنوی بویژه بارگاه ملکوتی عشق حق را حل نمائیم بلکه باید از نفس گرم و کیمیایی افراد معنوی کمک بگیریم و راه تحول و دگرگونی عشق را مورد تجربه قرار دهیم. **آن درد عشق و هجران با این تشخیص زمینی و محدود ساخته نیست** بلکه به مردانی نیاز دارد که عشق را و درد عشق را بشناسند و درمان آن را بدانند و دوا ی آن را در اختیار مشتاقان قرار دهند. وقتی در کنار این اولیاء حق قرار گرفتی و از کلام و سخنان آنان بهره مند شدی سبکبال بسوی حقیقت عشق شناور می شوی و آن را با کمال آزادی و صمیمیت در آغوش می گیری در این صورت دیگر راضی نمی شوی که حتی برای زمان اندکی از این گوهر خلقت الهی دور شوی.

۴۹۸- خشک شد بیخ طرب راه خرابات کجاست

(خرابات) از خود رهایی است. محل شکستن خود مغرور و خودکامگی و خود فریبی با تبر همت و خودسازی در سایه مردان با اراده حق. زندگی بدون خود واقعی و عرفانی که حقیقت بین باشد و انسان را در رشد و سعادت معنوی رهنمون شود ارزشی ندارد. و فاقد خوشی و طرب واقعی و درونی است. تا انسان این خود خودخواهانه و مغرور و استکباری را فرونریزد به مانع بزرگی برای شادی انسان است به طرب و احساس شادی در درون دسترسی نخواهد یافت. **خودسازی و خروج از من خودساخته به من**

مطلوب و هدایت شده تنها در خرابات حاصل می شود!! آنچه را انسان بدنبال آن است و قصد ساختن آن را در این دنیا دارد و آنهمه کبکبه و دیدبه ای که برای خود در میدان زندگی به نمایش دیگران می گذارد تنها به شهرت او می افزاید و بر افتخار او در این زندگی اضافه می کند در حالیکه او را به اندازه یک گام کوچک به دوست که حقیقت زندگی در این سیر و سفر است نمی افزاید! خرابات و میخانه مکان معنوی و ارزشمند شدن و کامل شدن و از پوسته خودخواهانه رها شدن است و این کلام حافظ است. (انجام مناسک حج انسان را به این مرحله از توصیفی که حافظ دارد میرساند).

۴۹۹- شستشوی کن و آنگه به خرابات خرام

خرابات محل خودسازی و تحول عاشقانه است. اکسیر قوی عشق در خرابات انسان را دگرگون می سازد و متناسب وصال و لقاء الهی می گرداند. ولی برای ورود به آن باید یک آمادگی و انگیزه داشت که موتور جهش انسان است که بدون این حرکت اولیه نمی توان در خرابات به خودسازی پرداخت. این شستشوی اولیه قبل از ورود به خرابات همان (هدی للمتقین) است. هر کسی در معرض وزش هدایت الهی قرار نمی گیرد و مراحل سیر و سلوک عشق را نمی تواند طی کند. چرا قبل از ورود به جایگاه خودسازی عرفانی باید آمادگی قبلی داشت؟! چون انگیزه ها و خواسته های اولیه قبل از ورود ما را برای بهسازی نفس یاری می رسانند و راه را برای بهبودی و رشد و تعالی هموار می گردانند. اگر قرار باشد که افراد بی انگیزه و مشکل دار و دنیا طلب وارد اینگونه مکان های پاک و معنوی شوند افراد صادق از ورود به آن پرهیز خواهند نمود. در این صورت آن اهدافی که در این جاها انتظار هست حاصل نمی شود. **خرابات محل شکستن خودی ای است که انسان با خودخواهی های خود ساخته است.** و بنا نمودن آن خودی ای است که مطلوب و رضای خداست که توسط مردان خدا به دیگر انسان های طالب تعلیم داده می شود.

۵۰۰- ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم

دو نصیحت و راهکار از حافظ به تمام کسانی که در راه تحقق حق و عدالت هستند. سخن بد و زشت نگوئیم و میل و گرایش به ناحق و باطل نداشته باشیم. این بیان ساده و عمیق که در دو جمله خلاصه شده است مسیر درست سیر و سلوک را تصویر می کند. **سخن بد از گرایش فکر و خیال انسان به ناحق حاصل می شود** و اگر منشأ فکر آدمی حقیقت و درستی باشد گرایشات عملی و رفتاری او بر مبنای حقیقت و بهره مندی خواهد بود. وقتی کسی اساس مکتب فکری او را مادگرایی و دنیا طلبی تشکیل می دهد و از آسمان معنویت و حقایق وحی الهی اطلاعی ندارد بی شک در مسیر ناحق خواهد بود و گرایشات و تمایلات ما را به مقصد عالی خداشناسی و حقیقت جویی نخواهد رسانید. چون اساس عشق به خدا حق است و راه حق همان راه عشق و معرفت الهی است در حالیکه راه باطل با حق و عشق رابطه ای نخواهد داشت و در مسیر آن هم نیست پس از اساس و پایه خطا و انحرافی است!!

۵۰۱- رقم مغلطه بر دفتر دانش نزنیم

افکار غلط و انحرافی خود را به شکل دانش و علم و تحقیق به دیگران عرضه نکنیم. و آنان را مجبور به پذیرفتن آن افکار و سخنان نگردانیم. چون تبلیغات غلط افکار سالم و انسانهای شریف و بی طرف را که دارای اندیشه ای پاک هستند دچار انحراف می کند. و از آنجائیکه اطلاعات صحیح و قدرت تجزیه و تحلیل در اختیار هر کسی نیست غالباً در آشفته بازاری که افکار غلط و انحرافی ایجاد می کنند مانع رسیدن حق و کلام حقیقت به طالبان حق می گردند و این برای جامعه در حال رشد و ترقی خسارت آمیز خواهد بود. **دانش ها بایستی مبرا از هر گونه گرایشات نفسانی و تمایلات غرض آمیز انحرافی و دغدغه ها و تخیلات ناصواب باشد تا مردم بر اساسی آن به راه درست برسند و دانش پناهگاه و جایگاه مورد اطمینان افرادی باشد که در جستجوی حقیقت هستند.** چون هدف اصلی دانش باز نمودن راه ترقی و پیشرفت مادی و معنوی است.

۵۰۲- سر حق با ورق شعبده ملحق نکنیم

اسرار و حقایق را که در موسی و عصای موسی دیده می شود و به نمایش در می آید با نمادهای شعبده که بطور کلی بی اساس و بی منطق است اشتباه نگیریم و آنقدر دانش و تشخیص داشته باشیم تا بتوانیم این دو را تمیز بدهیم و **هر گاه به ما عرضه شد و خواستن که شعبده و مطالب غیر علمی و تحقیقی را بجای علم و حقیقت به نمایش بگذارند و باور ما را متوجه آن سازند نباید آن دروغ ها**

را پذیرفت و به جای حق سرلوحه تفکرات خود قرار داد. چون ملاک کار عرفان شناخت حق است لازم است قدرت درک چنین موضوعی را داشته باشیم.

۵۰۳- کار صواب، باده پرستی است حافظا

راه درست زندگی و نقش صحیح انسان در این کره خاکی چیست؟ بهترین کار در این عالم چیست؟ چگونه می توان این مدت کوتاه عمر آدمی را با بهترین و شورآفرین ترین لحظات مورد استفاده و بهره مندی قرار داد؟ شاید هر کسی بر اساس مکتب فکری و گرایشات اعتقادی و باورهای فردی موضوعی را مطرح سازد ولی **حافظ تنها راه را راه عشق و مستی حق می داند** بطوریکه که انسان دنیا برای او بی ارزش باشد و درعین اینکه در آن به تلاش و رشد مشغول است ولی یک لحظه و زمان اندک از تمایل و گرایش به خدای عالم که در کمال حسن و زیبایی است غافل نیست. با او زندگی می کند و با او به مشاهده پدیده های عالم و تماشای باغ عالم می رود و با او به رشد و ترقی خود ادامه می دهد و تا کوی دوست با اوست و این راه عشق و راه حافظ است که بدون دوست حتی حیات هم نمی خواهد و توحید و یگانه خواهی و یگانه پرستی عارفانه حافظ بی نظیر و قابل تقدیر و تحسین است. یعنی کار صواب و درست در این بازار عالم عشق و پرستش معبود بر مدار شیفتگی و عشق به اوست و جز او نیندیشیدن و جز او زندگی نکردن و جز هر چه غیر از اوست دل نبستن. این مقام معنوی و کرامت بشری تنها در سایه با محبت و گسترده عشق به خدا حاصل است نه چیز دیگر.

۵۰۴- در راه عشق وسوسه اهرمن بسی است

همیشه عاشقان و مؤمنان در کنار غیر عاشقان و غیر مؤمنان هستند مثل گلی که خاری در کنار او منتظرش است. این مخالفان که حافظ آنان را اهریمن و دیو و ناپاک می داند یعنی موجوداتی که چه دیده شوند و به چشم در آیند و یا دیده نشوند و با وسوسه ها و بزرگ نمایی ها و غلط نمایی ها انسان را بفریبند و راه انحرافی را درست و صراط حق جلوه دهند همواره در مقابل انسان صف آرای می کنند. منظور این است که انسان رهروی عشق باید این وسوسه ها را بشناسد یا با توجه و دقت خود یا از نگاه رهبر معنوی و راهنمایی های مردان بزرگ آن جلوه های باطل و گمراه کننده را که به اشکال گوناگون و جدیدی در دیدگاه انسان و بر سر راه زندگی او ظاهر می شوند بشناسند و آنان را کنار زنند. **افراد ناپاک با اندیشه های غلط خود راه حق را سد می کنند و مانع رشد معنوی می شوند و اصرار هم دارند که نیک فهمیده اند در حالیکه از عشق بی بهره اند و در راه عشق قرار نگرفته اند!!! اگر این وسوسه ها را حقیقت تلقی کنیم بی شک مبارزه با آنها غیر ممکن می شود و چنانچه به وسوسه ها پی ببریم و به یقین بشناسیم آنها را از راه ترقی خود حذف خواهیم نمود.** این اهریمنان همه جا هستند و دائماً در جلوی چشمان ما و در گوش و حواس ما القاء شیطننت و باطل و ناحق خواهند نمود که اگر شناخته نشوند به انحراف کشیده می شویم.

۵۰۵- روزگاری است که دل چهره مقصود ندید

این ندیدن و درک نمودن چهره مقصود عشق یک مرحله از سیر و سلوک ابتدایی حافظ است. بطور کلی غزلیات حافظ سیر و سلوک عرفانی و تجربیات و دریافت های او را نشان می دهد و به شکل هنرمندانه ای آن را برای درک دیگران به تصویر می کشد. **به احتمال قوی یکی از مراحل اولیه سلوک است که هنوز به تجلی نرسیده است و عاشق و عارف در هجران و فراق بسر می برد و شایستگی های لازم را برای دریافت نور تجلی که همه جان و وجود او را در بر گیرد نرسیده است.** تلاش ها باید ادامه یابد و پایداری و صبر باید تداوم داشته باشد تا لطف او حاصل گردد. ناامیدی و طی کردن نیمه راه نوعی انحراف و شکست است و این نشان می دهد که هنوز رهرو بطور جد راه را نپذیرفته است و قدرت ادامه کار را ندارد. دیدن چهره مقصود برای کسی است که به مرحله پذیرش دوست رسیده باشد و مورد عنایت و توجه او قرار گیرد. که در باره حافظ سرانجام چنین هم شد.

۵۰۶- یک نکته ات بگویم خود را مبین که رستی

این نکته که گفته شده است حاصل و چکیده افکار و تجربیات مردی است الهی و عرفانی که مراحل بندگی و عرفان و قرب به حق را گذرانده و در مقام تفسیر عشق به خدا نشسته و آن ها را برای ما بازگو می کند. تصور نشود ما که از این مفاهیم و

معانی دور هستیم و تجربه آن را نداریم که خود در عمل بدان برسیم حافظ با استادی و اطمینان آن ارزش معنوی را برای رسیدن به کوی دوست برای ما باز گو می کند. همه تجربیات مفید در یک زندگی معنی دار آن است که انسان خودش را نبیند و از خودرایی و خودکامگی و خود بینی و خود محوری عبور کند و از این مسیر در جستجوی رضای دوست باشد آنگاه خواهد دید که چه پرده هاست که از جلوی چشمانش کنار خواهند رفت و چه حقایقی است که خواهد دید که تا آن زمان از آنها خبری نداشت!! **تو خود را نادیده بگیر و به او و به لطف بیکران او تکیه و توکل کن او تو را به همه چیز خواهد رساند** و تا عرش اعلی و حقایق و اسرار عالم بالا خواهد برد. و این دنیای حقیقی ولی شگفت انگیز برای کسانی است که از هوس ها و هوی های خود گذشته اند و بزرگ ترین مانع درک حقایق که خودشان هستند از میان برداشته اند. این همان خدمت به جام جهان ناست و خدمت به درون و قلب آدمی است که چون تحقق یابد به قول حافظ از ملک تا ملکوت حجاب و مانع شناخت برداشته می شود و آن انسان لایق و دانا به حقایق خواهد رسید که آرزوی هر انسان عاقل و فرزانه ای است!!

۵۰۷-دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است

تجربه عرفانی حافظ که او را به دوست رسانده و ارزشمند نموده است به ما یاد می دهد که برای رسیدن به گنج بی پایان دوست باید عبادت شبانگاهی در آن لحظه ای که همه خوابند از یاد نرود آن ذکرها و توجهات که دلیل نیازمندی و فقر انسان است دعای صبحگاهی او را مستجاب می کند و به نگاهی می بخشند که حقایق را ببیند و گویی می دهد تا زمزمه های نسیم صبا را در هر پگاهی بعد از شب زنده داریش بشنود و آن رمز و رازها را در غزلیاتش به شکل زیبایی بازگو کند. **راه عرفان راه درست عمل کردن و راه عبودیت الهی است** تا بنده او نشوی و خود را به او وانگذاری و همه وجودت از او و عظمت او پر نشود و خودکاذب و دروغین را رها نسازی او تو را نمی پذیرد و در کنار خود جای نمی دهد. و این تحقق نمی یابد مگر از طریق عبادت و ابراز بندگی. او از همه چیز دیگر که تصورش را بکنی به تو نزدیک است تو غبار ره بنشان تا بتوانی او را ببینی.

۵۰۸-پیام دوست شنیدن سعادت است و سلامت

یک رابطه جذاب و زیباست که عاشق با معشوق خود دارد. بر خلاف نظر مسلک هایی که می گویند خدا آفرید و دیگر کاری با انسان ندارد بیا و ببینند که این عاشق و شیفته او چه می گوید!! از او خواسته های مادی که مربوط به تلاش های روزمره زندگی است ندارد و از او هیچگاه نخواسته است که خانه ای در دنیا به او بدهد و یا به اقتدار و قدرتی برسد!! و یا در چشم دیگران عزیز شود و دیگران حرف او را بپذیرند و سخنش را قبول کنند تا مشکلی در توسعه نفوذ خود در دیگران نداشته باشد!! و در راه توحید خالص و ایمان راستینش به او و به حسن و عشق به او می اندیشد و به پیامی که از او به او برسد. این پیام که هر سحر پس از عبادت شبانگاهی به عارف و دانای ما می رسد او را جوان می کند گرچه پیر است!! **در کلام دوست محبت و عشق است و سلامت و رحمت در آن موج می زند.** بهر حال او مشتاق انسان است و با اندک حرکت و شوقی بسوی او می آید و او را در کنار خود تا به اوج عزت و احترام می رساند بی جهت نبود که چون او را آفرید به تمجید خود پرداخت و خود را احسن الخالقین نامید.

۵۰۹-در کوی عشق شوکت شاهی نمی خرنند

سرزمین عشق با سرزمینی که ما برای خود ساخته ایم کاملاً متفاوت است. در این محیط از خودخواهی های و هوس های انسانی خبری نیست همه تسلیم محض خدایی و راه او هستند. **از این خود گذشتن و به او و به کمال و حسن او پیوستن از ویژگی های عشق به خداست.** انسان با همه توان و شکوهمندی هایی که بدست آورده است در آنجا چون رسید فقیر و مسکین است. و از فقر و نیاز باید سیر و سلوک عرفانی خود را تحت نظر عارفان حق آغاز و به اتمام برساند. چون فراهم آورده های انسان که نشان این دنیایی دارد برای گذر از دنیا و رسیدن به سر کوی او کافی نیست و بضاعتی نیست که مسافر خود را به آن سوی ارزش های متعالی رهسپار شود. هر چقدر که جمع کنیم و هر چه که در ذهن و عقل و تدبیر داریم رویهم بریزیم در مقابل کار بزرگی که در پیش روی انسان است ناچیز و اندک است!! پس برای رشد معنوی و پیشرفت در این عرصه لازم است دست به ابتکار بزنیم و از نفس مردان حق کمک بگیریم و راه معنوی و صراط حق را جستجو کنیم تا به مقصد عالی نائل آئیم.

۵۱۰- در شاهراه جاه و بزرگی ، خطر بسی است

حافظ نکته سنج که اشارتها را می داند و بدان اشاره دارد اینبار از کسب وجاهت دنیایی و اقتدار و بزرگی و جاه و مقام مادی و ریاست و سروری سخن می گوید که در آن خطرات زیادی متوجه انسان است که هرچقدر بالاتر رود استخوانش بدتر خواهد شکست!! در تجربیات معمولی که دیده می شود و مشاهده آن برای همه آسان است بدست آوردن ریاست و سروری بر مردم اگر ناشایست و به ناحق و از روی کینه و زور و نیرنگ باشد عذاب الهی و خطرهای فراوانی را در پی خواهد داشت. پس کاری که انسان قرار است انجام دهد و او را به سروری عالم برساند پرازخطر و گرفتاری و تنازع و برخورد است و عاقبت افتادن از اریکه شکوهمندی است!! بویژه برای کسی که دل به راه خودسازی درون بسته است او را به ورطه هلاکت می رساند و ناموفق در مسیر نابودی وارد می سازد که دیگر بلند شدن و رها گشتن از آن غیر ممکن است. چون به محض ورود به آن مرحله، انسان از ارزش ها تهی می شود و چیزی در چنته ندارد تا در موقع خطر به بازار مبارزه آورد و بر دشمن نفس درون غلبه یابد!!

۵۱۱- آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست

در نگاه نافذ حافظ هنر اصلی آدمی در گرایش به عشق الهی است که اکسیر و کیمیای دگرگون کننده انسان است. و اگر انسان قرار است که به فکر و عمل خود معنی ببخشد و زندگی را در مدار حق و عدالت و برنامه درست بشناسد باید به مکتب عشق الهی پناه ببرد و در کنار مردان حق راه حق و عشق را برگزیند که صراط مستقیم است و کسی که در آن قرار گیرد به حقایق عالم می رسد و رستگار و سعادتمند می شود. وقتی با این دیدگاه به سراغ تاریخ زندگی انسان می رویم بازار شلوغی را می بینیم که انسان خودساخته ای که بر اساس الگوی عشق ساخته شده باشد بندرت به چشم می آید و این بررسی حافظ است که نشان می دهد که باید عالم خاکی دگرگون شود و از نو ساخته گردد و آنگاه انسانی جدید که مطابق با ارزشهای عالی عشق است بوجود آید!! ظاهراً حافظ هم مانند آن حکیم و متفکر یونانی است که با چراغ در جستجوی آدمی می گشت و نیافت!! در نگاه باز حافظ که از اعماق تاریخ می آید و تا زندگی بشر در آینده را در بر می گیرد و قصد آن دارد تا آنچه را که یافته است در دیگران هم ببیند و آنها را با خود تا کوی دوست ببرد. ولی متأسفانه می بیند که قادر به این کار نیست. چون جامعه آماده و ساخته نشده است تا انسان خودساخته ای بر اساس خواست عارف بیدار دل ما، خود را به نمایش بگذارد!!

پایان کتاب سیر و سلوک عرفانی حافظ